منقولست که حضرت رسول ص فرمود که شیطان روزی بخدمت حضرت موسی ع آمد و کلاهی برنگهای مختلف در سر داشت چون نزدیک
رسید کلاه از سر برداشت و در برابر ایستاد و سلام کرد موسی گفت تو کیستی گفت منم ابلیس فرمود که خدا ترا از همه کس دور گرداناد گفت
آمده ام ترا سلام کنم برای قرب و منزلتی که نزد خدا داری موسی پرسید که این کلاه چیست که بر سر داری گفت باین میربایم دلهای بنی
آدم را فرمود که بگو کدام گناه است که چون فرزند آدم مرتکب آن میشود تو برو مسلط و غالب میشوی گفت وقتی که از خود راضی باشد
و عملهای خیر خود را بسیار داند و گناهانش در چشم او اندک نماید پس حضرت صادق ع فرمود که خداوند عالمیان بحضرت داود خطاب
نمود که ای داود بشارت ده گناهکاران را و بترسان صدیقان را و بشارت ده گناهکاران را که توبه ایشان را عفو میفرمایم و بترسان
صدیقان را که عجب نورزند بعملهای خود که هر بنده که من او را بمقام حساب در آورم و بعدالت حساب او کنم هلاک میشود

خصلت دوم

شکر نعمت و شکر از امهات صفات حمیده است و ضدش که کفرانست از اصول صفات ذمیمه است و شکر هر نعمتی موجب
مزید آن نعمتست و کفرانش موجب حرمان است چنانچه حق تعالی میفرماید که اگر شکر نعمت کنید نعمت را زیاده میگردانم و اگر کفران نمائید
عذاب من شدید و عظیم است و حضرت صادق ع فرمود که هر که چهار چیز داند او را از چهار چیز محروم نگردانند کسی را که راه دعا دادند او را
از زیادتی نعمت محروم نگردانند و کسی را که صبر کرامت کردند او را از اجر و ثواب محروم نمیگردانند و در حدیث دیگر فرمود که سه
چیز است که با آنها هیچ ضرر نمیرساند دعا کردن در هنگام شداید و المها و استغفار نزد گناه و شکر در وقت نعمت و حضرت رسول
صلی الله علیه و آله فرمود که طعام کننده خورنده که شکر کند ثوابش مثل کسی است که ببلا مبتلا باشد و صبر کند و مالداری که شکر کند در
ثواب مثل محرومی است که قانع باشد و بدانکه شکر هر نعمتی مشتمل بر چند چیز است اول آنکه منعم خود را بشناسد و چیزی که لایق او نباشد در
ذات و صفات باو نسبت ندهد و انکار وجود او ننماید و هرچه مقابل این معنی است کفرانست چنانچه حق تعالی در بسیاری از آیات کافران را
بکفران نعمت مذمت فرموده که انکار وجود منعم خود کرده اند و شریک از برای او قرار داده اند دوم آنکه بداند که این نعمت از جانب
کیست و نعمتهای خدا را از جانب دیگران نداند چنانچه از حضرت صادق ع منقولست که هر که خدا نعمتی باو کرامت فرماید آن نعمت را
بدل بشناسد و بداند که از خدا باو رسیده پس شکران نعمت را ادا کرده است سوم آنکه اظهار آن نعمت کند و ثنای منعم بجای آورد چنانچه
باسانید معتبره منقولست از حضرت صادق ع که هر نعمتی که خدا تعالی انعام فرماید خواه خورد باشد و خواه بزرگ بنده بگوید الحمد لله شکر
آن نعمت را ادا کرده است چهارم آنکه آن نعمت را در چیزی صرف کند که رضای منعم در آنست و حقی که خدا در نعمت برو واجب گردانیده
ادا کند مثل آنکه نعمت زبان شکرش آنست که چیزهائی را که خدا گفتن آنها را برو واجب و مستحب گردانیده بگوید و او را از چیزهائی که خدا نهی
فرموده یا مکروه ساخته باز دارد و همچنین است شکر چشم و گوش و دست و پا و سایر اعضا و جوارح و قوی و شکر مال آنست که آنرا
در مصرف خود صرف کند که منعم بآن راضی باشد و حقوقی که خدا در مال واجب گردانیده ادا کند و شکر علم آنست که بذل کند بطالبانش

وعمل با آن بکنند و وسیله باطل نکرده‌اند و در هر یک از آنها هر چند که صرف میکند حق تعالی بر وفق وعده خود عوض زیاده کرامت فرماید
و بدانکه در هر معصیتی کفران نعمتهای نامتناهی از نعمتهای الهی بعمل می‌آید خواه در اصول دین و خواه در فروع دین مثلا پیغمبر آخر الزمان و بعثت
آنحضرت اعظم نعمتهای الهی است بر بندگان که آنحضرت را وسیله سعادات ابدی و واسطه نعمتهای دنیوی و اخروی گردانیده و
همچنین اوصیای آنحضرت و شکر این نعمت آنست که اقرار به بزرگواری ایشان بکنند و اطاعت ایشان در اوامر و نواهی بکنند پس انکار
ایشان بدترین افراد کفران نعمت ایشانست و بعد از اقرار در هر گناهی کفران این نعمت عظیم کرده است و آن گناه البته بعضوی از
اعضا میشود پس کفران نعمت آن عضو کرده است و عقل و نفس و مشاعر و قوی و عضلات و رباطات و سایر ادواتی که در تحریک
آن عضو دخل دارند هر یک نعمتی از نعمتهای الهی اند و در غیر مصرف ایشان را صرف کرده و کفران هر یک ازین نعمتها کرده و آن غذایی
که خورده باعث آن قوت شده که بسبب این فعل از او صادر شده با این امور غیر متناهی از عرش و کرسی و سموات و ارض و ملائکه
و چندین هزار نبی آدم که مدخلیت در تحصیل آن غذا داشته‌اند همه نعمتهای الهی است و کفران همه کرده است پس در هر معصیتی اگر تفکر نمایی
کفران نعمتهای غیر متناهی از خدا بعمل می‌آید چنانچه حضرت صادق علیه السلام فرموده که شکر نعمت اجتناب از محارم و ترک گناهان است
و تمام شکر آنست که بگوید الحمد لله رب العالمین و بدانکه از جمله شکر منعم تفکر در نعمتهای منعم است و اقرار باینکه احصای آن نعمتها نمیتوان
نمود و اگر کسی تفکر نماید در خوردن یک لقمه نان که خدا را چه نعمتها بر وهست از اموری که سبب ساخته از برای وصول این لقمه که باین حد رسیده است
که میتوان خورد و بعد از آن از خوردن آن چه نعمتها بر وهست از اسبابی که در بدن برانگیخته تا جزو بدن او شود و دندانها و زبان
و معده و قوت هاضمه و ماسکه و دافعه و جاذبه و تدبیراتی که در هر حالتی از حالات غذا میفرماید و قسمتهایی که باخلاط اربعه منقسم میگرداند
و هر یک را از راه عروق و شرایین بمحل خود میفرستد و جزو آن عضو میگرداند و اعتراف میکند که عد (یعنی شمردن) نعمتهای الهی محالست بلکه اگر نیکو تفکر
نمایی میدانی که هر نعمتی که خدا بر هر فردی از افراد خلق کرده بتو دارد و بر تو نیز آنها نعمت است زیرا که آدمی مدنی بالطبع و همه را بیکدیگر احتیاج است
پس هر نعمتی که خدا بر آن جولاه هندی دارد از اعضا و جوارح و تغذیه و تنمیه و سایر نعم همه بر تو نعمت است زیرا که اگر این نعمتها نسبت باو
نمی‌شد او پارچه را نمی‌بافت که تو با جماعتی که تو با ایشان محتاجی منتفع شوی و هر نعمتی که بر پدران جولاه کرده‌اند همه در وجود آن جولاه
دخیل است پس آنها نیز بر تو نعمتست و ازین راه که ملاحظه میکنی هر نعمتی که بر احدی از خلق از زمان آدم تا زمان تو رسیده است همه در وجود
و بقا و کمالات تو مدخلیت دارد و کسی که در گلستان منعمیت و رحمانیت الهی تفکر نماید الوان گلهای حقایق بفضل الهی بر روی او شکفته
شود و از آن دریای بی‌پایان بهره بسیار برد و این تفکر فواید بی‌نهایت دارد زیرا که موجب مزید معرفت منعم و معرفت عجز و ناتوانی و احتیاج خود
میگردد و محرک بر عبادات و صارف از محرمات میشود و موجب رضا بقضای الهی و عدم کفران نعمتهای او میشود چنانچه از حضرت امام
محمد تقی علیه السلام منقولست که روزی سلمان ابوذر را بخانه خود طلبیده و دو گرده نان نزد او حاضر گردانید ابوذر نانها را بدست

گرفت و میگردانید و نظر میکرد سلمان گفت ای ابوذر برای چه ملاحظه این نانها می‌کنی گفت میخواستم که ملاحظه کنم که خوب پخته است یا
سلمان بسیار در غضب شد و گفت بسیار جرات مینمایی که نعمت الهی را سبک می‌شماری والله که درین نان عمل کرده است آبی که در زیر
عرش است و ملائکه عمل کرده اند تا آن آب را بباد داده اند و باد آنرا در ابر ریخته و ابر دران کار کرده تا آنرا بزمین باریده و
رعد و ملائکه دران عمل کرده اند تا بجاهای خود قطرهای باران را گذاشته اند و درین نان زمین و چوب و آهن و حیوانات و هیزم و
آتش و نمک بکار رفته و آنچه دران دخل دارد احصا نمی‌توان نمود پس چگونه تو این شکر را میتوانی کرد ابوذر گفت از سخن خود توبه و
استغفار مینمایم و عذر ترا نیز میخواهم و فرمود که مرتبه دیگر سلمان ابوذر را ضیافت نمود و پاره نان خشکی چند از انبان خود بدر
آورد و در چینی آب فرو برد و تر کرد و نزد ابوذر گذاشت ابوذر گفت چه نیکو نانی است کاشکی با این نان نمکی میبود سلمان رفت
و چینی خود را گرو کرد و نمکی گرفت و حاضر ساخت ابوذر نمک بران میپاشید و میخورد و میگفت حمد و سپاس خداوندی را که ما را این
قناعت روزی کرده است سلمان گفت اگر قناعت میداشتی چینی من بگرو نمیرفت و بدانکه چون هر کمال و هر صفت کمالی در ممکن
بآن میشود که اقرار بعجز از ادراک کمال بکند همچنین در مراتب شکر هر چند آدمی بیشتر شکر میکند چون تفکر مینماید در نعمتهایی که خدا
در وقت شکر بران دارد و در آنکه ادوات و آلات و آنچه موقوف علیه این شکر است همه از خداست و توفیق این شکر هم از
او است میداند که در هر شکری چندین هزار شکر دیگر برو لازم میشود و اقرار مینماید که از عهده شکر او بیرون نمیتواند آمد چنانچه
منقولست که حضرت صادق ع فرمود که حق تعالی وحی نمود بحضرت موسی ع که ای موسی مرا شکر کن چنانکه حق شکر است موسی گفت
خداوندا ترا چگونه شکر کنم چنانچه حق شکر تست و حال آنکه هر شکری که ترا کنم آن شکر هم نعمتی است از نعمتهای تو خطاب رسید که
ای موسی الحال شکر مرا کردی که دانستی که شکر هم از منست و از شکر عاجزی **خصلت سوم** توبه است بدانکه توبه از جمله نعمتهای عظیم است
که حق تعالی باین امت کرامت فرموده است و ببرکت پیغمبر آخر الزمان و اهل بیت او صلوات الله علیهم برین امت آسان کرده است زیرا که
در امم سابقه توبهای دشوار بود چنانچه در توبه گوساله پرستی امر شد که شمشیر بکشند و یکدیگر را بکشند تا توبه ایشان مقبول شود و برین امت
در پوشیدن گناهان و توسعه در توبه ایشان بنعمتهای عظیم فرموده است چنانچه از حضرت صادق ع منقولست که حضرت رسول ص فرمود
که چون بنده اراده حسنه میکند اگر آن حسنه را نکرد بمحض آن نیت خیر خدا تعالی یک حسنه در نامه عمل او می‌نویسد و اگر بجا آورد خدا ده حسنه
در نامه عملش مینویسد و چون اراده گناهی میکند اگر چنانچه بجا نیاورد برو چیزی نمی‌نویسند و اگر بجا آورد تا هفت ساعت او را مهلت میدهند
و ملک دست راست که کاتب حسنات است بملک دست چپ که کاتب سیئات است میگوید که تعجیل مکن و زود منویس شاید که حسنه بکند که این گناه
را محو کند زیرا که خدا تعالی میفرماید که حسنات گناهان و سیئات را برطرف میکند یا شاید استغفاری کند که گناهانش آمرزیده شود پس اگر
گفت که استغفر الله الذی لا اله الا هو عالم الغیب والشهادة العزیز الحکیم الغفور الرحیم ذو الجلال والاکرام واتوب الیه برو چیزی

نمی نویسند و اگر هفت ساعت گذشت و حسنه و استغفاری نکرد ملک دست راست بدیگری میگوید که بنویس بر این شقی محروم و از حضرت
صادق ع مرویست که چون بنده توبه نصوح میکند که عزم داشته باشد که دیگر آن گناه را نکند و تدارک مافات بکند خدا او را دوست
میدارد و در دنیا و آخرت بر او ستر مینماید راوی گفت که چگونه بر او ستر مینماید فرمود که فراموش مینماید که فراموش میکنند از خاطر ملکین
آنچه بر او نوشته اند از گناه و وحی میفرماید باعضا و جوارحش که گناهان او را کتمان نمایید و وحی میفرماید ببقعهای زمین که این گناهانی
که بر روی شما کرده است کتمان نمایید پس چون بمقام حساب می آید هیچ چیز بر او بگناه گواهی نمیدهد و حضرت امام محمد باقر ع فرمود که شادی
و فرح و خشنودی خدا از توبه بنده اش زیاده است از فرح شخصی که در شب تاری راحله و توشه اش را گم کرده باشد و بعد از آن بیابد
و حضرت صادق ع فرمود که خدا تعالی دوست میدارد بنده را که فریب خورد و گناه کند و هر چند که گناه کند توبه کند از کسی که در اصل
گناه نکند ولیکن خدا تعالی آن گناه کار توبه کننده را نیز دوست میدارد و حضرت امام محمد باقر ع فرمود که خدا تعالی وحی نمود
بحضرت داود ع که برو نزد بنده ام دانیال و بگو با او که معصیت کردی و ترا آمرزیدم و باز معصیت کردی و ترا آمرزیدم و دیگر معصیت
معصیت کردی و ترا آمرزیدم اگر مرتبه چهارم معصیت میکنی ترا نمی آمرزم چون داود آمد و تبلیغ رسالت کرد دانیال گفت ای پیغمبر خدا
رسانیدی پس چون سحر شد دانیال با خداوند خود مناجات کرد که ای پروردگار من داود پیغمبر تو رسالتی بسوی من آورد بعزت
و جلالت قسم که اگر توبه مرا نگاه نداری و حفظ نکنی هر آینه معصیت خواهم کرد و دیگر معصیت خواهم کرد و از حضرت رسول ص
باسانید معتبره منقولست که هر که توبه کند پیش از مرگش بیکسال توبه او مقبولست فرمود که یکسال بسیارست دیگر فرمود که هر که توبه کند
پیش از مردنش بیکماه توبه او مقبولست پس فرمود که یکماه هم بسیارست پس فرمود که هر که توبه کند پیش از مردنش بیکروز توبه اش را
قبول میفرماید پس فرمود که یکروز نیز بسیارست پس فرمود که هر که توبه کند پیش از معاینه امور آخرت توبه اش مقبولست و منقولست
که هر دردی را دوایی هست و دوای درد گناهان استغفارست و توبه و حضرت صادق ع فرمود که گاه هست که مومن گناهی میکند
و بعد از بیست سال بخاطر می آورد و استغفار میکند و توبه مینماید و آمرزیده می شود و کافر گناهی میکند همان ساعت فراموش میکند و فرمود
که هر که در هر روز صد مرتبه استغفر الله بگوید خدا تعالی هفتصد گناه او را می آمرزد و خیری نیست در بنده که هر روز هفتصد گناه کند
و فرمود که حضرت عیسی ع بر جماعتی گذشت که میگریستند پرسید که این جماعت بر چه چیز گریه میکنند گفتند بر گناهان خود فرمود که ترک
کنند تا خدا ایشان را بیامرزد و حضرت رسول ص فرمود که هیچکس نزد خدا تعالی محبوب تر نیست از مرد و زنی که توبه کرده باشند و حضرت
امیر المومنین ع فرمود که عجب دارم از کسی که نا امید میشود از رحمت خدا و محو کننده گناهان با اوست پرسیدند که کدام است
محو کننده گناهان فرمود که خود را بعطر و خوشبو کنید باستغفار تا بوهای بد گناهان شما را رسوا نکند منقولست که روزی
معاذ بن جبل گریان بخدمت حضرت رسول ص آمد و سلام کرد حضرت جواب فرمود و گفت یا معاذ سبب گریه تو چیست گفت یا

یا رسول الله برین جوان پاکیزه خوش صورتی که ایستاده و بر جوانی خود گریه میکند مانند زنی که فرزندش مرده باشد و میخواهد بخدمت
تو بیاید حضرت فرمود که بیاورش چون بیامد و سلام کرد حضرت جواب فرمود و پرسید که ای جوان چرا گریه میکنی گفت چرا گریه
نکنم که گناهان کرده ام که اگر خدا تعالی مرا ببعضی از آنها مواخذه نماید مرا بجهنم خواهد برد و گمان من اینست که مرا مواخذه خواهد کرد و
نخواهد آمرزید حضرت فرمود که شرک بخدا آورده گفت پناه میگیرم از اینکه باو مشرک شده باشم فرمود که کسی را بناحق کشته گفت نه
حضرت فرمود که خدا گناهان ترا می بخشد اگرچه مانند کوهها باشد در عظمت گفت گناهان من از کوهها عظیمتر است فرمود که خدا گناهان
ترا می آمرزد اگرچه مثل زمینهای هفت گانه و دریاها و درختان و آنچه در زمین است از مخلوقات گفت از اینها بزرگتر است فرمود که
خدا گناهان ترا می آمرزد اگرچه مثل آسمانها و ستارگان و عرش و کرسی باشد گفت از اینها نیز بزرگتر است حضرت غضبناک بسوی
او نظر فرموده گفت ای جوان گناهان تو عظیمتر است یا عظمت پروردگار تو پس آن جوان بر روی در افتاد و گفت منزه است
پروردگار من هیچ چیز از او اعظم نیست و او از همه چیز بزرگوارتر است حضرت فرمود که مگر می آمرزد گناهان عظیم ترا بغیر از پروردگار
تو جوان گفت نه والله یا رسول الله و ساکت شد حضرت فرمود که ای جوان یکی از گناهان خود را میگویی گفت هفت سال بود که قبرها را
می شکافتم و کفن مردها را میدزدیدم پس دختری از انصار مرد و او را دفن کردند چون شب در آمد رفتم و قبر او را شکافتم و او را
بیرون آوردم و کفنش را بر داشتم و او را عریان در کنار قبر گذاشتم و برگشتم ناگاه صدایی از پی سر خود شنیدم که میگفت که ای
جوان وای بر تو از حاکم روز قیامت روزی که من و تو مخاصمه نزد او بایستیم که مرا چنین عریان در میان مردمان گذاشتی و از
قبرم بدر آوردی و کفنم را دزدیدی و مرا گذاشتی که با جنابت محشور شوم پس وای بر جوانی تو از آتش جهنم پس جوان گفت یا رسول الله
من با این اعمال گمان ندارم که بوی بهشت را بشنوم هرگز حضرت فرمود که ای فاسق دور شو که میترسم باتش تو بسوزم چه بسیار
نزدیکی بجهنم حضرت مکرر این را میفرمود تا آنجوان بیرون رفت پس ببازار مدینه آمد و توشه گرفت و یکی از کوههای مدینه رفت
و پلاسی پوشید و مشغول عبادت شد و دستهایش را در گردن غل کرده و فریاد میکرد که پروردگارا اینک بنده تست بهلول
در خدمت تو ایستاده و دستش را در گردن غل کرده پروردگارا پشیمان شده ام نزد پیغمبرت رفتم و اظهار توبه کردم مرا دور گرد
و خوف مرا زیاده گردانید پس سوال میکنم از تو بحق نامهای بزرگوارت و بجلال و عظمت پادشاهیت که مرا از امید خود نا امید
نگردانی خداوندا مرا و دعای مرا باطل نگردانی و مرا از رحمت خود مایوس نکنی تا چهل روز این را میگفت و میگریست و درندگان و
حیوانات بر وی میگریستند چون چهل شبانه روز شد دست باسمان بلند کرد و گفت خداوندا حاجت مرا چه کردی اگر دعای مرا مستجاب
گردانیده و گناه مرا آمرزیده به پیغمبرت وحی فرما که من بدانم و اگر دعای من مستجاب نشده و آمرزیده نشده ام و میخواهی مرا عقاب
کنی پس آتشی بفرست که مرا بسوزد یا بعقوبتی مرا در دنیا مبتلا کن و از فضیحت روز قیامت مرا خلاصی ده پس خداوند عالمیان این آیه را

فرستاد که ان جماعتی که فاحشه میکنند یعنی زنا و ظلم بر خود میکنند به مرتکب شدن گناهان بزرگتر از زنا از شکافتن قبر و کفن دزدیدن
و خدا را بیاد می آورند پس استغفار میکنند از گناهان خود یعنی از خدا امید میرسند و بزودی توبه میکنند و کی می امرزد گناها را بغیر از خداوند
عالمیان و حق تعالی میفرماید که یا محمد بنده من بنزد تو آمد خایب و پشیمان تو او را راندی و دور کردی پس بکجا رود و رو بکه آورد و از
که سؤال کند غیر از من که گناهانش را بیامرزد و بعد ازان در ایه فرمود که بعد از گناهان مصر نیستند بر کردهای خود و میدانند بدی اعمال
خود را ایشان جزای ایشان امرزش پروردگار ایشان و بهشتها که جاری میشود از زیر انها نهرها حال گویی که خالد اند در ان بهشتها و هرگز
ایشان بر طرف نمیشود و بسیار نیکوست مزد عمل کنندگان از برای خدا چون این ایه نازل شد حضرت رسول بیرون آمدند و میخواندند و
تبسم میفرمودند و احوال بهلول را می پرسیدند معاذ گفت که یا رسول الله شنیدیم که در فلان موضع است حضرت با اصحاب متوجه ان کوه
شدند و بران کوه بالا رفتند دیدند که ان جوان در میان دو سنگ ایستاده و دستها را در گردن بسته و رویش از حرارت آفتاب
سیاه شده و مژگان چشمش از بسیاری گریه ریخته و میگوید ای خداوند من خلق مرا نیکو ساختی و صورت مرا نیکو خلق کردی کاش میدانستم
که نسبت بمن چه اراده داری ایا مرا در آتش خواهی سوخت یا در جوار رحمت خود در بهشت ساکن خواهی گردانیدن الهی نسبت بمن
احسان بسیار کرده و نعمت بسیار بر من داری دریغا که میدانستم که آخر کار من چه خواهد بود ایا مرا بعزت بهشت خواهی برد یا بمذلت
بجهنم خواهی فرستاد الهی گناهان من از اسمانها و زمینها و کرسی واسع و عرش عظیم بزرگتر است چه بودی اگر میدانستم که گناه مرا خواهی
آمرزید یا در قیامت مرا رسوا خواهی کرد و ازین باب سخنان میگفت و میگریست و خاک بر سر میریخت و حیوانات و درندگان بر دور سرش
حلقه زده بودند و مرغان بر سرش صف زده و در گریه با او موافقت میکردند پس حضرت نزدیک او رفتند و دستش را از گردنش
گشودند و خاک را بدست مبارک از سرش پاک میکردند و فرمودند که ای بهلول بشارت باد ترا که تو آزاد کرده خدایی از آتش جهنم پس بصحابه
گفتند که همچنین تدارک گناهان بکنید چنانکه بهلول کرده و ایه را بر او خواندند و او را به بهشت بشارت فرمودند و باید دانست که توبه
را شرایط و بواعث هست اول باعث توبه که ادمی را بر توبه میدارد دانست که تفکر نماید در عظمت خداوندی که معصیت او کرده است
و در عظمت گناهانی که مرتکب ان شده است و در عقوبات گناهان و نتیجهای دنیا و آخرت انها که در ایات و اخبار وارد شده است و تتمه
از انها بعد ازین بیان خواهد شد و تفکر نماید که چه منفعتها و فواید عظیمه بسبب گناهان ازو فوت شده است تا این تفکر باعث ان شود
که او را تالم و تاسف حاصل شود از فوت این محبوبات و تحصیل این عقوبات و این ندامت او را باعث میشود بر سه چیز که توبه مرکب از
انهاست اول در انها تعلق بحال دارد که الحال ترک ان گناهان که مرتکب انها بوده بکند و دوم متعلق بوده باینده که عزم جزم بکند
که بعد ازین عود باین گناهان نکند تا آخر عمر و سوم متعلق است بگذشته که پشیمان باشد از گذشتها و تدارک گذشتها کند اگر
تدارک داشته باشد و بدانکه گناهانی که ازو توبه واقع میشود بر چند قسم است اول انکه گناهانی باشد که مستلزم حکم دیگر بغیر از عقوبت

افوت

اخرت نباشد مانند پوشیدن حریر و در توبه این گناه همین ندامت و عزم بر نکردن کافیست برای برطرف شدن عقاب اخروی دوم آنست که
مستلزم حکم دیگر هست و ان بر چند قسم است یا حق خداست یا حق خلق و اگر حق خداست یا حق مالیست مثل انکه گناهی کرده است که می باید بنده
ازاد کند یا حق غیر مالیست مثل انکه نماز یا روزه از و فوت شده است می باید قضاء انها را بجا آورد و اگر کاری کرده است که خدا تعالی
حدی برای او مقرر ساخته است مثل انکه شراب خورده است پس اگر پیش حاکم شرع ثابت نشده است اختیار دارد میخواهد توبه میکند میان
خود و خدا و اظهار ان نمیکند و میخواهد نزد حاکم شرع اقرار میکند که او را حد بزند و اظهار نکردن بهتر است و اگر حق الناس باشد اگر حق مالیست
واجبست که بصاحب مال یا وارث او برساند و اگر حق مالی نباشد اگر کسی را گمراه کرده است می باید او را ارشاد نماید و اگر قصاص باشد مشهور
میان علما انست که میباید مستحق قصاص اعلام بکند که من چنین کاری کرده ام که از تو مستحق قصاص شده ام و تمکین خود بکند که اگر صاحب
حق خواهد او را قصاص کند و اگر حدی باشد مثل انکه فحش گفته است پس اگر انشخص عالم باشد بانکه این اهانت نسبت باو واقع شده است
میباید تمکین خود بکند از برای حد و اگر نداند خلافست میان علما و اکثر را اعتقاد اینست که گفتن باو باعث آزار و اهانت اوست و در کار
نیست و همچنین اگر غیبت کسی کرده باشد و در باب غیبت مذکور خواهد شد و اکثر علما را اعتقاد اینست که اینها واجبی چند بر سر خود
و شرط توبه نیستند و اصل توبه بدون اینها متحقق میشود و بترک اینها اینها عقاب خواهد داشت و ظاهر بعضی احادیث اینست که اینها
شرط قبول توبه اند و توبه کامل انست که تدارک مافات مهما امکن بکند و آنچه از ثمرات گناهان در نفس او حاصل شده است انها را ازاله
نماید چنانچه حضرت رسول صلعم در حدیث گذشته اشاره بان فرموده که اول یکسال تهدید فرموده که در توبه کامل شرطست که یکسال
بعد از ان بریاضات و مجاهدات تدارک مافات نماید و بعد از ان توبه از ان ناقص ترکیاه است و همچنین تا گرور و اقل مرتبه اجزاء
توبه انست که معاینه امور اخرت شده باشد که بعد از انکه معاینه امور آخرت شد دیگر توبه مقبول نیست و از حضرت امیر المومنین علیه السلام
منقولست که شخصی در حضور انحضرت گفت استغفر الله حضرت فرمود که میدانی که استغفار چیست استغفار درجه علیین است و ان
اسمی است که بر شش چیز اطلاق میکنند و شش جزو دارد اول پشیمانی بر گذشته دوم عزم بر انکه دیگر عود نکنی هرگز سوم انکه حق مخلوقین را
بایشان برسانی که چون خدا را ملاقات نمائی پاک باشی و هیچ حقی از مردم بر ذمت تو نباشد چهارم انکه هر واجب که از تو فوت شده باشد
بجا آوری پنجم انکه ان گوشتی که بحرام در بدن تو روییده باندوه و حزن و مشقت بگدازی تا پوست باستخوان بچسپد و گوشت تازه
در میان پوست و استخوان ششم انکه بدن خود الم طاعت بچشانی انقدر که لذت معصیت را بان چشانیده یا ابا ذر انک فی
مَمَرِّ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ فِي آجَالٍ مَنْقُوصَةٍ وَأَعْمَالٍ مَحْفُوظَةٍ وَالْمَوْتُ يَأْتِي بَغْتَةً وَمَنْ يَزْرَعْ خَيْراً يُوشِكُ
أَنْ يَحْصُدَ خَيْراً وَمَنْ يَزْرَعْ شَرّاً يُوشِكُ أَنْ يَحْصُدَ نَدَامَةً وَلِكُلِّ زَارِعٍ مَا زَرَعَ ای ابوذر تو در گذرگاه
روزی و شب و روز بر تو میگذرند و از اجل و عمر تو کم می کنند و خدا و ملائکه عملهای ترا حفظ می نمایند و ثبت میکنند و مرگ بیخبر

ویکنا کاه میرسد و هر که تخم خیر و نیکی میکارد در دنیا زودی در آخرت حاصل نیکی و سعادت درو میکند و هر که تخم بدی درین دنیا میکاشد
عنقریب حاصل ندامت و پشیمانی درو میکند و هر زراعت کننده مثل آنچه زراعت میکند می یابد یا اباذر لا یسبق بطیء بحظه ولا
یدرک حریص ما لم یقدر له و من اعطی خیرا فالله اعطاه و من وقی شرا فالله وقاه ای ابوذر کسی که سستی ورزد
در طلب روزی دیگری بهره او را نمی برد و کسی که حریص باشد و سعی بسیار کند بر طلب رزق زیاده از آنچه خدا مقرر کرده باو نمیرسد و هر که
چیزی باو میرسد خدا باو عطا فرموده است و باید که حفظ از جانب خدا داند و کسی که شری و بدی ازو دور میشود خدا ازو دور گردانیده
و او را حفظ کرده باید که خدا را شکر کند بدانکه بمقتضی آیات و احادیث بسیار روزی که عبارت از چیزی چندست که صاحب حیات با آن
منتفع شود خواه خوردنی باشد و خواه پوشیدنی و خواه غیر اینها مقدرست از جانب حق سبحانه و تعالی از برای هر کسی یک قدری بر وفق
حکمت و مصلحت و خلافست که آیا حرام روزی مقدرست یا نه و حق اینست که خدا از برای هر کس از مصارف حلال ایشان بازمیگیرد و بایشان
نمیرسد چنانچه بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که حضرت رسول صلعم در حجة الوداع فرمود که بدرستی که روح الامین
در دل من دمید که هیچ نفسی نمیمیرد تا روزی مقدر خود را صرف نکند پس از خدا بترسید و تقوی و پرهیزکاری را پیشه خود کنید و اجمال
کنید در طلب روزی و بسیار سعی مکنید و اگر چیزی از روزی دیر بشما برسد شما را باعث نشود که از راه حرام طلب کنید و معصیت
خدا وسیله تحصیل روزی گردانید بدرستی که خدا روزی را حلال قسمت کرده و حرام قسمت نکرده است پس کسی که تقوی ورزد
و گناهان را ترک نماید و بر تنگی روزی صبر کند روزی او از حلال باو میرسد و کسی که پرده اسرار الهی را بدرد و از غیر حلال معاش خود را
اخذ کند تقاص میکند خدا از روزی حلال او و در روز قیامت حساب از وی طلبد و بدانکه احادیث در طلب رزق بسیار است و احادیث
در دعا کردن برای روزی بسیارست و کسی گمان کند که چون روزی مقدرست سعی بیفایده است زیرا که بعضی از روزی چنان
مقدر شده است که بی سعی حاصل شود و بعضی چنان مقدر شده است که با سعی حاصل شود و بعضی چنان مقدر شده است
که با سعی حاصل شود و دعا بدست آید پس آدمی می باید که موافق فرموده خدا سعی کند و مبالغه بسیار در سعی نکند و سعی را مانع بندگی و عبادت
خدا نکند و با وجود سعی توکل بر خدا داشته باشد و بداند که از سعی بدون مشیت الهی چیزی حاصل نمیشود و بزیادتی حرص و سعی کردن
و ترک عبادت الهی نمیتوان چیزی بر مقدر می افزاید و دعا نیز ترک نکند و بدانکه دعا نیز دخیل است و از جمله اسباب تقدیر روزی است
و اگر نه ترک تجارت و سعی کردن مذموم است و احادیث متواتره بر مضمون وارد است و ایضا منقولست که باید روزی را که از جانب
خداوند و جمیع خیرات و دفع جمیع شرور را که ازو داند باعث این نشود که اگر کسی را خدا تعالی واسطه کند و احسانی باو بکند شکر احسان
او نکند بلکه می باید که هر که از خلق باو نیکی و احسان کند حق نعمت او را بشناسد و شکر او را بکند اما اعتماد برو نکند و او را رازق خود نداند
و برای خشنودی او مخالفت پروردگار خود نکند و بداند که خدا او را واسطه کرده است که این روزی باو رسیده است و اگر خدا نمیخواست

او قادر بر ایصال این نعمت بود چنانچه از حضرت امیر المومنین علی بن الحسین صلوات الله علیه منقولست که حق تعالی در روز قیامت ب
بنده از بندگانش فرماید که آیا شکر کردی فلان شخص را گوید که نه بلکه ترا شکر کردم فرماید که چون او را شکر نکردی مرا نیز شکر نکردی پس
حضرت فرمود که شکر کننده ترین شما برای خدا کسی است که شکر مردم را بیشتر کند و از حضرت صادق ع منقولست که از درستی یقین مرد مسلمان
است که راضی نکرداند مردم را بغضب الهی و ملامت نکند مردم را بر چیزی که خدا باو نداده بدرستی که روزی را حرص حریصی نمیکشاید و نخواستن
و کراهیت کسی دور نمیکرداند و اگر کسی از روزی خود بگریزد چنانچه از مرگ میگریزد هر آینه روزی او را دریابد چنانچه مرگ او را در می یابد
و بسند معتبر از حسین بن علوان منقولست که گفت در مجلسی بودم که طالبان علم در انجا حاضر بودند در بعضی از سفرها و نفقه ام منتهی شده
بود و بعضی از اصحاب بمن گفتند که از برای دفع این پریشانی که داری امید بکی داری من گفتم بفلان شخص گفت والله که حاجت بر آورده
نمی شود و بامید خود نمیرسی گفتم چه میدانی که چنین خواهد بود گفت که حضرت امام جعفر صادق ع فرمود که در بعضی از کتب سماوی خوانده ام
که خداوند عالمیان میفرماید که بعزت و جلال و مجد و بزرگواری خود سوگند میخورم که قطع میکنم امل و امیدواری هر کسی را که از غیر
من امید داشته باشد بیأس و نا امیدی و بر وی میپوشانم جامه مذلت و خواری را نزد مردم و از ساحت قرب خود او را دور میکردانم
و از فضل خود او را محروم می سازم آیا در سختیها و شدت امید از غیر من میدارد و حال آنکه شداید و بلاها بدست منست و امید از
غیر من میدارد و بفکر خود در دیگران میکوبد و حال آنکه کلید همه درها بدست منست و درگاه من برای دعا کنندگان باز است کی آمده امید
امید بمن داشت در بلاها و رو بمن آورد که او را محروم کردم و کی از برای مطلب عظیمی بدرگاه من آمد که امید او را قطع کردم و آرزوها
و مطلبهای بندگان خود را حفظ کرده ام که در روز احتیاج بایشان برسانم بحفظ من راضی نیستند و پر کرده ام آسمانها را از جماعتی
که هرگز از تسبیح من سستی بهم نرسانند و امر کرده ام ایشان را که درهای فیض و رحمت را میان من و بندگان من نه بندند پس اعتماد بقول
نمی کنند آیا نمیدانند که هرگاه که بلایی از بلاها بر کسی نازل شود غیر از من رفع آن نمیتواند کرد مگر باذن من چرا این بنده از من
غافل است عطا کردم باو بجود و رحمت خود چیزی چند که از من نطلبیده بود چون از او باز گرفتم از من نمی طلبد که باز عطا کنم و باو رد
کنم و از دیگران سؤال میکند آیا گمان میکند که من نطلبیده میدهم بعد از طلبیدن و سؤال کردن نخواهم داد من بخیلم که بنده مرا
بخیل میداند آیا جود و کرم از من نیست آیا عفو و رحمت بدست من نیست مگر من نیستم محل آرزوهای خلایق و امیدگاه بندگان
پس کی امید ایشان را از من قطع میتواند کرد آیا از من نمیترسند آنها که بغیر من امید دارند و طلب مینمایند اگر اهل آسمانها و زمینها
همه آرزو بخواهند و حاجت بطلبند و بهر یک از ایشان آنچه همه طلبیده اند بدهم از ملک و پادشاهی من مثل بال موری چه کم نمیشود و چگونه
کم شود ملکی که من پادشاه آن باشم پس بدا حال کسی که از رحمت من نومید شود و بدا حال کسی که معصیت چون من خداوندی بکند و از من
نترسد یا اباذر المُتَّقُونَ سادَةٌ والفُقَهاءُ قادَةٌ ومُجالَسَتُهُم زِيادَةٌ اِنَّ المُؤمِنَ لَيَرى ذَنبَهُ كَاَنَّهُ تَحتَ

صخرةٍ يخاف ان تقع عليه وانّ الكافر ليرى ذنبه كانّه ذبابٌ مرّ على انفه يا باذرّ انّ الله تبارك وتعالى
اذا اراد بعبدٍ خيراً جعل الذّنوب بين عينيه ممثّلةً والاثم عليه ثقيلاً وبيلاً واذا اراد بعبدٍ شرّاً
انساه ذنوبه يا باذرّ لاتنظر الى صغر الخطيئة ولكن انظر الى من عصيت يا باذرّ انّ النّفس المؤمن اشدّ
انتكاظاً من الخطيئة من العصفور حين تقذف بي شركه يا باذرّ من وافق قوله فعله فذاك الّذى
اصاب حظّه ومن خالف قوله فعله فانّما يوبخ نفسه يا باذرّ انّ الرّجل ليحرم رزقه بالذّنب يصيبه

ای ابوذر متقیان و پرهیزکاران بزرگوارانند و فقها و علما قاید و راهنمایان مردمانند و همنشینی علما موجب زیادتی علم و کمالات
میشود بدرستی که مؤمن گناه خود را چنان عظیم می بیند و از آن در حذر است که گویا در زیر سنگی است که میترسد که بر سرش فرود آید
بتحقیق که کافر گناه خود را چنان سهل میداند که گویا مگسی بر بینی او نشست و گذشت ای ابوذر بدرستی که هرگاه حق تعالی خیر و سعادت
بنده خود را [و] گناهان او را پیوسته در میان دو چشم او ممثّل میگرداند که منظور نظر او بوده باشد و گناه را بر او گران و دشوار گرداند
و اگر سعادت بنده را نخواهد و او شقی باشد گناه را از خاطر او فراموش میسازد ای ابوذر نظر مکن بکوچکی و خوردی گناه ولیکن نظر کن
ببزرگواری و عظمت خداوندی که معصیت او کردی نفس مؤمن اضطرابش از گناهان بیشتر است از اضطراب گنجشکی که در دام
افتاده باشد ای ابوذر هر که گفتارش با کردارش موافق افتاده باشد پس بهره خود را از سعادت یافته است و اگر چنین نباشد که
گفتارش نیکو و کردارش بد باشد در قیامت خود را سرزنش و ملامت خواهد کرد ای ابوذر بسیار است که کسی از روزی خود محروم میگردد
بسبب گناهی که از و صادر میشود بدانکه تقوی درجه رفیعی است از درجات مقربان و بعد از این مجملی از احوال متقیان مذکور خواهد شد
انشاء الله تعالی و همنشینی علماء ربانی که بشرایط علم عمل کرده باشند و با آثار آنچه دانسته اند متصف شده باشند موجب سعادت
دنیا و آخرت است چنانچه از حضرت امام موسی ع منقولست که با عالم گفتگو کردن و صحبت داشتن بر روی مزبلها بهتر است از
سخن گفتن و مصاحبت کردن با جاهل بر روی فرشها و تکیه گاههای زیبا و بسند معتبر منقولست از حضرت رسول ص که حواریون
بحضرت عیسی ع گفتند که با چه جماعت همنشینی کنیم فرمود که با کسی همنشینید که خدا را بیاد شما آورد دیدن او و علم شما را بیفزاید
سخن گفتن او و دیدن عمل او شما را باخرت راغب گرداند و منقولست که لقمان بفرزند خود گفت که بدیده بصیرت نظر کن و از روی
بینایی مجالس را برای خود اختیار کن پس اگر ببینی جماعتی را که خدا را یاد می کنند با ایشان بنشین پس اگر تو عالم باشی علم تو برای او
نفع خواهد کرد درین مجلس و اگر جاهل باشی آن جماعت ترا تعلیم خواهند کرد و گاه باشد که رحمتی از خدا بر ایشان نازل گردد و ترا با ایشان
فرا گیرد و اگر جماعتی را ببینی که در یاد خدا نیستند با ایشان منشین که اگر عالم باشی چون با ایشان نشینی علم تو بتو نفع نمی بخشد و اگر جاهل
باشی جهل ترا زیاده میگردانند و شاید که عقوبتی بر ایشان نازل گردد و ترا نیز فرا گیرد و بدانکه مفاسد گناهان هر چند صغیره باشد عظیم است

وموجب جرأت شیطان وسلب توفیق خداوند عالمیان میگردد و باعث قساوت قلب و سیاهی دل و دوری از رحمت
الهی میشود بلکه مکروهات را سهل نمی باید شمرد که ارتکاب مکروهات موجب دخول در محرمات وگناهان صغیره میشود و بر
گناهان صغیره که مصر شدند و از آنها توبه نکردند خود کبیره میشود زیرا که اصرار بر صغیره کبیره است و باعث جرأت بر گناهان
کبیره نیز میگردد و ارتکاب کبایر آدمی را بشرک و کفر میرساند نعوذ بالله منه پس باید که گناها را خورد نشمارد و نظر بعظمت
پروردگار کنند که معصیت عظیم سهل نمیباشد چنانچه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرموده که صغیر و خورد نمیباشد چیزی
که در روز قیامت نفع دهد و صغیر نمیباشد چیزی که در روز قیامت ضرر رساند و از حضرت امام رضا ع مرویست که گناهان
صغیره راهها اند بگناهان کبیره و کسی که در اندک از خدا نترسد در بسیار نمیترسد و اگر خدا تعالی مردم را ببهشت و دوزخ
نمیترساند واجب بود بر مردم که او را اطاعت کنند و معصیت او نکنند برای تفضیلهایی که باشیان فرموده و احسانی که نسبت
باشیان کرده و نعمتهایی که بدون استحقاق بر ایشان فرستاده و حضرت رسول ص فرمود که حقیر مشمارید چیزی از بدی را
هر چند خورد نماید در نظر شما و اعمال خیر خود را بسیار مدانید هر چند بسیار نماید در نظر شما بدرستی که کبیره باقی نماند با استغفار
و صغیره صغیره نیست با اصرار و امام محمد باقر ع فرمود که از جمله گناهان که آمرزیده نمی شود اینست که کسی بگوید کاشکی مرا
مواخذه میکردند مگر همین گناه و حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که هیچ بنده نیست مگر اینکه بر او پرده پوشیده است تا هنگامی
که چهل کبیره بکند پس تمام آن پردها از او دریده میشود پس ملائکه حافظان میگویند که خداوندا این بنده پردهای ستر تو همه از او
گشوده شد خدا بایشان وحی میفرماید که او را ببالهای خود بپوشانید پس هیچ قبیح را نمیگذارد مگر اینکه مرتکب میشود و خود را
بافعال قبیحه خود در میان مردم میستاید پس ملائکه میگویند که خداوندا این بنده هیچ گناهی را ترک نمیکند و ما را شرم
می آید از کارهای او پس خدا تعالی وحی میفرماید که بالهای خود را از او بردارید پس بعد از آن اظهار عداوت با اهل بیت
و در این هنگام خدا تعالی او را در دنیا آسمان و زمین رسوا میکند پس ملائکه میگویند که خداوندا این بنده تو چنین پرده دریده
و رسوا ماند میفرماید که اگر بنده من خیری در و میدانستم نمی گفتم که شما بال خود را از و بردارید و ایضا منقولست که آنحضرت فرمود
که ترک گناهان کردن آسان ترست از طلب توبه کردن و چه بسیار شهوت یکساعت که باعث اندوه دور و دراز می شود و مرگ دنیا
را رسوا کرده است و از برای عاقل در دنیا جای فرح و شادی نگذاشته است و حضرت صادق ع فرمود که اگر خدا خیر بنده را
میخواهد گناهی که میکند از ابتلایی مبتلا میکند که استغفار بیاد او آورد و توبه کند و کسی را که خیری در و نمی بیند چون گناهی
کرد استغفار را از خاطر او محو مینماید و او را در نعمت میدارد چنانچه میفرماید که ما استدراج و آزمایش میکنیم ایشان را از
جهتی که نمیدانند یعنی در هنگام معاصی با ایشان نعمت میدهیم و حضرت صادق ع فرمود که خدا دوست میدارد بنده را که در

کناهان عظیم رو بدرکاه او آورد و از وطلب آمرزش کند و دشمن میدارد بنده را که اندک کناهی کرده باشد و از احقیر و خفیف
شمارد و ایضا فرمود که بپرهیزید از حقیر شمرده شده که انها امرزیده نمی شوند پرسیدند که کدام کناهاست فرمود که اینکه کسی
کناهی کند و کوید خوشا حال من اکر غیر این کناه نداشته باشم و فرمود که حضرت رسول صلعم بصحرای خشک ساده رسیدند بصحابه
فرمودند که هیزم جمع نمایند صحابه کفتند یا رسول الله درین زمین هیزم نیست فرمود که هرچه بدست آید بیاورید پس اوردند تا بسیار
جمع شد حضرت رسول صلعم فرمود که کناهان باین نحو جمع میشود پس فرمود که زنهار سهل مشمارید کناهان را که نوشته شده و در نامه
اعمال ثبت است و حضرت صادق ع فرمود که ادمی که کناهی میکند در دل او نشان سیاهی پیدا میشود اکر دیکر کناه کرد زیاد
میشود تا دلش را تمام فرامی کیرد و دیکر بعد از ان هرکز رستکار نمیشود و حضرت امام محمد باقر ع فرمود که کاه هست که بنده از
خدا تعالی سؤالی مینماید و نزدیک میشود که حاجتش برآورده شود پس کناهی میکند و خدا وحی فرماید بملک که حاجت او را برمیاور
که او متعرض غضب من شده و مستوجب حرمان کردیده و دیکر فرمود که هیچ سالی باران از سال دیکر کمتر نمی آید ولیکن خدا تعالی هر جا
که خواهد میفرستد که هرکاه جماعتی معصیتها کردند آنقدری از باران که برای ایشان مقرر شده حق تعالی از ایشان باز
میکیرد و در بیابانها و دریاها و کوهها می بارد و کاه هست که خدا تعالی جعل را عذاب میفرماید در سوراخش بسبب نیامدن باران
برای کناهان ان جماعتی که در حوالی ایشان جا کرده است و خدا او را راه داده است که بمحل دیکر جا کیرد بعد از ان حضرت فرمود
که عبرت بکیرید ای صاحبان بصیرتها و حضرت صادق ع فرمود که کاه هست که شخصی کناهی میکند و بسبب ان از نماز شب محروم
میکردد بدرستی که عمل بد در صاحبش تاثیرش تندتر است از فرو رفتن کارد در کوشت و فرمود که کسی که کناهی را اراده و عمل
بیاورد که بسیار است که کناهی میکند پس خدا میفرماید که بعزت و جلال خودم سوکند که ترا نیامرزم هرکز حضرت رسول صلعم فرمود
که کاه باشد که بنده را بر کناهی از کناهانش صدسال در محشر محبوس میدارند و او نظر کند بزنانش که در بهشت متنعم اند حضرت
امام محمد باقر ع فرمود که حق تعالی قضای حتم فرموده که نعمتی که بنده را کرامت فرماید از و سلب ننماید تا کناهی از و صادر
نشود که مستحق غضب آلهی و زوال نعمت کردد و حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که هیچ دردی برای دلها دردناکتر از کناهان نیست
و هیچ خوفی بدتر از مرک نیست و از برای تفکر احوال کذشتکان کافیست و مرک از برای موعظه بس است و حضرت امام جعفر
صادق ع فرمود که کناهی که تغییر نعمت میدهد بغی و تکبر و فساد است و کناهی که مورث ندامت میشود قتل نفس است و کناهی
که موجب نزول عذاب الهی است ظلم است و کناهی که موجب رسوایی و دریدن پرده هاست شراب خوردنست و کناهی که باعث
منع روزیست زناست و کناهی که باعث زود فنا شدنست قطع صله رحم است و کناهی که دعا را مردود میکرداند عقوق
پدر و مادر است یا اباذر دَعْ مَا لَسْتَ مِنْهُ فِي شَيْءٍ وَلَا تَنْطِقْ فِيمَا لَا يَعْنِيكَ وَاخْزُنْ لِسَانَكَ كَمَا تَخْزُنُ وَرِقَكَ

کنند و منقولست که از حضرت علی بن الحسین ع پرسیدند از توحید فرمود که خداوند عالم میدانست که در آخر الزمان جماعتی متعمق
مدقق بهم خواهند رسید سوره قل هو الله احد و آیات سوره حدید را فرستاد که خدا را باین بشناسند و کسی که زیاده ازین تفکر
نماید هلاک شود و حضرت صادق ع فرمود که اوصیا و ائمه درهایی اند که از راه متابعت ایشان بخدا میتوان رسید و اگر نه ایشان
بودند خدا را نمی توانست شناخت و با ایشان خدا حجت خود را تمام کرده و اکثر عالم را شیطان ازین راه فریب داده که دست از
فرموده خدا و معصومین بر داشته اند و بعقلهای ضعیف خود اعتماد نموده اند و تفکر نمینمایند که اگر عقل مستقل میبود درین باب
فرق بسیار از متکلمین و حکما بعقل سخیف خود جسم دانسته اند و میگویند نوریست که از بابت شمس میدرخشد و بعضی از صوفیه و مجسمه
خدا را بصورت پسر ساده میدانند و بعضی بصورت مرد پیر ریش سفید میدانند و بعضی خدا را جسم بزرگ میدانند بر روی عرش نشسته
و بعضی دیگر از صوفیه و اکثر نصاری الحلول خدا قایلند در اشیا و نصاری در خصوص عیسی ع قایل شده اند و خداوند عالمیان نصاری را
در قرآن باین سبب لعن کرده و ایشان را بکفر یاد نموده و جمعی دیگر از صوفیه و اهل سنت بامری قبیح تر قایل شده اند که اتحاد است و میگویند
که خدا با همه چیز متحد است بلکه همه چیز اوست و غیر او وجودی ندارد و اوست که گاهی بصورت عمرو و زید است و گاه بصورت سگ
و گربه و گاه بصورت قاذورات است چنانچه دریا موج میزند و صورتهای بسیار ازو ظاهر میشود و بغیر دریا چیز دیگر نیست نظم که
جهان موجهای این دریاست ؎ موج و دریا یکی است غیر کجاست ؎ و در جمیع کتب و اشعار خود تصریح بامثال این کفرها و هرزه خرافات نموده اند
و جمعی از کفار و ملاحده هند نیز بعینه همین اعتقاد دارند و کتاب جوک که براهمه ایشان نوشته اند و در عقاید فاسد خود مشتمل بر همین
خرافاتست و لهذا جمعی از اهل این عصر که مشرب تصوف دارند آن کتاب را نهایت حرمت میدارند و از کتب شیعه بیشتر اعتبار میکنند
و جمعی از شیعیان بیچاره را گمان هست که ایشان از اهل حق اند و بهترین عالمیانند و نبادانی سخنان ایشان را میخوانند و کافر میشوند
و گمان ایشان اینکه هر صوفی وابسته مذهب او برحق است و آنچه گفته از جانب خدا گفته نمیدانند که چون کفر و باطل عالم را گرفته
بود و اهل حق همیشه مخذول و منکوب بودند و اهل هر صنف همیشه اکثر ایشان تابع باطل بودند و از فرق اهل سنت بودند و پاره
از ایشان در لباس تصوف و پاره در لباس علما و همچنین اکثر علمایی که کتابهای ایشان در میان است کافر و گمراه کننده عالم بودند
و قلیلی از ایشان که تابع اهل بیت رسالت بودند بر مذهب حق ماندند همچنین صوفیه اکثر ایشان سنی و اشعری مذهب و ملعون بودند و
همان اعتقادات جبر و تجسم و امثال آن از اعتقاید فاسده در کتب و اشعار خود ذکر کرده اند که اگر ابو حنیفه در کتاب خود ذکر کند
که فلان نماز را می باید کرد قبول نمیکنند و اگر از سفیان ثوری عملی بایشان میرسد میکنند با آنکه سفیان از ابو حنیفه بدتر بوده است
[illegible] کلینی از سدیر روایت کرده که روزی از مسجد بیرون آمدم حضرت امام محمد باقر ع داخل مسجد میشدند پس دست مرا گرفتند
و رو بخانه کعبه کردند و فرمودند که مامور شده اند مردم از جانب خدا که بیایند و این خانه را طواف نمایند و نزد ما آیند و ولایت

خود را بر ما عرض نمایند چنانچه خداوند عالم میفرماید که اِنّی لَغَفّارٌ لِمَن تابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صالِحاً که ترجمه ظاهرش اینست که من آمرزنده ام
کسی را که توبه کند و ایمان بیاورد و عمل شایسته کند و هدایت یابد پس حضرت اشاره بسینه خود فرمودند که مراد از هدایت هدایت یافتن بما است
و ولایت ماست پس فرمود که ای سدیر میخواهی که بتو نمایم راهزنان دین خدا را و نظر فرمود بسوی ابوحنیفه و سفیان ثوری و ایشان
حلقه زده بودند در مسجد پس فرمود که نه هدایتی از جانب خدا یافته اند و نه بکتابهای خدا عمل مینمایند اگر این اخابیث در خانهای خود
بنشینند و مردم را گمراه نکنند مردم بسوی ما خواهند آمد و ما ایشان را بخدا و رسول خبر خواهیم داد و بسند معتبر دیگر روایت کرده از
شخصی از اهل مکه که روزی سفیان ثوری بمن گفت بیا تا برویم نزد جعفر بن محمد با او رفتیم وقتی رسیدیم که آنحضرت اراده سواری داشتند
سفیان گفت یا ابا عبدالله حدیث کن ما را از خطبه که حضرت رسول الله در مسجد خیف خواندند حضرت فرمود که بگذار که بروم که کاری
دارم چون برگردم نقل کنم گفت بحق خویشی که به پیغمبر داری که مرا حدیث بگو فرمود حضرت فرود آمد و سفیان دوات و قلمی طلبید آن
حضرت فرمود و نوشت بار دیگر بر حضرت عرض کرد و او سوار شد من و سفیان روانه شدیم در راه گفتم بااو باش تا در آن حدیث
نظر کنم چون دیدم گفتم والله که حقی بر گردن تو لازم کرد که هرگز بر طرف نمیشود گفت چه چیز گفتم درین حدیث که نوشتی پیغمبر
فرموده است که سه چیز است که هر که اینها را داشته باشد دل او کینه بهم نرساند یا خیانت در دل او راه نمی یابد عمل را برای خدا خالص
گردانیدن و خیرخواه مسلمانان و امامان بودن و ملازم جماعت مسلمانان بودن که میباید بود کدام امام مراد است که گویند هر که
نماز نکند و روزه ندارد و غسل جنابت نکند و کعبه را خراب کند و با مادر خود زنا کند ایمانش مثل ایمان جبرئیل و میکائیل است یا
مراد قدریه اند که میگویند خدا هرچه خواهد نمیتواند کرد و شیطان هرچه خواهد میتواند کرد یا خوارج مراد است که علی ع را کافر میدانند
و لعنت میکنند یا غیر ایشان از گمراهان گفت پس شیعه و ائمه ایشان چه میگویند گفتم میگویند که علی بن ابی طالب والله امامی است که
بر ما واجب است خیرخواهی او و ملازمت اهل بیت او چون این را شنید حدیث را گرفت و پاره کرد و گفت این را بکسی نقل مکن و
الحق این چنین کفری و انکاری خفی از ابوحنیفه هم صادر نشد با آنکه او و اتباعش دعوی خلافت نفس و ترک دنیا مینمایند و احوال
بعضی از اکابر ایشان انشاء الله تعالی بعد ازین مذکور خواهد شد و باین جهالت و نادانی که در میان شیعه شایع گردیده رخنهای
عظیم در فروع و اصول دین بهم رسیده و محیی الدین که از رؤسای ایشان است در فصوص الحکم میگوید که ما حق را هیچ وصف نکرده ایم
الا که ما عین آن وصف بودیم و حق تعالی وصف نفس خود برای ما میفرمود پس هرگاه که خود را مشاهده کنیم او را مشاهده کرده ایم
و هرگاه که او مشاهده ما کند خود را مشاهده کرده است و در جای دیگر ترجیح میدهد مرتبه ولایت را بر مرتبه نبوت و خود را خاتم الولایه
میگوید و از اینجا ترجیح خود را بر پیغمبران وا مینماید و در فتوحات میگوید سبحان من اظهر الاشیا و هو عینها و در جای دیگر از فصوص
الحکم خطاب است بحضرت نوح ع میدهد که او غلط کرد در تبلیغ رسالت و قومش درست رفتند و غرق دریای معرفت شدند و اگر ایشان را

رنوح ازان دریا

نوح ازان دریا بکناری آورد و از درجه بلند بدرجه پستی آمدند و مکرر در تصانیفش میگوید معتقد بمذهبی مشو و نفی هیچ مذهبی مکن و هیچ مذهب
معبودی را غیر خدا از بت و غیره انکار مکن که بقدر آنچه ازانها انکار میکنی کافر شوی و خدا در همه چیز ظهور دارد و میگوید خدا هرون را بر
گوساله پرستان مسلط نگردانید تا آنکه حق تعالی در جمیع صورتها معبود شود لهذا هیچ نوعی از انواع عالمیان نماند که معبود نشد و میگوید
که نصاری برای آن کافر شدند که دعوی اتحاد با خدا را در خصوص عیسی گفتند اگر در همه چیز میگفتند عین توحید بود و در یکی از تذکرهای
ایشان بنظر رسیده که شمس تبریزی را پرسیدند از احوال ملای روم گفت اگر از قولش میپرسی اِنَّمَا اَمْرُهُ اِذَا اَرَادَ شَيْئًا اَنْ يَقُولَ
لَهُ كُنْ فَيَكُونَ و اگر از فعلش میپرسی كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ و اگر از صفاتش میپرسی لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ
و ازین باب کلمات که موجب کفر و اتحاد است در کتب ایشان بسیار است ای عزیزان با انصاف نظر نمایید که نسبت بذات مقدس خدا این
قسم نسبتها روا است و هرگز از پیغمبر و ائمه معصومین علیهم السلام که پیشوایان شمایند این قسم سخنان صادر شده یا باصحاب خود اذن داده اند
خداوند عالمیان اینقدر مذمت میفرماید نصاری را که ایشان کافر شدند باین عقاید فاسده و جمعی نزد حضرت امیر المؤمنین ع آمدند و
چنین ذات شریفی را گفتند که تو خدایی حضرت ایشان را در چاهها کرده از دود کشت هرگاه چنین ذاتی را نسبت بالوهیت توان داد
العیاذ بالله چون در هر سگ و گربه چنین امری را قابل توان داشت اگر تو عین خدایی را که عبادت میکنی و ازین جهة است که ایشان را اعتقاد
اینست که همین که این معنی ظاهر شد دیگر عبادت ساقط میشود و تاویل کرده اند این آیه را که واعبد ربک حتی یاتیک الیقین یعنی عبادت
کن خداوند خود را تا ترا مرگ در رسد و ایشان یقین را بمعنی وحدت وجود برده اند چنانچه علامه حلی ره در کتاب کشف الحق و نهج
الصدق فرموده است که خداوند عالمیان در چیزی حلول نکرده زیرا که معلوم است که چیزی که در چیزی حلول کند ممکن خواهد بود و صوفیه اهل سنت
باین قایل شده اند و تجویز کرده اند بر خدا که در بدن عارفان حلول کند ببین این مشایخ را که تبرک بقبرهای ایشان میجویند چه اعتقاد در باب
خداوند خود دارند و عبادت ایشان رقص کردن است و دست برهم زدن و خواندن و غنا کردن و خدا عیب کرده و تشنیع فرموده بر کفار
درین اعمال که وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ اِلَّا مُكَاءً وَتَصْدِيَةً یعنی نبود نماز و دعای مشرکان نزد خانه کعبه مگر صفیر
زدن و دست برهم زدن و چه غفلت ازین بالاتر میباشد که کسی تبرک بجماعتی جوید که عبادت کنند خدا را بعبادتی که خدا کفار را بآن عیب کرده
بلی دیده دل ایشان کور است من دیدم جماعتی را از صوفیه در روضه حضرت امام حسین ع که نماز شام گذاردند و یکنفر از ایشان نشسته بود
بعد از ساعتی الجماعت نماز خفتن را گذاردند و آن شخص نکرد از ایشان سؤال کردم که این شخص چرا نماز نکرد گفتند او بخدا واصل شده است و احتیاج
بنماز ندارد پس بنگر ای عاقل و تفکر نما و حال این جماعت که اعتقاد ایشان در باب خداییت و عبادت ایشان این و باین اعتقادات
و اعمال ایشان را از ابدال میدانند با آنکه جاهلترین جهالند تا اینجا ترجمه کلام علامه حلی رض بود و درین زمان نیز [illegible]
از ایشان می شنویم و این مضامین را در شعرهای عاشقانه بسته اند و بدست جلفی چند داده که بخوانند و دست برهم زنند و فریاد کنند

و بدعتی چند که انشاء الله تعالی بعد ازین بیان خواهد شد عباد آتش نام نهند چرا بر خود رحم نمیکنی و دین خود را در معرض چنین مخاطره میگذاری
اگر کسی را گویند که چاه سرپوشیده در راه است چه اعتماد بر سخن قایل نداشته باین راه نمیرود و از راه بخطر میرود و تو دعوی تشیع میکنی
و سخن پیشوایان در میان است و جمیع آثار ایشان معلوم است پیروی از ایشان بهتر چه میخواهی خدا پیغمبر فرستاده و فرموده که ما آتیکم
الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا یعنی آنچه رسول از برای شما آورده عمل نمایید و حضرت پیغمبر گفت که من از میان شما میروم
و دو چیز عظیم در میان شما میگذارم که اگر با آنها تمسک جویید هرگز گمراه نشوید یکی کتاب خدا و یکی اهل بیت من و این دو تا هرگز از هم جدا نشوند
تا در کنار حوض کوثر بمن رسند و معنی کتاب را اهل بیت میدانند و اهل بیت فرمودند که ما که از میان شما میرویم احادیث یاد در میان است
رجوع براویان احادیث ما میکنند پس ائمه چه تقصیر در بیان احکام اصول و فروع دین تو کردند که تو رجوع بکلام دشمنان ایشان میکنی و در میان
ایشان نظر میکنی اگر تو عمل نمایی بهزار یک آنچه پیغمبر تو درین حدیث برای تو بیان فرموده ترا بس است امید که حق تعالی جمیع حق طلبان را
راه هدایت نماید و جمیع شیعیان را بر صراط مستقیم متابعت اهل بیت رسالت بدارد بحق اهل بیت محمد و اهل بیته الطاهرین

اصل سوم

بدانکه معرفت را مراتب مختلفه هست و در مراتب ایمان زیادتی و نقصان میباشد چنانچه خواجه نصیر الدین طوسی رحمه الله ذکر کرده که مراتب
معرفت آتش است و اول مرتبه معرفت است که شخصی بشنود که چیزی میباشد که هرچه در آن میافکنی بسوزد و نا چیز میگرداند و هر چه محاذی
آن واقع شود اثرش در آن ظاهر میگردد و هر چند از و اخذ مینمایی کم نمیشود و همچنین موجودی در آتش میگویند و نظیر این معرفت در خدا
معرفت جماعتی است که دین خود را بتقلید بدانند و مرتبه بالاتر ازین مرتبه مرتبه کسی است که دود آتش باو رسیده اما آتش ندیده و میگوید
که این دود البته از چیزی حاصل شده و هر اثری مؤثری میخواهد پس آتشی هست که این دود اثر اوست و نظیر این مرتبه در مرتبه باری تعالی
معرفت اهل نظر و استدلال است که ببراهین قاطعه حکم مینماید بر وجود صانع و مرتبه ازین بالاتر مرتبه کسی است که نزدیک آتش رفته و حرارت
باو میرسد و بنورش بر چیزها نا پیدا و چیزها را بآن نور می بینند و نظیر این مرتبه در معرفت خدا معرفت مؤمنان خاصی است که دلهای
ایشان بنور ایمان اطمینان یافته در جمیع اشیا بدیده یقین آثار صفات کمال الهی را مشاهده مینمایند و مرتبه از آن بالاتر مرتبه کسی است
که در میان آتش باشد و آثار آتش بر او ظاهر گردیده باشد و این در معرفت الهی اعلی درجات معرفت است که تعبیر از آن بفنا فی الله
می کنند و حصول این معنی بکثرت عبادات و ریاضات میشود چنانچه منقولست از حضرت جعفر صادق ع که حضرت رسالت پناه فرمودند که خداوند
عالم میفرماید که کسی که دوستی از دوستان مرا اهانت نماید و خار گرداند چنانست که با من محاربه کرده و تقرب میجوید بسوی من بنده
من بچیزی که نزد من دوست تر و پسندیده تر باشد از واجباتی که برو واجب گردانیده ام و بعد از فرایض تقرب میجوید بمن بنوافل و سنتها
بمرتبه که من او را دوست میدارم پس چون او را دوست داشتم گوش اویم که بآن می شنود و دیده اویم که بدان سخن میگوید و دست اویم که
بدان کارها میکند اگر مرا بخواند او را اجابت مینمایم و دعای او را رد نمیکنم و اگر از من سؤال نماید بدو عطا میکنم و در هیچ چیز آنقدر تردد ندارم

مانند تردد های

مانند تردد های

مانند ترددهایی که در قبض روح بنده خود دارم چرا که او مرگ نمیخواهد و من از رنج او را نمیخواهم بدانکه این مرتبه آخر مرتبه بسیار نازکی است
و این باعث لغزش آن جماعت شده که باین معنی باطلی که گذشت قایل شده اند و گاهی باین حدیث نیز استدلال میکنند و این خطای
محض است زیرا که این معنی که ایشان دعوی میکنند هیچ خصوصیتی بجاهل و کامل انسان و غیر انسان ندارند بلکه این معنی همیشه از برای همین حاصل
میدانند و از این حدیث قدسی ظاهر است که این معنی بعد از عبادت و نوافل حاصل میشود و چون معانی حق دقیق شد بباطل مشتبه میشود
مجملی از حقایق این حدیث شریف برای تو بیان میکنیم تا فریب اهل باطل را نخوری و اگر نه عبادات حق بسیار است که موهم معنی باطل میباشد
کسی که قانون شرع و عقل را در دست دارد از انس بکلام اهل بیت علیهم السلام بهم رسانیده معانی آنها را میفهمد بدانکه یک معنی این حدیث
این است که کسی که در مقام محبت کامل شد و محبت محبوب حقیقی در دل او مستقر گردیده و بجمیع اعضا و جوارح او سرایت کرده و در دیده
نوری دیگر بهم میرسد و در جمیع قوی و ... نمایش قوه دیگر حاصل میشود چنانچه سابقا اشاره باین مرتبه کردیم و در این مرتبه چون همگی منظورش
محبوب خود است در هر چه نظر میکند او را در آن چیز می بیند یعنی آثار قدرت او را در آن مشاهده میکند پس گویا او را دیده آثار صنع و کمالات
او را که در این چیز ظاهر گردیده می بیند و اگر چیزی را می شنود از آن کمالات دوست را می شنود علاء الدوله سمنانی گفته که معنی وحدت
موجود را این مرتبه اشتباه کرده اند و این کفر است و من نیز اشتباه کردم و توبه کردم و ظاهر است که این معنی که مذکور شد باعث حلول و اتحاد
نیست و کفر نیست و ممکن است که مراد الهی در این حدیث قدسی این معنی باشد یعنی با این مرتبه که رسید من دیده اویم یعنی بغیر آثار صنع من
و چیزی که رضای من در او باشد چیزی نمی بیند و بغیر رضای من چیزی نمی شنود و مرادات نفسانی از او برطرف میشود و مرا بر مراد
خود اختیار میکند و بعضی گفته اند که مراد این است که چون اعضا و جوارح آدمی نزد او بسیار عزیز و محترم میباشد و در مرتبه محبت بمرتبه
میرسد که مرا بر اینها ترجیح میدهد و قوی اینها را در رضای من فانی میسازد و باک ندارد و یک معنی دیگر از این دقیق تر هست که ذکر میکنیم
و از خدای میطلبیم که در نظر باطل بینان و احول بصیرتان بمعنی باطل مشتبه نشود لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم ای عزیز بدانکه حق سبحانه و تعالی
در خلقت انسانی قوی و شهوات بسیار مقرر ساخته چنانچه سابقا مذکور شد و امر فرموده که اینها را در راه رضای او صرف نماید و وعده
فرموده بمقتضای قُلْ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ که آنچه را در راه او صرف نماید عوض کرامت فرماید که مشابهتی بآن نداشته باشد
چنانچه خداوند عالمیان مالی بتو کرامت فرموده که در معرض زوال است و ممکنست که یکشب یا بسوزد و یا دزدی از دست تو بیرون رود و
فرموده است بتو که این را در راه من انفاق کن تا مال بتو دهم در بهشت که از زوال نباشد و اضعاف مضاعف آن چیزی باشد که داده و بمردن
و آفتهای دیگر از تو جدا نشود و یک قدر عزتی بتو داده بعاریت و بمقتضی لا یخافون لومة لائم از تو خواسته که در راه او صرف نماید و خون
کارهای حق منافی طریقت و ذوق اهل باطل است و طبع اکثر اهل عالم بباطل مایل است پس کسی که مردانه از این اعتبار باطل بگذرد و حق را موافق رضای
الهی بعمل آورد حق عوض او او را بعوض کرامتی فرماید که مشابهتی بکرامت اول نداشته باشد چنانچه از احوال ابوذر باره معلوم شد

که عثمان وانهایی که عزت نزد او طلب نمودند ذلیل و ملعون ابد شدند و ابوذر که مردانه از ان اعتبار گذشت تا قیامت بر و صلوات میفرستند
و ذکر اسمش را شرف میدانند قطع نظر از کرامت ابدی و یزید پلید را گمان این بود که خود را عزیز میکند و امام حسین را صلوات الله علیه
تا قیامت بر منابر ذلیل میگرداند خود ملعون ابد و مستحق عذاب سرمد گردد و نام امام حسین ع تا قیامت بر منابر بشرف مانده و خوانده میشود
و پادشاهان عالم جبین بر آستانه اش میسایند و خاک ضریح او را بر دو دیده میکشند و خداوند عالمیان بقدر قوتی هر کس کرامت فرموده
که بان قوت قدری از کارها میتوانند کرد و جمعی که این قوت را ضنّت کرده اند و در راه او صرف نکرده اند در اندک وقتی که آن ناقص میشود
یا بر تبی باهم که زایل میگردد حضرت امیر المؤمنین ع و بزرگوارانی که او را متابعت نموده اند و در عبادات و طاعات این قوتها را فدا
نمودند خداوند بایشان کرامت فرمود که فوق قوت بشری بود چنانچه فرمود که در خیبر را بقوت جسمانی نکندم بلکه بقوت ربانی کندم
و در انوقت هم دست را حرکت ندهد اگر متوجه اسمان شود اسمان و زمین را بر یکدیگر می تواند زد و جمیع عالم مطیع او بند و ان قوت
بمردن بر طرف نمیشود و مرده و زنده ایشان یک حکم دارند بلکه چون غیر مراد الهی مرادی ندارند و از مرادات و ارادات خود خالی شده
اول امری را که اراده میکرد بقوت خود ان کار را میکرد اکنون بمقابل اراده او خدا اراده و قوت خود را در مرادات او بکار میفرماید
و چون از برای خدا از سر اراده خود گذشته خدا اراده او را در قلب او القا مینماید و خدا بر امر او میشود و اشاره باین معنی است آنچه در آن
حدیث مشهور وارد شده است که دل مومن در میان دو انگشت از انگشتهای الهی است که کنایه از قدرتست بهر طرف که میخواهد میگرداند
و موافق حدیث معتبر و آیه و ما تشاؤن الا ان یشاء الله که در سوره هل اتی در شان اهل بیت نازل شده باین معنی تفسیر نموده اند یعنی در انیتر
از کمال مشیت ایشان متعلق نمیشود بامری بجز کسی که مشیت الهی بان متعلق گردد و همچنین نور دیده خود را که کهنه گرداند در راه دوست و پروا نکرد
از انکه بیداری میکشیم چشم ضعیف میشود یا در نظر کردنها اراده دوست ملاحظه کرده از اراده خود گذشت خدا نوری بدیده و چشم و دل و جان
او میدهد که حقایق معانی و امور غیبیه را بان نور می بینند و ان زوال ندارد چنانکه فرمود اتقوا فراسة المؤمن فانه ینظر بنور الله یعنی بپرهیزید از
فراست مومن که او بنور خدایی در چیزها نظر مینماید و همچنین بمقتضی ام لهم اذان یسمعون بها از انچه می شنوند چیزی چند که دیگران از انها
از انها کراند و بمقتضی فتح الله ینابیع الحکمة من قلبه علی لسانه چشمهای معرفت و حکمت از دل و زبانشان جاری میشود که خود هم خبر ندارند
و این چشمها چنانکه بر دیگران میریزد بر خودشان هم فایض میگردد و همه یکبار می یابند و این حکمت همیشه بر زبان ایشان جاریست و چون سر
چشمه اش نامتناهی است نهایت ندارد و در این مقام سخن بسیار نازک میشود و زیاده ازین نمیتوان گفت اگر بلطف الهی فهمیدی آنچه مذکور شد
معنی این حدیث را درست میفهمی که من بینایی اویم و من شنوایی اویم و در اخبار علیه باین عبارت واقع شده است که بی یسمع و بی یبصر
و بی ینطق چون باین مرتبه رسید بمن می بیند و بمن می شنود و بمن راه میرود و بمن سخن میگوید یعنی جمیع این امور باعانت و قوت و توفیق
من بجا می آورد و از انجا ظاهر شد که این معنی مخصوص مقربانست و این معنی باطلی که ایشان میگویند در هر خس و خاشاک باشد و اگر خدا توفیق دهد از آنچه

یمشی
اینجا معلوم

مذکور شد

مذکور شد معنی تخلق را باخلاق الهی را می توان فهمید و تشبیهی که بعضی کرده اند بلا تشبیه از بابت آهنی میشود که در میان آتش سرخ میشود و گمان
میکنی که آتش است اما آتش نیست برنگ آتش بر آمده است بلا تشبیه خدا از صفات کمال خود صفتی چند بر وفا بر ساخته که یکنوع آشنایی با این
صفات بهم رساینده هر چند علم تو همه جهل است اما که انکار ندارد که از پرتو علم کسبی است و از که این علم تو رسیده بنده از علم نامتناهی
اوست که جمیع علما را الجزو ش آورده است و ذره از قدرت اوست که به پادشاهان عالم داده کوس لمن الملک میزنند و قطره از بحر کمالات
اوست که جمیع عالمیان با ان دعوی کمال میکنند ولیکن کمالات انسانی دو جهه دارد جهت کمالی میدارد و جهت نقص و کمالش از او است
و نقصش از خود است و زیاده ازین معنی درین مقام گنجایش ندارد خدا تعالی جمیع شیعیان را از وساوس شیاطین جن و انس نجات بخشد بحق
محمد و آله بدانکه از جمله چیزهائی که کلمات معجز آیات نبوی بر ان دلالة دارد حدوث عالم است چنانچه فرموده که اولست پیش از همه چیز و ابتدائش
اولیت اضافی نیست که چیزی پیش ازین تواند بود یا آنکه زمان موجودی نیست که اولیت با ان اعتبار باشد یا آنکه لازم آید که آن زمان بر آن
سابق باشد و تحقیق اولیت و سبق الهی درین مقام مناسب نیست ولیکن اعتقاد باید داشت که آنچه غیر خداوند عالمیان است زمان وجودش
از طرف ازل متناهی است که چند هزار سال است و وجود شان زمان اولی دارد و خداوند عالم قدیم است و وجود او را اول و نهایتی نیست
و حدوث عالم باینمعنی اجماعی اهل ادیان است و هر طایفه که دینی داشته اند و به پیغمبری قایل بوده اند و آیات بسیار باینمعنی دلالت
دارد و اخبار باینمعنی متواتر است و جمعی از حکما که به پیغمبری قایل نبوده اند و مدار امور را بر عقل ناقص خود گذاشته اند و بقدم عالم قایل
بوده اند و بعقول قدیمه قایل شده اند و افلاک را قدیم میدانند و هیولای عناصر را قدیم میدانند و این مذهب غایة کفر است و
مستلزم تکذیب پیغمبران و متضمن انکار بسیاری از دیانات و آیات قرانی زیرا که ایشان را اعتقاد اینست که هر چیز که قدیم است عدم بر آن
محالست و هیولای صورت افلاک را قدیم میدانند پس میباید که بر طرف شدن و متفرق شدن افلاک و کواکب محال باشد
و حال آنکه در سوره انشقاق و انفطار و غیر اینها میفرماید که در قیامت آسمانها از یکدیگر خواهد پاشید و شق خواهد شد و پیچیده خواهد شد
بنحوی که کاغذ را برهم می پیچند و کواکب از هم خواهند پاشید و عبارت فاطر که در قران وارد است هم دلالة بر حدوث دارد زیرا که در
لغه عرب فطر اختراع کردن و از نو پدید آوردن است و ایشان میگویند که هر چیز که هست مسبوق بماده است که قبل از آن می باشد و
تفصیل این سخن را این مقام گنجایش ندارد **اصل چهارم** در تحقیق معنی فرد است بدانکه فرد و وتر و واحد و احد که در اسماء الهی وارد
شده است بحسب معنی نزدیکند بیکدیگر و فردیت مشتمل است بر دو معنی که اذعان بهر دو واجبست اول یکانه بودن در الوهیت که او در حد
شریک ندارد و چنانکه کافران قریش بتان را شریک خدا میدانستند و بعضی از نصاری عیسی را شریک او میدانند و گبران بنور و ظلمت
قایلند و باینمعنی کفر است و بطلان آن در اخبار و احادیث براهین قاطعه وارد شده است و عقل هم حکم میکند که اینچنین نظامی با این
نسق بیک شخص میباید باشد و اگر خدای دیگر العیاذ بالله می بود می بایست خلق را از شناخت خود محروم نگرداند چنانکه این خداوند تنها

وپیغمبران بمردم فرستاده اند وخود را بایشان شناسانیده میبایست که او نیز بفرستند چنانچه حضرت امیر المومنین ع فرموده باینکه
درین اخبار از خدا ورسول وائمه که صدق ایشان ظاهر شده واز نقص وکذب وعیب مبرا اند کافیست وبر یگانه بودن در ذات
وصفاتست یعنی بسیط است وهیچ اورا اجزا نیست وجزء بر دو قسم است جزء خارجی وجزء ذهنی جزء خارجی آنست که داخل در ماهیت
شئی باشد ووجودش در خارج متمیز وجدا باشد از وجود کل مثل دست وپا وچشم وگوش از برای انسان وسرکه وعسل برای سکنجبین و
اینچنین جزئی بر کل محمول نمیشود ونمیتوان گفت که انسان دست اوست یا چشم اوست یا سکنجبین عسل است یا سرکه عسل است وجزء ذهنی آنست
که داخل در ماهیت شئی باشد ووجودش از وجود کل ممتاز نباشد بلکه متحد باشد در خارج با کل ولیکن عقل تحلیل نماید از او باین دو جزء
مثل حیوان وناطق نسبت بانسان که در خارج هر دو بانسان متحد اند اما عقل ماهیت انسان را بعد از تعقل باین دو جزء تحلیل میدهد واینچنین
جزئی محمول میشود بر کل ولهذا میتوان گفت که انسان حیوانست وانسان ناطق وبدلایل عقلی ونقلی ثابت کردیم که این هر دو قسم
جزء در باب خدا تعالی محالست اگر نه احتیاج او لازم می آید وآن محالست وتعدد واجب الوجود لازم می آید وآن ممتنع است ومعنی فرد
بودن مشتمل بر توحید صفات هم هست وآنرا نیز اعتقاد باید داشت که خدا را صفات زاید بر ذات نیست چنانکه ممکنات صفتی میدارند
وباقی بدان صفت متصف میشوند وبسبب آن از او عالم میگویند وهمچنین سایر صفات خداوند عالمیان صفات مقدس او عین
ذات اوست واصل ذات قایم مقام جمیع صفاتست وچنانچه ما چیزها را بعلم میدانیم او باصل ذات میداند وما کارها بقدرت میکنیم
او باصل ذات میکند وموجود بودن ما بوجودیست زاید بر ذات ووجود او عین ذاتست وباصل ذات موجود است لهذا عدم او
ممتنع است واگر صفات زاید داشته باشد در کمالش محتاج بغیر خواهد بود وآن صفات نیز واجب الوجود وقدیم خواهد بود وشریک
او خواهند بود چنانکه از حضرت امیر المؤمنین وامام موسی وامام رضا صلوات الله علیهم بطریق متعدده منقولست که اول دین معرفت حق
تعالی است وکمال معرفت او اقرار بیگانگی است وکمال توحید اقرار بیگانگی او ونفی کردن صفات زایدست از و زیرا که هر صفتی که اثبات
میکنی آن صفت گواهی میدهد که موصوف غیر صفت است وهر دو گواهی میدهند باثنینیّت ودویی بودن با دویی منافات ندارد زیرا
که ازلی وواجب الوجود محالست پس کسی که خواهد که خدا را بکنه وصف حدّی از برایش قرار دهد وکسی که از برای او حد قرار دهد او را بعدد
در آورده ودو جزو از برای او قرار داده ووجود داشتن بازلیت منافات دارد پس کسی که بپرسد که خدا چه کیفیت دارد صفات زایده
وصفات ممکنه برای او قرار داده وکسی که بپرسد که خدا تعالی در کجاست مکانی از برای او اثبات کرده واو مکانی نیست وکسی که بپرسد
که بر روی چیست چیزی که حامل او باشد از برای او توهم کرده واین کفرست وکسی که بپرسد که پس در کجاست خدا را اختصاص بمکانی داده است
وحال آنکه مکان در اصل ندارد وعلم وقدرتش بجمیع مکانها احاطه کرده است در هنگامی که هیچ معلومی نبود وقادر بر خلق بود وقتی که هیچ
مخلوقی نبوده وپروردگاری داشت در هنگامی که مربوبی نبود وخداوند را چنین وصف میباید کرد وزیاده از آنست که وصف کنندگان

او را وصف نمایند و باسانید معتبره از امیر المؤمنین ع منقولست که بعد از رسول ص بسه روز خطبه فرمودند که مضمون بعضی از ان این است
که حمد و سپاس خداوندی را سزاست که عقلها عاجز گردانیده از آنکه بغیر هستی و وجود او چیزی از کنه ذات و صفات او را بیابند یا دا
او را تعقل نمایند زیرا که محال است که او را شبیهی و مانندی بوده باشد که از راه مشابهت پی بذات و صفات او توانند برد بلکه او خداوندیست
که تفاوت در ذاتش نیست که اجزاء مختلفه داشته باشد و تبعض در و ممکن باشد که تعدد در صفات او بهم رسد و دور است از اشیا نه بدوری
مکانی بلکه بکمال تنزه و متولی و متمکن است در جمیع اشیا نه بانکه در میان اشیا ممزوج بانها باشد بلکه بعلم و قدرت و حفظ و تربیت عالم است
بجمیع اشیا نه بیک آلتی که بدون ان آلت علم نتواند داشت تا محتاج باشد بلکه بنفس ذات و میان او و معلومش علم واسطه نیست بغیر ذاتش
اگر گویند که بود و همیشه نه باین معنی دارد که همیشه در زمانها خواهد بود بلکه باو پیش اینست که عدم بر او محال است و بسند معتبر از باقر ع منقولست
که فرمود که خداوند قدیم واحد و صمد است یعنی یگانه و محتاج الیه جمیع خلق است واحدی المعنی است و معانی بکثرت مختلفه در ان نیست
از جهة تعدد در ذات و صفات راوی گوید که عرض کردم که جماعتی از اهل عراق میگویند که خدا می شنود بغیر آنچه بدان می بیند و می بیند بغیر
آنچه بدان می شنود فرمود که دروغ میگویند و ملحد شده اند و خدا را تشبیه کرده اند بخلق بلکه خداوند عالمیان می شنود بهمان چیز که بدان
می بیند و می بیند بهمان چیز که بدان می شنود یعنی همه ذاتست و عضوی و جارحه و آلتی ندارد و در حدیث دیگر حضرت امام رضا ع فرمود
که هر که این اعتقاد داشته باشد بخدا با او خدایان دیگر شریک کرده باشد و از ولایت و تشیع ما بهره ندارد بلکه حق تعالی همیشه
عالم و دانا و قادر و توانا و زنده و شنونده و بینا بود بذات خود نه بچیز دیگر و بلند و منزه است از آنچه کفار و مشبهه کنند گمان میگویند
و ایضا منقولست که اعرابی در وقت جنگ جمل بخدمت امیر المؤمنین ع آمد و از معنی احدیت خدا پرسید مردم برو حمله کردند و اعراض
کردند که مگر نه می بینی که حضرت در عین قتال است باین پراکندگی خاطر چه سؤال از و مینمایی حضرت فرمود که او را بگذارید که ما این قتال را
برای آن میکنیم که مردم را باقرار بیگانگی خدا اوریم الحال که او می پرسد بگذارید که بفهمد پس متوجه اعرابی شده فرمود که اینکه میگویی که خدا
یکی و احد است چهار معنی دارد دو معنی بر خدا محال است و دو معنی برای او ثابت اما ان دو معنی که بر او روا نیست یکی آنکه گویی که خدا واحد است
دلالت برین دارد که خدای دویمی هست که او یکمین است که این کفر و اثبات شریکیست از برای خدا و بمنزله نصاری است که خدا را سیوم من
خدایان میگفتند و معنی دیگر آنکه گویا که او واحد یست از یک جنس چنانکه گویی زید واحد یست از جنس انسان و این نیز کفر است و نسبت بخدا
شریکی در ماهیت و نوع اثبات مینمایی اما ان دو وجه که در خدا ثابت یکی آنکه خدا واحد است یعنی یگانه است در کمالات و شبیهی و مانند
ندارد چنانکه گویند فلان شخص یگانه دهر است و همین معنی از برای خدا ثابت و برین مضامین احادیث بسیار است ای عزیز ببین که آنچه در عرض
چندین هزار سال حکما عقلا فکر کرده اند بعد از صد هزار خطا بیکمعنی یا دو معنی حق راه برده اند ائمه تو در یک خطبه و یک حدیث اضعاف
آن را برای تو مبرهن کرده اند و لکن اکثر الناس لا یعقلون **اصل پنجم** آنکه حق تعالی باقی است و فنا و عدم بر او محال است و بقای او

ندارد و بیان همین معنی سابقاً مذکور شد کسی توهم نکند که چون بهشت و جهنم و اهل هر دو همیشه باقی خواهند بود پس این صفت بخدا اختصاص
ندارد زیرا که بقاء الهی بذات خود است و بقای ایشان بغیر و بقای الهی بر یک صفت و حالتست و هیچ تغییر در آن نیست و بقای دیگران
با انواع تغیرات و تبدلاتست چنانچه منقولست که عبد الله بن یعفور از حضرت صادق ع پرسید از تفسیر آیه هو الاول والاخر گفت
که اول را دانستم بیان معنی آخر چیست فرمود که هیچ چیز نیست مگر آنکه کهنه میشود و متغیر میگردد و یک نحو زوالی دارد و از رنگی برنگی متغیر
میشود و از هیأتی بهیأتی میگردد و از صفتی بصفتی منتقل میشود و نقصانی و زیادتی بر وطاری میگردد مگر خداوند عالم که همیشه واحد و یگانه بوده
و اوست پیش از همه و آخر و همیشه خواهد بود و صفات و نامهای مختلفه بر او وارد نمیشود چنانچه بر دیگران میشود مثل آدمی که یکمرتبه خاکست دیگر مرتبه گوشت
و خونست و یکمرتبه استخوان بوده است مانند خرما که یکمرتبه غوره است و یکمرتبه رطب و یکمرتبه ترست پس اسما و صفات بر اینها متبدل میشود
و خدا بر خلاف اینهاست **اصل ششم** بدانکه این حدیث موافق آیات و احادیث متواتره دلالت دارد بر آنکه خدا آفریننده آسمان و زمین و
چیزهائی است که در آنهاست از کواکب و ملائکه و جن و انس و وحوش و طیور و جمیع اشیا بر خلاف قول جمعی از حکما که عقول عشره را خالق
اینها میدانند و قول جمیع غلات شیعه که ائمه را خالق آسمان و زمین میدانند و بر نفی این قول احادیث بسیارست چنانچه ابن بابویه بسند
معتبر از یاسر خادم روایت کرده که بخدمت امام رضا ع عرض نمودم که چه میفرمائید در مذهب تفویض حضرت فرمود که خدا امر دینش
را به پیغمبر تفویض نموده فرموده که آنچه پیغمبر بسوی شما آورد اخذ نمائید و عمل کنید و آنچه شما را از آن نهی نماید ترک کنید اما خلق
کردن و روزی دادن را با و وا نگذاشت بعد از آن فرمود که خدا آفریننده همه چیزهاست چنانچه در قرآن میفرماید که آن خداوندی
که شما را خلق کرد پس روزی داد پس میراند شما را پس زنده گرداند آیا از شریکهای که از برای خدا قایل میشوند هیچیک از این کارها
میتوانند کرد منزه و متعالی است خدا از آنچه شریک او میگردانند و از ابی هاشم جعفری روایت کرده که از امام رضا ع پرسیدم از
حال غالیان که ائمه را خدا میدانند و مفوضه که میگویند خدا خلق عالم را با ائمه گذاشت حضرت فرمود که غلات همه کافرند و مفوضه
مشرک هر که با ایشان همنشینی میکند یا مخالطت نماید با ایشان و چیزی بخورد یا بیاشامد یا مهربانی کند یا دختر از ایشان بگیرد یا دختر بایشان
بدهد یا ایشان را امین گرداند بر امانتی یا تصدیق گفته ایشان نماید یا اعانت کند به نیم کلمه از دوستی خدا و رسول و از دوستی ما اهل بیت بیرون
میرود و در حدیث دیگر از آنحضرت منقولست که هر که گمان کند که خدا امر کردن خلق و روزی دادن را با ائمه واگذاشته و بتفویض
قایل شود مشرکست و شریکی از برای خدا اثبات کرده است در کتاب احتجاجات از علی بن محمد قمی روایتست که اختلاف در میان شیعه
واقع شده که آیا امر خلق و رزق را با ائمه تفویض نموده یا نه جمعی گفتند که این محالست و بر خدا جایز نیست زیرا که کسی غیر خدا بر خلق
اجسام قادر نیست و جمعی گفتند که خدا ائمه ع را قادر گردانیده و این امر را بایشان تفویض نموده پس ایشان خلق را آفریننده و
روزی دهند پس رفتند نزد محمد بن عثمان عمروی که وکیل حضرت صاحب الامر ع بود و عریضه درین باب نوشتند جواب آمد که بدرستی که

خدا خلق کرده است اجسام را و روزی را او قسمت نماید زیرا که او جسم نیست و در جسمی حلول نکرده است و هیچ چیز مثل و مانند او نیست و او
سمیع و بصیر است اما ائمه ع پس ایشان بنمایند و بسؤال ایشان مردم را روزی میدهند از جهة اجابت مسئلهٔ ایشان و تعظیم حق ایشان

اصل هفتم

بدانکه از احادیث معتبره ظاهر میشود که آسمانها بیکدیگر متصل نیستند و سقف و گنبد که هر آسمانی پانصد ساله راه است و از آسمانی تا
آسمانی پانصد ساله راه است و مابین آسمانها پر است از ملائکه و قول حکما که بیکدیگر چسپیده اند بعد از قول رسول الله صلعم اعتبار ندارد و باید
دانست که ملائکه اجسام لطیفه اند و مکان دارند و نزول و عروج مینمایند و احادیث درین باب متواتر است و نص قرآن بران دلیل دارد
تاویل ملائکه بعقول مجرده و نفوس فلکیه و طبایع و قوی چنانچه بعضی از حکما کرده اند انکار نمودن ضرورت کفر است و هیچ خلقی زیاده
از ملائکه نمیباشند و هیچ خلقی بحسب جسم از ایشان عظیمتر نیست مگر روح چنانکه ابن بابویه بسند معتبر روایة کرده که از حضرت امیر المومنین ع
پرسیدند از قدرت خداوند عالمیان بعد از حمد و ثنای الهی فرمودند که خداوند عالمیان را ملکی چند هست که اگر یکی از ایشان بزمین آید
زمین را گنجایش او نباشد از عظمت جثه و بسیاری بالهای او و بعضی از ملائکه هستند که اگر جن و انس خواسته باشند که ویرا وصف
نمایند عاجز میشوند بسبب دوری مابین مفاصلش و حسن ترکیب و صورتش چگونه وصف توان نمود ملکی را که از مابین دو دوشش تا نرمه
گوشش هفتصد ساله راه باشد و بعضی از ایشان هستند که افق آسمان را پر میکنند و قطع نظر از بزرگی بدنش بعضی از ایشان آسمانها تا کمر
اوست و بعضی هست که بر روی هوا ایستاده زمینها تا زانوی او و بعضی هست که اگر جمیع آبهای عالم را در گودی انگشت ابهامش بریزند گنجایش
دارند و بعضی دیگر هستند که اگر کشتیهای عالم را در آب دیده اش جاری کنند سالهای بسیار جاری خواهد بود تبارک الله احسن الخالقین بعد
از آن سؤال نمودند از آنحضرت از کیفیت حجب که بر بالای آسمانهاست فرمود که حجاب اول هفت طبقه است و غلظت هر حجابی پانصد ساله
راه است و از هر حجابی تا حجابی پانصد ساله راه و حجاب دوم هفتاد حجابست که غلظت هر حجابی پانصد ساله راه و مابین هر دو حجاب مسافت
پانصد ساله راه است و حاجبان و دربانان هر حجابی هفتاد هزار ملکند که قوت هر ملکی با قوت جن و انس برابر است دیگر حجابها هست
که کنه یکی هر حجابی هفتاد هزار ساله راه است و بعد از آن دیگر سرادقات جلال است و آن هفتاد سراپرده است که در هر سراپرده هفتاد
هزار ملک هست و مابین هر دو سراپرده پانصد سال مسافه است و بعد از آن سرادق عزت است و دیگر سرادق کبریا و دیگر سرادق عظمت است
و دیگر سرادق قدس است دیگر سرادق ابیض است دیگر سرادق وحدانیت و آن هفتاد هزار در هفتاد هزار سال است بعد از آن
حجاب اعلی است علی بن ابراهیم از حضرت صادق ع روایة کرده که خداوند عالمیان ملائکه را مختلف خلق کرده و حضرت رسول ص جبرئیل
را دید که ششصد بال داشت و در ساقش مروارید بسیار مانند قطرها که بر سر سبزه نشیند پر کرده بود و مابین آسمان و زمین را فرمود که
هرگاه خدا امر فرماید میکائیل را که بزمین آید پای راست را در آسمان هفتم گذارد و پای دیگر در زمین هفتم و فرمود که خداوند عالمیان را ملکی
چند هست که نصف بدن ایشان از برف و نصف بدن ایشان از آتش و ذکر ایشان این است که ای خداوندی که الفت داده میان برف

واتش دلهای ما را بر طاعت خود ثابت وفرمود که ملکی هست که ما بین نرمه گوشش تا چشمش پانصد ساله راهست بپرواز مرغ وفرمود که
ملائکه نمیخورند و نمی آشامند و جماع نمیکنند و به نسیم عرش زندگانی مینمایند و خدا را ملکی چند هست که تا قیامت در سجود اند وبعد از ان فرمود که حضرت
رسول الله فرمود که هیچ خلق خدا بیشتر از ملک نیست و در هر روزی و در هر شبی هفتاد هزار ملک فرود می آیند و طواف خانه کعبه می کنند دیگر بسر
تربت حضرت رسول میروند و بر او سلام میکنند دیگر بروضه حضرت امیر المؤمنین امام حسین ع میروند و در انجا میمانند وچون سحر می شود بر اسمان
میروند و دیگر هرگز فرود نمی آیند روز دیگر هفتاد هزار دیگر می آیند ایضا بسند معتبر دیگر روایة کرده که از حضرت صادق ع پرسیدند که
ملائکه بیشترند یا بنی ادم فرمود که بحق ان خدائی که جان من در قبضه قدرت اوست که ملائکه خدا در اسمانها بیشترند از عدد ذرهای خاک در زمین
و در اسمان قدر جای پائی نیست مگر انکه در ان محل ملکی است که موکل است بر انکه احوال او را همه روز بر خدا عرض نمایند یا انکه خدا از ان ملک
اعلم است باحوال انجه و هیچیک از ملائکه نیستند مگر انکه بخدا تقرب میجویند بولایت و محبت با اهل بیت و استغفار مینمایند برای دوستان
ما ولعنت میکنند بر دشمنان ما واز خدا می طلبند که عذاب خود را بر ایشان بفرستند و ابن بابویه بسند معتبر از صادق ع روایة نموده که
زینت عطاره یعنی عطر فروش بخدمت حضرت رسالت ص آمد و از عظمت حق تعالی پرسید حضرت فرمود که من بعضی از انرا بیان کنم بر
فرمود که این زمین وانچه در وست وانچه بر روی اوست نزد زمینی که در زیر اوست مانند حلقه ایست در بیابانی واین هر دو با انچه در
انهاست نزد زمین سوم مانند حلقه ایست در بیابانی وهمچنین تا زمین هفتم وبعد از ان این ایه را خواند که خلق سبع سموات ومن الارض
مثلهن طباقا یعنی آفریده است خدا هفت اسمان را واز زمین نیز مثل انها و هفت زمین با انچه در میان انهاست و بر دوش ان هست
در پشت خروس مانند حلقه ایست در بیابانی وان خروس یک بالش در مشرق است و یکبال در مغرب و مجموع انها نزد سنگی که خروس بر روی
اوست مانند حلقه ایست در بیابانی و مجموع انها نزد دریای تاریک مانند حلقه ایست در بیابانی و جمیع انها نزد هوا مانند حلقه ایست در بیابانی
وتمام انها نزد ثری مانند حلقه ایست در بیابانی اینست که خدا تعالی میفرماید که له ما فی السموات وما فی الارض وما بینهما وما تحت الثری
یعنی مخلوق و مملوک خداست انچه در اسمانها وانچه در زمین وانچه در زیر ثری است و خدا میداند انچه در زیر ثری است و جمیع انها نزد
اسمان اول مانند حلقه ایست در بیابانی وهمچنین فرمود تا اسمان هفتم و تمام اسمانها وانچه در انهاست نزد دریای مکفوف که از اهل
دنیا باز داشته اند مانند حلقه ایست در بیابانی و جمیع انها نزد کوههای تگرگ مانند حلقه ایست در بیابانی پس این ایه را خواند که و
ینزل من السماء من جبال فیها من برد یعنی فرو میفرستند تگرگ را از اسمان از کوههایی که در اسمان هست از تگرگ
وجمیع انها نزد حجب نور مثل انکه حلقه ایست در بیابان و مجموع اینها نزد کرسی مانند حلقه ایست در بیابان پس خواند که وسع کرسیه السموات
والارض یعنی کرسی اسمان وزمین را فرا گرفته است و مجموع اینها نزد عرش مانند حلقه ایست در بیابان پس خواند که الرحمن علی العرش استوی
وفرمود که ملائکه عرش عظیم را باین قول برمیدارند که لا اله الا الله ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم اصل ششم در بیان معنی لطیف

13

و خبیر ست بدانکه لطیف را بر چهار معنی اطلاق مینمایند اول چیزهای بسیار ریزه را که بدیده در نیاید لطیف میگویند و باین معنی در باب خدا کنایه
از تجزیه خدا ست یعنی از خواص اجسام مبراست و در مکانی و جهتی نیست و دیده نمیشود بچشم بلکه بعقل در نمی آید دوم را لطیف میگویند
و سایر امور لطیفه را منخواهند چنانچه صانع اگر چیزهای بسیار ریزه را خواهد سازد و دقایق دران صنعت بکار برد و دیگران ازان عاجز باشند
او را لطیف میگویند و اطلاق باین معنی بر خدا ظاهر ست که اگر کسی تفکر نماید در اعضا و جوارحی که خلق کرده است و حیواناتی که بدیده در نمی آید
و قوی و مشاعری که دران خلق فرموده که عقل حیران میشود سوم عالم بدقایق و لطایف را لطیف میگویند و این نیز ظاهر ست چهارم لطیف
مشتق از لطف و احسان می باشد یعنی صاحب لطف و کرم و احسان بدانکه خبیر را بر دو معنی اطلاق مینمایند اول آنکه فعیل بمعنی فاعل باشد یعنی
عالم بجمیع امور و کنه حقایق و خفیات و دقایق اشیا آنکه فعیل بمعنی مفعل باشد یعنی خبر دهنده و مطلع کرداننده بر حقایق اشیا و ابن
بابویه علیه الرحمة روایت کرده است که علی بن موسی الرضا ع بحسین بن خالد گفت بدانکه خداوند عالمیان قدیم است و قدیم بودن صفتی است
که عاقل را دلالت میکند برآنکه چیزی پیش از خدا نبوده و چیزی چند در وجود ازلیا با او نبوده پس باطل شد گفته کسی که گمان کند که پیش از
خدا یا با او همه چیزی بود زیرا که اگر چیزی همیشه با خدا باشد خدا خالق آن چیز نمیتواند بود و چگونه خالق چیزی باشد که همیشه با او ست و اگر چیزی
پیش از وی باشد او اول نخواهد بود و بخالق بودن اولی از دوم پس خدا تعالی خود را وصف نمود بنامی چند و اسمی چند برای خود مقرر فرمود که چون
مردم باو محتاج و مضطر اند در هنگام اضطرار او را بآن نامها بخوانند پس خود را بآن مسمی گردانید بسمیع البصیر و قادر و قاهر و حی و قیوم و ظاهر و
باطن و لطیف و خبیر و قوی و عزیز و حکیم و علیم و مانند آن پس چون علاوه تکذیب کنندگان این اسماء الهی را می شنوند و از ما شنیده اند
که میگوییم هیچ چیز مثل خدا نیست و هیچ خلقی در صفات و حالات با خدا موافق نیستند بر ما اعتراض مینمایند که چون میگویید که خدا شبیه و مثل
ندارد و حال آنکه این اسمارا همه بر شما اطلاق میتوان کرد و متصف باین صفات نیستید و درین صفات با خدا شریکید جواب ایشان آنست
که اگرچه اسم مشترکست اما معنی مختلف است چنانکه شخصی را حمار نام میکنند و اسد نام میکنند و سکره نام میکنند و حال آنکه مسمیات با اسمیات او را
این اسما شباهتی ندارد و هم چنین خداوند عالمیان که خود را عالم فرموده نه باعتبار علم حادثی است که عارض او میشود و آن علم اگر نزد او
حاضر نباشد یا ازو مفارقت نماید جاهل باشد چنانکه در مخلوقین میباشد که اول جاهل باشد که بعلم حادثی عالم میشوند و گاه آن علم از ایشان مفارقه
نماید باز جاهل باشد و خدا را عالم میدانند بعلم ازلی که عین ذات او ست و جمیع اشیا را میداند و جهل او محال است پس اسم عالم مشترک
میان خالق و مخلوق و معنی مختلف است خداوند را سمیع میدانند باعتبار جزوی که دران باشد که بآن چیزها را شنود و بآن چیزها را نتوانند دید
چنانکه در مخلوقین بیک عضو می شنوند و بیک عضو می بینند و در دیدن و شنیدن محتاج باین دو عضو اند ولیکن خدا بذات خود چیزهای شنیدنی
و دیدنیها را همه میداند بی عضو و جسم و هم چنین در اسم بصیر پس اسم مشترکست و معنی مختلف و حق تعالی را قایم میگویند نه باین معنی که بر پا استاده
ولیکن قایم است بمعنی حفظ کننده و مطلع بر احوال خلایق چنانکه میگویند که فلان شخص قایم است یعنی با بر فلان یعنی بر احوالش مطلع است یعنی حافظ

ونگاه دارنده اوست چنانچه فرموده که من قایم ومطلع بر هر نفسی بانچه میکند وقایم در لغت عرب بمعنی باقی نیز آمده است وباین معنی بر خدا روا است
یعنی زوال مخلوق ندارد و ایضا میگویند که فلان قایم بامر فلان یعنی مهمات او را کفایت مینماید وباین معنی بر خدا روا است ودر مخلوق قایم
میگویند یعنی بر پا ایستاده که لفظ را بر هر دو اطلاق مینمایند ومعنی مختلف است وهمچنین لطیف در مخلوق بمعنی ریزگی وکوچکی است ودر خدا وند
عالمیان باین معنی است که محالست که او را ادراک توان کرد چنانچه میگویند لطف عنی هذا یعنی پی نبردم بفلان امر پس لطیف بودن الهی
عبارت از انست که او را حدی واندازه وتعریفی نمیتوان یافت وبهیچ او را وصف نمیتوان نمود وخبیر در مخلوق انست که از تجربه علمی
آموخته باشد وخبیر درباب خدا انست که همیشه بجمیع ضروریات عالم باشد وظاهر در مخلوقین بچیزی اطلاق مینمایند که بر بالای چیزی بر
آمده باشد وخدا ظاهر است باین معنی که غالبست بر جمیع اشیا وهمگی مقهور قدرت آویند چنانچه عرب میگوید که ظهرت علی اعدائی یعنی بر دشمنی
غالب شدم وبمعنی دیگر خدا را ظاهر مینامند که وجودش از همه چیز ظاهرتر است وچه چیز از خدا ظاهرتر میباشد که بهر چیز که نظر میکنی صنعت
او را مشاهده مینمایی واثار قدرتش در تو انقدر هست که ترا بس است وظاهر باین معنی که در مخلوق میگویند انست که خودش را توان دید یا ذاتش
را بحدی توان شناخت وباین معنی بر خدا محال است ودر مخلوق امری را باطن میگویند که در میان چیزی فرو رفته باشد ویا در زیر چیزی پنهان شده
باشد ودر خدا باین معنی است که علم وحفظ وتدبیرش بهمه چیز سرایت کرده است چنانچه عرب میگوید که ابطن یعنی باطن او را دانستم وقاهر در
مخلوق انست که بسعی ومکر وحیله واسباب والات بر کسی غالب شود وگاه است که همان غالب مخلوق مغلوب میشود ودر خدا باین معنی است که
فاعل وخالق جمیع اشیاست وهمه مقهور ومغلوب قدرت اویند وهرچه نسبت باشان اراده نماید بعمل آید وانچه را خواهد فانی میکند پس
در جمیع اینها این اسم مشترکست میان خالق ومخلوق ومعنی مختلف وسایر اسماء الهی برین قیاس است ودر حدیث از انحضرت منقولست
که خدا را لطیف مینامند وچون خالق امور لطیف است از حیوانات بسیار ریزه مثل پشه وانچه از ان خوردتر است که از بزرگی اینها صلاح
ایشان در انست خلق کرده وهمگی را تربیت میفرماید وروزی میدهد انچه را در قعر دریا وانچه در پوست درختان خلق فرموده وانچه در بیابانها
وصحراها افریده وانچه مصلحت ایشان در انست تعلیم ایشان فرموده وقوت مجامعه باشان داده وکیفیت از تعلیم ایشان نموده است
وهریک را از مرگ گریزان ساخته است وهریک را بزبان نوع خود اشنا کرده که سخن یکدیگر را می فهمند ومطالب را بفرزندان خود میفهمانند
واشیان را جهت فرزندان داده که روزی برای ایشان میبرند ودر هریک رنگهای مختلف خلق کرده واینها را در جانوری کرده که از خوردی
بدیده در نمی آیند وبدست لمس ایشان نمیتوان نمود پس چون این خلقهای لطیف را مشاهده کردیم دانستیم که صانع ایشان لطیف است
وعالم بلطایف امور وخالق دقایق اشیاست که بی عضو وجارحه وبی ادوات والات وبی ماده ومده بر لوح عدم چنین رنگهای آمیخته
وگلستان عالم وجود را باین صفتها آراسته اصل نهم بدانکه علم الهی بجمیع اشیا از کلیات وجزئیات احاطه نموده وباین معنی اجماعی
مسلمانان است وانکار جمعی از حکماء علم الهی را بجزئیات کفر است بلکه خداوند عالم بجمیع اشیاء عالم بوده ودر ازل الآزال وبعد از وجود

ازجز علم او

آنچه علم او متبدل نمیشود و زیاده میگردد و این امر از آیات و اخبار صریحه بحد ضرورت رسیده بود و احتیاج بتوضیح ندارد و باید دانست
که قدرت الهی عام است بنسبت بجمیع موجودات و ممکنات و قادر است که در هر آنی صد هزار هزار برابر آنچه خلق کرده است خلق نماید و
لیکن مصلحت اقتضا نموده همین قدر از خلق اکتفا نماید چنانچه قدرت دارد که از برای هر شخصی سه دست یا بیشتر خلق فرماید و لیکن مصلحت
مقتضی نیست که غالبا دو دست بیشتر نباشد و آنچه درین حدیث و آیات و اخبار موافق این وارد شده که خدا بر شئی قادر است دلالت
برین دارد که ممتنعات و امر چند که محالند شئی نیستند و همین بر وجب و ممکن شئی اطلاق میتوان نمود و در ممتنعات قصور از جانب
خدا نیست بلکه قصور از جانب آن محل است که چون محالست قابل آن نیست که وجود بآن تعلق یابد و چگونه متصور در قدرت کسی باشد
که خزانه او عدم نباشد و آنچه خواهد بمحض اراده که تعبیر از آن بلفظ کن میکنند موجود نماید چنانچه منقولست از حضرت امام جعفر صادق ع
که حضرت موسی بکوه طور رفت و با خداوند خود مشغول مناجات شد و گفت خداوندا از خزانهای خود بمن بنما فرمود که ای موسی خزانه من
اینست که هر امری را که اراده نمایم میگویم که موجود شو آن شئی موجود میشود و چون این دو اصل از اصول ضروری دین بود و اعتقاد بآنها لازم
بود و اختلاف بسیار از اهل باطل در اینها شده بود موافق طریق اهل بیت ع بر وجه اجمال بیان نمود که به شبهات بسیار ارباب تشکیک و
ضلالت از راه دین بدر نروند و السلام علی من اتبع الهدی ثُمَّ الایمانُ بی وَالاِقرارُ بِاَنَّ اللهَ تعالَی اَرسَلَنی اِلی کافّةِ النّاسِ
بَشیرًا وَنَذیرًا وَداعیًا اِلَی اللهِ بِاِذنِهِ وَسِراجًا مُنیرًا حضرت رسالت فرمود که بعد از معرفت ذات و صفات واجب ایمان
بآنها ایمان بمن است و اقرار نمودن بآنکه حق تعالی مرا بکافه آدمیان به پیغمبری فرستاد که اطاعت کنند کان را بشارت دهم بثوابهای
غیر متناهی و مخالفت کنندگان را بترسانم از عذاب الهی و بخوانم مردمان را بسوی خدا و اطاعت او و توفیق او و چراغ نور بخشنده ام از
تاریکیهای جهل و ضلالت بنور ایمان و هدایت میرسانم بدانکه یکی از اصول دین اقرار به نبوت پیغمبر آخر الزمان صلعم است و بیان این امر
درین مختصر بر وجه کمال نمیتوان نمود و لیکن مجملا از آن در ضمن چند فایده تحریر مینماید **فایده اولی** در بیان ضرورت وجود نبی و
احتیاج خلایق بدان بدانکه بسی ظاهر و معلوم است که غرض الهی ازین عالم تحصیل منفعتی از برای خود نیست چه معلوم است که او غنی بالذات است
و در هیچ کمالی بغیر محتاج نیست بلکه غرض نیست که افراد قابله خلق ابکمالاتی که قابل آن باشد فایز گردانند و نشأه انسانی چنانچه
سابقا بآن اشاره شده از جمیع مخلوقات و استعداد کمالات زیاده دارد و غرض کمالات رتبه خاتم الانبیاست که اشرف مکونات است
تا رتبه عمری و ابوبکری و ابوجهلی که اخس موجوداتند و ظاهر است که کمال نوع انسانی بتحصیل کمالات و رفع نقایض میشود و شکی نیست
که این نحو کمال بدون معلم ربانی که از جانب حق تعالی مؤید بوده باشد و بوحی الهی حسن و قبح اشیا را داند و بوعده و وعید مردم را
بر خیرات بدارد و میسر نیست چنانچه ظاهرست که نفوس بشری باعتبار دواعی لذات و شهوات و لذات راغب ببدیهای باشند
و امور قبیحه در نظر ایشان مستحسن میباشد و اکثر عالم امور قبیحه را بشهوات خود حسن میدانند و ایضا معلوم است که این امور بدون

وعده بثوابها و وعید از عقابها متمشّی نمیشود و معلومست که عقل انسانی بدون وحی ربانی احاطه بخصوصیات ثواب هر عملی و عقاب هر جرمی
نمیکند پس تعیین شخصی که از جانب حق سبحانه و تعالی مامور باشد و حسن و قبح اشیا را بوحی الهی داند ارشاد خلق و تکمیل ایشان حاصل نمیگردد
و انشخص را ناچارست از دو جهة یکی جهة بشریت که باین اعتبار مجالست و موانست و مکالمه و مصاحبت با مکلفین نماید و امیزش و الفت
با ایشان کند که سخن او در نفس ایشان تاثیر نماید و جهت دیگر جهت روحانیت تقدس و کمالست که باین جهت مستعد فیوضات نامتناهی و قرب
بجناب اقدس الهی بوده باشد که استفاضه علوم و حکم و معارف نماید و بجهة اول بخلق برساند چنانچه منقولست که زندیقی بخدمت حضرت
صادق ع آمد و سوالها نمود و بجوابهای انحضرت بشرف اسلام فایض گردید و از جمله سؤالهای او این بود که بچه دلیل اثبات انبیا و رسل
مینمایید حضرت فرمود که چون ما ثابت کردیم خدا را که خالق و صانع ماست و منزه است از صفات ذمیمه و ان صانع حکیم است و بنا
امورش بر حکمت و مصلحت و خلق او را نمیتوانند دید و بلمس و حس در نمی آید و جسم نیست که با او روبرو مکالمه و محاجه و گفتگو نماید
پس ثابت شد که بر وفق حکمت باید رسولان در میان او و خلایق باشند که ایشان را تادیب بحکمت نموده و کامل گردانیده و مبعوث بحکم ساخته
که در اخلاق و صفات با عامه خلق شریک نیستند و در خلق و صورت و ترکیب ایشان شبیه اند و از جانب خدا موید اند بدلایل و معجزات
و براهین و شواهد که بر حقیقت ایشان مثل مرده زنده کردن و کور روشن نمودن و پیس را شفا دادن و هرگز زمین خدا از یکی از ایشان خالی
نمی باشد که بکمال علم و معجزه اش دلیل حقیقت اوست و هر وصیی دلیلی است بر حقیقت پیغمبرش بدانکه حضرت در این حدیث اشاره بدلیل دیگر
نیز فرموده که چون انسان مدنی بالطبع است و هر فردی را در امور معاش و معاد خود با یکدیگر امیزش ضرورست و امیزشها باعث
منازعات و مشاجرات میشود پس ناچارست ایشان را از حاکمی که رفع منازعات ایشان نماید بنوعی که حیف و میلی در حکم او نباشد و اگر نه بر ود سببی
یکدیگر را میکشند و فانی میشوند و این حاکم تا از جانب خدا موید نباشد مامون از حیف و میل نیست و ایضا حکم موقوفست بر علم بخصوصیات
و احکام نمیتواند نمود پس حاکم موید بوحی میباید باشد **فایده دوم** بدانکه دلیلی که عامه ناس بنبوت نبی میتوانند بهم رسانیدن معجزه است
و ان عبارتست از امر خارق عادت که از مدعی پیغمبری ظاهر گردد و دیگران از اتیان بمثل ان عاجز باشند مانند عصا را اژدها کردن و ماه را
شق نمودن و وجه دلالت معجزه ظاهرست چه هرگاه شخصی دعوی نماید که من پیغمبر و فرستاده خدایم و گواه بر حقیقت من اینست که فلان امر غریب
را خدا بر دست من جاری میکند و مطابق انچه گفته بظهور آورد و ان کار خارج از طاقت بشر باشد هم علم بهم میرسد که فرستاده خداست
همچنانکه گاه شخصی بحضار مجلس پادشاهی بگوید که من از جانب پادشاه مامورم که شما را بفلان کار بدارم و شاهد بر صدق من انکه پادشاه
در سه مرتبه می بندد و می گشاید و پایه بار از تخت بر میخیزد و می نشیند و پادشاه سخن انشخص را می شنیده باشد خواه حاضر باشند نزد ان
بی حجاب و خواه در میان باشد و بعد از ان مطابق گفته انشخص از پادشاه بظهور اید جمیع حاضران را یقین بهم میرسد که انشخص راست میگوید
و نیز اگر خدا تعالی معجزه را بر طبق گفته مدعی کاذب ظاهر سازد تصدیق او کرده باشد و تصدیق کاذب قبیح است و بر خدا روا نیست و ایضا

چگونه تجویز مینماید که از خداوند با نهایت لطف و رحمت اینچنین تصدیقی که موجب ضلالت ابدی خلق باشد بظهور آید و همچنین از دیدن معجزه علم بنبوت
بهم میرسد از علم بظهور معجزه از راه اخبار متواتره نیز علم بهم میرسد چنانچه ما را از تواتر وجود شهری که علم بهم رسیده که بعد از دیدن
زیاده نمیشود فایده دوم در تقریر دلیل بر نبوت پیغمبر آخر الزمان محمد بن عبد الله بن عبد المطلب صلعم بدانکه معجزات ظاهرات و آیات باهرات آنحضرت
فوق حد و حصر است از جمله معجزات آنحضرت قرآن مجید است زیرا که بتواتر معلوم شده است که آنحضرت قرآن را بر طبق دعوی نبوت خود معجزه آورد
و جمیع فصحا و بلغا و قبایل عرب را با آنکه از ریگ بیابان بیشتر بودند تکلیف نمودند که در برابر یک سوره کوچک از سورهای قرآن سوره بیاورند
که در فصاحت و بلاغت مثل آن باشد و با وفور جماعت و کثرت ایشان و شدت عصبیت و عداوت و کفری که داشتند چندانکه سعی کردند
چیزی نتوانستند آورد و همه اعتراف بعجز کردند و بمقاتله و کشته شدن تن در دادند و باین اتیان نکردند و با آنکه در آن زمان فصاحت
و بلاغت پیشه ایشان بود و مدار ایشان بر خطب و اشعار بود چنانچه ابن بابویه رحمه الله روایت کرده است که ابن سکیت که از علمای عامه بود
بخدمت حضرت امام رضا ع آمد و سؤال کرد که چرا خداوند عالمیان موسی را ید بیضا و عصا و چیزی چند که شبیه بسحر بود فرستاد و
حضرت عیسی را بطب فرستاد و پیغمبر ما را بمعجز سخن و کلام فرستاد حضرت فرمود که خدا چون موسی را فرستاد بر اهل عصرش سحر غالب
بود و ساحران در آن زمان بسیار بودند لهذا موسی را با معجزه چند فرستاد که بآن امری که ایشان در آن مهارت داشتند شبیه بود و سحر
ایشان را باطل گردانید و ایشان عاجز شدند از برای آن و باین نوع حجت را بر ایشان تمام کرد و حضرت عیسی در زمانی مبعوث گردید
که کوفتهای مزمن و بلاهای عظیم در آن زمان بهم رسیده بود و مردم بطبیب محتاج بودند و اطبا ماهر بودند پس او را بمعجزه چند فرستاد از
مرده زنده کردن و کور و پیس را شفا بخشیدن که اهل آن شهر و آن عصر از آنها عاجز بودند و حجت الهی بر ایشان تمام شد پیغمبر ما را در زمانی
مبعوث گردانید که مدار اهل آن عصر بر خطب و کلامهای بلیغ و اشعار بود و تفاخر ایشان بهمین صنعت سخن بود پس آنحضرت از
کتاب الهی مواعظ و احکامی چند آورد که ایشان معترف بعجز شدند و حجت خدا را بر ایشان تمام کرد ابن سکیت گفت که والله که مثل تو
عالمی در این زمان ندیدیم بگو که امروز حجت خدا بر مردم چه چیز است فرمود که حجت خدا درین زمان عقل است که بآن تمیز نمایی میان کسی که
راست گوید بر خدا و تصدیق او نمایی و بگفته او عمل کنی و کسی که دروغ بر خدا بندد و او را تکذیب کنی ابن سکیت گفت که والله که جواب حق همین است
و غیر قرآن از معجزات و خوارق عادات در کتب عامه و خاصه روایت نموده اند و اکثر آنها بتواتر پیوسته و بسیار است بر تقدیر عدم تواتر
بعضی در متواتر بودن قدر مشترک میان آنها شکی نیست مثل شق القمر و حرکت کردن درخت از جای خود و آمدن نزد آنحضرت و باز
فرمودن او و بجای خود برگشتن و جاری شدن آب از میان انگشتان مبارکش بنحوی که جمیع لشکر و چارپایان از آن سیراب شدند و
صریح تسبیح گفتن سنگریزه در دست آنحضرت و سخن گفتن بزغاله مسموم که زهر بر آن زده اند و سیر گردانیدن جمعی کثیر از طعام اندک
گردیدن جن و برگردیدن آفتاب برای نماز حضرت امیر المؤمنین ع و شهادت دادن سوسمار بر نبوت او و شکوه کردن ناقه از صاحبش

وباوجود چیزی نخواندن و از کسی تعلیم نگرفتن از احوال گذشتها از پیغمبران و غیر آن خبر دادن موافق واقع بدون خللی و اختلافی و با اتصال
بر جمیع حقایق مطلع بودن و از هیچکس در صحبت مغلوب نشدن و در هیچ سؤال عاجز از جواب نبودن و خبر دادن از وقوع امور بسیار در
زمان آینده و همه بفعل آمدن مثل فتح مکه و فتح خیبر و مغلوب شدن روم و مفتوح گشتن خزاین فارس و روم بدست اهل اسلام و مقاتله نمودن
حضرت امیر المؤمنین ع با سپاه عایشه و طلحه و زبیر و با معویه و خوارج نهروان لعنهم الله و مظلومیت اهل بیت علیهم السلام و وفات حضرت
فاطمه و شهادت حضرت حسین علیهما السلم و اختلاف هفتاد و سه فرقه و مسلط گردیدن اهل اسلام بر بلاد و غالب شدن این دین بر ادیان
انبیای سابق و بهم رسیدن صوفیه درین امت چنانچه در حدیث ابوذر خواهد آمد و امثال این معجزه زیاده از حد و حصراست و قطع نظر
از اینها از ملاحظه اوصاف و اطوار آنحضرت از نسب و حسب و علم و حلم و خلق و همت و مروت و امانت و دیانت و عدالت و شجاعت و فتوت
و زهد و ورع و قناعت و عبادت و ترک علایق و صفای طینت و مجاهده با نفس و حسن سلوک و کیفیت معاشرت با خلق و راستی گفتار
و درستی کردار و استقرار محبتش در دلها و سایر صفات حمیده و اطوار پسندیده آنجناب هر عاقلی را جزم بحقیت آنحضرت بهم میرسد و
همچنین اگر کسی نیک تامل کند و احکام دین و ضوابط شریعت مقدس او میداند که این قانون و این نسق از غیر خدا ممکن نباشد و اخبار بعثت
آنحضرت در کتابهای انبیاء سابق که الحال هست و بسیار است و ذکر آنها موجب تطویل میشود و در بیان معجزات آنجناب با یراد یک حدیث درین
باب اکتفا مینماییم حمیری در کتاب قرب الاسناد بسند عالی از معمر روایت کرده که حضرت امام رضا ع فرمود که پدرم موسی بن جعفر علیهما السلم
مرا خبر داد که روزی نزد پدرم و من طفل خماسی بودم یعنی قامتم پنج شبر بود یا پنجساله بودم که جماعتی از یهود بخدمت پدرم آمدند و گفتند تو
فرزند محمدی که پیغمبر این امت و حجت بر اهل زمین است فرمود که بلی ایشان گفتند که ما در توریة خوانده ایم که خدا حضرت ابراهیم و فرزندان
او را کتاب و حکمت و نبوت کرامت کرده بود و برای ایشان پادشاهی و امامت مقرر فرموده و همیشه چنین یافته ایم اولاد پیغمبران را که خلافت
و پیغمبری و وصیت از ایشان تجاوز نمینماید و بغیر ایشان نمیرسد پس چرا از شما که از نسل پیغمبرید بدر رفته و بدیگران ستمکار گرفته شمارا ضعیف
و مغلوب می بینیم و حرمت پیغمبر شما را در شما رعایت نمیدارند و شمارا چنانچه باید اکرام نمیدارند حضرت صادق ع گریان شد و فرمود
که بلی همیشه پیغمبران و اوصیاء انبیا مظلوم و مقهور بوده اند و بناحق کشته شده اند و همیشه ظالمان غالب بوده اند و اندکی از بندگان
خدا شاکر و مطیع او می باشند ایشان گفتند که انبیا و اولاد ایشان بی تعلیم حق علوم الهی را میدانند و تلقین الهی بعلوم او عالم
میباشند و ائمه و پیشوایان خلق و خلیفهای پیغمبران و اوصیاء ایشان چنین می باید باشند آیا علوم الهی بشما چنین رسیده است حضرت
بمن فرمود که پیش بیا ای موسی من نزدیک رفتم دست بر سینه من مالید و فرمود که خداوندا تو او را تقویت فرما و تایید کن بنصرت و یاری حق
بحق محمد و آل محمد و با آن گروه یهود گفت که آنچه میخواهید از و سؤال نمایید از روی تفقه و فهمیدن و عنت و لجاج را بگذارید گفتند ما را خبر ده
از نه آیتی که خدا معجزه حضرت موسی گردانیده بود من گفتم که عصا بود که اژدها می شد و دست خود را از گریبان بر می آورد و جهان از نورش روشن

میساخت وملخ وشپش وخون را بر اصحاب فرعون گماشت وطور را بر بالای سر بنی اسرائیل آورد ومن وسلوی برای ایشان آورد ومن وسلوی
هر دو آشی است ودریا را برای ایشان شکافت گفتند راست گفتی بگو پیغمبر شما چه آیت وچه معجزه آورد که بآن شک از دل امتش زایل شد
وبیان کردند گفتم آیات ومعجزات بسیار است من پاره بشما بگویم گوش دارید وبفهمید وحفظ نمایید اما اول شما میدانید که جن وشیاطین پیش
از بعثت آنحضرت بآسمانها میرفتند وگوش میداشتند وخبرها بزمین می آوردند وبکاهنان میگفتند وبعد از رسالت او همه به تیر شهاب
ودر نخستین ستارها راندند ومنع کردند وکاهنان وساحران باطل شدند وخبرها وآیات ایشان منقطع گردید دوم گواهی دادن گرگ
بر پیغمبری ورسالت آنحضرت صلوات الله علیه چنانچه در قصه ابوذر گذشت معجزه سوم آنکه اتفاق داشتند دوست ودشمن براستی او وجهت
امانت ودیانت ودانایی او در ایام طفولیت ودر هنگام شباب وجوانی ودر سن کهولت وپیری او وهمه متفق بودند که مانند آنحضرت
در علوم وکمالات نیست معجزه دیگر آنکه سیف ذوالیزن چون پادشاه حبشه شد گروه قریش با عبد المطلب نزد او رفتند واحوال
آنحضرت از ایشان سوال کرد واوصاف آنحضرت را بایشان گفت که پیغمبر با این اوصاف در شما بهم خواهد رسید وکمالات آنحضرت را
بیان کرد وقریش اقرار کردند که آن محمد است ص اگر تو اوصاف او را می شماری گفت زمان بعثت او نزدیک شده است ومستقر او در مدینه خواهد
بود ودر آنجا مدفون خواهد شد معجزه دیگر از معجزات او آنکه چون ابرهه بن یکسوم که پادشاه یمن بود فیلان را آورد که کعبه را خراب کند وآن
واقعه قبل از بعثت آنحضرت بود عبد المطلب گفت که این خانه صاحبی دارد که نمیگذارد که آنرا خراب کنند واهل مکه را جمع کرد وآنحضرت را
که طفل بود بر دوش گرفته دعا کرد وبعد از آن خبر سیف ذوالیزن بود ببرکت آنحضرت وخدا طیر ابابیل را بر ایشان فرستاد که
ایشان را هلاک کرد ومکه واهل مکه را نجات داد معجزه دیگر آنکه ابوجهل علیه اللعنه سنگی برگرفت وبطلب آنحضرت بیرون آمد دید که در پشت
دیواری خوابیده خواست که آن سنگ گران را بر روی آنحضرت بیندازد بدستش چسبید وچندانکه تلاش کرد نتوانست انداخت معجزه دیگر
آنکه ابوجهل از اعرابی اشتری خریده بود وقیمت آن نمیداد اعرابی نزد قریش آمده شکایه کرد ایشان از روی تمسخر آنحضرت را نشان دادند
حضرت نزد کعبه نماز میگزارد گفتند او را بگوی که حق ترا از ابوجهل میگیرد چون اعرابی نزد حضرت آمد وطلب نصرت نمود حضرت او را
با خود بر در خانه ابوجهل برد ودر را کوفت ابوجهل متغیر الاحوال بیرون آمد وگفت چه کار داری فرمود که حق اعرابی را بده گفت میدهم ودر ساعت
زر اعرابی را تسلیم کرد اعرابی نزد قوم آمد وگفت خدا شما را جزای خیر دهاد که آن شخص حق مرا از او گرفت قریش ابوجهل را گفتند که حق او را
بفرموده محمد دادی ابوجهل گفت بلی گفتند ما استهزا با اعرابی کردیم ومیخواستیم ترا بآزار محمد بداریم ابوجهل گفت چون در را گشودم واو
گفت حق اعرابی را بده نظر کردم جانوری مهیبی از بابت شیر دیدم که بمن رو آورده میگوید بده اگر میگفتم نمیدهم سر مرا میکند از ترس دادم
معجزه دیگر آنکه قریش نضر بن الحرث وعقبه بن ابی معیط را نزد یهود آن مدینه فرستادند که احوال آنحضرت را از ایشان پرسند که
او پیغمبر است یا نه چون بآن یهود گفتند که اوصاف او را با ما نقل کنید چون ذکر کردند پرسیدند که از شما چه جماعت تابع او شده اند گفتند

مردم فقیر اند که تابع او گردیده اند یکی از علماء ایشان فریاد بر آورد که همین پیغمبر است که ما اوصاف او را در توریة خوانده ایم که قوم او زیاده

از دیگران با او دشمنی خواهند کرد معجزه دیگر آنکه چون حضرت هجرت فرمود سراقه بن خثعم را طلب آنحضرت فرستادند چون بحضرت

او رادید فرمود که خداوند شر او را از ما دفع کن در حال پاهایش در زمین فرو رفت فریاد بر آورد که ای محمد مرا رها کن که عهد میکنم که همیشه

خیر تو باشم و با دشمن تو مصالحه ننمایم حضرت فرمود که خداوندا اگر راست میگوید اسبش را رها کن چون رها شد برگشت و از آن عهد برگشت

معجزه دیگر آنکه عامر بن الطفیل و ازید بن قیس هر دو بنزد آنحضرت آمدند عامر با ازید گفت که چون نزد او میرسیم من او را مشغول میکنم

تو بشمشیر کار او را بساز چون بیامدند چند آنکه عامر با آنحضرت سخن کرد ازید کاری نکرد چون بیرون آمدند عامر ازید را زیاده از حد ملامت

کرد که نرسیدی باو گفت که هر گاه اراده کردم که او را بزنم غیر تو دیگری را نمیدیدم و اگر میزدم تو میزدم معجزه دیگر آنکه روزی

ازید بن قیس و نضر بن الحرث با یکدیگر متفق شدند که غیب از آنحضرت بپرسند حضرت متوجه ازید شدند و فرمودند که بیاد داری

روزی را که تو و عامر آمدی و قصد کشتن من داشتی و چند آنکه سعی میکردی خدا نگذاشت و تمام قصه را نقل فرمود ازید گفت که والله که بغیر من و

و عامر کسی ازین قصه خبر نداشت و کسی را خبر نکرده ام ترا که خبر کرد فرمود که ملک آسمان پس شهادت گفته مسلمان شد معجزه دیگر آنکه

گروهی از یهود آمدند نزد جدم علی بن ابی طالب ع و گفتند که رخصت بگیر که ما برسیم خدمت در آییم که سوالی چند داریم حضرت رخصت طلبید

حضرت رسول فرمود که از من چه میخواهند من بنده از بندگان خدایم الخ من بتعلیم او نمیدانم پس رخصت فرمود که آمدند و داخل شدند

فرمود که میخواهید خود سوال کنید یا مطلب شما را من بیان کنم ایشان گفتند که تو بیان فرما فرمود که آمده اید که از احوال ذوالقرنین

سوال کنید گفتند بلی فرمود که طفلی بود از اهل روم که پادشاه شده بمشرق و مغرب عالم رفت و در آخر سد را بنا کرد گفتند

گواهی میدهیم که چنین است معجزه دیگر آنکه وابصه بن عبد الله بخدمت حضرت آمد و در خاطر گذرانید که از هر گناه و ثوابی از و سوال

کنم حضرت فرمود که آمده که از نیکی و بدی سوال کنی پس دست بر سینه او زده فرمود که بر و نیکی آن چیزیست که نفس تو با آن مطمئن شود

و دلت گواهی دهد که آن حق است و در سینه ات حقیقت او مستقر گردد و اثم و گناه آنست که در سینه ات گردد و در دلت جولان کند

و دلت بر حقیت آن گواهی ندهد هر چند که ترا فتوی دهند که خوبست از آن بکن معجزه دیگر آنکه گروه عبد القیس بخدمت آنحضرت آمدند و

فرمود که خرماهای بلاد خود را که همراه دارید بیاورید هر یک از ایشان نوعی از خرما آوردند حضرت نام آن خرماها را همه فرمود ایشان گفتند

تو خرماهای ما را از ما بهتر می شناسی پس حضرت خصوصیات زمینها و خانهای ایشان را بیان فرموده گفتند که تو مگر بلاد و خانهای ما را

دیده حضرت فرمود که حجاب از پیش بر داشتند من از آنجا دیدم پس یکی از ایشان برخواست و گفت خالوئی دارم دیوانه شده است

حضرت او را طلبیده و ردایش را گرفت و سه مرتبه فرمود که بیرون رو ای دشمن خدا همان ساعت او عاقل شد گوسفندی بری با خود داشتند

حضرت گوش او را در میان دو انگشت خود گرفت و فشرد بشکل داغ علامتی در آن پیدا شد و فرمود که بگیر این را که این علامت در

کی

کوش فرزندان این کوسفند خواهد بود تا روز قیامت و هنوز در کوش اولاد او این علامت هست و معروفست معجزه دیکر آ
ناقه یکی از صحابه کم شد او کفت که اکر پیغمبرست میداند که شتر من در کجاست حضرت او را طلبیده فرمود که ناقه تو در فلا[ن] موضع مهارش
بند شده است رفت و کرفت معجزه دیکر آنکه آنحضرت بر شتری کذشت آن سر به پیش او آورد و سخنی کفت حضرت فرمود که شکایت از صاحبش
میکند حضرت صاحبش را طلبیده فرمود که این شتر را بدیکری بفروش و براه افتاد آن شتر عقب و از پای آنحضرت روان شد و فریاد
میکرد و استغاثه مینمود حضرت فرمود که میکوید که از برای من صاحب نیکوی بهم رسان پس آنحضرت فرمود بامیر المؤمنین که این را
خریداری نما حضرت امیر آنرا خرید و داشت تا جنک صفین معجزه دیکر آنکه روزی آنحضرت در مسجد نشسته بودند شتری از در مسجد
در آمد همه جا دوید تا نزد آنحضرت رسید و سر در دامن آنحضرت کذاشت و استغاثه کرد فرمود که میکوید صاحب من امروز میخواهد
که امروز برای ولیمه پسرش مرا بکشد و من استغاثه مینماید که نکذارم او را بکشد شخصی از صحابه کفت که بلی امروز این از شتران فلان شخص است
و امروز برای ولیمه پسرش اراده کشتن او دارد حضرت فرستاد و شفاعت فرمود تا از کشتن او کذشت معجزه دیکر آنکه آنحضرت نفرین
فرمود بر قبیله مضر که خدا قحط برایشان مستولی سازد و ایشان بقحط مبتلا شدند و اضطرار خود را عرض کردند که از تقصیر ایشان بکذرد
حضرت فرمود که خدایا نفرین مرا برایشان مستجاب فرمودی اکنون التماس مینمایم که برایشان باران نافعی زود بفرستی چنانکه ضرر بایشان
نرساند هنوز در دعا بود که باران سخت باریدن کرفت و یکهفته برایشان بارید اهل مدینه کفتند یا رسول الله راههای ما بند شد و
بازارهای ما بسته شد حضرت اشاره فرمود بر ابر که در حوالی ما ببار و بر ما مبار ابر از مدینه دور شد و تا یکماه در حوالی مدینه میبارید
معجزه دیکر آنکه حضرت را قبل از بعثت در طفولیت همراه ابوطالب در راه در حوالی دیری بجوار راهبی فرود آمدند که بحیرا نام داشت
و او علوم کتب آسمانی را دیده بود و در کتب بسیار خوانده بود که پیغمبر آخر الزمان درین اوقات درین مکان عبور خواهد فرمود چون
آن قافله را دید فرمود طعامی مهیا کردند و اهل قافله را بضیافت طلبید و در میان جماعه آنکه تفحص نمود کسی را نیافت که موافق اوصافی
باشد که در کتب خوانده بود کفت آیا در سر بارهای شما دیکر کسی مانده است که حاضر نشده باشد کفتند بلی طفل یتیمی مانده که با ما
نیامده است بحیرا نظر کرده دید که حضرت خوابیده و ابر بر سر آنحضرت سایه افکنده بحیرا کفت که آن یتیم را بطلبید که آن در یتیم است
و مطلب من آن پیغمبر واجب التعظیم است چون حضرت متوجه شدند بحیرا دید که آن ابر با آن آفتاب فلک نبوت حرکت میکند و سایه
می اندازد بپا خاست و شرایط بندکی قیام نموده و بقریش کفت که این پیغمبر آخر الزمان است و از جانب خدا مبعوث و از احوال آنحضرت
بسیار بیان کرد بعد از آن خبر قریش از آنحضرت مهابت بسیار داشتند و زیاده تعظیم مینمودند چون بمکه آمدند سایر قریش را خبر کردند و بدین
سبب خدیجه بنت خویلد بتزویج آنحضرت رغبت فرمود و او بزرکوار زنان قریش بود و صنادید قریش همه خواستکاری او نمودند
ابا کرد و بشرف مزاوجت آنحضرت مشرف شد معجزه دیکر آنکه قبل از هجرت علی بن ابی طالب را ع فرمود که خدیجه را بکو که طعامی مهیا کنند

ایشان مارا از اولاد عبد المطلب طلب کن حضرت چهل نفر از خویشان را طلب نمود چون بیامدند فرمودند که یا علی طعامی بیاور حضرت
اندک طعامی بیاوردند که سه نفر از ایشان سیر توانند شد با ایشان فرمود که بسم الله بگویید و بخورید ایشان بگفتند حضرت خود بسم الله فرمود
و ایشان بخوردن مشغول شدند و همگی سیر شدند ابو جهل گفت محمد خوب سحری برای شما کرد که بطعام سه نفر چهل نفر را سیر کرد سحر از این بالاتر
نمی باشد حضرت امیر فرمود که بعد از چند روز دیگر فرمود که ایشان را طلبیدند و از همان قدر طعام ایشان را سیر گردانیدند **معجزه دیگر** آنکه حضرت
امیر المؤمنین فرمود که من ببازار رفتم و گوشتی خریدم بیکدرهم و قدری ذرّه گرفتم و نزد حضرت فاطمه آوردم فاطمه ذرّه را نان پخت
و گوشت را شوربا کرد و فرمود که اگر پدرم حضرت رسول را میطلبیدی با یکدیگر میخوردیم چون بخدمت آنحضرت آمدم بر پهلو خوابیده بود
و میفرمود که خداوندا پناه میجویم بتو از گرسنگی من عرض کردم که یا رسول الله طعامی نزد ما حاضر شده اگر میل میفرمایی برخواستند
و از ضعف بر من تکیه فرمودند چون نزد فاطمه آمدم فرمودند که ای فاطمه طعامی که هست بیاور حضرت فاطمه دیگ را با گردهای نان حاضر گردانید
حضرت فرمود که جامه بر روی آن بپوشند و فرمود که خداوندا برکت ده طعام ما را پس فرمود که نه کاسه و نه گرده نان برای زنان خود
یکیک جدا کرده فرستادند پس فرمود که از برای فرزندان و شوهر خود حصه بردار پس فرمود که تناول نما و برای همسایگان همه حصه بفرست
بعد از اینها همه تا چند روز آن برکت نزد ما بود و از آن میخوردیم **معجزه دیگر** آنکه زن عبد الله بن مسلم گوسفندی برای آنحضرت آورد
که بزهر بریان کرده بود در آنوقت بشر بن البراء بن عازب در خدمت آنحضرت بود از آن تناول کرد و حضرت تناول نفرمود و فرمود
که این گوسفند میگوید که مرا بزهر آلوده کرده اند بعد از زمانی بشر مرد حضرت آن زن را طلبیده فرمود که چرا چنین کردی گفت شوهر من
و اشراف قوم مرا کشتی گفتم اگر پادشاهست کشته خواهد شد و اگر پیغمبرست خدا او را مطلع خواهد گردانید که نخورد **معجزه دیگر** آنکه جابر
بن عبد الله انصاری گفت که مردم را در روز خندق دیدم که مشغول حفر خندق اند و همگی گرسنه اند حضرت پیغمبر را مشاهده نمودم
که مشغول کندن خندق اند و از گرسنگی شکمش بر پشت چسپیده آمدم در خانه و حال را با زن خود گفتم زن گفت که در خانه ما یک گوسفند
هست و پاره ذرّه گوسفند را کشتم و گفتم ذرّه را نان کرد و نصف آن گوسفند را بریان کرد و نصفی را مرق ساخته بخدمت آنحضرت
آمدم و عرض کردم که طعامی مهیا کرده ام میخواهم که تشریف شریف را بیاوری حضرت جمیع صحابه را ندا فرمود که جابر شما را بطعام خود
دعوت مینماید جابر ترسان و با خجالت تمام بخانه آمد و با زن خود گفت که عجب فضیحتی شد جمیع صحابه با حضرت آمدند زن از جابر پرسید
که تو ایشان را خواندی یا حضرت جابر گفت که حضرت ایشان را طلبید گفت پس باک نیست او بهتر میداند از تو یا جابر گفت که چون حضرت
تشریف آوردند فرمودند که نطعها را پهن کردیم در میان شارع و فرمودند که کاسها و ظرفها بهم رسانیدم و پرسید که چه مقدار طعام
داری آنچه بود عرض نمودم فرمود که یکجامه بر روی ظرفی که پختنی در آنجاست و بر روی دیگ مرق و تنور نان بپوشانید و از زیر
جامه بدر آورید و کاسها پر کنید و برای مردم ببرید ما چنین کردیم چندانکه بیرون آوردیم کم نشد تا آنکه سه هزار نفر از اصحاب که با آنحضرت

بودند سیر شدند و جابر با اهل خانه اش سیر شدند و برای همسایها نیز فرستادند **معجزه دیگر** آنکه سعد بن عباده انصاری پیشینی بخدمت حضرت
آمد و آنحضرت صایم بودند حضرت رسول را با حضرت امیر المؤمنین دعوت فرمود چون تشریف بردند و طعام تناول فرمودند حضرت رسول
فرمودند که پیغمبر و وصی او در خانه تو افطار نمودند ای سعد طعام تو ابرار و نیکان خوردند و نزد تو روزه داران افطار کردند و ملائکه بر شما
صلوات فرستادند و برخواستند سعد الاغی برای حضرت حاضر گردانید و قطیفه بر روی آن انداخته و از حضرت التماس کرد که سوار شوند
وان الاغ بسیار بد راه و کند بود چون حضرت سوار شدند برکت قدوم آنحضرت ان الاغ چنان خوش راه شده بود که هیچ اسپی بآن
نمیرسید **معجزه دیگر** آنکه آنحضرت از حدیبیه مراجعت میفرمود در راه بابی رسیدند بسیار ضعیف بقدر آنکه یکسوار یا دو سوار سیراب شوند
حضرت فرمود که هر که پیش از ما باب رسد اب نکشد چون حضرت بر سر اب رسیدند قدحی طلبیدند و مضمضه فرمودند وان قدح و اب مضمضه را
در چاه فرو ریختند اب ان چاه بلند شد که همگی سیراب شدند و مشکها و مطارهای خود را پر کردند و وضو ساختند **معجزه دیگر** آنکه چیزهایی
را که از امور آینده فرمودند همه موافق فرموده آنحضرت ظاهر شد **معجزه دیگر** آنکه در صباح شب معراج قصه شب را نقل میفرمودند جمعی از
منافقین تکذیب آنحضرت کردند فرمود که بقافله گذشتم و آذوقه آوردند و هیات ایشان چنان بود در فلان محل اشیا از ملاقات کردم
فلان متاع با خود داشتند و در هنگام طلوع فلان روز از عقبه بالا خواهند آمد و در پیش قافله شتر گندم گونی خواهد آمد چون آن روز شد
همگی دویدند که حقیقت حال را معلوم نمایند چون آفتاب طلوع کرد آنچه فرموده بظهور آمد **معجزه دیگر** آنکه چون از جنگ تبوک مراجعت فرمود در منزلی
تشنگی بر صحابه غالب شده همگی بخدمت آنحضرت آمدند و گفتند الماء الماء یا رسول الله حضرت با ابی هریره فرمود که هیچ اب با خود داری
گفت بقدر قدحی در مطهره من مانده است فرمود که بیار و در میان قدح ریخته دعا فرمود و بروایتی دیگر دست مبارک در میان قدح گذاشته
اب از میان انگشتان آنحضرت جاری شد فرمود که هر که اب میخواهد بیاید انقدر اب جاری شد که جمیع لشکر سیراب شدند و مشکهای خود را پر
کردند و شتران خود را سیراب نمودند پس چون همه سیراب شدند خود تناول فرموده با بو هریره گفت بیا آب بردار **معجزه دیگر** آنکه خواهر عبد الله
بن رواحه انصاری را دیدند در ایام کندن خندق که چیزی با خود دارد پرسیدند که بکجا میروی گفت این خرما را برای برادرم میبرم فرمود
که نزد من آور از وی گرفتند و نطعها طلبیدند و آن خرماها را بر روی نطعها پهن کردند و جامه بر روی آن پوشیدند و متوجه نماز شدند
چون فارغ شد نطعها پر از خرما بود و صحابه را طلبیدند و این یکصاع خرما را بر روی نطعها ریختند و بجامها مستور گردانیدند و دعا فرمودند
خدا انقدر زیاد کرد که امت فرمود که همگی تا مدینه توشه برداشتند **معجزه دیگر** آنکه در بعضی از سفرها مراجعت فرمودند جمعی بر سر راه آمدند و گفتند
یا رسول الله چاهی داریم که در هنگام وفور اب بر سر ان چاه اجتماع مینماییم و ابش که کم میشود براهای دیگر که در حوالی ماست متفرق میشویم
و اب کم شده و جمعی از دشمنان مانع شده اند از دشمن بر سر آن آبها دعا بکن که اب زیاده شود حضرت آب دهان مبارک خود در چاه ایشان انداختند
چندان اب ایشان زیاده شد که عمق ازانمیدانستند چون این خبر بمسیلمه کذاب رسید اب دهان پلید خود در چاهی افکند که ابش زیاده شود

بنحوست او آن چاه خشک شد **معجزه دیگر** انکه چون حضرت دعا فرمود که زمین اسب سراقه بن جعشم رها کرد تیری از جعبه بیرون اورد و به نشانه
بانحضرت داد والتماس نمود که چون باعیال من برسید این تیر را نشانه بایشان بدهید وانچه احتیاج باشد از مطعومات از مال من بگیرید
چون حضرت بایشان رسیدند بزی برسم هدیه آوردند که ابستن بود و شیر نداشت حضرت دست بابرکت به پستان ان بز مالیدند فی الحال
حامله شد و شیر از پستانش روان شد چندانکه تمام ظرفها را پر کردند **معجزه دیگر** مهمان زنی شدند که او را ام شریک میگفتند مشکی نزد انحضرت اورد
که اندکی روغن دران بود حضرت باصحابه تناول نموده دعا فرمودند برای آن زن ببرکت تا زنده بود روغن از ان مشک بیرون می آمد و تمام
نمیشد **معجزه دیگر** انکه چون سوره تبّت نازل شد در مذمت ابولهب زنش ام جمیل سنگی برگرفت و بطلب حضرت آمد چون پیدا شد ابوبکر
گفت یا رسول الله ام جمیل می آید خشمناک و سنگی برکف دارد و میخواهد بر تو زند حضرت فرمود که مرا نخواهد دید و چون نزدیک شد از ابوبکر
احوال انحضرت پرسید که کجاست ابوبکر گفت که هرجا که خواهد نمیدانم او گفت اگر او را میدیدم این سنگ بر رو میزدم او مرا هجو کرده است بحق
لات و عزی که من نیز شاعرم و او را هجو میتوانم کرد چون او برفت ابوبکر گفت چون بود که شما حاضر بودید و شما را ندید حضرت فرمود که خدا
میان من و او حجابی مقرر ساخت که دید او بر من نیفتاد پس فرمود که از جمله معجزات انحضرت کتابی است که گواه بر حقیت خود و جمیع کتابهای
گذشته است و عقلهای متفکران در کمال او حیرانست با معجزات بسیار دیگر که ذکر کنیم بطول انجامد ان یهودان گفتند که ما چه دانیم که انچه
از معجزات بیان کردی حق و راست است حضرت امام موسی ع فرمود که ما چه دانیم که انچه شما از معجزات حضرت موسی نبی خود نقل میکنید حق است
ایشان گفتند که به نقل نیکان و راست گویان باعلم بهم رسانیده ایم حضرت امام فرمود که پس در اینجا نیز بدانید حقیت اینها را بخبر دادن طفلی که
از خلقی یاد نگرفته و بتعلیم الهی دانسته و اصل گواه دادن گواه حقیت است همه گفتند گواهی میدهیم که خدا یکی است و محمد پیغمبر و فرستاده
اوست و شما پیشوایان و امامان و حجتهای خدا اید بر خلق انگاه حضرت صادق ع برجست و بپیشانی حضرت امام موسی کاظم ع را بوسید و
فرمود که تویی امام و حجت الهی بعد از من پس جمیع ان گروه را خلعت داد و نوازش نمود و زرها عطا فرمود و با اسلام کامل برگشتند ائمه
اگر کسی اندک بصیرتی دارد در اطوار و احوال انحضرت و اهل بیت او نظر نماید میداند که ایات صدق و حقیت ایشان نهایت ندارد و هر حدیثی
از احادیث ایشان معجزه کاملی است برای حقیت ایشان و همه آثار فیض ایشان به شیعیان میرسد و بتوسل بایشان مطالب ایشان محصل
میگردد و ابواب فیض ببرکت ایشان بر خلق مفتوح میگردد و بلی چون روشنی بسیار شد دیده های معیوب را کور میگرداند زیادتی نور و جلالت
و عظمت ایشان است که دیده جمعی را نابینا کرده است و دوست و دشمن همه اعتراف بفضل و بزرگواری ایشان دارند و هر یک از ایشان
دلیل اند بر حقیت خود و امامت باقی ائمه بلکه بر وجود واجب الوجود و کمال علم او و کمال قدرت او و جمیع کمالات او و صلوات الله علیهم اجمعین
فایده چهارم باید دانست که پیغمبر ما بنص قران مبعوث بر کافه عالمیان است از ادمیان و جنیان و خاتم پیغمبرانست که بعد از و پیغمبری
نمی باشد و انحضرت و جمیع پیغمبران از جمیع گناهان کبیره و صغیره از اول عمر تا اخر عمر معصوم و منزه اند و باید اعتقاد داشت موافق احادیث

متواتره

متواتره که پدران آنحضرت همه بزرگواران و انبیا و اوصیا بوده اند و از کفر و شرک مبرا و در هر عصری بهترین عصر بوده اند
و مادران آنحضرت همگی تا حوا مطهرات از زنا و بدبها بوده اند و آنچه اهل سنت لعنهم الله در تفاسیر و تواریخ خود ذکر کرده اند از چیزهایی
که مستلزم نسبت گناه است بآنجناب یا بغیر او از پیغمبران یا متضمن نسبت کفر و شرکی است نسبت بپدر و مادر آنحضرت یا یکی از اجداد
آنحضرت همه دروغ و افترا است و محض تهمت و خطا است و چون خلفاء ثلاثه اشیا را بانواع کفر و بدبها نسبت کرده اند و بعضی از
منافقان یهود در میان مسلمانان بودند که چیزها از کتب خود که محض افترا بود در میان مسلمانان نقل میکردند و اکثر تواریخ اهل سنت
بایشان منتهی میشود و لهذا این حقیر مجلد کتاب بحار الانوار را در تاریخ انبیا نوشته ام بنحوی که از اهل بیت صلوات الله علیهم بما رسیده
مضبوط کرده ان شاء الله تعالی در خاطر هست که اگر اجل مهلت دهد بعد از اتمام بفارسی ترجمه نمایم که تواریخ اهل سنت و یهود و خطاهایی
که نسبت به پیغمبران عالیشان داده اند از میان مسلمانان برطرف شود و توضیح بعضی ازین مطالب که مذکور شد با سایر اوصاف
آنحضرت در فصول بعد ازین در ضمن اوصاف امام بیان خواهد شد **فایده پنجم** در بیان بعضی از شمایل و اوصاف آنحضرت
ابن بابویه باسناد معتبر روایت کرده از حضرت امام الانس والجن علی بن موسی الرضا علیه التحیة والثنا و او از آباء کرام عظام
خود صلوات الله علیهم که حضرت امام حسن ع فرمود که از هند بنت ابی هاله پرسیدم از حلیه و شمایل حضرت رسالت پناه ص و
هند وصاف آنحضرت بود و بسیار بیان اوصاف و شمایل آنحضرت میکرد و میگفت که رسول خدا عظیم الشان بودند در نظرها و جلالت
و فخامت ایشان در دلها و سینهها جا کرده بود و روی آنحضرت نور میداد و میدرخشید مانند ماه شب چهارده و میانه بالا بودند
نه بسیار بلند و نه بسیار کوتاه سر مبارک ایشان کوچک نبود و در موی سر ایشان شکنها و حلقهها بود که موجب زینت میشد و اگر
بندرت بسیار بلند میشد دو حصه میکردند که محل مسح گشاده میشد و اکثر اوقات آنقدر بلند بود که برنرمه گوش میرسید و چون در
میان عرب در آنزمان سر تراشیدن بسیار بدنما بود و در غیر حج و عمره سر نمیتراشیدند زیرا که نمیباید که نبی و امام کاری کنند که
در نظرها بسیار بدنماید و رنگ مبارک آنحضرت بسیار نورانی و نازک گردیده بود موافق چند حدیث دیگر بسرخی آمیخته و گشاده پیشانی
بودند و ابروهاشان بلند و مقوس بود و نازک گردیده تا تمام شده بود اما پیوسته نبود و در بعضی احادیث عامه و خاصه وارد شده
که ابروهای ایشان پیوسته بود و آنچه درین حدیث مشهورتر است در میان دو ابروی او رگی بود که در هنگام غضب پر میشد و بلند
میگردید و بینی آنحضرت بلند و کشیده بود و میانش اندک برآمدگی داشت و سرش نازک بود و پیوسته نور ازو میتافت و موی ریش
آنحضرت انبوه بود و تنک نبود و در خد آنحضرت برآمدگی نبود و هموار بود و دهانش بسیار کوچک نبود چه دهان خورد نزد عرب مذموم است
و دندانهای پیشش بسیار سفید و نازک و از یکدیگر گشاده بودند و موی نازکی در میان سینه اش روییده بود تا ناف بمثابه خطی ممتد
گردیده و گردن ایشان بمثابه گردن صورتی بود که از نقره ساخته باشند در نهایت سفیدی و جلا و جمیع اجزا و ترکیب بدن ایشان معتدل و متناسب بود

و وسط بود نه بسیار تنومند و نه بسیار لاغر و سینه و شکم با هم برابر و میان شانه‌ها گشاده و عریض بود و سرهای استخوانهای بدنش قوی
بود و بدن شریفش در نهایت صفا و غایت سفیدی و نور بود و بغیر خطی که از مو در میان سینه او بود دیگر بر سینه و شکم مو نداشت و بر ذراعین
و کتفهاشان مو روییده بود و کف دستهای مبارکشان وسیع و پهن بود و انگشتان کشیده و بلند بود و ساعد و ساق مبارکشان
صاف بود و گره و ناهمواری نداشت و گود کف پای شریفشان میانه بود نه بسیار گود و نه بسیار هموار پشت پاهاشان در نهایت همواری
بود بحدی که اگر آب بر آن میریختند هیچ بر رویش بند نمی‌شد و چون راه میرفتند بروش متکبران و زنان پاها را بر زمین نمی‌کشیدند بلکه
بر میداشتند بقوت اما بتأنی میرفتند و تند نمیرفتند و گردن نمی‌کشیدند و در هنگام راه رفتن چشم پیش رو می‌افکندند مانند کسی که از بلندی
بزیر آید و با کسی که سخن میگفتند بروش متکبران بگوشه چشم نظر نمیکردند بلکه تمام بدن می‌گشتند و متوجه او می‌شدند و نظر آنحضرت غالب
اوقات بر زمین بود و بسوی مردم کم نظر می‌افکندند و باسمان کم نگاه میکردند از روی حیا و چون بکسی نظر میفرمودند تمام دیده نمی‌گشودند بلکه
بخضوع نظر میفرمودند و هر که را میدیدند مبادرت بسلام میکردند فرمود که از هند صفت سخن گفتن جدم را پرسیدم گفت که آنجناب
در اکثر اوقات در حزن و اندوه بودند و پیوسته مشغول تفکر بودند و راحت از برای خود نمی‌پسندیدند و عبث سخن نمیفرمودند و متکبرانه حرف
نمیزدند بلکه دهان را از سخن پر میکردند و کلمات جامعه میفرمودند که در کلمهای اندک معانی بسیار درو مندرج بود و کلامشان فصل کننده و
تمیز دهنده میان حق و باطل بود و زیادتی و لغو در تقریرشان نبود و کلام نارسا از مطلب نبود و نرم طبیعت و خوش خلق بودند و
غلظت و خشونت هرگز نمیکردند و کسی را حقیر نمی‌شمردند و خفیف نمیکردند و نعمت را عظیم می‌شمردند اگر چه اندک بود و هیچیک از نعمتهای
الهی را مذمت نمیفرمودند و لیکن مطعومات را مدح بسیار نمیکردند و هرگز برای امور دنیا بغضب نمیرفتند و از کسی آزرده نمی‌شدند اما چون
بحق میرسیدند دوست و دشمن نمیدانستند و از برای ضد که غضب میفرمودند هیچ چیز با ایشان مقاومت نمیکرد تا استیفا میفرمودند تا
حق را بمقرش قرار میدادند چون اشاره میفرمودند بجانبی بتمام دست اشاره میفرمودند و بعضی گفته‌اند که تا فرق شود میان اشاره کردن
در میان شهادت گفتن میکردند و اشارهای دیگر و در مقام تعجب دست را میگردانیدند و حرکت میدادند و در امری که از برای خدا
غضب میفرمودند و چون فرحی رو میداد نظر بزیر می‌افکندند که بسیار آثار خوشحالی و فرح از و ظاهر نگردد و اکثر خنده آنحضرت تبسم بود
که صدا ظاهر نمی‌شد و لیکن همین مقدار بود که دندانهای نورانیش مانند ظاهر میشد پس حضرت امام حسین ع فرمودند که از پدرم پرسیدم
که حضرت رسول ص در خانه بچه نوع سلوک میفرمودند گفت یکجزو را برای عبادت مقرر می‌ساختند و یکجزو دیگر صرف مردم میفرمودند
و خاص و عام اصحاب را رخصت میفرمودند که سؤالات و مطالب خود را عرض نمایند و در هنگامی که با مردم معاشرت میفرمودند اهل فضل را
که در دین زیادتی داشتند تقدم میفرمودند و یکجزو را صرف زنان و اهل خانه میکردند و آن جزوی که از برای خود گذاشته بودند
صرف مردم مینمودند و بعضی از مردم یک حاجت داشتند و دو حاجت و بعضی سه حاجت و در خور حاجت ایشان مشغول ایشان می‌شدند

و آنچه صلاح ایشان و جمیع امت در آن بود مقرر میفرمودند و میفرمودند که آنچه حاضران از من شنیده اند بغایبان برسانند و اگر کسی حاجتی
بمن داشته باشد و نتواند رسانید شما حاجت او را بمن برسانید بدرستی که هر که بصاحب سلطنتی برساند حاجت کسی را که قدرت برسانیدن
مطلب خود نداشته باشد خدا در روز قیامت قدمش را ثابت دارد بر صراط و نزد او بغیر احکام دین و صلاح مسلمین چیزی مذکور نمیشد صحابه
نزد او که می آمدند طلب کننده گان دین خود بودند و چون بیرون میرفتند هادیان مردم بودند و آنچه شنیده بودند میرسانیدند بدیگران
و فرمود که در بیرون آداب آنحضرت چون بود فرمود که چون مهمانان مردم می آمدند سخن نمیفرمودند مگر چیزی که نافع باشد و با مردمان الفت
میفرمودند و ایشانرا امر بالفت مینمودند و بزرگ هر قومی را گرامی میداشتند و بر قوم خود او را والی میگردانیدند و مردم را از عذاب
الهی میترسانیدند و در حذر میبودند ولیکن خلق و خوشخوئی و لطف خود را از هیچکس منع نمیفرمودند و جستجوی اصحاب خود میکردند و احوال
ایشانرا می پرسیدند و آنچه بر افعال بد ایشان مطلع میشدند منع میفرمودند و قباحت آنرا با ایشان میفهمانیدند و کارهای نیک ایشانرا
تحسین میکردند و پیوسته احوال شریف ایشان بر یک نسق میبود و اختلاف در احوال و اطوار ایشان نبود هرگز غافل نمیشدند که باعث
غفلت دیگران شود یا از حق برگردند و در باب حق تقصیر نمیفرمودند و از حق تجاوز نمینمودند و از آن جمعی که نزد آنحضرت بودند کسی را
بهتر و گرامی تر میداشتند که نسبت بمسلمانان خیرخواه تر باشد و کسی مرتبه اش عظیمتر بود نزد آنحضرت که مواساه و معونت مومنان
بیشتر کند فرمود که پرسیدم از کیفیت جلوس آنحضرت در مجالس فرمود که در مجلس نمی نشستند و بر نمیخواستند مگر بیاد خدا و مکان مخصوصی برای
خود مقرر نمیفرمودند که همیشه در آنجا نشینند هر جا که اتفاق می افتاد می نشستند و مردم را نیز باین امر میفرمودند که تلاش بالانشینی نکنند
و هر یک از اهل مجلس را نوازش میفرمودند بحدی که هر یک گمان میکردند که نزد آنحضرت گرامیتر از دیگران خواهد بود و با کسی که می نشستند
بر نمیخواستند تا رفیق آنحضرت بر نمیخواست و کسی که از آنحضرت سوالی مینمود بر نمیگشت مگر باینکه حاجت او را بر آورده بودند یا بعذری
او را راضی کرده و خلق او جمیع مردم را فرو گرفته بود و با همه مانند پدر مهربان بودند و همه در حق نزد او مساوی بودند مجلس آنحضرت مجلس
حلم و حیا و راستی بود و صداها در آن مجلس بلند نمیشد و عیب کسی در حضور آنحضرت مذکور نمیشد و خطا و بدی در آن مجلس شریف مذکور
نمیشد زیرا که بدی نداشت همه با یکدیگر در مقام مهربانی و صله و احسان بودند یکدیگر را بتقوی میداشتند و بتواضع و شکستگی بر میگردیدند
و خوردان را رحم میکردند و کسی که حاجتی داشت و مضطر بود او را بر خود اختیار میکردند که اول او سؤال نماید و حق غربا را رعایت
میکردند فرمود که پرسیدم که سلوک آنحضرت با اهل مجلس چون بود فرمود که با همگی خوش رو و خوش خلق بودند و از پهلوی آنحضرت آزاری نمیدیدند
و درشت و تندخو نبودند و صدا بلند نمیکردند و دشنام نمیدادند و کلمه بدی از ایشان صادر نمیشد و عیب مردم را ذکر نمیکردند و
مداحی نمیفرمودند اگر بدی میدیدند تغافل میفرمودند و هیچ دشمنی از ایشان مایوس نبود و هیچ امیدواری از آنحضرت نومید نمیشد
و سه چیز از امور مردم را ترک کرده بودند کسی را مذمت نمیفرمودند و عیبجوئی کسی نمیکردند و لغزشهای مردم را از پی نمیرفتند

وسخن نمیفرمودند مگر بکلامی که امید ثواب در ان داشته باشند و چون شروع بسخن میفرمودند اهل مجلس چنان خاموش میشدند و سرها
بزیر می افکندند که گویا مرغ بر بالای سرشان نشسته و این مثلی است در میان عرب در بسیاری سکوت و حرکت نکردن و چون ساکت
میشدند ایشان سخن میگفتند و در حضور آنحضرت منازعه نمیکردند و در میان سخن یکدیگر سخن نمیگفتند و با ایشان در خنده و تعجب موافقت
میفرمودند و اگر غریبی می آمد خلاف آداب او را عفو میفرمودند و اگر بی ادبانه حرفی میگفت از او میگذرانیدند صحابه را نصیحت میفرمودند که
اگر صاحب حاجتی بیابید او را اغاثت کنید و بمن برسانید و قبول ثنا نمیفرمودند از مداحان مگر کسی که در برابر نعمتی باندازه مدح کند و
و در میان سخن کسی سخن نمیفرمودند تا آنکه حرف خود را تمام میکرد مگر اینکه از حد تجاوز میکرد و هر که شخصی را بدی میگفت او را منع میفرمودند یا
برمیخواستند فرمود که پرسیدم از سکوت آنحضرت فرمود که سکوتشان بر چهار قسم بود یا بر سبیل حلم بود که در برابر درشتی کسی
ساکت میشدند یا بر سبیل حذر و اندیشه از ضرر سخن بود یا از برای این بود که اندازه ملاطفه را بهر یک ملاحظه میفرمودند که جمیع را در گوش
دادن بسخن ایشان و نظر کردن بسوی ایشان در یک مرتبه بدارند یا تفکر در امور دنیا و آخرت میفرمودند و آنحضرت حلم را با صبر جمع فرموده
بودند پس هیچ امری ایشان را از جا بدر نمی آورد و از هیچ ناخوشی از جا بدر نمی آمدند و چهار خصلت در آنحضرت جمع شده بود کارهای
خیر را دوست میفرمودند که مردم پیروی کنند و جمیع قبایح را ترک میفرمود که مردم بتبع ترک کنند و رای خود را بکار میفرمودند
در چیزی که اصلاح امت در آن بود و قیام در امری مینمودند که خیر دنیا و آخرت ایشان را در آن میدانستند و کلینی بسند معتبر از حضرت
امام محمد باقر ع روایت نموده که در رسول خدا سه صفت بود که در هیچکس از غیر آنحضرت نبود سایه نداشت و از راهی که میگذشت تا دو
روز یا سه روز بعد از آن هر که میگذشت از بوی خوش آنحضرت میدانست که حضرت ازین راه عبور فرموده و به هیچ سنگی و درختی
نمیگذشت مگر آنکه آنحضرت را سجده تعظیم میکردند و بسند دیگر از حضرت صادق ع روایت کرده که چون حضرت رسالت پناه را در شب
تاریک میدیدند نوری از روی مبارکش ساطع بود مانند ماه و در اخبار دیگر وارد شده از حضرت امیرالمؤمنین ع که آنحضرت در مجلسی
که می نشستند نوری از جانب راست و از جانب چپ آنحضرت ساطع بود و مردم میدیدند و منقولست که یکی از زنان آنحضرت در شب
تاریکی سوزنی گم کرده بود آنحضرت که داخل حجره او شد بنور روی آنحضرت آن سوزن را یافت و عرق مبارک آنحضرت میگرفتند و داخل
بوهای خوش میکردند هیچ شاهی تاب آن نمیداشت و در هر ظرفی که مضمضه میفرمود بمثابه مشک خوشبو بو دمی شد و هرگز مرغ از بالای
سر آنحضرت پرواز نمیکرد و از پشت سر میدید چنانچه از پیش رو میدید و در خواب و بیداری یک نحو می شنید و در بعضی از اخبار آمده که چون
مهر نبوت را می گشود نورش بر نور آفتاب زیادتی میکرد و هرگز مدفوع آنحضرت را کسی ندید زمین آنرا فرو میبرد و بر چهارپایه که سوار می شد
هرگز پیر نمی شد تا مردن و بر هر درختی که میگذشت بر آنحضرت سلام میکرد و هرگز مگس و حیوانات بر بدن مبارک آنحضرت نمی نشست
رعب آنحضرت بیکماهه راه در دلها تاثیر میکرد و از حضرت امیرالمؤمنین ع منقولست که هرگز آنحضرت از نان گندم تناول نفرمود و از نان

جو هر گرسنه مرتبه متوالی سیر نخورد و چون از دنیا رفت زرهش نزد یهودی بچهار درهم مرهون بود و هیچ طلا و نقره از و
نماند با آنکه عالم مسخر او شده بود و غنایم عظیم از کفار بدست آنحضرت آمده بود و روزی بود که سیصد هزار درهم و چهار صد
هزار درهم قسمت میفرمود و شب سایل می آمد و سؤال میکرد میفرمود که والله که من در منزل آل محمد امشب یکصاع جو و یکصاع
گندم و یکدرهم و یکدینار نیست و منقولست که بر الاغ بی پالان سوار میشدند و نعلین را بدست مبارک پینه میکردند و بر
اطفال سلام میکردند و بر روی زمین با غلامان چیزی تناول میفرمودند و میفرمودند که بروش بندگان می نشینم و بروش
بندگان میخورم و کدام بنده از من سزاوارترست بتواضع و بندگی خدا و اگر غلامی یا کنیزی آنحضرت را بکاری میخواندند اجابت
میفرمودند و عیادت بیماران و فقرا میکردند و مشایعه جنازه میفرمودند و باسانید معتبره منقولست که ملکی از جانب
خداوند عالمیان نزد آنحضرت آمده و گفت خدا سلامت میرساند و میفرماید که اگر خواهی صحرای مکه را برای تو تمام طلای
احمر کنیم سر بسوی آسمان کرد و فرمود که خداوندا میخواهم که یکروز سیر باشم و ترا حمد کنم و دیگر روز گرسنه باشم و از تو طلب
نمایم خواستیم که این رساله بذکر قلیلی از مکارم اخلاق آنحضرت معطر گردد و اگرنه این رساله بلکه کتابهای بسیار از عهده
صد هزار یک از اوصاف آنجناب بیرون نمی آید ثُمَّ حُبُّ اَهلِ بَیتِیَ الَّذِینَ اَذهَبَ اللّٰهُ عَنهُمُ الرِّجسَ
وَطَهَّرَهُم تَطهِیرًا یعنی بعد از اقرار برسالت محبت اهل بیت منست که خدا از ایشان هر شکی و شرکی دور گردانیده
و ایشان را معصوم و مطهر گردانیده از جمیع گناهان و بدیها پاک گردانیده بدانکه درینحدیث حضرت اشاره فرموده اند
بدینکه آیه تطهیر در شان اهل بیت صلوات الله علیهم نازل شده و این آیه یکی از دلایل عصمت و امامت ایشانست و در کتب
اصحاب بتفسیر این امور مذکورست و ما بعضی از آن مطالب را در ضمن چند تنویر بر سبیل اجمال بظهور میرسانیم
تنویر اول در بیان آنکه هیچ عصری خالی از امام نمی باشد و آن امام از جانب الله منصوب باشد بدانکه امامت عبارتست
از اولی بتصرف و صاحب اختیار بودن در دین و دنیا بجانشینی حضرت رسول صلعم در ضمن دلایل بر وجود نبی ظاهر شد
که صلاح ناس و هدایت ایشان و رفع نزاع و جدال از میان ایشان بدون قیمی و رئیسی میسر نمیشود چنانکه حضرت امام
رضا ع در علل فضل بن شاذان فرموده است که چون خداوند عالمیان مردم را امر بچند تکلیف فرموده و اندازه
چند از برای اوامر و نواهی خود مقرر ساخت و امر فرمود که ایشان از حد و تعدی نکنند که مورث فساد ایشانست
پس ناچارست که امینی بگمارند که مانع ایشان گردد از تعدی کردن و ارتکاب محارم نمودن زیرا که اگر چنین شخصی نباشد
هیچکس لذت و منفعت خود را برای مفسده که بدیگری عاید گردد ترک نخواهد کرد چنانچه ظاهرست که هیچ فرقه از فرق
و ملتی از ملل تعیش و بقای ایشان بدون سر کرده و رئیسی ننموده پس چون جایز باشد که حکیم علیم این خلق را فانی گذارد

وازامامی که مصلح احوال ایشان باشد وبا دشمنان ایشان محاربه نماید وغنایم وصدقات را درمیان ایشان بعدالت قسمت نماید
واقامهٔ جمعه وجماعت درمیان ایشان نماید ودفع شر ظالمان ازمظلومان کند وایضا اگرامامی درمیان مردم نباشد
که حافظ دین پیغمبر باشد هرآینه ملت مندرس شود ودین برطرف گردد واحکام الهی متغیر ومتبدل گردد واصحاب بدع و
ملاحده درامور دین واحکام شرع زیاد وکم بسیار بکنند وشبهها درمیان مسلمانان پیدا کنند زیراکه خلق چنانکه می بینند
همگی ناقص اند ودرطبایع وراءها اختلاف بسیار است وهریک بخواهش خود رایی اختیار نمایند پس اگر حافظی ازبرای دین
نباشد دین بزودی باطل میشود وبسند معتبر منقولست که جمعی ازاصحاب حضرت امام جعفر صادق ع درخدمت آنحضرت
نشسته بودند هشام بن الحکم درمیان ایشان بود واو درسن شباب بود حضرت ازو پرسیدند که ای هشام گفت لبیک یا ابن
رسول الله فرمود که مرا خبرده که با عمرو بن عبید بصری چه گردی وعمرو ازعلماء اهل سنت بود هشام گفت فدای تو گردم
من حیا میکنم وزبان من یارای آن ندارد که درحضور تو چیزی بیان کنم حضرت فرمود که آنچه ما شما را امر میکنیم باید اطاعت
کردن هشام گفت که آوازهٔ عمرو بن عبید را شنیده ام که درمسجد بصره افاده میکند ببصره رفتم ودر روز جمعه بمسجد درآمدم
دیدم که نشسته وحلقهٔ بزرگی برگرد او بسته اند واو دو جامهٔ سیاه پوشیده یکی را لنگ ودیگری را رداگرده ومردم ازو
سؤال میکنند داخل مسجد شدم وبدو زانو درجنب ایشان نشستم وگفتم ایها العالم من مردی غریبم رخصت میفرمایی
که ازتو سؤالی کنم گفت بلی پرسیدم که چشم داری گفت ای فرزند این چه سؤالست که میکنی گفتم سؤال من چنین است و
جواب میخواهم گفت بپرس اگرچه سؤال تو احمقانه است باردیگر پرسیدم که چشم داری گفت بلی گفتم بچه کار تو می آید گفت رنگها
وشخصها را بآن می بینم پرسیدم که بینی داری گفت بلی گفتم بچه کار تو می آید گفت بوها را بآن می شنوم پرسیدم که دهان داری
گفت بلی گفتم بچه کار تو می آید گفت مزهٔ چیزها را بآن درمی یابم گفتم زبان داری گفت بلی پرسیدم که بچه کار تو می آید گفت بآن
سخن میگویم پرسیدم که دستی داری گفت بلی گفتم بچه کار تو می آید گفت بآن برمیگیرم چیزها را پرسیدم که دل داری گفت
بلی گفتم بچه کار تو می آید گفت بآن تمیز میکنیم میان چیزهایی که براین اعضا وجوارح وارد می شود گفتم آیا این جوارح ازقلب مستغنی
هستند گفت نه گفتم چرا این اعضا را بآن احتیاج است با آنکه اینها صحیح وسالم اند ونقصی ندارند گفت ای فرزند وقتی که
این جوارح شک میکنند درچیزهایی که بوییده باشند یا دیده باشند یا لمس کرده باشند رجوع بقلب میکنند واو احکم میباید
که آنچه معلوم است متعین میسازد وشک را زایل میکرداند گفتم پس خدا دل را دربدن آدمی ازبرای رفع شک واختلاف
جوارح مقرر ساخته گفت بلی گفتم بس ناچار است ازدل وبدون او امور جوارح منتظم نمی شود گفت بلی گفتم یا ابا مروان
بده که هرگاه خدا اعضا وجوارح بدن ترا بخود وانگذاشت تا امامی را ازبرای ایشان مقرر فرمود که آنچه درست یافته اند تصدیق

ایشان بکنند و آنچه در آن شک داشته باشند شک ایشان را برطرف کند و تمام این خلق را در حیرت و سرگردانی و شک
و اختلاف گذاشت و امامی از برای ایشان مقرر نفرمود که اگر شکی بهم رسانند با او رجوع کنند و رفع حیرت از ایشان بکند پس
ساکت شد و بعد از زمانی ملتفت شده گفت تو هشامی گفت نه گفت پس از اهل کجایی گفتم از اهل کوفه گفت پس البته
تو هشامی برخواست و مرا در بر گرفت و بجای خود بنشانید و تا من حاضر بودم سخن نگفت پس حضرت صادق ع تبسم نمود و فرمود
که یا هشام این سخن را از که آموختی گفت یا ابن رسول الله چنین بر زبانم جاری شد حضرت فرمود که والله که آنچه تو بآن ملهم شدهای
در صحف ابراهیم و توریة موسی نوشته است و از حضرت علی بن الحسین ع مرویست که فرمود ماییم امامان مسلمانان و حجتهای
خدا بر عالمیان و سید و بزرگ مؤمنان و پیشوای شیعیان و آقای مؤمنان و ماییم امانان اهل زمین از عذاب خدا چنانچه
ستارهها امان اهل آسمانند ماییم الجماعت که ببرکت ما خدا آسمان را نگاه میدارد از اینکه بر زمین افتد و نگاه میدارد ببرکت ما زمین و
اهل زمین را که باب فرو نروند و ببرکت ما باران از آسمان میفرستند و شفاعت ما رحمت بر ایشان پهن میکند و از برای ما نعمتها
از زمین میرویاند و اگر در زمین امامی از ما نباشد زمین از هم بپاشد و اهل زمین فرو روند پس فرمود که از روزی که خدا تعالی
آدم ع را خلق فرمود هرگز زمین بی حجتی و خلیفه نبوده یا ظاهر و مشهور بود یا غایب و مستور و از امام و خلیفه خالی نخواهد بود
زمین تا روز قیامت و اگر نه این بود عبادت خدا در زمین نمی شد راوی گفت که عرض کردم که از حجتی که غایب باشد چه نفع میرسد
فرمود که مانند انتفاعی که مردم از آفتاب زیر ابر میبرند و منقولست از جابر جعفی که از امام محمد باقر ع پرسیدم که مردم را چه
احتیاج است به پیغمبر و امام فرمود که از برای اینکه عالم بر صلاح خود باقی ماند زیرا که حق تعالی عذاب را رفع میکند از اهل زمین تا پیغمبر
یا امام در میان ایشان هست چنانچه حق تعالی به پیغمبر فرمود که خدا تعالی ایشان را عذاب نکند و حال آنکه تو در میان هستی و پیغمبر فرمود
که ستارهها امان اهل آسمانند و اهل بیت من امان اهل زمین اند چون اهل بیت من برطرف شوند قیامت اهل زمین برپا شود و مراد از
اهل بیت الجماعت اند که خدا فرموده که ای گروه مؤمنان اطاعت نمایید خدا را و اطاعت نمایید رسول خدا را و صاحبان امر و
آن معصومان مطهران از جمیع گناهانند که هرگز گناه و معصیت نمیکنند و همیشه از جانب خدا مؤید و موفق و مسدد اند و ببرکت ایشان
خدا بندگان را روزی میدهد و بیمن ایشان شهرهای خدا معمورست و برای ایشان آسمان میبارد و از زمین گیاه میروید و با ایشان
خدا مهلت میدهد گناهکاران را و عذاب خود را بزودی نمیفرستند و هرگز از روح القدس جدا نمیشوند و روح القدس از ایشان
جدا نمیشود و هرگز ایشان از قرآن جدا نمیشوند و قرآن از ایشان جدا نمیشود و قرآن تمام نزد ایشان است و معنی قرآن را ایشان
میدانند و عمل بجمیع قرآن ایشان مینمایند و بسندهای معتبره بمضامین از اهل بیت ع وارد شده و بسند معتبر منقولست
که آنحضرت فرمود که جبرئیل ع نازل شد بر رسول خدا ص و گفت حق تعالی میفرماید که من هرگز زمین را نگذاشتم مگر اینکه در او عالمی و

وامامی بود که طاعت من وهدایت مرا الخلق می شناسانند وازمیان پیغمبر ما پیغمبر دیگر باعث نجات خلق بود وهرگز نمیگذارم شیطان را
که مردم را گمراه کند وکسی نباشد که حجت من نباشد وخلق را بسوی من هدایت کند وعارف بامر من باشد وازبرای هر قومی البته
هدایت کننده هست که سعادتمندان از هدایت نماید وحجت مرا بر ارباب شقاوت تمام کند وایضا ازآنحضرت باسانید معتبره منقولست
که هرگز زمین خالی نیست از کسی که گر زیاده ونقصان دین را بداند واگر زیادتی در دین بکنند زیاده را ببیند ازو واگر کم کنند کمی را
تمام کند واگرنه امور مسلمانان مختلط ومشتبه شود ومیانه حق وباطل فرق نکنند وعقول سلیمه بمضمون این حکم مینماید واین اخبار معتبره
بی نهایت است واگر کسی تفکر نماید مشتمل بر براهین حقه واقعیه است هریک ازین احادیث وبمضمون ازحضرت صاحب الامر در ضمن حدیث چند
که بر فواید بسیار مشتملست منقولست لهذا اکثر از ایراد مینمایم منقولست از سعد بن عبدالله قمی که از اکابر مجتهدین است که روزی بخصمی
مبتلا شدم بمباحثه بدترین نواصب بعد از مناظرات گفت وای بر تو واصحاب تو ای گروه روافض مهاجرین وانصار را طعن میکنید
وانکار محبت پیغمبر نسبت بایشان مینمایید در شب غار ابوبکر را با خود برد وچون میدانست که او بعد از آنحضرت خلیفه خواهد بود
که مبادا او تلف شود وامور مسلمانان بعد از و معطل گردد وعلی را بر جای خود خوابانید برای آنکه میدانست که اگر کشته شود ضرری
بامور مسلمانان نمیرسد ومن ازینسخن جوابها گفتم وساکت نشد پس گفت ای گروه روافض شما میگویید که ابوبکر وعمر منافق بودند
وحکایت شب عقبه ودبها انداختن را دلیل خود می آورید بگو که اسلام ایشان از روی طوع ورغبت بود یا از روی اکراه با خود
گفتم که اگر بگویم که از اکراه وجبر بود خواهد گفت که در مکه که جبر مینمود وحال آنکه هنوز اسلام قوتی نداشت که مردم مجبور شوند واگر
بگویم که از طوع ورغبت بود خواهد گفت که پس نفاق چه معنی دارد از جواب ساکت شدم برگشتم وطوماری نوشتم زیاده از
چهل مسئله از مسایل مشکله واین دو مسئله را در آن درج کردم که با امام حسن عسکری ع بفرستم بخانه احمد بن اسحق که وکیل آنحضرت بود
رفتم چون او را طلب کردم گفتند متوجه سر من رای شد از عقبش روان شدم چون باو رسیدم وحقیقت حال گفتم گفت خود
با من بیا واز آنحضرت سؤال کن با او رفیق شدم چون بدولتسرای امام رسیدیم ورخصت طلبیده داخل شدیم احمد بن اسحق
همیانی با خود داشت که در میان عبای نهان کرده بود واز آن میان سیصد وشصت کیسه از درهم ودینار بود که هریک را یکی از
شیعیان مهر زده بودند وبخدمت آنحضرت فرستاده بودند چون نظر بر روی مبارک امام انداختیم روی آنحضرت از تابش
ماه شب چهارده بود در حسن وصفا ونور وضیا وطفلی در دامن حضرت امام نشسته بود که از تابش مشتری بود در کمال حسن وجمال
وبر سرش دو کاکل بود ونزد آنحضرت اناری از طلا بود که یکی از اکابر ایام از بصره برای آنحضرت فرستاده بودند که بجواهر گرانبها
ونگینها مرصع کرده بودند ودر دست آنحضرت ع نامه بود که کتابت میفرمودند وآن طفل مانع می شد آن انار را می انداختند
که آن طفل متوجه آن می شد وآنحضرت سلام الله علیه خود کتابت میفرمودند پس احمد همیان خود را گشود ونزد آنحضرت گذاشت

حضرت با طفل فرمود که ای نور چشم من اینک هدایا و تحفهای شیعیان تست متصرف شو حضرت صاحب الامر فرمود که ای مولای
من ایا جایز است که من دست طاهر خود را که از جمیع گناهان پاکست دراز کنم بسوی مالهای حرام و هدیهای رجس و باطل بعد از آن
حضرت صاحب ع فرمود که این کیسه فلانست که در فلان محله قم میباشد شصت و دو اشرفی درین کیسه است چهل و پنج دینار
از قیمت ملکی است که از پدر باو میراث رسیده بود و چهار دینارش قیمت هفت جامه است که فروخته است و از کرایه دکان سه
دینار است حضرت امام حسن فرمود که راست گفتی ای فرزند بگو که چه چیز درینمیان حرام است تا بیرون کنند فرمود که درین میان یک
اشرفی هست بسکه ری که تاریخ فلان زده اند و تاریخش بران نقش است و نصف نقش محو شده و یک دینار متراض شده
ناقصی هست که یک دانگ و نیم است و حرام درین کیسه همین است و وجه حرمتش انیکه صاحب کیسه در فلان سال و فلان ماه او را
نزد جولاهی که از همسایگانش بود مقدار یکمن و نیم ریسمان بوده و مدتی بران بگذشت و دزد آنرا برد و آمد چون گفت که آنرا دزد
برد تصدیقش نکرد و تاوان ازو گرفت ریسمانی باریکتر از آن که دزد برده بهمان وزن داد که آنرا بافتند و این دو اشرفی قیمت
آن جامه است و حرامست چون احمد کیسه را گشود دو دینار بهمان وضع و همان علامتها که حضرت صاحب الامر فرموده بود دید آنها را
برداشت و باقی را تسلیم نمود پس صره دیگر بیرون آورد حضرت فرمود که این مال فلانست که در فلان محله قم میباشد پنجاه اشرفی
درین صره است ما دست باین دراز نمی کنیم پرسید که چرا فرمود که این اشرفیها از قیمت گندمی است که میان او و برزگرانش
مشترک بود حصه خود را زیاده کیل کرد و گرفت و مال آنها در آن میانست حضرت امام حسن ع فرمود که راست گفتی ای فرزند
پس با احمد گفت که این کیسهها را بردار و وصیت کن که بصاحبانشان برسانند که ما نمیخواهیم و اینها حرام است بعد از آن فرمود
که ای احمد آن جامه که پیره زن برای ما فرستاده بود آنرا بیاور احمد گفت که آنرا در میان خورجین پنهان کرده بودم رفت و آنرا
که بیاورد پس حضرت بجانب من التفات نمودند و فرمودند که ای سعد بچه مطلب آمده گفتم ملازمه تو مرا آورده است فرمود که
آن مسایلی که داشتی چه شد گفتم بحال خود است فرمود که از نور چشم من بپرس و اشاره بحضرت صاحب الامر کرد که سوال کن آنچه
را میخواهی گفتم ای مولای من و فرزند مولای من بروایت بما رسیده که حضرت پیغمبر ص طلاق زنان خود را با امیر المؤمنین ع واگذاشت
حتی آنکه در روز جمل حضرت امیر رسولی فرستاد بنزد عایشه و فرمود که دین اسلام و اهل آنرا هلاک کردی آن غش و فریب که از
تو صادر شد و فرزندان خود را بجهالت و ضلالت و بطلان انداختی اگر دست ازین عمل باز میداری فبها و الا ترا طلاق میگویم
این چه طلاق بود که بعد از وفات آنحضرت مفوض بود حضرت صاحب فرمود که حق سبحانه و تعالی شان زنان پیغمبر را عظیم
گردانیده بود و ایشانرا بشرف مادر مومنان بودن مفوض ساخته بود و حضرت رسول ص بحضرت امیر فرمود که این شرف برای
ایشان باقی است تا مطیع خدا باشند و هر یک از ایشان که بعد از من معصیت خدا کنند و بر تو خروج کنند تو او را طلاق گفته این

شرف بینداز بعد ازان پرسیدم که یا ابن رسول الله مرا خبر ده از تفسیر این آیه که خداوند عالمیان بموسی ابن عمران عم فرمود که
فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ اِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى که ترجمه ظاهرش اینست که ای موسی بکن نعلین خود را بدرستی که تو در وادی
پاکیزه که طوی نام دارد و باتفاق اهل سنت است که نعلین آنحضرت از پوست میته بود از بیخته خدا امر فرمود که بکند حضرت فرمود
هرکه این سخن را میگوید بر موسی افترا است و او را با وجود رتبه نبوت جاهل دانسته زیرا که ازان خالی نیست که نماز موسی عم دران نعلین
جایز بوده یا نه اگر نماز جایز بود پوشیدن دران بقعه نیز جایز خواهد بود هر چند آن مکان مقدس مطهر باشد و اگر نماز دران جایز نباشد
پس موسی حلال و حرام را نمیدانست و جاهل بود بچیزی که دران نماز نمیتوان کرد و این قول کفر است گفتم پس شما مطلب الهی را بفرمایید
فرمود که موسی در وادی مقدس قرب بود گفت خداوندا من محبت خود را از برای تو خالص گردانیدم و دل خود را از یاد غیر تو شسته ام
و محبت زن و فرزند هنوز در دلش بود که برای ایشان آتش ببرد حق تعالی فرمود که محبت اهل را از دل بدر کن اگر محبت تو از برای
ما خالص است و دل تو از خیال دیگران مطهر است و در وادی مقدس ما ثابت قدمی پس نعلین کنایه ازین محبتهاست چنانچه بعضی موید
این نقل کرده اند که در عالم خواب که چیزها و مثالها بنظر می آید کفش مثال زن است و اگر بخواب می بیند که کفشش را دزد برد زنش میمیرد
یا از و دور میشود و سعد گفت که دیگر پرسیدم از کهیعص فرمود که این حروف از اخبار غیب است که خدا آنحضرت زکریا را خبر داده و بعد
ازان بحضرت رسول خدا اعلام فرموده و سببش آنکه او از خدا طلب کرد که اسماء مقدسه آل عبا را باو تعلیم نماید که در شدائد بآن
پناه برد جبرئیل آمد ~~و اسماء مقدسه آل عبا را باو تعلیم نماید که در شدائد بآنها پناه برد~~ جبرئیل آمد و اسماء ایشان را تعلیم آنحضرت نمود
پس چون حضرت زکریا نام محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم یاد میکرد غم آنحضرت برطرف می شد و چون نام مبارک
حضرت امام حسین را یاد میکرد گریه بر وی مستولی میشد و ضبط خود نمیتوانست کرد روزی مناجات کرد که خداوندا چرا نام آن چهار
بزرگوار که بر زبان میرانم غمهای من زایل میشود و مسرور میگردم و نام آن عالیمقدار را که ذکر میکنم غمهای من بهیجان می آید و مرا از
گریه طاقت نمیماند پس خداوند عالم قصه شهادت و مظلومیت آنجناب را بزکریا وحی فرمود و گفت کهیعص پس کاف اشاره بنام کربلا
و ها هلاکت عترت طاهره است و یا یزید است که کشنده مر او را و ظالم ایشان بود و عین عطش و تشنگی ایشان است و صاد صبر
ایشانست چون زکریا این قصه دردناک را شنید سه روز از مسجد حرکت نکرد و کسی را نزد خود راه نداد و مشغول گریه و زاری
و ناله و بیقراری شد و مرثیه بر مصیبت آنحضرت میخواند و میگفت الهی آیا دل بهترین خلقت را بمصیبت فرزندش بدرد خواهی آورد
آیا چنین مصیبتی را بساحت عزت او راه خواهی داد آیا بعلی و فاطمه جامه این مصیبت را خواهی پوشانید آیا چنین درد و الم را بمنزل
جاه و رفعت و جلال ایشان در خواهی آورد و بعد ازین سخنان میگفت که الهی مرا فرزندی کرامت فرما که در پیری دیده من بان روشن
شود و چون چنین فرزندی کرامت فرمایی مرا فریفته محبت او کن و چنین کن که دل من در مصیبت آن فرزند چنان بدرد آید که دل

محمد حبیب تو برای فرزندش بدرد خواهد آمد پس خدا تعالی یحیی را باو کرامت فرمود مانند حضرت امام حسین ع بشهادت فائز
گردید و حضرت یحیی شش ماه در شکم بود و حمل حضرت امام حسین نیز شش ماه بود پس عرض کردم که بفرما که دلیل چیست برین که امت
برای خود امام اختیار نمی توانند کرد فرمود که امامی اختیار خواهند کرد که مصلح احوال ایشان باشد و حال آنکه از ضمیر او خبر ندارند گاه
می باشد که گمان میکنند که مصلح است و او مفسد ظاهر خواهد شد و از همین علت است که مردم نمی توانند که برای خود امام تعیین نمایند
شاهد این مطلب برای تو برهانی بیان نمایم که عقل تو آنرا قبول کند بگو که پیغمبرانی که خدا تعالی بخلق فرستاده و ایشانرا از میان
خلق برگزیده و کتابها را برای ایشان فرستاده و ایشانرا مؤید بوحی کرده و ایشان علمهاء هدایت اند و اختیار ایشان از جمیع
اختیار امت بهتر است و موسی و عیسی از جمله ایشان اند آیا جایز است که با وجود عقل و کمال علم ایشان کسی را از میان امت اختیار
بجوید خود و برگزیده ایشان منافق ظاهر شود و ایشان گمان کنند که او مومن است گفتم نه فرمود که حضرت موسی کلیم خدا با کمال
عقل و علم ~~ایشان تا یک کسی را از میان امت اختیار کنند بجوی خود و برگزیده ایشان منافق ظاهر شود و ایشان گمان کنند که او مومنست~~
گفتم نه فرمود که حضرت موسی کلیم خدا با کمال عقل و علم و نزول وحی بر او از اعیان قوم و بزرگان لشکر خود هفتاد کس را اختیار کرد
که با خود بطور برد که همه را مومن میدانست و مخلص و معتقد می شمرد ایشانرا و آخر ظاهر شد که ایشان منافق بودند چنانچه خدا تعالی
حال ایشانرا بیان فرموده پس هرگاه برگزیده خدا کسی را اختیار کند بگمان آنکه اصلح است و افسد است ظاهر شود پس چه اعتماد باشد
بر مختار و برگزیده عوام الناس که خبر از ما فی الضمیر مردم خبر ندارند و مهاجرین و انصار که بر سرایر مردم اطلاع ندارند پس می باید
که امام از جانب کسی منصوب باشد که عالم بضمایر و مخفیات امور است بعد از آن باعجاز فرمود که ای سعد خصم تو میگفت که حضرت
رسول ابوبکر را برای شفقت بغار برد چون که میدانست که او خلیفه است مبادا که کشته شود چرا در جواب نگفتی که روایت
کرده اید که پیغمبر ص فرمود که خلافت بعد از من سی سال است را بعمر چهار خلیفه قسمت کرده اند پس بگمان فاسد شما این چهار خلیفه بر
حق اند پس اگر همین معنی باعث بردن غار بود بایستی که همه را با خود ببرد دنبال آنکه تو میگوئی که آنحضرت در باب این سه خلیفه
دیگر تقصیر کرده و شفقت بر ایشانرا ترک کرده و حق ایشانرا سبک شمرده و آنچه آن خصم تو از تو پرسید که اسلام ابوبکر و عمر
بطوع بود یا بکره است چرا نگفتی که طوعا بود اما از برای طمع دنیا زیرا که ایشان با کفره یهود مخلوط بودند و ایشان از روی توریة
و کتابهای خود احوال محمد را با ایشان میخواندند و میگفتند که او بر عرب مستولی خواهد شد و پادشاه خواهد شد و پادشاهی او
از بابت پادشاهی بخت النصر خواهد بود اما دعوی پیغمبری بدروغ خواهد کرد چون حضرت دعوی رسالت فرمود ایشان از روی
گفته یهود بظاهر کلمتین گفتند از برای طمع آنکه شاید ولایتی و حکومتی حضرت با ایشان بدهد و در باطن کافر بودند و چون در آخر
مایوس شدند با منافقین بر بالای عقبه رفتند و دهانهای خود را بستند که کسی ایشانرا نشناسد و دبها انداختند که شتر

آنحضرت را رم دهند و حضرت را هلاک گردانند پس خدا تعالی جبرئیل را فرستاد و پیغمبر خود را از شر ایشان حفظ کرد و ضرری
نتوانستند رسانید و حال ایشان مثل طلحه و زبیر بود که با حضرت امیر المؤمنین از روی طمع و ظاهر بیعت کنند که آنحضرت بهر یک
از ایشان ولایت و حکومتی بدهد چون مایوس گشتند بیعت را شکستند و خروج کردند و بجزای عمل خود در دنیا و آخرت رسیدند سعد
گفت که چون سخن تمام شد حضرت امام حسن عسکری ع برای نماز برخاستند و من برگشتم احمد بن اسحق را دیدم که گریان می آمد گفتم
چرا دیر آمدی و سبب گریه چیست گفت آن جامه که حضرت فرمود پیدا نشد گفتم باکی نیست برو بحضرت عرض کن پس رفت و خندان
برگشت و صلوات بر محمد و آل محمد میفرستاد و گفت همان جامه را دیدم در زیر پای آنحضرت افتاده بود و بر رویش نماز میکردند
سعد گفت که حمد الهی کردم و چند روز که در آنجا بودیم هر روز بخدمت آنحضرت میرفتیم و صاحب الامر را نزد آنحضرت ملازمت میکردیم
چون روز وداع شد من و احمد با دو پیر از اهل قم بخدمت آنحضرت رفتیم احمد در خدمت ایستاد و گفت یا ابن رسول الله وقت
رفتن نزدیک شده و محنت مفارقت تو بسیار دشوار است از خدا سوال میکنیم که صلوات فرستد بر جدت مصطفی و بر پدرت
مرتضی و بر مادرت سیدة النساء و بر بهترین جوانان اهل بهشت پدرت و عمویت و ائمه طاهرین پدرانت و بر تو صلوات
فرستد و بر فرزندت و از خدا طلب مینمائیم که شان ترا رفیع گرداند و دشمن ترا مکبوب سازد و این آخر دیدن ما باشد جمال ترا
چون این را گفت حضرت گریست که قطرات اشک از روی مبارکش فرو ریخت و فرمود که ای پسر اسحق در دعا زیاده مطلب که در این
برگشتن بجوار رحمت ایزدی خواهی رفت احمد چون این را شنید بیهوش شد چون بهوش آمد گفت از تو سوال مینمائیم بخدا و بحرمت
جدت که مرا مشرف سازی بجامه که کفن خود کنم حضرت دست بزیر بساط کردند و سیزده درهم بدر آوردند و فرمودند که این را
بگیر و از غیر این زر خرج خود مکن و کفن که طلبیدی بتو خواهد رسید و نزدیکو کار از خدا ابد سعد گفت که چون برگشتیم و به فرسخی
منزل حلوان رسیدیم احمد تب کرد و بیماری صعبی برو عارض شد که از خود مایوس شد چون بحلوان رسیدیم بکاروانسرا
فرود آمدیم احمد شخصی را از اهل قم طلبید که در حلوان بود بعد از زمانی گفت همه بروید و مرا تنها بگذارید ما هر یک بجای خود برگشتیم
چون نزدیک صبح شد چشم گشودم کافور خادم امام عسکری را دیدم که میگوید خدا شما را صبر نیکو دهد در مصیبت احمد ابن اسحق و عاقبت
این مصیبت را برای شما خیر گرداند از غسل و کفن احمد فارغ شدیم برخیزید و او را دفن کنید که او از همه شما گرامی تر بود نزد
امام و پیشوای شما این را گفت و از نظر ما غایب شد پس ما برخاستیم و با گریه و نوحه او را دفن کردیم رحمة الله علیه ابن بابویه
رحمه الله بسند معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده که خدا پیغمبر خود را صد و بیست مرتبه بمعراج برد و در هر مرتبه تاکید در باب
امامت و وصایت امیر المؤمنین و ائمه علیهم السلام زیاده از واجبات دیگر فرموده و کلینی روایت کرده از حضرت امام موسی ع که
پرسیدم از حضرت صادق ع گفتم که نه چنین بود که حضرت امیر المؤمنین نامه وصیت خود را نوشت که پیغمبر میفرمود و آنحضرت می نوشت

و جبرئیل و مقربین گواه شدند فرمود که یا ابا الحسن چنین بود ولیکن چون حضرت نزدیک وفات حضرت رسالت رسید جبرئیل ع
نامه نوشته آورد با امینان خدا و گفت یا محمد امر کن که بیرون روند هر که نزد تو هست بغیر وصی تو علی بن ابی طالب ع که وصیت نامه
بتو تسلیم کنیم و بر او گواه شویم که دفع وصیت یاد نمودی و او قبول نمود و ضامن ادای آن شد پس هر که در خانه بود بغیر حضرت امیر المؤمنین
فرمود که از خانه بیرون روند و حضرت فاطمه در میان پرده استاده بود پس جبرئیل ع آمد گفت یا محمد خداوندت سلام میرساند
و میگوید که این نامه ایست مشتمل بر آنچه با تو از آن خبر داده بودیم و با تو شرط کرده بودیم از وصیت و امامت علی و من گواهم درین امر بر تو و ملائکه را
بر تو گواه گرفتم و من ای محمد کافیم از برای گواهی درین هنگام مفاصل حضرت رسالت پناه بلرزه آمد و فرمود که ای جبرئیل پروردگار
من سلام است یعنی سالم است از جمیع عیبها و نقصها سلام و سلامتیها همه از اوست و سلامها و تحیتها با و بر میگردد و درست
میفرماید خداوند من و نیکو فرموده نامه را بده پس جبرئیل ع نامه را تسلیم حضرت رسول کرد و فرمود که بحضرت امیر المؤمنین تسلیم نمایی
چون تسلیم نمود جمیع نامه را حرف بحرف خواند پس حضرت رسول فرمود که یا علی این عهدیست که خدا با من کرده بود و پیمان و شرط
که از من گرفته بود و امانت او بود نزد من تبلیغ رسالت او کردم و ادای امانت نمودم حضرت امیر فرمود که گواهی میدهم برای تو پدر
و مادرم فدای تو باد که تو رسانیدی رسالتهای خداوند خود را و خیرخواهی همه امت کردی و راست فرمودی آنچه فرمودی گواهی
میدهد برای تو گوش و چشم و گوشت و خون من جبرئیل گفت من بر راستی گفتار هر دو گواهی میدهم آنگاه حضرت رسول فرمود که
یا علی ~~این عهدیست که خدا با من کرده و پیمان و شرطی است~~ وصیت مرا گرفتی و دانستی و ضامن شدی برای خدا و برای من که وفا
کنی آنچه درین وصیت ترا بآن امر کرده اند حضرت امیر ع فرمود که بلی پدر و مادرم فدای تو باد بر منست ضمان اینها و بر خداست که
مرا اعانت فرماید و توفیق دهد که ادای اینها کنم حضرت رسول فرمود که یا علی میخواهم بر تو گواه بگیرم که من از تو پیمان گرفتم که در روز
قیامت برای تو گواهی بدهند حضرت امیر فرمود که گواه بگیر من نیز ایشان را گواه میگیرم پس حضرت رسول فرمود که جبرئیل و میکائیل
با ملائکه مقربین حاضر شده اند که گواه شوند ایشان بر من و تو گواه اند فرمود که پدر و مادرم فدای تو باد ایشان را گواه بگیر من
نیز ایشان را گواه میگیرم پس حضرت رسول ایشان را گواه گرفت و از جمله چیزهایی که امر الهی بحضرت امیر المؤمنین شرط کرده بود این
بود که یا علی وفا میکنی بآنچه در نامه تو نوشته است از دوستی هر که دوست خدا و رسول باشد و بیزاری و دشمنی هر که دشمن خدا و رسول
باشد و تبرا نمودن از ایشان یا صبر بر فرو خوردن خشم یا صبر بر غصب کردن حقت و نگاهداشتن حرمت گفت بلی یا رسول الله
قبول کردم حضرت امیر فرمود که بحق خدایی که دانه را شکافته و گیاه را رویانیده و خلایق را آفریده که شنیدم که جبرئیل ع بحضرت
رسول فرمود که بشناسان بعلی که حرمتش را باطل خواهند کرد و حرمت او حرمت خدا و رسول است و بگو که شهید خواهد شد در راه
دین و ریشش از خون سرش سرخ خواهد شد فرمود که چون سخن جبرئیل را شنیدم مدهوش گردیدم چنانچه بر رو در افتادم و گفتم

قبول کردم و راضی شدم و سعی خواهم کرد تا بسوی تو آیم انگاه حضرت رسول فاطمه و حسنین علیهم السلام را طلبید و ایشانرا نیز خبر
داد بمثل انچه امیر المؤمنین را خبر داد و ایشان مثل فرموده انحضرت جواب فرمودند و پیمان کردند پس وصیت را مهر کردند بمهرهایی
طلای بهشت که اتش بان نرسیده بود و بحضرت امیر المؤمنین سپردند راوی میگوید که بخدمت امام موسی ع عرض نمودم که پدر و
مادرم فدای تو باد نمیفرمایی که دران وصیت نامه چه نوشته بود حضرت فرمود که سنتهاء خدا و رسول و احکام ایشان بود پرسیدم
که ایا این در وصیت بود که ان کافران غصب خلافه خواهند کرد فرمود که والله جمیع آنها بود حرف بحرف مگر نشنیده این ایه را که
إِنَّا نَحْنُ نُحْيِ الْمَوْتَىٰ وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ که ترجمه اش بقول اکثر
مفسرین اینست که بدرستی که ما زنده میکردانیم مردکانرا در روز بعث و جزا و مینویسیم هر چیز را از نیک و بد و شمرده ایم و بیان
کرده ایم در امام مبین و بعضی گفته اند امام مبین لوح محفوظ است و بعضی گفته اند نامه عملست و در بعضی احادیث بحضرت امیر المؤمنین ع
تفسیر شده و ظاهر الحدیث نامه وصیت است انگاه فرمود که والله که رسول خدا ص با امیر المؤمنین و فاطمه علیهما السلام گفتند که
ایا فهمیدید انچه بشما گفتم فرمودند که بلی راضی شدیم و قبول کردیم و صبر مینماییم بر انکه ما را بخشم می آورد و موجب آزار ما باشد
بسند معتبر از صادق ع روایت کرده که فرمود که خداوند عالمیان بر پیغمبر ص نامه فرستاد پیش از وفات او و وحی فرمود که یا محمد
این وصیت تست برسان بنجیبان از اهلت فرمود که کیستند نجیبان ای جبرئیل گفت که علی ابن ابیطالب ع و فرزندانش و بر نامه مهرها
از طلا بود پس حضرت رسول ص ان کتاب را با میر المؤمنین ع داد و امر فرمود که یکمهر انرا بر گیرد بانچه در تحت آن مهر هست عمل نماید
انحضرت چنین کرد و انچه کرد از روی نامه الهی بود و در هنگام وفات بحضرت امام حسن ع تسلیم نمود انحضرت مهر خود را برداشت انچه
نوشته بود عمل کرد ... پس بحضرت امام حسین ع تسلیم نمود انحضرت مهر خود را برداشت نوشته بود که خروج کن با جماعتی بسوی
شهادت که البته می باید که ایشان با تو شهید شوند و جان خود را در راه خدا بفروش پس انحضرت چنین کرد و نامه را بامام زین
العابدین ع داد و انحضرت مهر خود را گشود و نوشته بود که سر در پیش افکن و خاموش باش و ملازم خانه خود باش و متعرض کسی
مشو تا ترا مرگ در رسد انحضرت چنین کرد و نامه را بامام محمد باقر سپرد چون مهر برداشت نوشته بود که مردم را حدیث بگو و
فتوا بده و از غیر خدا اندیشه مکن که هیچکس بتو ضرر نتواند رسانید پس ان نامه را بامام جعفر صادق ع داد و انحضرت زیر مهر خود
که مردم را حدیث کن و فتوا بیان فرما و علوم اهل بیت خود را پهن کن و تصدیق پدران شایسته خود را بمردم و از غیر خدا مترس
که تو در حرز و امان خدایی و همچنین هر یک بدیگری تسلیم مینمایند و بمقتضی ان عمل میکنند تا قیام مهدی آل محمد ص **تنویر دوم** در بیان
عصمت امام است بدانکه فرقه ناجیه امامیه را اعتقاد است که امام می باید از اول عمر تا اخر عمر از جمیع گناهان صغیره و کبیره معصوم
باشد و اهل سنت چون میدانند که هر گاه عصمت شرط امامت باشد حقیت امامت خلفاء ثلاثه بر هم میخورد میگویند عصمت در امام شرط

نیست

نیست و بر بطلان این معنی دلایل عقلی و نقلی بسیار است و بر صاحب عقل سلیم پوشیده نماند که اینچنین شخص واجب الاطاعه که جمیع امور
دین و دنیا است باو وابسته شده باید که معصوم باشد در علم و عمل و الا فواید مرتبه امامه که این معنی بظهور نخواهد آمد و آن شخص نیز محتاج
خواهد بود بامامی و رهنمایی چنانچه نزد صاحب انصاف ظاهر است و از امامتش خلل بسیار در دین بهم رسد که از فتاوی غلطش مملکت
که بدعتها منتشر گردد و احکام حقه متروک شود و بسیار باشد که مفاسد عظیمه بظهور آید که بهیچ نحو اصلاح پذیر نباشد مثل اینکه غلط
کند در تعیین خلیفه بعد از خود بگمان اینکه قابل خلافت امت است و از او امور منافی امامت بظهور آید پس اگر امت متعرض آن نشوند
مورث انهدام دین است و اگر قصد عزلش کنند منازعت و مشاجرت عظیم در میان امت حادث شود که حق در میان ضایع
شود چنانچه در واقعه کشتن عثمان و خروج عایشه و طلحه و زبیر و معاویه و خوارج بظهور آمد تا اینکه کار امامت و نیابت خدا و
رسول بمعاویه و یزید و امثال ظالمان بی دین قرار گرفت و آن قسم ظلمها بر اهل بیت رسالت و سایر اهل اسلام جاری شد و
و ایضا ظاهر است قبح امامت امامی که آنچه مردم را بآن امر کند خود بفعل نیاورد و آنچه را از آن نهی کند از و بظهور آید و لهذا حق تعالی
در قران مکرر این قسم جماعت را مذمت و توبیخ فرموده و ایضا نفوس مردم از اطاعت چنین شخصی متنفر میباشد و فخر رازی
در تفسیر آیه اولوا الامر گفته که این آیه دلالت میکند بر عصمت و عدم جواز خطای اولوا الامر لازم می آید که هم امر باطاعتشان شده باشد
و هم نهی از اطاعت زیرا که اطاعت در محرمات حرام است و همچنین در تفسیر آیه و کونوا مع الصادقین گفته که مراد از صادقین معصومین اند
و خدا تعالی در آیه تطهیر از عصمتشان خبر داده چنانچه بعد از این بیان خواهد شد و اکثر مفسرین در آیه لا ینال عهدی الظالمین
اعتراف کرده اند که دلالت بر عصمت امام دارد زیرا که حضرت عزت تعالی شانه بحضرت ابرهیم ع وحی فرمود که انی جاعلک
للناس اماما ترا برای مردم امام گردانیدیم حضرت درخواست نمود که بعضی از ذریه من نیز این شرف را گرامت فرما خطاب رسید
که عهد امامت و خلافت بظالمان نمیرسد و هر فاسقی ظالم است بر نفس خود حال آنکه مکرر فاسقان را بظلم وصف نموده **تنویر سوم**
بدانکه احادیث از طرق عامه و خاصه بحد تواتر رسیده که آیه تطهیر در شان اهل بیت رسالت نازل شده که آل عبا باشند موافق بعضی از
احادیث با جمیع ائمه معصومین داخل اند و صاحب کشاف که از معتبرین علمای اهل سنت است در قصه مباهله ذکر کرده است که چون
حضرت رسول ص نصارای نجران را بمباهله میخواند ایشان مهلت طلبیدند و چون با یکدیگر خلوت کردند بعاقب که صاحب رای ایشان
بود گفتند چه مصلحت می بینی گفت والله که هیچ قومی با پیغمبر خود مباهله نکردند که پیر و جوان ایشان هلاک نشوند و اگر مباهله کنید البته
هلاک خواهید شد و اگر بسیار اهتمام در نگاه داشتن دین خود دارید و از مسلمان شدن ابا دارید با او مصالحه نمایید و برگردید
چون صبح شد حضرت رسول ص امام حسین را در بر گرفت و دست امام حسن را در دست فاطمه و علی را از پی خود روان ساخت و فرمود
که چون دعا کنم شما آمین بگویید پس اسقف نجران گفت ای گروه نصاری من رویی چند می بینم که خدا باین روها کوه را از جا میکند مباهله

با ایشان بکنید که هلاک میشوید و بر روی زمین یک نصرانی تا قیامت نخواهد ماند ایشان نزد آنحضرت آمده گفتند تو بر دین خود باش
که ما با تو مباهله نمیکنیم و ما بر دین خود حضرت فرمود که اگر مباهله نمیکنید پس مسلمان شوید ایشان ابا کردند فرمود که پس با شما جنگ میکنیم گفتند
ما طاقت جنگ عرب نداریم ولیکن با تو صلح میکنیم که بدین ما کاری نداری و با ما جنگ نکنی و ما بتو هر سال دو هزار حله در ماه صفر بدهیم و هزار
حله در ماه رجب و سی زره نفیس هر سال بدهیم حضرت باین نحو با ایشان مصالحه نمود و گفت که والله که هلاک بر اهل نجران مشرف شده
بود و اگر مباهله میکردند همه مسخ میشدند بصورت میمون و خوک و این صحرا همه بر ایشان آتش میشد و خدا جمیع اهل نجرانرا هلاک میکرد
حتی مرغان که بر روی درختان بودند و بر تمام نصاری نجران سال نمیگذشت که همه هلاک میشدند و باز صاحب کشاف روایه کرده که
روزی حضرت رسالت ص بیرون آمد عبائی پوشیده بود از موی سیاه که حاضر شد علی ع و فاطمه و امام حسن پس حضرت امام حسین ع
آمد و حضرت ایشانرا داخل عبا کرد و این آیه را خواند که انما یرید الله تا آخر بعد از آن صاحب کشاف گفته که اگر گوئی چرا انجماعت در
مباهله داخل کرد جواب میگوییم برای آنکه این دلالت بر حقیت و اعتماد بر راستی او بیشتر میکرد از آنکه دیگرانرا داخل کند زیرا که عزیزترین
خلق را نزد خود و پاره جگر خود و محبوب ترین مردم را نزد در معرض مباهله و نفرین در آورد و اکتفا بخود نکرد به تنهائی چه بسیارست
که آدمی خود را بهلاکت میدهد و این قسم عزیزانرا حفظ میکند و در موطا مالک گوید انس بن مالک که چون آیه تطهیر نازل شد
قریب شش ماه رسول ص در هنگام رفتن بنماز صبح بر در خانه فاطمه ع میگفت الصلوة یا اهل البیت إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ
الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا و در صحیح ابی داود و سجستانی نیز بهمین طریق روایت شده و از انس در صحیح بخاری
از جزو چهارم روایه کرده بنحوی که صاحب کشاف کرده و در صحیح مسلم و ابو داود و جمع بین الصحیحین همه باین مضمون از عایشه مرویست که در
صحیح مسلم در جزو چهارم در باب فضایل امیر المومنین ع از سعد وقاص چنین روایت کرده که چون آیه مباهله نازل شد خواند رسول خدا علی
و فاطمه و حسن و حسین را و گفت خداوندا ایشان همه اهل بیت منند و در محل دیگر نیز بهمین مضمون را روایه کرده و ابو داود در صحیح خود
از ام سلمه رض روایه کرده که آیه تطهیر در خانه من نازل شد و در آن خانه حضرت رسول ص بود و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام بودند
من بر در خانه نشسته بودم پس حضرت رسول ص گلیمی بر ایشان پوشانید و گفت خداوندا اینها اهل بیت منند از ایشان برطرف کن رجس
و گناه را و پاکیزه گردان ایشانرا از بدیها من گفتم یا رسول الله من از اهل بیت تو نیستم فرمود که نه تو از زنان منی و عاقبت تو بخیر است
و باین مضمون و قریب باین مضمون در اکثر کتب ایشان مرویست بطریق متعدده و ذکر آنها موجب تطویل است و دلالت این آیه بر عصمت
ایشان بسی ظاهرست چه عامه مفسرین رجس را در اینجا بگناه تفسیر کرده اند و مراد از تطهیر پاک گردانیدن از بدیها و عیبها و قبایح است
و از سیاق آیه و حدیث مذکور ظاهرست که مراد جمیع بدیهاست و اراده که درین آیه وارد شده اراده حتمی میباشد زیرا که اراده
تکلیفی با ایشان اختصاص ندارد و اراده حتمی الهی تخلف نمیکند پس عصمت ایشان ثابت است و هرگاه عصمت ثابت باشد دروغ بر ایشان

روایت

روایت واین ثابت شده که ایشان دعوی امامت کرده اند پس دعوی ایشان برحق باشد وتفصیل اینجا را اینمقام گنجایش ندارد [illegible]
در بیان فضیلت محبت اهل بیت علیهم السلام ابن بابویه از امام محمد باقر ع واو از آبا کرام خود روایت کرده که رسول ص فرمود
که محبت من واهل بیت من نفع میکند در هفت موطن که اهوال آنها عظیم است در هنگام مردن ودر قبر ودر وقت مبعوث
شدن ودر هنگامی که نامها بدست راست وچپ آید ودر هنگام حساب ونزد میزان که اعمال خلایق را بسنجند ونزد صراط وروایت
کرده از حرث همدانی که روزی بخدمت امیر المؤمنین ع رفتم پرسید که چه چیز ترا باینجا آورده گفتم محبت تو یا امیر المؤمنین فرمود که یا
حرث تو مرا دوست میداری گفتم بلی والله امیر المؤمنین فرمود که وقتی که جانت بگلو میرسد مرا خواهی دید چنانکه میخواهی وچون به بینی
مرا که دشمنان خود را از حوض کوثر دور میکنیم خوشحال خواهی شد وچون به بینی که بر صراط میگذرم وعلم حمد بدست منست وپیش پیش
حضرت رسول میروم چنان مرا خواهی دید که مبعوث گردی واز ثمالی روایت کرده است از حضرت امام محمد باقر ع که رسول فرمود که یا
علی محبت تو در دل هر کس قرار گیرد اگر یکقدم او از صراط بلغزد البته قدم دیگر او در صراط ثابت میماند تا خدا او را بسبب محبت تو
داخل بهشت گرداند از صادق ع منقولست که محبت ما اهل بیت گناهان را میریزد چنانکه باد تند برگ را از درختان میریزد واز امام
رضا ع منقولست که رسول ع فرمود که چهار کس اند که من در قیامت شفاعت ایشان خواهم کرد اگرچه با گناه اهل زمین آمده باشند
کسی که اعانت اهل بیت من نماید وکسی که قضاء حوایج ایشان بکند در هنگام اضطرار وکسی که بدل وزبان ایشان را دوست دارد و
کسی که بدست وپا دفع ضرر از ایشان بکند وایضا از رضا ع منقولست که حضرت رسول ص فرمود که هر که ما اهل بیت را دوست دارد
خدا او را در روز قیامت مبعوث گرداند که هیچ خوف نداشته باشد ودر بصایر الدرجات منقولست که رسول ص فرمود که یا علی
امت مرا تمام در عالم ارواح بمن نمودند وکوچک وبزرگ ایشان را دیدم وبتو وشیعه تو گذشتم از برای شما استغفار کردم حضرت امیر
فرمود که یا رسول الله دیگر از فضایل شیعه بفرما فرمود که یا علی تو وشیعه از قبرها بیرون خواهید آمد روهای شما مانند شب چهارده خواهد
بود وشدتها وغمها از شما برطرف خواهد شد ودر سایه عرش الهی خواهید بود ومردم خواهند ترسید وشما نخواهید ترسید ومردم
اندوهناک خواهند بود وشما مسرور خواهید بود برای شما خوان نعمتهای الهی خواهند آورد ومردم مشغول حساب خواهند بود وباسانید
معتبره از حضرت رسول ص منقولست که پیغمبر ص فرمود که یا علی هر که ترا دوست دارد با پیغمبران خواهد بود در درجه ایشان ودر روز قیامت
آنچه از مردم سوال خواهند کرد محبت ما اهل بیت خواهد بود وبسند معتبر از امام محمد باقر ع منقولست که والله که در آسمان هفتاد صنف
از ملایکه هستند که اگر جمیع اهل زمین جمع شوند عدد یک صنف از ایشان نمیتوانند کرد وایشان خدا را بولایت ما عبادت میکنند
شیخ طوسی ره از میثم تمار که از اصحاب امیر المؤمنین است روایت میکند که شبی در خدمت آنحضرت بودم فرمود که نیست بنده که خدا
دل او را بایمان امتحان کرده باشد مگر آنکه چون صبح میکند دوستی ما اهل بیت را در دل خود می یابد ونیست بنده که خدا بر او غضب کرده باشد

مگر انکه چون صبح میکند دشمنی ما را در دل خود می یابد بدرستی که دوست ما منتظر رحمت الهی است و دشمن ما بر کنار جهنم استاده است که
همین که بمیرد داخل جهنم شود و دوست ما نیست کسی که دشمن ما را دوست دارد و برای ما دوستی را باید که خالص کرد اند چنانچه طلا را
از غش خالص میکنند ماییم نجیبان و برگزیدگان خدا و فرزندان ما فرزندان پیغمبر اند منم وصی او وصیا منم حزب و یاور خدا و
رسول و انان که با من محاربه کنند گروه شیطان اند پس کسی که خواهد حال خود را در محبت ما بداند دل خود را امتحان نماید اگر محبت دشمنان
ما را در دل خود بیابد بداند که خدا و جبرئیل و میکائیل دشمن او یند و خدا دشمن کافرانست و روایت کرده از ابی عبد الله ع که امیر المومنین ع
گفت که میخواهم ترا خبر دهم بحسنه که هر که از دا داشته باشد او را برو باتش اندازند گفتم بلی فرمود که ان حسنه است که با محبت
دشمنان ما است و ان گناه دشمنی ما است و از سلمان رحمه الله روایت کرده که روزی بخدمت رسول ص نشسته بودیم که حضرت امیر المومنین
آمد حضرت سنگریزه بدست داشت بدست آنحضرت داد ان سنگریزه بسخن آمده گفت لا اله الا الله محمد رسول الله راضی شدم
بپروردگاری خدا و پیغمبری محمد و ولایت علی ابن ابی طالب حضرت رسول فرمود که هر که از شما صبح کند و بخدا و رسول و امامت علی راضی باشد
از خوف عقاب خدا ایمن است و باسانید بسیار از کتب شیعه و سنی از رسول خدا منقولست که اگر مردمان بولایة علی مجتمع شوند
نمیشدند خدا جهنم را خلق نمیفرمود و روایة کرده از انس که حضرت رسول الله ص فرمود که خداوند عالم جمعی را در روز قیامت مبعوث
خواهد کرد که روهای ایشان از نور باشد و بر کرسیها از نور خواهند نشست و جامها از نور خواهند پوشانید و در پایه عرش
الهی خواهند بود مانند پیغمبران و پیغمبر نیستند و بمنزله شهدا اند و هیچ شهید نخواهند بود بعد از ان دست بر سر حضرت امیر المومنین
گذاشت و فرمود که این و شیعیانش چنین خواهند بود و شیخ طوسی باسانید معتبره از حضرت امام رضا و از ابا اطهارش روایت
کرده که حضرت رسول ص بحضرت امیر المومنین فرمود که روز قیامت چون خدا تعالی از حساب خلایق فارغ شود کلیدهای بهشت و
دوزخ را بمن تسلیم نماید و من بتو تسلیم کنم و گویم هر کرا خواهی بجهنم فرست و هر کرا خواهی به بهشت داخل کردان ابن بابویه بسند معتبر
از حضرت امام رضا از آبا اطهارش روایت کرده که حضرت رسول ص بحضرت امیر المومنین ع فرمود که روز قیامت چون خدا
از حساب خلایق فارغ شود کلیدهای بهشت و دوزخ را بمن تسلیم نماید و من بتو تسلیم کنم و گویم هر کرا خواهی بجهنم فرست و هر کرا
خواهی به بهشت داخل کردان ابن بابویه بسند معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده که چون قیامت قایم شود منبری گذارند
که جمیع خلایق ببینند و علی بران بر آید و ملکی بر دست راست او ایستد و ملکی بر دست چپ او ملک دست راست ندا میکند
که ای گروه خلایق این علی بن ابی طالب است هر کرا میخواهد داخل بهشت میکند و ملک دست چپ ندا میکند که این علی بن ابی طالب است
هر کرا میخواهد داخل جهنم میکند و از عبد الله بن عمر روایت کرده که حضرت رسول ص بحضرت امیر المومنین علی ع فرمود که چون قیامت
شود بیایی تو بر اسبی از نور سوار و بر سرت تاجی از نور باشد که روشنی ان دیدها را خیره کند پس ندا از جانب رب العزة در رسد

که کجاست خلیفه محمد رسول الله تو گویی اینک منم پس ندا رسد که یا علی دوستان خود را داخل بهشت گردان و دشمنان خود را داخل جهنم
کن تویی قسمت کننده بهشت و دوزخ و ایضا حضرت امیر علیه السلام فرمود که روزی با حضرت رسول صلعم نزدیک کعبه نشسته بودیم مردی پیر
پیدا شد با قامتی خم شده و ابروهایش بر چشمها افتاده و عصایی در دست و کلاه سرخی بر سر و پیراهن مویی پوشیده
نزدیک حضرت آمد و گفت یا رسول الله دعا کن که خدا مرا بیامرزد حضرت فرمود که امید تو رو منیت و عمل تو فایده ندارد چون
پشت کرد حضرت فرمود که ای ابوالحسن شناختی این پیر را گفتم نه فرمود که این شیطان ملعون بود حضرت امیر فرمود که از پی او
رفتم و او را گرفتم و بر زمین زدم و دست در گلویش فشردم گفت یا علی دست از من بدار که مرا تا قیامت مهلت داده اند والله یا
ابوالحسن من ترا دوست میدارم و هر که دشمن تست با پدر او شریکم در وطی مادرش و او حرامزاده است پس بخندیدم و او را
رها کردم و منقولست از سلمان رضه که روزی شیطان گذشت بر جماعتی که مذمت حضرت امیر المومنین میکردند نزد ایشان
ایستاده پرسیدند تو کیستی گفت ابو مره ام گفتند شنیدی که ما چه گفتیم گفت بد احوال شما که ناسزا بمولای خود علی بن ابی طالب
میگفتید ایشان گفتند که تو چه دانستی که او مولا و امام ماست گفت از گفته پیغمبر شما که هر که من مولای اویم پس علی مولای اوست
خدایا دوست دار هر که او را دوست دارد و دشمن دار هر که او را دشمن دارد و یاری کن هر که او را یاری کند و فرو گذار هر که او را فرو
گذارد و یاری نکند ایشان گفتند تو از شیعیان اویی گفت نه ولیکن او را دوست دارم و هر که دشمن اوست در مال و فرزند من شریک
میشوم گفتند ای ابو مره در فضیلت او چیزی میدانی گفت بشنوید از من ای گروه ناکثین و قاسطین و مارقین که پیمان او را
شکسته اید و بظلم بر او خروج کرده اید و از دین بدر رفته اید بدرستی که عبادت خدا کرده ام در میان جان دوازده هزار سال
و چون خدا ایشان را هلاک گردانید تنهایی خود را در زمین بخدا شکایت کردم مرا باسمان اول عروج فرمود دوازده هزار سال
دیگر در میان ملائکه عبادت کردم روزی مشغول تسبیح و تقدیس خدا بودم نوری شعشعانی بسیار روشنی بر ما گذشت ملائکه بسجده
افتادند و گفتند سبوح قدوس این نور ملکی مقربست یا نور پیغمبری مرسل ندا از جانب رب العزة رسید که این نور طینت علی بن
ابی طالب است از ابی هریره مرویست که شخصی بخدمت رسول صلعم آمد و گفت فلان شخص بکشتی نشست با مایه کمی و بچین رفت و
زود برگشت و مال بسیاری آورده است که محسود اقران شده است حضرت فرمود که مال دنیا هر چند زیاده میگردد محنت و مشقت
صاحب مال بیشتر میشود بعد از آن فرمود میخواهید خبر دهم شما را بکسی که مایه اش از آن سود اکثر بوده و زودتر برگشته و فایده بیشتر
بهم رسانیده و در خزینهای عرش الهی برای او حفظ کرده اند صحابه گفتند بلی یا رسول الله فرمود که نظر کنید باین شخص که می آید دیدیم
که ژنده پوشی از انصار می آید فرمود که امروز ثواب این مرد بالا برده اند که اگر بر جمیع اهل آسمان و زمین قسمت کنند حصه کمتران
خواهد بود که گناهانش آمرزیده شود و بهشت او را واجب شود صحابه از او پرسیدند که امروز چه کار کرده آن شخص گفت بغیر از این کاری

ده ام که برای حاجتی از خانه بیرون آمدم چون دیر شده بود گمان کردم که این کار فوت شده با خود گفتم که بعوض این میروم و نظر
بر روی علی میکنم حضرت فرمود که ای عبد الله میرفتی که برای عیال خود روزی تحصیل کنی از تو فوت شد و بعوض آن نظر بر روی علی
کردی برای تو بهتر است از آنکه تمام دنیا طلای سرخ شود و در راه خدا بدهی و شفاعت خواهی کرد بعدد هر نفسی که در آن کشیده و
در حق هزار کس که همه بشفاعت تو از آتش جهنم آزاد خواهند شد **تنویر پنجم** در بیان آنکه صحت عبادت مشروطست باعتقاد بامامت
ائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم و بدون آن عبادت ثمره نمی بخشد بلکه عقاب میشود و این معنی اجماعی شیعه است و احادیث درین
باب متواترست چنانچه ابن بابویه بسند معتبر از صادق ع روایه کرده که چون بنده را در مقام حساب نزد خداوند عالمیان میدارند
اول چیزی که از آن سوال میکنند از نماز و روزه و حج و زکوت و ولایت ما اهل بیت است پس اگر اقرار بولایت ما کرد هیچ عمل از
اعمال او را قبول نمی کنند و بسند دیگر از حضرت روایه کرده اند که جبرئیل ع بر حضرت رسول نازل شده گفت خدا یتعالی سلامت
میرساند که من آسمانهای هفتگانه و زمینهای هفتگانه با آنچه بر روی اینهاست خلق کرده ام و هیچ محلی بهتر از رکن و مقام ابراهیم خلق
نکرده ام اگر بنده مرا در آنجا بخواند از روزی که آسمانها و زمینها خلق کرده ام تا انقراض عالم و اقرار بولایت علی نداشته باشد
او را سرنگون در جهنم اندازم از امام زین العابدین ع منقولست که رسول ص فرمود که بخدائی که جان محمد در قبضه قدرت اوست
که اگر بنده در روز قیامت با عمل هفتاد پیغمبر بیاید خدا از و قبول نکند تا ولایت من و اهل بیت مرا نداشته باشد از ابو حمزه
ثمالی منقولست که علی بن الحسین ع پرسید از ما که کدام بقعه از بقاع زمین بهترست گفتیم خدا و رسول بهتر میدانند فرمود که بهترین
بقاع زمین حجر و مقام ابراهیم است اگر کسی مثل نوح هزار کم پنجاه سال عمر کند و در آن موضع عبادت کند آن عبادت هیچ نفع ندهد بکسی
او را بدون ولایت و این حدیث از طرق شیعه و سنی متواترست که هر که بمیرد و امام زمان خود را نشناسد کافر مرده است و بمرگ
جاهلیت و کفر مرده است **تنویر ششم** در بیان بعضی از صفات و علامات امام باید دانست که چون احکام دین و دنیا منوط است
بحکم امام باید که او عالم باشد باحکام دین و واقف بر خصوصیات آیات قرآنی از محکم و متشابه و مجمل و مفصل و ناسخ و منسوخ و عام
و خاص و همچنین در اخبار نبوی وارد است بالجمله باید که عالم بجمیع علوم باشد و باید که کمال رای و شجاعت داشته باشد تا از عهده
مجاهده با اعداء دین بر تواند آمد و باید که اعلم امت باشد زیرا که تقدیم مفضول بر فاضل و تقدیم متعلم بر معلم و تفضیل جاهل بر دانا قبیح است
عقلا چنانکه حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید میفرماید که أَفَمَن يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَن يُتَّبَعَ أَمَّن لَّا يَهِدِّي إِلَّا
أَن يُهْدَىٰ یعنی آیا کسی که مردم را هدایت کند بسوی حق سزاوارست باینکه او را متابعت کنند یا آنکس که هدایت نمی یابد مگر
وقتی که او را هدایت کنند دیگران او را اراده نمایند و چگونه عاجز باشد و حال آنکه سرمایه فضیلت و کمال است لهذا حق تعالی
بیان فضیلت آدم را بر ملائکه بعلم فرمود و باین سبب او را مسجود ملائکه گویند و همچنین طالوت را از حیثیت زیادتی در علم و قوت

بدن از قوم خود برگزید چنانکه ظاهرست از آیه کریمه اِنَّ اللهَ اصْطَفٰهُ عَلَیْکُمْ وَ زَادَهُ بَسْطَةً فِی الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ و ایضا
در بیان تقدیم رتبه علما که هَلْ یَسْتَوِی الَّذِیْنَ یَعْلَمُوْنَ وَالَّذِیْنَ لَا یَعْلَمُوْنَ آیا مساویند آنانکه عالمند و این جماعتی که عالم نیستند
و اگر کسی اندک تاملی نماید میداند که امام در جمیع صفات کمال باید که از امت افضل باشد چه غرض اصلی از وضع شرایع دین و
تکالیف تکمیل افراد انسانی است و نجات ایشان از نقایص بر فایز گردانیدن بسعادات و کمالات و چون امام بنیابت پیغمبر
مرشد طریقه استکمالست باید که مثل نبی در جمیع کمالات علمی و عملی از همه در پیش باشد تا این فایده مترتب شود و باتفاق ائمه ما در علم
و کمالات بر جمیع اهل عصر خود زیادتی داشته باشد و ابن بابویه ره بسند قوی از حضرت علی بن موسی الرضا ع روایت کرده که
امام را چند علامتست داناترین مردم است و از جمیع اهل عصر پرهیزکارتر و بردبارترست و در شجاعت و سخاوت از همه در پیش است
و عبادتش از همه بیشتر و ختنه کرده متولد می‌شود و دست بر زمین میگذارد و در هنگام ولادت خون و کثافت با او نمی‌باشد و
از پس سر می‌بیند چنانچه از پیش رو می‌بیند و او را سایه نمی‌باشد و چون متولد میشود دست بر زمین میگذارد و آواز خود را در شهادتین
بلند میکند و محتلم نمی‌شود و دیده اش بخواب میرود و دلش بیدار است و از آنچه واقع میشود در خواب مطلع میشود و ملک با او سخن
میگوید و زره حضرت رسالت ص بر قامتش درست می‌آید و هرگز بول و غایطش را کسی ندیده زیرا که خدا زمین را موکل ساخته که فرو برد
که کسی نه بیند و بدن او از مشک خوشبوتر می‌باشد و اولی است بمردم از جان ایشان یعنی باید که جان خود را فدای جان او کنند
و بر مردم مهربانترست از پدر و مادر ایشان و در تواضع و فروتنی از برای خدا از همه کس بیشتر است و آنچه از امور خیر که مردم را امر
میفرماید خود او را زیاده از دیگران میکند و از منهیات زیاده از دیگران اجتناب میفرماید و دعای او مستجاب می‌شود حتی اگر بر سنگی
دعا کند دو نیم شود و سلاح و حربه رسول ص نزد او میباشد و نزد او صحیفه هست که نامهای شیعیان ایشان که تا قیامت بهم خواهند رسید
در آن صحیفه هست و صحیفه دیگر دارد که نام دشمنان ایشان که تا روز قیامت بهم خواهند رسید در آن نوشته است و جامعه نزد او هست
و آن نامه هست که طولش هفتاد ذرع است که جمیع آنچه بنی آدم بان محتاجند از احکام الهی در آن هست و جفر اکبر و اصغر دارد که یکی از پوست
بز است و دیگری از پوست گوسفند و در آنها جمیع علوم هست حتی ارش خدشه که کسی در بدن کسی بکند و حتی یکتازیانه و نیم تازیانه
و ثلث تازیانه و مصحف فاطمه نزد اوست و کلینی روایة کرده از امام محمد باقر ع که امام را ده علامتست متولد میشود پاکیزه و
ختنه کرده و چون بزمین می‌آید کف را بر زمین میگذارد و آواز بشهادتین بلند میکند و محتلم نمی‌شود و دلش بخواب نمیرود و خمیازه و کشاکش
نمیکند و از عقب می‌بیند چنانچه از پیش رو می‌بیند و مدفوع او از مشک خوشبوترست و زمین موکل است که او را بپوشاند و فرو برد
و چون زره حضرت رسول ص را می‌پوشد موافق قامتش میباشد و اگر دیگری بپوشد خواه بلند و خواه کوتاه یک شبر از او بلندتر میباشد
و پیوسته ملک با او سخن میگوید تا از دنیا رحلت نماید و حمیری در کتاب قرب الاسناد بسند قوی از ابوبصیر روایت کرده است که روزی

بخدمت حضرت امام موسی ع رفتم و گفتم فدای تو شوم امام را بچه چیز میتوان شناخت فرمود که بچند خصلت اما اول آنکه پدر او مردم را بامامت
او خبر دهد و نصب کند او را برای آنکه حجت بر مردم تمام شود چنانکه پیغمبر حضرت امیر المؤمنین را بنصب فرمود دیگر آنکه از هر چه پرسند
عاجز نشود و جواب بگوید و اگر نپرسند خود بیان کند و مردم را خبر دهد بآنچه در آینده واقع خواهد شد و بهمه زبانها با مردم سخن گوید
بعد از آن فرمود که بیا که تا بتو علامتی برای امامت خود نمایم که خاطرت مطمئن گردد و درین حال مردی خراسانی از در درآمد و بزبان عربی از
آنحضرت چیزی پرسید او بفارسی جوابش فرمود خراسانی گفت که من بزبان خود سخن نگفتم بگمان آنکه نمیدانی فرمود که سبحان الله
اگر من ترا بزبان تو جواب نتوانم گفت پس بر تو چه زیادتی خواهم داشت پس بابن گفت که ای ابو محمد امام بر او مخفی نیست زبان هیچیک از
مردم و سخنان مرغان و حیوانات و هر ذی روحی را میداند و باین علامات امام را میتوان شناخت پس اگر اینها در او نباشد امام نیست
و از ابن ابی بصیر منقولست که از حضرت امام رضا ع پرسیدم که بچه چیز امام را میتوان دانست فرمود که بچند علامت اول آنکه بزرگتر
فرزندان باشد و فضل و علم داشته باشد و هر که بمدینه آید و پرسد که پدرش کرا وصی کرد گویند که او را و فرمود که سلاح و شمشیر پیغمبر در
میان ما از بابت تابوت سکینه است در بنی اسرائیل در هر خانه که بود پیغمبری در آن خانه بود و منقولست از عبد الله بن ابان که عرض
کردم بخدمت امام رضا ع که از برای من و اهل من دعا کن فرمود که مگر نمیکنم والله که اعمال شما هر روز و هر شب بر من عرض میشود راوی
گوید که این بر من بسیار عظیم نمود فرمود که مگر نخوانده این آیه را که بگو ای محمد که بکنید آنچه میکنید که عنقریب خدا و رسول و مؤمنان
عمل شما را می بینند والله که مؤمنان علی بن ابی طالب و ائمه از فرزندان اوست و کلینی از ابو بصیر روایت کرده است که روزی
بخدمت حضرت صادق ع رفتم فرمود که رسول خدا ص بحضرت امیر المؤمنین ع هزار باب از علم تعلیم فرمود که از هر بابی هزار باب
گشوده میشود گفتم اینست علم والله ساعتی سر بزیر افکند فرمود که این علم عظیم است اما همین نیست ای ابو محمد جامعه نزد ماست
گفتم فدای تو گردم جامعه کدامست فرمود که نامه ایست که طولش هفتاد ذرع است بذراع رسول الله و آنحضرت فرموده و حضرت امیر المؤمنین
بدست خود نوشته و در آن هر حلالی و حرامی هست و هست آنچه احتیاج دارند و هر چه هست در آن هست حتی ارش خدشه یعنی خراشیدن
بدن و دست بر من گذاشته فرمود که رخصت میدهی گفتم من بنده توام آنچه خواهی بکن پس بدن مرا افشرده فرمود که حتی ارش خدشه
این در آنجا هست گفتم والله علم اینست فرمود که همین نیست بعد از ساعتی فرمود که جفر نزد ماست مردم چه میدانند که جفر چیست
گفتم که جفر کدامست فرمود که ظرفیست از پوست که علم جمیع پیغمبران و اوصیا ایشان و علم جمیع علما که گذشته در آن هست
گفتم والله که علم اینست فرمود که همین نیست بعد از ساعتی فرمود که نزد ماست مصحف فاطمه و مردم چه میدانند که چه چیز است مصحف
فاطمه گفتم بیان فرمایید فرمود که مصحفی است برابر این قرآن که شما دارید و یک حرف از قرآن شما در آن نیست گفتم والله که این علم است
فرمود که همین نیست بعد از زمانی فرمود که علم گذشته و آینده تا روز قیامت نزد ماست گفتم فدای تو گردم اینست علم فرمود که

همین نیست

همین نیست گفتم پس دیگر علم چه چیز است فرمود که عمده علم آنست که آنچه روز بروز و ساعت بساعت حادث میشود تا بروز قیامت
همه نزد ماست و بسند دیگر از حماد بن عثمان روایت کرده که شنیدم از حضرت صادق ع که زنادقه در سال سیصد و بیست و هشت
ظاهر خواهند شد در مصحف فاطمه چنین دیده ام پرسیدم که مصحف فاطمه کدام است فرمود که چون حضرت رسول ص از دنیا رحلت فرمود
حضرت فاطمه را اندوهی روی نمود که خدا داند قدر او را آنگاه خدا تعالی ملکی را فرستاد که تسلی آنحضرت فرماید و قصه برای او بخواند
پس آن ملک میگفت و حضرت امیرالمؤمنین مینوشت تا آنکه کتابی جمع شد پس فرمود که در آن کتاب چیزی از حلال و حرام نیست علوم
آینده است تا روز قیامت و بسند معتبر روایت کرده است از ابی یحیی صنعانی که حضرت صادق ع فرمود که ما را در شبهای جمعه شانی
و رتبه عظیم هست گفتم فدای تو گردم چه شان است فرمود که رخصت فرمایند روح پیغمبران و اوصیاء گذشته را و ارواح امامی
را که در میان شماست که ایشان عروج نمایند با آسمان تا بعرش میرسند ارواح ایشان پس هفت مرتبه طواف عرش میکنند و نزد هر
قائمه از قوایم عرش دو رکعت نماز میکنند پس بیدنهای خود برمی گردند و برمیشوند انبیا و اوصیا از سرور و خوشحالی و علوم
بسیار بر علوم امام شما می افزایند و از سیف تمار مرویست که حضرت صادق ع فرمود که اگر من در میان موسی و خضر میبودم ایشانرا
خبر میدادم که از هر دو داناترم و علمی چند با ایشان میگفتم که ایشان خبر نداشتند زیرا که علم گذشته را میدانستند و علم آینده را
نمیدانستند و ما میدانیم علم گذشته و آینده تا روز قیامت و از پیغمبر بما بمیراث رسیده و در حدیث دیگر فرمود که خدا از آن
کریمتر است که بر بندگان خود اطاعت بنده واجب گرداند و خبرهای آسمانرا از او باز دارد بلکه هر صبح و شام خبرهای آسمان بما
میرسد و ایضا از حضرت صادق ع منقولست که جبرئیل ع دو انار از بهشت حضرت رسول ص آورد حضرت یکی را تمام تناول فرمود
و یکی را دو نیم کردند نصفی را خود تناول فرمودند و نصفی را بعلی ع دادند و فرمودند که ای برادر دانستی که این دو انار چه بود انار
پیغمبری بود ترا در آن بهره نبود و انار دوم علم بود و تو شریک منی در علم و راوی گوید گفتم که چگونه شریک حضرت بود در علم فرمود
که خدا هیچ علمی را به پیغمبر تعلیم نفرمود مگر آنکه او را امر فرمود که بعلی یاد دهد و این علوم بما منتهی شده و منقولست از ابو بصیر که از
حضرت صادق ع سؤال کردم از روح که خدا تعالی میفرماید که وَيَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي فرمود که روح
خلقی است عظیم تر از جبرئیل و میکائیل و با هیچیک از پیغمبران گذشته نبوده است بغیر از حضرت رسول که با او بود و با ائمه میباشد
و خبرها با ایشان میگوید و تسدید ایشان مینماید و در بعضی روایات وارد شده که چون حضرت موسی و خضر ع در کنار دریا میخواستند
از یکدیگر جدا شوند مرغی پیدا شد و قطره از آب برداشت و بجانب آسمان انداخت و یکقطره بجانب مغرب انداخت و یکقطره دیگر
بسوی زمین و قطره پنجم را بدریا افکند هر دو حیران ماندند در این حال صیادی در میان دریا پیدا شد گفت در امر این مرغ تفکر مینمائید
شما دو پیغمبرید و تاویل کار او را نمیدانید و من که صیادم میدانم این مرغی است که در دریا میباشد و مسلم نام دارد و این کار او اشاره

باین بود که پیغمبری در اخر الزمان خواهد آمد که علم مشرق و مغرب و اهل اسمان و زمین نزد علم او مثل این قطره آب باشد نزد این دریا
و پسر عم او وصی او و وارث علم او خواهد بود و پس ان صیاد غایب شد و دانستند که ملکی بود از جانب خدا که ایشانرا متنبه ساخت
و کلینی از عبد الاعلی روایت کرده که امام جعفر ع فرمود که من کتاب الهی را میدانم از اول تا اخر چنانکه گویا همه در کف منست
و در قرانست خبر اسمان و خبر زمین و اخبار گذشته و آینده چنانچه فرموده که فیها تبیان کل شیء و ایضا بسند معتبر از حضرت
صادق ع روایت کرده است که خدا بحضرت عیسی ع دو اسم اعظم تعلیم فرموده که ان اثار از و بظهور می آید و موسی ع چهار اسم
داشت و حضرت ابرهیم ع هشت اسم داشت و نوح ع پانزده اسم و ادم بیست و پنج اسم داشت و خدا جمیع اینها را تعلیم پیغمبر اخر الزمان
فرموده بدرستیکه اعظم اسماء الهی هفتاد و سه اسم است هفتاد و دو اسم را تعلیم انحضرت فرمود و یک اسم هیچکس را تعلیم نکرد
و از امام علی النقی ع منقولست که خدا را هفتاد و دو اسم اعظمست یک اسم از انها را اصف میدانست که تخت بلقیس را بیک
چشم زدن نزد سلیمان حاضر ساخت و ما هفتاد و دو اسم را میدانیم و یک اسم مخصوص خداست که دیگری نمیداند و بسند موثق
از حضرت باقر ع روایت کرده که عصای موسی از ادم بود بشعیب رسید و از شعیب بموسی ع منتقل شد ان عصا نزد ماست
و در این زودی انرا مشاهده کردم هنوز سبز است بهیأت آنروز که از درخت جدا کرده اند و چون با او سخن میگویی جواب میگوید
و از برای قایم ما مهیاست که خروج کند انچه موسی با ان میکرد انحضرت نیز خواهد کرد و چون از اثر کشند که چیزی را برباید
دو شعبه میشود که یک کاسه اش در زمین است و یکی در سقف بقدر چهل ذراع و چیزها را بزبان خود میرباید و در حدیث دیگر حضرت
صادق ع فرمود که چون قایم ال محمد الواح موسی و عصای او هر دو نزد ماست و ماییم وارث پیغمبران و در حدیث دیگر صادق
ع فرمود که چون قایم ال محمد صلی الله علیهما در مکه ظاهر شود و اراده کوفه نماید منادی انحضرت ندا کند که کسی با خود توشه و اب
برندارد و پس سنگ موسی را بردارند که بار یک شترست هر منزل که فرود ایند چشمه از ان جاری شود که هر گرسنه که از ان
بخورد سیر شود و هر تشنه که بخورد سیراب گردد و توشه ایشان همین باشد تا بصحرای نجف فرود ایند و ایضا بسند معتبر
از انحضرت منقولست که حضرت امیر المومنین ع شبی از خانه بیرون آمدند بعد از خفتن و اهسته میفرمودند که درین شب
تاریک امام شما بیرون آمده پیراهن ادم در بر و عصای موسی و انگشتر سلیمان در دست و بسند دیگر از مفضل روایت کرده
که حضرت صادق ع پرسید که میدانی چه چیز بود پیراهن یوسف گفتم نه فرمود که چون اتش از برای حضرت ابراهیم ع افروختند
جبرئیل جامه از جامهای بهشت آورد و در انحضرت پوشانید که سرما و گرما در ان تاثیر نکند و ابراهیم ع در وقت وفات ان
پیراهن را تعویذی کرده بر حضرت اسحق او بخت و همچنین اسحق بیعقوب داد و چون حضرت یوسف متولد شد یعقوب ان پیراهن
را تعویذ او کرد و با او بود در همه احوال و در مصر انرا گشود که از برای پدر بفرستند بویش بمشام یعقوب رسید چنانچه گفت

إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلَا أَنْ تُفَنِّدُونِ بوی پیراهن بود که خدا از بهشت فرستاده بود گفتم فدای تو شوم آخر ان پیراهن
که منتقل شد فرمود که باهلش منتقل شد بعد از ان فرمود که هر پیغمبری که علمی یا غیر علمی و بمیراث ماند با ال محمد منتهی شد والحال نزد
ایشان است و از سعید سمان روایت کرده که حضرت صادق ع فرمود که نزد منست شمشیر رسول الله ص و علمهای انحضرت و زرههای و خود
انحضرت و نزد منست الواح و عصای موسی و انگشتر سلیمان و نزد منست ان طشتی که موسی در ان قربانی می‌کرد و نزد منست ان نامی که چون
حضرت رسول الله ص میان مسلمانان و کفار میگذاشت تیر لشکر کفار بمسلمانان نمیرسید و مثل سلاح رسول در میان مسلمانان مثل تابوت
در میان بنی اسرائیل که در هر خانه که تابوت بود پیغمبری در انجا بود و هر که از اهل بیت سلاح نزد او است امامت با او است و محمد بن القصّار
باسناد خود از مسمع روایه کرده که بخدمت انحضرت عرض نمودم که گوفتی مرا عارض شده هرگاه طعام دیگران میخورم از ان میکشیم و چون
طعام شما را میخورم از ان میکشیم فرمود که طعام جمعی را میخوری که ملائکه با ایشان مصافحه میکنند در فراشهای ایشان عرض کردم که ملائکه
بر شما ظاهر میشوند فرمود که با اطفال ما نزدیکترند از ما و بسند معتبر از حسین بن عبد الاعلی روایت کرده است که فرمود یا حسین خانهای
ما محل نزول ملائکه است و محل وحی الهی است و بعد از ان دست زد بر پشتی که در ان خانه بود فرمود که پشتیهاست که بسیار تکیه بر ان
کرده اند ملائکه و بسیار است که ما از پرهای ایشان بر می‌چینیم و از ابو حمزه ثمالی روایت کرده که روزی بخدمت علی بن الحسین ع
رفتم ساعتی در بیرون ماندم تا مرخص شدم چون داخل شدم دیدم که حضرت چیزی چند از زمین بر می‌چید بعد از ان دست دراز کرد
شخصی در عقب پرده بود با او دادند گفتم فدای تو گردم این چه چیز بود که برچیدید فرمود که پرهای ملائکه بود چون ایشان نزد ما می‌ایند
پرهای ایشان را جمع میکنیم و تعویذ از برای اولاد خود میکنیم پرسیدم که ملائکه نزد شما می‌آیند فرمود که پیوسته بر تکیه گاههای ما تکیه
میکنند و بسند دیگر از مفضل بن عمر روایت کرده که روزی بخدمت صادق ع رفتم چون نشستم امام موسی ع آمد و بر گردن
انحضرت قلاده بود که در ان پرها اکنده بود انحضرت را بوسیدم و در بر گرفتم و از حضرت صادق ع پرسیدم که این
پرها چیست که در گردن امام موسی است فرمود که از بال ملائکه است گفتم ملائکه بخدمت شما می‌آیند فرمود که می‌ایند و رو بر فراش ما
می‌مالند و انچه در گردن موسی است از بال ایشانست و ایضا انحضرت فرمود که ملائکه در خانه ما نازل می‌شوند و بر فراش ما میگردند
و بر خوان ما حاضر میشوند و هر گیاه و میوه تر و خشکی که هست از برای ما می‌آورند و بال خود را بر ما و فرزندان ما میمالند و جانوران را
از ما و اولاد ما دور میکنند و در وقت همه نماز حاضر میشوند که با ما نماز کنند و خبرهای اهل زمین را هر شب و هر روز بما میرسانند
و هر پادشاهی که بمیرد و دیگری بجایش منصوب شود خبرش بما میرسانند و سیرت و طریقه او را بما میگویند و بسند معتبر از سدیر
صراف روایه کرده اند که در مدینه حضرت امام محمد باقر ع خدمتی چند بما رجوع فرمود چون بفج الروحا رسیدم شخصی را دور دیدم
که جامه خود را لوی کرده بود میدید بجانب او رفتم و گمان کردم که تشنه است مطهره خود را باو دادم گفت نمیخواهم و نامه بمن داد که مهرش از گل

بران بود و هنوز گل تر بود چون ملاحظه کردم مهر امام محمد باقر ع بود گفتم در چه وقت از آنحضرت جدا شدی گفت در همین ساعت
چون گشودم خدمتی چند رجوع فرموده بودند چون ملاحظه کردم کسی ندیدم بخدمت حضرت که رسیدم عرض کردم که نامه تو در فلان
موضع بمن رسیده گل هنوز تر بود فرمود که ما چون امری بتعجیل خواهیم صورت یابد خدمتکاران از جن داریم با ایشان میفرمائیم
و بسند صحیح از ابو حمزه ثمالی روایت کرده که در خدمت امام جعفر صادق ع بودم در مابین مکه و مدینه ناگاه سگ سیاهی پیدا
شد حضرت فرمود که خوش روزی آمدی پس چون نظر کردم بصورت مرغی شد گفتم این چه چیز است فدای تو شوم فرمود که این
پیکی است هشام درین ساعت مرده است این پرواز میکند و در هر شهر خبر مرگ او میرساند کلینی رح از سعد اسکاف روایت
کرده که بخدمت حضرت امام محمد باقر ع رفتم و رخصت طلبیدم فرمود که باش اینقدر ماندم که آفتاب گرم شد پس جماعتی بیرون
آمدند باروهای زرد و عبادت ایشان را نحیف کرده و کلاههای خز در سر چون داخل شدم فرمودند که ایشان را شناختی
گفتم نه گفت ایشان جمعی اند از جن پرسیدم که ایشان بخدمت شما می آیند فرمود که بلی می آیند و از مسایل دین و حلال و حرام
خود سوال مینمایند و از حضرت باقر ع روایت کرده که روزی حضرت امیر المؤمنین ع بر منبر مسجد کوفه نشسته بودند ناگاه اژدهایی
از در مسجد ظاهر شد مردم خواستند که او را بکشند حضرت فرمود که متعرض او مشوید واگذارید تا نزدیک آمد و بر منبر بلند شد و بر حضرت
سلام کرد حضرت اشاره فرمودند که باش تا از خطبه فارغ شوم چون فارغ شدند پرسید که تو کیستی گفت که منم عمرو بن عثمان
که پدرم را بر جن خلیفه کرده بودی پدرم مرا وصیت کرد که بخدمت تو آیم و آنچه رای تو اقتضا نماید بدان عمل نمایم و پدرم مرده است
آمده ام که آنچه فرمایی اطاعت کنم حضرت فرمود که ترا وصیت میکنم بتقوی و پرهیزکاری و امر میکنم که برگردی و جانشین پدر خود
باشی که من ترا بر ایشان خلیفه کردم راوی بخدمت حضرت باقر عرض نمود که اکنون عمرو بن عثمان بخدمت تو می آید فرمود که بلی و
بسند معتبر از نعمان بن بشیر روایت کرده که گفت من با جابر بن جعفر جعفی هم کجاوه شدم چون از مدینه بیرون آمدیم بخدمت
امام محمد باقر ع رفت و وداع کرد و خوشحال بیرون آمد بجانب کوفه روان شدیم روز جمعه در بعضی از منازل نماز ظهر کردیم مرد
بلند گندمگونی پیدا شد و نامه در دست داشت نامه را بجابر داد جابر بوسید و بر دیده نهاد حضرت بجابر نوشته بودند
و مهر گلی بران زده و هنوز تر بود گفت در این ساعت از و جدا شدم جابر پرسید که قبل از نماز یا بعد از نماز گفت بعد از نماز
چون جابر نامه را خواند بسیار محزون شد و دیگر او را خوشحال ندیدم تا بکوفه داخل شدیم در شبی و چون روز شد رفتم که جابر را ببینم
دیدم که از خانه بیرون آمد قابهای چند بر گردن آویخته و بر نی سوار شده میگوید که می یابم منصور بن جمهور را که در کوفه بر سر خود امیر
خواهد شد و بیتی چند از آن باب میخواند چون با من نظر کرد هیچ نگفت من از حال او گریان شدم و مردم و اطفال گردش بر آمدند
و بیامد تا رحبه کوفه و با اطفال کوفه میگردید و در شهر شهرت کرد که جابر دیوانه شده است بعد از چند روز نامه عبد الملک

مروان رسید بوالی کوفه که گردن جابر جعفی را بزن و سرش را بفرست والی از اهل مجلس پرسید گفتند مردی بود عالم و عاقل و دانشمند
و راوی حدیث و حج بسیار کرده بود درین اوقات دیوانه شده و بر نی سوار شده است و در کوچه با اطفال بازی میکند والی گفت
الحمد لله که ما از کشتن چنین مردی نجات یافتیم بعد از اندک وقتی منصور بن جمهور داخل کوفه شد و آنچه جابر گفته بود بظهور
آمد محمد بن صفار بسند معتبر از حضرت جعفر بن محمد صلوات الله علیهما روایة کرده در تفسیر کریمه وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ
مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ یعنی گشودند و ظاهر گردانیدند برای ابراهیم آسمانهای هفت گانه را تا بالای عرش نظر کرد
و زمین را گشودند و ظاهر گردانیدند تا آنچه در هوا و در زیر زمین بود از برای رسول خدا و امیر المؤمنین و امامان بعد از او کردند
و باسانید معتبره بسیار از آنحضرت روایة کرده که خدا را دو علم هست یکی مخصوص اوست که باحدی تعلیم نفرموده است و یک
علم هست که تعلیم ملائکه و پیغمبران کرده پس آنچه را تعلیم ایشان ما میدانیم و باسانید معتبره از ائمه ع مرویست که علمی که با آدم ع
فرود آمد و بالا نرفت و علم بمیراث میرسد و هر عالمی که میمیرد علم دیگر مثل علم او را یا زیاده میداند و علوم جمیع انبیا بما رسیده است
و باسانید صحیحه منقولست از ائمه علیهم السلم که توریه موسی و انجیل عیسی و زبور داود و صحف ابرهیم علیهم السلم و کتب جمیع پیغمبران
نزد ما هست و بنحوی که ایشان میخوانده اند ما میخوانیم و تفسیر آنها را میدانیم و باسانید مختلفه از جویریه بن مسهر نقلست که با حضرت
امیر المؤمنین ع از جنگ خوارج بر میگشتیم چون بزمین بابل داخل شدیم پس حضرت فرمود که ای گروه مردم این زمین ملعونست
و سه مرتبه اهل این زمین معذب شده اند و این اول زمینیست که عبادت بت در اینجا شده است پیغمبر و وصی پیغمبر را جایز نیست
که درین زمین نماز کنند شما نماز کنید مردم بجانب راست و چپ میل کردند و متوجه نماز شدند و آنحضرت بر استر حضرت رسول ص
سوار شده و روانه شدند من گفتم که والله که من از پی آنحضرت خواهم رفت و امروز نماز خود را تابع نماز او میگردانم و از عقب آن
حضرت رفتم هنوز از جسر حله نگذشته بودیم که آفتاب غروب نمود مرا وسوسها در خاطر بهم رسید چون گذشتیم فرمود که ای جویریه اذان
بگو و خود متوجه وضو شدند بعد از آن متکلم شد که نمیفهمیدم و گمان من این بود که عبرانی است پس اقامة فرمودند پس نگاه کردم
بآفتاب والله که دیدم که از میان دو کوه بیرون آمد و صدایی از آن ظاهر شد تا رسید بجایی که وقت فضیلت نماز عصر بود پس
آنحضرت نماز عصر کردند و من اقتدا بآنحضرت کردم چون از نماز فارغ شدیم آفتاب غروب کرد و ستاره ظاهر شد پس حضرت
بمن متوجه شد و فرمود که ای جویریه خدا میفرماید که فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ من خدا را بنام عظیمش خواندم آفتاب را برای
من برگردانید صفار بسند معتبر از حارث اعور روایة کرده است که روزی با حضرت امیر المؤمنین ع بمنزلی رسیدیم که آنرا
حاقول میگویند در آنجا بدرخت خشکی رسیدیم که پوست و ساقش مانده بود حضرت دست بروی زده فرمود که برگرد باذن الهی در حال
شاخهایش روییده میوه داد و میوه اش امرود بود چون صبح آمدیم بار سبز بود و میوه داشت و از صادق ع روایت کرده که

که امام حسن ع با شخصی از اولاد زبیر بعمره میرفتند برای آنحضرت در زیر درخت خرمایی فرش انداختند و برای آن زبیری در
زیر درختی دیگر و آن درختان خشک بودند آنشخص گفت که اگر این درخت رطب میداشت میخوردیم حضرت دست باسمان بلند
کرده دعایی خواند بزبانی که آنشخص نفهمید همان ساعت درخت سبز شد و بار برداشت شترداری که همراه ایشان بود گفت
والله که سحر کرد حضرت فرمود که سحر نیست دعای فرزند پیغمبر مستجاب شد و ایضا از سلیمان بن خالد روایت کرده است که ابو عبدالله
بلخی در خدمت صادق ع بودند بدرخت خرمای بی میوه رسیدند حضرت فرمود که ای نخله شنونده اطاعت کننده خدا ما را طعام
ده از آنچه خدا در تو مقرر ساخته در ساعت رطبهای رنگارنگ از درخت فرو ریخت و خوردند تا سیر شدند پس بلخی گفت که
در باب شما بعمل آمد آنچه در باب مریم شده بود و در حدیث دیگر روایت شده که حسن بن عبدالله از امام موسی ع معجزه طلبید و درخت
ام غیلان در برابر بود حضرت فرمود که برو نزد این درخت و بگو موسی بن جعفر میفرماید که بیا چون بیامد گفت آنچه آنحضرت فرموده
بود درخت همه جا زمین را قطع کرده آمد و بخدمت آنحضرت ایستاد باز اشاره فرمود که بمکان خود برگشت و بسند معتبر از
ابو بصیر روایت کرده که روزی بخدمت باقر ع رفتیم و حضرت صادق نیز حاضر بودند گفتند که شما هر دو وارث پیغمبر آخر الزمانید
حضرت باقر ع فرمود که بلی گفتیم رسول خدا وارث جمیع پیغمبران بود و آنچه ایشان میدانستند آنحضرت میدانست فرمود که
بلی گفتیم که شما میتوانید که مرده زنده کنید و کور و پیس را شفا دهید فرمود که بلی باذن الهی آنگاه فرمودند که نزد من بیا پس دست
بر چشم و روی من کشید من آفتاب و زمین و آسمان و آنچه در خانه بود همه دیدم فرمود که میخواهی روشن باشی و ثواب و عقاب
تو مانند دیگران باشد یا بحال اول برگردی و بهشت از برای تو واجب باشد گفتم حال اول را میخواهم بار دیگر دست بر چشم من
کشیدند بحال اول برگشتم و بسند معتبر از ابو بصیر روایت کرده که حضرت صادق ع بار دیگر مرا روشن کرد و فرمود که اگر نه
از ترس شهرت می بود ترا همچنین وامیگذاشتم پس مرا بحال اول برگردانیدند و بسند معتبر از علی بن المغیره مرویست که کاظم ع
بر زنی در منا گذشتند که او و فرزندانش میگریستند برای گاوی که داشتند و مرده بود حضرت نزد آن زن رفتند و از سبب
گریه پرسیدند آن زن گفت این فرزندان من یتیم اند و معیشت من و ایشان از این گاو بود و الحال راه حیله بر من بسته شده
حضرت فرمو که آیا برای تو زنده کنم گفت بلی حضرت دو رکعت نماز گذارد و دست بدعا برداشت بعد از آن برخواست و پا
بر گاو زد گاو برخواست و بایستاد آن زن چون اینحال دید فریاد برآورد که بحق صاحب کعبه که عیسی بن مریم است حضرت در میان
ازدحام مردم خود را از آن زن مختفی کردند و از داود بن کثیر روایت کرده که شخصی از اصحاب بحج رفت چون بخدمت حضرت صادق
علیه السلام رسید عرض کرد که پدر و مادرم فدای تو باد زنی داشتم فوت شده و تنها مانده ام حضرت فرمود که بسیار او را دوست
میداشتی گفت آری فدای تو شوم فرمود که چون بخانه خواهی رفت خواهی دید او را در خانه که چیزی میخورد راوی گوید که چون بخانه

برگشتم دیدم او را که چیزی میجوید و بسند صحیح از حسن بن علی وشا روایت کرده از حضرت صادق ع باسانید بسیار که چون ابوبکر
غصب خلافه کرده علی ع او را دید و حجتها بر او تمام کرد در آخر او را گفت نمیخواهی که در میان ما و تو رسول خدا حکم باشد
گفت این چگونه میشود علی دست آن ملعون را گرفت و آورد بمسجد قبا دید که حضرت رسول در مسجد نشسته با او گفت برو و ترک ظلم
کن و بروایت دیگر گفت که نگفتم ترا که حق بعلی تسلیم کن و متابعت او بکن چون این را شنید ترسان برگشت و بعمر رسید و حقیقت
حال را گفت عمر گفت تو هنوز سحر بنی هاشم را ندیده منقولست از کاظم ع که روزی ردیف پدرم بودم و بعرض میرفتیم در اثنای
راه مردی پیدا شد موی سر و ریشش سفید شده بود پدرم فرود آمد و میان دو چشم و سر و دستش را بوسید و گفت فدای تو گردم و
او پدرم را موعظه و نصیحت میفرمود پس چون او برفت و پدرم سوار شد پرسیدم که آنچه با این مرد کردی از شکستگی و احترام نسبت
بهیچکس نکردی فرمود که پدرم بود و از سماعه منقولست که روزی بخدمت حضرت صادق ع رفتیم بعد از وفات باقر ع فرمود که
میخواهی که پدرم را ببینی گفتم بلی فرمود که داخل این خانه چون داخل شدم حضرت باقر را دیدم در آنجا نشسته پس فرمود که جمعی
از شیعه بعد از شهادت امیر المؤمنین ع بخدمت امام حسن ع آمدند و سؤالی چند از آنحضرت نمودند بعد از آن حضرت فرمود که
اگر امیر المؤمنین را ببینید می شناسید گفتند بلی فرمود که پرده را بردارید چون برداشتند نظر کردند حضرت را دیدند که نشسته
و از صادق ع روایت کرده که چون حضرت امیر المؤمنین ع را بمسجد آوردند از برای بیعت ابوبکر لعنه الله حضرت رو بقبر رسول الله
ایستاد و فرمود که یا ابن أمّ إنّ القوم استضعفوني وكادوا يقتلونني ای برادر من این گروه مرا ضعیف کردند
و نزدیک شد که مرا بکشند پس دستی از قبر بلند شد بجانب ابوبکر که شناختند که دست آنحضرت است و این آیه را شنیدند که أکفرت
بالذی خلقك من تراب ثم من نطفة ثم سوّاك رجلاً آیا کافر شدی بخدائی که ترا از خاک آفرید پس از آن نطفه
آفرید پس ترا بحد رجولیت رسانید و در حدیث دیگر آمده که چون دست ظاهر شد این آیه بر آن دست نوشته بود و از صادق ع
باسناد صحیح مرویست که چون امیر المؤمنین بجانب صفین متوجه شد چون از فرات عبور نموده نزدیک بکوهی رسیدند
در صفین وقت نماز شام داخل شد از مردم دور شدند و وضو ساختند و اذان گفتند چون از اذان فارغ شدند کوه شکافته
شد و سری بیرون آمد موی سر و ریش سفید کرده بسخن آمد و گفت السلام علیك یا امیر المؤمنین و رحمة الله و برکاته و مرحبا بوصی
خاتم پیغمبران و قاید روسفیدان و دست و پا سفیدان بهشت و فائز گردیده بثواب صدیقان و بهترین اوصیا حضرت فرمود
که علیك السلام ای برادر من شمعون بن حمون وصی حضرت عیسی بن مریم چه حال داری گفت بخیر است رحمت الهی بر تو باد
و منتظر حضرت عیسی ام که فرود آید برای نصرت فرزند تو و نمیدانم کسی را که در راه خدا زیاده از تو مبتلا گردیده باشد در قیامت
کسی از تو ثوابش نیکوتر و رتبه اش بلند تر خواهد بود صبر کن ای برادر تا آنکه خدا را ملاقات نمائی بدرستی که دیروز بود که دیدم جمعی را

که از بنی اسرائیل آزارها کشیدند و پاره ایشان را بریدند و بر چوبها حلق کشیدند اگر این جماعه با تو جنگ میکنند بدانند که خدای تعالی
چه عذابها بر ایشان مقرر کرده است کوتاه خواهند کرد و اگر این روبهای بوزائی که ترا یاری مینمایند بدانند که چه ثواب از برای ایشان
مهیا کرده هر آینه آرزو کنند که بمقراض بدن ایشان پاره پاره شود السلام علیکم یا امیر المؤمنین و رحمة الله و برکاته پس
کوه بهم برآمد و حضرت متوجه نماز شد پس عمار یاسر و ابن عباس و مالک اشتر و هاشم بن عتبه و ابو ایوب انصاری گفتند که
مادر و پدر خود را فدای تو میکنیم و ترا یاری میکنیم و تخلف نمیکنند از تو مگر شقی پس حضرت ایشان را دعای خیر فرمود و ایضا عتابه اسدی
گوید که روزی شخصی بخدمت آنحضرت نشسته دیدم که حضرت متوجه اوست و با او سخن میگوید چون برفت پرسیدم که این مرد که بود
فرمود که وصی حضرت موسی بود و در اخبار مستفیضه از امیر المؤمنین ع منقولست که رسول الله صلعم فرمود که چون بمیرم مرا غسل
بدهید و کفن بکنید و مرا بنشانید و آنچه خواهی از من بپرس که جواب خواهی شنید و باسانید معتبره از باقر ع روایت کرده که
روزی با پدرم در وادی ضجنان که میان مکه و مدینه است میرفتیم ناگاه استر پدرم رم کرده نظر کردم مردی پیر دیدم که در گردنش
زنجیری بود و سر زنجیر در دست مردی بود میکشید گفت مرا آب ده شخصی که زنجیر داشت گفت آبش مده که خدا او را آب مدهاد از
پدرم پرسیدم که کی بود فرمود که معویه بود و بطریق کثیره از حضرت امام جعفر صادق ع منقولست که با پدرم براه مکه میرفتیم
چون بضجنان رسیدم شخصی بیرون آمد و در گردنش زنجیری بود و در زمین میکشید گفت مرا آب ده شخصی از عقبش که زنجیر میکشید گفت
آبش مده خدا آبش مدهاد پدرم گفت که این مرد معویه بود لعنة الله علیه و ثمالی روایت کرده که در خانه حضرت علی بن الحسین علیهما السلام
بودم گنجشکی چند فریاد میکردند فرمود که میدانی که چه میگویند گفتم نه فرمود که تسبیح پروردگار خود میکنند و طلب روزی مینمایند بعد
از آن فرمود که زبان مرغان را تعلیم ما کرده اند و همه چیز را بما داده اند و از فضیل یسار روایت کرده اند که در خدمت حضرت
صادق ع بودم دیدم که یکجفت کبوتر بیامدند نر با ماده حرفی میگفت حضرت فرمود که میدانی که چه میگویند گفتم نه فرمود که میگوید ای
انیس من و ای حبیب من هیچ خلقی نزد من از تو محبوب تر نیست مگر مولای من جعفر بن محمد مسلم گوید که در خدمت باقر ع بودم ناگاه
یکجفت کبوتر نزد آنحضرت آمدند و بزبان خود صداها میکردند حضرت ایشان را جوابی چند فرمود بعد از ساعتی پرواز کردند و بر سر
دیوار نشستند و در آنجا نیز نر با ماده حرفی چند گفت و پرواز کردند از ماجرای ایشان سوال کردم فرمود که هر چیز از حیوانات و طیور
که مخلوق شده اند زیاده از بنی آدم اطاعه ما میکنند این کبوتر نر گمان بدی بجفت خود برده بود و او سوگند یاد میکرد که من
ازین گناه بری ام و او قبول نمیکرد تا آنکه بمحاکمه نزد من آمدند و حکم کردم که کبوتر ماده راست میگوید و بیگناه است قبول کردند
و رفتند و از سلیمان جعفری روایة کرده که روزی در خدمت امام رضای ع در باغی از باغهای آنحضرت بودم ناگاه گنجشکی
بیامد و در پیش آنحضرت بزمین افتاد و فریاد و اضطراب مینمود حضرت فرمود که میدانی چه میگوید گفتم نه گفت میگوید ماری آمده است

درین خانه که جوجه مرا کجور داین عصا را بردار و درین خانه برو و مار را بکش چون بخانه داخل شدم مار را دیدم بکرد خانه میکردید انرا
کشتم و از احمد ابن هرون روایت نموده که روزی حضرت امام موسی بخیمه من درآمدند و لجام اسب خود را بر روی طنابی از طنابهای
خیمه انداختند و نشستند بعد از ساعتی اسب صدایی کرد حضرت تبسم فرمودند و بفارسی حرفی فرمودند که برو و بول کن ان
رفت و بسیار دور شد و در صحرا بول کرد و برگشت پس حضرت فرمود که خدا بعطا کرد داود و آل داود کرامتی نکرده مگر انکه محمد و آل
محمد زیاده ازان کرامت کرده و بسند معتبر از محمد بن مسلم روایت کرده که در خدمت حضرت امام محمد باقر ع بودم در مابین مکه و مدینه
و من بر الاغی سوار بودم و حضرت بر استری ناگاه گرگی از سر کوه دوید و نزدیک استر آنحضرت آمد و دست را بر قربوس زین گذاشت
و گردن کشید حضرت سر را نزدیک دهان گرگ آوردند بعد از ساعتی فرمودند که برو که چنین کردم آن گرگ شادی کنان برگشت
گفتم فدای تو گردم عجب چیزی دیدم فرمودند که فهمیدی که چه میگوید گفتم نه فرمود که میگفت یا ابن رسول الله زن من درین کوه درد زاییدن
دارد و بر او دشوار شده است دعا کن که خدا بر او آسان گرداند و دعا کن که خدا هیچیک از فرزندان مرا بر احدی از شیعیان
شما مسلط نگرداند پس چنین کردم و دعایم مستجاب شد و باسانید معتبره روایت کرده که علی بن الحسین ع روزی با جمعی از اصحاب
خود نشسته بودند که ناگاه آهویی نزد آنحضرت آمد و دست بر زمین میزد و صدایی میکرد فرمود که میدانید که چه میگوید گفتند نه
فرمود که میگوید که خدا غایبان شما را بشما برساند فلانکس از قریش امروز فرزندم را شکار کرده است و التماس میکند که از او سوال
کنم که بچه او را بدهد که شیرش داده باز باو سپارد و برود پس حضرت با اصحاب فرمود که برخیزید که بخانه آن شخص برویم و
حاجت او را برآوریم چون بخانه او رسیدند بیرون آمد حضرت فرمود که آهوبچه را که شکار کرده بیاور که مادرش او را شیر دهد
چون بیاورد مادر او را شیر داده و گذاشت حضرت از آن شخص التماس نمود که این آهوبچه را بما ببخش او بحضرت بخشید و حضرت او را
با مادرش مرخص فرمود آهو میرفت و دم را حرکت میداد و بزبان خود سخنی میگفت حضرت فرمود که میدانید که چه میگوید گفتند نه
فرمود که میگوید که خدا غایبان شما را بشما رساند و علی بن الحسین را بیامرزد چنانچه فرزند مرا بمن رسانید و بسند معتبر از یونس بن
ظبیان و جمعی از اصحاب مرویست که در خدمت صادق ع بودیم فرمود که خزاین زمین در دست ماست اگر بپای خود اشاره کنیم
گنجهای خود را ظاهر میگرداند پس پای خود را دراز کردند و بر زمین کشیدند شمشی از طلا بیرون آوردند که بقدر یک شبر بود و فرمودند
که نگاه کنید چون نظر کردیم شمشهای بسیار دیدیم بر روی یکدیگر ریخته میدرخشیدند یکی از ما گفت که فدای تو گردم اینها را همه
دارید و شیعیان شما اینقدر محتاجند فرمود که خدا بهشت را برای شیعیان ما خلق کرده است ایضا منقولست که حضرت
امیرالمومنین ع با اصحاب خود در مسجد کوفه نشسته بودند شخصی گفت پدر و مادرم فدای تو باد من تعجب دارم ازین دنیایی که در دست
دشمنان شماست و در دست شما نیست فرمود که گمان میدارید که ما دنیا را میخواهیم و خدا بما نمیدهد آنگاه دست زدند و مشتی از ریگ

برگرفتند تمام جواهر شد پرسیدند که این چیست فرمودند که از بهترین جواهر است اگر خواهیم جمیع زمین را چنین کنیم میتوانیم کرد اما نمیخواهیم
پس بر زمین انداخت همان ریگ شد و ایضا باسانید معتبره از صادق ع روایة کرده که آنحضرت فرمود که شخصی نماز خفتن را در مدینه
کرد و در شهر جابلقا و جابلسا که قوم موسی در آنجا ساکن اند رفت و منازعه که در میان ایشان بود فصل کرد و در همان شب برگشت که
و نماز صبح را در مدینه کرد حضرت خود را میفرمود و از جابر جعفی روایت کرده که روزی در خدمت امام محمد باقر ع نشسته بودم فرمود
ای جابر الاغی داری که در یکشب از مغرب تا مشرق برود گفتم نه فدای تو گردم فرمود که من شخصی را می شناسم از اهل مدینه که الاغی
دارد که چون سوار میشود در یکشب از مشرق بمغرب میرود و آنحضرت خود را میفرمودند و بسند معتبر از سدیر صیرفی روایت کرده
که امام محمد باقر ع فرمود که من می شناسم شخصی از اهل مدینه را که رفت سوی آن جماعتی که خدا فرموده است که وَمِن قَوْمِ مُوسَى
أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ که در مغرب و مشرق میشناسند و منازعه که در اهل میان ایشان بود اصلاح نمود
و برگشت و بنهر فرات گذشت و از آب فرات تناول نمود و بر در خانه تو گذشت و در زد و نه ایستاد که در بگشایند از ترس و شخصی
گذشت که او را در بند کشیده بودند و ده کس بر او موکل بودند که در تابستان او را در برابر چشمه آفتاب میگذاشتند و آتش بر
گرد وی می افروختند و در زمستان آب سرد بر روی میریختند و او را برهنه میداشتند و او قابیل فرزند آدم بود محمد بن مسلم
گفت که مراد از آن شخص که در مدینه است خودش بود و از عبد الصمد علی روایة کرده که شخصی بخدمت علی بن الحسین ع آمد آنحضرت
از وی پرسید که کیستی گفت منجمم فرمود که میخواهی ترا خبر دهم بکسی که از آن وقت که تو آمده نزد ما تا حال چهارده عالم را سیر کرده
که هر عالمی سه برابر این دنیاست و از جای خود حرکت نکرده آن شخص گفت که آنکس کیست فرمود که منم و اگر خواهی ترا خبر دهم با آنچه
خورده و در خانه پنهان کرده و بسند معتبر از ابان بن تغلب روایة کرده که منجمی از اهل یمن بخدمت جعفر بن محمد ع رسید حضرت
از وی پرسید که علماء یمن علم ایشان در چه مرتبه است گفت از علم نجوم بر دو ماهه راه حکم میکنند در یکشب حضرت فرمود که عالم
مدینه اعلم است از عالم شما در یکساعت از روز بقدر آنچه در یکسال آفتاب طی میکند قطع مینمایند و سیر میکنند دوازده هزار عالم را
که هر یک از آن عالمها شما را می شناسند که ایشان نمیدانند که آدم و شیطان خلق شده است پرسید که اهل آن عالمها شما را
میشناسند فرمود که بلی خدا واجب نگردانیده است بر ایشان مگر ولایت ما و بیزاری از دشمنان ما از علی بن حسان روایت کرده
که من در سرّ من رای بودم شنیدم که شخصی را محبوس کرده اند که دعوی پیغمبری کرده و او را از شام آورده اند رفتم و التماس از دربانان
کردم و خود را بآن مرد رسانیدم و از قصه او سؤال نمودم گفت من در شام میبودم در موضعی که محل سر مبارک حضرت امام حسین است
و عبادت الهی میکردم ناگاه شخصی پیدا شد و گفت برخیز برخواستم فرمود و با او روان شدم چون اندک زمانی برآمد خود را
در مسجد کوفه دیدم پرسید که این مسجد را می شناسی گفتم بلی مسجد کوفه است پس متوجه نماز شد و من نیز با او نماز کردم بعد از زمانی
خود را در مسجد مد

خود را در مسجد مدینه دیدم او نماز کرد و من نیز نماز کردم و زیارت حضرت رسول الله بجا آوردم پس خود را در مکه دیدم و با او افعال حج را
بجا آوردم و چون از افعال حج فارغ شدیم خود را در شام دیدم و او ناپیدا شد و چون سال دیگر موسم حج آمد باز همان شخص پیدا شد
و مرا بهمان موطن برد و چون از افعال حج فارغ شدیم مرا بشام برگردانید خواست از من جدا شود گفتم بحق آن خدایی که ترا قدرتی
چنین کرامت فرموده است که بگو که تو کیستی ساعتی سر بزیر افکند آنگاه نظر بمن کرده فرمود محمد بن علی موسی ام پس این خبر شهرت
کرد و بعبد الملک حاکم شام رسید مرا از بخیر کرده و بانجا فرستاد گفتم نامه بنویس و احوال خود را بعبد الملک بنویس شاید ترا رها کند
دوات و قلم برای او حاضر کردم و او قصه خود را نوشت در جواب او نوشت که آنکسی که ترا در یکشب از شام بآن اماکن برد بگو که ترا از
از زندان نجات دهد راوی گوید که من چون جواب را خواندم گریستم و باره او را تسلی دادم و بیرون آمدم صبح روز دیگر رفتم که احوال او را
بگیرم زندانیان را دیدم که همه در تفحص بودند از حقیقت حال پرسیدم گفتند دیشب آن مرد که دعوی پیغمبری میکرد ناپیدا شد و در پای بسته بود نمیدانیم
بزمین فرو رفته یا بآسمان بالا رفته است از حفص تمار روایت کرده که در ان ایام که معلی بن خنیس را بدار کشیدند من بخدمت حضرت صادق
ع رفتم فرمود که من معلی را کتمان امری فرمودم و مخالفه من کرد و خود را کشتن داد بدرستی که من روزی که نظر باو کردم او را مغموم یافتیم
گفتم ای معلی اهل و عیال خود را بخاطر آورده از مفارقت ایشان محزونی گفت بلی گفتم بیا پس دست بروی او کشیدم و از او پرسیدم
که اکنون کجایی گفت خود را در خانه خود می بینیم و اینک زن منست و اینها فرزندان من اند من از خانه بیرون آمدم تا ایشان را سیر دید
و با زن خود مقاربت کرد بعد از آن او را طلبیدم و دست بر روی او کشیدم و پرسیدم که اکنون خود را در کجا می بینی گفت با شما
در مدینه ام و اینک منزل شماست گفتم ای معلی هر که حدیث ما را حفظ کند و مخفی دارد خدا دین و دنیای او را حفظ می کند ای معلی اسرار
ما را نقل مکنید که خود را اسیر مردم میکنید ای معلی هر که احادیث صعب ما را کتمان کند خدا نوری در میان دو چشم او ساطع گرداند در
میان مردم و هر که افشا کند نمیرد مگر آنکه الم حربه و سلاح باو برسد یا در بند و زنجیر بمیرد ای معلی تو کشته خواهی شد مستعد باش و از
عبد الله بن سنان روایت کند که حضرت صادق ع فرمود که ما را حوضی هست از ما بین بصره تا صنعا می خواهی به بینی گفتم بلی
فدای تو گردم پس دست مرا گرفتند و در بیرون مدینه آوردند و پا بر زمین زدند نگاه کردم نهری دیدم که ساحلش پیدا نیست مگر آنجا که ما
بران ایستاده ایم مانند جزیره است در میان این نهر و در میان این جزیره نهری دیدم که ساحلش پیدا نیست در یکطرفش آبی جاری است
از برف سفید تر و در طرف دیگرش نهر شیری جاری از برف سفید تر در میانش شرابی جاری از یاقوت سرخ تر و هیچیک بدیگری
ممزوج نمیشود و این سرخی در میان این دو سفیدی بشبابه خوشنماست که هرگز چنین چیزی ندیده بودیم گفتم فدای تو گردم این نهر از
کجا بیرون می آید فرمود که این چشمه هاییست که خدا تعالی در قران وصفش فرموده در بهشت و در کنار این نهر درختان دیدم حوریان
بران درختان نشسته روهای ایشان بحسنی که هرگز ندیده بودم و در دست ایشان ظرفها در غایة لطافة که هرگز چنین ظرفی تعقل نکرده

نکرده بودم و شباهت بظروف دنیا نداشت پس یکی از ایشان اشاره فرمود که ما را آب دهد دیدم خم شد و درخت نیز خم شد
تا ظرف را پر کرد و بحضرت داد باز درخت راست شد پس حضرت بمن عطا فرمود و من خوردم هرگز بآن لطافت چیزی نخورده بودم
و بویش بشبابه مشک بود چون در کاسه نظر کردم سه لون از شربت دران بود عرض کردم که هرگز چنین حالی مشاهده نکرده بودم حضرت
فرمودند که این کمتر خیریست که خدا تعالی برای شیعیان ما مهیا گردانیده چون مومن از دنیا میرود روحش را باینجا میبرند درین
باغها سیر میکنند و ازین شرابها میخورند و دشمنان ما که میمیرند روحش را به برهوت میبرند که صحرائیست در حوالی یمن و همیشه در عذاب
میباشند و زقوم جهنم و حمیم میخورند پس پناه گیرید بخدا از شر آن وادی و از جابر جعفی روایت کرده که از حضرت امام محمد باقر ع سؤال
نمودیم از فرموده خدا که وَكَذٰلِكَ نُرِيٓ اِبْرٰهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ چگونه ملکوت آسمان و زمین را بآنحضرت ابرهیم
نمود و من سر در زیر بود حضرت بدست مبارک اشاره بجانب بالا نموده فرمود که بجانب بالا نظر کن چون سر بالا کردم دیدم که
سقف خانه شکافته شد و جاها بر خواسته نوری عظیم را دیدم که دیده ام حیران شد پس حضرت فرمود که ابرهیم ملکوت آسمان
و زمین را چنین دید انگاه فرمود که بزیر نگاه کن پس فرمود که ببالا نگاه کن چون نظر کردم سقف را بحال خود یافتم پس دست مرا
گرفته بخانه دیگر بردند و جامههائی که پوشیده بودند کندند و جامههای دیگر پوشیده فرمود که چشم برهم گذار و باز مکن بعد از
ساعتی فرمودند که میدانی که در کجائی گفتم نه فدای تو شوم فرمود که الحال در ظلماتی که ذوالقرنین بآنجا رسیده بود گفتم فدای تو گردم
رخصت میدهی که دیده بگشایم فرمود که بگشا اما چیزی نخواهی دید چون چشم گشودم جای پای خود را ندیدم باز اندکی راه رفتیم فرمودند که میدانی
بکجائی گفتم نه فرمود که در کنار آب زندگانی ایستاده که خضر از آن آب خورده پس از آن ازین عالم بیرون رفتیم و بعالم دیگر در آمدیم چون پاره
راه رفتیم مثل این عالم خانها و مردمان دیدیم از آن عالم بدر رفتیم بعالم سوم داخل شدیم شبیه بآن دو عالم تا به پنج عالم گذشتیم انگاه
فرمود که این ملکوت زمین بود و حضرت ابرهیم اینها را ندیده بود همین ملکوت آسمان را دیده بود و ملکوت زمین دوازده عالم است که
هر عالمی مثل عالم اول و هر امامی از ما که از دنیا میرود در یکی از آن عالمها ساکن میشود تا آخر که صاحب الامر است در عالم اول ساکن میشود
انگاه فرمود که چشم برهم گذار برهم گذاشتم دست مرا گرفتند ناگاه خود را در همان خانه دیدم که بیرون رفته بودیم پس آن جامهها را کندند
و جامه اول را پوشیدند و بجای خود نشستند پرسیدم که فدای تو گردم چند ساعت از روز گذشته است فرمود که سه ساعت ابو بصیر گوید
که در خدمت صادق ع بودم پا را بر زمین زدند دریای عظیم ظاهر شد و کشتیها از نقره در کنار دریا ایستاده بر یکی از کشتیها سوار
شدند و مرا سوار کردند رفتیم تا بمحلی رسیدیم که در آنجا خیمهها از نقره زده بودند آنحضرت داخل هر یک از آن خیمه شدند و بیرون
آمدند فرمودند که خیمه اول خیمه رسول بود و دوم از علی و سوم از فاطمه چهارم از خدیجه پنجم از امام حسن هفتم از امام زین العابدین و هشتم
از پدرم و نهم بمن تعلق دارد علیهم السلام و هر یک از ما که از دنیا میرود خیمه دارد که در آنجا ساکن میشود و از صالح بن سعید روایت

نموده

نموده که امام زین العابدین را ع در کاروانسرای جا داده بودند بخدمت آنحضرت رفتم و گفتم ایشان چندان سعی در تضییع و هتک حرمت
تو کردند تا آنکه در چنین جایی ترا ساکن گردانیدند فرمود که یا ابن سعید تو هنوز در این مرتبه در معرفت ما پس دست بجانبی حرکت دادند چون
نظر کردم باغهای سبز و حوریان خوش روی خوشبو و غلامان پاکیزه مانند مروارید و طبقهای رطب مشاهده نمودم فرمود که هر جا
هستیم اینها از برای ما مهیاست و از صادق ع منقولست که تمام دنیا در دست امام از نابت گردکانی است که هیچ چیز از امور دنیا بر آن
مخفی نیست و آنچه خواهد در آن میتواند کرد و حضرت امام محمد باقر ع فرمود که ذو القرنین را مخیر گردانیدند میان سحاب ذلول و سحاب صعب
پس سحاب ذلول و نرم را که پست تر بود برای خود اختیار کرد و سحاب صعب را که تندروتر و شدیدتر است برای آل محمد گذاشت گفتند
که صعب کدام است فرمود که آنکه رعد و برق و صاعقه دارد و حضرت صاحب الامر بران سوار خواهد شد و باسمانهای هفتگانه و زمینهای
هفتگانه که پنج زمینش معمور است و دو تا خراب خواهد گردید و در حدیث دیگر منقولست که حضرت امیر المومنین ع مالک شدند آنچه
در زمین است و آنچه در زیر زمین است و دو ابر را بر آنحضرت عرض کردند صعب را اختیار فرمودند و بران سوار شد و بر هفت زمین
گذشت پنج تا را معمور دید و دو تا را خراب و باسانید صحیحه از صادق ع منقولست که چون حق تعالی اراده میفرماید که امام را خلق کند
قطره از آب مزن را فرو میفرستد که بر گیاهی یا میوه بنشیند و والد او از آن تناول کند و جماع کند پس آن نطفه در رحم قرار میگیرد
خدا امام را از آن خلق میفرماید پس در شکم مادر صدا می شنود و میفهمد و چون بر زمین می آید بر بازوی راستش مینویسند و تمت
كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ پس چون بسخن در آید عمودی از نور برای او نصب
می کنند که اعمال جمیع خلایق را میداند و می بیند و باسناد معتبره وارد است از صادق ع که چون خداوند عالمیان میخواهد که امام
را خلق نماید ملکی را میفرستد که شربتی از آب زیر عرش را بر میدارد و بامام میدهد که تناول میفرماید و از آن آب نطفه منعقد میشود
و چون برحم منتقل شد تا چهل روز سخن نمیشنود و بعد از چهل روز آنچه گویند می شنود پس چون متولد شد خدا همان ملک را میفرستد
که آیه سابق بر بازویش نقش مینماید و چون بمنصب امامت فایز گردید از برای او مناری از نور بلند می کنند که بآن اعمال خلایق را میداند و میبیند
دیگر از آنحضرت منقولست که چون مادران اوصیای پیغمبران بایشان حامله می شوند مادر را سستی بهم میرسد مانند غش و تمام از روز تا شب چنین
میباشد پس بحال خود می آید از جانب راست خود از آنطرف خانه آوازی می شنود که باو میگویند که حامله شدی بخیر و خوبی بشارت باد ترا
بفرزندی برده بار دانا بعد از آن دیگر هیچ اثر حملی در خود نمی بیند تا ماه نهم آوازها از خانه که میباشد می شنود و چون شب ولادت میرسد
نوری در آن خانه ساطع میگردد که بغیر او کسی نمی بیند چون متولد میشود چهار زانو نشسته از پا بزیر می آید و چون بر زمین میرسد رو بقبله میکند
و سه مرتبه عطسه میکند و بانگشت اشاره مینماید و الحمد لله میگوید و ختنه کرده متولد میشود و دندانهای پیش دهانش همه رویده باشد و از میان
رویش نوری باشد مانند سبیکه طلا و در تمام آنشب و روز از دستهایش نور ساطع است و انبیا نیز چنین متولد شوند و صفار از صادق ع

روایة کرده که امیر المؤمنین ع فرمود که خدارا شهری هست در پشت مغرب که ازا جابلقا گویند دران هفتاد هزار امت هستند که هر
امتی از ایشان مثل این امت اند و هرگز گناه نمی کنند و هیچ کاری نمیکنند و هیچ چیز نمیگویند مگر لعنت بر ابوبکر و عمر و بیزاری از ایشان
و ولایت اهل بیت رسول خدا و از هشام بن سالم نقل کرده و او از صادق ع که خدارا شهری هست در پشت دریا که وسعت آن بقدر
سیر چهل روز افتابست و دران شهر جمعی هستند که هرگز معصیت الهی نکرده اند و شیطان را نمی شناسند و نمیدانند که شیطان خلق شده
یا نه و در هر چند گاه ما ایشان را می بینیم و انچه احتیاج دارند از ما سؤال مینمایند و کیفیت دعا را ما تعلیم ایشان مینماییم و می پرسند که قایم
ال محمد کی ظهور میکنند و ان شهر دروازهای بسیار دارد از هر دروازه تا دروازه صد فرسخ مسافت است و ایشان را تقدیس و تمجید و عبادت
بسیار هست و در میان ایشان کسی هست که یکماه از سجود سر بر نمیدارد و خوراک ایشان تسبیح الهی است و لباس ایشان برگ درختان
و رو های ایشان از نور روشن ترست چون یکی را از ما می بینند بر گرد او بر می آیند و از خاک قدمش بر میگیرند برای برکت و عمر هر یک ایشان
هزار سال است و هرگز حرفی از خود نمیدانند جهة انتظار قایم ال محمد و پیوسته منتظران وقتند و هرگز از عبادت سست نمیشوند و همیشه
از خدا می طلبند که ما را برای ایشان باقی دارد و با قایم ال محمد خروج خواهند کرد و جنگیان ایشان بر دیگران سبقت خواهند گرفت و در میان
ایشان پیران و جوانان هستند چون جوانی پیری را می بیند نزد او بمثابه بندگان می نشیند و تا رخصت نفرماید نمی نشیند و اگر ایشان را بر خلق
ما بین مشرق و مغرب بگذارند در یکساعة همه را فانی میکنند و حربه در ایشان کار نمیکند و خود و شمشیرها از آهن دارند غیر این آهن که اگر
بر کوه زنند دو نیم کنند و امام با این لشکر با هند و روم و ترک و دیلم و بربر و هر که در ما بین جابلقا و جابلسا است جنگ خواهد کرد و جابلقا
و جابلسا دو شهر است یکی در مشرق و یکی در مغرب و بر هر یک از اهل ادیان که وارد شوند اول ایشان را بخدا و رسول و دین اسلام بخوانند هر
مسلمان نشود او را بکشند تا انکه در میان مشرق و مغرب کسی نماند که مسلمان نباشد و امام حسن ع فرموده که خدارا شهری هست در مشرق
و شهری در مغرب و بر هر یک حصاریست از آهن که در هر حصاری هفتاد هزار در ست از هر دری هفتاد هزار طایفه داخل شوند و هر یک
بلغتی سخن میگویند که دیگری نمیدانند و من جمیع ان لغات را میدانم و در ان شهرها خدارا حجتی بغیر از من و برادرم نیست و ما حجت خداییم بر ایشان
وَاعْلَمْ يَا اَبَاذَرٍّ اَنَّ اللّٰهَ عَزَّوَجَلَّ جَعَلَ اَهْلَ بَيْتِي فِي اُمَّتِي كَسَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجٰى وَمَنْ رَغِبَ عَنْهَا غَرِقَ وَمِثْلِ
بَابِ حِطَّةٍ فِي بَنِي اِسْرَائِيلَ مَنْ دَخَلَهُ كَانَ اٰمِنًا بدان ای ابوذر که خداوند عالم اهل بیت مرا در میان امت من از بابت کشتی نوح گردانیده
که هر که سوار ان کشتی شد نجات یافت و هر که تخلف ازو ورزید و داخل ان کشتی نشد غرق شد همچنین اهل بیت من هر کس که در کشتی ولایت و محبت
و متابعت ایشان می نشیند از گرداب فتنه و کفر و ضلالة نجات می یابد و هر که از جانب ایشان بسوی دیگری میل کند در دریای شقاوت غرق
میشود و اهل بیت من درین امت مانند باب حطه اند در بنی اسرائیل که خدا تعالی امر فرمود که داخل ان در شوند هر که داخل ان در شود از عذاب
خدا در دنیا و عقبی ایمن شد همچنین درین امت هر که چنگ در دامان ایشان میزند و از در پیروی و متابعت ایشان خدا را طلب میکنند از

جمله ایمان است و الا طعمه شیطان و مستحق عذاب و خذلانست بدانکه خداوند عالمیان امر فرمود بنی اسرائیل را که ادْخُلُوا الْبَابَ
سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّةٌ نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ و جمعی از مفسرین گفته اند که مراد از در دروازه بیت المقدس است از روی خضوع و شکستگی
یا چون در کوچکست خم شوید و برکوع داخل شوید و بعد از داخل شدن سجده کنید و استغفار نمایید و بگویید خداوندا از گناهان ما
بگذر تا گناهان شما را بیامرزیم و بعضی گفته اند که در قریه اریحا مراد است و جمعی از مفسرین را مراد اینست که در قبه ایست که در تیه برای
قبله ایشان مقرر کرده بودند و رو بآن نماز میکردند پس بعضی ابا کردند و از درهای دیگر داخل شدند و آن عبارت که استغفار
ایشان بود تغییر دادند و جای حطّه حنطه گفتند و گندم طلبیدند پس خدا تعالی طاعونی بر ایشان گماشت که در یکساعت بیست و چهار
هزار کس از ایشان مردند بدانکه مضمون این دو تشبیه بلیغ که در این حدیث وارد شده است و از جانب شیعه و سنی متواتر است
و دلالت بر این دارد که در هر باب تسلیم و انقیاد ایشان باید نمود و پا از جاده متابعت ایشان بدر نباید گذاشت و به همین اکتفا
نباید کرد که نام شیعه بر خود گذارند و در اعمال و اعتقادات از طریقه ایشان بدر روند بلکه ایشانند وسیله میانه خلق
خدا و هدایت ایشان حاصل نمیشود چنانچه ابن بابویه و شیخ طبرسی رحمهما الله بسند معتبر از صادق ع روایت کرده اند که حضرت
فرمود که بلیه مردم برای ما عظیم شده است اگر ایشان را میخوانیم اجابت ما نمیکنند و اگر ایشان را وا میگذاریم بغیر ما هدایت نمییابند
و شیخ طوسی بسند معتبر از آنحضرت روایت کرده که ماییم سبب و وسیله میان شما و خدا و شیخ طبرسی در احتجاج روایت کرده
از عبدالله بن سلیمان که در خدمت امام محمد باقر ع بودم شخصی از اهل بصره آمد و گفت حسن بصری میگوید که آنجماعتی که علم خود را
کتمان میکنند گند شکمهای ایشان اهل جهنم را متاذّی میکند حضرت فرمود که اگر حسن راست میگوید پس هلاک شده است مومن
آل فرعون و خدا او را بکتمان ایمان و علم مدح کرده است و همیشه علم مکتوم بود از آن روز که خدا تعالی حضرت نوح را به پیغمبری
مبعوث گردانید حسن بصری اگر میخواهد بجانب راست رود و اگر میخواهد بجانب چپ رود که علم یافت نمیشود مگر نزد ما و ابن بابویه
بسند معتبر از اسحق بن اسمعیل روایت کرده که حضرت امام حسن عسکری ع باو نوشت که خداوند عالمیان رحمت و احسان خود را بر
شما واجب و فایز گردانید نه از برای آنکه خود محتاج بود بعبادت شما بلکه از برای تفضّل و احسان بر شما تا آنکه ممتاز گرداند بد را از نیک
و بدکردار از فرمانبردار و تا ظاهر گرداند آنچه در سینهها مخفی است و دلها را پاکیزه گرداند از بدیها و از برای آنکه سبقت جویید
برحمتهای او و منزلتهای [illegible] و رتبههای شما در بهشت رفیع گردد پس واجب گردانید بر شما نماز و روزه و زکوة و حج و جهاد و ولایت اهل
بیت رسول ص را و از برای شما کلید دری مقرر ساخت که بآن درهای قرب و راههای معرفت قرار داده اند که پیروی ایشانست
اگر نه محمد و اوصیاء او صلوات الله علیهم میبودند شما حیران میبودید از نابت بهایم و حیوانات و هیچ فریضه از فرایض خدا را
نمیدانستید آیا داخل شهری میتوان شد از غیر راهش پس چون خدا بر شما منت گذاشت بنصب امامان بعد از پیغمبر شما فرمود

یا هفتاد هزار کس

که امروز دین شما را کامل گردانیدم و نعمت خود را بر شما تمام کردم و دین اسلام را بر شما پسندیدم و برگزیدم و از طرق سنی و شیعه
متواتر است که حضرت رسول ص بحضرت امیرالمؤمنین ع فرمود که من شهرستان علمم و تو دران شهرستانی که داخل شهر نمیتوان
شد مگر از درش و اخبار درین باب زیاده از حد است چنانچه از احادیث معتبره ظاهر میشود ایشان نه همین سفینه نجات این
امت اند بلکه جمیع خلایق و پیغمبران ببرکت ولایت ایشان بسعادات فایز گردیده اند و از جمیع شداید بانوار ایشان پناه
برده اند و ایشانند علت غایی ایجاد جمیع آسمانها و زمین و عرش و کرسی و ملک و جن و انس چنانچه در احادیث بسیار وارد شده
که خطاب بمحمد و علی صلوات الله علیهما فرمودند که لَوْلاکَ لَمَا خَلَقْتُ الْأَفْلاکَ یعنی اگر شما نمی بودید خلق نمیکردم افلاک را
و بیان سر این اخبار موقوف بر تبیین امریست که موجب انکشاف این معنی میشود بدانکه خداوند عالمیان فیاض مطلق است
و ذات مقدسش مقتضی فیض وجود است اما قابلیت ماده از جانب ممکنات شرطست تا افاضه این فیض عقلا قبیح نباشد
و کسی که قابل آن باشد که چنین بنای مثل بنای عالم امکان را از برای او بنا کنند و چنان مهمانخانه برای او مرتب سازند و در میدان
وسیع عرصه ایجاد چنین سقفهای رفیع و بناهای منیع برپا کنند و چندین هزار از سرادق رفعت و حجب جلال را باوتاد
قدرت و طناب عزت استوار گردانید و این عرصه ظلمانی را بچراغهای نورانی از آفتاب و ماه و ستارگان روشن
سازد و صفایح افلاک و لوح خاک را بانواع زینتها و الوان میوه ها و گلها و ریاحین برای او حاضر سازند و نشاه آخرت که این
نشاه دنیا نمونه حقیریست از آن یعنی بهشت اعلا را بانواع حور و قصور بیارایند و غیر متناهی از ملائکه مقربین و جن و طیور
و وحوش و بهایم را خادم آن گردانند بزرگواری باید باشد که این کرامتها را سزاوار باشد و این نوازشها را لایق باشد
پس اگر دیگران بطفیل آن ازین خوان بهره برند نزد عقلا پسندیده است و اگر نه امثال ما لایق این کرامتها نیستند و برای ما
به تنهایی این قسم تشریفات نزد عقلا قبیح است چنانچه اگر بالفرض لری یا کردی یا روستائی باقصی نزد پادشاه عظیم الشانی
بیاید و پادشاه بفرماید که میدان را چراغان کنند و انواع فرشها گسترده و الوان نعمتهای پادشاهانه را از برای او حاضر گردانند
و جمیع امرای خود را در خدمت او باز دارد جمیع عقلا او را مذمت میکنند که این ادای پادشاهانه نبود و این مرد قابل این کرامت
نبود نهایت اکرام اینمرد این بود که ده تومان زر یا کمتر باو بدهد و او را در مجلس حضور هم راه ندهد و اگر مرد کاملی قابل بزرگ عظیم الشانی
بیاید و این تهیه ها برای او بکنند و بطفیل او چندین هزار کرد و روستائی را سیر کنند و بخورانند بد نمانیست و همچنین درین
ماده چون جناب مقدس نبوی و اهل بیت او صلوات الله علیهم که اشرف کونات اند و زبده ممکنات نهایت آنچه رتبه امکانی از
کمالات و استعداد گنجایش داشته باشد در ایشان مجتمع است ایشان ماده قابله جمیع فیوض و رحمتهایند و هر فیضی و رحمتی اول
بایشان فایض میگردد و بطفیل ایشان بمواد قابله دیگر سرایت میکند در خور استعدادات ایشان چنانکه نعمت ایجاد که اول

نعمتهاست اول بر آنحضرت فایض گردد و بعد ازان بر دیگران سرایت میکند چنانکه فرمود که اوّل ما خلق الله نوری
و همچنین نبوت اول از برای آنجناب حاصل شد و برکت او بدیگران رسید چنانکه فرمود که کنتُ نبیّاً و آدمُ بین الماءِ
والطّین من پیغمبر بودم و آدم در میان آب و گل بود و فرمود که مائیم آخران سابقان که بعد از همه ظاهر شدیم و پیش از همه
جمیع کمالات را داشتیم و اینست معنی شفاعت کبری که از روز ازل تا ابد با جمیع خیرات و کمالات بوسیله ایشان بجمیع خلق فایز
گردیده و میگردد اینست سرّ صلوات بر ایشان که در جمیع مطالب باید اول بر ایشان صلوات فرستاد و بعد ازان حاجت
خود را طلبید تا بر آورده شود زیرا که یک علت ناروایی حاجت عدم قابلیت است پس چون صلوات فرستادی و برای آن
ماده قابلیه رحمت طلبیدی یا نفی منیت در حق آنحضرت و اهل بیتش و البته مستجاب میشود و همین که آب بسر چشمه آمد هر کس در خور قابلیت
او از سر چشمه تا بهره میرسد در خور راهی که بآن سر چشمه دارد و کسی باشد که نهری عظیم از راه ولایت و اخلاص و توسل از آن
منبع خیرات و سعادات بسوی خود کشنده باشد از هر رحمتی که بآنجا میرسد در خور آن نهر و گنجایشش آن بهره میبرد و کسی که جوی
ضعیفی داشته باشد همان قدر حصه می یابد پس معلوم شد که انتفاع انبیا و مقربان از انوار مقدسه ایشان زیاده از دیگران است
و منت نعمت ایشان بر پیغمبران و اوصیا و دوستان خدا زیاده بر عوام الناس است چون سخن باینجا کشید این مطلب را ازین
نازکتر بیان کنیم بدانکه این معلوم است که چندانکه مناسبت میان فاعل و قابل و مفیض و مستفیض بیشترست افاضه بیشتر میشود بلکه
جمعی را اعتقاد اینست که اگر یکقدر مناسبتی نباشد افاضه نمی تواند شد پس این ناقصان که در نهایه مرتبه نقص اند در استفاضه
ایشان از کامل من جمیع الوجوه ناچارست ازین واسطه که از جهات کمال با جناب ذی الجلال یکنوع ارتباطی داشته باشد و از جهة
امکان و عوارض مناسبتی با ممکنات ناقصه داشته باشد که افاضه و استفاضه باین دو جهة بعمل آید چنانچه در بدایت و ایصال
احکام و حکم و حقایق بخلق این دو جهة ضرورست و اشاره مجملی باین معنی در ابواب نبوت شد و در بیان معنی قرب نیز اشاره شد
و بدانکه چون ایشان مظهر کمالیه الهی اند و نمونه از صفات جلال و جمال او متصف گردیده اند ایشانرا کلمات الله و اسماء الله میگویند
و احادیث درین باب بسیارست و چنانچه اسماء الهی دلالة بر کمالات او میکند ایشان نیز ازین حیثیت که بلونی از صفات او متصف
گردیده اند دلالت بر صفات او میکنند مثل اسم رحمن که دلالة بر اتصاف الهی بصفت رحمت میکند چون رحمت و شفقت رسول خدا
مشاهده میکنی ترا دلالة میکند بر کمال رحمت خداوندی که این رحمت اوست و همچنین در جمیع کمالات زیاده از دلالة اسماست و اسماء
مقدس الهی ازین جهت تاثیرات بر ایشان مترتب است که دلالة بر آن مسمی میکنند لهذا بر ایشان نیز آثار عجیبه در عالم ظاهر میگردد که اسماء
مقدس الهی اند و مظهر قدرت و کمالات او یند و چنانچه پیشتر دانستی کنه ذات و صفات را دانستن محال است لیکن در انحاء وجوه
صفات و تعبیرات ازان عارفان درجات مختلفه میباشد و در هر اسمی صاحب معرفتی در خور معرفت خود ازان اسم بهره می یابد مثلا

بلا تشبیه مراتب مردم در معرفت پادشاه مختلف میباشد که از عظمت پادشاه همین تصور کرده است که هر وقت که خواهد ارده دوشاب
او را میسر است و اگر خواهد هزار دینار به زحمت بکسی میتواند داد این مرد پادشاه را بصفت استاد حلوایی و استاد بزاز شناخته اگر
پادشاه با او احسانی کند در خور شناخت او احسان خواهد کرد همچنین تا به مرتبه آن شخصی که از عظمت پادشاه انقدر دانسته که او
قادر بر عطای حکومتهای عظیم است و منصبی میتواند بخشید که در سالی الاف الوف تحصیل میتواند کرد پادشاه بچنین شخصی در خور معرفت
او میدهد همچنین عارف فائز را در مراتب معرفت بلا تشبیه این تفاوت است یک لفظ رحمن را هر عارفی بمعنی میفهمد و در خور آن معنی
فایده می برد تا آن عارف کامل که نهایه وجوه ممکنه را یافته از رحمن فیض ازل و ابد را برای ممکنات می طلبد و میرساند و همچنین در مراتب
معرفت رسول خدا و ائمه معصومین صلوات الله علیهم که اسماء مقدس الهی اند در خور شناخت و معرفت ایشان از توسل با ایشان منتفع
میتوان شد مثلا یک شخص علی را مردی شناخته است که هر مسئله که می پرسی میداند او علی را در مرتبه علامت شناخته بلکه علی را وسیله
نکرده علامت را وسیله کرده و دیگری علی را چنین شناخته که شبی پانصد کس را می تواند کشت او علی را نشناخته مالک اشتر را
شناخته و یکی علی را چنان شناخته که اگر شفاعت کند خدا او را هزار تومان میدهد تا به مرتبه آن بزرگی که علی را در مرتبه کمال شناخته
که اگر نام علی را بر آسمان بخوانند از یکدیگر میپاشد و اگر بر زمین بخوانند می گدازد چنانچه در احادیث بسیار هست که نامهای ایشان را بر عرش
نوشتند بر پا ایستاد و بر آسمانها نوشتند بلند شد و بر زمین نوشتند قرار گرفت و بر کوهها نوشتند ثابت گردیدند و دوستان
ایشان را بتجربه معلوم است که در وقت دعا در خور دان ربط و معرفت و توسلی که با ایشان حاصل میشود همان قدر استشفاع با ایشان
نفع میکند و اگر این معنی را ازین بازکتر ذکر کنیم سخن دقیق میشود و مطلب مخفی تر میگردد بعضی تمثیلی ذکر کرده اند از برای وضوح این معنی
که فیلی را بردند بشهر کوران چون شنیدند که چنین خلق عظیم بشهر ایشان آمده همگی بسیران جمع شدند و دست بر آن می مالیدند
یکی از ایشان دست بگوش آن مالید و یکی دست بر خرطوم آن مالید و یکی دندانش را لمس کرد و یکی بدنش را و یکی دستش را و یکی دمش را
و چون فیل را بردند اینها با یکدیگر نشستند و بوصف او شروع کردند و در میان ایشان نزاع شد آنکه گوشش لمس کرده بود گفت
فیل بمنزله پهنی است از بابت گلیم دیگری که خرطومش را یافته بود گفت غلط کردی از بابت ناودان دراز است و میان تهی و هر یک آنچه
از آن یافته بودند تعبیر کردند و نزاع ایشان بطول انجامید مرد بینایی که فیل را درست دیده بود در میان ایشان حکم شد و گفت
هیچیک او را نشناخته اید اما هر یک راهی بآن برده اید بلا تشبیه کوران عالم امکان و جهاله را در معرفه واجب الوجود و دوستان
او که متخلق باخلاق او شده اند چنین حالتی هست و درین مقام زیاده ازین گنجایش زیاده ازین سخن نیست و این مضامین از
اخبار بسیار ظاهر میشود چنانچه ابن بابویه بسند معتبر از حضرت امام رضا صلوات الله علیه روایه کرده است که حضرت امیر المومنین
صلوات الله علیه فرمود که حضرت رسول ص فرمود که خدا خلق نکرده است خلقی را که از مومن بهتر و گرامی تر باشد نزد او گفتم

یا رسول الله

یا رسول الله تو افضلی یا جبرئیل فرمود که یا علی خدا انبیاء مرسل را افضل گردانیده است از ملائکه مقرب و مرا بر جمیع پیغمبران تفضیل
داده است و بعد از من ترا و ائمه بعد از تو بر همه تفضیل و زیادتی داده و ملائکه خدمتکاران دوستان ما اند یا علی انهائی که حاملان
عرش اند و بر دور عرش میباشند تسبیح و تحمید خداوند خود میکنند و استغفار میکنند برای جماعتی که ایمان بولایة ما آورده اند
یا علی اگر نه ما ها بودیم خدا تعالی نه ادم را خلق میکرد و نه حوا را و نه بهشت را و نه دوزخ را و نه اسمان و نه زمین را و چگونه ما افضل از
ملائکه نباشیم و حال انکه ما پیش از ایشان خدا را شناخته ایم و تسبیح و تقدیس و تنزیه خدا کرده ایم زیرا که اول چیزی که خدا خلق کرد
روح ما بود پس ما را گویا گردانید بتوحید و تحمید خود که او را بیگانگی یاد کنیم و حمد او کنیم و بعد از ان ملائکه را خلق کرد و روح ما که
نور بود چون ارواح ما را الملائکه دیدند بسیار عظیم نمود در نظر ایشان پس گفتیم سبحان الله تا انکه ملائکه بدانند که ما خلق افریده
خدائیم و خدا منزه است از انکه بما شباهتی داشته باشد یا انکه صفات ممکنات در او باشد پس ملائکه چون تسبیح ما را شنیدند خدا
را تسبیح کردند و خدا را منزه از صفات ما دانستند و چون بزرگواری شان ما را مشاهده نمودند لا اله الا الله گفتیم تا بدانند ملائکه
که خدا تعالی شریکی در بزرگواری و عظمت ندارد و ما بندگان خدائیم و در عظمت و خداوندی او شریک نیستیم پس چون رفعت محل و درجه
ما را دیدند ما گفتیم الله اکبر تا بدانند ملائکه که خدا از ان عظیمتر است که کسی بدون توفیق و تایید او نزد او رتبه و منزلت تواند بهم رساند
انگاه گفتند الله اکبر پس چون قوت و قدرت و غلبه ما را مشاهده کردند گفتیم لا حول و لا قوة الا بالله تا بدانند که قوت و
قدرت و توانایی ما از خداوند ما است ملائکه گفتند لا حول و لا قوة الا بالله پس چون دانستند که خدا چه نعمتها بما کرامت
فرموده و اطاعت ما را بر جمیع خلق لازم گردانیده ما گفتیم الحمد لله تا بدانند که ملائکه که خدا از جانب ما مستحق حمد و ثنا است
برین نعمتهای عظیم که بما انعام فرموده پس ملائکه گفتند الحمد لله پس برکت ما هدایة یافتند بلکه ملائکه تسبیح و تهلیل و تحمید
و توحید و تمجید خدا از ما اموختند پس خدا تعالی حضرت ادم را خلق فرمود و ما را در صلب او بودیعه سپرد و امر فرمود
ملائکه را که حضرت ادم را سجده کنند از برای تعظیم و تکریم ما که در صلب ادم بودیم و سجود ایشان سجده بندگی خدا بود و سجده
و سجده تکریم و اطاعت ادم بود و چون ما در صلب او بودیم پس ما چگونه افضل از ملائکه نباشیم و حال انکه جمیع ملائکه سجده ادم را
برای تکریم ما کردند بدرستی که چون مرا باسمان عروج فرمودند جبرئیل اذان و اقامه گفت و گفت یا محمد پیش بایست تا با تو نماز
کنیم گفتم یا جبرئیل من بر تو تقدیم جویم گفت اری زیرا که خدا پیغمبرانش را بر جمیع ملائکه تفضیل داده است و ترا بالخصوص بر جمیع
خلق تفضیل داده است پس من مقدم شدم و با من نماز گذاردند و فخر نمیکنم پس چون بحجابهای نور رسیدم جبرئیل گفت
که پیش برو یا محمد که من در اینجا می مانم گفتم چنین جایی مرا تنها میگذاری جبرئیل گفت یا محمد این نهایة اندازه ایست که خدا تعالی
برای من مقرر ساخته و اگر از این حد در گذرم بالهای من میسوزد پس فرمود که رفتم در دریاهای نور و رسیدم بانجایی که خدا خواست

از اعلای درجات ملکوت و ملک پس ندا بمن رسید که یا محمد گفتم لبیک ربی و سعدیک تبارکت و تعالیت پس ندا رسید که ای
محمد تو بندهٔ منی و من پروردگار توام مرا عبادت کن و بس و بر من توکل کن در جمیع امور بدرستی که تو نور منی در میان بندگان من
و فرستادهٔ منی بسوی خلق و حجت منی بر جمیع خلایق از برای تو و متابعان تو بهشت را خلق کرده ام و از برای مخالفان تو جهنم را
آفریده ام و از برای اوصیای تو کرامت خود را واجب گردانیده ام و از برای شیعیان ثواب خود را لازم ساخته ام گفتم خداوندا
اوصیای من کیستند ندا رسید که ای محمد اوصیای تو آنها اند که نامهای ایشان بر ساق عرش نوشته است چون نظر کردم دوازده
نور دیدم بر هر نوری سطری سبز بود که بر آن نام وصیی از اوصیا من نوشته بود اول ایشان علی بود و آخر ایشان مهدی امت
من گفتم خداوندا اینها اوصیای من اند بعد از من ندا رسید که یا محمد اینها اولیا و دوستان و اولیا و برگزیدگان من اند
و حجتهای من اند بعد از تو بر جمیع خلایق و ایشان اوصیا و خلیفهای تو اند و بهترین خلق من اند بعد از تو بعزت و جلال خودم سوگند
که با ایشان دین خود را ظاهر گردانم و کلمهٔ حق را با ایشان بلند گردانم و باخرین ایشان زمین را از دشمنان خود پاک گردانم
و او را بر مشرق و مغرب زمین مسلط گردانم و بادها را مسخر او کنم تا آنکه دین حق بلند شود و ابرهای صعب را ذلیل او گردانم و او را
باسمانها بالا برم و او را بلشکرهای خود یاری کنم و ملائکه را مددکار او گردانم و جمیع خلق بیکانگی من اقرار کنند پس ملک و پادشاهی
او را دایم گردانم و دولت حق تا روز قیامت از دوستان من بدر نرود و بسند معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده است که چون
جبرئیل نزد حضرت رسول الله ص می آمد در خدمت آنحضرت مانند بندگان می نشست و تا رخصت نمیفرمود بحضرت او داخل نمیشد
و از حضرت امام حسن عسکری ع روایت کرده است که از حضرت رسالت پناه ص پرسیدند که علی ابن ابی طالب افضلست یا ملائکه حضرت
فرمود که ملائکه شرف نیافتند مگر بمحبت محمد و علی ع و قبول ولایت ایشان و هر کس از محبان علی که دل خود را از غل و غش و کینه و حسد
و گناهان پاک کند او افضلست از ملائکه و بسند معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده است که یهودی بخدمت حضرت رسول الله
ص آمد و گفت تو افضلی یا موسی ابن عمران حضرت فرمود که خوب نیست که آدمی تعریف خود کند ولیکن مرا ضرورست میگویم چون
حضرت آدم ترک اولی کرد و خطیه از و صادر شد توبه اش این بود که خداوندا از تو سوال میکنم بحق محمد و آل محمد که مرا بیامرزی
پس خدا تعالی توبه اش را قبول فرمود و نوح چون بکشتی نشست و از غرق ترسید گفت خداوندا از تو سوال میکنم بحق محمد و آل محمد
که مرا از غرق نجات دهی پس خدا او را نجات داد و ابراهیم را چون باتش افگندند گفت خداوندا بحق محمد و آل محمد که مرا از آتش
نجات دهی پس خدا تعالی آتش را با او سرد و سلامت گردانید و موسی چون عصایش را انداخت و ترسید گفت خداوندا سوال
میکنم از تو بحق محمد و آل محمد که مرا ایمن گردانی پس خدا فرمود که مترس که تو بر ایشان غالبی ای یهودی اگر موسی مرا درمی یافت و ایمان
بر پیغمبری من نمی آورد ایمان او هیچ نفعی نمیداد و پیغمبری او را فایده نمیکرد ای یهودی یکی از فرزندان من مهدیست که چون بیرون

آید عیسی بن مریم برای یاری او فرود آید و او را مقدم دارد و در پی او نماز گذارد و ایضاً بسند معتبر روایت کرده است که رسول
خدا بحضرت علی ع گفت یا علی حق تعالی مرا از میان جمیع مردان عالم برگزید و بعد از من ترا از جمیع مردان عالم اختیار کرد
پس ائمه فرزندان ترا از جمیع مردان عالم اختیار کرد و در احادیث معتبره وارد شده که در روزی که از ذریت آدم علیه السلام
پیمان میگرفتند از جمیع ملائکه و پیغمبران و سایر خلق باین نحو پیمان گرفتند که آیا من پروردگار شما نیستم همه گفتند بلی و
هر که سبقت گرفت باین اقرار و عزم نگاهداشتن این پیمان بیشتر داشت از پیغمبران اولوا العزم شدند و هر ملکی که قبول ولایت
ما بیشتر کرد مقرب شد یا اباذر احفظ ما اوصیک به تکن سعیدا فی الدنیا والآخرة یا اباذر نعمتان مغبون فیهما کثیر من الناس
الصحة والفراغ یا اباذر اغتنم خمسا قبل خمس شبابک قبل هرمک وصحتک قبل سقمک وغناک قبل فقرک وفراغک
قبل شغلک وحیاتک قبل موتک یا اباذر ایاک والتسویف بأملک فانک بیومک ولست بما بعده فان یکن غد
لک فکن فی الغد کما کنت فی الیوم وان لم یکن غد لک لم تندم علی ما فرطت فی الیوم یا اباذر کم مستقبل یوما لا
یستکمله ومنتظر غدا لا یبلغه یا اباذر لو نظرت الی الاجل ومسیره لأبغضت الامل وغروره یا اباذر کن کانک فی الدنیا
غریب او کعابر سبیل وعد نفسک من اصحاب القبور یا اباذر اذا اصبحت فلا تحدث نفسک بالمساء واذا امسیت
فلا تحدث نفسک بالصباح وخذ من صحتک قبل سقمک ومن حیاتک قبل موتک فانک لا تدری ما اسمک
غدا یا اباذر ایاک ان تدرکک الصرعة عند العثرة فلا تمکن من الرجعة ولا یحمدک من خلفت بما
ترکت ولا یعذرک من تقدم علیه بما اشتغلت به یا اباذر ما رایت کالنار نام هاربها ولا مثل الجنة
نام طالبها یا اباذر کن علی عمرک اشح منک علی درهمک ودینارک یا اباذر هل ینتظر احدکم الا غنی مطغیا
او فقرا منسیا او مرضا مفسدا او هرما مفنیا او موتا مجهزا او الدجال فانه شر غایب منتظر او الساعة والساعة ادهی
وامر ای ابوذر دو نعمت است که غبن دارند در آن دو نعمت بسیاری از مردم یکی صحت بدن و اعضا و جوارح و یکی فراغ و فرصت
و مجال یعنی در این دو نعمت فریب میخورند و فایده ندارد و در احادیث دیگر مفتون بفا وارد شده یعنی باعث فتنه ایشانست
و ایشانرا از خدا غافل میگرداند ای ابوذر غنیمت شمار و قدر بدان پنج چیز را پیش از پنج چیز و غنیمت شمار جوانی را پیش از پیری که
چون پیر شدی بندگی خدا نمی توانی کرد و حسرت خواهی خورد و غنیمت دان صحت و تندرستی را پیش از بیماری که چون
بیمار شوی عبادت نمی توانی کرد چنانچه در صحت میتوان کرد و قدر بدان توانگری را پیش از آنکه فقیر شوی و آنچه خواهی در راه
خدا نتوانی داد و حسرت توانگری را بری یا بعلت فقر از عبادت باز مانی و غنیمت دان فارغ بودن را پیش از آنکه مشغول شوی
بچیزی چند که بسبب آن فرصت عبادت نداشته باشی و مغتنم دان زندگی را پیش از مرگ که بعد از مرگ هیچ چاره نتوانی کرد

ای ابوذر زنهار که تاخیر کارهای خیر مکن بطول امل و ارزوها که بعد ازین خواهم کرد بدرستی که این روز که در دست تست همین را
داری و بعد ازین را نمیدانی که خواهی داشت پس امروز را صرف کار خود کن که اگر فردا زنده باشی در فردا چنان باشی که امروز بودی
اگر فردا از عمر تو نباشد نادم و پشیمان نباشی که چرا امروز را ضایع کردی و حال انکه اخر عمر تو بود ای ابوذر چه بسیار کسی که روزی در
پیش داشته باشد و از روز تمام نکرده بمیرد و چه بسیار کسی که انتظار فردا برد و بآن نرسد ای ابوذر اگر ببینی اجل خود و تندی رفتار
او را که چه زود می آید و عمر چه بسرعت میگذرد هر اینه دشمن خواهی داشت ارزوهای دور و دراز خود را و فریب ان نخواهی خورد
ای ابوذر در دنیا مانند غریبی باش که بغربتی در آید و از اوطن خود نشمارد و مسافری که بمنزل فرود آید و قصد اقامه ننماید و خود را
از اصحاب قبور بشمارد و قبر را منزل خود دان و در تعمیر وابادانی ان همت بگمار ای ابوذر چون صبح کنی در خاطر خود فکر شام
راه مده و شام را از عمر خود حساب مکن و چون شام کنی خیال صبح و اندیشه انرا در خاطر مگذران و از صحت خود توشه بگیر پیش از
بیماری و از زندگی بهره بردار پیش از مردن که نمیدانی که فردا چه نام خواهی داشت نام زندگان خواهی داشت یا نام مردگان یا انکه
در روز قیامت نمیدانی که نام سعدا خواهی داشت یا نام اشقیا ای ابوذر بیندیش که مبادا از پا درآیی و بمیری در هنگام غفلت
در جمع دنیا پس ترا رخصت برگشتن نباشد که کار خود درست کنی و وارث تو ترا مدح نکند بانچه از برای او گذاشته و انچه از برای خدا
که نزد او رفته ترا معذور ندارد در ان چیزها که مشغول بانها شده و بندگی او را برای انها ترک کرده ای ابوذر ندیدم چون
آتش جهنم چیزی را که گریزنده از ان خواب کند و غافل باشد زیرا که کسی که از امر سهلی خایف و گریزانست از خوف خواب نمی کند و اتش
جهنم با این عظمت جمعی که دعوی خوف از ان میکنند بخواب میروند بلکه همیشه در خوابند و ندیدم مثل بهشت چیزی را که طلب کننده
و خواهان ان خواب کنند زیرا که مردم از برای لذتهای سهل دنیای فانی خواب را بر خود حرام میکنند و سعی در تحصیل ان
مینمایند و طالبان بهشت ابدی و نعیم با تمنای پیوسته در خوابند ای ابوذر هر یک از شما یکی از پنج چیز را انتظار می برید و در
پیش دارید یا توانگری که بهم رسانید و طاغی شوید و بسبب ان از سعادت ابدی محروم شوید یا فقر و بیچیزی که بسبب ان خدا را
فراموش کنید یا بیماری که شما را فاسد کرده اند و از صلاح باز دارد یا پیری که شما را از کار بنشاند یا مرگی که بسرعت در رسد
و مهلت ندهد یا فتنه دجال که شریست غایب و میرسد یا قیامت بر پا میشود و قیامت از همه چیز عظیمتر و تلختر است توضیح این کلمات
طریفه و مواعظ شریفه در ضمن سه مقصد میاید مقصد اول بدانکه مفاد این نصایح شافیه اهتمام در عمل و احتراز طول امل است
و طول امل از امهات صفات ذمیمه است و مورث چهار خصلت است اول کسل و ترک طاعة زیرا که شیطان او را ازین راه
فریب میدهد که فرصت بسیار است و عمر دراز در هنگام پیری عبادت میتوان کرد ایام جوانی را صرف عیش و طرب می باید کرد
دوم انکه باعث ترک توبه میشود و تاخیر میکند توبه را بگمان انکه مهلت خواهد یافت تا مرگ ناگاه او را بگیرد و مهلت ندهد سوم

انکه باعث حرص بر جمع مال و تحصیل امور لازمه ان میشود برای انکه چون گمان عمر بسیار بخود دارد باندازه ان تحصیل ما یحتاج
خود میکند چون اعتماد بر خداوند خود ندارد و نمیداند که اگر خدا خواهد او را زود فقیر میکند و انچه تحصیل کرده است بکار او
نمی اید و اگر خدا مصلحت داند او را توانگر گرداند چهارم انکه باعث قساوت قلب و فراموشی اخرت میگردد و این صفات ذمیمه مایه
شقاوت ابدیست چنانچه از حضرت امیر المؤمنین ع باسانید معتبره منقولست که فرمود که خصلتی که از ان بر شما بیشتر میترسم دو
خصلت یکی متابعت خواهشهای نفس کردن و یکی طول امل اما متابعت هواهای نفسانی پس ادمی را از قبول حق و متابعة
ان منع میکند و باز میدارد اما طول امل پس موجب فراموشی اخرت میگردد و ایضا از انحضرت منقولست که بحضرت امیر المومنین
ع صلاح اول این امت بزهد و یقین است و فساد اخر ایشان ببخل و طول امل است و ایض از انحضرت منقولست که بحضرت امیر
المومنین ع فرمود که یا علی چهار خصلت است که از شقاوت ناشی میشود خشکی دیده و سنگینی دل و درازی امل و محبت بقای
بسیار در دنیا و در حدیث دیگر فرمود که پیر میشود فرزند آدم و جوان میشود در وی دو خصلت حرص و طول امل و بدانکه معالجه
این درد مزمن بسیاری یاد مرگ و شداید بعد از مرگ و تفکر در عدم اعتبار عمر و سرعت انقضای ان میشود چه ظاهر است
که مرگ به پیر و جوان یک نسبت دارد بلکه بجوانان نزدیکتر است و هر روز یک شخص از هم سنان اینکس میمیرد در حال او تفکر نماید
که هر ساعت در خرابی و انهدام است و در هر روز یک قوتی از قوی و عضوی از اعضای او ضعیف و باطل میشود و در هر لحظه
چندین پیک مرگ باو میرسد پس مطالعه نماید در مواعظ و نصایحی که از حضرت رسول ص و ائمه صلوات الله علیهم رسیده
و بدیده ایمان نظر نماید و بسمع یقین قبول کند زیرا که ایشان طبیب نفوس خلایق اند و بمقابر رود و از احوال ایشان پند گیرد
چنانچه منقولست از غنایت بن ربعی که جوانی بود از انصار بسیار می آمد بمجلس عبد الله بن عباس و عبد الله او را گرامی میداشت
و نزدیک خود می نشانید روزی بعبد الله گفتند که تو این جوان را اینقدر گرامی میداری و این مرد بدیست شبها میرود
و قبرها را می شکافد و کفن مردها را میدزدد ابن عباس شبی برای استعلام این حال بقبرستان رفت و پنهان شد دید که ان
جوان آمد و در قبر کنده داخل شد و در لحد آن خوابید و آواز بلند کرد که وای بر من در روزی که تنها داخل این لحد شوم
و زمین از زیر من گوید که ترا وسعت مباد که و خوشش مباد منزل تو که بر روی من راه میرفتی من ترا دشمن میداشتم پس
چون ترا خواهم که در میان من در آمده وای بر من در روزی که از قبر بیرون ایم و پیغمبران و ملائکه در صفها استاده باشند
و در انروز مرا از عذاب تو که نجات خواهد داد و از دست جماعتی که بر ایشان ظلم کرده ام مرا که رها خواهد کرد و از اتش جهنم
که امان خواهد داد معصیت خواهم کرد خداوندیرا که سزاوار ان نبود که او را معصیت کنم و مکرر با او عهد کردم که گناه نکنم
و از من راستی و وفا ندید و امثال این سخنان را مکرر میگفت و میگریست چون از قبر بیرون آمد عبد الله او را در بر گرفت

و دست در کردنش کرد و کفت که نیکو نباشی تو و چه خوب کناهان و خطاها را انبش میکنی و می شکافی و از هم جدا شدند و از حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقولست که بسیار یاد کنید مرک را و بیرون آمدن از قبرها و ایستادن نزد خداوند خود را
در مقام حساب تا مصیبتهای دنیا بر شما آسان شود و فرمود که هر که فردا از اجل خود حساب کند مصاحبت مرک را نیکو نکرده است
و او را نشناخته و در وصیتی که در هنکام وفات فرمود کفت ای فرزند امل و آرزوهای خود را کوتاه کن و مرک را یاد کن و دنیا
را ترک کن بدرستی که تو در کرو مرکی و نشانه بلاهای دنیایی و مغلوب دردها و محنتهایی و باهل مصر نوشتند که ای بندکان خدا
کسی از مرک نجات نمی یابد پس حذر کنید از آن پیش از آنکه بشما رسد و تهیه آنرا درست کنید بدرستی که بر همه احاطه کرده است
اکر می ایستید شما را میکیرد و اکر میکریزید در می یابد و او از سایه شما نزدیکتر است و مرک بر پیشانی همه کس بسته است و دنیا را
از پی شما بر هم می پیچند و عنقریب تمام شده است پس هر کاه که شهوات نفسانی با شما منازعه کند بسیار یاد کنید مرک را و مرک
از برای موعظه و پند کافیست و رسول صلعم بسیار وصیت میفرمود اصحابش را بیاد مرک و میکفت که بسیار بخاطر آورید مرک را
بدرستی که آن شکننده لذتهاست و حایل است میان شما و خواهشهای نفسانی و از حضرت رسول صلعم منقولست که فرمود که اکر حیوانات
از مرک آنقدر که شما میدانید میدانستند یک کوشت فربه از ایشان نمیخوردید و از یاد مرک لاغر میشدند و بسند معتبر از
حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقولست که فرزند آدم را چون آخر روز دنیا و اول روز آخرت میرسد مثال اهل و فرزندان
و مال و عمل او را در نظر می آورند پس آنکاه رو بمال میکند و میکوید که والله که من بسیار حریص بودم در جمع تو و بخیل بودم در
صرف کردن تو الحال چه مدد میکنی مرا جواب کوید که کفن خود را از من بکیر پس بجانب فرزندان التفات نماید و کوید که والله که شما
را بسیار دوست میداشتم و حمایت شما میکردم امروز برای من چه چیز دارید کویند که ترا بقبر میرسانیم و در خاک پنهان میکنیم پس
رو بعمل خود کند و کوید که والله خواهان تو نبودم و بر من کران و دشوار بودی امروز مرا چه مدد می نمایی کوید که قرین توام در قبر تو و در روز
محشور میشوی با تو ام من و ترا بر خدا عرض کنند پس اکر دوست خدا باشد شخصی نزد او می آید از همه کس خوشبوتر و خوش
روی تر و جامهای فاخر پوشیده و میکوید که بشارت باد ترا به نسیم و کلهای بهشت و نعمت ابدی خوش آمدی و می پرسند که
تو کیستی میکوید که من عمل صالح توام و چون از دنیا بدر میروی جای تو بهشت است و چون مرده غسال را می شناسد و قسم میدهد آنها را
که جنازه اش را بر داشته اند که مرا زود ببرید پس چون او را داخل قبر میکنند دو ملک می آیند که موهای ایشان را بر زمین می کشند و بپای
خود زمین را می شکافند صدای ایشان مانند رعد بلند و از چشمهای ایشان مانند برق بسیار روشن و میکویند کیست
خدای تو و چیست دین تو و کیست پیغمبر تو و کیست امام تو پس چون جواب کوید میکویند خدا ترا ثابت بدارد در آنچه دوست
میداری و پسندیده است پس قبر او را فراخ میکنند آنقدر که چشم کار کند و دری از بهشت بقبر او می کشایند و میکویند که خواب

کن با فرح

کن با فرح وشادی ورحمت واکر دشمن خدا باشد شخصی نزد او می اید در نهایة زشتی وبدبویی ومیکوید بشارت باد ترا بجهنم واتش
جحیم وغسل دهنده اش را می شناسد وقسم میدهد حاملانش را که او را نکاهدارند ونبرند پس چون داخل قبر میشود دو ملک نزد
ادمی ایند وکفن را ازو دور میکنند واز خدا وپیغمبر ودین وامام او می پرسند میکوید که نمیدانم میکویند که هرکز ندانی ونه هدایت
یافتی پس کرزی براو میزنند که هیچ جانوری نیست که صدای انرا نشنود ونترسد مکر جن وانس ودری از جهنم بقبر او می کشایند
ومیکویند بخواب ببدترین حالی وچنان قبر برو تنک میشود واو را فشاری میدهد که مغز سرش از ناخنهای پایش بدر میرود وبر او
مسلط میکرداند حق تعالی مارها وعقربها وجانوران زمین را که او را میکزند تا روزی که مبعوث شود واز بسکه در شدت است ارزو
میکند که قیامة قایم شود وحضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمود که حضرت رسول صلعم میفرمود که من قبل از نبوت کوسفند
میچرانیدم وهیچ پیغمبری نیست مکر اینکه کوسفند چرانیده باشد پس من کاهی میدیدم که جمع کوسفندان خایف می شدند واز
چرا می ایستادند چون جبرئیل نازل شد از سبب ان پرسیدم فرمود که کافر را در قبر ضربتی میزنند که بغیر جن وانس جمیع مخلوقات
صدای انرا می شنوند وترسان میشوند وبسند معتبر از حضرت رسول صلعم منقولست که چون دشمن خدا را برمیدارند وبجانب
قبر میبرند ندا میکند حاملان خودرا که ای برادران نمی شنوید شکایت میکنم بشما برادر شقی شما دشمن خدا شیطان جن و
انس مرا فریب داد وشکایت میکنم بشما دنیا را که مرا مغرور کرد وچون بر او اعتماد کردم ودل بستم مرا بر زمین انداخت وشکایت
میکنم بشما دوستانی که بخواهش نفس یار خود کرده بودم مرا امیدها دادند امروز از من بیزار شدند وتنها کذاشتند وشکایت
میکنم بشما فرزندان خودرا که حمایت ایشان کردم وایشانرا بر جان خود اختیار کردم ومالم را خوردند ومرا واکذاشتند و
شکایت بشما مالی را که حق خدا از ان ندادم ووبال وعذابش بر منست ونفعش را دیکران میبرند وشکایت میکنم بشما خانه را
که مایه خودرا صرف تعمیر ان کردم ودیکران در ان ساکن شدند وشکایت میکنم بسیار ماندن در قبر را که ندا میکند که منم خانه
که بدنها در ان کرم میشود منم خانه تاریکی ووحشت وتنکی ای برادران تا میتوانید مرا نکاهدارید ودیر ببرید وشما حذر کنید از
انچه من بان مبتلا شده ام بدرستی که مرا بشارت داده اند باتش جهنم وخواری وذلت ابدی وغضب خداوند جبار واحسرتاه
بر انچه تقصیر کردم در فرمان خدا ودوستان او وپس از انها وکرهای دراز که در پیش دارم نه شفاعت کننده دارم که سخنم را
بشنوند ونه دوستی که مرا رحم کند کاشکی مرا بر میکردانیدند تا داخل مؤمنان میکردیدم واز حضرت صادق صلوات الله علیه منقولست
که قبر هر روز مردم را ندا میکند که منم خانه غربت ومنم خانه تنهایی ووحشت منم خانه کرم وجانوران منم قبر که باغیم از باغهای
بهشت یا کوی از کوهای جهنم واز حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه مرویست که حضرت رسول صلعم فرمود که زنهار زنهار
مرک را یاد کنید که چاره از مرک نیست اینک مرک رسید با روح وراحت ونعمت ابدی برای انان که از برای بهشت

سعی کردند کسی که دوستی خدا و سعادت ابد برای او لازم شده است اجل او در میان دو چشم اوست و امل او در پس پشت او
و کسی را که دوستی شیطان و شقاوت ابد برای او واجب گردیده آرزوهای او در میان دو چشم اوست و از آنحضرت پرسیدند
که کدام یک از مؤمنان زیرکترند فرمود که آنکس که یاد مرگ بیشتر کند و تهیه آنرا بیشتر کرده و از ابو صالح منقولست که حضرت صادق
علیه السلام فرمود که ای ابو صالح هر وقت که جنازه را برداری چنان باش که گویا تو در میان جنازه و از خدا مطلبی که ترا بدنیا
برگردانند که تدارک گذشتها کنی و خدا طلب ترا قبول کرده و برگردانید در آن حال چه خواهی کرد اکنون چنین گمان کن و تدارک
خود بکن و بعد از آن فرمود که عجب دارم از جماعتی که جمعی از ایشانرا بردند و برنگردانیدند و بقیه را ندای رحیل در میان ایشان زدند
که روانه می باید شد و باز مشغول لهو و بازی اند و منقولست از جابر جعفی که از حضرت امام محمد باقر ع پرسیدم از نظر کردن
ملک الموت در بنی آدم که نمی بینی که جماعتی که در مجلسی نشسته اند و همه یکمرتبه خاموش میشوند آن وقتی است که ملک موت با ایشان نظر
میکند و از حضرت جعفر صادق ع منقولست که حضرت عیسی بر سر قبر حضرت یحیی آمد و دعا کرد که خداوند او را زنده کند
چون زنده شد و از قبر بیرون آمد بعیسی گفت که از من چه میخواهی گفت میخواهم که در دنیا مونس من باشی چنانچه پیشتر بودی گفت یا
عیسی هنوز حرارت و شدت مرگ از من برطرف نشده میخواهی بار دیگر مرا بدنیا آوری که یکمرتبه دیگر سختی جان کندن را بکشم پس
او را گذاشت که بقبر برگشت و از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که جوانی چند از پادشاه زادهای بنی اسرائیل
متوجه عبادت شده بودند و عبادت ایشان این بود که در زمین سیر میکردند و عبرت میگرفتند روزی بقبری رسیدند بر سر
راهی که مندرس شده و خاک بر روی آن نشسته و بغیر از علامتی از آن نمانده بود گفتند بیایید دعا کنیم شاید خدا این [illegible]
را زنده گرداند و از و بپرسیم که بچه چشیده است مزه مرگ را پس دعا کردند و دعای ایشان این بود که تو الٰه مایی ای پروردگار ما
و ما را بجز تو خالقی و معبودی نیست تو بدید آورنده چیزهایی و همیشه هستی و هرگز غافل نمیشوی و زنده و هرگز ترا مرگ نیست و
هر روز ترا شانی و کاریست غریب و همه چیز را میدانی و محتاج بتعلیم نیستی زنده کن این میت را بقدرت خود پس از آن قبر یکی
سر بیرون آورد سر و ریش سفید و خاک از سرش فرو میریخت ترسان و دیده بسوی آسمان باز کرده با ایشان گفت که برای چه بر
سر قبر من ایستاده اید گفتند که دعا کردیم که خدا ترا زنده کند که از تو سؤال کنیم که چون یافته مزه مرگ را با ایشان گفت نود و نه
سالست که درین قبر ساکنم و هنوز الم و محنت و کرب مرگ از من برطرف نشده است و هنوز تلخی جان کندن از گلوی من بیرون
نرفته است و از و پرسیدند که روزی که مردی موهای تو چنان سفید بود گفت نه اما چون الحال صدایی شنیدم که بیرون بیا
و خاکها و ریزهای بدنم جمع شد و روح در آن داخل شد و ترسان باین سرعت بیرون آمدم از هول قیامت موی سر و ریشم سفید
شد و از حضرت امام جعفر صادق ع منقولست که هر که کفن او در خانه اش مهیا باشد او را از غافلان نمی نویسند و هر وقت

که نظر بان میکند او را ثواب میدهند و از امام محمد باقر ع منقولست که منادی هر روز فرزند ادم را ندا میکند که متولد شو برای
مردن و جمع کن برای فانی شدن و بنا کن از برای خراب شدن و از امام جعفر صادق ع منقولست که بنده مؤمن را وسعتی در
عمر هست تا چهل سال و چون سن او بچهل رسید حق تعالی وحی میفرماید بآن دو ملک که بر او موکل اند که من این بنده را از برای
عبرت مدتی عمر دادم اکنون کار را بر او سخت گیرید و اعمالش را نیکو ضبط کنید و اندک و بسیار و خورد و بزرگ اعمالش
اعمالش را بنویسید و از امام محمد باقر ع منقولست که چون چهل سال بر بنده گذشت باو میگویند که با خبر باش و تهیه خود را درست
کن که دیگر تو معذور نیستی و از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقولست که هر روز که داخل میشود فرزند ادم را ندا
میکند که ای فرزند ادم من روز تازه ام و بر تو گواهی میدهم پس در من خیر بگو و عمل خیر بکن که برای تو گواهی دهم در روز قیامت
بدرستی که مرا بعد ازین نخواهی دید و منقولست که قیس بن عاصم بخدمت حضرت رسول ص امد و گفت یا رسول الله مرا
موعظه بگو که در بیابانها می باشیم و احتیاج بموعظه بسیار داریم فرمود یا قیس بدرستی که با هر عزی در دنیا ذلتی هست و
هر حسنه را ثوابی هست و هر گناهی را عقابی هست و هر اجل را اندازه هست ای قیس بدان که البته با تو قرینی هست که با تو
مدفون شود و زنده باشد و تو با او مدفون شوی و مرده باشی و ان عمل تست پس ان قرین تو اگر کریم است و نیکوست ترا
گرامی خواهد داشت و اگر لئیم و بدست ترا واخواهد گذاشت و بدانکه ان قرین با تو محشور خواهی شد و از تو نخواهند پرسید
مگر از ان قرین پس قرین خود را عمل صالح گردان تا انس بآن داشته باشی و اگر غیر صالح باشد از غیر ان وحشت نخواهی داشت
و حضرت صادق ع بجابر جعفی گفت که سلام مرا بشیعیان من برسان و بایشان بگو میان ما و خدای خود خویشی نیست و
تقرب بخدا نمیتوان جست مگر بطاعت ای جابر هر که اطاعت خدا کند و محبت باو داشته باشد او شیعه ما باشد و کسی که
معصیت خدا کند محبت ما باو نفع نمیدهد و حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که هر که خواهد که بدون عشیرت و قوم عزیز باشد
و بی سلطنت و حکم صاحب مهابت باشد و بی مال غنی و بی نیاز باشد و مردم اطاعتش کنند بدون انکه مال بایشان دهد پس باید
که از ذلت معصیت خدا بیرون اید و بعزت اطاعت و فرمانبرداری خدا داخل شود چه اینها همه برای او حاصل است و بسندهای
معتبر از حضرت رسول ص منقولست که قدمهای هیچ بنده در روز قیامة از جای خود حرکت نمیکند تا سؤال نکنند از او از چهار چیز
از عمرش که در چه چیز فانی کرده است و از جوانیش که در چه چیز کهنه کرده و از مالش که از کجا بهم رسانیده و در چه چیز صرف کرده
و از محبت ما اهل بیت و از حضرت صادق ع منقولست که فرمود که در توریة نوشته است که ای فرزند ادم خود را برای
عبادت من فارغ ساز تا دل ترا پر کنم از غنا و بی نیازی از خلق و ترا بسعی و طلب تو وا نگذارم و بر منست که رفع احتیاج تو
بکنم و خوف خود را در دل تو جا دهم و اگر خود را برای عبادت فارغ نسازی دل ترا پر کنم از شغل دنیا و رفع احتیاج تو نکنم

و ترا تبعی خود بگذارم و از حضرت علی بن الحسین ع منقولست که فرمود که بدرستی که دنیا بار کرده است و پشت کرده و میرود
و آخرت بار کرده است و رو کرده و می آید و هر یک از دنیا و آخرت را فرزندان و اصحاب هست پس شما از فرزندان آخرت
باشید نه از فرزندان و کارکنان دنیا ای گروه از زاهدان در دنیا باشید و بسوی آخرت رغبت نمایید بدرستی که
زاهدان در دنیا زمین را بساط خود میدانند و خاک را فرش خود قرار داده اند و آب را بوی خوش خود میدانند و بان
خود را میشویند و خوشبو میسازند و خود را جدا کرده اند و بریده اند از دنیا بریدنی بدرستی که کسی که مشتاق بهشت است
شهوتهای دنیا را فراموش میکند و کسی که از آتش جهنم میترسد البته مرتکب محرمات نمیشود و کسی که ترک دنیا کرد مصیبتهای
دنیا برو سهل میشود بدرستی که خدا را بندگان هست که در مرتبه یقین چنان اند که گویا اهل بهشت را در بهشت دیده اند
که مخلدند و گویا اهل جهنم را در جهنم دیده اند که معذب اند مردم از شر ایشان ایمن اند و دلهای ایشان پیوسته از غم
آخرت محزون است و نفسهای ایشان عفیف است از محرمات و شبهات و کارهای ایشان سبکست و بر خود دشوار نکرده اند
چند روزی اندک صبر کردند پس در آخرت راحتهای دور و دراز غیر متناهی برای خود مهیا کردند چون شب میشود نزد خداوند
خود بر پا می ایستند و آب دیده ایشان بر رویشان جاری میگردد و تضرع و زاری و استغاثه بپروردگار خود میکنند
و سعی میکنند که بدنهای خود را از عذاب الهی آزاد کنند و چون روز شود برده بار اند حکیمانند دانایانند نیکوکاران و
پرهیزکارانند از بابت تیر باریک شده اند از خوف الهی و عبادت ایشان را چنین تراشیده و نحیف گردانیده که چون
اهل دنیا با ایشان نظر میکنند گمان میکنند که بیمارند و ایشان را بیماری نیست بلکه بیمار خوف و شوق و محبت اند و بعضی
گمان میکنند که عقل ایشان بدیوانگی مخلوط شده است و نه چنین است بلکه بیم آتش جهنم در دل ایشان جا کرده و از حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که حضرت عیسی ع بر قریه گذشت که اهلش و مرغان و حیواناتش همه مرده بودند فرمود
که اینها نمرده اند مگر بعذاب الهی اگر متفرق مرده بودند یکدیگر را دفن میکردند حواریون گفتند یا روح الله خدا را بخوان که اینها را
زنده گرداند که از اعمال خود ما را خبر دهند که ما آن اعمال را بدانیم و ترک کنیم که مستحق عذاب الهی نشویم پس حضرت عیسی دعا کرد ندا
رسید که ایشان را ندا کن جواب خواهند داد چون شب شد حضرت عیسی بر بلندی ایستاد و گفت ای اهل قریه یکی از ایشان
جواب گفت که لبیک یا روح الله حضرت فرمود که چه بود اعمال شما که چنین هلاک شدید گفت که طاغوت و باطل و گمراهان
را اطاعت میکردیم و دنیا را بسیار دوست میداشتیم و از خدا نمیترسیدیم و املها و آرزوهای دراز داشتیم و غافل بودیم
و پیوسته مشغول لهو و لعب بودیم فرمود که چگونه بود محبت شما دنیا را گفت مانند محبت طفل با مادر خود را هر گاه که رو
میکرد بما مشغول خوشحال میشدیم و اگر پشت میکرد میگریستیم و محزون می شدیم فرمود که اطاعت طاغوت چون میکردید گفت

اطاعت گناه کاران میکردیم فرمود که چگونه بود عاقبت کار شما گفت شبی در عافیت و رفاهیت خوابیدیم و صبح در هاویه
بودیم فرمود که هاویه چیست گفت آنچه شما سجین میگویید فرمود که سجین کدامست گفت که کوههاست از آتش که بر ما می افروزند
تا روز قیامت فرمود که شما چه گفتید و ایشان بشما چه گفتند گفت که ما گفتیم که ما را برگردانید بدنیا تا ترک دنیا بکنیم و بندگی
کنیم بما گفتند که دروغ میگویید فرمود که در میان اینها چرا همین تو با من سخن گفتی و غیر تو نگفت گفت یا روح الله لجامهای آتش در سر
ایشانست و در دست ملائکه غلاظ و شداد است لجامهای ایشان و من در میان ایشان بودم اما از ایشان نبودم چون عذاب
الهی نازل شد مرا بسبب ایشان فرا گرفت من بیک مو آویخته ام در کنار جهنم نمیدانم که در آتش خواهم بود یا نجات خواهم یافت حضرت
عیسی رو بحواریین کرد و فرمود که ای دوستان خدا نان خشک را با نمک درشت خوردن و بر روی مزبلها خوابیدن خیر بسیار
دارد و موجب عافیت دنیا و آخرتست و منقولست از حضرت صادق ع که چون حضرت داود ترک اولایی از و صادر شد چهل روز
در سجده ماند که در شب و روز میگریست و سر از سجده برنمیداشت مگر وقت نماز تا آنکه پیشانیش شکافته شد و خون از چشمهایش
جاری گردید بعد از چهل روز ندا باو رسید که ای داود چه میخواهی آیا گرسنه ترا سیر گردانیم یا تشنه ترا آب دهیم یا عریانی ترا
بپوشانیم یا ترسانی ترا ایمن گردانیم گفت پروردگارا چگونه ترسان نباشم و حال آنکه میدانم تو خداوند عادلی و ظلم ظالمان
از تو نمیگذرد خدا باو وحی فرستاد که ای داود توبه کن پس روزی داود بیرون رفت بجانب صحرا و زبور میخواند و هر گاه
که آنحضرت زبور میخواند هیچ سنگی و درختی و کوهی و مرغی و درنده نمی ماند مگر آنکه با او موافقت میکردند در فغان و گریه تا
آنکه بکوهی رسید و بر آن کوه غاری بود که در آنجا پیغمبر عابدی بود که او را خرقیل میگفتند چون صدای کوهها و حیوانات را
شنید دانست که حضرت داود است داود گفت که ای خرقیل رخصت میدهی که بالا بیایم گفت نه تو گناه کاری داود گریست
آنگاه بخرقیل وحی آمد که سرزنش مکن داود را بر ترک اولی و از من عافیت را طلب کن که هر گاه من بخود واگذارم البته
بخطائی مبتلا میشوی پس خرقیل دست داود گرفت و بنزد خود برد داود گفت ای خرقیل هرگز اراده گناهی بخاطر گذرانیده
گفت نه گفت هرگز عجب بهم رسانیده از اینجائی که داری از عبادت خدا گفت نه گفت هرگز میل بدنیا و شهوات آن در خاطرت
خطور کرده است بلی گاه هست که این خیال در دل من در می آید پرسید که از آنچه علاج میکنی گفت باندرون این شکاف کوه
داخل میشوم و از آنچه در آنجا هست عبرت میگیرم داود با او داخل شعب شد دیدند که تختی از آهن گذاشته و بر روی
آن تخت استخوانهای پوسیده ریخته است و لوحی از آهن نزد آن تخت گذاشته داود لوح را خواند نوشته بود که اروای
بن شلم هزار سال پادشاهت کردم و هزار شهر بنا کردم و هزار دختر را بکارت بردم و آخر کار من این شد که خاک فرش من
شد و سنگ بالش و کرمها و مارها و گژدم مصاحبان من شدند پس کسی که مرا ببیند فریب دنیا نخورد مقصد دوم در بیان

دجال بدانکه یکی از فتنهای اخر الزمان خروج دجالست که قبل از ظهور حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه خروج خواهد کرد چنانچه
در احادیث عامه وارد شده است و او در زمان حضرت رسول متولد شد و حضرت نزد او رفتند و با حضرت سخن گفت و حضرت
با او تکلیف اسلام کرد قبول نکرد و گفت تو پیغمبری از من سزاوارتر نیستی و هرزها گفت و دعواهای بزرگ کرد حضرت با او
فرمود که دور شو که از اجل خود تجاوز نخواهی کرد و آرزوی خود نخواهی رسید و غیر آنچه از برای تو مقدر شده است نخواهی یافت
پس حضرت با اصحابش فرمود که هیچ پیغمبری مبعوث نشده است مگر آنکه قوم خود را از فتنه دجال حذر فرموده و خدا او را تاخیر فرموده در
این امت ظاهر گردانید پس اگر دعوی خدایی کند و در نظر شما امر او مشتبه شود یقین بدانید که خداوند شما اعور نیست و چشم کج
و بیرون خواهد آمد و بر خری سوار خواهد شد که ما بین دو گوش او خر یکمیل باشد یعنی ثلث فرسخ و با او بهشتی و دوزخی و
کوهی از نان و نهری از آب خواهد بود و اکثر اتباعش یهودان و زنان و بادیه نشینان خواهند بود و گرد عالم خواهد گشت
و داخل آفاق زمین خواهد شد بغیر از مکه و سنگستان مکه و مدینه و سنگستان مدینه که داخل آنها نمیتواند شد و ابن بابویه علیه الرحمه
از نزال بن صبره روایت کرده که روزی حضرت امیر المؤمنین ع در خطبه فرمود سه مرتبه که ای گروه مردم آنچه خواهید از من
سؤال نمایید پیش از آنکه مرا نیابید پس صعصعه بن صوحان برخواست و گفت یا امیر المؤمنین چه وقت دجال خروج میکند حضرت
فرمود که خروج او را علامتی و صفتی چند هست که از پی یکدیگر ظاهر میگردد و علامتش آنست که مردم نماز را ضایع کنند و امانتها
را خیانت کنند و دروغ را حلال دانند و ربا خورند و رشوه گیرند و بناهای عالی سازند و دین را بدنیا فروشند و کارها را
بسفیهان فرمایند و بمشورت زنان عمل نمایند و قطع صله رحم کنند و از پی خواهشهای نفس روند و حقوق مردم را سهل شمارند
و حلم و بردباری را از ضعف و ناتوانی دانند و ظلم کردن را فخر خود شمارند و امیران ایشان فاجر و بدکردار باشند و
وزیران ام ظالم باشند و روسای ایشان خاین و قاریان قرآن فاسقان باشند و گواهی ناحق در میان ایشان فاش باشد
و زنا و بهتان و گناه و طغیان را اعلانیه بجا آورند و مصحفها را زیور کنند و مسجدها را بطلا زیور و زینت دهند و منارهای
بلند سازند و بدان را گرامی دارند و صفهای ایشان پر باشند و عمارتهای ایشان مختلف باشد و پیمانها را شکنند و زنان
با شوهران شریک شوند در تجارت برای حفظ دنیا و صدای فاسقان بلند باشد و سخن ایشان را شنوند و بزرگ هر قومی
پست ترین ایشان باشد و از فاجران تقیه کنند از ترس ضرر ایشان و دروغ گو را تصدیق نمایند و خاین را امین گردانند
و کنیزان خواننده و سازها برای خود نگاه دارند و گذشتها را لعنت کنند و زنان بر زین سوار شوند و زنان بمردان شبیه
باشند و مردان در زی زنان باشند و گواهان گواه ناشده گواهی دهند و گواهی بقرض دهند و علوم غیر علم دین را یاد گیرند
و کار دنیا را بر آخرت ترجیح دهند و پوست میش را بر دلهای مانند گرگ کشند و دلهای ایشان از مردار گندیده تر باشد و از صبر

ملخص در این هنگام قیامت بسیار نزدیک باشد پس برخواست اصبغ بن نباته وگفت یا امیر المومنین دجال کیست فرمود که صائد
بن الصید است وشقی آنکسی است که اورا تصدیق نماید وسعادتمند کسیست که تکذیب او کند واز شهری خروج کند که اورا اصفهان
گویند از دهی که مشهور بیهودیه باشد چشم راستش کور بود وچشم چپش در پیشانی او باشد ومانند ستاره صبح درخشنده ومیان
چشمش پاره خونی باشد ومیان دو چشمش نوشته باشد کافر بخط جلی که همه کس تواند خواند بر روی دریا رود ودر پیش رویش
کوهی ودر پس پشتش کوهی باشد که مردم گمان کنند که خوردنی است ودر سالی خروج کند که قحطی عظیم در میان مردم باشد وبر
خر سفیدی سوار باشد که هر گامش یکمیل باشد وزمین از زیر پایش پیچیده شود وبهر آبی که بگذرد آب فرو رود وباواز بلند فریاد
کند که همه کس شنود که دوستان من نزد من آیید منم آن خداوندی که شمارا خلق کرده ام واعضای شمارا درست کرده ام
وتقدیر امور شما کرده ام وشمارا بآنها راه نموده ام منم پروردگار بزرگ شما او دروغ میگوید او دشمن شما ویکچشم است و
طعام میخورد وجسم است وراه میرود وخداوند شما منزّه است ازین صفات واکثر متابعان او در آن زمان فرزندان زنا و
صاحبان کلاههای سبز باشند وخدا تعالی اورا در شام خواهد کشت در گردنگاهی که آنرا عقبه فیق میگویند بعد از سه ساعت
از روز جمعه بر دست آنکسی که عیسی در عقب او نماز خواهد کرد وبعد از آن بلیه عظیم خواهد بود گفتند چه چیز خواهد بود یا امیر المومنین
فرمود که بیرون خواهد آمد دابة الارض از پیش کوه صفا وبا خود خواهد داشت انگشتر سلیمان وعصای موسی وانگشتر سلیمان را
بر پیشانی مومن میگذارد ونقش میگیرد که هذا مومن حقا وعصارا بر پیشانی کافر می نهد نقش میگیرد که هذا کافر حقا حتی آنکه مومن میگوید
که وای بر تو ای کافر وکافر میگوید که خوشا حال تو ای مومن کاشکی من مثل تو بودم وبسعادت عظیم فائز میشدم پس در آن
هنگام دابه سر خود را بلند میکند که همه کس اورا می بیند بامر الهی واین بعد از آنست که آفتاب از مغرب طلوع نماید ودر آن
هنگام توبه نفع ندهد وهیچ عمل قبول نمیشود وکسی که پیشتر ایمان نیاورده باشد ایمان او فایده نمیکند پس آنحضرت فرمود که از حال
بعد ازین میرسد که حضرت پیغمبر صلعم فرمود که بغیر اهل بیت خود بدیگری نگوییم نزال میگوید که من از صعصعه پرسیدم که آنکه در
عقب او عیسی نماز خواهد کرد کیست گفت که نهم از فرزندان حضرت امام حسین است ع وامام دوازدهم است واو آفتابی است
که از مغرب طلوع مینماید واز میان رکن حجر ومقام ابرهیم ظاهر خواهد شد وزمین را از کافران پاک خواهد کرد وترازوی عدالت
را برپا خواهد کرد که هیچکس بر دیگری ظلم نکند وبدانکه از احادیث معتبره ظاهر میشود که دابة الارض حضرت امیر المومنین است وبعد از
انقضاء ملک حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه ظاهر شد ومتصل بقیام قیامت خواهد بود **مقصد سوم در بیان مجملی از معاد**
وذکر بعضی از احوال آن که این حدیث اشاره بدان دارد بدانکه معاد عبارتست از زنده گردانیدن حق تعالی خلایق را در روز

قیامت از برای مکافات واین معاد ضروری دین جمیع پیغمبرانست واز روایات صحیحه وایات قرانی واخبار متکثره نبوی واجماع امت
وبنحوی بظهور رسیده که قابل شک نیست وشبهه دران راه ندارد وانکار کردن آن یا تاویل کردن که روح لذتها میدارد واما
باین بدن بر نمیگردد موجب کفر وزندقه است وبر هر مکلف واجبست که اعتقاد کند وبیقین بداند که آخر تزلزل در بناهای اسمان و زمین
راه خواهد یافت واسمانها بامر الهی در نوردیده خواهد شد وکوهها از یکدیگر خواهد پاشید وحق تعالی بدنهای همه را از اجزای
خودشان چنانچه بود خواهد ساخت واجزای پوسیده متفرق شده از هم پاشیده را جمع خواهد کرد وبقدرت کامله خود حیات
خواهد بخشید وارواح خلایق را با ان بدنها امیزش خواهد داد ومحشور خواهد کرد بقدرت کامله خود زیرا که این امور ممکن است
وایات متکثره واحادیث متواتره از وقوعش خبر داده بنحوی که اصلا قابل تاویل نیست وایضا باید دانست که خصوصیات قیامت
از صراط ومیزان وسنجیدن نامهای اعمال وامثال اینها متحقق خواهد گشت وبعد از ان حق تعالی بمقتضای وعده ووعید خود
بهشتی را بهشت جاودان ارزانی خواهد داشت با حور وقصور وبساتین وغلمان وغیر اینها از انچه ادمی بان لذت میبرد ودوزخی
را بعذاب الیم در دوزخ که مشتملست بر اتش ومار وعقرب وزقوم وحمیم وامثال اینها از موذیات ومولمات گرفتار خواهد کرد وجمیع اینها
از ایات واحادیث محقق وثابت گردیده وقابل تاویل نیست ودیگر باید دانست که بمقتضای ایات واحادیث خصوصیات بعد از
موت از عذاب قبر وسوال منکر ونکیر وامثال اینها حق است ونفوس در زمان بعد از موت وپیش از ظهور قیامت که انرا برزخ گویند
موجود است ودر ساعت اول بهمین بدن تعلق میگیرند ومنکر ونکیر از ایشان درهمین بدن سوال میکنند وضغطه وفشار قبر
که اکثر موتی را میباشد درهمین بدنست وبعد از ان ارواح مومنان در بدنهای مثالی درمیان هوا طیران میکنند ودر بهشت دنیا
میباشند وبنعمتهای ان متنعم اند وگاهی در وادی السلام که صحرای نجف اشرفست ظاهر میشود وبر قبر خود وزیارت کنندگان
خود اطلاع دارند وروح کافران در بدنهای مثالی معذب میباشند ودر وادی برهوت یا غیر ان ایشانرا عذاب میکنند تا هنگام
که محشور شوند وبشبهای ملاحده را درین باب گوش نباید کرد بعد از خبر دادن مخبر صادق که موجب کفر وضلالتست وراه تاویلرا
در هر باب می باید بست که بزودی ادمی را بالحاد میرساند چنانچه منقولست از حبه عرنی بسند معتبر که شبی در خدمت حضرت امیر المومنین
صلوات الله علیه در صحرای نجف رفتیم که از وادی السلام میگویند حضرت در انجا ایستادند چنانکه گویا با جماعتی سخن میگویند من هم
ایستادم انقدر که مانده شدم پس نشستم انقدر که دلگیر شدم پس برخاستم وایستادم انقدر که بتنگ آمدم باز نشستم انقدر
که دلتنگ شدم پس برخاستم وردای خود را جمع کردم وگفتم یا امیر المومنین میترسم که از بسیاری ایستادن ازار بکشی اندک استراحتی
بفرما فرمود که با مومنان صحبت میدارم وبا ایشان انس میگیرم گفتم یا امیر المومنین ایشان بعد از مرگ چنین هستند که با

ایشان گفتگو توان کرد حضرت فرمود که بلی و اگر برای تو ظاهر شوند خواهی دید ایشان را که حلقه حلقه نشسته اند و با یکدیگر سخن میگویند
گفتم بدنهای ایشان در آنجا ظاهر است یا روح ایشان فرمود که روحهای ایشان و هیچ مومنی نیست که بمیرد در بقعه از بقعهای
زمین مگر آنکه روحش را میگویند که ملحق شو بوادی السلام و این وادی بقعه ایست از جنت عدن و منقولست که شخصی بخدمت حضرت
صادق ع عرض کرد که برادر من در بغداد است و میترسم که در آنجا بمیرد حضرت فرمود که چه باک داری هر جا که خواهد بمیرد بدرستی که
هیچ مومنی در مشرق و مغرب نمی ماند مگر آنکه خدا ابتعاء روح او را بوادی السلام میرساند راوی گفت که وادی السلام کجاست گفت که در پشت
کوفه گویا می بینم ایشان را در آن صحرا که حلقه حلقه نشسته اند و با یکدیگر صحبت میدارند و بسند معتبر از ابی ولاد منقولست که بخدمت حضرت
صادق ع عرض کردم که چنین روایت میکنند که ارواح مؤمنان در حوصله مرغان سبز است که بر دور عرش میباشند فرمود که نه مومن
از آن عزیزتر و کریمتر است نزد خدا که روحش را در حوصله مرغ کند و لیکن روح ایشان در بدنیست مثل همین بدن که داشتند و از
ابو بصیر منقولست که حضرت صادق صلوات الله علیه فرمود که ارواح بصفت بدنهای خود در درخت بهشتند و با یکدیگر سخن میگویند
و آشنایی میکنند پس روحی که تازه بر ایشان وارد شده میگویند که ساعتی او را مهلت دهید که از هولهای عظیم رها شده است پس از
احوال یاران و آشنایان از و سؤال می کنند هر گاه میگوید که مرد میدانند که حالش بد بوده که نزد ایشان نیامده میگویند که هُوی
یعنی بزیر رفت و بجهنم داخل شد و بسند معتبر از ابو بصیر منقولست که از حضرت صادق ع سؤال کردم از ارواح مؤمنان فرمود
که در حجرهای بهشتند و از طعام و شراب بهشت میخورند و میگویند خداوندا قیامت را برای ما برپا کن و آنچه وعده فرموده بما کرامت
فرما و مؤمنانی که بعد از ما مانده اند بما ملحق ساز و بسند معتبر از ضریس کناسی منقولست که از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه
پرسیدم که مردم میگویند که فرات ما از بهشت بیرون می آید این چگونه است فرمود که خدا را بهشتی هست که در مغرب خلق کرده
و آب فرات از آنجا بیرون می آید و هر شام ارواح مؤمنان از قبرهای خود بیرون می آیند و بآنجا میروند و از میوه های آن میخورند و تنعم
میکنند و در آنجا با یکدیگر ملاقات میکنند و یکدیگر را می شناسند و چون صبح می شود در میان زمین و آسمان پرواز میکنند و می آیند
و میروند و از قبر خود خبر میگیرند و خدا را آتشی هست در مغرب مشرق که ارواح کفار را در آنجا معذب میگردانند و از زقوم آن میخورند
و از حمیم آن می آشامند در شب و چون صبح شد ایشان را بوادی برهوت که در یمن است میبرند و در آنجا حرارت پیش از آن آتش
بایشان میرسد و باز شب ایشان را بآتش میبرند و در اینحال هستند تا روز قیامة و علی بن ابراهیم بسند معتبر از ثویر بن ابی فاخته
روایت کرده است که از حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیهما سؤال کردم از کیفیت نفخ صور فرمود که اما نفخه اول پس خدا امر
میفرماید اسرافیل را که بزمین می آید و صور را با خود دارد و صور دو شعبه و دو طرف است و روی هر طرفی از طرفی دیگر مثل ما بین آسمان و
زمین است پس چون ملائکه می بینند که اسرافیل بزمین می آید با صور میگویند که فرمان الهی شده است که اهل آسمان و زمین همگی بمیرند

پس فرود می آید اسرافیل در حظیره بیت المقدس و رو بکعبه میکند چون اهل زمین او را می بینند میگویند که رخصت فرموده است
هلاک اهل زمین پس یکمرتبه صدا میدهد از طرفی که بجانب اهل زمین است و هیچ صاحب روحی در زمین نیست مگر آنکه میمیرد و صدای دیگر از
طرفی که بجانب آسمانست بیرون میرود پس هر صاحب جانی که در آسمانهاست میمیرند پس خداوند عالم با سرافیل میفرماید که بمیر او نیز میمیرد
و بر این حال میمانند انقدر که خدا خواهد پس امر میفرماید آسمانها را که مضطرب شوند و از یکدیگر بپاشند و امر میفرماید کوهها را که روان
شوند و بر هوا روند مانند غبار و زمین را بدل میکنند بزمین دیگر که بر روی آن گناه نشده است و گشاده باشد و کوهی و عمارتی و
حایلی و گیاهی بر روی آن نباشد چنانچه در روز اول چنین کرده بود و عرش را بر روی آن قرار میدهد چنانچه اول کرده بود و بیچاملی بقدرت
خود از آنگاه میدارد و درین هنگام ندا میفرماید خداوند جبار در اطراف آسمان و زمین که از کیست امروز پادشاهی پس هیچکس نباشد
که جواب بگوید پس خود میفرماید که پادشاهی از خداوند یگانه قهار است منم که خلایق را قهر کردم و بعدم بردم و میرانیدم منم خداوندی
که بجز من خداوندی نیست و شریک و وزیر ندارم بدست قدرت خود جمیع خلایق را خلق کردم و بمشیت و اراده خود همه را میرانیدم
و بقدرت خود همه را زنده میگردانم پس خداوند عالمیان بقدرت خود چنان میکند که صدایی از صور بیرون می آید که ای اهل آسمانها
زنده گردید همه زنده میشوند و میکائیل میدمد و همه اهل زمین زنده می شوند و حاملان عرش عرش را بر میدارند و ملایکه بهشت و دوزخ را
حاضر میگردانند و خلایق را برای حساب محشور می کنند این را فرمود و حضرت مشغول گریه شد و در حدیث دیگر از حضرت رسول صلعم
منقولست که چون روز قیامت شود خداوند عالم بملک الموت میفرماید که ای ملک موت بعزت و جلال خودم سوگند که مزه مرگ را
بتو بچشانم چنانچه بهمه بندگان چشانیدی و از حضرت صادق ع منقولست که چون خداوند عالم خواهد که مبعوث گرداند خلق را فرمود
که آسمان چهل روز بر زمین ببارد پس بندها را بهم پیوند دو گوشتها را برویاند و از حضرت امام محمد باقر ع منقولست بسند معتبر که فرمود
در تفسیر این آیه که هذا یوم ینفع الصادقین صدقهم که چون روز قیامت میشود مردم را برای حساب محشور میگردانند و میگذرند بر اهوال
قیامت تا بعرصه حساب میرسند و درین مقام از کثرت و ازدحام و شدت و مشقت عظیم می کشند پس اول ندا میکنند بندایی که
جمیع خلایق بشنوند و می طلبند محمد بن عبد الله پیغمبر قرشی عربی را و چون می آید او را بجانب راست عرش میدارند پس حضرت امیر المومنین
و ائمه معصومین صلوات الله علیهم را می طلبند و در دست چپ ایشان میدارند بعد از آن هر پیغمبری با امتش میطلبند و در جانب
چپ عرش باز میدارند پس اول مرتبه قلم را در صورت شخصی می آورند و در برابر عرش بمقامی برای حساب باز میدارند پس ندا میفرماید حق تعالی
که ای قلم آنچه ما گفتیم و ترا الهام کردیم و بسوی تو وحی کردیم در لوح نوشتی قلم گوید بلی خداوندا تو میدانی که آنچه فرمودی در لوح نوشتم
پس فرماید برای تو که گواهی میدهد گوید پروردگارا تو میدانی و بر اسرار مخفی تو دیگری مطلع نبود فرماید که حجت خود را تمام کردی پس لوح
را طلبند و باید بصورت آدمیان نزد عرش و حق تعالی از او پرسد که آیا قلم در تو ثبت کرد آنچه ما با او وحی کردیم لوح گوید که بلی پروردگارا

انچه بر که در من نقش کرده من با سرافیل رسانیدم پس اسرافیل آید بصورت ادمیان و با ایشان بایستد و ازوی سوال نماید که آیا
بتو رسانید انچه قلم باو رسانیده بود از وحی من گوید بلی خداوندا و من با من وحی تو یعنی بجبرئیل رسانیدم همه را پس جبرئیل را طلبند
بیاید و در پهلوی اسرافیل بایستد و خداوند عالم ازوی پرسد که اسرافیل تمام وحیهای مرا بتو رسانید گوید بلی ای پروردگار من
انچه بمن رسید بجمیع انبیای تو رسانیدم و انچه از فرمان تو بمن رسید باشان تبلیغ کردم و ادای رسالات تو بهر پیغمبر کردم و
تمام کتابها و وحیها و حکمتهای ترا یک یک از ایشان خواندم و اخر کسی که بر و وحی رسالات و ادای کتابها نمودم و بر و حکمت و
علم و کتاب و کلام ترا خواندم محمد بن عبد الله بود حبیب تو پس اول کسی که از فرزندان آدم را بسوال طلبند حضرت محمد بن عبد الله
ص باشد و خدا تعالی او را در ان روز در مرتبه قرب و کرامت از همه کس بالاتر بدارد و ازو سوال نماید که یا محمد جبرئیل بتو رسانید
انچه من بسوی تو وحی کرده بودم و بر تو فرستاده بودم از کتاب و حکمة و علم خود حضرت صلوات الله علیه فرماید که بلی خداوندا
جمیع را بمن رسانید پس فرماید که همه را بامت خود رسانیدی پس فرماید که همه را با ایشان رسانیدم و برای دین تو جهاد کردم و زحمت
کشیدم پس خطاب رسد که کی از برای تو گواهی میدهد حضرت فرماید که پروردگارا تو گواهی که من تبلیغ رسالة تو را کردم و ملائکه
تو گواهند و نیکوکاران امتم گواهند و گواهی تو مرا کافیست پس ملائکه را طلبند و گواهی بر تبلیغ رسالة انحضرت بدهند پس امت
انحضرت را طلبند و سوال کنند که ایا محمد ص رسالتهای مرا بشما رسانید و کتاب و حکمة و علم مرا بر شما خواند پس همه گواهی دهند
انگاه ندا بانحضرت رسول ص رسد که چون از میان ایشان رفتی خلیفه در میان ایشان گذاشتی که حکمت و کتاب مرا بر ایشان بیان
کند و هر چه در ان اختلاف کنند برای ایشان ظاهر سازد و حجت من باشد بعد از تو حضرت رسول ص گوید که بلی علی بن ابی طالب
را در میان ایشان گذاشتم که برادر من و وزیر من بود و وصی و بهترین امت من بود و در حیوة خود برای ایشان او را نصب کردم
و مردم را بطاعت او خواندم و خلیفه خود کردم او را در میان امت خود که پیروی وی نمایند پس علی بن ابی طالب را طلبند ندا
فرماید که ایا محمد ترا وصی خود گردانید و خلیفه خود ساخت انحضرت گوید بلی پروردگارا او در حیات خود مرا نصب کرد پس چون
انحضرت را ص بجوار رحمت خود بردی امت او انکار امامة من کردند و با من مکر کردند و مرا ضعیف گردانیدند و نزدیک شد که
مرا بکشند و جمعی را که سزاوار تقدیم نبودند بر من مقدم داشتند و سخن مرا نشنیدند و اطاعة من نکردند پس من شمشیر کشیدم
و در راه تو جهاد کردم تا کشته شدم پس ندا رسد که یا علی خلیفه برای خود نصب کردی در میان امت محمد که بندگان مرا بدین
من بخواند و براه من هدایت نماید گوید خداوندا امام حسن را که فرزند من بود و فرزند دختر پیغمبر تو بود نصب کردم و همچنین
هر امامی را طلبند و اهل عالمش او جمیع پیغمبران را با حجت همه بر امتشان تمام شود بعد از ان حق تعالی فرماید که امروز نفع میکند

رست گویا نزاراستی ایشان و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که چون حق سبحانه و تعالی خلایق را برای حساب جمع کند
نوح را طلبند و پرسند که آیا تبلیغ رسالات ما کردی گوید بلی گویند که برای تو که گواهی میدهد گوید محمد بن عبدالله گواه منست پس نوح آید
نزد حضرت رسول ص و آنحضرت بر بلندی با حضرت امیر المؤمنین ع ایستاده باشند و نوح گوید که یا محمد خداوند عالمیان از من
گواه بر تبلیغ رساله طلبیده حضرت فرماید که ای جعفر و ای حمزه بروید و از برای نوح گواهی دهید که او تبلیغ رساله کرد پس در آن روز
جعفر و حمزه گواه پیغمبران خواهند بود راوی عرض کرد که فدای تو گردم علی ع در کجاست که ایشان گواهی میدهند فرمود که رتبه او
از آن عظیم‌ترست که تکلیف این شهادت باو کنند و از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که فرمود که
حساب نفس خود را بکنید پیش از آنکه شما را حساب کنند بدرستی که در قیامت پنجاه موقف است و در هر موقفی هزار سال جمعی را میدارند
چنانچه حق تعالی میفرماید که در روزی که مقدار پنجاه هزار سال است و حضرت امام محمد باقر ع فرمود که چون این آیه نازل شد که
وجیئ یومئذ بجهنم از رسول خدا ص تفسیر آنرا پرسیدند فرمود که جبرئیل ع مرا خبر داد که چون خداوند عالمیان خلق اولین و آخرین
را در محشر جمع نماید بفرماید که جهنم را بمحشر در آورند و او را بکشند بهزار مهار و هر مهاری را صد هزار ملک داشته باشد از ملائکه غلاظ
شداد و جهنم فریاد کند از خشم بر گناه کاران و حمله کند پس چون بان صحرا در آید زفیری کند که اگر نه خدا حفظ نماید همگی از شدت
آن صدا هلاک شوند پس گردنی بکشد که جمیع محشر را فرا گیرد و در آن حال هیچ بنده از بندگان خدا نه ملک مقرب و نه پیغمبر مرسل باشد
مگر آنکه فریاد بر آورد که نفسی نفسی یعنی خداوندا بفریاد من برس و جان مرا از عذاب آزاد کن پس صراط را بر روی جهنم گذارند از دم
شمشیر باریکتر و برنده تر و در آن سه قنطره باشد یکی صله رحم و امانت و دوم نماز و سوم عدالت خدا در مظالم بندگان پس مردم را
تکلیف کنند که از صراط بگذرند پاره را رحم و امانت نگاه دارد که اگر قطع رحم کرده باشند یا امانتهای الهی و پیمانهای او را
شکسته باشند در آنجا بمانند و آنچه از آنجا نجات یابند نماز ایشانرا نگاه دارد و هر که در نماز تقصیر نکرده باشد و از آنجا بگذرد بمقام
مظالم عباد بدارندش چنانچه میفرماید که ان ربک لبالمرصاد پروردگار تو در کمینگاه صراطست و ایشانرا در آنجا بگذار باز میدارد
و سؤال میکنند و مردمان بر صراط میروند بعضی چسپیده اند و بعضی قدمهای ایشان میلغزد و بعضی را یکقدم میلغزد و یکی بند میشود و
ملائکه در دور ایشان فریاد میکنند که ای خداوند حلیم ببخش و بیامرز ایشانرا و از گناه ایشان درگذر و بتفضل خود با ایشان
سر کن و ایشانرا بسلامت بگذران و مردم میریزند از صراط بجهنم مانند پروانه پس چون از رحمت الهی نجات یابد و بگذرد از صراط
گوید الحمد لله که خدا مرا نجات داد بعد از آنکه مایوس شده بودم بتفضل و احسان خود بدرستی که پروردگار ما آمرزنده و مزد
دهنده است و حضرت صادق ع فرمود که گذشتن مردم بر صراط مختلف است و صراط از مو باریکتر و از شمشیر تندترست پس
بعضی هستند که مانند برق میگذرند و بعضی مانند اسب تندرو و بعضی مربت و پا مانند طفلی که خود را بر زمین کشد و بعضی آویخته

باشند

۱۰

باشند که پاره از ایشانرا آتش گیرد و پاره را نگیرد و از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقولست که چون بنده را بمقام حساب
بازدارند خداوند عالم فرماید که بسنجید نعمتهای مرا با عمل او پس نعمتها عمل را فرو گیرد و فرماید که نعمتها را باو بخشیدم نیک و بدش را باهم
بسنجید پس اگر مساوی باشد فرماید که به بهشتش برند و اگر خیرش زیاده باشد خدا تعالی تفضّلها و احسانها نسبت باو بفرماید و اگر بدش
زیاده باشد اگر از اهل ایمان باشد و شرک نیاورده باشد او محل رحمت و مغفرت الهی است اگر خواهد تفضل میفرماید و می بخشد و از
حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که پرسیدند از تفسیر این آیه که ترجمه اش اینست که این گروه را خدا تعالی بدل میکند
سیّئات ایشانرا الحسنات و خدا تعالی آمرزنده و مهربانست و فرمود که روز قیامة مومن گناه کار را بمقام حساب بپا دارند پس خداوند
عالمیان خود متکفل حساب او شود که دیگری بر بدیهای او مطلع نشود پس بگناهان خود اقرار کند حق تعالی بکاتبان اعمالش فرماید
که بعوض بدیهای او نیکی بنویسید و بر مردم ظاهر گردانید پس چون مردم نامه اعمال او را ببینند گویند که این بنده هیچ گناه نداشته
پس امر فرمایند که او را به بهشت برند و همین است تاویل این آیه و فرمود که این مخصوص گناه کاران شیعیان ماست و از حضرت صادق ع
منقولست که چون روز قیامة شود دو بنده مومن را نزد حساب بدارند که هر دو از اهل بهشت باشند یکی در دنیا فقیر باشد و دیگری توانگر
پس فقیر گوید که خداوندا مرا برای چه باز میداری بعزت تو قسم که میدانی که مرا ولایتی و حکومتی نداده بودی که عدل یا جور کرده باشم
و مالی نداده بودی که حقی در آن مال واجب شده باشد و عطا یا منع کرده باشم و روزی مرا بقدر کفاف میدادی حق تعالی فرماید
که راست میگوید بنده من بگذارید که به بهشت رود و آن توانگر را آنقدر نگاه میدارند که از و آنقدر عرق ریزد که اگر چهل شتر بخورند
سیراب شوند پس او را به بهشت برند پس فقیر باو گوید که چرا آنقدر ماندی گوید که درازی حساب و بسیاری آن آنقدر مرا مکث فرمودند
و در هر ساعت یکچیز پیش می آمد که مستحق عذاب بودم خدا تعالی می بخشید دیگر از چیز دیگر می پرسیدند و همچنین تا خدا تعالی مرا برحمت
خود گرفت و بتوبه کاران ملحق گردانید و آمرزید پس پرسید که تو کیستی گوید من آن فقیرم که با تو در مقام حساب ایستادم گوید که
نعیم بهشت ترا تغییر کرده است که من ترا نشناخته ام و از حضرت صادق صلوات الله علیه منقولست که چون خداوند عالم خلایق
را جمع کند در روز قیامت نامه عمل هر کس را بدست او دهند پس جمعی از اشقیا انکار کنند که ما این اعمال را نکرده ایم پس ملائکه که کاتبان
عملند گواهی دهند ایشانرا گویند خداوندا اینها ملائکه تواند و برای تو گواهی میدهند و قسم میخورند که ما این کارها نکرده چنانچه حق تعالی
میفرماید که یوم یبعثهم الله جمیعا فیحلفون له کما یحلفون لکم یعنی روزی که خدا تعالی همه ایشانرا مبعوث گرداند پس سوگند خورند
برای او چنانچه سوگند دروغ برای شما میخورند و حضرت فرمود که اینها جماعتی اند که حق حضرت امیر را غصب کرده اند پس در این هنگام
خدا مهر بر زبان ایشان نهد و اعضا و جوارح ایشانرا گویا کند پس گوش گواهی دهد با آنچه از چیزهای حرام شنیده است و چشم گواهی
دهد با آنچه بحرام مرتکب شده است دیده است و دستها گواهی دهند با آنچه گرفته اند و پا گواهی دهد با آنچه بحرام سعی کرده و فرج گواهی

دهد بانچه بجرام مرتکب شده است پس خدا تعالی زبان ایشانرا گویا کند و باعضای خود گویند که چرا بر ما گواهی دادید انها گویند که گویا کرد
ما را خداوندی که همه چیز را گویا کرده است و شما را اول مرتبه خلق کرده است و بازگشت شما بسوی اوست و از حضرت امام محمد باقر صلوات الله
علیه منقولست که چون قیامت برپا شود خداوند عالم جمیع خلایق اولین و اخرین را در یک زمین جمع کند عریان و پا برهنه و برراه
محشر ایشانرا انقدر بدارند که عرق از ایشان ریزد و نفسهای ایشان تنگ شود و مدتی چنین بمانند پس منادی از جانب رب العزة از
پیش عرش ندا کند که کجاست پیغمبران پس بار دیگر ندا کند که کجاست پیغمبر رحمت محمد بن عبد الله انگاه انحضرت برخیزد و در پیش جمیع مردم
روان شود تا بیاید بحوض کوثر که طولش از میان ایله که موضعی است در حوالی شام و صنعاء یمن و بر سر ان حوض بایستد پس حضرت
امیر المومنین ع بیاید و در پهلوی انحضرت بایستد و مردم را بعضی آب دهند و بعضی را ملائکه برایند و دور کنند پس حضرت رسول ص
ببیند که جمعی از دوستان اهل بیت را نیز دور میکنند بخطاهای ایشان حضرت بگریه در آید و گوید خداوندا ایشان شیعیان علی اند
پس حق تعالی ملکی را بفرستد و گوید که یا محمد چرا گریه میکنی فرماید که چگونه گریه نکنم که می بینم جمعی از شیعیان برادرم علی بن ابی طالب را
از حوض کوثر منع میکنند و بسوی جهنم میبرند پس ندا رسد که یا محمد من ایشانرا از برای تو بخشیدم و از گناهان ایشان درگذشتم و ایشانرا
بتو و بان جمعی از فرزندان تو که ایشان ولایت انها را داشتند ملحق ساختم و ایشانرا در زمره شما داخل گردانیدم و رخصت حوض
کوثر دادم و شفاعت ترا در حق ایشان قبول کردم پس حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمود که در انوقت چه بسیار مرد و زن
گریان شوند پس جمیع دوستان و شیعیان ما را بما بخشند و از ابو ایوب انصاری منقولست که از حضرت رسالت پناه ص پرسیدند
از حوض کوثر فرمود که ان حوضی است که خدا تعالی بمن اکرام فرموده و مرا بآن زیاده بخشیده بر جمیع پیغمبران گذشته و ان حوض از ما بین
ایله و صنعاست و در کناران ظرفها بعدد ستارهای اسمان مهیاست و دو نهر عظیم از پایه عرش در ان میریزد و ابش از شیر سفیدتر است
و از عسل شیرین تر و سنگریزه اش از زمرد و یاقوتست و زمینش از مشک خوشبوتر است و گیاهش زعفرانست و خدا تعالی با من
شرط کرده است که وارد ان حوض نشوند مگر انانکه دلهای ایشان از نفاق و شرک پاک باشد و نیتهای ایشان صحیح باشد و انقیاد و
متابعت وصی من علی بن ابی طالب کرده باشند و دور خواهند کرد غیر شیعیان او را از حوض کوثر همچنانکه شتر صاحب جرب را از
میان شتران بدر میکنند و هر که از ان خورد دیگر تشنه نمیشود و در اخبار متواتره از حضرت رسول ص منقولست که فرمود که هر که ایمان
بحوض کوثر نداشته باشد خدا تعالی او را بان حوض نرساند و هر که ایمان بشفاعت من نداشته باشد خدا تعالی او را بشفاعت
من فایز نگرداند و فرمود که شفاعت من برای اصحاب گناهان کبیره است از امت من و اما نیکوکاران پس بر ایشان اعتراضی نیست
و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که مردم را در شدت قیامت چنان کار تنگ شود که عرق بدنهای ایشان بدهان ایشان
برسد گویند که بیایید نزد حضرت آدم ع رویم شاید ما را شفاعت کند چون بیایند گوید که من هم گناه کارم بروید نزد نوح و همچنین نزد

هر پیغمبری که آیند ایشانرا بنزد دیگری فرستند تا بنزد عیسی آیند گوید که بخدمت پیغمبر آخر الزمان صلوات الله علیه روید چون بخدمت آنحضرت
آیند فرماید که با من بیایید و بیاورد ایشانرا بدر بهشت و روی بدرگاه رحمت کرده بسجده درآید پس ندا رسد که سر بردار و شفاعت کن مارا
شفاعت تو مقبولست و اینست تفسیر این آیه که فرموده عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا و بسند معتبر منقولست که شخصی بخدمت حضرت باقر
صلوات الله علیه آمد و گفت که شما حرف شفاعت بسیار میگویید و مردم را مغرور میکنید فرمود که گمان تو اینست که شکم و فرج خود را
از حرام نگاه داشته و بشفاعت محمد ص احتیاج نداری والله که اگر فزعهای روز قیامت را ببینی محتاج بشفاعت خواهی شد و شفاعت از
برای جماعتی است که مستحق آن شده باشند و هیچکس از اولین و آخرین نیست مگر آنکه بشفاعت آنحضرت محتاج است در روز قیامت پس فرمود
که حضرت رسول ص از برای امت خود شفاعت خواهد کرد و ما برای شیعیان خود شفاعت خواهیم کرد و شیعیان ما برای اهل و دوستان
خود شفاعت خواهند کرد و گاه باشد که مؤمنی شفاعت کند مثل عدد ربیعه و مضر را که دو قبیله عظیم اند و مومن شفاعت میکند حتی از برای خدمتکارش
میگوید خداوندا حق خدمت بر من دارد و مرا از سرما و گرما نگاه میداشت و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که سه طایفه
در روز قیامت شفاعت خواهند کرد اول پیغمبران دیگر علما دیگر شهیدان و از حضرت صادق ع منقولست که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله
علیه از حضرت رسول ص پرسید از تفسیر آیه که یوم نحشر المتقین الی الرحمن وفدا که ترجمه اش اینست که روزی که محشور گردانیم پرهیزکارانرا
بسوی خداوند بسیار بخشنده ایشان حال گویند که وارد شوندگان باشند بر خداوند خود یا سواران باشند حضرت فرمود که یا علی این
گروه نیستند مگر سواره ایشان جماعتی هستند که پرهیزکاری از معاصی الهی کرده اند پس خدا ایشانرا دوست داشته و مخصوص خود گردانیده
و اعمال ایشانرا پسندیده و ایشانرا متقیان نام کرده یا علی بحق آن خدایی که حبه را شکافته و گیاه از او رویانیده و خلایق را خلق کرده که
ایشانرا از قبرها بیرون خواهند آورد و روهای ایشان مانند برف سفید و نورانی خواهد بود و جامهای سفید پوشیده باشند از شیر
سفیدتر و نعلهای طلا در پا داشته باشند و بند آن نعلها از مروارید درخشان باشد و ملایکه باستقبال ایشان آورند ناقههای
بهشتی را که جهاز آنها از طلا باشد و بمروارید و یاقوت مرصع کرده باشند و جلهای آن شتران از استبرق و سندس بهشت باشند و ایشانرا
شتران ایشانرا برداشته در صحرای محشر پرواز کنند و با هر یک از ایشان هزار ملک همراه باشند از پیش رو و جانب راست و چپ
در نهایت حرمت و اکرام بیاورند تا درگاه بزرگ بهشت و بر آن درگاه درختی باشد که هر برگی از آن صد هزار کس را سایه کند و از جانب
راست درخت چشمه باشد مطهر و پاکیزه از آن چشمه شربتی بایشان دهند که خدا دلهای ایشانرا از حسد و کینه پاک گرداند و از بدنهای
ایشان موهای ناخوش بریزد چنانچه حق تعالی میفرماید که و سقیهم ربهم شرابا طهورا آن شراب پاک کننده را از این چشمه می‌آشامند که
ظاهر و باطن ایشانرا از بدیها مصفا میگرداند پس می‌آیند بر سر چشمه دیگر از دست چپ آن درخت و در آن چشمه غسل میکنند و این چشمه
زندگانیست که چون در آن غسل کردند هرگز نمیمیرند پس ایشانرا بنزدیک عرش می‌آورند و حال آنکه از جمیع دردها و بلاها و گرما و سرما

ایمن شده اند پس حق تعالی بملائکه ندا میفرماید که دوستان مرا ببهشت ببرند و ایشانرا با سایر خلایق باز مدارید که من همیشه از و خشنود
بوده‌ام و رحمت من بر ایشان لازم گردیده پس ایشانرا ملائکه ببهشت اورند پس چون بدر بهشت رسند ملائکه حلقه بر در زنند و آوازی
از ان بلند شود که جمیع حوریان که خدا تعالی برای ایشان خلق کرده است بشنوند انگاه حوریان منادی کنند و یکدیگر را بشارت دهند
که دوستان خدا امدند پس در را بگشایند و ایشان داخل بهشت شوند زنان ایشان از حوریان و ادمیان از قصرهای بهشت مشرف شوند
و گویند مرحبا و خوش آمدید چه بسیار مشتاق شما بوده ایم پس دوستان خدا مثل این سخن جواب ایشان گویند پس حضرت امیر المومنین ع
فرمود که یا رسول الله ایشان چه جماعه اند فرمود که شیعیان خالص تواند و تو امام و پیشوای ایشانی و از حضرت امام محمد باقر منقولست
که حضرت رسول ص فرمود که در روز قیامت منادی از جانب رب العزة ندا کند که جمیع اهل محشر شنوند که کجایند اهل صبر گروهی از محشر برخیزند
ملائکه استقبال ایشان کنند و گویند چگونه بود صبر شما جواب گویند که نفس خود را بر مشقت طاعت و ترک معصیت صبر میفرمودیم پس منادی
ندا کند و گوید که راست میگویند بگذارید که بیحساب ببهشت روند پس منادی دیگر ندا کند که کجایند اهل صبر فضل پس گروهی برخیزند ملائکه
ایشانرا استقبال کنند و پرسند که چه فضیلتست که شما را باین کرامت رسانید گویند که بر ما سفاهه و بیخردی میکردند و ما حلم و بدی
نسبت بما میکردند و ما برای خدا عفو میکردیم ندا رسد که راست میگویند بگذارید که بیحساب ببهشت روند دیگر منادی ندا کند که کجایند
همسایگان خدا پس گروهی برخیزند و ملائکه استقبال ایشان کنند و گویند چه بود عمل شما که امروز شما را بجوار خود خدا نسبت داد گویند
که ما برای خدا با برادران و مومنان دوستی میکردیم و خالصا لوجه الله با ایشان عطاها میکردیم و مدد و اعانت ایشان مینمودیم ندا رسد
که راست میگویند بگذارید که بجوار رحمت و قرب من در آیند بیحساب پس حضرت فرمود که ایشان همسایگان اولیا و اوصیا و مقربان خدا اند
مردم میترسند از احوال قیامت و ایشان نمیترسند و مردم را حساب میکنند و ایشانرا حساب نمیکنند و حضرت صادق ع فرمود
که خداوند عالمیان در روز قیامت خیان رحمت خود را پهن کند که شیطان هم طمع کند در ان رحمت و باسانید معتبره از حضرت
رسول ص منقولست که فرمود که یا علی تویی اول کسی که داخل بهشت میشود و در دست تو خواهد بود علم و لوای حمد و ان هفتاد شقه است
که هر شقه از افتاب و ماه بزرگترست و در حدیث دیگر وارد شده که انحضرت فرمود که یا علی اول مرتبه ترا میطلبند در روز قیامت و
بتو میدهند علم مرا که ان لوای حمدست و دو صف استند اهل محشر و تو از میان ایشان میروی و ادم و جمیع خلایق در زیر علم من
خواهند بود و طولش هزار سال راه است و سرش از یاقوت سرخ است و چوبش از نقره سفیدست و تهش از در سبزست و سه ذوابه
دارد یکی در مشرق و یکی در مغرب و یکی در میان دنیا و بران سه سطر نوشته است سطر اول بسم الله الرحمن الرحیم سطر دوم الحمد لله رب
العالمین و سطر سوم لا اله الا الله محمد رسول الله و هر سطری هزار سال راه است و عرضش هزار پس یا علی علم مرا بر میداری و روان
میشوی و حضرت امام حسن ع از دست راست تو و امام حسین ع از دست چپ تواند و می آیی نزد من و ابراهیم در سایه عرش الهی پس حله

سبزی از حلهای بهشت در تو می پوشانند پس منادی از جانب رب العزة مراندا میکند که نیک پدریست برای تو ابرهیم و نیکو برادریست
برادر تو علی بن ابی طالب و بسند صحیح از حضرت صادق ع منقولست که حضرت رسالت پناه ص میفرمود که هرگاه از برای من خیری از
خدا طلب نماید وسیله را برای من بطلبید پس از آنحضرت سؤال کردند از وسیله که چه چیزست فرمود که ان درجه منست در بهشت
وان هزار پایه دارد و از هر پایه تا پایه هزار سال راه است بدویدن اسب تندرو و پایهای از گوهرست و یکی از زبرجد و یکی از یاقوت
و یکی از مروارید و یکی از طلا و یکی از نقره پس بیاورند در روز قیامت و با درجه پیغمبران نصب کنند و ان در میان درجه
سایر پیغمبران از بابت ماه باشد در پهلوی ستارگان پس جمیع پیغمبران و شهیدان و صدیقان گویند که خوشا حال ان بنده
که این درجه او باشد پس منادی از جانب رب العزة ندا کند که جمیع خلایق بشنوند که این درجه محمد است پس بیایم من و جامه از نور
از ارخود کرد پوشیده و تاج ملک و پادشاهی و اکلیل کرامت و بزرگواری بر سر داشته و علی بن ابی طالب در پیش من رود و علم
من لوای حمد در دست او باشد و بر ان علم نوشته باشد لا اله الا الله محمد رسول الله المفلحون هم الفائزون بالله پس بیائیم تا بر ان
درجه بالا رویم و من بر پایه بالا بایستم و علی یک پایه بعد از من پس جمیع پیغمبران و شهیدان و صدیقان گویند که خوشا حال این
دو بنده چه بسیار گرامی اند نزد خدا پس ندا رسد که اینک حبیب منست محمد و این ولی و دوست منست علی خوشا حال کسی که او را
دوست دارد و وای بر حال کسی که دشمن او باشد و دروغ بر او بندد و انگاه حضرت رسول ص فرمود که هیچ مومنی نماند که ترا دوست
دارد مگر اینکه از ین ندا راحت یابد و روی او سفید شود و دل او شاد گردد و نماند کسی که دشمن تو باشد یا با تو حرب کرده باشد
مگر اینکه روی او سیاه شود و پاهای او بلرزد پس درین حال دو ملک بیایند یکی رضوان خازن بهشت و دیگری مالک خازن جهنم
پس رضوان بیاید و بگوید السلام علیک یا احمد من گویم که السلام علیک ای ملک تو کیستی و چه بسیار خوش رو و خوش بوئی گوید
منم رضوان خازن بهشت و اینست کلیدهای بهشت که جناب رب العزة برای تو فرستاده بگیر ای احمد من گویم که قبول کردم
از پروردگار خود او راست حمد که برانکه مرا بر همه خلق زیادتی و فضیلت داد باین کرامت بده به برادرم علی بن ابی طالب پس
رضوان برگردد و مالک بیاید بگوید السلام علیک ای احمد من گویم علیک السلام ای ملک تو کیستی چه بسیار مهیب و عجیبی گوید منم
مالک خازن جهنم و اینست کلیدهای جهنم که جناب رب العزة برای تو فرستاده بگیر گویم قبول کردم و او را حمد میکنم برین کرامت
بده ببرادرم علی ابن ابی طالب پس مالک برمیگردد و علی متوجه میشود با کلیدهای بهشت و کلیدهای جهنم و می اید و بر کنار جهنم می ایستد
در حالتی که شررهای ان در پرواز است و فریاد میکند و میخروشد و زبانه بلند کرده علی مهارش را بدست میگیرد جهنم میگوید که
بگذار یا علی که نور تو اتش مرا خاموش کرد علی میگوید که قرار بگیر ای جهنم و انچه بگویم بشنو از انکه که دشمن است و این را بگذار که دوست
من است پس حضرت رسول ص فرمود که والله که جهنم در انروز اطاعت علی زیاده میکند از غلامان شما نسبت بشما اگر خواهد جهنم را بجانب

راست میفرستند واگر خواهد بجانب جهنم اطاعة و فرمانبرداری او زیاده از جمیع خلایق خواهد کرد در انجا او را فرمایند یا اباذر ان

شر الناس منزلة عند الله یوم القیمة عالم لا ینتفع بعلمه ومن طلب علما لیصرف به وجوه الناس لم یجد

ریح الجنة یا اباذر من ابتغی العلم لیخدع به الناس لم یجد ریح الجنة یا اباذر اذا سئلت عن علم لا تعلمه

فقل لا اعلمه تنج من تبعته ولا تفت الناس بما لا علم لک به تنج من عذاب الله یوم القیمة یا اباذر

یطلع قوم من اهل الجنة الی قوم من اهل النار فیقولون ما ادخلکم النار وقد دخلنا الجنة بفضل

تادیبکم وتعلیمکم فیقولون انا کنا نامر بالخیر ولا نفعله ای ابوذر بدترین مردم وپست ترین مردم نزد خداوند عالمیان

در قیامت عالمی است که مردم از علم او منتفع نشوند یا خود از علم خود منتفع نشود وکسی که طلب علم کند برای انکه روی مردم را بسوی خود

بکرداند و مرجع ایشان باشد بوی بهشت را نشنود ای ابوذر کسی که طلب علم کند برای انکه مردم را فریب دهد نیابد بوی بهشت را ای ابوذر

اگر از تو پرسند علمی که ندانی بگو نمیدانم تا نجات یابی از عذاب الهی در روز قیامت ای ابوذر مشرف میشوند ونظر میکنند جماعتی از اهل

بهشت بسوی گروهی از اهل جهنم پس از ایشان میپرسند که چه چیز باعث این شد که شما بجهنم رفتید وحال انکه با برکت تعلیم وتادیب

شما داخل بهشت شده ایم گویند که ما مردم را امر بخوبی میکردیم وخود بجا نمی آوردیم توضیح این فصل مبنی بر چند قاعده است قاعده

اول در بیان فضیلت علم و یاد گرفتن و یاد دادن و فضل علماست بدانکه علم از اشرف سعادات و افضل کمالات است و اخبار و ایات

در فضیلت ان بسیار است وقدری از ان در اصول و فروع دین واجب عینی است وفضیلت انسان بر جمیع مخلوقات بعلم است و سرمایه

جمیع کمالات دیگر است چنانچه باسانید معتبره از حضرت رسول صلعم منقولست که طلب علم واجبست بر هر مسلمانی بدرستی که خداوند عالمیان

دوست میدارد طالبان علم را و از حضرت امام موسی کاظم عم پرسیدند که ایا جایز است مردم را که سؤال کنند از چیزها که بان محتاجند

فرمود که نه حضرت امیر عم فرمود که ایها الناس بدانید که کمال دین در طلب علمست وعمل کردن بان بدرستی که طلب علم بر شما لازم

تر است از طلب مال زیرا که روزی در میان شما قسمت شده است وضامن شده اند انرا از برای شما وخداوند عادل قسمت کرده است

وضامن شده اند انرا از برای شما وخداوند عادل قسمت کرده است وضامن شده والبته وفا میکند بضمان خود وعلم را نزد اهلش

سپرده اند وشما را امر کرده اند که از ایشان طلب کنید پس طلب کنید تا بیابید وحضرت صادق عم فرمود که کسی که علوم دین را یاد بگیرد

خدا تعالی در روز قیامت نظر رحمت بسوی او نفرماید واعمال او را قبول نکند وفرمود که چون خدا خیر بنده را خواهد او را دانا میکرداند

در دین خود وفرمود که حضرت رسول صلعم فرمود که خیری نیست در زندگانی مگر دو کس را عالمی که اطاعت او کنند یا شنونده که حفظ

کند وعمل نماید وحضرت امام محمد باقر عم فرمود که عالمی که مردم بعلم او منتفع شوند بهتر است از هفتاد هزار عابد واز معاویه بن عمار

منقولست که بحضرت صادق عم عرض کردم که یک شخصی هست که روایت کننده حدیث شماست که در میان مردم احادیث شما را

پهن میکنند و دلهای شیعیان ما را بان محکم میسازد و عابدی هست که این روایة و علم را ندارد کدام بهترست فرمود که ان بسیار روایت
کننده حدیث ما که دلهای شیعیان ما را بان محکم میسازد بهترست از هزار عابد و فرمود که یا عالم باش یا طلب کننده علم یا دوست اهل علم
باش و قسم دیگر مباش که بدشمنی ایشان هلاک میشوی و از حضرت صادق ع منقولست که حضرت رسول ص فرمود که هرکه در راهی رود بطلب
خدا راهی برای او بسوی بهشت بگشاید و بدرستی که ملائکه بالهای خود را بر زمین میگذارند برای طالب علم از روی رضا و خشنودی
و استغفار میکنند برای طلب کننده علم هرکه در اسمان و هرکه در زمین است حتی ماهیان دریا و فضل عالم بر عابد مانند زیادتی ماه است
بر سایر ستارگان در شب چهارده و بدرستی که علما وارثان پیغمبرانند و پیغمبران میراث طلا و نقره نگذاشته اند بلکه علم میراث
ایشانست پس هرکس بهره ازان بگیرد و از حضرت امام حسن عسکری ع منقولست که بدحال ترین یتیمان شیعه انست که از امام خود
دور مانده باشد و دستش باو نرسد و در شرایع دین حیران باشد پس کسی از شیعیان ما که عالم بعلوم ما باشد ان جاهل بشریعت
ما که از ما دور مانده است مانند یتیمی است در دامن او اگر او را هدایت و ارشاد کند و شریعت ما را تعلیم او نماید با ما خواهد بود در
رفیق اعلی چنین خبر داد مرا پدرم از پدرانش از رسول خدا ص و حضرت علی بن ابی طالب ع فرمود که هرکه از شیعیان ما عالم بشریعت
ما باشد و ضعیفان شیعیان ما را از ظلمت جهل بنور علمی که از ما باو رسیده است برساند بیاید در روز قیامت و تاجی بر سر او
باشد که روشنی دهد جمیع اهل عرصات را و حله پوشیده باشد که برابری نکند با یکتار او تمام دنیا پس منادی از جانب حق تعالی
ندا کند که ای بندگان خدا این عالمیست از شاگردان ال محمد پس هرکس ازین عالم در دنیا از حیرت جهل بیرون آمده باشد درین
روز بنور او چنگ زند تا او را از حیرت و ظلمت عرصات بنزهتگاه جنت رساند پس هرکه ازو هدایتی یافته باشد همراه او به بهشت در اید
و فرمود که حضرت فاطمه علیها السلام فرمود که از پدرم شنیدم که فرمود که علمای شیعیان ما چون محشور میشوند بقدر بسیاری
علوم و ارشاد ایشان خلایق را حلهای کرامت بر ایشان می پوشانند حتی انکه گاه باشد که بر یکی از ایشان هزار هزار حله از نور بپوشانند
و منادی از جانب خداوند ندا کند که ای جماعتی که تکفل کردید یتیمان ال محمد را و ایشان را بر داشتند و رعایت و هدایت کردید در
وقتی که از حقیقی که امامان ایشان جدا ماندند ان یتیمان را که شاگردان شما بودند بقدر انچه از شما علم فرا گرفته اند بر ایشان خلعت
بپوشانند جمعی را که از ایشان یاد گرفته اند پس ندا رسد که خلعتها که بخشیده اند با ایشان عوض بدهید و مضاعف گردانید پس حضرت
فاطمه علیها السلام فرمود که هر تاری ازان خلعتها بهترست از انچه افتاب بران میتابد هزار هزار مرتبه و حضرت امام حسن ع فرمود که
فضیلت کسی که تکفل جاهلان شیعیان کند و امور مشتبه بر ایشان واضح گرداند بر کسی که یتیمان دیگر را آب و طعام دهد مثل فضیلت ماه است
بر سها که خفی ترین ستارهاست و فرمود که هرکه متکفل یکی از شیعیان ما شود در غیبت ما و از علومی که باو رسیده است او را هدایت
کند و در علوم ما با او مواسات کند خداوند عالمیان او را ندا کند که ای بنده کریم که مواسا کردی من اولایم بکرم کردن از تو ای ملائکه در

در بهشت بعدد هر حرفی که تعلیم کرده است هزار هزار قصر باو بدهید و دران قصر انچه مناسب انهاست از نعمتها برای او مقرر سازید و حضرت
علی بن الحسین ع فرمود که حق تعالی وحی نمود بحضرت موسی ع که ای موسی مردمانرا دوست من گردان و مرا دوست ایشان کن گفت
خداوندا چون کنم که ایشان چنین شوند فرمود که بیاد آور نعمتهای مرا تا دوست گردند و مرا دوست دارند بدرستی که اگر یک کس از درگاه
باشی
من گریخته باشد و از ساحت عزت من گم شده باشد بسوی من برگردانی بهترست از برای تو بصد ساله عبادت که روزها بروزه
و شبها بر پا ایستاده باشی موسی گفت که ان بنده گریخته کدام است فرمود که گناهکاران و انهایی که فرمان من نمیبرند پرسیدم
که گم شده کیست فرمود که ان جاهلی که شریعت را نمیداند و طریق عبادت و بندگی و خشنودی مرا نمیداند و حضرت امیر المومنین ع
فرمود که بشارت دهید علمای شیعیان ما را بثواب عظیم و جزای کامل و حضرت امام محمد باقر ع فرمود که عالم از بابت کسی است
که شمعی در تاریکی داشته باشد که مردم از نور روشنایی یابند هر که بروشنایی شمع او بینا میشود برای او دعای خیر میکند همچنین
عالم با او شمعی هست که تاریکی جهل و ظلمت حیرت را برطرف میکند پس هر که از و نوری یابد ازاد کردهای اوست از اتش جهنم و خدا
را
میدهد باو ثواب هزار رکعت نماز که در پیش کعبه کرده باشد و حضرت جعفر بن محمد علیه السلام فرمود که علمای شیعیان ما مرابطان
و نگاهبانان اند در سرحدی که در جانب شیطان و اتباع و لشکر اوست که منع میکنند از انکه شیطان و اتباع او از جن و انس بر
شیعیان مسلط شوند و ایشانرا گمراه گردانند بدرستی که هر که از شیعیان ما خود را برای این کار نسبت کند و متوجه این امر شود او
جهاد
بهترست از کسی که جهاد کند با ترک و روم و خزر هزار مرتبه زیرا که ان عالم دفع ضرر از دین محبان و شیعیان ما میکند و این
کننده دفع ضرر را از بدنهای ایشان میکند و حضرت موسی بن جعفر ع فرمود که یک فقیه و عالم که جهال شیعیان ما را از حیرت نجات
بخشد بر شیطان گرانترست از هزار عابد زیرا که عابد همتش انست که خود را اخلاص سازد و عالم همتش انست که خود را و بندگان
خدا را از دست شیطان و گمراه کنندگان و اتباع او برهاند در روز قیامت ان فقیه را ندا کنند که ای انکسی که کفالت یتیمان ال محمد
خل
میکردی و ضعیفان و شیعیان را هدایت مینمودی باش تا شفاعت کنی انهایی را که از تو علمی اخذ کرده اند پس بایستد و بشفاعت او دا
بعضی
بهشت شوند فئامی و فئامی تا ده فئام که هر فئامی صد هزار کس باشد که بعضی از و کسب علم کرده باشند و بعضی از شاگردان او و
از شاگردان شاگردان او و همچنین تا روز قیامت و حضرت امام محمد باقر ع فرمود که اگر بعد از غیبت قایم علما نمی بودند که مردم را
بر امام دلالت کنند و بسوی او خوانند و نجات دهند ضعفای شیعه را از دامهای مکر شیطان و نواصب هر اینه کسی از شیعیان باقی نمیماند مگر
انکه مرتد می شدند ولیکن ایشان مهار دلهای ضعیفان شیعه را دارند چنانچه کشتی بان لنگر کشتی را نگاه میدارد و ایشان بهترین مردمانند
نزد خداوند و از حضرت رسول ص منقولست که کسی که از خانه خود بطلب علم بیرون آید هفتاد هزار ملک او را متابعت نمایند و از برای
او استغفار کنند و حضرت امام رضا علیه السلام از ابای کرامش روایت نموده که حضرت رسول ص فرمود که طلب علم واجبست بر هر مسلمانی

52

پس طلب نمایید علم را از محلش و اقتباس کنید انرا از اهلش بدرستی که از برای خدا علم را یاد دادن حسنه است و طلب نمودنش عبادت
و مذاکره نمودن ان ثواب تسبیح دارد و تعلیم نمودنش بکسی که نداند صدقه است و باهلش عطا نمودن موجب قرب بخداست زیراکه
بعلم دانسته میشود حلال و حرام الهی و موجب وضوح و روشنی راه بهشت است و مونس است در وحشت و مصاحب است در
غربت و وحدت و همزبان است در تنهائی و خلوت و راهنماست در شادی و غم و حربه است برای دفع دشمنان و زینت است نزد دوستان
خدا بعلم جماعتی را بلند خواهد کرد که ایشان پیشوایان بوده باشند و مردم پیروی ایشان نمایند و بافعال ایشان هدایت یابند و برای
ایشان عمل کنند و ملائکه رغبت نمایند در دوستی ایشان و بال خود را بر ایشان مالند و در هنگام نماز بر ایشان برکت فرستند
و برای ایشان استغفار نمایند هر تری و خشکی حتی ماهیان و حیوانات دریاها و درندگان و حیوانات صحراها و بدرستی که علم زندگانی
دلهاست از جهالت و نور دیدهاست در ظلمت و قوت بدنهاست از ضعف و بنده را میرساند بمنازل برگزیدگان و در می آورد در
مجالس نیکوکاران و در درجات عالیه در دنیا و آخرت و تفکر و تذکر در ان برابر است با روزه داشتن و مدارسه و مباحثه اش
ثواب نماز گذاردن و بعلم طاعت خدا و بندگی او می توان کرد و بان صله رحم کرده میشود و حلال و حرام دانسته میشود علم
پیشوای عملست و عمل تابع اوست علم را الهام مینمایند بسعادتمندان و محروم میگردند از ان اشقیا پس خوشا حال کسی که از ان
بهره خود را گرفته باشد و محروم نشده باشد و فرمود که عالم میان جهال مانند زنده است در میان مردگان و از حضرت امام
جعفر صادق ع منقولست که چون روز قیامت شود خداوند عالمیان جمیع خلق را در یک صحرا جمع نماید و ترازوی اعمال را بر پا
میکند و می سنجند مدادهای علما را با خونهای شهدا پس مدقلمهای علما با خون شهیدان زیادتی میکند **قاعدهٔ دوم** در بیان
اصناف علم و انچه ان نافع است بدانکه طالب علم را بعد از اخلاص در نیت که بعد ازین مذکور خواهد شد ضرورست که علمی را
برای تحصیل کردن اختیار نماید که داند رضای الهی در ان تحصیل هست و موجب سعادت ابدی میگردد چه هر علمی موجب نجات نیست
چنانچه اگر کسی علم سحر یا کهانت را برای عمل یاد گیرد موجب ضلالت اوست و اصل گرفتنشان حرام است و از مقدمات سابقه
که در مباحث توحید و امامت بیان کردیم ظاهر شد که علم نافعی که موجب نجاتست علومی است که از اهل بیت رسالت پناه ص
بما رسیده زیراکه محکمات قرانی همه در احادیث مفسر شده است و اکثر متشابهات نیز تفسیرش بما رسیده تفکر در انها
خوب نیست و از سایر علوم کلام انچه فهم کلام ایشان بر انها موقوف است لازم است و غیر انها لغو و بیفایده و موجب تضییع عمر است
یا باعث احداث شبهات است در نفس و غالب اوقات موجب کفر و ضلالتست و احتمال نجات بسیار نادرست و هیچ عاقلی
خود را در چنین مهلکه بدر نمی آورد که نداند که نجات خواهد یافت یا نه قطع نظر از انکه عمر را ضایع میکند و در هر خلطه سعادتهای ابدی
تحصیل میتوان نمود چنانچه از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منقولست که حضرت رسول ص داخل مسجد شدند جماعتی را دیدند

بر گرد شخصی بر آمده اند فرمود که این شخص کیست گفتند که علامه است یعنی بسیار داناست فرمود که علم را میدانند گفتند که داناترین مردمست
بنسبهای عرب و وقایعی که در میان عرب واقع است و روزهایی که در جاهلیت مشهور بوده است و اشعار عرب را خوب میداند حضرت
فرمود که این علمیست که ضرر نمیرساند کسی را که نداند و نفع نمی بخشد کسی را که داند بعد از ان فرمود که علم همین سه علمست یا آیه واضحة
الدلالة محکمه را بدانید یا فریضه و واجبی را بعدالت مقرر فرموده یا سنتی را که بعافیت تا روز قیامت و انچه غیر اینهاست زیادتیست
و بکار نمی آید و از حضرت امام جعفر صادق ع منقولست که لقمان به پسرش گفت که عالم را سه علامتست اول انکه خدای خود را بشناسد
دوم انکه بداند که خدا چه چیز را میخواهد و دوست میدارد که بعمل آورد سوم انکه بداند که خدا چه چیز را کراهت دارد تا ترک نماید و بسند
معتبر از حضرت صادق ع منقولست که فرمود که علوم مردم را که بکار ایشان می اید منحصر در چهار چیز یافته ایم اول انکه خداوند خود را
بشناسی دوم انکه بدانی که چه نعمتها بتو کرامت فرموده سوم انکه بدانی که خدا از تو چه چیز خواسته و طلبیده چهارم انکه بدانی که خدا
چه چیز ترا از دین بیرون برده و بسند صحیح از زراره و محمد بن مسلم و برید منقولست که شخصی بحضرت صادق ع عرض کرد که من
پسری دارم و میخواهد که سوال کند از شما از حلال و حرام و از چیزی که فایده برای او ندارد نکند فرمود که ایا مردم از چیزی سوال
می کنند که از حلال و حرام بهتر باشد **قاعده سوم** در شرایط و اداب علم و عمل نمودن بآن و بیان اصناف علما بدانکه چون علم
اشرف عبادات است باید که شرایط عبادت را در ان بر وجه اکمل رعایت نماید تا ثمره کمالات و سعادات گردد و سابقا مذکور
شد که عمده شرایط قبول عمل اخلاص و نیت است پس باید که سعی کند که غرض او از تحصیل علم رضای حق تعالی باشد و نفس او
از اغراض فاسده و نیات دنیه خالی گرداند و بجناب اقدس الهی جل جلاله و عم نواله متوسل و از او طلب توفیق نماید تا علوم حق
از جانب فایض مطلق برو فایز گردد و خیالات شیطانی با او ممزوج نباشد و چون هر چند عمل نفیس تر است شیطان را در تضییع
ان سعی بیشتر است لهذا اخلاص در طلب علم دشوارتر است از اخلاص در سایر اعمال و در اکثر اوقات مشوب باغراض باطله می باشد
زیرا که در سایر عبادات چندان اثری در انکس نمیماند که بحسب دنیا موجب فخر باشد و علم بحسب دنیا نیز کمالیست و در بعضی امور
موجب ترجیح میگردد و ثمره ان ظاهر میباشد و از این جهت شیطان را وساوس بسیار درین باب می باشد چنانچه باسانید معتبره
از حضرت امام جعفر بن محمد الصادق علیه السلام منقولست که هر که طلب حدیث از برای جذب منفعت دنیا بکند انکس را در
سرای اخرت دیگر بهره و نصیبی نخواهد بود و کسی که از کسب احادیث مطلب او خیر اخرت باشد و اصلا مطالب دنیوی منظورش
از ان نباشد حضرت وهاب بی منت تعالی و تقدس خیر دنیا و اخرت باشد راه هر دو باو کرامت فرماید و بسند معتبر دیگر از
حضرت امام محمد باقر ع روایت نموده اند که هر که طلب علم و کسب احادیث نبوی نماید برای انکه در دنیا با علما مباهات و مفاخرت
نماید یا برای انکه با سفیهان و بیخردان روزگار مباحثه و مجادله نماید یا برای ان حفظ علوم مینماید که روی مردم را بجانب خود بگرداند

ودرمیان

و در میان عوام الناس شهرت نماید و کسب اعتبار خود کند پس جای خود را در جهنم اماده و مهیا دارد و دیگر از شرایط کسب علوم
نمودن است که نفس خود را از صفات ذمیمه و اخلاق دنیه پاک کرداند و ریشه حسد و کینه و ریا و بغض و محبت دنیا و امثال
اینها را از دل برکند تا نفس او قابل فیضان حقایق کردد چنانکه علم و حکمت را تشبیه کرده اند بدانه که بر زمین پاشند بعضی از ان
بر روی سنگ می افتد و از ان هیچ حاصل بر نمی آید و بعضی از ان بر خاک می افتد اما در زیرش سنگ هست زود ریشه اش
بسنگ میرسد و خشک میشود و بعضی در زمین شوره می افتد و زمین ناقابل است و حاصل نمیدهد و بعضی بزمینی می افتد که
خارهای بی نفع در ان ریشه کرده ریشه این دانه با ریشه انها ضم میشود و چنانکه باید حاصل نمیدهد و باین سبب است که در مجلسی که
هزار کس نشسته اند حرف حکمتی که مذکور میشود در بعضی که دل ایشان از سنگ سخت ترست هیچ تاثیر نمیکند و در بعضی که دل ایشان
بمواعظ و نصایح و عبادت نرم شده اندک تاثیری میکند و چون ریشه اش بسنگ رسید خشک میشود و برطرف میکردد
و اثری از انچه شنیده اند در نفس ایشان نمیماند و در بعضی ثمره اش بیشتر میماند اما چون حقد و حسد و محبت دنیا در نفس ایشان
ریشه دارد مانع میشود از انکه ریشه ان محکم شود و اثار خوف از و بظهور آید و جمعی دل خود را از ان موانع پاک و مصفی کرده اند
همین که کلمه حکمت و موعظه را شنیدند در دل ایشان ریشه میکند و اثارش بر اعضا و جوارح ایشان ظاهر میشود و یوما فیوما
اثار خیر از ایشان بیشتر ظاهر میشود و تشبیه دیکر کرده اند حکمت و علم را بغذاهای مقوی بدن زیرا که چنانچه بدن بغذاهای موافق
قوت می یابد و حیات ان باین غذاهاست همچنین بحکم و معارف قوت می یابد و حیات روح باینهاست چنانچه حق تعالی
در بسیاری جاهای از قران کافران و نادانان را بمردن وصف کرده و فرموده که اموات غیر احیاء و ما یشعرون که ترجمه اش اینست
که کافران مردکانند نه زندکان ولیکن نمیدانند و از حضرت امیر المؤمنین ع منقولست که رحت دهید نفسهای خود را الحکمهای
تازه بدرستی که انها را کلال رو داده مانند که حاصل میشود چنانچه بدنها را سستی و کلال بهم میرسد و در اخبار بسیار وارد شده است
که علم حیات و زندکی دلهاست و در بدن وقتی که ماده فاسدی هست غذاهای صالح مقوی باعث طغیان مرض و قوت ان
ماده فاسد میشود چنانچه بیمار را تا ماده مرض باقیست از کوشت و چربیها و شیرینیها که باعث قوت صحیح است منع میکنند و اول
علاج ان ماده فاسد میکنند و بعد از ان غذاهای مقوی میدهند همچنین طبیبان نفوس و ارواح اول امراض نفسانیه را از نفس
زایل میکردانند و بعد از ان او را تقویت بعلم و حکمت میکنند چنانچه می بینی که جمعی باین امراض مبتلایند علم باعث زیادتی فساد
ایشان میشود و شیطان بان علم و مرتبه شقاوت را بکمال رسانیده و تشبیه دیکر کرده اند علم را بنور چراغ و افتاب که در دیده
اعمی هیچ اثری از ان ظاهر نمیشود و در دیدهای دیکر در خور نور دیده از ان منتفع میشوند پس اول علاج چشم دل میباید کرد تا علم
و حکمت نفع دهد چنانچه حق تعالی وصف حال جماعتی از اشقیا فرموده که دیدهای سر ایشان کور نیست ولیکن دیدهای دلها که

که در سینهای ایشان است کورست چون سخن باینجا کشید اگر مجملی از احوال قلب و صلاح و فساد ان و نور و ظلمت ان و زیادتی و
نقصان ایمان مذکور شود مناسب است بدانکه قلب را بر دو معنی اطلاق کرده اند یکی بر این شکل صنوبری که در پهلوی چپ است
و دیگری بر نفس ناطقه انسانی و بدانکه حیات بدن ادمی بروح حیوانی است و روح حیوانی بخار لطیفی است که حاملش خون است
و منبعش قلب و از قلب بدماغ متصاعد میشود و از انجا بواسطه عروق بجمیع اعضا و جوارح سرایت میکند و نفس ناطقه چون
کمالات و استعداد و ترقیات ان موقوف بر بدنست و این بدن آلت انست باین بدن تعلقی دارد و اول چیزی که باعث
حیوة بدنست تعلق دارد و چون حیات بدن بکار او می آید پس بروح حیوانی اول تعلق میگیرد و چون منبع ان قلبست بقلب
زیاده از جوارح دیگر تعلق میگیرد لهذا تعبیر از نفس حاصل میشود از علوم و سایر کمالات باین بدن و بجمیع اعضا و جوارحش سرایت میکند
و چنانکه ان صفت در نفس سرایت میکند کاملتر میشود از اثرش قوت در جوارح و اعضا بیشتر ظاهر میشود مانند سر چشمه نهرها
معمورتر باشد چندین نهر از دل صنوبری بر می آید بجمیع بدن و چندین نهر از دل روحانی میرسد که نهرها و حیوتهای معنوی از ایمان
و یقین و معارف بر اعضا یک نسبت قسمت میشود و این هر دو سر چشمه از دریاهای فیض نامتناهی حق تعالی جاری
میگردد و اما توفیق الهی بنده را در کار است که حفر ان نهرها بکند و خس و خاشاک شبهای باطل و گناهان یا مواد فاسده
بکند تا صاف و بی کدورت جاری گردد چنانچه از حضرت رسول خدا منقولست که در ادمی پاره گوشتی هست که هرگاه ان
سالم و صحیح باشد سایر بدن صحیح است و هرگاه ان بیمار و فاسد باشد سایر بدن بیمار و فاسدست و ان دل ادمی است
و بسند معتبر منقولست که فرمود که هرگاه دل پاکیزه است بدن پاکیزه است و هرگاه دل خبیث است بدن خبیث است و حضرت
امیر المؤمنین ع بحضرت امام حسین ع وصیت فرمود که از جمله بلاها فقر و فاقه است و ازان بدتر بیماری بدن است و ازان
بدتر بیماری دلست و از جمله نعمتها وسعت در مال است و ازان بهتر صحت بدنست و ازان بهتر پرهیزکاری دلست و از حضرت
امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که دلها بر سه قسمست یکدل سرنگونست که هیچ خیر در ان جا نمیکند و ان دل کافرست
و یکدل انست که خیر و شر هر دو در ان در می آید هر یک که قوی ترست برو غالب میشود و یکدل هست که گشاده است و در ان چراغی
از نور الهی هست که پیوسته نور میدهد و تا قیامت نورش بر طرف نمیشود و ان دل مؤمن است و از حضرت امام محمد با جعفر
صادق ع منقولست که منزلت قلب از بدن ادمی منزلت امام است نسبت بسایر خلق نمی بینی که جمیع جوارح بدن لشکرهای قلب اند
و همه از جانب او متحرک کنند و مردم را خبر میدهند از احوال آن و هرچه دل اراده میکند فرمان او را قبول میکنند همچنین امام عادل را
در عالم چنین می باید اطاعت کنند و تابع او باشند و حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمود که دل مؤمن در میان دو
انگشت قدرت خداست بهر طرف که میخواهد میگرداند و حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیهما فرمود که بنده را چهار چشم میباشد

دو چشم در سر اوست که امور دنیای خود را بان می بیند و دو چشم در دل اوست که امور آخرت را بآن می بیند پس بنده را که خدا خیر او
خواهد چشم دل او را بینا میکرداند پس امور غیب را بانها می بیند و عیبهای خود را بانها میداند و اگر کسی شقی باشد آن دو چشم دلش
کور می باشد و حضرت صادق ع فرمود که دل را دو گوش است روح ایمان در یک گوش خیرات و طاعات را میگوید و شیطان
در گوش دیگرش بدیها و شرور ان تلقین میکند پس هر یک که بر دیگری غالب شد میل بآن میکند حضرت صادق ع فرمود که پدرم
میفرمود که هیچ چیز دل را فاسد نمیکرداند مانند گناه بدرستی که دل مرتکب گناه میشود تا وقتی که گناه بر و غالب میشود و از او سرنگون
میکند که چیزی در ان جا نکند و از حضرت صادق ع منقولست که حق تعالی بحضرت موسی وحی کرد که ذکر مرا در هیچ حال فراموش مکن
که ترک یاد من موجب قساوت قلب است و حضرت امیر المومنین ع فرمود که اب دیده خشک نمیشود مگر بسبب سنگینی و قساوت قلب
نمیباشد مگر به بسیاری گناهان ای عزیز چون فی الجمله اطلاعی بر معنی قلب و بعضی از احوال او بهم رسانیدی بدانکه از ایات و احادیث
بسیار ظاهر میشود که اعمال جزو ایمان است و هر عضوی از اعضا را حصه و بهره از ایمان هست و اعتقادات ایمان دلست و هر
عضوی از اعضا ایمانش انست که فرمانبرداری الهی بکند در انچه متعلق بانست از تکالیف الهی و احادیث بسیار است
که مومنی که مرتکب کبیره میشود روح ایمان از و مفارقت مینماید و تصحیح این اخبار و ایات بیکی از دو وجه می توان نمود اول انکه
قایل شویم بانکه ایمان در اصطلاح شرع معانی مختلفه میدارد و انچه از اکثر اخبار ظاهر میشود دانست که ایمان را اطلاق میکنند
بر اعتقادات حق با ترک کبایر و فعل فرایضی که ترک انها کبیره است مثل نماز و روزه و حج و زکوة و امثال انها و بمعنی دیگر از ایمان
اعتقادات کامله یقینیه است با فعل واجبات و سنتها و ترک محرمات و مکروهات و بمعنی ایمان مرادف اسلام است که همین
محض عقاید ضروریه باشد یا عدم انکار انها یا اقرار بانها ظاهرا و اسلام را براعم ازین هم اطلاق میکنند که همین گفتن کلمتین
نماید که منافق باشد و بدل اعتقاد نداشته باشد و از اکثر احادیث همان معنی اول ظاهر میشود چنانچه از حضرت امام رضا ع
منقولست که فرمود که اصحاب کبایر نه مومن اند و نه کافر بلکه محل شفاعت اند و مسلمانند و با سانید مستفیضه از حضرت امام صا
علیه السلام و دیگر ائمه علیهم السلم منقولست که اقرار بزبان است و معرفت بدلست و عمل کردن باعضا و جوارح است و بر هر یک
از معانی اسلام است و ایمان مترتب میشود اسلام بمعنی گفتن کلمتین که اعتقاد نداشته باشد و در اخرت فایده نمیدهد
و اینقدر در دنیا فایده میدهد که خون ایشان محفوظ میباشد و نکاح ایشان جایزست و میراث از مسلمانان میبرند و پاکند اما
عذاب ایشان در اخرت ابدیست مثل کفار و مرتد و سنیان و سایر فرقهای اسلام غیر شیعه دوازده امامی داخل این فرقه اند
و ایمان بمعنی مجموع اعتقادات حق داشتن و اظهار ان کردن در اخرت فایده میکند که همیشه در جهنم نباشد و مستحق مغفرت
الهی ایشان باشند و اعمالش صحیح باشد و عبادتش باطل نباشد و انچه در اخبار و ایات دلالت بر ان میکند که مومن مرتکب

گناهان کبیره میشود و مومن در جهنم معذب میباشد بانمعنی است وبعضی احادیث که واقع شده است بارتکاب کبیره از ایمان بدر
میرود محمول برمعنی اولست وبعضی که دلالة میکند که بارتکاب جمیع گناهان از ایمان بدر میرود محمول برمعنی دوم است وانچه
واقع شده است دراحادیث ازصفات مومن که درغیر انبیا واوصیا جمیع نمیشود وانها محمول برمعنی سوم است وتحقیق اینست
که قول جمیع عبادات وتحصیل جمیع کمالات وترک جمیع منهیات وازاله جمیع صفات ذمیمه ونقایص اجزاء ایمانند واما اجزا
شیء مختلف میباشند بعضی از اجزا بانتفاء انها کل منتفی شود وبعضی نه چنین است مثل اعضای ادمی که سر از جمله اعضایی است که
بزوال ان شخص زایل میشود که بزوال ان عمده انتفاعات ان برطرف میشود وبعضی هست که موجب حسن وکمال شخص است وازفوت
ان انتفاع بسیاری فوت نمیشود وهمچنین اجزای ایمان مثلا اعتقادات حق نسبت بایمان ازبابت ان اعضایی است که بزوال
انها شخص فانی میشود وهمچنین ایمان بزوال انها مطلقا برطرف میشود وفعل فرایض وترک فرایض کبایر ازبابت انست که شخصی را
دستش ببرند باز زنده است وانسانست اما انسان ناقصی است وحیاتش بسبب ان درمعرض زوال است واما بمحض این زایل
نمیشود وهمچنین اگر چشمش بکنند یا زبانش را ببرند پس کسی که جمیع فرایض را ترک کند وجمیع کبایر ومناهی را بجا آورد ازبابت
شخصی است که دست وزبان وگوش وچشم وپایش را بریده باشند وزنده باشد چنین زنده درحکم مرده است وایمان او از
بابت حیات انشخص است همچنانکه حیات او بکارش نمی آید این ایمان هم چندان ثمره ندارد چنانچه حیات کسی زود برطرف میشود
اصل ایمان این شخص هم باندک چیزی زایل میشود زیرا که هریک ازین اعمال حصاری اند برای دفع شیطان وبلاهایی که مورث
زوال ایمانست چنانچه درحدیث وارد است که شیطان از ادمی خایف وترسانست مادام که مواظبت برنمازهای پنجگانه مینماید
پس چون ترک انها کرد باسباب شمرد برو مسلط میشود واورا دربلاها وگناهان عظیم می اندازد زیرا که کسی که این لشکرها وعونها از
ازعبادات وتوفیقات الهی که لازم عبادات است ازخود دور کرد شیطان زود اورا درمهالک می اندازد واین بعینه ازبابت
انست که کسی دزد برادر برروی خویش بگشاید وبخانه درآورد وبگوید که چیزهای سهل را ببر وچیزهای نفیس را برای ما بگذار وخود غافل
بخوابد دزد اول انچه نفیس ترست میبرد وامنیت که ارباب معاصی زود فریب گمراه کنندگان را میخورند وبنادانی کافر میشوند وبجهنم
میروند وان مستحبات وصفات حسنه ازبابت زینتهای صورت آدمی وغذاهای مقوی است که باعث قوت روح وایمان میشود
همچنانکه روح بدنی ازگوشت قوت می یابد روح ایمانی ازنماز شب مثلا قوت می یابد وحفظ ایمان بیشتر میتواند کرد وجه دوم انکه
گویند همان اصل اعتقاد است واعتقاد وایمان درتزاید میباشد وبا اعمال وطاعات کامل میگردد تا بمرتبه یقین میرسد
ویقین را نیز مراتب بسیار است وهرمرتبه ازمراتب ایمان ویقین لازمی چند دارد وگواهی چند ازاعمال وعبادات دارد
مثل انکه شخص درخانه نشسته باشد طفلی بیاید وبگوید ماری متوجه است وباین خانه می آید خوفی درنفس او حاصل میشود اما چندان

اعتنا نمی کنند

اعتنا نمیکند پس اگر بعد از و دیگری بیاید و بگوید همین حرف را اعتقادش بیشتر از پیشتر میشود و حذر بیشتر میکند تا حدی که میگریزد
و از جاهای بلند خود را می اندازد و از ترس آن مار همچنان در مراتب ایمان بثواب و عقاب هر چند ایمانش کمتر میشود شوقش
بامور[ی] که موجب ثوابست و حذرش از اموری که موجب عقابست زیاده میگردد پس اعمال آثار و شواهد ایمانند چنانچه از
حضرت صادق ع منقولست که حضرت رسول ص فرمود که ایمان بآراستن خود و بآرزوها درست نمیشود و ایمان آنست که
خالص و صادق شود در دل و اعمال تصدیق او کنند و گواهی حصول او در دل بدهند بهمان تحقیق که در باب قلب مذکور شد هر
صفتی و کمالی از علم و ایمان و سایر کمالات که در نفس حاصل میشود منبعش در قلبست و باعضا و جوارح جاری میشود و آثارش کما هی
از آن ظاهر گردد پس چند آنکه علم او بخدا و عظمت و جلال او و بهشت و دوزخ و نماز و روزه و عبادات آن و حسن آنها و بدی
و قبح آنها و خوبی صفات حسنه و بدی صفات ذمیمه بیشتر میشود شعبهایی که از آن چشمه باعضا و جوارح ظاهر میشود و میرسد بیشتر
میشود و چند آنکه در اعضا و جوارح آنها بیشتر صرف میشود چشمه زاینده تر میشود و آبش صاف تر و گوارا تر میگردد پس عمل باعث
کمال علم و ایمان میگردد و کمال ایمان نیز موجب کمال و زیادتی اعمال میشود چنانچه از حضرت صادق علیه السلام منقولست
که روزی حضرت رسول ص در مسجد نماز صبح گذاردند پس نظر کردند بسوی جوانی که او را حارثة بن مالک میگفتند دیدند که سرش
از بسیاری بیخوابی بزیر می آید و رنگ و رویش زرد شده و بدنش نحیف گشته و چشمهایش در سر فرو رفته حضرت از او پرسیدند
که بر چه حال صبح کرده و چه حال داری ای حارثه گفت صبح کردیم یا رسول الله با یقین حضرت فرمود که بر هر چیز که دعوی
کنند حقیقتی و علامتی و گواهی هست حقیقت یقین تو چیست گفت حقیقت یقین من یا رسول الله این است که پیوسته
مرا محزون و غمگین دارد و شبهام بیدار دارد و روزهای گرم مرا بروزه میدارد و دل من از دنیا رو گردانیده و آنچه در دنیاست
مکروه دل من گردیده و یقین بمرتبه رسیده که گویا می بینم عرش خداوندم را که برای حساب در محشر نصب کرده اند و خلایق همه
محشور شده و گویا من در میان ایشانم و گویا می بینم اهل بهشت را که تنعم مینمایند در بهشت و بر کرسیها نشسته اند با یکدیگر آشنایی
میکنند و صحبت میدارند و تکیه کرده اند و گویا می بینم اهل جهنم را که در میان جهنم معذبند و استغاثه و فریاد میکنند و گویا زفیر
و آواز جهنم در گوشم هست پس حضرت با اصحاب فرمودند که خدا دل او را بنور ایمان منور گردانیده پس فرمود که برین حال که داری ثابت
باش آن جوان گفت یا رسول الله دعا کن که خدا تعالی شهادت را نصیب من گرداند حضرت دعا فرمودند چند روزی شد که حضرت
او را با جعفر طیار بجهاد فرستاد بعد از نه نفر او شهید شد و از حضرت صادق ع منقولست که علم مقرونست با عمل پس هر که
دانست عمل میکند و هر که عمل میکند عالمست و علم آواز میکند عمل را اگر اجابت او کرد و بجانب او آمد علم میماند و اگر عمل نیاید علم میرود
نمی ماند و از حضرت امیر المؤمنین ع منقولست که فرمود که ای طلب کننده علم بدرستی که علم را فضایل بسیار هست پس سر علم

تواضع و فروتنی است و چشمش اوبیزاری از حسد است و گوشش او فهمیدنست و زبانش راست گوییست و حافظه اش تفحص کردن و دلش
نیکی است و عقلش دانستن اشیاست و دستش رحمت بر خلایق است و پایش زیارت کردن علماست و همتش سلامتی مردم است
از ضرر او و حکمتش ورع و پرهیزکاری و مستقر و قرارگاهش نجاتست و قاید و کشاننده اش عافیت از بدیهاست و مرکبش وفا
بعهود خدا و خلق است و چهره اش نرمی سخن است و شمشیرش راضی بودن از خلق است و کمانش مدارا کردن با دشمنان و لشکرش
صحبت داشتن با علماست و مالش ادبست و ذخیره اش اجتناب از گناهان و توشه اش نیکی است و ماوی و محلش آرامش و مصاحبش
با خلق است و راهنمایش هدایت است و رفیقش دوستی نیکانست **قاعده چهارم** در بیان اصناف علماست و صفات عالمی که
متابعت او میتوان نمود از حضرت صادق ع منقولست که هرگاه ببینید عالمی را که دنیا را دوست میدارد او را متهم دارید بر
دین خود و دین خود را باو وامگذارید بدرستی که هر که چیزی را دوست میدارد آنچیز را جمع میکند و طلب مینماید که محبوب اوست گاه باشد
که دین شما را بدنیای خود ضایع کند بدرستی که خداوند عالمیان وحی فرمود بحضرت داود علیه السلام که میان من و خود واسطه مکن عالمی
را که فریب دنیا خورده باشد که ترا از راه محبت من میگرداند بدرستی که ایشان راهزنان بندگان منند که رو بمن دارند کمتر چیزیست
که نسبت با ایشان میکنیم آنست که شیرینی و لذت مناجات خود را از دل ایشان برمیدارم و حضرت صادق ع از حضرت رسول ص روایت
نموده که دو صنف اند از امت من که اگر ایشان صالح اند جمیع امت صالح اند و اگر ایشان فاسدند جمیع ایشان فاسدند پرسیدند
صحابه که کیستند ایشان یا رسول الله فرمود که فقیهان و پادشاهان و حضرت امیر المومنین علیه السلام فرمود که میخواهید شما را خبر دهم
بکسی که سزاوار فقیه بودن است گفتند بلی یا امیر المومنین فرمود که آنکسی است که مردم را از رحمت الهی نومید نگرداند و از عذاب
الهی ایمن نگرداند و معصیت خدا را مردم را رخصت ندهد و قرآن را ترک نکند برای رغبت بچیزهای دیگر و از حضرت صادق ع منقولست
که طالبان علم بر سه قسم اند پس بشناس ایشان را بصفات و علامات ایشان یک صنف آنست که علم را طلب میکنند از برای بیخردی
و جدل کردن و یک صنف طلب علم مینمایند برای زیادتی و تکبر و فریب دادن مردم و یکصنف طلب علم میکنند از برای دانستن و عمل
پس آن صنف اول موذی مردم است و مجادله میکند و متعرض گفتگو میشود در مجالس و دانش و حلم خود را بسیار یاد میکند و خشوع را
برخود می بندد و خالیست از ورع و پرهیزکاری پس خدا برای این عمل بینی او را میکوبد و پشتش را میشکند و آنکه برای تکبر و مکر طلب میکند
صاحب مکر و فریب و جهل است و چون با مثال خود از علما میرسد شکستگی و فروتنی میکند و چرب ایشان را میخورد و دین خود را برای
او ضایع میکند پس خدا بینایی او را کور گرداند و اثر او را از میان علما برطرف کند و آن صنف دیگر پیوسته با اندوه و حزن است
و شبها بعبادت بیدار است و تحت الحنک می بندد و بر کلاهی که بر سر دارد در تاریکی شب بعبادت می ایستد و عبادت بسیار میکند
و پیوسته ترسانست که مبادا عبادتش مقبول نباشد و از عقوبت الهی خایف است و پیوسته مشغول دعا و تضرع است و رو بکار خود

کرده متوجه اصلاح واحوال خود است واهل زمانه خود را می شناسد واز معتمدترین برادران ودوستانش در حذر است که مبادا
او و امیتش را ضایع کنند پس خدا تعالی ارکان او را محکم کرداند واز خوفهای قیامت او را امان دهد **قاعده پنجم** در مذمت
علم بی عمل است از حضرت صادق ع منقولست که کسی که بی بصیرت علم عمل میکند مانند کسی است که بی راهه میرود و هرچند بیشتر میرود
از راه دورتر میشود و ایضا از آنحضرت منقولست که حضرت رسول ص فرمود که هر که عمل نماید بغیر علم افساد او بیش از اصلاح او خواهد بود
و همین ظاهر است که عقل آدمی مستقل نیست در ادراک خصوصیات عبادات که موجب نجاتست واگرنه ارسال پیغمبران بیفایده خواهد
بود و هر عبادتی را شرایط بسیار هست که بفوت هر یک از آنها آن عبادت باطل است پس بدان علم ظاهر است که خدا را بجوئی که
فرموده است عبادت نمی توان نمود هرگاه راههای دنیا را بدون قایدی و راهنمایی نتوان طی نمود راه بندگی خدا را که خطیرترین
راههاست و در هر گامی چندین چاه و کمین گاه است و در هر کمین گاهی چندین هزار شیطان جن وانس در کمین اند چون بدون
دلیل و راهنمایی توان رفتن و دلیل و راهنمای این راه شرع و اهل البیت از انبیا و ائمه هدی علیهم السلام و علمائی که از علوم
ایشان بخیر و شر بینا شده باشد و طرق نجات و هلاک را دانند **قاعده ششم** در مذمت فتوی دادن کسی که اهلیت آن نداشته باشد
بدانکه چنانکه از اخبار و آیات ظاهر میشود بدترین گناهان کبیره افترا بر خدا و رسول بستن است بانکه حکمی از احکام الهی را
کسی که اهلیت فهم آن حکم از آیات و اخبار نداشته باشد اما از عالمی که او را این مرتبه باشد شنیده باشد و از او روایت کند
که از و چنین شنیده ام جایز است و بغیر ازین دو صورت هرچند موافق واقع باشد خطا گفته است و گناهکار است و حق
سبحانه و تعالی میفرماید که کیست ظالمتر از کسی که افترا بر خدا بندد بدروغ و میفرماید که آن جماعتی که افترا بر خدا می بندند رویهای
ایشان سیاه خواهد بود در روز قیامت و آن جماعتی را که حکم بغیر ما انزل الله می کنند در یکجا کافر فرموده و در یکجا فاسق
و بسند صحیح از عبد الرحمن بن الحجاج منقولست که حضرت صادق ع فرموده که ترا حذر میفرمایم از دو خصلت که در این دو
خصلت هلاک شده است هر که هلاک شده است زنهار که فتوی ندهی مردم را برای خود و زنهار که عبادت خدا نکنی بچیزی
که ندانی رضای خدا را در آن یا بدانی که حقیقت آن را ندانی و بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که هر که فتوی دهد مردم را
بغیر علم و هدایتی که خدا او را کرده باشد لعنت کنند او را ملائکه رحمت و ملائکه عذاب و باو ملحق شود گناه آنکسی که بفتوای او
عمل نماید و فرمود که حق الهی بر مردم آنست که آنچه را دانند بگویند و آنچه را ندانند توقف نمایند و ساکت شوند و حضرت رسول
ص فرمود که هر که عمل بقیاس نماید خود را و دیگران را هلاک می کند و هر که فتوی دهد ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه قرآن نداند خود هلاک
شده است یا ابا ذر ان حقوق الله جل ثناؤه اعظم من ان تقوم بها العباد وان نعم الله اکثر من ان تحصیها العباد ولکن
امسوا تائبین واصبحوا تائبین ای ابوذر حقوق الهی بر بندگان و آنچه از بندگی بر ایشان لازم است از آن عظیم تر است که بندگان

قیام بآن توانند نمود و بندکی اورا چنانکه او سزاوار است بجا توانند آورد و بدرستی که نعمتهای خدا ازان بیشتر است که بندکان احصای
ان توانند نمود پس چون در بندکی و احصاء نعمت و شکران ادمی عاجز است پس هر صبح و شام توبه کنید تا خداوند عالمیان از تقصیر
شما بکذرد و این فقرات شریفه مشتملست بر چند خصلت از مکارم خصال **خصلت اول** عدم اغترار بعبادت و اعتراف بعجز است بدانکه بدترین
صفات ذمیمه عجبست و عمل خود را خوب دانستن و خود را مقصر ندانستن و این از جهل ناشی میشود زیرا که اکر کسی در شرایط قبول و کمال
عبادات چنانچه اشاره مجملی در اول کتاب و بعضی ازانها شد تفکر کنند و در عیوب خود و پستیها و عجز و نقص خود بدیده بصیرت
نظر نمایند و عظمت معبود خود را اندکی بدانند میدانند که هیچ عبادت نکرده و اعتماد بر غیر لطف معبود خود که اکرم الاکرمین است نمیتواند
کرد چنانکه منقولست که حضرت امام موسی کاظم ع یکی از فرزندان خود فرمود که ای فرزند بر تو باد بجد و اهتمام بر عبادت و بیرون بر
هر کز نفس خود را از حد تقصیر در عبادت او و همیشه خود را دران درکاه صاحب تقصیر بدان بدرستی که خدا را عبادت نمیتوان کرد بنحوی
که او سزاوار عبادتست و حضرت امام محمد باقر ع بجابر فرمود که ای جابر خدا هرکز ترا از نقص و تقصیر بیرون نبرد یعنی چنین که همیشه
دان که مقصری و ناقصی و از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست که عابدی در بنی اسرائیل چهل سال خدا را عبادت کرد و بعد ازان
قربانی کرد و قربانی او مقبول نشد زیرا که علامت قبول قربانی ایشان ان بود که اتشی می آمد و انرا میسوخت و چون دید که قربانیش مقبول
نشد با نفس خود خطاب کرد که تقصیر همه از تست و ناقص بودن عمل از تقصیر و کناه تست پس حق تعالی وحی بسوی او فرستاد که
مذمتی که نفس خود را کردی در درکاه ما بهتر بود از عبادت چهل ساله تو و حضرت موسی ع فرمود که هر عبادتی که از برای خدا کنی دران
عبادت در پیش نفس خود صاحب تقصیر باش بدرستی که بندکان همه در عملهایی که میکنند در میان خود و خدا مقصرند مکر کسی که
او را معصوم کردانیده باشد و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که خدا میدانست که کناه از برای مومن از عجب بهتر است و
اکر نه این بود نمیکذاشت که هیچ مومنی بکناه مبتلا شود و از آنحضرت علیه السلام منقولست که کاه هست که ادمی کناهی میکند و ازان پشیمان
میباشد و بعد ازان عمل خیری میکند و مسرور و خوشحال میشود و ازان ندامت و پشیمانی باز میماند پس اکر بران حال اول بماند برای او
او بهتر است از حالی که اخر بهم رسانید و حضرت صادق ع فرمود که عالمی نزد عابدی آمد و پرسید که نماز تو چون است کفت کسی از نماز
من پرسیده است و حال انکه من سالهاست که عبادت میکنم پرسید که کریه تو چون است کفت انقدر میکریم که از روی من جاری میشود
ان عالم کفت اکر خنده کنی و ترسان باشی بهتر بود از کریه که باعث اعتماد و اعتقاد تو بعبادت تو شده است بدرستی که عبادت کنی
که بران اعتماد داشته باشی بالا نمیرود و از امام محمد باقر ع منقولست که دو کس که داخل مسجد شدند یکی عابد و دیگری فاسق چون بیرون
امدند عابد فاسق بود و فاسق صدیق و نیکوکار شده بود زیرا که عابد اعتماد بر عبادت خود کرده بود و خود را از نیکان میدانست
و این عجب در خاطر او بود و فاسق در فکر کناه خود بود و نادم و پشیمان بود و استغفار میکرد از کناهان خود و از حضرت صادق ع

یا اباذر انّ الله جلّ ثناؤه لیدخل قوماً الجنّة فیعطیهم حتّی یملّوا و فوقهم قومٌ فی الدّرجات العلی
فاذا نظروا الیهم عرفوهم فیقولون ربّنا اخواننا کنّا معهم فی الدّنیا فلما فضّلتهم علینا فیقال
هیهات هیهات انّهم کانوا یجوعون حین یشبعون و یظمئون حین تروون و یقومون حین تنامون
و یشخصون حین تخفضون ای ابوذر ترک کن کاری را که از و فایده بتو عاید نمیگردد و سخن مگو در امری که از آن منتفع
نمیشوی و زبان خود را حفظ کن چنانچه زر خود را ضبط مینمایی ای ابوذر حق سبحانه و تعالی جمعی را داخل بهشت خواهد کرد و انقدر
از نعمت با ایشان کرامت خواهد فرمود که نزدیک شود که ایشان را از بسیاری نعمت ملال حاصل گردد و بالاتر از ایشان جماعتی باشند
در درجات عالیه بهشت پس چون ایشان نظر بان جماعت کنند بشناسند ایشان را و چون حال ایشان را از حال خود بهتر یابند
گویند که پروردگارا ایشان برادران ما بودند در دنیا با ایشان میبودیم بچه سبب ایشان را بر ما زیادتی داده اند در جواب
ایشان ندا رسد که هیهات هیهات مرتبه شما کجا و مرتبه ایشان کجا ایشان گرسنه میبودند در هنگامی که شما سیر بودید و تشنه
میبودید در هنگامی که شما سیراب بودید و بعبادت ایستاده بودند در اوقاتی که شما در خواب بودید و مسافر میشدند و از خانها
بیرون میرفتند از برای خدا در راههای خیر در هنگامی که شما در رفاهیّت و عیش ساکن بودید و بدانکه از زبان بسخن گفتن
سعادتها تحصیل میتوان نمود و ممکن است که بیک کلمه شقاوت ابدی حاصل برای آنکس حاصل شود یا بجهت دنیا مفاسد مترتب
شود که اصلاح پذیر نباشد چنانچه اگر بدو کلمه متکلم شود کافر میشود و خلود در جهنم برو واجب میشود و ممکن است که در مجلسی حرف
شری بگوید که باعث قتل چندین هزار نفس شود و ممکنست که کلمه خیری بگوید که باعث خلاصی چندین هزار کس از کشتن شود پس
چون مفاسد سخن گفتن بسیار است و اغلب اوقات آدمی بی تفکر سخن میگوید و مفاسد دنیا و آخرت بسیار بر سخن گفتن مترتب
میشود لهذا فضیلت خاموشی بسیار وارد شده است اما مراد از خاموشی سخنی است که خیریت از آن اندیش اگر زبانش باذکار و ادعیه
و تلاوت قرآن جاری باشد یقین که بهتر از خاموشی است و مورث سعادت ابدی است و اگر سخنان دیگر گوید باید که اول
تفکر نماید و رعایت فواید و مفاسد آن بکند و بعد از آنکه بداند که فایده اخروی یا صلاح دنیوی در آن هست بگوید و الا ساکت
باشد که سلامتی و نجات در این است چنانچه از حضرت صادق ع منقولست که لقمان بفرزند خود وصیت فرمود که ای فرزند
اگر گمان کنی که سخن گفتن از نقره است پس ساکت بودن از طلاست و حضرت رسول فرمود که نجات مرد مسلمان در نگاهداشتن
زبان خودست و حضرت امام محمد باقر ع فرمود که ابوذر میگفت که ای طلب کننده علم این زبان هم کلید خیرست و هم کلید شرّ
پس بر زبان خود مهر زن چنانچه بر طلا و نقره مهر میزنی و حضرت صادق ع فرمود که حضرت عیسی فرمود که بسیار مگویید بغیر یاد خدا
بدرستی که آنجماعتی که بسیار سخن میگویند دلهای ایشان قساوت دارد و نمیدانند و حضرت علی بن الحسین ع فرمود که زبان فرزند آدم

هر صبح مشرف میشود بر سایر اعضا و جوارح او و می پرسد که بر چه حال صبح کرده اید میگویند که حال ما خیر است اگر تو ما را بحال خود
بگذاری و ببلایی مبتلا نگردانی و او را بخدا قسم میدهند و مبالغه میکنند که ما را ببلا مبتلا مکن و میگویند که ما بسبب تو ثواب میبریم
و بسبب تو مؤاخذ می شویم روایت کرده اند که شخصی بخدمت حضرت رسول ص آمد و گفت یا رسول الله مرا وصیتی بفرما فرمود که زبان
خود را حفظ کن باز گفت مرا وصیتی بفرما فرمود که زبان خود را حفظ کن و فرمود که مگر مردمان را برو در آتش می افگند بغیر از درو کردهای
زبان ایشان و در حدیث دیگر فرمود که کسی که کلام خود را از عملش حساب نکند گناهان او بسیار و عذابش مهیاست و حضرت
جعفر بن محمد ع از حضرت رسول ص روایت فرمود که خدا زبان را در جهنم عذابی خواهد فرمود که هیچ عضوی را چنین عذابی نکند
پس زبان خواهد گفت که خداوندا چرا مرا زیاده از سایر اعضا عذاب کردی خطاب رسد که یک کلمه از تو صادر شده و بمشرق
و مغرب عالم رسیده و خونهای حرام بسبب آن ریخته شده و مالها بسبب آن بحرام غارت شد بعزت و جلال خودم سوگند که
ترا عذابی کنم که هیچیک از جوارح را آن عذاب نکنم و حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که هیچ چیز سزاوارتر نیست بسیار حبس کردن
از زبان و فرمود که خوشا حال کسی که زیادتیهای مال خود را در راه خدا انفاق نماید و زیادتی سخنش را امساک کند و نگاه دارد
و از حضرت امام زین العابدین ع پرسیدند از سخن گفتن و خاموشی که کدام یک بهترند حضرت فرمود که هر یک را آفتهایی
هست پس اگر هر دو از آفت سالم باشد سخن گفتن بهتر است از خاموشی زیرا که خداوند عالمیان پیغمبران و اوصیای ایشان را بخاموشی
نفرستاده بلکه بسخن امر فرموده و مستحق بهشت نمیتوان شد بخاموشی و مستوجب محبت الهی نمیتوان شد بسکوت و از آتش
جهنم خلاصی نمی توان یافت بسکوت و جمیع اینها بسخن گفتن میشود هرگز من ماه را با آفتاب برابر نمیکنم تو فضل خاموشی را
بسخن بیان میکنی و فضل سخن را بخاموشی بیان نمی توان کرد و حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که جمیع خوبیها در سه چیز جمع شده اند
در نظر کردن و ساکت بودن و سخن گفتن پس هر نظری که در آن عبرت گرفتن نباشد بکار نمی آید و هر خاموشی که در آن
تفکری نباشد آن غفلت است و هر سخنی که در آن یاد خدا نباشد آن لغو است پس خوشا حال کسی که نظرهای او همه عبرت باشد
و خاموشی او همه تفکر در امری باشد که بکار او آید و سخن او همه یاد خدا باشد و بر گناهان خود بگرید و مردم از شر او ایمن باشند
و حضرت صادق ع فرمود که خواب راحت بدن است و سخن گفتن راحت روح است و خاموشی راحت عقل است یا اباذر
جَعَلَ اللّٰهُ جَلَّ ثَناؤُهُ قُرَّةَ عَيْنِي فِي الصَّلوٰةِ وَحَبَّبَ إِلَيَّ الصَّلوٰةَ كَما حَبَّبَ إِلَى الجائِعِ الطَّعامَ وَإِلَى الظَّمْآنِ
الماءَ وَإِنَّ الجائِعَ إِذا أَكَلَ شَبِعَ وَإِنَّ الظَّمْآنَ إِذا شَرِبَ رَوِيَ وَأَنا لا أَشْبَعُ مِنَ الصَّلوٰةِ يا أَباذَرٍّ إِنَّ اللّٰهَ
عَزَّ وَجَلَّ بَعَثَ عِيسَى بْنَ مَرْيَمَ بِالرَّهْبانِيَّةِ وَبُعِثْتُ بِالحَنِيفِيَّةِ السَّمْحَةِ وَحَبَّبَ إِلَيَّ النِّساءَ وَالطِّيبَ وَ
جَعَلَ فِي الصَّلوٰةِ قُرَّةَ عَيْنِي يا أَباذَرٍّ أَيُّما رَجُلٍ تَطَوَّعَ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ اثْنَي عَشَرَ رَكْعَةً سِوَى المَكْتُوبَةِ كانَ

لَهُ حَقًّا وَاجِبًا بَيْتٌ فِي الْجَنَّةِ يَا أَبَا ذَرٍّ إِنَّكَ مَا دُمْتَ فِي الصَّلَاةِ فَإِنَّكَ تَقْرَعُ بَابَ الْمَلِكِ الْجَبَّارِ وَمَنْ
تَكْثُرْ قَرْعُ الْبَابِ الْمَلِكِ يُفْتَحْ لَهُ يَا أَبَا ذَرٍّ مَا مِنْ مُؤْمِنٍ يَقُومُ مُصَلِّيًا إِلَّا تَنَاثَرَ عَلَيْهِ الْبِرُّ مَا بَيْنَهُ
وَبَيْنَ الْعَرْشِ وَوُكِّلَ بِهِ مَلَكٌ يُنَادِي يَا ابْنَ آدَمَ لَوْ تَعْلَمُ مَا لَكَ فِي الصَّلَاةِ وَمَنْ تُنَاجِي مَا انْفَتَلْتَ
ای ابوذر الله تعالی روشنی چشم مرا در نماز مقرر فرموده و نماز را محبوب من ساخته است چنانکه گرسنه را دوست دار طعام
و تشنه را خواهان آب گردانیده است و بدرستی که گرسنه چون طعام میخورد سیر میشود و میلش از ان برطرف میشود و تشنه
چون آب میخورد سیر میشود و عطشش زایل میگردد و من هرگز از نماز سیر نمیشوم و خواهان آنم ای ابوذر خدا عیسی بن مریم را
برهبانیت مبعوث گردانیده و در شریعت او بود ترک معاشرت خلق و دوری از زنان و ترک لذتها و مرا مبعوث
گردانیده است با دین پاکیزه و مایل از اعوجاج و انحراف بجانب استقامت و در نهایت آسانی که تکلیفهای شاق در ان
نیست و مرا محبت زنان و بوی خوش داده اند ولیکن فرح و شادی و روشنی دیده من در نماز است ای ابوذر هر که شبانروزی
دوازده رکعت نماز بغیر از نمازهای واجب بگذارد بر خدا لازم و واجب است که خانه در بهشت او را کرامت فرماید ای ابوذر
مادام که در نمازی درگاه فیض و فضل و رحمت خداوند پادشاه جبار را میکوبی و هر که بسیار درگاه پادشاه را میکوبد
البته برای او میگشایند و او را ندا میکنند که ای فرزند آدم اگر بدانی که ترا در نماز چه ثوابها و رحمتهاست و با چه خداوندی
مناجات میکنی هرگز از نماز فارغ نشوی و ترک نماز ننمایی توضیح این مضامین قدسی در ضمن دو لمعه بظهور می‌آید لمعه
اول در بیان فضیلت صلوات است بدانکه چنانکه از احادیث معتبره ظاهر میگردد بعد از عقاید ایمانی از افعال بدنی هیچ فعلی
بفضیلت نماز نیست و نماز از جمیع افعال افضلست چنانچه حی علی خیر العمل که در ان متواتر است بر همین معنی دلالة دارد و کسی این
را استبعاد نکند که چون میشود که نماز از عملهای بسیار دشوار افضل باشد چنانچه عمر علیه اللعنة بعقل شوم خود انکار این
معنی کرد و نهی کرد مردم را از گفتن حی علی خیر العمل در اذان زیرا که کمال و نقص عبادات را ما بعقول ناقصه خود نمیتوانیم
دانست و حکیم علی الاطلاق میداند که کدام عمل برای اصلاح حال ما و قرب ما بجانب اقدس او بیشتر دخیل است و بسیاری
و کمی مشقت را چندان دخلی در فاضل و مفضول بودن عمل نیست چه ظاهر است که اگر کسی بکوه بسیار صعبی بالا رود و پاهای
خود را ببندد و خود را نگون بیاویزد از نماز دشوارتر است و هیچ فضیلت ندارد و اگر بقصد ثواب کند معاقب خواهد بود و مثل
آنکه طبیبی گاه باشد که بدوای سهل المؤنتی که بفلسی تحصیل توان نمود بیماری را معالجه نماید که بصد تومان دوایی در مدت ده سال
بعمل آورده باشد معالجه نتوان نمود و تغذیه و تقویتی که از چند لقمه گوشت و برنج حاصل میشود از هیچ معجونی حاصل نمیشود هر چند
مبلغها جواهر در ان بکار رفته باشد همچنین حکیم علی الاطلاق و طبیب نفوس و عقول خلایق هر عملی را در تکمیل عقول و نفوس

و تقویت ایمان و یقین اثری داده و از برای هر یک مرتبه از فضل بیان فرموده که هیچیک از دیگری مستغنی نیستند و هر یک را تاثیری
خاص هست که از دیگری متصور نیست پس گمان نکند که چون نماز بهترین اعمالست پس کار دیگر نباید کرد از بابت این است که چون
گوشت تقویتش بیشتر است پس آب نباید خورد بلکه هر فعلی را دخلی در کمال ایمان هست که دیگری را نیست و همه در کارند اما نماز فایده اش
زیاده از سایر اعمالست و بیشتر موجب قربت و معراج مؤمن است و آن حدیث مشهور که بهترین اعمال آنست که دشوارتر باشد
و ممکن است که مراد از آن این باشد که در هر نوعی از عمل که دشوارتر است بهتر از آسانتر آنست مثل آنکه نمازی که چون دشوارتر است
افضل باشد از روزه زمستان که آسانتر است نه از اعمال دیگر و بسند صحیح از معاویه بن وهب منقولست که از حضرت صادق
علیه السلام سوال کردند که کدام عملست که بیشتر باعث قرب بنده بخدا میشود و نزد خدا محبوب تر است فرمود که عملی را بعد از معرفت
اصول دین بهتر از نماز نمیدانم نه می بینی که بنده صالح عیسی بن مریم گفت که خدا مرا وصیت کرده است بنماز و زکوة مادام که زنده
باشم و در حدیث دیگر فرمود که محبوب ترین عملها نزد حق تعالی نماز است نماز آخر وصیتهای پیغمبران است چه بسیار نیکوست کسی که
غسل کند یا وضو بسازد و وضو را کامل بجا آورد و بکناری رود که کسی او را نه بیند پس خدا او را به بیند که گاه در رکوع است و گاه
در سجود بدرستی که هرگاه بنده سجده میکند و سجده را طول میدهد شیطان فریاد میکند که واویلا فرزندان آدم طاعت خدا
کردند و من معصیت کردم و ایشان سجده کردند و من ابا کردم حضرت امام رضا ع فرمود که نماز باعث قرب هر پرهیزکاریست
و حضرت صادق ع از حضرت رسول ص روایت فرمود که مثل نماز نسبت با ایمان از بابت عمود خیمه است اگر عمود برپاست
نفع میکند طنابها و میخها و پرده خیمه و چون عمود شکست اینها هیچ نفع نمیدهد همچنین در ایمان اگر نماز هست اعمال دیگر نفع میدهند
و اگر نماز نیست عملهای دیگر چندان فایده نمی بخشد و حضرت امام موسی کاظم ع فرمود که پدرم در هنگام وفات فرمود که
ای فرزند شفاعت ما باو نمیرسد که نماز را سبک شمارد و سبک بجا آورد و حضرت صادق ع فرمود که مرد پیر را در روز قیامت
بیاورند و نامه اعمالش را بدست او دهند بغیر از بدی چیزی دیگر در و نمی بیند بر او بسیار دشوار پس گوید خداوندا امر خواهی
کرد که بجهنم برند خطاب رسد که ای شیخ مرا شرم می آید که ترا عذاب کنم و حال آنکه تو در دار دنیا نماز میکردی ببرید بنده مرا به بهشت
و امام محمد باقر ع فرمود که هر که از شیعیان ما بنماز می ایستد احاطه میکنند او را از ملائکه بعدد آن جماعتی که در مذهب مخالف اویند
و در عقب او نماز میگذارند و برای او دعا میکنند تا از نماز فارغ شود و حضرت رسول ص فرمود که در روز قیامت که بنده را
بمقام حساب میدارند اول چیزی که از او سوال میکنند نماز است پس اگر تمام بجا آورده باشد نجات می یابد و الا او را در آتش فرو میبرند
و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که اگر نمازگذارنده بداند که از جلال و عظمت الهی چه مقدار با او احاطه نموده نخواهد که هرگز
سر از سجده بردارد **لمعه دوم** در بیان اختلاف شرایع و مذمت بدعت در دین است بدانکه حق تعالی هر پیغمبری از پیغمبران اولوا العزم

راکه مبعوث گردانید شریعتی برای او مقرر فرمود موافق مصلحت اهل ان زمان حکمی چند بودند مخالف حکم امت پیغمبر سابق این
شریعت ان احکام را متبدل میساختند و حکمی چند مخالف انها برای ایشان مقرر می شد و این العیاذ بالله از باب
جهل و نادانی است که یکچیز را بنوعی داند و بعد ازان رایش متغیر شود و برخلاف ان علم بهم رسد چنانکه ملاعین یهود باین
سبب منکر نسخ شده اند بلکه باعتبار اختلاف احوال امت و تبدل اشیا است حکمت چنانچه طبیب در اول بیماری مصلحت بیمار را
در دوا و غذای میداند و در وسط بیماری در غذای دیگر و دوای دیگر صلاح میداند و در اخر بیماری غذای و دوای دیگر و
گاه باشد که در اول بیماری تبرید کند و در اخر تسخین چنانچه مثلا قوم موسی چون بسیار لجوج و عنود و سرکش و شریر بودند
برای اصلاح ایشان تکالیف شاقه مقرر فرموده بودند که اگر کسی دیگری را بکشد البته قصاص کنند و عفو جایز نبوده است
حضرت عیسی چون مردم بسیار ملایم و هموار بوده اند جهاد را از ایشان ساقط فرمود و فرمود که ایشانرا بموعظه و نصیحت
براه حق هدایت کنند و ایشانرا امر برهبانیت و گوشه گیری و سیاحت در زمین فرمود و در کشتن نفس دیت و عفو را ایشان
مقرر فرموده است پیغمبر اخر الزمان چون وسط بودند احکام ایشانرا وسط مقرر فرمود چنانچه در قتل نفس ایشانرا مخیر
فرمود در میان قصاص کردن و دیت گرفتن و عفو کردن و همچنین در سایر احکام و سابقا در ابواب نبوت بیان
کردیم که عقول خلایق عاجزست از احاطه کردن بحسن و قبح خصوصیات شریعت پس در هر شرعی انچه صاحب ان
شرع خبر داده بجا می باید آورد و بعقل ناقص خود اختراع عبادتها و بدعتها نمی باید کرد که ان موجب ضلالت و گمراهی است
و گول شیطانرا نمی باید خورد که این عبادت مرا خوشتر می آید و ازین روش عمل کردن مرا بیشتر بخدا نزدیک میکند زیرا
که قرب و بعد بخدا معنی نیست که امثال ما مردم که عقلهای معیوب بهزار نقص و مخلوط با صد هزار شهوت داریم توانیم فهمید
بلکه عقول انبیا و اوصیا بانتهای آن نمی توانند رسید چنانچه کشیش نصرانی را گمان انست که بآن عبادت و ریاضتی که میکشند
او را قرب حاصل میشود و حال انکه هرچند عبادت بان طریقه میکند کفر و عنادش بیشتر میشود و از خدا دورتر میگردد و بدانکه
بدعت عبارت ازانست که یک امری در دین حرام کنند که خدا حرام نکرده باشد یا امری که خدا حرام کرده باشد حلال
کنند یا امری را مکروه کنند که خدا مکروه نکرده باشد یا امری را واجب گردانند که خدا واجب نکرده باشد یا امری را مستحب
قرار دهند که خدا مستحب قرار نداده باشد اگرچه باعتبار یک خصوصیتی مثل انکه خدا فرموده است که نماز در همه وقت مستحب است
اگر کسی باین عنوان نماز کند که چون همه وقت سنت است و این یک وقتی است ازان وقتها پس درینوقت نماز میکنیم ثواب
دارد و اگر دو رکعت نماز در وقت غروب افتاب بجا آورد بعنوان اینکه در خصوص اینوقت خدا این نماز را از من طلبیده است
بدعت میشود و حرام است چنانچه عمر در خصوص چاشت شش رکعت نماز مقرر ساخته که درینوقت میباید کرد بعنوان سنت

و بدینجهت بدعت و حرام شد و ائمه صلوات الله علیهم از آن نهی فرموده اند و همچنین اگر نماز سنتی را به رکعت یک سلام
بکند چون که این هیات در نماز سنت است از پیغمبر بما رسیده است بدعت و حرام است یا اگر کسی در هر رکعتی دو رکوع بجا
آورد حرام است و همچنین کلمه طیبه لا اله الا الله را همه وقت گفتن سنت است و بهترین اذکار است اگر کسی چنین قرار دهد
که بعد از نماز صبح هزار و یا پانصد مرتبه سنت است و خصوص این عدد را در خصوص این وقت از جانب شرع مقرر داده اند یا با
خود قرار دهد و این خصوصیت را عبادت داند بدعت است و بدعت در دین بدترین معاصی است و امتیاز شیعه از سنی
همیشه باین بوده که نفرموده ائمه خود عمل می نموده اند و سنیان چون دست از متابعه ایشان برداشته بودند و بعقلهای
سخیف خود بدعتها در دین میکردند و بآن عمل مینمودند و ائمه ما صلوات الله علیهم ایشان را باین مذمت میفرمودند چنانچه
کلینی و غیر او بسندهای متواتر از حضرت رسول ص و ائمه هدی صلوات الله علیهم روایت کرده اند که هر بدعتی ضلالت و گمراهی است
و هر ضلالتی راهش بسوی آتش است و کلینی بسند معتبر از یونس روایت کرده است که از حضرت امام موسی ع پرسیدند
که بچه چیز خدا را یگانگی بپرستیم فرمود که ای یونس بدعت در دین مکن و صاحب بدعت مباش که هر که برای خود در دین
نظر کند هلاک میشود و هر که اهل بیت پیغمبر و فرموده ایشان را ترک کند کافر است و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت
کرده است که هر که فتوی دهد مردم را برای خود پس خدا را عبادت کرده بچیزی که نمیدانند و دین خدا را مقرر ساخته است برای
خود نباد انی و هر که چنین کند با خدای خود مضاده کرده است و ضد و معارض خدا شده است که حلال و حرام را از پیش
خود قرار داده است و از حضرت امیر المؤمنین ع مرویست که هر کس بدعتی میکند البته سنتی از سنتهای پیغمبر را ترک کرده است
و بسند معتبر از حضرت رسول ص روایت کرده که فرمود که هرگاه بدعتها در امت ظاهر شود باید که عالم علم خود را ظاهر کند و
بیان کند که آن بدعت است و اگر نه او ملعون است و فرمود که هر که برود نزد صاحب بدعتی و او را تعظیم نماید سعی کرده در خرابی
اسلام و فرمود که خدا توبه صاحب بدعت را قبول نمی کند گفتند یا رسول الله چرا توبه او قبول نیست فرمود که زیرا که در دل او
محبت آن بدعت جا کرده است و از دلش بدر نمیرود و ابن بابویه رحمه الله بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق ع روایت کرده
که شخصی بود در زمان سابق طلب دنیا از حلال کرد بدست او نیامد و از حرام نیز طلب کرد و او را میسر نشد پس شیطان نزد او آمد
و او را وسوسه کرد که میخواهی ترا دلالت کنم بچیزی که اگر از آن بکنی دنیای تو بسیار شود و جمعی کثیر تابع تو شوند گفت آری شیطان
گفت دینی اختیار کن و مردم را بسوی آن بخوان پس چنین کرد خلق بسیار او را متابعت کردند و مال بسیار بهم رسانید بعد از چند
مدت بفکر خود افتاد که چه کار بود که کردم دینی اختراع کردم و مردم را گمراه ساختم توبه من قبول نخواهد شد تا آنها را که گمراه کرده ام
برنگردانم نزد هر یک از معتقدین خود که می آمد میگفت که دین من باطل و بدعت بود برگردید در جواب میگفتند که دروغ میگوئی

دین توحق بود والحال سنگ بهم سانیده وهیچیک برگشتند چون دید که ایشان بر نمیگردند رفت و زنجیری در گردن خود بست و
سرش را بر میخی بست و بر خود قرار داد که این را نگشاید تا خدا تعالی توبه اش را قبول کند پس خدا تعالی وحی فرمود به پیغمبری که در
ان زمان بود که بگو بصاحب این بدعت که بعزت وجلال خودم سوگند که اگر آن قدر مرا بخوانی که بندهایت از هم بپاشد دعای ترا مستجاب
نکنم و توبه ترا قبول نکنم تا زنده کنی آنهایی را که در دین تو مرده اند و از آن دین برگردانی و بسند صحیح از حلبی روایت کرده است
که از صادق ع پرسیدم که چه چیز است کمتر چیزی که آدمی بان کافر میشود فرمود اینکه بدعتی در دین پیدا کند و هر که با او در آن
بدعت همراهی کند و دوست دارد و هر که مخالفت او نکند و از و بیزاری نجوید و بسند معتبر دیگر از ابی الربیع شامی روایت
کرده است که از حضرت صادق ع پرسیدم که ادنی چیزی که بنده را از ایمان بدر میبرد کدام است فرمود که رایی بر خلاف حق
قایل شود و بران بماند و بسند معتبر دیگر از برید عجلی روایت کرده است که از آنحضرت پرسیدم که چه چیز است کمتر چیزی که آدمی
بان کافر میشود حضرت سنگریزه برداشتند و فرمودند که اینست که این سنگریزه را بگوید که هسته خرماست یعنی هر امر خلاف حقی را
قرار دهد حتی این امر سهل و بیزاری جوید از کسی که مخالفت او نماید درین امر و دشمنی با مخالفان خود در دین باطل بکند پس او ناصبی است
و با ما دشمنی کرده است و بخدا مشرک شده است نادانی و بسند دیگر روایت کرده که از حضرت امیر المؤمنین پرسیدند از معنی
سنت و بدعت و جماعت و فرقت فرمود که سنت آن چیزیست که پیغمبر ص جاری فرموده و بیان کرده است و بدعت آن چیزیست که
بعد از آنحضرت پیدا کرده اند و جماعت که پیغمبر فرموده است که با ایشان می باید بود اهل حقند اگرچه اندکی باشند و فرقه که
پیغمبر نهی از متابعت ان فرموده اهل باطلند اگرچه بسیار باشد و کلینی علیه الرحمة از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و از امام
محمد باقر ع روایت کرده است که خدا تعالی هیچ امری را که امت بان محتاج باشند نگذاشته است مگر اینکه در قران فرستاده است
و برای پیغمبرش بیان فرموده و از برای هر چیز اندازه مقرر فرموده و از برای هر کس که از آن اندازه بدر رود حدی مقرر داشته
و بسند صحیح از حضرت علی بن الحسین ع روایت کرده که بهترین اعمال نزد حق تعالی آنست که در آن عمل بسنت پیغمبر عمل کنند اگر
چه اندک باشد و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین ع روایت کرده است که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که گفتار نیک بکار
نمی اید مگر اینکه با کردار نیک باشد و گفتن و کردن هر دو بیفایده است تا با نیت درست نباشد و گفتن و کردن و نیت همه
بیفایده است تا موافق سنت و طریقت پیغمبر نباشد و منقولست که چون شیطان از سجده حضرت آدم ابا نمود و محل عتاب
شد گفت خداوندا مرا از سجده آدم معاف دار و من ترا عبادتی کنم که هیچ ملک مقربی و پیغمبر مرسلی نکرده باشد حق تعالی فرمود
که مرا احتیاج بعبادت تو نیست از آن راهی که من میخواهم و میفرمایم مرا عبادت میباید کرد و شیخ طوسی بسند معتبر از حضرت صادق
علیه السلام روایت کرده است که حضرت رسول ص فرمود که بر شما باد بمتابعت سنت من که عمل قلیلی که موافق سنت باشد بهتر است

عمل بسیاری که در بدعت کنند و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر ع روایه کرده است که اگر بر شما خبری از امور دین مشتبه شود
توقف کنید و بر ما عرض نمایید تا برای شما شرح نماییم و بیان کنیم و درین باب احادیث بسیارست و درین کتاب همه را احصا
نمی توان نمود و بعضی احادیث که درین مطلب دخیل است در باب علم بی عمل ذکر کردیم و بر اصحاب بصیرت بعد از ملاحظه آنچه ذکر کردیم
پوشیده نماند که هر چند عملی دشوار و مشکل باشد چون نیت که باعث نجات باشد تا موافق سنت نباشد و عمل بدعت
موجب ضلالت است و کسی که رجوع باخبار اهل بیت علیهم السلم تواند نمود و معانی کلام ایشان را تواند فهمید و باید که نیت خود را
خالص گرداند و رجوع بکلام ایشان کند البته بمقتضی کریمه والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا خدا تعالی او را براه حق هدایت
میفرماید و جمعی که این رتبه ندارند خدا برای ایشان راهی مقرر فرموده که رجوع کنند بجماعتی که راویان اخبار ائمه معصومین
صلوات الله علیهم اجمعین اند و علوم ایشان را امین اند و تابع دنیا و باطل نیستند چنانچه کلینی رح روایه کرده است که اسحق
بن یعقوب عریضه بخدمت حضرت صاحب الامر ع نوشت که اموری که بر ما مشتبه شود چه کنیم حضرت فرمان همایون نوشتند
که در حادثهائی که بر شما وارد شود و خبرهایی که بر شما مشتبه گردد رجوع کنید بروایه کنندگان حدیث ما که ایشان حجت من اند
بر شما و من حجت خدایم بر همه و در احادیث معتبره وارد شده است که در امری که در میان شما منازعه شود نظر کنید بسوی
کسی که حدیث ما را روایه کرده باشد و در حلال و حرام ما نظر کرده باشد و احکام ما را دانسته باشد راضی شوید و او را حکم
سازید در میان خود که ما او را بر شما حاکم کرده ایم پس اگر حکمی بکند و شما قبول نکنید حکم خدا را خفیف کرده اید و سبک شمرده اید
و حکم ما را بر ما رد کرده اید و هر که بر ما رد کند بر خدا رد کرده است و رد حکم خدا کردن در مرتبه شرک بخداست و باید دانست که
خدا ترا در روز قیامت در متابعت همه کس معذور نمیدارد تا آنکه بدانی که او عالم است بعلوم اهل بیت و از گفته ایشان خبر میدهد
و بدانی که درد دینی دارد که کلام ایشان را برای دنیا تاویل نمیکند چنانکه از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام منقولست که حضرت
علی بن الحسین ع فرمود که هرگاه مردی را ببینید که نیکو مینماید علامات و طریقه او و هیات او و بهیات اهل خیر مینماید و در سخن
گفتن ملاحظه بسیار میکند و باحتیاط سخن میگوید و خضوع و شکستگی در حرکات خود اظهار مینماید پس زود فریب او را مخورید
که بسیارست که کسی عاجز میشود از طلب دنیا و مرتکب شدن محرمات برای سستی نیت و پستی نفس و ترسی که در دل هست
پس دین را تله و دام تحصیل دنیای حرام میگرداند و مردم را پیوسته بظاهر نیک خود می فریبد پس چون مال حرامی او را میسر شد
خود را در ان می افکند و اگر ببینید که بمال حرام هم که میرسد عفت می ورزد و ضبط خود میکند باز فریب او را مخورید زیرا که شهوتها
و خواهشهای خلق مختلف میباشد و چه بسیارست که کسی از مال حرام هر چند که بسیار باشد می گذرد اما اگر بحرام دیگر از مشتهیات
نفس میرسد مرتکب می شود و اگر ببینید که از آنها نیز عفت میورزد باز زود فریب او را مخورید تا ملاحظه عقل و حکمش نکنید زیرا

که اگر

که بسیارست که ترک اینها همه میکنند اما عقل متینی ندارد و آنچه را بنا دانی فاسد میکرداند زیاده از آنست آن چیزهایی است که
بعقل خود اصلاح مینماید و اگر عقلش را هم متین یابید زود فریبش را مخورید تا آنکه ملاحظه کنید که در هنگامی که هواهای نفس
برو غالب میشود تابع آنها می باشد یا تابع عقل و به بینید که چونست محبت و خواهش او از برای ریاستهای باطل و
مطاع مردم بودن و زهد او در ترک ریاستهای باطل در چه مرتبه است زیرا که در میان مردم جمعی هستند که زیان کار دنیا
و آخرتند و دنیا را از برای دنیا ترک میکنند و لذت ریاست و معتبر بودن نزد او بیشترست از لذات اموال و نعمتهای حلال
پس جمیع لذتهای حلال را ترک میکنند برای ریاست و بزرگی و اعتبار بعد از آن حضرت آیه خواندند که مضمون آن اینست که چون
باو میگویند که بترس از خدای بگیرد او را غیرت حمیت و جاهلیت با آنکه مرتکب شود گناهی که از آن ترسانیده اند و بجهت لجاج و
عناد بیشتر بان مشغول شود پس بسست او را جهنم برای مکافات او و بد فراشی است آتش جهنم برای او از روی جهل و فساد
و تعصب و عناد خطبها میکنند و خطاها از و صادر میشود او را بنهایت مرتبه زیان کاری و خسارت میرساند پس پروردگار
او بسبب بدی کردار او منع لطف خود از و مینماید و او را در طغیان میگذارد پس آن حلال میکند چیزی چند را که خدا حرام کرده است
و حرام میکنند چیزها که خدا حلال کرده است و روا میکنند هر قدر از دین او که فوت شود هر گاه سالم باشد برای او ریاست
دنیا که تقوی و ترس الهی را برای تحصیل آن بمردم ظاهر میکرداند پس این گروه جماعتی اند که خدا بر ایشان غضب کرده و ایشانرا
لعنت کرده است و برای ایشان عذاب خوار کننده مهیا گردانیده ولیکن مرد تمام و بهترین مردم کسی است که هوا و
خواهشهای خود را تابع فرموده خدا گرداند و قوای خود را در رضای الهی صرف نماید و بداند که با حق و راستی اگر خوار
و خفیف باشد باعث عزت ابدی آخرتست و عزی که بسبب باطل بهم میرسد زود منقضی میشود و بداند که اندک مشقتی که در
دنیا باو میرسد برای تابع بودن او را بنعیم ابدی عقاب میرساند در بهشتی که هرگز کهنگی و زوال ندارد و بداند که خوشحالی
و سرور بسیاری که برای متابعت هوا و خواهشهای نفس باو میرسد زود او را میکشاند بعذابی که انقطاع و انتها ندارد
و اینچنین کسی مرد است و تمام مردی است پس باو متمسک شوید و پیروی طریقه او بکنید و ببرکت او بخدا توسل جوئید که دعا
او از درگاه خداوند رد نمیشود و حاجات او برآورده است و بسند معتبر منقولست که حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که پشت
مرا شکستند دو کس درین دنیا مردی دانای زبان آور فاسق و مرد نادان کوردلی که عبادت بسیار میکند او اول بزبانی که دارد
مردم را بسبب فسق و فجور از راه بدر میکرداند دوم بسبب جهل از راه عبادتی که میکند مردم را از راه حق باز میدارد پس بپرهیزید
از علماء فاسق و از جاهلان متعبد که ایشان فتنه و ضلالت هر گمراهی اند بدرستی که من از حضرت رسول ص شنیدم که فرمود
که هلاک امت من بر دست هر منافق زبان دانی است و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که بابی حمزه ثمالی فرمود که

زنهار بپرهیز از ریاست و متبوع بودن و زنهار که از پی مردم مروید گفت که فدای تو گردم ریاست را میدانم اما دو ثلث
آنچه میدانم اینست که از پی مردم رفته‌ام و احادیث شما را از ایشان اخذ کرده‌ام فرمود که آن مراد نیست که تو فهمیدی
بلکه پیروی مردم آنست که شخصی غیر امام را از پیش خود نصب کنی و هر چه گوید تصدیق کنی پس چون دانستی که بمتابعت و
گفته هر کس نجات حاصل نمیشود و بهر عملی مستحق ثواب نمیگردد و بهر مشقتی قرب بخدا بدست نمی‌آید و نیک و بد اشیا را بگفته خدا
و رسول و ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین میتوان دانست و پیروی طریقهٔ ایشان باعث نجاتست در چند لمعه بعد از این
بعضی از بدعتها که مخالف شرع است و بعضی از سنن و طریقهٔ اهل بیت علیهم السلام را بیان میکنیم اگر عمل کنی شاید خدا تعالی
بفضل خود نیز ثوابی کرامت فرماید که باعث این خیر شده‌ام اگر عمل نکنی گناه ترا بر من نخواهند نوشت چنانچه حق تعالی
میفرماید که قُل یا اَیُّهَا النّاسُ قَد جاءَکُمُ الحَقُّ مِن رَبِّکُم فَمَنِ اهتَدیٰ لِنَفسِهِ وَمَن ضَلَّ فَاِنَّما
یَضِلُّ عَلَیها وَما اَنا عَلَیکُم بِوَکیلٍ یعنی بگو ای محمد که ای گروه مردم بدرستی که حق از جانب خدا بسوی شما آمد
و بر شما داخل شد پس هر که هدایت یابد براه حق را بشناسد و متابعه او نماید پس بجز این نیست که هدایت برای خود یافته است
و نفعش باو عاید گردد و هر که گمراه شود و متابعت حق نکند پس گمراه شده است بر نفس خود و ضرر آن بخودش میرسد و من
وکیل شما نیستم که اعمال شما را از من سؤال نمایند یا باید که من شما را بجبر براه حق بدارم **خصلت چهارم** در بیان آنکه رهبانیت
در این امت نمی‌باشد و رهبانیت اختیار نمودن در این امت بدعتست بدانکه رهبانیت امریست مرکب از ترک زنان و
عزلت اختیار نمودن از مردمان و ترک مطعومات و مشروبات لذیذه و ملبوسات فاخره در امت حضرت عیسی علیه السلام
اکثر اینها ممدوح بوده است و خود را خصی میکرده‌اند و در غارها و کوهها جا میگرفته‌اند و رختهای خشن و کهنه می‌پوشیده‌اند
و سنت پیغمبر ما بر خلاف اینها جاری گردید و رهبانیت مذموم است و نکاح کردن زنان و کنیزان داشتن مؤکد است
چنانچه ابن بابویه علیه الرحمه در کتاب خصال بسند معتبر از حضرت رسول صلعم روایت کرده است که در امت من رهبانیت نیست
و دنیا گردی و سیاحت و عبادت خاموشی در امت من نیست و در حدیث دیگر فرمود که رهبانیت امت من جهاد در راه
خداست و خصی کردن امت من روزه داشتن است و کلینی بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق ع روایت کرده است که زن
عثمان بن مظعون بخدمت رسول صلعم آمد و گفت یا رسول الله عثمان شوهر من روزها روزه میدارد و شبها همه عبادت میکند
حضرت نعلین خود برداشتند و غضبناک بخانهٔ عثمان آمدند دیدند که او نماز میکند چون فارغ شد حضرت فرمود که ای
عثمان خدا مرا برهبانیت نفرستاده و بدین مستقیم آسان فرستاده من روزه میدارم و نماز میکنم و با زنان نزدیکی میکنم
پس هر که خواهد بر فطرت اسلام باشد باید که بسنت من عمل نماید و از جمله سنتهای من نکاح زنانست و بسند معتبر دیگر از حضرت

صادق ع روایت کرده است که روزی حضرت رسول ص بخانهٔ ام سلمه در آمدند بوی خوشی شنیدند فرمودند که مگر زن احول آمده
ام سلمه گفت بلی و شکایت از شوهر خود دارد پس آن زن بیرون آمد و گفت پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله شوهرم
از من دوری میکند حضرت فرمود که دیگر بوی خوش کردن و زینت را زیاده کن شاید بتو رغبت نماید گفت هیچ بوی خوشی
خود را خوشبو کردم فایده نکرد حضرت فرمود که اگر میدانست که از نزدیکی تو چه قدر ثواب دارد هرگز از تو دوری نمیکرد
پرسید که چه قدر ثواب در آن هست فرمود که چون رو بتو میکند دو ملک او را فرا میگیرند و بمنزله کسی است که شمشیر کشیده
باشد و در راه خدا جهاد کند و چون مشغول جماع میشود گناهان از و میریزد چنانکه برگ از درختان میریزد و چون غسل میکند از
جمیع گناهان بیرون می آید و بسند معتبر دیگر از حضرت صادق صلوات الله علیه روایه کرده است که سه زن بخدمت حضرت
رسول ص آمدند یکی از ایشان گفت شوهر من گوشت نمیخورد و دیگری گفت که شوهر من بوی خوش نمیکند دیگری گفت که شوهر من
با زنان نزدیکی نمیکند پس حضرت رسول ص از خانه بیرون آمد و ردای مبارک را از غضب بر زمین میکشیدند تا آنکه بر منبر رفتند
بعد از حمد و ثنای الهی فرمود که چه چیز باعث شده است که جمعی از اصحاب من گوشت نمیخورند و بوی خوش نمی بویند و بنزد
زنان خود نمی آیند بدرستی که من گوشت میخورم و بنزد زنان میروم و بوی خوش می بویم پس هر که سنت مرا نخواهد و ترک کند
او از من نیست و حضرت صادق ع فرمود که از اخلاق پیغمبرانست محبت زنان و فرمود که گمان ندارم که کسی را در ایمان خیر
او زیاده گردد مگر آنکه محبت زنان بیشتر داشته باشد و بسند صحیح از ابراهیم بن عبد الحمید منقولست که سکین بن اسحق نخعی
متعبد شد و متوجه ریاضت شده و ترک زنان و بوی خوش و طعامهای لذیذ کرد و درین باب عریضه بخدمت
حضرت صادق ع نوشت که معلوم کند که این کار را خوبست یا نه حضرت در جواب نوشتند که اما ترک زنان پس میدانی
که حضرت رسول ص چند نفر از زنان داشت و با ایشان معاشرت میفرمود و اما ترک طعامهای لذیذ پس حضرت رسول ص
گوشت و عسل تناول میفرمودند و حضرت امام رضا ع فرمود که سه چیز است که از سنت پیغمبرانست خود را خوشبو کردن
و موهای زیاد از بدن ازاله کردن و بسیار جماع کردن و باسانید معتبره از حضرت صادق ع منقولست که دو رکعت
نماز که کدخدا بکند برابر است با هفتاد رکعت نماز که عزب بکند و فرمود که هر که زن میکند نصف دین خود را حفظ میکند
و از حضرت رسول ص روایت فرمود که بدترین مردهای شما عزبانند و حضرت صادق ع فرمود که شخصی نزد پدرم آمد از و
پرسید که آیا زن داری گفت نه پدرم گفت که دوست نمیدارم که دنیا و مافیها از من باشد و من یکشب بی زن بخوابم
پس فرمود که دو رکعت نماز که کدخدا میکند بهترست از عبادت عزبی که شبها بعبادت بایستد و روزها روزه دارد
پس پدرم هفت درهم باو داد که باین زر زنی بخواه و فرمود که رسول خدا ص فرمود که زن بخواهید که باعث زیادتی روزی

شماست و علی بن ابرهیم بسند صحیح روایة کرده در تفسیر آیه که یا ایها الذین لا تحرموا طیبات ما احل الله لکم ای گروه مؤمنان حرام
مکردانید بر خود چیزهای پاکیزه را که خدا بر شما حلال کرده این آیه در باب حضرت امیر المؤمنین ع قسم خورده بودند که شبها هرگز خواب
نکنند و بلال قسم خورده بود که همیشه روزها بروزه باشد و عثمان قسم خورده بود که هرگز وطی نکند پس زن عثمان بن مطعون نزد
عایشه آمد در نهایت حسن و جمال بود عایشه با او گفت که چرا زینت نکرده گفت از برای که زینت کنم مدتهاست که شوهرم نزدیک
من نیامده است و رهبانیت اختیار کرده و پلاس پوشیده و ترک دنیا نموده پس چون حضرت رسول ص داخل خانه شدند عایشه
حقیقت حال عثمان را عرض کرد حضرت چون این را از عایشه شنید بمسجد آمدند و فرمود که مردم را ندا کنند که جمع شوند و بر منبر
برآمدند و بعد از حمد و ثنای الهی فرمودند که چرا جمعی از امت من چیزهای طیب و پاکیزه و حلال را بر خود حرام کرده اند بدرستی که
من در شب خواب میکنم و همه روزه بروزه نمی باشم پس هرکه بعد ازین ترک سنت من کند و از طریقه من کراهت داشته باشد
از من نیست پس آن جماعت برخاستند و گفتند یا رسول الله ما سوگند خورده ایم پس حق تعالی آیه فرستاد که شما را مؤاخذه نمیکند
خدا در سوگندهای لغو که بی اختیار از شما صادر شود و در آن کفاره نیست ولیکن مؤاخذه میکند با آنچه بعمد و قصد سوگند خورید
که در آن کفاره هست و بعد از آن کفاره قسم را بیان فرمود و ابن بابویه روایت فرمود که پسری از عثمان بن مطعون
فوت شد بسیار محزون و غمگین شد حتی آنکه در خانه جایی برای خود قرار داد که در آنجا عبادت کند پس چون این خبر بحضرت
رسول ص رسید او را طلبید و فرمود که ای عثمان خدا مرا برهبانیت نفرموده و بر ما رهبانیت ننوشته است و رهبانیت
امت من جهاد در راه خداست خصلت پنجم در بیان اعتزال از خلق است بدانکه چنانچه از احادیث متواتره ظاهر
میشود اعتزال از عامه خلق درین امت ممدوح نیست چنانچه احادیث بسیار در فضیلت دیدن برادران مؤمن ملاقات ایشان
و عیادت بیماران ایشان و اعانت محتاجان ایشان و حاضر شدن بجنازه مردهای ایشان و قضای حوایج ایشان واقع شده
و هیچیک از اینها با عزلت جمع نمیشود و ایضا با اجماع و احادیث متواتره جاهل را تحصیل مسایل ضروریه واجبست و بر عالم
هدایت خلق و امر بمعروف و نهی از منکر واجبست و هیچیک از اینها با عزلت حاصل نمیگردد چنانچه کلینی بسند معتبر روایت کرده
که شخصی بخدمت حضرت صادق ع عرض کرد که شخصی هست که مذهب تشیع را دانسته است و اعتقاد خود را درست کرده است
و در خانه خود نشسته است و بیرون نمی آید و با برادران خود آشنایی نمیکند حضرت فرمود که این مرد چگونه مسایل دین خود را یاد
میگیرد و بسند معتبر از آنحضرت روایة کرده است که بر شما باد بنماز کردن در مساجد و با مردم نیکو مجاورت کردن و گواهی ترا برای
ایشان دادن و بجنازه ایشان حاضر شدن بدرستی که ناچار است شما را از معاشرت مردم تا آدمی زنده است از مردم
مستغنی نیست و مردم همگی بیکدیگر محتاجند و حضرت رسول ص فرمود کسی که صبح کند و اهتمام بامور مسلمانان نداشته باشد او

و بلال و عثمان از اصحاب حضرت
امیر المؤمنین ع

مسلمان نیست وکسی که بشنود که کسی استعانه از مسلمانی کند واجابت او نکند مسلمان نیست واز انحضرت پرسیدند که محبوبترین
مردم نزد خدا تیعالی کیست فرمود که کسی نفعش بمسلمانان بیشتر رسد وبسند معتبر از صادق ع منقولست که هر مسلمانی را بر مسلمانی
هفت حق واجبست که هر یک از انها را که ترک کند از دوستی خدا واطاعة او بدر میرود وخدا را در ان نصیبی وبهره
نیست بعد از ان فرمود که کمتر حقی که او را بر تو هست انست که از برای برادر مؤمن بخواهی انچه از برای خود بخواهی حق دوم
انست که از ازردگی او وخشم احتراز نمایی وپیروی خشنودی او بکنی واطاعة او امر او بکنی حق سوم انست که او را اعانت
کنی بنفس ومال ودست وپای خود حق چهارم انکه دیده او وراهنمای او وآینه او باشی حق پنجم انست که تو سیر نباشی در حالی
که او گرسنه باشد وتو سیراب نباشی واو تشنه باشد وتو پوشیده نباشی واو عریان باشد حق ششم انکه اگر تو خادمی
داشته باشی واو نداشته باشد خادم خود را بفرستی که جامه او را بشوید وطعام او را مهیا کرداند واز برای او رختخواب
بگسترانند حق هفتم انست که قسمش را اجابه کنی ودعوتش را قبول کنی وبیماریش را عیادت کنی وبجنازه اش حاضر شوی واگر
بدانی که حاجتی دارد پیش از انکه از تو سؤال کند حاجتش را براوری پس اگر اینها همه بکنی ولایت ودوستی ایمانی در میان
تو واو استوار خواهد بود ودر حدیث دیگر فرمود که هر که زیارت برادر مؤمنی از برای خدا کند خداوند عالمیان هفتاد هزار
ملک را موکل کرداند که او را ندا کنند که خوشا حال تو وگوارا باد بهشت از برای تو وبسند معتبر از خیثمه روایت کرده است
که بخدمت حضرت امام محمد باقر رفتم که انحضرت را وداع کنم فرمود که ای خیثمه هر کس از شیعیان ودوستان ما را که ببینی
سلام من باشان وایشان را از جانب من وصیت کن بپرهیزکاری خداوند عظیم وانکه نفع رسانند اغنیا وشیعیان بفقرای
ایشان واعانت نمایند اقویای ایشان ضعفای خود را وحاضر شوند زندگان ایشان بجنازه مردگان ودر خانهای یکدیگر
ملاقات کنند بدرستی که ملاقات وصحبت داشتن ایشان باعث احیای امر تشیع میشود خدا رحم کند بنده را که مذهب
ما را احیا دارد حضرت صادق ع فرمود باصحاب خود که با یکدیگر ملاقات نمایید ودر امر دین مذاکره کنید واحیای مذهب
حق کنید ودر حدیث دیگر فرمود که سعی در حاجه برای در ان مؤمن نزد من بهتر است از انکه هزار بنده را ازاد کنم وهزار
کس را بزین ولجام کرده سوار کنم وبجهاد فی سبیل الله فرستم وبدانکه در هر یک ازین امور احادیث متواتره وارد شده
که انشاء الله تعالی بعضی از انها درین رساله در وقت خود مذکور شود وظاهر است که عزلت موجب محرومی ازین فضایل است
وبعضی از اخبار که در باب عزلت وارد شده است مراد از انها عزلت از بدان خلق است در صورتی که معاشرت ایشان
موجب هدایت ایشان نگردد وضرر دینی بانکس رسانند واگر نه معاشرت با نیکان وهدایت گمراهان شیوه پیغمبرانست
واز افضل عبادانست بلکه ان عزلتی که ممدوح است در میان مردم نیز میسر است وان معاشرتی که مذموم است در خلوت

نیز نباشد زیرا که مفسده معاشرت خلق بدنیا و تخلق باخلاق ایشان و تضیع عمر بمعاشرت اهل باطل و مصاحبت ایشان است
و بسیار است که کسی که معتزل از خلق است و شیطان در ان عزلت جمیع حواس او را متوجه جاه و تحصیل اعتبار دنیا گردانیده است
و هر چند از ایشان دور است اما بحسب قلب با ایشان معاشرت دارد و اخلاق ایشان را در نفس خود تقویت میکند و چه بسیار
کسی که در میان مجلس اهل دنیا باشد و از اطوار ایشان مکدر باشد و ان معاشرت باعث زیادتی آگاهی و تنبیه او و نفرت
او از دنیا گردد و در ضمن ان معاشرت چون غرض او خدمت است از هدایت ایشان یا غیر ان از اغراض صحیحه ثوابهای عظیم حاصل
کند چنانچه بسند صحیح از حضرت صادق عم منقولست که خوشا حال بنده خاموش گمنامی که مردم زمانه خود را شناسد و
ببدن با ایشان مصاحبت نماید پس او را بظاهر شناسد پس انچه مطلوبست از عزلت انست که اول معتزل باشد از اطوار ناشایسته
خلق و بر ایشان در امور اعتماد نداشته باشد و پیوسته توکل بخداوند خود داشته باشد و از فواید ایشان منتفع گردد و از
فواید ایشان محترز باشد و اگر نه پنهان از خلق چاره کار ادمی نمیکند بلکه اکثر صفات ذمیمه را قوی تر میکند مانند عجب زیرا که ان
گوشه گیر چون بمیان مردم نمی آید گمان او این است که اکثر صفات ذمیمه را از خود بر طرف کرده است و اما اگر بمیان مردم بیاید و در
مجلسی او را اندکی حرمت ندارند همان ساعت اهل ان مجلس را باطن بیرزند و تهدید قتل میکند ایشان را و تا قیامت از ایشان راضی
نمیشود و شیطان این را برای مردم توجیه میکند که این عالم جلال درویشان است و باعث نقص ایشان نیست و این بیچاره که
در میان مردم است چون بسیار باین قسم مهالک افتاده است نفس خود را شناخته است و ان عجب را ندارد و از تکبر این حقیقه
که باو رسیده است نفس ملایم شده است و تکبرش کمتر است و ازین قسم اهانتی انقدر از جا در نمی آید و همچنین ریا در نفس ان
گوشه گیر مخفی است و چون کسی را نمی بیند که عبادت خود را باو بفروشد گمانش اینست که عبادتش خالص شده است و از
خیالهای مخفی نفس خود خبر ندارد و از ان زمزمهها غافلست که شیطان بر گوش دلش میخواند در شبهای تار که مردم میدانند
تو که باین گوشه آمده و ترک خلق کرده البته عبادت میکنی و خوش شهرتی در آفاق کردی و ترا در همه عالم به نیکی یاد میکنند و
عنقریب خاک پایت را به تبرک خواهند برداشت و ان بیچاره که در میان معرکه است چون بسیار از نفس خود انها را دیده است
باره نفس خود را شناخته است و چون در میان میباشد مردم هم بسیار عمل او را مدح نمی کنند بلکه مذمتش میکنند و مرائی و
سالوسش میگویند و ازین جهت از ریا فارغ تر است و همچنین در باب توکل و عدم توکل معاشرت مردم را فایده دارد
که بمعاشرت مردم تفکر در احوال ایشان بیحاصلی مردم روز بروز بیشتر ظاهر میگردد و یاس از ایشان بیشتر حاصل میشود و همچنین در
جمیع صفات اگر کسی تامل کند و بعین بصیرت نظر کند میداند که کسی که در مقام اصلاح نفس باشد و بخدا توسل نماید بفضل
الهی در ضمن معاشرت خلق نفس او بکمالات بیشتر متصف میتواند شد مگر نمیدانی که معاشرت نیکان و دیدن اطوار ایشان

و شنیدن

وشنیدن پندهای پسندیده ایشان چه دوا هست برای دردهای نفس قطع نظر از انکه بنده را باینها کار هست و مطیع خداوند
خود میباید باشد و بانچه فرموده اند میباید عمل کند و بتصرف خود کار نداشته باشد و بعضی از تحقیق این مقام انشاء الله
تعالی در باب تحقیق معنی دنیا بیان خواهد شد **خصلت ششم** در بیان طلب مال از حلال نمودن و قدر انفاق است بدانکه انچه
از احادیث معتبره ظاهر میشود طلب مال از مصرف کردن خوبست بلکه واجب و لازم است و اما ان طلب را مانع عمل سنتهای
پیغمبر کردن یا اعتماد بر طلب خوب نیست بلکه میباید عمل بفرایض و سنن الهی بکند چنانچه فرموده اند قدری از سعی بکند و بداند که با
وجود سعی معطی خداست و از او طلب نماید و بسبب این سعی از یاد او غافل نشود چنانچه حق تعالی مدح کرده است ایشان را که
مردانی که غافل نمیگرداند ایشان را تجارت و بیع از یاد خدا تعالی و از اقامت صلوة و دادن زکات و بعد از تحصیل انچه بهم
میرساند باید قناعت کرد و اگر از حلال کم بهم رسد بر خود مشقت باید گذاشت و در این صورت ترک لذتها کردن و جامهای
درشت و کهنه پوشیدن خوبست که متوجه حرام نمی باید شد اگر چه خدا وسعت و فراخی در روزی دهد و بعد از ادای
حقوق واجب الهی توسعه بر خود و عیال و مؤمنان و اعانت فقرا و مساکین باید کرد و در همه باب وسط را رعایت باید کرد
که انقدر بفقرا ندهد که خود محتاج شود و زیاده از قدر ضرورت و احتیاج خود هم نگاه ندارد و انچه را نگاه دارد تعلق بان
نداشته باشد و روزی خود منحصر در ان نداند و انچه از برای خود صرف کند بر عیال تنگ نگیرد و طعامهای لذیذ بخورد و
بخوراند بمؤمنان و جامهای نفیس بپوشد و بپوشاند بمؤمنان اما بحدی که باسراف نرساند اما اگر قدری از مال داشته باشد
که بان طعام لذیذی تواند خرید و فقیر را محتاج داند و خود بقلیلی قناعت کند و زیادتی را باو دهد ایثار کرده است و ایثار
درجه مقربانست و حاصل انست که اصل ترک لذتها را فی نفسه کمال دانستن خوب نیست که در مجلسی وارد شوند و بطعام
لذیذی ایشان را دعوت نماید نخورند که ما ریاضت میکشیم و انها را نمیخوریم که این مذموم است اما اگر از برای فقر و بیچیزی
یا اعانت مؤمنی بر خود تنگ گیرد خوبست و همچنین در مرکب و خانه و غیر اینها از مایحتاج اینکس چنانچه کلینی بسند معتبر روایت
کرده است که سفیان ثوری بخدمت حضرت امام جعفر صادق ع آمد دید که انحضرت جامه در نهایت سفیدی و نزاکت پوشیده اند
مانند پرده که در زیر پوست تخم باشد سفیان گفت این جامه جامه تو نیست که پوشیده و جامه باین نفاست نمی باید پوشید
حضرت فرمودند که بشنو از من و انچه میگویم حفظ کن که در دنیا و اخرت از برای تو خوبست اگر بر سنت پیغمبر بمیری و ترک
بدعتها بکنی بدانکه حضرت رسول ص در زمان خشکی بودند که در میان مسلمانان تنگی بسیار بود و باین نحوی که شنیده سلوک میکردند
اما وقتی که دنیا رو کند و فراخی در وی بهم رسد سزاوارترین مردم بصرف کردن نعمتها ابرار و نیکوکارانند نه فجار و بدان
مؤمنان اند نه منافقان و مسلمانانند نه کافران پس چرا جامه مرا انکار و مذمت میکنی ای ثوری والله که با این لباس که من

حال که از من می بینی از روزی که خود را شناخته ام هیچ صبحی و شامی بر من نگذشته است که خدا را در مال من حقی مانده باشد
که نداده باشم و چون سفیان رفت جمعی دیگر از صوفیه ان زمان که اظهار زهد میکردند و مردم را بترک دنیا و درشت پوشی میخواندند
چون شنیدند که سفیان از جواب انحضرت عاجز شده است بخدمت انحضرت آمدند و گفتند که سفیان جواب ترا در خاطر نداشت که
بگوید عاجز شد حضرت فرمود که شما حجتهای خود را بیان کنید ایشان گفتند که حجت ما از کتاب خداست حضرت فرمود که بگوئید
که کتاب خدا سزاوارترست بعمل کردن گفتند که خدا جماعتی از اصحاب پیغمبر را مدح فرموده است که و یؤثرون علی انفسهم و لو کان بهم
خصاصة و من یوق شح نفسه فاولئک هم المفلحون که ترجمه اش اینست که اختیار میکنند و ترجیح میدهند دیگران را بر نفس خود
و از خود باز میگیرند و با ایشان میدهند هر چند که ایشان را نهایت فقر و احتیاج هست بآن چیزی که ایثار میکنند و هر کاه نگاه داشته
شود از بخل نفس خود را و خود را منع نماید از بخل پس ایشان رستکارانند پس خدا مدح کرده است فعل ایشان را در جای دیگر و میفرماید
و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیما و اسیرا که ترجمه اش اینست که میخورانند طعام را بدوستی خدا یا دوستی طعام و احتیاج آن
بمسکین بی چیز و یتیم بی پدر و کسی که در جنگ اسیر کرده اند و گفته اند که ما در حجت بر تو همین اکتفا میکنیم حضرت فرمود که ای گروه آیا
شما علم دارید بناسخ و منسوخ و محکم و متشابه قران که هر که گمراه و هلاک شده است گفتند بعضی را میدانیم اما همه را نمیدانیم
حضرت فرمود که باین سبب گمراه شده اید و همچنین است احادیث حضرت رسول صلعم که ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه دارد شما نمیدانید
پس انچه گفتند که خدا جمعی را با ایثار مدح کرده است اول جایز و حلال بود و هنوز ایشان را نهی نکرده بودند و بکرده خود مثاب شدند
و خدا تعالی در آخر ایشان را نهی از آن فرمود برای ترحم بر ایشان و رعایت مصلحت ایشان تا ضرر بخود و عیال خود نرسانند و در
میان عیال اطفال خورد و مردان پیر و زنان پیر هستند که بر گرسنگی صبر نمیتوانند کرد پس اگر من یک گرده نان خود را ایثار کنم
دیگر چیزی نداشته باشم ایشان تلف خواهند شد و از گرسنگی خواهند مرد لهذا حضرت رسول صلعم فرمود که پنج خرما یا پنج قرص نان
یا پنج درهم یا دینار که آدمی داشته باشد بهترین انها اینست که صرف پدر و مادر میشود و دوم را صرف خود و عیال میباید بکند
و سوم را صرف خویشان فقیر خود بکند و پنجم را صرف راه خدا کند و این پنج صواب اش از انها کمترست یکی از انصار فوت شد
و در وقت مردنش پنج غلام یا شش غلام که داشته بود آزاد کرده بود و بغیر ایشان چیزی را مالک نبود حضرت رسول فرمود که
اگر مرا خبر میکردید نمیگذاشتم که او را در میان مسلمانان دفن کنید که اطفال صغیر خود را محتاج گدایی کرده است و پدرم فرمود که
حضرت رسول میفرمود که در نفقه ابتدا بعیال خود کن بعد از آن هر که نزدیکتر باشد و انچه خدا تعالی در قران بخلاف آن آیات
فرموده است که نسخ انها کرده اینست که والذین اذا انفقوا لم یسرفوا و لم یقتروا و کان بین ذلک قواما که ترجمه اش اینست
که ای جماعتی که چون نفقه میدهند و مال را صرف میکنند اسراف نمی کنند که در زیادتی از حد اعتدال بدر روند و ترک نمیکنند در میان

این دو حالت وسط واعتدال را مرعی میدارند پس نمی بینید که خدا تعالی درین آیه بخلاف آنچه شما مردم را امر میفرمایید مدح فرموده است
وانچه شما میگویید اسراف شمرده است و در بسیار جایها از قران فرموده است که خدا اسراف کنندگان را دوست نمیدارد پس خدا مردم را
از اسراف و تقصیر هر دو نهی فرموده و بمیانه روی مامور ساخته پس نباید که جمیع آنچه دارد بدهد و بعد از ان دعا کند که خدا او را
روزی دهد و خدا دعایش را مستجاب نکند موافق این حدیثی که از پیغمبر رسیده است که چند صنف از امت من هستند که دعای
ایشان مستجاب نمیشود شخصی که پدر و مادر خود را نفرین کند و شخصی که مالی بکسی بقرض بدهد و بر و گواهی نگیرد و مالش را ببرد و بر و نفرین کند
و شخصی که بر زن خود نفرین کند و حال آنکه خدا اطلاق او بدست او گذاشته و شخصی که در خانه خود نشسته باشد و دعا کند که خداوندا
مرا روزی بده و بیرون نیاید که طلب روزی کند خداوند عالمیان میفرماید که ای بنده من ترا راه داده ام بطلب روزی و حرکت
کردن در زمین و اعضا و جوارح صحیح بتو داده ام تا بایست که برای متابعت فرموده من طلب میکردی که اگر مصلحت نمیدانستم در
روزی تو وسعت میدادم و اگر صلاح میدانستم روزی بر تو تنگ میکردم و تو نزد من معذور بودی و شخصی که خدا او را
مال بسیار روزی میکند و او همه را صرف نماید و دعا کند که پروردگارا مرا روزی بده حق تعالی در جواب او میفرماید که من
روزی فراخ بتو دادم چرا میانه روی نکردی و اسراف کردی و حال آنکه ترا از اسراف نهی کرده ام و شخصی که نفرین بر
خویشان خود کند پس خدا پیغمبر خود را تعلیم فرمود که چگونه انفاق نماید باین سبب که روزی نزد آنحضرت یک وقیه طلا
که چهل مثقال است بهم رسید و پیش از شب همه را تصدق فرمودند و چون صبح شد هیچ چیز نزد آنحضرت نبود سایلی آمد و سوال
کرد و چون حضرت چیزی نداشتند که باو بدهند ملامت کرد خود را و از نخال آزرده و مغموم شدند که چیزی بآن سایل نتوانستند
داد چون بسیار رحیم و مهربان بودند پس حق تعالی آنحضرت را تعلیم و تادیب فرمودند که و لا تجعل یدک مغلولة الی عنقک و لا
تبسطها کل البسط فتقعد ملوما محسورا که ترجمه ظاهرش اینست که دست خود را در گردن خود مبند که هیچ صرف ننمایی و مگشای دست
دست خود را تمام گشودن که اسراف کنی و همه را صرف نمایی پس بنشینی ملامت کرده شده و درمانده و محتاج یعنی که مردمان
از و سوال مینمایند و ترا معذور نمیدارند پس اگر تمام مال خود را دادی دیگر انفاق نمی توانی کرد پس آن احادیث پیغمبر را
که شنیدی قران تصدیق آنها میکند و اهل قران که عالم بعلوم قرانند تصدیق قران نمینمایند و ابو بکر که شما باو اعتقاد دارید
در وقت مردن گفت که بخمس مال وصیت میکنم و خمس هم بسیار است و سلمان فارسی و ابو ذر رحمهما الله تعالی که فضل و زهد
ایشان را میدانید اما سلمان پس چون وظیفه مقرر او میرسید قوت سال خود را برمیداشت و زیاده را در راه خدا میداد و او
می گفتند که تو با این زهد چنین کنی گاه باشد که امروز یا فردا بمیری جواب میگفت که چرا نگویند احتمال مردن هست احتمال زیستن هم
هست ای جاهلان مگر نمیدانید که آدمی اگر قوت خود را نداشته باشد نفس با او معارضه مینماید و اضطراب میکند و چون قوت

خود را ضبط کرد اطمینان بهم رسانید و اما ابو ذر شتران و گوسفندان داشت شیر ایشانرا میدوشید و معاش میکرد و در
هنگامی که مردم گوشت میخواستند یا مهمانی برو وارد میشد یکی از انها را میکشت و اگر میدید که جماعتی که با او در سر یک آب
میبودند فقیرند از شتر و گوسفند انقدر میکشت که الجماعت را کافی باشد و از برای خود حصه مثل حصه یکی از ایشان بر میداشت
و ازین دو بزرگ که زاهد ترست و حال انکه حضرت رسول ص در شان ایشان فرموده انچه فرموده با ان زهد چنین نکردند
که همه چیز را بدهند و فقیر بمانند و بدانید ای گروه که من از پدرم شنیدم که از پدران خود روایت میکرد که حضرت رسول ص
در روزی فرمود که از هیچ چیز انقدر تعجب نمیکنم که از حال مومن تعجب دارم که اگر در دار دنیا بدنش را بمقراضها ببرند از برای او
خیرست و اگر پادشاه مشرق و مغرب عالم شود که از برای او خیرست و هر چه خدا نسبت باو میکند از برای او خیرست پس
حضرت صادق علیه السلام بعد از چند حجت دیگر فرمود که پس بدانید که بد مذهبی اختیار کرده اید و مردم را بآن میخوانید
بسبب نادانی کتاب خدا و سنت پیغمبر و احادیث انحضرت که کتاب خدا تصدیق انها میکند و احادیث را رد میکنید بجهالت
و نظر در غرایب قران نمیتوانند کرد و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و امر و نهی قران نمیدانید ای گروه چرا نظر بحال حضرت سلیمان
نمیکنید که پادشاهی را طلبید که از برای کسی بعد از و سزاوار نباشد و خدا تعالی باو کرامت فرمود و حق میگفت و عمل بحق
میکرد و خدا تعالی هیچیک از مومنان او را برین عیب نکردند و پیش از داود پیغمبران پادشاهی و سلطنت داشت و یوسف
پادشاهی مصر تا یمن داشت و عمل بحق میکرد و هیچکس او را مذمت نکرد و ذو القرنین بنده بود که خدا را دوست میداشت
و اسباب را برای او میسر گردانید و پادشاهی مشرق و مغرب را باو داد و حق میگفت و بحق عمل میکرد و هیچکس او را برین پادشاهی
عیب نکرد پس ای گروه عمل نمایید باداب الهی که برای مومنان مقرر فرموده است و اکتفا بامر و نهی خدا بکنید و انچه بر شما
مشتبه است که علم آن ندارید بگذارید و علم را باهلش رد کنید و بنادانی اعتراف نمایید تا انکه ماجور گردید نزد خدا معذور
باشید و طلب کنید علم ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه قران و حلال و حرام الهی را یاد گیرید که شما را این علم بخدا نزدیک گرداند
و از جهل دور میگرداند و جهالت را باهلش واگذارید که اهلش بسیارند و اهل علم کم است و خدا فرموده است که بالاتر از صاحب
علمی دانایی هست و در حدیث دیگر از حضرت رسول ص روایه کرده است که چه نیکو یاوریست پرهیزکاری خدا و توانگری و غنا
و حضرت صادق ع فرمود که خیر نیست در کسی که نخواهد که مال از حلال جمع نماید که روی خود را از ذلت سوال نگاهدارد و قرض
خود را ادا نماید و رحم و خویشانرا اعانت کند و فرمود که چه نیکو یاوریست دنیا برای تحصیل آخرت و از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که محمد بن المنکدر روزی بپدرم برخورد در بعضی از اطراف مدینه در ساعت بسیار گرمی انحضرت مرتوب و سنگین
بودند و تکیه بر دو غلام سیاه کرده بودند در خاطر گذرانید که سبحان الله مرد پیری از پیران قریش در ینساعت با اینحال

وشقت طلب دنیا میکند میروم که او را موعظه کنم پس گفت بنزدیک آمدم و سلام کردم جواب فرمود و عرق از آنحضرت میریخت
گفتم تو پیری از پیران قریشی در چنین وقتی با چنین حالی بطلب دنیا بیرون آمده اگر اجل تو در این حال برسد چه خواهی کرد حضرت
فرمود که اگر اجل در این حال برسد در حالی رسیده خواهد بود که بطاعتی از طاعتها مشغولم و کاری میکنم که خود و عیال خود را
از تو و از دیگران مستغنی گردانم من در وقتی باید که از مرگ بترسم که در معصیت الهی باشم پس گفت راست میفرمایی من خواستم
ترا موعظه کنم تو مرا موعظه کردی و در حدیث دیگر حضرت صادق ع فرمود که حضرت امیر المؤمنین ع بیل کار میکرد و زمین را
آبادان میکرد و رسول خدا هسته خرما را بدهان مبارک می برد و تر میکرد و در زمین می کاشت همان ساعت سبز میشد و امیر المؤمنین
علیه السلام هزار بنده از کدّ ید خود آزاد فرمود و بسند معتبر از اسباط بن سالم منقولست که بخدمت حضرت صادق ع رفتم
از احوال عمرو بن مسلم سؤال فرمود گفتم صالح و خوبست اما ترک تجارت کرده است حضرت سه مرتبه فرمودند که کار شیطانست
مگر نمیدانند که حضرت رسول ص تجارت فرمود قافله از شام آمدند و متاع ایشان را خریدند آنقدر نفع بهم رسید که قرض خود را ادا
فرمود و بر خویشان قسمت نمود و خدا تعالی میفرماید که مردانی که غافل نمیکرداند ایشان را تجارت و بیع از یاد خدا و اقامت صلوة
و دادن زکات و علمای سنت که قصه خوانانند میگویند که اصحاب پیغمبر تجارت نمیکردند و دروغ میگویند تجارت میکردند
اما نماز را ترک نمیکردند در وقت فضیلت و چنین کسی افضلست از کسی که بنماز حاضر شود و تجارت نکند و بسند معتبر منقولست
که عمرو بن یزید بخدمت حضرت صادق ع عرض کرد که شخصی هست که میگوید که در خانه خود می نشینم و نماز میکنم و روزه میدارم
و عبادت پروردگار خود میکنم و روزی البته بمن میرسد حضرت فرمود که این یکی از آن سه نفر است که دعای ایشان مستجاب
نیست و بسند معتبر از معلی بن خنیس مرویست که حضرت صادق ع از احوال شخصی سوال فرمود گفتند پریشان است
فرمود که در چه کار است گفتند که در خانه مشغول عبادتست فرمود که قوتش از کجاست گفتند که برادران مؤمنش باو میرسانند
فرمود که آنهایی که او را قوت میدهند عبادتشان بیشتر و بهتر است از او که در خانه عبادت میکند و حضرت امام محمد باقر
علیه السلام فرمود که هر که طلب دنیا میکند برای آنکه محتاج بسؤال نشود و بر اهل خود توسعه نماید و مهربانی بهمسایگان بکند در روز
قیامت که مبعوث شود روی او مانند ماه شب چهارده باشد و حضرت رسول ص فرمود که عبادت هفتاد جزو است و
بهترین جزوهایش طلب حلالست و منقولست که سدیر صراف بحضرت صادق ع عرض نمود که بر آدمی در طلب روزی چه چیز
لازم است فرمود که چون در دکان را گشودی و متاع خود را پهن کردی آنچه بر تو لازم است بجا آورده

خصلت هفتم

در بیان تجمل و زینت ملبوسات فاخره و اسپان رهوار و خانهای نفیس و امثال آنهاست کلینی بسند معتبر از حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده است که خداوند عالمیان جمیل و نیکوست و جمال و زینت را دوست میدارد و اثر نعمت

ودوست میدارد که اثر نعمت او بر بنده اش ظاهر شود و از حضرت صادق ع منقولست که هرگاه خدا نعمتی کرامت فرماید بر بنده
پس آن نعمت را ظاهر گرداند و خود را بآن بیاراید ملائکه میگویند که دوست خداست و بیان نعمت خدا کرده و اگر بر خود ظاهر
نکند میگویند دشمن خداست و تکذیب نعمت خدا کرده است و حضرت امام رضا علیه السلام فرمود که حضرت علی بن الحسین ع جامه
می پوشیدند در تابستان که پانصد درهم قیمت آنها بود و بسند معتبر از یوسف بن ابراهیم روایت کرده است که بخدمت
حضرت صادق ع رفتم و جبه خزی پوشیده بودم و کلاه خزی بر سر داشتم پس گفتم فدای تو گردم جبه و کلاه من از خز است چه میفرمایید
فرمود که قصوری ندارد فرمود که چون حضرت امام حسین ع شهید شد جبه خزی پوشیده بودند آنگاه فرمود که عبدالله عباس را
حضرت امیرالمؤمنین نزد خوارج فرستادند که بر ایشان حجت تمام کنند عبدالله بهترین جامهای خود را پوشیده و به
بهترین بوهای خوش خود را خوشبو گردانید و به بهترین اسپان سوار شد و رفت و در برابر ایشان ایستاد آن خارجیان گفتند
که یا ابن عباس تو بهترین ما بودی حالا رخت جباران پوشیده و بر اسپ ایشان سوار شده عبدالله این آیه بر ایشان خواند
که قل من حرم زینة الله التی اخرج لعباده والطیبات من الرزق بگو ای محمد که کی حرام کرده است زینت خدا را که از برای
بندگان بیرون آورده و خلق فرموده چیزهای پاکیزه حلال از روزی پس فرمود که بپوش و زینت کن که خدا جمیل و نیکوست
و جمال و زینت را دوست میدارد اما باید که از حلال باشد و بسند معتبر روایت کرده که سفیان ثوری در مسجد الحرام مکه گذشت
حضرت امام جعفر صادق ع را دید که جامهای نفیس با قیمت پوشیده اند گفت والله که میروم و او را بر پوشیدن
این جامها سرزنش میکنیم پس نزدیک آنحضرت آمد و گفت والله یا ابن رسول الله که پیغمبر مثل این جامها نپوشیده و علی بن ابی
طالب و هیچیک از پدرانت چنین لباسی نپوشیده اند حضرت فرمود که حضرت رسول در زمانی بودند که در میان مسلمانان تنگی
بود لهذا بر خود تنگ میگرفتند و بعد از آن وسعت بهم رسید پس سزاوارترین اهل دنیا بصرف کردن نعمتهای خدا نیکوکاران اند
پس این آیه را خواندند که قل من حرم زینة الله الخ ما سزاوارترینیم از دیگران بآنها بعد از آن فرمود که ای ثوری این جامها که می بینی
برای لذت نفس نپوشیده ام بلکه از برای مردم پوشیده ام بعد از آن دست سفیان را گرفتند و نزد خود کشیدند و جامه که
بر بالا پوشیده بودند دور کردند و باو نمودند جامه را که ملاصق بدن او بود و جامه بسیار گنده بود فرمودند که این جامه گنده را
از برای خود پوشیده ام و این جامه نفیس را برای زینت مردم پس دست انداختند و جامه گنده که سفیان بر بالای جامها پوشیده
بود دور کردند و جامه ملاصق بدن ایشان جامه بسیار نرمی بود فرمود که این جامه بالا را تو از برای ریای مردم پوشیده و جامه نفیس را
برای زینت مردم لذت نفس در زیر پوشیده و بسند معتبر منقولست که حضرت صادق ع فرمودند که روزی من در طواف
گاه بودم دیدم که کسی جامه مرا میکشید چون نظر کردم عباد بن کثیر بصری بود گفت ای جعفر تو مثل این جامها را می پوشی در چنین

مکانی با آن ربطی که با علی بن ابی طالب داری گفتم این جامه قربتی است یعنی جامهٔ کتانی که از مصر می‌آورند و بیک دینار خریده‌ام
و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در زمانی بودند که چیزی چند در آن زمان میتوانست کرد که درین زمان نمیتوان کرد اگر درین زمان
من مثل این جامه‌ها بپوشم میگویند مرائیست مثل عباد و منقولست از عبدالله بن القداح که حضرت صادق صلوات الله علیه تکیه
بر من یا بر پدرم فرموده بودند در آن حال عباد بن کثیر رسید حضرت دو جامهٔ نیکو از جامه‌های مرو پوشیده بودند عباد گفت
که تو از اهل بیت نبوتی و پدران تو سلوکی داشتند این جامه‌های با زینت چیست که پوشیده اگر ازین پست‌تر جامه‌ها بپوشی
بهتر است حضرت فرمود که وای بر تو ای عباد کی حرام کرده است زینتهایی که خدا برای بندگان خود خلق فرموده است و روزیهای
نیکو و پاکیزه را خدا چون نعمتی به بنده کرامت میفرماید دوست میدارد که آن نعمت را بر آن شخص به بیند و هیچ قصوری ندارد
زینت وای بر تو ای عباد من پاره تن پیغمبرم مرا ایذا و آزار چه میکنی و عباد دو عبای کهنه پوشیده بود و منقولست از
براء بن عثمان که نزد حضرت صادق ع بودم شخصی با آنحضرت عرض نمود که شما فرمودید که علی بن ابی طالب علیه السلام جامه‌های
درشت می‌پوشیدند و پیراهنی به چهار درم میخریدند و می‌بینم که شما جامه‌های نیکو می‌پوشید حضرت فرمود که علی بن ابی طالب در
زمانی بودند که آن جامه بدنمی بود اگر در چنین زمانی می‌پوشیدند باین جامه مشهور میشدند پس بهترین لباس اهل هر زمان آنست اما
چون حضرت صاحب الامر ظهور کند جامه را بروش حضرت امیرالمؤمنین خواهد پوشید و بسیرت آن حضرت عمل خواهد کرد و
حمیری در کتاب قرب الاسناد بسند صحیح روایت کرده است که حضرت امام رضا علیه السلام از من پرسیدند که چه میگویی در
پوشیدن رختهای خشن و درشت گفت چنین شنیده‌ام که بیشتر میپوشیده‌اند و شنیده که حضرت امام جعفر ع رخت نو
را در آب فرو می‌برده و می‌پوشیده‌اند و فرمود که بپوش و زینت کن که حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیهما جامهٔ خزی به پانصد
درهم میخریدند و می‌پوشیدند و ردای خز به پنجاه دینار میخریدند و زمستان در آنها میگذرانیدند و چون زمستان میگذشت
میفروختند و قیمتش را تصدق میفرمودند و بعد ازین این آیه را خواندند که قل من حرم زینة الله تا آخر و ابن بابویه علیه الرحمه
بسند معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده که سه چیز است که خدا مؤمن را بر آنها حساب نمیکند طعامی که میخورند و جامه که میپوشند
و زن صالحه که او را اعانت مینماید و فرج او را از حرام نگاه میدارد و در حدیث دیگر فرمود که خدا زینت و اظهار زینت را
دوست میدارد که اثر نعمت خود را بر بنده به بیند کسی پرسید که چگونه نعمت را ظاهر گرداند فرمود که جامهٔ خود را پاکیزه دارد
و بوی خوش بر خود بریزد و خانهٔ خود را نیکو کند و ساحت خانه را جاروب کند حتی آنکه چراغ را پیش از غروب آفتاب افروختن
فقر را برطرف میکند و روزی را زیاده میگرداند و کلینی و غیر او بسندهای مختلف روایت کرده‌اند که در بصره ربیع بن زیاد
شکایت نمود که بحضرت امیرالمؤمنین حال برادرش عاصم بن زیاد که عبا پوشیدن و جامه‌های نرم و ملایم را ترک کرده و ترک

دنیا نموده و اهل و فرزندانش باین سبب مغموم و محزون اند حضرت او را طلبیدند چون بیامد روترش کردند فرمودند که ای دشمن
نفس خود شیطان خبیث ترا حیران کرده است آیا از اهل خود حیا نکردی و رحم بر فرزندان خود ننمودی تو چنین گمان میکنی که
خدا چیزهای طیب را بر تو حلال کرده است و کراهیت داری که تو از آنها بر داری و منتفع شوی تو نزد خدا از آن پست تری
که چنین تکلیفی نسبت بتو بکند مگر خدا نفرموده است که والارض وضعها للانام فیها فاکهة والنخل ذات الاکمام که ترجمه اش
اینست که زمین را خلق فرموده و مقرر گردانیده از برای انتفاع مردمان و در زمین انواع میوه ها هست و خرماها که شکوفه ایشان
میان غلافها حاصل میشود و آیا نفرموده است که مرج البحرین یلتقیان بینهما برزخ لا یبغیان و فرموده است که یخرج منهما اللؤلؤ
والمرجان پس در اول میوه ها و خلق آنها بر خلایق منت نهاده و در ثانی بدریا و مروارید و جواهر که از دریا بیرون می آید
منت نهاده پس حضرت فرمود که بخدا سوگند که نعمت خدا را بفعل اظهار کردن و صرف نمودن نزد خدا محبوب تر است از بیان
کردن بقول و حال آنکه فرموده است که واما بنعمة ربک فحدث حدیث کن بنعمتهای گوناگون پروردگارت و بیان کن آنها را
پس عاصم گفت یا امیر المؤمنین پس تو چرا در خورشها اکتفا کرده بر طعامهای ناگوار و در پوشش بر جامهای کنده حضرت
فرمود که من مثل تو نیستم خدا واجب گردانیده است بر امامان حق که خود را بضعیفان و فقیران مردم بسنجید و بروش ایشان
سلوک نماید تا بر فقیران فقر زور نیاورد و چون امام خود را مثل خود ببینند بحال خود راضی شوند پس عاصم عبا را انداخت و
جامهای نرم پوشید کلینی بسند معتبر روایت کرده است که معلی بن خنیس بحضرت صادق ع گفت اگر خلافت با شما باشد
ما با شما برفاهیت معاش خواهیم کرد حضرت فرمود که هیهات هیهات ای معلی اگر با ما باشد مدار بر سیاست و تدبیر در روز
یا عبادت در شب و سیاحت و حرکت در روز بجهاد خواهد بود و پوشش با جامهای درشت و خورش با طعامهای غیر لذیذ خواهد
بود پس خلافت ظاهری را از ما غصب کرده اند و گمان نشان اینست که بر ما ستم کرده اند و ما را برفاهیت انداخته اند ای عزیز بدانکه
احادیث بسیار نیز در فضل سواری اسپان نفیس و نگاهداشتن غلامان و زینت ایشان واقع شده است و احادیث نیز در
مدح فقر و فقرا و جامهای کهنه پوشیدن و بر روی فرشهای سهل نشستن وارد شده است و حضرت رسول ص بر الاغ سوار
می شدند و جامهای زبون می پوشیدند و اگر بصیرتی داری از این اخباری که نقل شد و از معارضها و گفتگوهایی که در
میان ائمه علیهم السلام و صوفیه از اینها شده است حق را می یابی و میدانی که اصل اینها را کامل دانستن و مقید باینها بودن خوب
نیست و همچنین مقید بزینتها و رفاهیتها بودن خوب نیست بلکه اگر خدا تعالی توسعه دهد توسعه بر خود و مومنان خوبست و اگر
فقیر باشد باید که بفقر بسازد و زیاده نخواهد و از کهنه پوشی پروا نداشته باشد و هر لباسی که میسر شود بپوشد و آنچه حاضر باشد
بخورد و همه را از جانب خدا داند و اگر خواهد تکبر را علاج کند گاهی آن رختهای زبون را بپوشد خوبست اما در صورتیکه آن

زبون باعث زیادتی تکبر او نشود مثلا در زمانی که اعتبار در شال پوشی باشد علاج تکبر ترک شال پوشی است و در صدر اسلام
که نخوت و عصبیت باب بود و این چیزها را اعتبار میکردند تواضع و فروتنی در سال پوشی و کهنه پوشی بود چنانچه حضرت رسول
در آخر این وصیت باین معنی اشعاری فرموده است که ای ابوذر در آخر الزمان جماعتی خواهند بهم رسید که در زمستان و تابستان
پشم پوشند و باین سبب خود را از همه فضل دانند پس باین سبب ایشان را لعنت میکنند ملائکه اسمانها و ملائکه زمین و
عقل نیز حکم میکند که بنده می باید فرمانبردار باشد اگر اقا خز و پرنیان از ابریشم بفرستد بپوشد و اگر شال فرستد بپوشد و در
هر دو حال از آقا راضی باشد و بیان خوبی پشم پوشیدن در ضمن بیان ان فقره شریفه که در اخر این حدیث می آید خواهد شد
انشاء الله تعالی **خصلت هشتم** در بیان فضیلت پاکیزه کردن بدن و بوی خوش کردنست در بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام منقولست که شستن سر دفع کثافت و چرک میکند و درد چشم را دور میکرداند و شستن جامه غم و حزن را
برطرف میکند و پاکیزگیست از برای نماز و فرمود که خود را باب پاکیزه کنید از بوهای بدی که مردم بانها متاذی میشوند
و در مقام اصلاح و پاکیزه کردن بدن خود باشید و باحوال خود بپردازید بدرستی که خدا دشمن میدارد از بندگان
خودش ان قاذوره کثیف بدبوی را که در پهلوی هرکس که از و متاذی شود و حضرت امام رضا ع فرمود که سزاوارست
که ادمی هر روز بوی خوش بکند و اگر قادر نباشد در هر جمعه یکبار بکند و این را البته ترک نکند و حضرت صادق صلوات الله
علیه فرمود که خدا را حق لازمی هست بر هر بالغی که در هر جمعه شارب و ناخن بگیرد و بقدری از بوی خوش خود را خوشبو گرداند
و حضرت امام رضا ع فرمود که بوی خوش از اخلاق پیغمبرانست و حضرت صادق ع فرمود که بوی خوش باعث قوت دلست
و فرمود که یک نماز با بوی خوش بهترست از هفتاد نماز بی بوی خوش و فرمود که هر چیز که در بوی خوش صرف مینمائی اسراف
نیست و فرمود که حضرت رسول در بوی خوش زیاده از طعام مال صرف میکردند و احادیث در فضیلت طیب و انواع ان
و فضل روغنهای خوشبو بر خود مالیدن بسیارست درین رساله بهمین اکتفا مینمائیم **خصلت نهم** در مدح مطعومات لذیذه
و مذمت ترک گوشت و حیوانی نمودن است بعضی احادیث درین سبق ذکر یافت و کلینی و غیر او بسندهای معتبر از حضرت
رسول ص و ائمه علیهم السلام روایت کرده اند که سید و بهتر طعامهای دنیا و اخرت گوشتست و بسند معتبر از عبد الاعلی منقولست
که بحضرت صادق ع عرض نمودم که روایت بما رسیده است از حضرت رسول ص که حق تعالی دشمن میدارد خانه پر گوشت را حضرت
فرمود که دروغ میگویند انحضرت مذمت گوشت نفرموده اند بلکه مذمت خانه کرده که در ان خانه گوشت مردم را بغیبت
خورند و پدرم گوشت را دوست میداشت و بسیار تناول میفرمودند روزی که فوت شد در آستین ام ولدش سی درهم بود
که برای گوشت خریدن داده بود و بسند صحیح از حضرت صادق ع منقولست که گوشت خوردن در بدن گوشت میرویاند و کسی

که چهل روز گوشت را ترک کند کج خلق می شود اذان در گوشش بگوید و در حدیث دیگر فرمود که ما گروه انبیا گوشت را دوست
میداریم و بسیار میخوریم و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که گوشت خوردن در بدن گوشت را میرویاند حضرت فرمود
که هر که چهل روز او را گوشت میسر نشود قرض کند و بخورد خدا تعالی قرضش را ادا نماید و منقولست که پیغمبری از پیغمبران نزد خدا از
ضعف شکایت کرد وحی آمد که گوشت را با شیر بخور یا با ماست و حضرت امیر المؤمنین ع در نامه که باهل مصر نوشته اند در هنگامی که
محمد بن ابی بکر را بسوی ایشان میفرستادند بعد از ذکر فضایل بسیار برای متقیان و پرهیزکاران و استدلالات بسیار برانکه
خدا بسبب تقوی در دنیا بایشان نعمتها کرامت میفرماید و در اخرت ایشانرا احسانها میکند برانها فرموده اند که ای بندگان خدا
بدانید که متقیان جمع کرده اند خیر دنیا و اخرت را شریکند با اهل دنیا در دنیای ایشان و اهل دنیا با ایشان در اخرت شریک نیستند
خدا برای متقیان حلال گردانیده است انچه ایشانرا کافی باشد و غنی گردانید ایشانرا از دیگران چنانچه فرموده است که بگو ای محمد
که کیست که حرام گردانیده است زینت و آرایشی که خدا بیرون اورده است برای بندگان خود و کیست که حرام کرده است روزیهای
پاکیزه را بگو این روزیهای طیب و زینت برای اجماعتی است که ایمان اورده است در زندگانی دنیا و کفار و فجار بتبعیت شریک
ایشانند و جمیع اینها خالص است برای مؤمنان در روز قیامت و مخصوص ایشانست و در ان نشاه غیر ایشان با ایشان شریک
نیستند چنین تفصیل میکنیم و بیان مینمائیم ایات خود را برای کسانی که عالمند و میفهمند بعد از ذکر این ایه حضرت فرمود که متقیان
ساکن شدند در دنیا بهترین مسکنی و خوردند بهترین خوردنیها و شریک شدند با اهل دنیا در دنیای ایشان پس خوردند با ایشان
نعمتهای پاکیزه را که ایشان می اشامیدند شربتهای پاکیزه را که ایشان می اشامیدند و پوشیدند بهترین جامهها را که ایشان
می اشامیدند پوشیدند و سوار شدند بهترین مرکوبان و اسپان را و تمام لذتهای دنیا را با اهل دنیا بردند و در قیامت ایشان
همسایگان رحمت الهی خواهند بود و انچه از خدا طلبند بایشان کرامت خواهد فرمود و هیچ مطلب ایشانرا رد نخواهند نمود و لذتهای
دنیا هیچ لذت ایشانرا کم نخواهند کرد پس ای بندگان خدا بسوی چنین شتاب باشید و انرا طلب نمایید بکار تقوی و پرهیزکاری
از منهیات خدا است و موجب این سعادتهاست بدانکه در مدح شیرینیها و انواع میوهها و اصناف گوشتها و سایر ماکولات
و ملبوسات و مشروبات و نعمتها احادیث بسیار وارد شده است اما کم خوردن بسیار ممدوح است و اخبار بسیار در مذمت
بسیار خوردن که آدمی سنگین شود و از عبادت باز ماند و انکه با سیری طعام خوردن و حریص در اینها بودن و پیوسته
طالب اینها بودن و عمر شریف خود را همه صرف تحصیل اینها نمودن بد است اما مقید بترک اینها بودن هم خوب نیست و ترک
طعامهای مقوی نمودن که بدن و عقل و قوی ضعیف شود خوب نیست زیرا که بدن الت و مطیه نفس است در جمیع اعمال و در تحصیل
هر کمال بدن که ضعیف شد نفس معطل شود بلکه در عبادات هم بر بدن زور بسیار می باید آورد که بسیار ضعیف شود مثل انکه

شخصی

شخصی در سفری اسپی داشته باشد اگر روزی پنج فرسخ او را براه برد و در بعضی از منازل توقفی برای قوت ان هم بکند و چیزهای
مقوی باو بخوراند او را بمنزل میرساند و اگر در یکروز او را سی فرسخ براند در همان روز از کار میماند و بمنزل نمیرسد چنانچه بسند معتبر
از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که حضرت رسول ص فرمود که این دین متین و محکم است پس سیر بکنید و قطع مسافه او نمایید بر
وفق مدارا و همواری و بار عبادت را بر مردم بسیار سنگین مکنید که عبادت خدا را مکروه طبع بندگان خدا کنید پس از باب
کسی باشید که مرکوب خود را انقدر براند که باز ماند که نه سفر را قطع کرده باشد و نه مرکوب را باقی گذاشته باشد و حضرت صادق
علیه السلام فرمود که پدرم روزی بر من گذشت در اوایل سن و من در طوف بودم و بسیار جهد و مشقت در عبادت می کشیدم
و عرق از من میریخت فرمود که ای فرزند خدا بنده که دوست میدارد او را داخل بهشت میکند و باندک عملی از و راضی میشود
و درین باب احادیث بسیار است و ایضا باید عقل را نحیف و ضعیف نکند بترک حیوانی و مثل اینها زیرا که مدار تمیز امور در عقلست
و عقل که ضعیف شد زود فریب اهل باطل را میخورد چنانچه در احادیث ترک گوشت اشعار باین بود ظاهرا که شیطان این عبادت
ترک گوشت و حیوانی را که مخالف طریقه شرع است از برای همین برای بعضی از مبتدعین صوفیه مقرر ساخته است که چون
چهل روز در سوراخی نشستند و عقل و قوی را ضعیف کردند اوهام و خیالات بر عقل ایشان مستولی شد از راه وهم چیزها در خیال
ایشان بهم میرسد از باب کسی که بمرض سرسام مبتلا باشد و باعتبار ضعف عقل گمان میکند که کمالیست و انچه پیر با ایشان گفته
چون پیوسته در ان سوراخ تاریک همین معنی در نظرشان است بتدریج باز دیاد قوت وهمی و ضعف عقل حال ایشان میشود و
بیرون که امدند اگر پیر میگوید که دیشب هیچ مرتبه بعرش رفتم تصدیقش میکنند و بدون بیّنه و برهان و اینها همه از ضعف عقل است
و بدانکه حدیثی از حضرت رسول ص منقولست که هر که در چهل صباح عمل خود را از برای خدا خالص گرداند خدا چشمهای حکمت را از
دلش بر زبانش جاری میگرداند و در حدیث دیگر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که هر که ایمان را از برای خدا چهل روز
خالص گرداند بعد از ان حضرت آیه خواندند که ترجمه اش اینست که انانکه گوساله را خدای خود اخذ کرده اند عنقریب بایشان خواهد
رسید غضبی از جانب پروردگار ایشان و خواری در زندگانی دنیا و چنین جزا میدهیم جماعتی را که افترا بر خدا و رسول و اهل بیت
او می بندند البته ذلیل و بیمقدار است و صاحبان بدعت از روی جهالت این دو حدیث را حجت خود کرده اند در برابر اهل حق و
نمیدانند که هیچ دخلی بمطلب ایشان ندارد زیرا که چنانچه در اول کتاب دانستی که اخلاص عمل انست که از شوایب ریا عمل را پاک
گردانند سعی کنند که انچه از او صادر شود از اعمال و افعال و اقوال او موافق رضای الهی باشد و نیت او در ان عملها مشوب بغرضهای
فاسد نباشد بلکه عملهای مباحش را همه بنیت عبادت کند مثل انکه اگر به بیت الخلا رود با خود نیت را خالص کند و برای این برود
که در وقت عبادت پاکیزه باشد و عبادت را با حضور قلب کند و باین نیت ان عمل عبادت میشود و اگر در نیت صادق باشد

واگر بیازار رود برای این رود که خدا فرموده است که بیازار روم وطلب روزی کنم وهمچنین در جمیع کارها واخلاص از برای خدا
وقتی میشود که کاری راکه خدا فرموده باشد از برای خدا بکند واگرنه اگر کسی بدعتی را از برای خدا بکند خدا از او واز کار او بیزار است
پس اول باید که بداند که کدام کار را خدا میخواهد وآخر آن کار را از برای خدا کرد ودر فصلهای پیش این معنی را واضح ساخته‌ایم پس
لفظ چهل روز بچه کار آن صاحب بدعت می‌آید چه ظاهر است که اگر کسی چهل روز ورزش کشتی بکند داخل این حدیث نخواهد بود
وحضرت در آخر حدیث دوم که مذمت بدعت فرموده اند اشعاری باین معنی نموده اند وبعد از آن معنی که از اخلاص برای تو
بیان کردیم میدانی که چهل روز با آن حال بودن چه بسیار دشوار است وظاهر است که کسی باین سعادت فایز شود که از روی علم و
دانائی عملش را برای خدا خالص گرداند وبدعت در اعمالش نباشد چشمهای حکمت بر زبانش جاری میشود واگر بر وفق بدعت
عمل کند چشمهای ضلالت بر زبانش جاری میشود از جانب شیطان که عالم را گمراه کند واگرنه در میان اهل حق همیشه زهّاد
وعبّاد بوده اند وراه قرب وعبادت ومناجات وبندگی خدا را داشته اند مانند سلطان العلماء والمحققین وبرهان الاصفیاء
والکاملین شیخ صفی الدین وسید الافاضل ابن طاوس وزبدة المتعبدین ابن فهد حلّی وشهید سعادتمند شیخ زین الدین رضوان
الله علیهم اجمعین وغیر ایشان از زهاد که طریقه ریاضت وبندگی وعبادت بقانون شریعت مقدس نبوی داشته اند وبعد از
کمال در علوم دین متوجه عبادت وریاضت وهدایت خلق بوده اند وعلوم حق را در میان گفته اند وبدعتی از ایشان نقل نکرده اند
لهذا ملا جامی در نفحات هیچیک از ایشان را ذکر نکرده است وداخل صوفیه ندانسته با آنکه از آفتاب مشهورتر بوده اند واز
آثار واولاد امجاد وتصانیف ایشان عالم منور گردیده وتا قیام قیامت از برکات ایشان عالم ظاهر وباطن معمور است ودر
ترویج دین ائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم اجمعین سعیها کردند وشنیدی که سفیان ثوری وعباد بصری وغیر ایشان از صوفیه
با ائمه چه معارضات کردند وبعد از عصر ائمه پیوسته با علماء دین اثنی عشر معارضها ومجادلها کرده اند واکنون هم میکنند
امید که خدا جمیع طالبان حق را براه حق هدایت نماید بمحمد وآله الطاهرین **خصلة دهم** در بیان حرمت غناست بدانکه در حرمت
غنا میان علماء شیعه خلافی نیست وشیخ طوسی وعلامه وابن ادریس رحمهم الله همه نقل اجماع کرده اند بر حرمتش وهمیشه از مذهب
شیعه معلوم بوده است حرمت غنا ودر میان سنیان خلافیست بعضی از ایشان بلکه اکثر ایشان هم حرام میدانند وبعضی از
صوفیه ایشان وبعضی از علماء ایشان حلال دانسته اند واحادیث در باب حرمت آن بسیار است وظاهر بعضی احادیث نسبت آنست
که از گناهان کبیره است چنانچه کلینی بسند صحیح وبسند حسن از حضرت صادق ع روایت کرده است در تفسیر این آیه که حق تعالی میفرماید
جمعی را که حاضر نمیشوند نزد قول زور یعنی گفتار باطل فرموده که مراد غناست وبسند حسن از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که غنا
از جمله گناهانی است که خدا بر آنها وعید آتش فرموده است وبعد از آن این آیه خواندند که ومن الناس من یشتری لهو الحدیث

لیضل

لیضل عن سبیل الله بغیر علم ویتخذها هزوا اولئک لهم عذاب مهین که ترجمه اش اینست که از مردمان کسی هست که میخرد سخن لهو و باطل
و غافل کننده از خدا را تا گمراه سازد مردم را از راه خدا بنادانی و استهزا میکند براه خدا و دین حق برای ان گروه مهیا باشد
عذابی خوار کننده و در احادیث دیگر وارد شده که گناهان کبیره اینست که خدا وعید اتش بران کرده باشد پس معلوم میشود که
غنا از گناهان کبیره است و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که حضرت فرمود که غنا داخلست در انچه خدا فرموده است که
ومن الناس من یشتری لهو الحدیث لیضل عن سبیل الله و بسند صحیح از حضرت صادق ع منقولست که خانه که دران غنا می کنند
ایمن نیست ان خانه از نزول بلاهای دردناک و دعا در انجا مستجاب نمیشود و ملک دران خانه داخل نمیشود و بسند صحیح مرویست
که ریان بن الصلت از حضرت امام رضا ع پرسید که هشام بن ابراهیم از شما نقل میکند که شما رخصت فرموده اید در شنیدن غنا
حضرت فرمود که دروغ میگوید ان زندیق از من پرسید من باو گفتم که شخصی از خدمت حضرت امام محمد باقر سوال نمود از غنا
حضرت فرمود که اگر حق و باطل متمیز شود غنا در کدام طرف خواهد بود ان شخص گفت در طرف باطل فرمود که درست حکم کردی و بسند
معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که فرمود مجلس غنا مجلسی است که خدا نظر رحمت بسوی اهل ان مجلس نمیکند
و غنا داخلست در ایه که ومن الناس من یشتری لهو الحدیث و بسند صحیح از مسعده بن زیاد منقولست که در خدمت حضرت
صادق ع بودم شخصی عرض نمود که پدر و مادرم فدای تو باد من داخل بیت الخلا میشوم و همسایگان دارم که ایشان کنیزان دارند
که غنا می کنند و عود می نوازند بسیار طول میدهم نشستن را از برای استماع ان از ایشان حضرت فرمود که توبه کن مگر نشنیده
که خدا میفرماید که گوش و چشم و دل از همه ایشان سوال خواهند کرد گفت والله که گویا هرگز این ایه را نه از عرب شنیده ام و نه از
عجم و بعد ازین باین عمل عود نخواهم کرد و الحال استغفار و توبه میکنم حضرت فرمود که برخیز و غسل کن و نمازی بکن که بر کار عظیمی
مقیم بوده و توبه کن از جمیع بدیها و از هرچه خدا انهارا نمیخواهد که خدا هرچیز را که قبیح است نمیخواهد و نهی فرموده است و قبیح را
باهلش بگذار که هر فعلی را اهلی است که ان فعل مناسب ایشانست و از حضرت صادق ع منقولست در تفسیر ایه کریمه فاجتنبوا الرجس
من الاوثان واجتنبوا قول الزور یعنی اجتناب نمایید از رجس و پلیدی که ان بتانست و اجتناب کنید از قول زور که غناست
و در حدیث دیگر فرمود که اشیانه نفاق است و در حدیث دیگر وارد است که از انحضرت پرسیدند از غنا حضرت فرمود که داخل
خانه چند مشوید که خدا از اهل انها اعراض فرموده و روی رحمت را از ایشان برگردانیده و در حدیث دیگر فرموده است که شنیدن
لهو و غنا در دل میرویاند نفاق را چنانچه اب گیاه را میرویاند و در حدیث دیگر فرمود که حضرت رسول فرمود که بخوانید قران را بلحن
عرب و صوت ایشان و احتراز نمایید از لحنهای اهل فسق و فجور و صاحبان گناهان کبیره بدرستی که جماعتی بعد ازین خواهند
امد که ترجیع کنند اواز خود را بقران مانند ترجیع نوحه و غنا و رهبانیت قران ایشان از گردن ایشان بالاتر نخواهد رفت

ودلهای ایشان برگشته وسرنگونست ودلهای جماعتی که کار ایشان خوششان می آید نیز سرنگونست وعلی بن ابراهیم در حدیث

طولانی روایت کرده است که حضرت رسول صلعم برای سلمان بیان میفرمود چیزهای بدی را که در آخر الزمان بهم خواهد رسید و از

علامات قیامتست از انجمله فرمود که تغنی بقران خواهند کرد و بعنوان غنا خواهند خواند و از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند از

خریدن کنیزان غنا کننده فرمود که خریدن و فروختن ایشان حرام است و تعلیم کردن ایشان کفرست و گوش کردن خواندگی

ایشان نفاق است و در حدیث دیگر فرمود که زن غنا کننده ملعونست و هر که کسبش را بخورد ملعونست و در کتاب عیون اخبار

الرضا روایت کرده است که از حضرت امام رضا علیه السلام پرسیدند از شنیدن حضرت فرمود که اهل حجاز جایز میدانند و آن باطل و

لهو است نشنیده که خدا میفرماید در مدح جماعتی که چون بلغوی گذرند کریمانه و بزرگانه میگذرند و گوش نمیدهند و از حضرت امام

رضا علیه السلام بسند معتبر منقولست که هر که نفس خود را منزه کرد از غنا و شنود از ابلیس در بهشت که در بهشت درختی هست که خدا

بادها را امر میفرماید که آن درخت را حرکت دهند پس از ان صدای خوشی خواهند شنید که هرگز نشنیده باشد و کسی که غنا نشنیده

باشد و کسی که غنا شنیده باشد انرا نخواهد شنید و علی بن ابراهیم بسند صحیح از عاصم بن حمید روایه کرده است که بحضرت صادق

علیه السلام عرض نمودم که سؤالی میخواهم بکنم و حیا مانع میشود ایا در بهشت غنا خواهد بود فرمود که در بهشت درختی هست که خدا بادهای

بهشت را امر میفرماید که می وزند و آن درخت را نغمه چند بترنم میسازند که خلایق بخوبی آن نغمها هرگز نشنیده باشند بعد از ان

فرمود که آن عوض ثواب کسی است که ترک شنیدن غنا در دنیا از ترس خدا کرده باشد و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت

کرده است که غنا مورث نفاق است و باعث فقر می شود و بسند دیگر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که بسیار گوش دادن

بغنا باعث فقر و پریشانی است و بسند معتبر روایه کرده است که از حضرت صادق علیه السلام سؤال کردند از معنی قول زور که خدا

از ان نهی فرموده است فرمود که از جمله قول زور است انکه شخصی بکسی که غنا کند گوید که احسنت خوب خواندی و احادیث دیگر در

حرمت غنا وارد است و از برای اتصاف ارباب انصاف و بصیرت کمتر از انچه مذکور شد هم کافیست و بدانکه اکثر علما

و لغویین غنا را تفسیر کرده اند بترجیع آوازی که شنونده را بطرب آورد و ترجیع را تفسیر کرده اند بگردانیدن و حرکت دادن آواز

در گلو و طرب را گفته اند که آن حالتی است که آدمی را از خوشحالی و اندوه حاصل میشود و بعضی از لغویین و علما بمحض ترجیع اکتفا

کرده اند و بطرب آوردن را دران اخذ نکرده و غنا را در فارسی سرود میگویند و در میان عرب الحال هم میشنوم که کسی را که

میخواهند بگویند خوانندگی کن میگویند تغن یعنی غنا بکن پس ظاهر شد از انچه گذشت که بر خوانندگی دران تحریر آواز باشد و ایشان

را بحزن یا فرح آورد حرام است مگر انچه استثنا خواهد شد و الربطرب هم نیاورد بمذهب جمعی کثیر حرام است و خالی از قوتی

ظاهرا نمی باشد زیرا که مطربیکه گفته اند مراد انیست که آن نوع از آواز شانش این باشد که بطرب آورد و اگر نه باشد که کسی هم بسد

که اره

که از هیچ آوازی بطرب نیاید چنانچه اگر عسل را تعریف کنند که چیز شیرینی است که آدمی از آن محظوظ و ملتذ می شود اگر بندرت کسی را
از عسل خوردن بد آید خلل در آن تعریف ندارد بلکه یک قسم از آواز هست که اصل جوهر آواز خوشی دارد پس اگر قرآن را آهسته بخوانند
و تحزینی در صوت بکنند که در صدا حزنی بهمرسد اما تکریر آواز و تحریری در آن نباشد آن ظاهرا غنا نیست و اینکه در بعضی احادیث
وارد شده است که قرآن را بحزن بخوانید بر همین معنی محمولست و همچنین احادیثی که دلالت دارد بر اینکه ائمه علیهم السلام بحزن تلاوت
میفرمودند در بعضی احادیث وارد شده است که ترجیع آواز مکن با آن احادیث معارض مقاومت نمیتوانند کرد محمول بر تقیه است
و کسی از علماء ما ندیده ایم که قرآن را در باب غنا استثنا کرده باشد و بدانکه اکثر علما حدی خواندن را برای راندن شتر استثنا
کرده اند و چون در مستندش ضعفی هست بعضی از علماء ما نیز از احرام میدانند و همچنین خلافست در صدای زنی که غنا کنند
در عروسیها برای زنان و مردان در میان ایشان داخل نشوند و جمعی از علما این را حلال دانسته اند و ابن ادریس و علامه در
تذکره این را نیز حرام دانسته اند و لیکن در حلیتش معتبر دارد و همچنین نوحه زنان در ماتمها اگر دروغ نگویند تجویز کرده اند
اکثر علما و احادیث وارد شده و شیخ علی ذکر کرده است که بعضی از علماء مرثیه حضرت امام حسین صلوات الله علیه را جایز
دانسته اند بتحریر خواندن و احتیاط در این است که از همه اینها اجتناب نمایند مقتضی عموم احادیث بسیاری که گذشت

لمعهٔ دهم در بیان ذکر بدانکه ذکر در لغت یاد کردنست و یاد کردن خدای تعالی انواع دارد یکی یاد خداست در هنگام معصیتی که خواهد
مرتکب آن شود و خدا را بیاد آورد و برای خدا ترک آن نماید دوم یاد خداست در هنگام رفاهیت و نعمت که وفور نعمت او را
از یاد خدا فراموش نکند و شکران نعمت را بجا آورد سوم یاد خداست در وقت طاعات که خدا را بیاد آورد و بسبب آن مشقت
طاعت برو آسان شود چهارم یاد خداست در هنگام بلا و محنت که در آن حالت بخدا تضرع نماید و بر آن بلا صبر کند پنجم ذکر
الهی است بدل و تفکر در صفات کمال الهیه و در آلاء و نعماء او بکند و تفکر در دین و معانی قرآن و احادیث رسول و اهل
بیت علیهم السلام و تفکر در امور آخرت و مکارم اخلاق و عیوب نفس و سایر اموری که خدا فرموده است اینها همه ذکر
الهی است ششم ذکر بزبانست و آن انواع دارد مثل مذاکره علوم حق و آیات و اخبار و درس گفتن و ذکر آنچه سابقا مذکور شد
و فضایل اهل بیت را بیان کردن و قرآن خواندن و دعا خواندن و اسماء الهی که از شارع متلقی شده است مداومت نمودن
اما باید که بآدابی باشد که پسندیده شارع است و بعنوان بدعت نباشد و دل آگاه باشد از آنچه بر زبان جاری میگردد و درین
مضامین احادیث متواتره وارد شده است چنانچه بسند معتبر از حضرت رسول صلعم منقولست که هر که اطاعت خدا میکند یاد خدا
بسیار کرده است هر چند نماز و روزه و تلاوتش کم باشد و هر که معصیت خدا میکند خدا را فراموش میکند هر چند نماز و
روزه و تلاوتش بسیار باشد و بسندهای معتبر از حضرت صادق ع منقولست که فرمود که دشوارترین اعمال سه چیز است انصاف

دادن برای مردم از نفس خود که از برای خود به پسندی مگر چیزی را که برای نفس خود از مردم می پسندی و با برادران مومن مواسات
نمودن در مال و برادرانه در میان خود و ایشان قسمت نمودن و ذکر خدا را به همه حال کردن سبحان الله والحمد لله و لا اله الا الله
و الله اکبر گفتن و بس بلکه وقتی که چیزی بر تو وارد شود که خدا فرموده باشد بجا آوری و اگر چیزی بر تو وارد شود که خدا نفرموده
باشد ترک نمائی و در حدیث دیگر فرمود که در توریة نوشته است که ای فرزند آدم مرا در هنگام غضب یاد کن تا ترا یاد کنم در هنگام
غضب خود و حضرت امام موسی ع فرمود که هیچ چیز شیطان و لشکر او را مجروح نمیکند مثل زیارت برادران مومن از برای خدا و بدرستی
که دو مومن که با یکدیگر ملاقات میکنند خدا را یاد می نمایند بعد از آن فضایل ما اهل بیت را یاد میکنند گوشتهای روی شیطان
تمام میریزد و از بسیاری المی که باو میرسد بفریاد می آید که ملائکه آسمانها و خازنان بهشت حال او را می یابند و بر و لعنت میکنند پس
بر زمین می افتد و امانده و رانده شده و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله منقولست که صبر دو صبر است
یکی صبر در هنگام معصیت و آن نیکو و جمیلست و بهتر از آن صبر بر ترک چیزهاست که خدا حرام کرده است و ذکر خدا دو
ذکرست یکی ذکر در هنگام معصیت و بهتر از آن یاد خداست در وقتی که حرامی رو دهد که مانع از آن گردد و حضرت صادق
علیه السلام فرمود که هر قومی که در مجلسی مجتمع شوند و خدا را ذکر نکنند و ما را یاد نکنند آن مجلس در روز قیامت باعث حسرت
ایشان خواهد بود پس فرمود که یاد ما از جمله ذکر خداست و یاد دشمنان ما از جمله یاد شیطانست و در حدیث دیگر فرمود
که صاعقه نمیرسد بکسی که ذکر خدا کند پرسیدند که ذاکر کیست فرمود که کسی که صد آیه از قرآن بخواند پس چون حقیقت ذکر
معلوم شد بدانکه دو نوع ذکر در میان صوفیه شایع گردیده که هر دو بدعتست و بهترین عبادات میدانند و خلاصه اوقات
خود را در آنها ضایع میکنند و مردم را گمراه میکردانند اول ذکر جلی و آن مشتمل بر چند چیزست اول اینکه این نحو عبادت از
شارع متلقی نشده است و در آیات و اخبار کیفیت ذکر بر خلاف این وارد شده است زیرا که حق سبحانه و تعالی فرموده است
که ادعوا ربکم تضرعا و خفیة انه لا یحب المعتدین یعنی بخوانید پروردگار خود را از روی زاری و پنهانی بدرستی که حق تعالی
دوست نمیدارد آنها را که از حد اعتدال بیرون روند و جای دیگر میفرماید که واذکر ربک فی نفسک تضرعا و خفیة و دون الجهر من
القول بالغدو والاصال ولا تکن من الغافلین که ترجمه اش اینست که یاد کن پروردگار خود را در خاطر خود از روی زاری
و ترس و پست تر از بلند گفتن در اول روز و آخر روز و مباش از جمله غافلان و نقل کرده اند که حضرت پیغمبر ص شنید که
جمعی فریاد برآورده اند که به تکبیر و تهلیل ایشانرا منع بلیغ نمود و فرمود که بدرستی که ندا میکنید کسی را که نشنود یا دور باشد و
باسانید صحیحه منقولست از حضرت امام محمد باقر ع از خداوند خود سؤال نمود که ای پروردگار من تو نزدیکی بمن که بروش نزدیکان
با تو راز گویم یا دوری که چون ترا خوانم بلند خوانم خطاب رسید که من همنشین آنکسی ام که مرا یاد میکند یعنی فریاد در کار نیست و بسند

معتبر منقولست که حضرت صادق ع فرمود که شیعه ما جماعتی اند که در خلوت و نهانی خدا را بسیار یاد میکنند و بسند معتبر دیگر
از آنحضرت منقولست که حق تعالی میفرماید که هر که مرا آهسته و نهان یاد نماید من او را اعلانیه یاد کنم و بسند معتبر دیگر از حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقولست که هر که خدا را در نهانی یاد کند پس خدا را یاد بسیار کرده است بدرستی که منافقان
خدا را آشکار ذکر میکنند و در پنهان ذکر نمیکنند خدا در وصف ایشان فرمود که بریای مردم کار می کنند و یاد خدا نمیکنند مگر
اندکی و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که ذکری که آدمی در خاطر خود بکند ثواب آنرا بغیر از خدا کسی نمیداند از بزرگواری
آن ذکر پس ازین آیات و احادیث معلوم شد که باین نحو فریاد کردن و خدا را ذکر کردن در شرع پسندیده نیست و در تعریف
بدعت دانستی که این قسم امور که از شارع وارد نشده است خوب دانستن و بعنوان عبادت کردن بدعت است دوم آنکه
تحریرها و غنا می کنند و ذکر را به تصنیفها بر میگردانند و در میانه اشعار عاشقانه میخوانند ملحدانه نغمه و ترانه میخوانند
و این باجماع علما حرام است چنانچه دانستی در باب غنا قطع نظر از اعمال شنیعه که در نو ذکر ضمن آن میکنند از دست بر دست
زدن نغمه و اصول و ضد اکفار را در قران مذمت فرموده است و رقص کردن که شرعا مذموم است و عقل همه کس بقباحت آن
میکند سوم آنکه این اعمال را در مساجد میکنند و شعر خواندن در مسجد مذموم است چنانچه بسند معتبر از حضرت رسول ص منقولست
که اگر بشنوید که کسی در مسجد شعر میخواند بگویید باو که خدا دهنت را بشکند مسجد را برای قران خواندن ساخته اند و انبیا نهی کرده اند
از آواز بلند کردن در مسجد و اکثر ایشان این اعمال را در شب و روز جمعه واقع می سازند و شعر خواندن در شب مطلقا مکروه است
چنانچه در حدیث صحیح از حضرت صادق ع منقولست که هر که در روز جمعه یک بیت شعر بخواند نصیب و بهره او از ثواب آن روز
همان بیت خواهد بود و چون با ایشان میگویی که این بدعت و تشریعست جواب میگویند که ما را ازین قرب دیگر حاصل می شود و فریادها
می کنند و مانند حیوانات کف می کنند و این را در نظر عوام کالانعام از کمالات خود می نمایند و در باب قرب بیشتر معلوم شد
که این چیزها است که ما بوهم خود می یابیم و راه قرب منحصر است در راه متابعت شرع و آن حرکاتی که از ایشان صادر میشود
حالش نام میکنند بر چند قسم است یک قسم آنست که خیالات باطله در نفس ایشان از عشق مجاز است آن صداهای خوش را که
شنیده اند آنمعنی طغیان میکند و باعث اضطراب ایشان میشود و این خصوصیتی با ایشان ندارد و در مجلس شراب و ساز و تنبک
آن شور در وجد و رقص میباشد چنانچه بسند معتبر از حضرت امام رضا منقولست که از آبا طاهرین منقولست صلوات الله علیهم
که روایت فرمود که شیطان نزد انبیا می آمد از زمان آدم تا هنگامی که حضرت عیسی ع مبعوث شدند و با ایشان سخن میگفت
و سؤالها از ایشان میکرد و بحضرت یحیی ع زیاده از پیغمبران دیگر انس داشت روزی حضرت یحیی باو فرمود که ای ابو مره مرا
بتو حاجتی است گفت قدر تو از آن عظیمتر است که حاجت ترا رد توان نمود آنچه خواهی سؤال نما که آنچه فرمایی مخالفت نخواهم کرد حضرت

فرمود که میخواهم که دامها و تلهای خود را که بنی ادم را بان صید می نمایی بمن نمایی ان ملعون قبول کرد و بروز دیگر وعده کرد

چون صبح روز دیگر شد حضرت یحیی در خانه نشست و منتظر ان بود ناگاه دید که صورتی در برابرش ظاهر شد رویش مانند

روی میمون و بدنش مثل بدن خوک و طول چشمهایش در طول و همچنین طول دهانش در طول رویش و دقن ندارد و چهار دست

دارد دو دست در سینه و دو دست در دوشش او رسته پی پایش در پیش و انگشتان پایش در عقب و قبایی پوشیده و کمر

بندی بر روی او بسته و بران کمربند رشتهای الوان مختلف اویخته بعضی سرخ و بعضی زرد و بعضی سبز و هر رنگی رشته در میان

آن هست و زنگ بزرگی در دست دارد و خودی بر سر نهاده و بران خود قلابی اویخته چون حضرت او را بان هیات دید

پرسید که این کمربند چیست که در میان داری گفت این کبری و مجوسی است که من پیدا کرده ام و برای مردم زینت داده ام فرمود

که این رشتهای الوان الوان چیست گفت این اصناف زنان است که مردم را بالوان مختلف و رنگ امیزیهای خود میربایند

فرمود که این زنگ چیست که در دست داری گفت این مجموعه ایست که همه لذتها در انجاست از طنبور و بربط و طبل و نای و سرنا

و غیر انهها و چون جمعی بشراب خوردن مشغول شدند و لذتی نمی یابند من این جرس الحرکه در می آورم و مشغول خوانندگی و ساز

میشوند پس چون صدایی از ان شنیدند از طرب و شوق بجا در می آورند و یکی رقص میکنید و دیگری بانگشتان صدا میکنید و دیگری جامه

بر تن میدرد پس حضرت فرمود که چه چیز بیشتر موجب سرور و روشنی چشم تو میگردد گفت زنان که ایشان تلها و دامهای منند

چون نفرینها و لعنتهای صالحان بر من جمع می شوند نزد زنان میروم و از ایشان دلخوش میشوم حضرت فرمود که این خود چیست

که بر سر تست گفت باین خود نفرینهای صالحان حفظ میکنم فرمود این قلاب چیست که بران اویخته است گفت باین دلهای صلحا را

میگردانم و بسوی خود میکشم فرمود که هرگز یکساعت بر من ظفر یافته گفت ولیکن در تو یک خصلت می بینم که مرا خوش می آید فرمود

که ان کدام است گفت اندک چیزی بیشتر که میخوری در هنگام افطار و این موجب سنگینی تو میشود و دیر تر بعبادت بر میخیزی حضرت

یحیی فرمود که با خدا عهد کردم که هرگز از طعام سیر نشوم تا خدا را ملاقات کنم پس بیرون رفت و دیگر بخدمت حضرت نیامد و یکقسم

دیگر هست که ارباب مکر و فریب و ساختگیت چنانچه بسیار دیده ام که اگر در انحالت در کنار بامی باشند در هنگام اضطراب و شور

خود را بطرف دیگری می اندازند و اثار اختیار در افعال ایشان ظاهر هست و یکقسم دیگر مرضی است که باعتبار ترک حیوانی و ضبط

نفس در ذکر خفی و سایر بدعتهای ایشان که موجب ضعف قلب و دماغ و مولد مواد سوداویه است حاصل میشود که بانک صدایی

خوش یا صدای موحشی یا زیادتی فرحی یا زیادتی حزنی مدهوش میشوند بیتابانه حرکات از ایشان صادر میشود و ان باعتبار صنعت

که در بدن ایشان حاصل میشود و انرا به تنقیه و جلاب و ترک ان بدعتها و خوردن دواهای مقوی علاج می باید کرد و در زنان و جمعی

که باعتبار بیماریها در احشان ضعیف میشود این حالات میباشد اما فرقی که هست انست که انها را الکامل نمیدانند و معالجه میکنند

وایشان را الکمال امید است و سعی در زیادتیش میکنند و یک قسم دیگر است که مبداش اختیاری ایشانست و اخرش اختیار میشود بسبب انکه
گریه را ادرادمی برای این مقرر کرده اند که اگر حزنی یا شوقی در ادمی زیاد کند بان دفع کند چنانچه عباد در مقام مناجات و راز گفتن
با قاضی الحاجات این طریقه دارند و گاه هست که شوری و شوقی دارند که از اول شب تا صباح زاری میکنند و هیچ این حالت ایشانرا
رو نمیدهد زیرا که چون براه بندگی درست رفته اند شیطان بر ایشان دست ندارد و از ائمه صلوات الله علیهم این طریقه را نقل کرده اند
و اما این جماعت میگویند که گریه کار پیره زنانست و کمال نیست و خود را از گریه منع میکنند و خود را بدست شوق و خیالات
میدهند تا بیهوش میشوند و حرکات از ایشان صادر میشود و اخر علاجش بگریه میکنند و اگر اول خود را بگریه دهند بانجا منتهی نمیشود
چنانچه کلینی و ابن بابویه بسند معتبر از جابر روایة کرده اند که بخدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلام عرض نمودم که جمعی هستند که
هرگاه چیزی از قران را یاد کرده اند یا کسی بر ایشان خواند بیهوش میشوند و چنین مینمایند که اگر دست و پای ایشانرا ببرند خبردار نمیشوند
حضرت فرمود که سبحان الله این از شیطانست خدا ایشانرا باین امر نفرموده است چیزی که بان مامور شده اند و بکار ایشان
می اید نرمی و رقت و گریه و ترس است ای عزیز مشاهدی برای بدعت بودن این اطوار از ان بهتر نیست که یک کس از شیعه و سنی
و صوفی و غیر صوفی نقل کرده است که از حضرت رسالتپناه صلعم و ائمه معصومین صلوات الله علیهم و اصحاب کرام ایشان و راویان
اخبار ایشان و علما ملت ایشان هرگز مطربی داشته اند و برای ایشان زمزمه میکرده است یا حلقه ذکری منعقد میساخته اند یا اصحاب
خود را منع میفرمودند بلی بدعتها شیرین میباشد و عبادتها بر نفس گران می بینی که اگر بیچاره فاضل عادل بگوید که متواتر است که حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام فرموده است که هرکه در شب جمعه نماز جعفر طیار بگذارد گناهانش امرزیده میشود و فضایل نامتناهی دارد از
ده هزار کس یک کس بان رغبت میکند و اگر بقعبه بگذرند که چند حلف فریاد کنند که یارب من یارب من در حلقه ایشان داخل میشوند
بر غبت تمام تا صبح بر می جهند و تو خود با نفس خود اندیشه میکنی که کدام روز نفس تو چنین رغبت بخیرات بود و چرا در تمام خیر دیگر این
اهتمام را ندارد و از انصاف مگذر هرگاه از اهلبیت رسالت صلوات الله علیه قریب هزار حدیث در دعاها و اعمال شب جمعه و روز جمعه
وارد شده باشد چنانچه ابن طاوس کتابی در خصوص این مطلب نوشته است و در ان دعاها و اعمال چندین هزار قرب و بندگی تعلیم
کرده باشد و تو به هیچ یک نظر نکنی و تمام ان شب و روز را در چیزی صرف نمایی که تمام علماء عصر گویند که حرامست و خود اعتراف
داشته باشی که خدا نفرموده است در روز قیامت چه عذر خواهی گفت و بچه حجت امید ثواب خواهی داشت و در هنگامی که
میروی که تعقیب نماز را بخوانی چون اصل تعقیب سنت است چند بدعت بان ضم میکنی که مبادا از تو سنتی بعمل اید نعوذ بالله
مستحق ثواب شوی زیرا که با انکه ببرکت اهلبیت رسالت قریب بصد هزار بیت از مناجات و دعا و تعقیب و اذکار و اوراد منقولست
همه را ترک میکنی و اوراد تسبیح فتحیه که چند سنی جمع کرده اند که بحسب معنی رتبه ندارد و بحسب عربیت اعراب اکثرش غلط است اخراین

چند جاهل سنی مناجات و ذکر خدا را به از پیشوایان دین و بزرگان رب العالمین و افصح فصحای روی زمین میدانند
پیغمبران ارزو میکردند که تابع ایشان نباشند و داخل شیعه ایشان باشند که ترا ننگ می آید که پیروی ایشان کنی و باز آن اوراد
را بنغمه و اهنگ میخوانی که شاید غنا بعمل آید و از اجر خالی نباشد و منقولست که شخصی بخدمت حضرت صادق ع آمد و گفت دعائی
اختراع کرده ام حضرت فرمود که اختراع خود را بگذار و انچه میگویم بخوان دوم ذکر خفی است و ذکر خفی بآن معنی که سابقا مذکور شد
خوبست و بهترین عبادات است که دل ادمی بیاد خدا باشد بتفصیلی که گذشت اما ان نحو خاصی که ایشان اختراع کرده اند بهیات
مخصوصی است و چنین هیاتی را تا بسندهای معتبر از شارع نرسیده باشد بعنوان بدعت چنانچه در تعریف بدعت
دانستی و در هیچ حدیثی از احادیث شیعه ان هیات وارد نشده است و در کتب حدیث سنیان نیز ندیده ام و ایشان
نقل میکنند که این را معروف کرخی از حضرت امام رضا ع روایت کرده است و این بچند وجه باطلست اول معروف کرخی
معلوم نیست که بخدمت حضرت امام رضای ع رسیده باشد یا نه یا انکه میگویند که دربان انحضرت بوده است البته می باید که غلط
بوده باشد زیرا که جمیع خدمتکاران و ملازمان انحضرت را از شیعه و سنی در کتابهای رجال با ضبط کرده اند سنیان متعصبی که
بخدمت انحضرت ترددی داشته اند و روایت حدیث میکرده اند نامشان ذکر میکرده اند اگر این مردود دربان انحضرت
میبود البته نقل میکردند دوم انکه پیر طریقت از اد را تذکرهای داود طائی نقل کرده اند و احوال ان معلوم است که از متعصبین
اهل سنت است و هرگز توصلی بخدمت ائمه نداشته است سوم انکه سندی که باعتقاد ایشان بآن منتهی میشود درین باب
جمعی در ان سند هستند که اگر قبایح اعتقادات و اعمال انها را ذکر کنند مناسب نیست مانند سید محمد نوربخش که
معلومست از کتب صوفیه که دعوی کرد که من مهدی صاحب الزمانم و کفرت اتفاق اهل برین شده است و غیر ان از
جماعتی که هستند و تعصبات و بدعتها معروف اند چهارم انکه انچه از مشایخ ایشان شنیده ایم انواع مختلفه دارد ذکر خفی
که هر طایفه بنحوی انرا از پیران خود اخذ کرده اند و اگر منقول باشد یکی از انها معقول خواهد بود پنجم انکه اینچنین عبادتی را که
بهترین عبادات میدانند و میگویند پیش از نماز ازان قرب حاصل میشود ائمه چرا ضنت میکردند و همین معروف
کرخی میگفتند و بیک کس دیگر از اصحاب نمیگفتند و اگر میگویند که دیگران قابل نبودند هرگاه در میان صد هزار کس از اصحاب
حضرت امام رضا ع همین یک معروف قابل بوده و بزرگان اصحاب قابل نبوده اند پس شما چرا بهر لری تعلیم مینمائید ششم
انکه هرگاه چنین سری را معروف قابل بود پس بایست که بازای پانصد حدیث بلکه هزار حدیث که در شان سلمان
وارد شده است دو حدیث در شان معروف وارد میشد و یک کس او را از خواص انحضرت هفتم انکه بر تقدیری که
این وارد شده باشد یک حدیث مجهول خواهد بود و شرط دین داری نیست که عملی چند که متواتر باشد از ائمه ترک

کنند و مرتکب عملی شوند که مجهولی چند روایت کرده باشند و ما درین باب بهمین باب اکتفا میکنیم که تطویل سخن موجب ملالت
و اگر کسی خود را از غرضهای نفسانی و وسوسهای شیطانی و محبت جاه و اعتبار این دنیای فانی مصفی کرده اند و بدیده انصاف
نظر نماید آنچه درین دو لمعه بر وجه اختصار بیان شد برای هدایت او کافیست و اگر پای تعصب و عناد و لجاجه بمیان آید
زیاده ازین هم فایده نمیدهد چه ظاهرست که این مطلب را واضحتر از حقیقت مذهب تشیع نمیتوان کرد و اگر مسلمانان بسبب
عناد و تعصب از دیدن حقیت او کور اند و از راه تسنن بجهنم میروند و چندین برابر مسلمانان از ارباب مذهب باطله هستند
که بجهنم میروند و رفته اند این دلیل بطلان سنت نه حقیت چنانچه حضرت امیر المومنین علیه السلام میفرماید که وحشت مکنید
از راه هدایت بسبب کمی اهلش که پیوسته اهل باطل بوده اند و اهل حق اندکی بوده اند و حق تعالی در اکثر قران قلیل را مدح فرموده اند
و کثیر را مذمت کرده اند و حق تعالی شاهدست و کفی بالله شهیدا که این ذره حقیر را با هیچیک از سالکان آن طریق
عداوت دنیوی نبوده و نیست و از راه اعتبارات فانی مشارکتی درمیان ما و ایشان نیست در نوشتن این امور و بیان
این معانی بغیر رضای جناب سبحانی غرضی نیست و چون غرضی دنیوی منظور تواند بود در مخالفت اکثر خواص و عوام از
فضل کریم لایزال چنین امید دارم که باین مواعظ وافیه و نصایح شافیه بسیاری از سالکان مسالک جهالت را هدایت
فرماید و ایشان را و جمیع مومنین را بدرجات سعادات و کمالات فایز گرداند انه علی کل شیء قدیر یا اباذر طوبی
لِاَصْحابِ الْاَلْوِیَةِ یَوْمَ الْقِیمَةِ یَحْمِلُونَها فَیَسْبِقُونَ النّاسَ اَلا وَهُمُ السّابِقُونَ اِلَی الْمَساجِدِ
بِالْاَسْحارِ وَغَیْرِ الْاَسْحارِ یا اَباذَرٍّ الصَّلوةُ عِمادُ الدِّینِ وَاللِّسانُ اَکْبَرُ وَالصَّدَقَةُ تَمْحُو الْخَطیئَةَ
وَاللِّسانُ اَکْبَرُ ای ابوذر خوشا حال صاحبان لواها و علمها در روز قیامت که آن علمها را بر خواهند داشت و بر مردمان
پیشی خواهند گرفت بدرستی که ایشان جماعتی اند که سبقت میگیرند بر دنیا برفتن مسجدها در سحرها و غیر سحرها ای ابوذر نماز
ستون دین است و زبان بزرگترست یعنی آنچه از دنیا صادر میشود از عقاید حق و شهادتین و ذکر خدا بزرگتر از نمازست
و این اشاره است بآنچه حق تعالی فرموده است که ان الصلوة تنهی عن الفحشاء والمنکر ولذکر الله اکبر که بتفسیر بعضی از
مفسرین مراد اینست که نماز نهی و منع مینماید از گناهان و بدیها و یاد خدا بزرگترست از نماز و تصدق کردن محو مینماید گناهان را
و زبان بزرگترست یعنی آنچه از زبان صادر میشود از امر خیرات و مبرات و بیان علوم و حقایق بزرگتر از تصدق است
و فوایدش بیشترست بدانکه مساجد را حق تعالی خانه خدا خوانده است و چون خداوند عالمیان را مکانی نمی باشد جاها را که محل
قرب و رحمت خود مقرر فرموده آنها را خانه خود خوانده چنانچه اگر کسی از مخلوق توقع احسانی دارد بخانه او میرود پس در مساجد
رحمت و فیض سبحانی زیاده از جاهای دیگر میباشد و در نمازهای واجب چون از ریا دورترست مبالغه در واقع ساختن

انها در مساجد بهتر است چنانچه در زکوة واجب بعلانیه دادن بهتر است زیرا که حق واجب و دین لازم را ادا نمودن ریا
نمی باشد در نماز سنت و تصدق ظاهر اکثر احادیث آنست که مخفی کردن بهتر باشد چنانچه از بعضی احادیث ظاهر میشود
که نماز نافله را در خانه کردن بهتر است و ازین حدیث و بعضی احادیث دیگر ظاهر میشود که نافله شب بلکه جمیع نوافل را در مسجد
کردن بهتر باشد و ممکن است که خصوص نماز شب را در مسجد کردن بهتر باشد چون بسیار کسی مطلع بران نمیشود یا آنکه بنسبت بکسیکه
که از ریا ایمن باشد تمام نوافل را در مسجد کردن بهتر باشد و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که حضرت
رسول ص از جبرئیل ع پرسیدند که کدام یک از بقعهای زمین محبوبتر است نزد خداوند عالمیان فرمود که مسجدها و محبوبترین
اهل مسجدها بسوی خدا آنکسی است که پیش از دیگران داخل شود و بعد از دیگران بیرون رود و منقولست که در توریة نوشته است
که حق تعالی میفرماید که بدرستی که خانهای من در زمین مسجدهاست پس خوشا حال بنده که در خانه خود طهارت بگیرد و مرا در خانه
من زیارت کند بدرستی که بر زیارت کرده شده لازم است البته که گرامی دارد زیارت کننده خود را البته بشارت ده کسانی
را که در تاریکی شب بسوی مسجدها می آیند که در روز قیامت ایشان را نوری ساطع خواهد بود و بسند معتبر منقولست که حضرت
صادق ع فرمود که بر شما باد بدر آمدن در مسجدها بدرستی که انها خانهای حق تعالی است در زمین و کسی که با طهارت بمسجد
در آید خدا او را از گناهان پاک گرداند و او را از زیارت کنندگان خود نویسد پس بسیار در مساجد نماز و دعا بکنید
و در مسجدها در جاهای مختلف نماز کنید که هر بقعه برای نماز کنندگان شهادت میدهد حضرت رسول ص فرمود که هر که قرآن
سخن او و مسجد خانه او باشد خدا تعالی در بهشت خانه برای او بنا کند و فرمود که حق تعالی می بیند جماعتی را که گناهان بسیار
می کنند و سه نفر از مومنان در میان ایشان هست ایشان را ندا میکنند که ای گروه که معصیت من بسیار میکنید اگر نه در میان
شما جمعی از مومنان بودند که بمال حلال من با یکدیگر مهربانی می کنند و زمین من و مسجدهای مرا بنماز خود معمور میگردانند
و در سحرها استغفار میکنند از ترس من هر آینه عذاب خود را بسوی شما میفرستم و پروا نمیکنم و حضرت صادق ع فرمود که
سه چیز در قیامت بخدا شکایت خواهند کرد مسجد خرابی که اهل آن مسجد در آن نماز نکنند و عالمی که در میان جاهلان باشد و حرمت
او را ندارند و مصحفی که غبار بران نشینه و از آن تلاوت نکنند و حضرت رسول ص فرمود که نشستن در مسجد عبادتست مادام
که غیبت مسلمانان نکنند و حضرت امیر المومنین ع فرمود که همسایه مسجد نمازش مقبول نیست الا برای نماز واجب در مسجد حاضر
نشود در صورتی که شغل نداشته باشد و بسند صحیح منقولست از فضل بقباق که حضرت صادق ع فرمود که ای فضل نمی آید
بمسجد از هر قبیله مگر آنکه بیشتر آن قبیله و از هر اهل بیتی مگر بزرگ و نجیب ایشان ای فضل بر نمیگردد بمسجد که میرود کمتر از یکی
از سه چیز یا دعائی که بکند و خدا او را بآن سبب داخل بهشت گرداند یا دعائی که بکند و بسبب آن بلائی از بلاهای دنیا دفع شود

یا برادری از برای خدا بگیرد و فرمود که هرکه برود بسوی مسجدی از مساجد های خود را به هر تر و خشکی که بگذارد برای او تسبیح میگویند
تا زمین هفتم و حضرت امیر المومنین ع فرمود که نماز در بیت المقدس با هزار نماز برابرست و نماز در مسجد الحرام با صد هزار نماز
برابرست و نماز در مسجد بازار با دوازده نماز برابرست و نماز در خانه یک نماز محسوبست و از حضرت صادق ع منقولست
که نماز در مسجد الحرام با صد هزار نماز برابرست و نماز در مسجد پیغمبر در مدینه با ده هزار نماز برابرست و نماز در مسجد کوفه با هزار نماز
برابرست و حضرت امام محمد باقر ع فرمود که هرکه مسجدی بنا کند خدا تعالی خانه در بهشت برای او بنا کند و حضرت صادق ع از
حضرت رسول ص روایت فرمود که هرکه مسجد را جاروب کند حق تعالی ثواب یک بنده ازاد کردن برای او بنویسد و کسی که از
خاکروبه بدر برد بقدر داروئی که به چشم میپاشند خدا تعالی دو بهره عظیم از رحمت با و کرامت فرماید و در حدیث دیگر فرمود
که هرکه مسجد را در روز پنجشنبه و شب جمعه جاروب کند و بقدر داروی چشم خاکروبه بیرون برد حق تعالی گناهانش را بیامرزد
و حضرت صادق ع فرمود که مسجدهای خود را اجتناب فرمایید از خریدن و فروختن و داخل شدن دیوانگان و خوردسالان
و فریاد زدن برای گمشده و احکام جاری کردن و حد زدن و صدا بلند کردن و فرمود که هرکه اب دماغ را برای حرمت مسجد
فرو برد و بمسجد نیندازد موجب دفع دردهای او گردد و حضرت رسول ص فرمود که هرکه در مسجدی از مساجد خدا چراغی بر
افروزد پیوسته ملائکه و حاملان عرش برای او استغفار کنند تا روشنایی از ان چراغ در ان مساجد باشد بدانکه احادیث
بسیار در فضیلت تصدق کردن و انواع ان وارد شده است در ان کتاب بایراد چند حدیث اکتفا مینماییم حضرت امام
محمد باقر ع فرمود که نیکی بپدر و مادر و خویشان و تصدق نمودن بر فقیران فقر را برطرف میکند و عمر را زیاده میگرداند
و هفتاد نوع از مرگ بد را دفع می کند و در حدیث دیگر فرمود که یک حج بکنم دوست ترمیدارم از انکه هفتاد بنده ازاد کنم
و اگر اهل یکخانه از مسلمانان گرسنه را سیر گردانم و عریان ایشانرا بپوشانم و روی ایشانرا از سوال خلق نگاه دارم دوست تر
میدارم از انکه هفتاد حج بکنم و حضرت صادق ع فرمود که دوا کنید بیماران خود را بتصدق و دفع نمایید بلاها را از
خود بدعا و روزی را بجانب خود فرود آرید بتصدق و درستی که تصدق از کام هفتصد شیطان بیرون می اید که هر یک
مانع ان میشوند و هیچ بر شیطان گران تر نیست از تصدق کردن مومن و اول بدست خدا در می آید یعنی قبول میفرماید
پیش از انکه بدست سایل در اید و حضرت رسول ص فرمود که زمین قیامت همه اتش است بغیر از سایه مومن که تصدق او بر
سر او سایه می افکند و حضرت صادق ع فرمود که مستحب است که بدست خود چیزی بسایل بدهد و از و دعا طلب نماید و حضرت
رسول ص فرمود که بامداد تصدق نمایید که بلا ازو در میگذرد و از حضرت صادق ع منقولست که یهودی بر حضرت
رسول ص گذشت و گفت السام علیک یعنی مرگ بر تو باد حضرت در جواب فرمود که بر تو باد صحابه گفتند که بر تو سلام مرگ

کرد و مرگ را از برای تو طلبید فرمود که من نیز همان را برورد کردم و امروز پشت سرش را ماری خواهد گزید و خواهد مرد آن یهودی
هیزم کش بود پس بصحرا رفت و پشته هیزم بر پشت بسته برگردید چون بیامد حضرت فرمود که ای مینه هیزم را بر زمین گذار چون
بگذاشت ماری درمیان ان ظاهر شد چوبی را دیدند که بدندان داشت حضرت پرسید که ای یهودی امروز چه کار کردی گفت
بغیر ازین کاری نکرده ام که دو گرده نان داشتم یکی را بسایل دادم و یکی را خوردم حضرت فرمود که بهمان تصدق خدا آن بلا را
ازاو دفع کرد که چوب دهان ان مار را گرفت پس فرمود که صدقه دفع مینماید مرگهای بد را از ادمی و حضرت صادق ع فرمود که
هر که خواهد که خدا تعالی ازو دفع نماید نحوست روزش را باید که در ابتداء آن روز افتتاح نماید بصدقه و هر که خواهد نحوست شب
ازو زایل گردد باید که در اول شب افتتاح کند بصدقه حضرت صادق ع فرمود که حضرت رسول ص فرمود که تصدق نهان
آتش غضب خداوند عالمیان را فرو می نشاند و در حدیث دیگر بعمار ساباطی فرمود که ای عمار تصدق نهانی به از تصدق آشکار است
و همچنین عبادت نهان بهتر از عبادت آشکار است و منقولست که حضرت صادق ع چون نماز خفتن میگزاردند و پاره
ازشب میگذشت انبانی پر از گوشت و نان و خرما بر دوش خود می نهادند و بخانه فقرای مدینه می گشتند و قسمت مینمودند
و کسی آنحضرت را نمی شناخت و چون آنحضرت از دنیا رحلت نمودند خیر از ایشان منقطع شد دانستند که آنحضرت بوده است
و بسند معتبر منقولست از معلی بن خنیس که شب تاریک بارانی آمده بود و حضرت صادق ع از خانه بیرون آمدند و متوجه ظله
بنی ساعده شدند و من آهسته از عقب آنحضرت روان شدم در اثنای راه چیزی از آنحضرت افتاد فرمود که بسم الله خداوندا
بر ما بگردان در آن حال نزدیک آمدم و سلام کردم فرمود که تو ئی معلی گفتم بلی فدای تو گردم فرمود که بدست تفحص نما و آنچه بیابی بمن
ده چون دست مالیدم دیدم نان بسیاری پراکنده شده است آنچه می یافتم بآنحضرت میدادم دیدم که انبانی بزرگ پر از نان
با آنحضرت هست که من نمی توانم برداشت گفتم فدای تو شوم بده که من بر سر گیرم فرمود که من سزاوارترم بر داشتن از تو
ولیکن با من بیا پس چون بظله بنی ساعده رسیدیم دیدیم جماعتی خوابیده اند حضرت آهسته در زیر بالین هر یک یک گرده و دو
گرده میگذاشتند تا بهمه رسانیدند و برگشتیم پس عرض کردم که اینها همه حق را می شناسند و شیعه اند فرمود که اگر شیعه بودند
با ایشان مواسات میکردم در مال که مال خود را مساوی میان خود و ایشان قسمت میکردم حتی در نمک و بدانکه خدا تعالی هیچ چیز را
خلق نکرده است مگر اینکه خزینه داری و حافظی برای ان مقرر فرموده بغیر از تصدق که خدا تعالی خود انرا حفظ میفرماید و پدرم
هرگاه تصدق میفرمود چیزی را در کف سایل میگذاشت پس بر میداشت و می بوسید و می بویید و باز در دست او میگذاشت
بدرستی که تصدق شب فرو می نشاند غضب پروردگار را و محو میکند گناهان را و آسان میگرداند حساب روز قیامت را و تصدق
روز مال و عمر را زیاد میکند بدرستی که حضرت عیسی ع بر کنار دریا گذشت و یک گرده نان از قوت خود را در آب انداخت بعضی از

حواریون گفتند یا روح الله چرا چنین کردی این از قوت تو بود فرمود که چنین کردم که جانوران دریا خورند و ثوابش نزد
خدا تعالی عظیم است و در حدیث دیگر فرمود که تصدق باعث ادای دین و زیادتی برکت میشود و فرمود که از حضرت رسول ص
سؤال نمودند که کدام تصدق بهتر است فرمود که تصدق بر خویشی که دشمنی کند و حضرت رسول فرمود که تصدق را ده برابر ثواب
میدهند و قرض را هجده برابر و صله و احسان برادر مؤمن را بیست برابر و صله رحم و اعانت خویشان را بیست و چهار برابر و
بسندهای معتبر روایت کرده اند که حضرت علی بن الحسین علیه السلام انبان نان بر دوش میگرفتند در شب و بخانهای فقیران
میرسانیدند و در هنگام عطا فرمودن رو را می پوشیدند که آنحضرت را نشناسند و در بعضی از روایات است که صد خانه
در مدینه بود که در هر خانه جماعتی بودند که معاش به تصدق شبهای حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیه میکردند و نمیدانستند چون
حضرت بدار بقا ارتحلت نمود آنها قطع شد دانستند که آنحضرت می آوردند و بسیار بود که بر در خانها می ایستادند و انتظار
می بردند و چون آنحضرت پیدا می شد شادی میکردند که صاحب انبان آمد در کتب سنی و شیعه روایت کرده اند که چون آنحضرت
را غسل میدادند بر کتف مبارک آنحضرت پینها بود مانند پینه که بر زانوی شتر پیدا شد از بسیاری بارهای گران که بر دوش
خود بخانهای فقیران می بردند و از برای فقرا و همسایگان در شبها آب میکشیدند و منقولست که آنحضرت روزی که روزه میداشتند
میفرمودند که گوسفندی را می کشتند و پاره پاره میکردند و می پختند پس چون شام میشد رو بر آن دیگ میداشتند و از
بوی آن مرق قوت می یافتند پس میفرمودند که کاسها را میآوردند و آنرا بر فقرا و مساکین قسمت میفرمودند که خود بنان و خرما افطار
میفرمودند یا اباذر الدرجة فی الجنة فوق الدرجة کما بین السماء والارض وانّ الارض لیرفع بصره فیلمع
له نور یکاد یخطف بصره فیفزع لذلک فیقول ما هذا فیقال هذا نور اخیک فیقول اخی فلان کنا
نعمل جمیعا فی الدنیا وقد فضّل علیّ هکذا فیقال له انه کان افضل منک عملا ثم یجعل فی قلبه الرضا
حتی یرضی ای ابوذر بلندی درجه بهشت از درجه دیگر مانند بلندی آسمانست از زمین و بدرستی که بنده نظر بجانب بالا می کند
نوری از برای او لامع میگردد که از بسیاری روشنی نزدیکست که دیده او را برباید و کور کند پس ترسان میشود و میگوید که این کیست میگویند
که این نور فلان برادر مؤمن تست میگوید که ما و او در دنیا با یکدیگر عبادت میکردیم چرا در اینجا اینقدر بر من زیادتی دارد میگویند که
او از تو عملش بهتر بود و در دل او خشنودی میگذارند که بمرتبه خود راضی باشد و الم نداشته باشد یا اباذر الدنیا سجن المؤمن
وجنة الکافر وما اصبح فیها مؤمن الا حزینا وکیف لا یحزن وقد اوعده الله جل ثناؤه انه وارد
جهنم ولم یعده انه صادر عنها ولیلقین امراضا ومصیبات وامورا تغیظه ولیظلمن فلا
ینتصر یبتغی ثوابا من الله تعالی فما یزال فیها حزینا حتی یفارقها فاذا فارقها افضی الی الراحة و

العبد

الكرامة يا ابا ذر ما عبد الله بمثل طول الحزن اي ابوذر دنیا زندان مؤمنان است وبهشت کافران وهیچ مؤمنی صبح
نمیکند در دنیا مگر محزون ومهموم وچگونه محزون نباشد وحال آنکه خدا تعالی اورا وعید فرموده است که او وارد جهنم خواهد
شد ووعده فرموده است که ازان بیرون خواهد آمد ونجات خواهد یافت ودر دنیا ملاقات میکند با مرضها ودردها و
مصیبتها وامری چند که اورا بخشم می آورد وظلم بر او میکنند وکسی نصرت ویاری او نمیکند ودران مظلوم بودن امید ثواب
از خدا دارد پس مؤمن باین جهتها همیشه در دنیا حزین است که از دنیا مفارقه نماید پس چون از دنیا بیرون رفت میرسد
برحمت وکرامت ونعمت ای ابوذر هیچ عبادتی از عبادتهای خدا ثواب ندارد مثل درازی وبسیاری اندوه بدانکه حق
سبحانه وتعالی دنیا را برای رحمت مؤمن خلق نکرده است ودرخور مراتب ایمان بلاها واحزان بایشان میرسد وبرای
حقیقت این مقال نظر براحوال اخیار واوصیا ومحنتهای اهل بیت رسول خدا صلوات الله علیهم کافی است وبحسب تجربه معلوم است
که هیچ نفس آدمی را اصلاح نمیکند وهموار وملایم نمیگرداند مانند بلاها ومصایب وموجب زهد در دنیا وتوجه بجناب اقدس ایزدی
میگردد چنانچه از حضرت صادق ع منقولست که حضرت رسول ص فرمود که بر بلاهای عظیم اجر عظیم کرامت میفرماید وچون خدا
بنده را دوست میدارد اورا ببلای عظیم مبتلا میگرداند پس اگر راضی باشد اورا خشنودی خواهد بود واگر بسخط آید برای او سخط
الهی خواهد بود وعبد الله بن بکیر از حضرت صادق ع پرسید که آیا مؤمن مبتلا میشود بجوزه وپیسی ومثل این مرضها فرمود
که مگر مقرر کرده اند بلا را از برای غیر مؤمن ودر حدیث دیگر فرمود که خدا ایمان مؤمن را گرفته است برانکه قولش را قبول نکنند
وسخنش را تصدیق ننماید واز دشمنش انتقام نتواند کشید وخشم خود را فرو نتواند نشاند مگر بفضیحت خود زیرا که در دنیا او
ممنوع است از انتقام ودر حدیث دیگر فرمود که مؤمن از چهار خصلت خالی نمی باشد همسایه که اورا آزار کند وشیطانی که
در مقام گمراه کردن او باشد ومنافقی که پیروی او نماید ومؤمنی که حسد او برد واین خصلت از همه بر او دشوارتر است زیرا که
اقرار رو می بندد ومردم قبول میکنند بسند معتبر از حضرت رسول ص منقولست که حق تعالی میفرماید که اگر نه این بود که من شرم
میدارم از بنده مؤمن خود بر و کهنه نمیگذاشتم که عورت خود را بران ستر نماید وبنده که ایمانش کامل شد اورا مبتلا میگردانم
بضعف قوت وکمی روزی پس اگر دلتنگ شد باو بر میگردانم واگر صبر نمود باو مباهات مینمایم با ملائکه خود وحضرت صادق
علیه السلام فرمود که در کتاب حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه نوشته است که مبتلاترین مردم بلاها پیغمبرانند وبعد ازان
اوصیای ایشان پس هر کس که بعد از ایشان بهتر باشد مبتلاتر است ومبتلا میشود مؤمن بقدر اعمال نیکوی خود پس هر که ایمانش
درست وعملش صحیح است بلایش شدید وصعب است زیرا که حق تعالی دنیا را ثواب مؤمن قرار نداده است وعقوبت کافر را
از دنیا مقرر نفرموده است وهر که دینش سست است وعملش ضعیف است بلیتش کمست وبلا نزدیکتر است بمؤمن پرهیزکار از

باران بر زمینهای پست و حضرت صادق ع فرمود که اگر مومن در قله کوهی باشد که البته حق تعالی بر می انگیزاند کسی را که او را آزار کند تا
او را ثواب دهد و بسند صحیح از حضرت باقر علیه السلام منقولست که حق سبحانه و تعالی دو ملک را بسوی زمین میفرستاد در هوا
یکدیگر را ملاقات کردند یکی بدیگری گفت که بچه مطلب میروی گفت حق تعالی مرا فرستاده است بدریای ایل که یک جباری از جباران
ماهی آرزو کرده آن ماهی را برانم و بدام صیادان جبار در آورم که برای او شکار کنند تا آن کافر بمنتهای آرزوی خود برسد
پس او از دیگری پرسید که ترا بچه کار فرستاده است گفت مرا بکاری عجب تر فرستاده اند یک بنده مومنی که روزها روزه میدارد
و شبها عبادت میکند و دعا و صدای او در آسمانها مشهور و معروفست و دیگی برای افطار خود بر بار گذاشته است میروم که دیگ
او را سرنگون کنم تا آن مومن بسبب ایمانش بنهایت مرتبه ابتلا و امتحان برسد و حضرت صادق ع فرمود که حق تعالی دوستش را
در دنیا نشانه تیر بلای دشمنش گردانیده است و از سماعه منقولست که در خدمت حضرت صادق ع فرموده که حق تعالی بودم شخصی
آمد و از پریشانی بآنحضرت شکایت نمود حضرت فرمود که صبر کن که عنقریب خدای تعالی فرجی میدهد پس بعد از ساعتی از آن
شخص پرسیدند که زندان کوفه چگونه است گفت بسیار تنگ و بدبوست و اهلش بدترین حالی گرفتارند فرمود که تو در زندانی
و میخواهی که در راحت و نعمت باشی مگر نمیدانی که دنیا زندان مومن است و در حدیث دیگر فرمود که خدا را در زمین بندگان خالص
هست که هیچ تحفه بر زمین نمیفرستد مگر اینکه بسوی ایشان میفرستد و فرمود که خدا بنده را که دوست میدارد او را فرو
می برد فرو بردنی و ما و شما شیعیان صبح و شام در بلاییم و حضرت امام محمد باقر ع فرمود که هرگاه خدا بنده را دوست میدارد
غوطه میدهد او را در بلا غوطه دادنی و برو میریزد بلا را فرو ریختنی پس چون دعا میکند حق تعالی میفرماید لبیک ای بنده من
من قادرم که آنچه میطلبی زود بتو بفرستم اما اگر از برای تو ذخیره کنم بهتر است از برای تو و حضرت صادق ع فرمود که بر مومن
چهل شب نمیگذرد مگر اینکه او را امری عارض میشود که باعث اندوه او شود و بسبب آن متذکر و آگاه شود و در حدیث دیگر فرمود
که شخصی حضرت رسول ص بطعامی دعوت نمود چون بخانه او در آمدند مشاهده فرمودند که مرغی بر بالای دیواری تخم کرد و آن تخم افتاد
و در میان راه بمیخی بند شد و بر زمین نیفتاد و نشکست پس حضرت از این حال تعجب نمودند آن شخص گفت که از این تخم تعجب میفرمایید
بحق آن خدایی که ترا براستی فرستاده است که هرگز نقصانی بمن نرسیده است حضرت چون این را شنیدند برخواستند و از
طعام او تناول نفرمودند و گفتند که هرگز نقصی باو نمیرسد خدا را در و حاجتی نیست و در و خیری نیست بدانکه قطع نظر از این بلاها
اگر مومن در رفاهیت و نعمت باشد هم که دنیا سجن اوست زیرا که نسبت بنعمتها و منازلی که حق تعالی در آخرت برای او مقرر نموده
اگر تمام دنیا را باو دهند که برای او زندانست و اگر کافر بجمیع بلاهای دنیا مبتلا باشد نسبت بآن عذابها که در آخرت برای او
مهیاست بهشت او خواهد بود چنانچه منقولست که حضرت امام حسن صلوات الله علیه با جمعی از خویشان و اصحاب با جامههای فاخر

بر اسپان سوار شده برای سیر میرفتند در عرض راه پیر یهودی خارکشی برخورد و گفت ای فرزند رسول پیغمبر شما گفته است که دنیا
زندان مومن و بهشت کافر است پس چرا تو با ان رفاهیت سواری و من باین محنت گرفتارم حضرت فرمود که اگر جای مرا در آخرت
مشاهده کنی میدانی که این از برای من زندانست و اگر تو جای خود را ببینی میدانی که آنحال که داری بهشت است و اما انچه جناب
نبوی فرموده است که وعید موده اند که وارد جهنم خواهد شد اشاره است بانکه حق تعالی میفرماید که وان منکم الا واردها کان
علی ربک حتما مقضیا ثم ننجی الذین اتقوا ونذر الظالمین فیها جثیا که ترجمه اش اینست بقول اکثر مفسرین اینست که نیست از شما
ادمیان مگر که وارد جهنم میشود و این ورود مردمان بر جهنم بر پروردگار تو جزم و لازم است و حکم کرده شده است بران یعنی همچنین
وعده است که البته واقع خواهد شد پس نجات میدهیم پرهیزکارانرا و میگذاریم ستمکارانرا در آتش در حالتی که بزانو درامده کان
باشند از شدت و هول بدانکه خلافست که ورود در انجا بمعنی دخول است تا انکه نزد جهنم حاضر شوند یا بر روی او گذرند بعضی را
اعتقاد اینست که ورود بمعنی دخولست و همه کس از مؤمن و کافر داخل جهنم خواهند شد و لیکن بر مؤمنان برد و سالم گردید خواهد
و بایشان ضرر نخواهد رسانید چنانچه مفسران از جابر بن عبد الله روایة کرده اند که حضرت رسول ص فرمود که ورود بمعنی دخولست
و هیچ بر و فاجر نماند مگر انکه در دوزخ در آید لیکن دوزخ بر مومنان سرد و سالم باشد چنانچه بر ابرهیم ع بود و بعد از ان مومنانرا
بیرون آورند و کافرانرا در ان بگذارند و بعضی گفته اند که مراد از ورود انست که بر کنار جهنم حاضر شوند و باین مضمون بسند معتبر
از حضرت صادق ع منقولست و حضرت فرمود که نمی شنوی از عرب که میگویند که وارد دار بنی فلان شدیم یعنی بر کنار ان
رسیدیم نه که داخل ان شدیم و بعضی گفته اند که مراد از ورود گذشتن بر صراط است که بر روی جهنم است و انچه حضرت فرموده اند
که وعده بیرون رفتن انرا نکرده اند بنابرین است که درین آیه متقیانرا وعده نجات فرموده است و هر مومنی جزم نمی تواند
کرد که از جمله متقیان است و اکثر مفسران متقی را تفسیر کرده اند بمتقی از شرک و کفر والله یعلم یا ابا ذرٍ مَن اوتی علمٌ ما لا
یبکیه لحقیق اَن یکون اوتی علم ما لا ینفعه لانّ الله عزّ وجلّ نعت العلماء فقال انّ الذین اوتوا
العلم من قبله اذا یتلی علیهم یخرون للاذقان سجدا ویقولون سبحان ربنا ان کان وعد ربنا لمفعولا
ویخرون للاذقان یبکون ویزیدهم خشوعا یا ابا ذرٍ من استطاع ان یبکی فلیبک ومن لم یستطع فلیشعر قلبه
الحزن ولیتباک انّ القلب القاسی بعید من الله ولکن لا یشعرون ای ابوذر هر کرا علمی بهند که باعث خوف و گریه
او نشود او سزاوار است بانکه علمی باشد که از ان منتفع نگردد زیرا که خدای عزّ و جل وصف فرموده است علما را بانکه فرموده که
انانکه علم بایشان داده بودند و متصف بعلم گردیده بودند پیش از نزول قران یعنی ایمان داشتند بکتابهای پیغمبران سابق و عالم
بودند بآنها مانند نجاشی و اصحاب او و غیر ایشان مثل سلمان و ابوذر و چون خوانده میشود قران بر ایشان میافتند بر زنخهای

خود سجده برای تعظیم امر الهی و بجهت شکر بر انجاز وعده الهی که در کتب خود خوانده اند از ارسال محمد ص و ارسال قرآن
سجده بر رخ یا سجده ایشان که خوانده اند بوده خوانده بودند پیش از نزول قرآن یا مراد سجده بر روست باین عنوان تعبیر
نمودن برای آنکه ابتدا به رخ از سایر اعضا و بزمین نزدیکتر میگردد و میگویند منزه است پروردگار ما از آنچه مشرکان باو
نسبت میدهند یا از خلف وعده که در کتب سابقه کرده است بدرستی که وعده پروردگار ما واقع است و تخلف نمیدارد
و می افتند بذقنهای خود در سجده و میگویند در حالت سجود زیاده میکرداند شنیدن قرآن خشوع و فروتنی و تضرع ایشان را
ای ابوذر کسی که قادر بر گریه باشد باید که از خوف الهی بگرید و کسی که قادر نباشد حزن و اندوه را شعار دل خود گرداند و خود را
بجهد بگریه بدارد و بدرستی که دل سخت و با قساوت دورست از خدا ولیکن سنگدلان نمیدانند بدانکه از جمله صفات حمیده
و خصال پسندیده رقت قلب و تضرع و گریه است و آن بکثرت یاد مرگ و عذابهای الهی و اهوال قیامت و احتراز نمودن
از اموری که در اخبار وارد شده است که موجب قساوت قلب حاصل میشود و عمده اسباب قساوت قلب ارتکاب گناهان
و معاشرت و مصاحبت اهل دنیا و بدانست چنانچه احادیث درین باب گذشت و اقرب راههای قرب بسوی خداوند عالمیان
راه تضرع و استغاثه و مناجاتست و گریه موجب حصول حاجات و خلاصی از عقوباتست چنانچه بسند معتبر از حضرت امام
علی نقی صلوات الله علیه منقولست که حضرت موسی در هنگام مناجات از حق تعالی سؤال کرد که الهی چیست جزای کسی که چشمان
او از ترس تو گریان شود وحی رسید که ای موسی روی او را از گرمی آتش نگاه میدارم و از خوف و فزع روز قیامت او را
ایمن میگردانم و بسند معتبر منقولست که حضرت رسول ص فرمود که هر که چشمان او پر اشک شود از خوف الهی خدا بازاء هر قطره
که از دیده او میریزد قصری در بهشت با و کرامت میفرماید که مزین باشد بمروارید و جواهر و در آن قصر از نعمتهای الهی
بوده باشد آنچه چشم ندیده و گوش نشنیده و بر خاطر کسی خطور نکرده باشد حضرت صادق ع فرمود که بسیارست که میان
آدمی و بهشت زیاده از ما بین تحت الثری تا عرش دوری هست از بسیاری گناهان پس گریه میکنند از ترس الهی از روی
از روی پشیمانی از گناهان تا آنکه نزدیکتر میشود ببهشت از پلک چشم بچشم و در حدیث دیگر فرمود که چه بسیار کسی که بلهو
و لعب خنده او در دنیا بسیار باشد و در روز قیامت گریه او بسیار باشد و در حدیث دیگر فرمود که هیچ چیز نیست مگر آنکه از برای آن
کیلی و وزنی هست مگر قطرات اشک که قطره از آن دریاهای آتش را فرو می نشاند و چون چشم کسی پر از آب شود بر روی آن
هرگز غبار ذلت و خواری ننشیند و چون بر روی جاری گردد خدا تعالی آن روی را بر آتش جهنم حرام گرداند و اگر گریه کننده در
میان امتی گریه کند خدا آن امت را ببرکت آن گریه کننده رحم نماید و حضرت باقر ع فرمود که هیچ قطره محبوب تر نیست نزد
حق تعالی از قطره اشکی که در تاریکی شب از ترس عذاب الهی بیرون آید و غرض از آن غیر خدا نباشد و باسانید معتبره از حضرت

صادق ع منقولست که هر دیده گریانست در روز قیامت مگر سه چشم چشمی که پوشیده باشد از چیزهایی که خدا حرام کرده است
و دیده که بیداری کشیده باشد در طاعت الهی و دیده که گریسته باشد در دل شب از ترس حق تعالی و بسند معتبر از اسحق بن عمار
منقولست که بحضرت صادق عرض کردم که میخواهم بگریم و نمی اید و بسیارست که بعضی از مردگان خود را یاد میکنیم که مرا رقت حاصل
میشود و گریه می آید ایا جایزست این فرمود که بلی ایشانرا یاد کن و چون بگریه در آمدی خدا را بخوان و در حدیث دیگر فرمود که
اگر ترا گریه نیاید خود را بگریه در آور پس اگر اشک بیرون آید مثل سر مگس به به بسیار خوبست و در حدیث دیگر فرمود که اگر از امری
خوف داشته باشی پس اول تعظیم و حمد و ثنای الهی را چنانچه سزاوارست بگو و صلوات بر محمد و ال محمد بفرست و حاجت
خود را بطلب و خود را بگریه بدار اگرچه بقدر سر مگسی باشد بدرستی که پدرم میگفت که اقرب احوال بنده بخدای عزوجل وقتی است که
در سجده باشد و گریان باشد و حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیه فرمود که هیچ قطره نزد خدا محبوب تر نیست از دو قطره خونی
که در راه خدا ریخته شود و قطره اشکی که در تاریکی شب از برای خدا جاری گردد و از حضرت رسول ص منقولست که هفت گروه اند
که در سایه عرش الهی خواهند بود در روزی که سایه بغیر از ان نباشد امام عادل و جوانی که در عبادت نشو و نما کند و شخصی که
بدست راست تصدق کند و از دست چپ مخفی دارد و شخصی که خدا را در خلوت یاد کند و اب دیده اش از خوف الهی
جاری گردد و شخصی که برادر مومن خود را به بیند و بگوید که ترا دوست میدارم و شخصی که از مسجد بیرون آید و در نیت آن باشد
که باز بسوی مسجد برگردد و شخصی که زن صاحب جمالی او را بنزدیک خود بخواند و بگوید که من از پروردگار خود میترسم یا ابا
ذر یقول الله تبارک وتعالی لا اجمع له امنین فاذا امننی فی الدنیا اخفته یوم القیمة واذا
خافنی فی الدنیا امنته یوم القیمة یا اباذر لو ان رجلا کان له کعمل سبعین نبیا لاحتقره و
خشی ان لا ینجو من شر یوم القیمة یا اباذر ان العبد لیعرض علیه ذنوبه یوم القیمة فیقول اما
انی کنت مشفقا فیغفر له یا اباذر ان الرجل لیعمل الحسنة فیتکل علیها ویعمل المحقرات حتی یاتی الله
وهو علیه غضبان وان الرجل لیعمل السیئة فیفرق منها فیاتی الله عزوجل امنا یوم القیمة یا
اباذر ان العبد لیذنب فیدخل به الجنة فقلت وکیف بابی انت وامی یا رسول الله قال فیکون ذلک
الذنب نصب عینیه تائبا منه فارا الی الله عزوجل یدخل الجنة یا اباذر الکیس من اداب نفسه یعمل
لما بعد الموت والعاجز من اتبع نفسه وهواها وتمنی علی الله عزوجل الامانی ای ابوذر خداوند عالمیان
میفرماید که من جمع میکنم بر بنده خود دو خوف را و جمع نمیکنم برای او دو ایمنی را پس اگر در دنیا از من ایمن است و خایف نیست در روز
قیامت او را می ترسانم و اگر از من ترسانست در دنیا او را در روز قیامت ایمن میگردانم ای ابوذر اگر کسی مثل عمل هفتاد پیغمبر داشته

باشد میباید او را حقیر شمارد و ترسان باشد از انکه مبادا نجات نیابد از سر روز قیامت ای ابوذر بدرستی که بنده را عرض
می کنند بر و کناهانش را در روز قیامت پس او میکوید که پیوسته ترسان بودم ازین کناهان پس بسبب این خدا
او را می آمرزد ای ابوذر بدرستی که بنده که حسنه میکند و اعتماد بران میکند و کناهان میکند و حقیر و سهل میشمارد تا انکه
چون روز قیامت بنزد خدا تعالی می آید خدا تعالی بران خشمناکست و بدرستی که شخصی کناهی میکند و ازان میترسد
و در حذرست پس در قیامت ایمن نزد خدا می آید و باک ندارد ای ابوذر بدرستی که کاه بنده کناهی میکند و بسبب ان داخل
بهشت می شود ابوذر کفت که چکونه چنین میشود پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله فرمود که ان کناه پیوسته در برابر چشمان
اوست و ازان توبه میکند و از عذاب ان بخدا می کریزد و پناه می برد تا بسبب آن داخل بهشت میشود ای ابوذر زیرک انکسی است
که نفس خود را متعب دارد و کار کند از برای احوال بعد از مرک و عاجز انکسی است که متابعت هوا و آرزوهای بهشت و مراتب
عالیه داشته باشد ازین کلمات قدسیه که از شجره طیبه رساله صادر کردید چند ثمره عارفان را حاصل میشود خوف
ورجاست بدانکه مومن را از اتصاف بدین دو خصلت چاره نیست و می باید که در دل مومن خوف و رجا هر دو بر وجه کامل بوده
باشد و هر یک مساوی دیگری بوده باشد و نا امید بودن از رحمت آلهی ایمن بودن از عذاب آلهی از جمله کناهان کبیره است و باید
فرق کرد میان رجا و مغرور شدن و خایف و مایوس بودن بدانکه رجا عبارتست از امید داشتن برحمت آلهی و طالب آن
ان بودن و اثار صدق و رجا در اعمال ظاهر میشود پس کسی که دعوی رجا کند و ترک اعمال خیر نماید او کاذبست در ان دعوی
بلکه ان غره بودنست و از بدترین صفات ذمیمه است مثل انکه اکر زارعی زراعت نکند و تخم نپاشد و کوید من امیدوارم
که این زراعت نیکو بعمل اید این سفاهتست نه رجا و امید و اکر انچه در ضرر زراعت ضرورست بعمل اورد و تخم بپاشد
و آب بدهد و هر روز بر سر زراعت خود برود و کوید امیدوارم که حق تعالی کراهت فرماید امید او بجاست و در دعوی
خود صادق است همچنین در زرعتهای معنوی کسی که اعمال صالحه را با شرایط بجا آورد و بر عمل خود اعتماد نکند و بفضل
آلهی امیدوار باشد او صاحب رجاست همچنین در خوف اکر خوف او را باعث یاس از خدا شود و ترک عمل کند ان نومیدی
از رحمت آلهی است و در مرتبه شرکست و اکر خوف او را باعث شود که ترک محرمات کند در عبادات اهتمام نماید این خوف
صادقست زیرا که هر که از چیزی خایف و ترسانست البته ازان کریزانست ان شق اول ازان بابت است که شخصی نزد شیری
ایستاده باشد و دست در دهان او کند و کوید من ازان میترسم پس کسی که راست کوید که از عذاب الهی میترسد چرا مرتکب
امری چند میشود که موجب عذابست و ادمی میباید که طبیب نفس خود باشد اکر رجا و امید را بر خود غالب داند و ترسد که مبادا
موجب سستی در عمل کردد و تفکر در عقوبت آلهی و تذکر ایات و احادیث خوف خود را متذکر کرداند و اکر خوف برو غالب شود

و بترسد که باین سبب ترک عمل نماید بآیات و اخبار و تفکر در فضل نامتناهی خدا خود را امیدوار گرداند و کسی توهم نکند که نهایت
خوف با نهایت رجا منافات دارد زیرا که محل خوف و رجا یک چیز نیست که بزیادتی هر یک دیگری کم گردد بلکه محل رجا جناب
ایزدی است و آن محض فضل و رحمتست و از و هیچ گونه خوف نمی باشد و محل خوف نفس آدمی شهوات و خواهشها و گناهان
و بدیهای اوست پس آدمی از خود میترسد و از خداوند خود امید میدارد و چندانکه در بدیها و عیوب خود تفکر مینماید خوفش
زیاده میگردد و چندانکه در فضل الهی و نعمتهای او تفکر مینماید امیدش زیاده میگردد چنانچه حضرت سید الساجدین صلوات الله
علیه در دعاها در بسیار جایها اشاره باین معنی فرموده اند که ای مولای من هرگاه گناهان خود را می بینم ترسان میشوم و در عفو
تو می نگرم امیدوار میشوم بر این مضمون احادیث و روایات بسیار وارد شده است چنانچه بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست
که لقمان فرزند خود را وصیت فرمود که ای فرزند از خدا چنان بترس که اگر ثواب جن و انس داشته باشی ترا عذاب خواهد
کرد و از و چنان امید بدار که اگر با گناهان جن و انس بدرگاه او روی ترا رحم کند بعد از آن حضرت فرمود که پدرم میگفت
هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه در دل او دو نور هست یکی نور خوف و دیگری نور رجا که هر یک را با دیگری بسنجند دیگری بر آن
زیادتی نمیکند و بسند معتبر از اسحق بن عمار منقولست که حضرت صادق ع فرمود که ای اسحق چنان از خدا بترس که گویا
او را می بینی پس اگر تو او را نمی بینی او ترا می بیند و احوال ترا میداند در حضور او معصیت میکنی پس او را از جمیع نظر کنندگان
سهل تر شمرده و در حدیث دیگر فرمود که هر که از خدا ترسد خدا همه چیز را از و می ترساند و هر که از خدا نترسد خدا تعالی
او را از همه چیز میترساند و در حدیث دیگر فرمود که هر که خدا را شناخت از و خایف و ترسان می باشد و هر که از خدا میترسد
نفس او بدنیا رغبت نمی کند شخصی بخدمت حضرت صادق ع عرض نمود که جمعی از شیعیان شما هستند که گناهان میکنند و میگویند
ما امید برحمت خدا داریم حضرت فرمود که دروغ میگویند ایشان شیعه ما نیستند که بآرزوهای نفس خود مایل شده اند و گمان
میکنند که امیدوارند هر که امید چیزی دارد از برای تحصیل آن کاری میکند و هر که از چیزی میترسد از آن گریزان میباشد
و در حدیث دیگر فرمود که مومن در میان دو خوف میباشد ترس از گناهان گذشته که نمیداند که خدا تعالی آنها را آمرزیده
یا نه و ترس از آینده عمرش که نمیداند که چه گناهان و مهالک کسب خواهد کرد پس او در هیچ روزی صبح نمیکند مگر خایف و
ترسان و او را باصلاح نمی آورد مگر خوف حق تعالی و در حدیث دیگر فرمود که مومن با ایمان فایز نمیگردد تا ترسان و امیدوار
نمی باشد تا کار نکند برای آنچه از و میترسد و امید میدارد از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که حضرت رسول الله ص
فرمود که حق تعالی عز شانه میفرماید که اعتماد نکنند عمل کنندگان بر اعمالی که از برای تحصیل رضای من میکنند بدرستی که اگر سعی کنند
و خود را لتعب فرمایند در تمام عمرهای خود در عبادت من هر آینه مقصر خواهند بود و بکنه عبادت من نرسیده خواهند بود

و مخ

ومستحق نخواهند بود آنچه را طلب مینمایند از کرامتها و ثوابهای من و مستحق بهشت و درجات عالیه آن نخواهند بود ولیکن
باید که اعتماد ایشان بر رحمت من باشد و امیدوار بفضل من باشند و بگمان نیکی که بمن دارند مطمئن شوند که در این
حال رحمت شامل حال ایشان میشود و خشنودی من بایشان میرسد و آمرزش من جامهٔ عفو در ایشان می پوشاند بدرستی
که منم خداوند بسیار بخشنده بسیار مهربان و در حدیث دیگر فرمود که در کتاب امیر المومنین صلوات الله علیه نوشته است که
حضرت رسول صلعم بر منبر فرمود که بحق خداوندی که بجز او خداوندی نیست که بمومنی خیر دنیا و آخرت نمیرسد مگر بحسن ظنی
که بخداوند خود دارد و امیدی که از پروردگار خود دارد و حسن خلق در معاشرت مردم و ترک غیبت مومنان
کردن و بحق خداوندی که بجز او خداوندی نیست که خدا عذاب نمیکند مومنی را بعد از توبه و استغفار مگر بسبب گمان
بدی که بپروردگار خود داشته باشند و در امید بخدا تقصیر نماید و بد خلقی با مردم و غیبت مومنان کردن و بحق
آن خداوندی که بجز او خدایی نیست که هیچ بنده بخدا گمانش نیکو نیست مگر آنکه خدا بر وفق گمان او با او عمل نماید زیرا که حق تعالی
کریم است و بدست قدرت اوست جمیع خیرات و نیکیها و حیا میکند و شرم میدارد از اینکه بنده مومن با او گمان نیک
داشته باشد و بخلاف ظن با او عمل نماید و امید او را باطل گرداند پس بخداوند خود گمان نیکو بدارید و بثوابهای او و بطاعات
و عبادات او رغبت نمایید و از حضرت صادق عم منقولست که هر که گناهی با شهوتی رو دهد و از آن اجتناب نماید از خوف
الهی خدا بر او آتش جهنم را حرام گرداند و از فزع اکبر در روز قیامت او را ایمن گرداند و آنچه در قران وعده فرموده است
که و لمن خاف مقام ربه جنتان کسی که از مقام حساب و ایستادن نزد خداوند خود بترسد او را دو بهشت هست که
حق تعالی باو کرامت خواهد فرمود و حضرت جعفر بن محمد فرمود که در حکمت آل داود وارد شده است که ای فرزند آدم
چگونه بکلام هدایت متکلم میشوی و حال آنکه هشیار نشده از مستی گناهان و بدبختیا ای فرزند آدم صبح کرده است دل تو با
قساوت و تو عظمت پروردگار خود را فراموش کرده اگر به پروردگار خود عالم بودی و عظمت و بزرگواری او را میدانستی
همیشه از او ترسان بودی و وعده‌های او را امیدوار بودی بیچاره فرزند آدم چرا یاد نمیکنی لحد و تنهایی خود را در آن مکان
و حضرت صادق عم فرمود که از خدا امید بدار امیدی که ترا بر معاصی جرأت ندهد و بترس از او ترسی که ترا از رحمت او
ناامید نگرداند و در حدیث دیگر فرمود که خایف کسی است که خوف الهی برای او زبانی نگذاشته باشد که سخن گوید و در حدیث
دیگر فرمود که حضرت رسول صلعم فرمود که آخر بنده را که حق تعالی امر فرماید که باتش جهنم برند بنده باشد که چون او را برند
بجهنم نگاهی بعقب [illegible] ند پس حق تعالی امر فرماید که او را برگردانند پس از او سوال فرماید که چرا بقفا نظر میکردی گوید که
خداوندا من این گمان [illegible] تو نداشتم که مرا بجهنم فرستی فرماید که چه گمان بمن داشتی گوید که پروردگارا گمان من این بود

که گناهان من بیامرزی و در بهشت خود مرا ساکن گردانی پس خداوند خود جبار تعالی شانه فرماید که ای ملائکه من بعزت و جلال
و نعمتها و بزرگواری و رفعت شان خود سوگند میخورم که ای بنده یک ساعت از عمر خود گمان نیک بمن داشته و اگر یک ساعت
بمن این گمان میداشت او را باتش نمیترسانیدم باین دروغی که میگوید او را به بهشت برید پس حضرت رسول صلعم فرمود که هر بنده
که ظن نیکو بپروردگار خود داشته باشد خدا با او بگمان او عمل میکند چنانچه حق تعالی میفرماید که ذلکم ظنکم الذی ظننتم
بربکم اردیکم فاصبحتم من الخاسرین که ترجمه اش اینست که این گمان بدیست که بپروردگار خود دارید شما را هلاک کرد
پس صبح کردید از جمله زیان کاران ثمره دوم در بیان بعضی از قصص خایفان که تذکر احوال ایشان موجب تنبیه مومنان است
کلینی بسند معتبر از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام روایت کرده است که شخصی با اهلش بکشتی سوار شدند و کشتی
ایشان بشکست جمیع اهل ان کشتی غرق شدند مگر زن آنمرد که بر تخته بند شد و بجزیره از جزایر بحر افتاد و دران جزیره
مرد راهزن فاسقی بود که از هیچ فسقی نمیگذشت چون نظرش بر ان زن افتاد گفت تو از انسی یا از جن گفت از انسم پس دیگر
با ان زن سخن نگفت و برو چسپید و بهیات مجامعه در آمد و چون متوجه ان عمل قبیح شد دید که ان زن اضطراب میکند
و می لرزد پرسید که چرا اضطراب میکنی اشاره باسمان کرد که از خداوند خود میترسم پرسید که هرگز مثل این کار کرده
گفت نه بعزت خدا سوگند که هرگز زنا نکرده ام گفت تو هرگز چنین کاری نکرده چنین از خدا میترسی و حال انکه باختیار تو
نیست و ترا بجبر درین کار داشته اند پس من اولایم بترسیدن و سزاوارترم بخایف بودن پس برخواست و ترک
ان عمل نمود و هیچ با ان زن سخن نگفت و بسوی خانه خود روان شد و در خاطر داشت که توبه کند و پشیمان بود از کردهای
خود در اثنای راه براهبی برخورد و با ان رفیق شد چون پاره راه رفتند افتاب بسیار گرم شد راهب با ان جوان گفت
که افتاب بسیار گرم است دعا کن که خدا ابری فرستد که ما را سایه کند گفت مرا نزد خدا حسنه نیست و کار خیری نکرده ام
که جرات کنم و از خدا حاجتی طلب نمایم راهب گفت که من دعا میکنم تو امین بگو چنین کردند بعد از اندک زمانی ابری بر سر ایشان
پیدا شد و در سایه ان میرفتند چون بسیاری راه رفتند راه ایشان جدا شد جوان براهی رفت و راهب براه دیگر رفت
ان ابر با جوان روان شد و راهب در افتاب ماند راهب گفت ای جوان تو از من بهتر بودی که دعای تو مستجاب شد و
دعای من باجابت نرسید بگو چه کار کرده که مستحق این کرامت شده جوان قصه خود را نقل کرد راهب گفت که چون
از ترس خدا ترک معصیت او کردی خدا گناهان گذشته ترا امرزیده است سعی نما که بعد ازین خوب باشی ثمره سوم بسند
معتبر کلینی از جعفر بن محمد الصادق ع روایت کرده است که پادشاهی در میان بنی اسرائیل بود و ان پادشاه قاضیی داشت
و ان قاضی برادری داشت که بصدق و صلاح موسوم بود و ان برادر زن صالحه داشت که از اولاد پیغمبران بود و پادشاه

شخصی را

شخصی را میخواست که بکاری بفرستد بقاضی گفت که مرد ثقه معتمدی را طلب نمای که بان کار بفرستم قاضی گفت معتمد
تر از برادر خود کسی ندارم پس برادر خود را طلبید و تکلیف این امر باو نمود او ابا کرد و گفت من زن خود را تنها نمیتوانم
گذاشت قاضی بسیار اهتمام کرد و مبالغه نمود او ابا کرد و چون مضطر شد گفت ای برادر من بهیچ چیز تعلق و اهتمام ندارم
مثل زن خود و خاطر من بسیار باو متعلق است پس تو خلیفه من باش و بکار او برس و کارهای او بساز تا من برگردم
قاضی قبول کرد و برادرش بیرون رفت و آن زن از رفتن شوهر راضی نبود قاضی بمقتضی وصیت برادر مکرر نزد آن زن می آمد
و از حوائج آن سؤال مینمود و در کارهای اهتمام و اقدام مینمود محبت آن زن برو غالب شده و او را تکلیف زنا کرد و آن
زن اباو امتناع نمود قاضی سوگند خورد که اگر قبول نمیکنی من بپادشاه میگویم که این زن زنا کرده است و نزد من ثابت شده
گفت آنچه میخواهی بکن من این کار را قبول نخواهم کرد قاضی نزد پادشاه رفت و گفت زن برادرم زنا کرده است و نزد
من ثابت شده پادشاه گفت او را سنگسار کن پس آمد نزد زن و گفت پادشاه مرا امر کرده است که ترا سنگسار کنم گفت من
اجابت من تو میکنم آنچه خواهی بکن قاضی مردم را خبر کرد و آن زن را بصحرا برد و گوی کندند و او را سنگسار کرد تا وقتی که گمان کرد
که او مرده است بازگشت و در آن زن رمقی مانده بود و چون شب شد حرکت کرده از گو بیرون آمد بر روی خود براه میرفت
و خود را میکشید تا بدیری رسید که در آنجا دیرانی بود بر در آن دیر خوابید تا صبح شد چون دیرانی در را گشود آن زن را دید
و از قصه او سؤال نمود زن قصه خود را باز گفت دیرانی برو رحم کرد او را بدیر خود برد و آن دیرانی پسر خوردی داشت و غیر او
فرزندی نداشت و مال و جمعیتی داشت پس دیرانیه آن زن را مداوا کرد تا جراحتهای او مندمل شد و فرزند خود را باو داد که تربیت
کند و آن دیرانی غلامی داشت که او را خدمت میکرد آن غلام عاشق آن زن شد و با او درآویخت و گفت اگر بمعاشرت من
راضی نمیشوی جهد در کشتن تو میکنم گفت آنچه خواهی بکن این امر ممکن نیست که از من صادر شود پس آن غلام بیامد و فرزند دیرانی
را بکشت و نزد دیرانی آمد و گفت این زن زناکار را آوردی و فرزند خود را باو دادی الحال فرزند ترا کشته است دیرانی
نزد آن زن آمد و گفت چرا چنین کردی میدانی که من بتو چه نیکیها کردم زن قصه خود باز گفت دیرانی گفت دیگر نفس من راضی
نمیشود که تو درین دیر باشی بیرون رو و دویست درهم برای خرج راه باو داد و در شب او را از دیر بیرون کرد و گفت این زر را
توشه خود کن و خدا کارساز تست آن زن در آن شب راه کرد تا صبح بدهی رسید مردی را دید که بدار کشیده اند و هنوز زنده است
از سبب الحال سؤال نمود گفتند دویست درهم قرض دار داو را بدار میکشند و تا ادا نکنند او را فرو نمی آرند پس آن زن آن دویست
درهم را ادا نمود او را خلاص کرد آمد و گفت که ای زن هیچکس بر من مثل تو حق نعمت ندارد مرا از مردن نجات دادی هرجا
که میروی در خدمت تو می آیم پس همراه بیامدند تا بکنار دریا رسیدند در کنار دریا کشتیها بود جمعی بودند که میخواستند بر آن

کشتیها سوار شوند مرد با زن گفت تو درانجا توقف نما تا من بروم و برای اهل این کشتیها نزد کار کنم و طعامی گرفته نزد تو آورم
پس آمد نزد اهل آن کشتیها آمد و گفت درین کشتی شما چه متاع هست گفتند انواع جواهر و عنبر و سایر چیزها هست و این
کشتی دیگر خالیست که ما خود سوار میشویم گفت قیمت این متاعهای شما چند است گفتند بسیار میشود حسابش را نمیدانیم گفت من
یک چیزی دارم که بهتر است از آنچه در کشتی شماست گفتند چه چیز است گفت کنیزکی دارم که هرگز بآن حسن و جمال ندیده اند گفتند بما
بفروش گفت میفروشم بشرط آنکه یکی از شما برود و اورا ببیند و برای شما خبری بیاورد و شما اورا بخرید که آن کنیز نزد اند و زر بمن
بدهید تا من بروم و آنرا متصرف شوید ایشان قبول کردند و کس فرستادند خبر آورد که هرگز چنین کنیزی ندیده ام پس آن زن
را بده هزار درهم با ایشان فروخت و زر گرفت چون او برفت و ناپیدا شد ایشان نزد آن زن آمدند و گفتند برخیز و بیا بکشتی گفت
چرا گفتند ترا از آقای تو خریده ایم گفت او آقای من نبود گفتند اگر نمی آیی ترا بزور می بریم ناچار برخواست و با ایشان
بکنار دریا رفت چون نزدیک کشتیها رسیدند هیچیک از ایشان از دیگری ایمن نبودند آن زن را بر روی متاع کشتی سوار کردند و
و خود همه در کشتی دیگر درآمدند و کشتیها را روان کردند چون بمیان دریا رسیدند خدای تعالی بادی فرستاد و کشتی ایشان
با آن جماعت غرق شدند و کشتی که زن در آن بود با متاعها نجات یافت و باد او را بجزیره برد از کشتی فرود آمد و کشتی را بست
و بر گرد آن جزیره برآمد دید مکان خوشی است و آبها و درختان میوه دار دارد با خود گفت که درین جزیره میباشم و ازین
آب و میوه ها میخورم و عبادت الهی میکنم تا مرگ در رسد پس خدای تعالی وحی نمود به پیغمبری از پیغمبران بنی اسرائیل که در آن زمان
بود که برو نزد آن پادشاه و بگو که در فلان جزیره بنده از بندگان من هست باید که تو و اهل مملکت تو همه نزد او بروید و
بگناهان خود نزد او اقرار کنید و ازو سوال کنید که از گناهان شما درگذرد تا من شما را بیامرزم چون پیغمبر آن پیغام را با آن
پادشاه رسانید پادشاه با اهل مملکتش همه بسوی آن جزیره رفتند در آنجا هم آن زن را دیدند پس پادشاه نزد او رفت و گفت
این قاضی نزد من آمد و گفت زن برادرم زنا کرده است و من حکم کرده ام که او را سنگسار کردند و گواهی نزد من گواهی
نداده بود میترسم که بسبب آن حرامی کرده باشم میخواهم که برای استغفار نمایی زن گفت که خدا ترا بیامرزد بنشین پس شوهرش
آمد و او را نمی شناخت گفت من زنی داشتم در نهایت فضل و صلاح و از شهر بیرون رفتم و او راضی نبود از رفتن من و سفارش
او را ببرادر خود کردم چون برگشتم و از احوال او سوال کردم گفت او زنا کرد او را سنگسار کردیم میترسم که در حق او تقصیر کرده
باشم از خدا بطلب که مرا بیامرزد زن گفت خدا ترا بیامرزد بنشین پس او را در پهلوی پادشاه نشانید پس قاضی پیش آمد و گفت
برادرم زنی داشت و من عاشق او شدم و او را تکلیف بزنا کردم قبول نکرد نزد پادشاه او را متهم بزنا ساختم و بدروغ او را
سنگسار کردم از برای من استغفار کن زن گفت خدا ترا بیامرزد پس رو بشوهرش کرد که بشنو پس وی را [illegible] قصه خود را

نقل کرد

نقل کرد وگفت دران شب آنزنرا بیرون کردم میترسم که درنده او را دریده وکشته شده باشد گفت خدا ترا بیامرزد پس
آنمرد بردار کشیده آمد وقصه خودرا نقل کرد وگفت خدا ترا نیامرزد چه او بسبب دربرابر نیکی او بدی کرده بود پس آنزن
عابده رو بشوهر خود کرد وگفت من زن توام وانچه شنیدی همه قصه من بود مرا دیگر احتیاج بشوهر نیست میخواهم که این کشتی با
مال را تصرف کنی ومرا درین جزیره بگذاری که عبادت خدا تعالی کنم می بینی که از دست مردان چه کشیده ام پس او را با
شوهر گذاشت وکشتی را با مال متصرف شد پادشاه واهل مملکت همگی برگشتند **ثمره چهارم** ابن بابویه علیه الرحمه بسند
معتبر از حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیه روایت کرده است که در بنی اسرائیل شخصی بود که کار او این بود که قبر مردم را
می شکافت وکفن مردگان را میدزدید پس یکی از همسایگان او بیمار شد وترسید که بمیرد وان کفن دزد کفن او را برباید او را
طلبید وگفت من با تو چون بودم در همسایگی گفت همسایه نیکی بودی برای من گفت بتو حاجتی دارم گفت بگو که حاجت تو
برآورده است پس دو کفن بیمار نزد او گذاشت وگفت هر یکرا که میخواهی وبهترست برای خود بردار ودیگری را برای من بگذار
که مرا در آن کفن کنند وچون مرا دفن کنند قبر مرا مشکاف وکفن مرا مبر پس آن نباش از گرفتن کفن ابا نمود وبیمار مبالغه
کرد تا آن کفن بهتر را برداشت وچون آن شخص مرد واو را دفن کردند نباش با خود گفت که این مرد بعد از مردن چه میداند
که من کفنش را برده ام پس آمد وقبرش را شکافت ناگاه صدایی شنید که کسی بانگ بر او میزند که مکن پس ترسید وکفن را
گذاشت وبرگشت وبفرزندان گفت که من چون پدری بودم برای شما گفتند نیکو پدری بودی گفت حاجتی بشما دارم میخواهم
حاجت مرا برآورید گفتند بگو آنچه فرمایی چنین خواهیم کرد گفت میخواهم که چون بمیرم مرا بسوزانید وچون سوخته شوم استخوانهای
مرا بکوبید ودر هنگامی که باد تندی آید نصف آن خاکستر را بجانب صحرا بباد دهید ونصف دیگر را بجانب دریا گفتند چنین
خواهیم کرد چون مرد آنچه وصیت کرده بود بجا آوردند در آن حال حق تعالی بصحرا فرمود که آنچه در تست جمع کن وبدریا فرمود
که آنچه در تست جمع کن پس آن شخص را زنده کرد وباز داشت وفرمود که ترا چه باعث شد که چنین وصیتی کردی گفت بعزت تو
که از ترس تو چنین کردم حق تعالی فرمود که چون از خوف من چنین کردی خصمان ترا از تو راضی گردانم وخوف ترا با ایمنی مبدل
سازم وگناهان ترا آمرزیدم **ثمره پنجم** ابن بابویه علیه الرحمه نقل کرده است که روزی حضرت رسول ص در سایه درختی
نشسته بودند در روز بسیار گرمی ناگاه شخصی آمد وجامهای خود را کنده ودر زمین گرم میغلطید وگاهی پشت خود وگاهی شکم
خود وگاهی پیشانی خود را بر زمین گرم میمالید ومیگفت ای نفس بچش که عذاب الیم الهی ازین عظیمترست وحضرت رسول
صلی الله علیه وآله باو نظر میفرمود پس او جامهای خود را پوشید حضرت او را طلبیدند وفرمودند که ای بنده خدا
کاری از تو دیدم که از دیگری ندیده ام چه چیز ترا باعث برین شد گفت ترس الهی مرا باعث بر آن شد وبنفس خود این گرمی را

چشانیدم که بدانند که عذاب الهی از این شدید ترست و تاب ندارد حضرت فرمود که از خدا ترسیده آنچه شرط ترسیدنست و بدرستی که
پروردگارت تو مباهات کرد بتو بملائکه سموات پس باصحاب خود فرمود که بنزدیک این مرد بروید که برای شما دعا کند چون بنزدیک او
آمدند گفت خداوندا جمع کن امر همه را بر هدایت و تقوی را توشه ما گردان و بازگشت ما را بسوی بهشت گردان **ثمره ششم**
ابن بابویه رحمه الله از حضرت رسول صلعم روایت کرده است که در زمان پیشین سه نفر برای سیر بیرون رفتند در میان راه ایشان را باران گرفت
بغاری پناه بردند ناگاه سنگی از کوه فرود آمد و در غار را گرفت و راه ایشان را مسدود کرد یکی از ایشان گفت که والله که شما را از این
مهلکه بغیر از راستی نجات نمیدهد پس باید هر یک از ما عملی که کرده ایم بدرگاه خدا عرض کنیم که خدا داند که راست میگوییم پس یکی از
ایشان گفت که خداوندا اگر تو میدانی که من مزدوری داشتم که برای من کار کرده بود که قدری از برنج در عوض بگیرد مزد خود را
نگرفته ناپیدا شد پس من آن برنج را زراعت کردم برای او و حاصل او را برای او گاوها خریدم چون مزد خود از من طلب کرد گفتم
این گاوها از آن تست پس گفت من از تو اندکی برنج طلب دارم گفتم این گلها همه از حاصل این برنج بهم رسیده است و همه مال تست
و همه را بتصرف تو دادم خداوندا اگر میدانی که این کار را از ترس تو کرده ام این بلا را از ما دفع کن پس اندکی آن سنگ دور
گردن شد دیگری گفت خداوندا اگر میدانی که من پدر و مادری پیر داشتم و هر شب شیر گوسفندان خود را برای ایشان و عیال خود
می آوردم شبی دیر آمدم و پدر و مادرم بخواب رفته بودند و اهل و عیالم از گرسنگی فریاد میکردند و هر شب تا پدر و مادرم نمیخوردند
با ایشان نمیدادم پس نخواستم که ایشان را بیدار کنم و نخواستم که پیشتر بفرزندان دهم و نرفتم که مبادا بیدار شوند و بخواهند و
من حاضر نباشم پس تا صبح با آن حال انتظار ایشان کشیدم خداوندا اگر میدانی که این کار را از ترس تو کرده ام ما را فرجی
کرامت فرما پس سنگ اندکی دورتر شد سوم گفت که خداوندا اگر میدانی که من دختر عمی داشتم و بسیار او را دوست میداشتم
خواستم او را بفریبم گفت تا صد دینار نیاوری تن در نمیدهم پس صد دینار بهم رسانیدم و باو دادم و چون راضی شد در
میان پای او نشستم گفت از خدا بترس و مهر خدا را بناحق مشکن پس برخواستم و از صد دینار گذشتم اگر میدانی که از ترس تو
کرده ام این بلا را از ما دور گردان پس آن سنگ دور گردید و بیرون آمدند **ثمره هفتم** کلینی بسند حسن از حضرت صادق ع
روایت کرده است که روزی حضرت امیر المؤمنین ع با جمعی از اصحاب نشسته بودند شخصی بخدمت آنحضرت آمد گفت یا امیر
المؤمنین با پسری عملی قبیح کرده ام مرا پاک گردان و حد الهی را بر من جاری گردان حضرت فرمود که برو بخانه بلکه جنونی در تو
عارض شده باشد که چنین سخنی میگویی تا آنکه چهار مرتبه آمد و چنین اقرار کرد در مرتبه چهارم که ثابت شد حضرت فرمود که
حضرت رسول صلعم در مثل تو سه حکم مقرر فرموده هر یک را که خواهی اختیار کن گفت آن سه حکم کدامست فرمود که یا یک ضربت
شمشیر بر گردنت بزنند یا ترا از کوهی دست و پا بسته بیندازند یا ترا باتش بسوزانند گفت یا امیر المؤمنین کدام دشوارتر است

فرمود

فرمود که باتش سوزانیدن گفت من انرا اختیار میکنم که دشوارترست حضرت فرمود که مهیا شو که حد را بر تو جاری کنیم پس برخواست
و دو رکعت نماز گذارد و بعد از فراغ گفت که خداوندا گناهی کرده ام که میدانی و از عقاب تو ترسیدم و نزد وصی و پسر عم پیغمبر آمدم و از و
سؤال نمودم که مرا پاک کند پس او مرا مخیر گردانید در میان سه صنف از عذاب خداوند من دشوارترین انرا اختیار کردم خداوندا
از تو سؤال میکنم که این را کفاره گناه من گردانی و مرا باتش آخرت نسوزانی پس گریان برخواست و رفت و در میان گودی که از برای
او کنده بودند و اتش بر دورش افروخته بودند نشست پس حضرت امیر المؤمنین با اصحاب همگی گریان شدند حضرت فرمود که ای جوان
برخیز که ملائکه اسمانها و ملائکه زمین را بگریه در آوردی خدا تعالی توبه ترا قبول فرمود برخیز و دیگر چنین کاری مکن **ثمره هشتم** بسند معتبر
از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که زن زناکاری در میان بنی اسرائیل بود که بسیاری از جوانان بنی اسرائیل را
مفتون خود ساخته بود روزی جمعی از آن جوانان گفتند که اگر فلان عابد مشهور این را ببیند فریفته خواهد شد ان زن چون
این سخن را شنید گفت که والله که بخانه نروم تا او را از راه نبرم پس همان شب قصد خانه عابد کرد و در را کوفت و گفت ای
عابد مرا امشب پناه ده که در سرای تو شب را بروز آورم عابد ابا نمود زن گفت بعضی از جوانان بنی اسرائیل با من قصد زنا
دارند و از ایشان گریخته ام و اگر در نمیگشایی میرسند و فضیحت بمن میرسانند عابد چون این سخن شنید در را گشود پس زن بخانه
درآمد و جامهای خود را افکند چون عابد حسن و جمال او را مشاهده نمود از شوق بی اختیار شد و دست باو رسانید در حال
متذکر شده دست از و برداشت و دیگی در بار داشت که اتش در زیران میسوخت رفت و دست خود را در زیر دیگ گذاشت
زن گفت چه کار میکنی گفت دست خود را میسوزانم بجزای ان خطایی که از من صادر شد پس زن بیرون شتافت و بنی اسرائیل را
خبر کرد که عابد دست خود را میسوزاند چون بیامدند دستش تمام سوخته بود **ثمره نهم** بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست
که عابدی در بنی اسرائیل بود شبی زنی مهمان او شد پس شیطان او را وسوسه کرد هر چند شهوت بر و زور می آورد عابد یک انگشت
از انگشتان خود را باتش میداشت تا ان خیال از نفسش بیرون رفت و پیوسته درین کار بود تا صبح شد عابد بآن زن گفت
که بیرون رو که تو بد مهمانی بودی از برای من **ثمره دهم** از حضرت رسول ص منقولست که زهد حضرت یحیی ع بمرتبه بود که به بیت
المقدس آمد نظر کرد بعباد و رهبانان و احبار که پیراهنها از مو پوشیده بودند و کلاهها از پشم بر سر گذاشته بودند و زنجیرها
در گردن کرده و در ستونهای مسجد بسته اند چون این جماعت را مشاهده نمود نزد مادرش آمد و گفت ای مادر از برای من پیراهنی از مو
و کلاهی از پشم بباف تا بروم به بیت المقدس و عبادت خدا بکنم با عباد و رهبانان مادر گفت صبر کن تا پدرت پیغمبر خدا بیاید
و با او مصلحت کنم چون حضرت زکریا آمد سخن یحیی را نقل کرد زکریا با او گفت ای فرزند چه چیز باعث شد ترا که این اراده کرده و تو
هنوز طفلی یحیی گفت ای پدر مگر ندیدی از من خوردسال تر را که شربت مرگ چشیده است گفت بلی پس زکریا بمادر یحیی گفت که انچه میگوید

چنان کن پس مادر کلاه پشم و پیراهن مو از برای او بافت و پوشید و رفت به بیت المقدس و با عباد مشغول عبادت گردید تا آنکه
پیراهن مو بدن شریفش را ضعیف گردانید پس روزی نظر کرد ببدن خود دید که بدنش نحیف شده بگریست پس خطاب الهی باو
رسید که یا یحیی آیا گریه میکنی از اینکه بدنت کاهیده شده بعزت و جلال خودم سوگند که اگر یک نظر بجهنم کنی پیراهن آتش خواهی
پوشید بعوض پلاس پس حضرت یحیی بگریست تا از بسیاری گریه رویش مجروح شد بحدی که دندانهایش پیدا شد چون این خبر بمادرش
رسید با زکریا نزد او آمدند و عباد بنی اسرائیل بگرد او در آمدند و او را خبر دادند که روی تو چنین کاهیده و مجروح شده است
گفت من با خبر نشده ام زکریا گفت ای فرزند چرا چنین میکنی من از خدا فرزندی طلبیدم که موجب سرور من باشد گفت ای پدر
تو مرا باین امر کردی و گفتی که در میان بهشت و دوزخ عقبه هست که نمیگذرد از آن عقبه مگر جماعتی که گریه بسیار کنند از خوف
الهی گفت بلی ای فرزند من چنین گفته ام جهد و سعی کن در بندگی خدا که ترا بامر دیگر فرموده اند پس مادرش گفت که رخصت میدهی
که دو پاره نمد از برای تو بسازم که بر دو طرف روی خود بگذاری که دندانهایت را بپوشاند و آب چشمت را جذب نماید گفت تو
اختیار داری پس از آن دو پاره نمد از برای او ساخت و بر روی او گذاشت و آستینهایش را افشرد از اشک چنان تر شده بود
که آب از میان انگشتانش جاری شد چون حضرت زکریا این حال را مشاهده نمود گریان شد و رو بسوی آسمان کرد و گفت خداوندا
این فرزند منست و این آب دیده اوست و تو از همه رحم کنندگان رحیمتری پس هرگاه زکریا میخواست که بنی اسرائیل را موعظه
بگوید بجانب راست و چپ نظر میکرد پس اگر یحیی حاضر نبود نام بهشت و دوزخ میبرد پس روزی یحیی حاضر نبود شروع بموعظه نمود
یحیی سر خود را در عبائی پیچیده بود و در میان مردم نشست حضرت زکریا او را ندید فرمود که حبیب من جبرئیل مرا خبر داد که حق تعالی
میفرماید که در جهنم کوهی است که آنرا سکران می نامند و در پایین کوه وادیی هست که آنرا غضبان میگویند زیرا که از غضب الهی افروخته
شده است و در آن وادی چاهی هست که صد ساله راه عمق است و در آن چاه تابوتها از آتش هست و در آن تابوتها صندوقها
و جامها و زنجیرها و غلها از آتش هست چون یحیی این را شنید سر برداشت و فریاد بر آورد که واغفلتاه چه بسیار غافلیم از سکران
پس برخواست و بیخودانه متوجه بیابان شد پس زکریا از مجلس برخواست و نزد مادر یحیی آمد و فرمود که یحیی را طلب کن که میترسم
او را نه بینی مگر بعد از مرگ پس مادر بطلب فرزند بیرون رفت تا بجمعی از بنی اسرائیل رسید ایشان از او پرسیدند که ای مادر یحیی
بکجا میروی گفت بطلب فرزند خود یحیی میروم که نام آتش جهنم شنیده و رو بصحرا رفته است تا بجوانی رسید از او سؤال نمود که آیا جوانی
باین هیات و صفت دیدی گفت بلکه یحیی را میخواهی گفت بلی الحال او را در فلان عقبه گذاشتم که پاهایش در آب دیده اش فرو
رفته و سر بآسمان بلند کرده بود و میگفت بحق تو ای مولای من که آب سرد نخورم تا منزلت و مکان خود را نزد تو نه بینم پس مادر یحیی بیامد
و نظرش بر وی افتاد نزد او رفت و سرش را در پستانهای خود گذاشت و او را بخدای خود سوگند داد که با او بخانه رود پس با او

بخانه

بخانه رفت مادر از او التماس نمود که ای فرزند التماس دارم که پیراهن موئی را بکنی و پیراهن پشم بپوشی که آن نرم تر است یحیی قبول فرمود و
پیراهن پشم پوشید و مادر از برای او عدسی بخت و آنحضرت تناول فرمود و خواب او را ربود تا هنگام نماز شد در خواب باو
ندا رسید که ای یحیی خانه به از خانه من میخواهی و همسایه به از من میطلبی چون این ندا بگوشش رسید از خواب برخواست و گفت
خداوندا از لغزش من درگذر بعزت تو که دیگر سایه نطلبم بغیر از سایه بیت المقدس پس بمادرش گفت ای مادر پیراهن مو را بیاور مادر پیراهن در
باو داد و در او آویخت که مانع رفتن او شود حضرت زکریا گفت که ای مادر یحیی او را بگذار که پرده دلش را گشوده اند و بعیش دنیا
منتفع نمیشود پس برخواست و پیراهن موئین و کلاه پشمینه را پوشید و به بیت المقدس رفت و با احبار و عباد و رهبانان
عبادت میکرد تا شهید شد **ثمره یازدهم** ابن بابویه از عروة بن الزبیر روایه کرده است که گفت روزی در مسجد حضرت رسول ص
با جمعی از اصحاب نشسته بودیم پس یاد کردیم اعمال و عبادات اهل بدر و اهل بیعت رضوان پس ابو الدردا گفت ای قوم میخواهید
که خبر دهم شما را بکسی که مالش از همه صحابه کمتر و عملش بیشتر و سعیش در عبادت زیاده تر بود گفتند کیست آنشخص گفتند علی بن ابی
طالب پس چون این بگفت همگی روی از وی بگردانیدند پس جمعی از انصار باو گفتند که سخنی گفتی که هیچکس با تو موافقت نکرد
آنشخص گفت که من آنچه دیده بودم گفتم شما نیز هرچه دیده اید از دیگران بگوئید من شبی در نخلستان بنی النجار بخدمت آنحضرت
رسیدم که از دوستان کناره کرده بودند و در پشت درختان خرما پنهان گردیده بودند و بآواز حزین و نغمه دردناک میفرمودند
که آلهی چه بدیها که از من صادر شده بود کرم کردی و رسوا نکردی الهی عمر من در معصیت تو بسیار گذشت و گناهان من در
نامه اعمال بسیار شد پس غیر از آمرزش تو امید ندارم و بغیر از خشنودی تو آرزوئی ندارم پس از پی آن صدا رفتم دانستم که
حضرت امیر المؤمنین است پس در پشت درختان پنهان شدم و آنحضرت رکعات بسیار نماز گذاردند چون فارغ شدند
مشغول دعا و گریه شدند و مناجات نمودند و از جمله آنچه میفرمودند این بود که آلهی چون در عفو و بخشش تو فکر میکنم این
گناهان بر من آسان میشود و چون عذاب عظیم ترا یاد می آورم بلیه خطاها بر من عظیم میشود آه آه اگر بخوانم در نامههای اعمال خود
گناهانی چند را که فراموش کرده ام و تو آنها را احصا فرموده پس بگوئی بملائکه که بگیرید او را پس وای بر چنین گرفته شده
و اسیری که خویشان او را نجات میتوانند بخشید و قبیله او بفریادش نمیتوانند رسید و جمیع اهل محشر برو ترحم نمیکنند پس فرمود
که آه از آتشی که جگرها را بریان میکند آه از آتشی که جمیع احشا را فرو میبرد آه از دردهای افروخته از آتشهای جهنم پس بسیار
گریستند تا آنکه دیگر صدا و حرکت از او نشنیدم با خود گفتم البته خواب بر آنحضرت غالب شده از بسیاری بیداری نزدیک او
رفتم که از برای نماز صبح آنحضرت را بیدار کنم چندانکه حرکت دادم حرکت ننمود بمثابه چوب خشک جسد مبارکش افتاده بود
گفتم انا لله و انا الیه راجعون دویدم بجانب خانه آنحضرت و این خبر را بحضرت فاطمه رسانیدم فرمود که قصه چون بود عرض کردم

فرمود که والله ای ابو درداین غشی است که در غالب اوقات اورا از ترس الهی رو میدهد پس آب آوردند و بر روی آنحضرت
پاشیدیم بهوش آمدند و نظر بر روی من فرمودند من میگریستم فرمود که از چه میگریی یا ابا دردا گفتم از آنچه می بینم که تو با خود میکنی
فرمود که اگر به بینی مرا که بسوی حساب بخوانند در هنگامی که گناه کاران یقین بعذاب خود داشته باشند و ملائکه عذاب غلاظ و
زبانیه تند خو مرا احاطه کرده باشند و نزد خداوند جبار مرا بدارند و جمیع دوستان در آنحال مرا واگذارند و اهل دنیا همه بر من
رحم کنند هر آینه در آنوقت بیشتر بر من رحم خواهی کرد که نزد خداوندی ایستاده باشم که هیچ امری برو پوشیده نیست پس ابو
دردا گفت والله که چنین عبادتی از هیچکس از اصحاب پیغمبر ندیده بودم ثمره دوازدهم در مدح مخالفت نفس و خواهشهای آن و
مذمت متابعه هواهای نفسانی بدانکه نفس اماره انسانی ضررش زیاده از شیطانست چنانکه حق تعالی میفرماید که حضرت یوسف
علیه السلام فرمود که بدرستی که نفس امر کننده است ببدی مگر آنکه خدا تعالی رحم فرماید و در جای دیگر فرموده که هر که از خداوند
عالمیان در ایستادن در محاسبه در نزد او بترسد و نهی کند نفس را از خواهشهای او پس بدرستی که بهشت ماوای اوست و در
جای دیگر میفرماید که در قیامت شیطان بگمراهان خواهد گفت که مرا بر شما سلطنتی نبود بغیر از آنکه شما را خواندم و اجابت من کردید
پس مرا اطاعت کنید و نفس خود را ملامت و بدانکه مجاهده با نفس مجاهده با کفار است و مجاهده نفس آنست که بعقل مستقیم با نفس
و ارادت آن که مخالف شرع باشد معارضه نماید و باستعانه الهی و تذکر آیات و احادیث و مواعظ از انقیاد خود گرداند
و تابع شرع سازد مانند اسب چموش که از تعلیم و تدبیر راهوار گردانند و تحمل بارگران بر او آسان گردد چنانچه بسند معتبر از
حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله لشکری بجهاد فرستادند چون برگشتند فرمودند مرحبا
بجماعتی که جهاد کوچک را بجا آوردند و جهاد بزرگتر برایشان باقی مانده است پرسیدند که یا رسول الله جهاد بزرگتر کدام است
فرمود که جهاد نفس پس فرمود که بهترین جهادها جهاد کسی است که جهاد کند با نفسی که در میان دو پهلوی اوست و از حضرت صادق
منقولست که فرمود که حذر نمایید از هواها و خواهشهای خود چنانچه حذر میکنید از دشمنان خود بدرستی که هیچ دشمنی بزرگتر
نیست از برای مردمان از متابعت هواها و خواهشهای خود چنانچه و از کردهای زبانشان و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
منقولست که حضرت رسول صلعم فرمود که حق تعالی میفرماید که بعزت و جلال و بزرگواری و نور و علو شان و رفعت مکان خود سوگند
میخورم که هیچ بنده اختیار نمیکند خواهش نفس خود را بر خواهش و فرموده من مگر آنکه امور او را متفرق میسازم و دنیا را برو مشتبه
میگردانم و دل او را بدنیا مشغول میسازم و نمیرسانم با او مگر آنچه از برای او مقدر کرده ام از دنیا و بعزت و بزرگواری خودم سوگند
که هیچ بنده اختیار نمیکند فرموده مرا بر خواهش خود مگر آنکه ملائکه را بحفظ او موکل میگردانم و آسمانها و زمینها را متکفل روزی
او میگردانم و تجارت هر تاجری را بسوی او مقرر مینمایم و میفرستم و حضرت صادق ع فرمود که نفس را با خواهشهای خود مگذارید

بدرستی که خواهش نفس در هلاک است و نفس خود را با هوا گذاشتن موجب ایذا و اضرار نفس است و نفس را از خواهشهای
خود باز داشتن دوا و درمان دردهای نفس است یا اباذر إنّ أوّل شیءٍ یُرفع مِن هذه الأمّة الأمانة والخشوع
حتّی لا یکاد یُرى خاشعًا ای ابوذر بدرستی که اول چیزی که از این امت برداشته میشود امانت و خشوع است تا آنکه
از هیچیک از ایشان خشوع و شکستگی و تضرع نمی توان دید بدانکه امانت عبارت از عفت ورزیدن در اموال و عرضهای مردم است
و خیانت در برابر انست و امانت اشرف صفات کمالست و خیانت نقص و وبال چنانچه بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام منقولست که حق تعالی پیغمبری نفرستاد مگر آنکه مردم را امر فرمود براستی در سخن و ادا کردن امانت به نیکوکار و بدکردار
و باسانید معتبره از آنحضرت منقولست که نظر مکنید بطول دادن رکوع و سجود مردم که این چیزیست که عادت بان کرده اند و اگر
ترک کنند وحشت بهم میرسانند و لیکن نظر کنید براست گویی و ادا کردن امانت مردم باشیان و حضرت امام زین العابدین ع
فرمود که بر شما باد باد ادا کردن امانت مردم باشیان بدرستی که اگر کشنده پدرم مرا امین کند بر شمشیری که پدرم را بان شمشیر کشته
باشند و ان شمشیر بمن سپارد البته باو رد مینمایم و حضرت صادق ع فرمود که هر گاه امین کنند بر امانتی که بکسی می سپارد البته
صد شیطان برو می گمارد از اعوان خود که او را اگمراه کنند و وسوسه نمایند تا او را اهلاک کنند مگر کسی که خدا تعالی او را
نگاه دارد و در حدیث دیگر فرمود که هر که حق مومنی را حبس نماید خدا در روز قیامت پانصد سال او را بر پا استاده بدارد تا آنکه
نهرها از عرق او جاری گردد و منادی از جانب خدا ندا کند که این ظالمیست که حق خدا را حبس کرده است پس چهل روز او را
سرزنش کنند پس او را بجهنم برند و از حضرت رسول ص منقولست که هر که ظلم کند بر مزدوری و مزدش ندهد خدا تعالی ثواب
عملهای او را حبط نماید و بوی بهشت را برای او حرام گرداند با آنکه بویش از پانصد ساله راه شنیده میشود و کسی که از همسایه ش
ک شبر زمین خیانت کند و داخل خانه خود کند خدا ان زمین را تا هفتم طبقه زمین طوق کند در گردن او در روز قیامت
تا ان هیات بمقام حساب آید و فرمود که هر که خیانت کند امانتی را در دنیا و بصاحبش ندهد تا مرگ او را دریابد بر غیر ملت
من مرده باشد و خدا را که ملاقات نماید از و خشمناک باشد و فرمود که هر که مال خیانتی را بخرد و داند که این مال خیانت است گناه
او مثل گناه کسی است که ان خیانت را کرده است و فرمود که هر که حق مسلمانی را حبس کند و بصاحبش ندهد خدا تعالی برکت روزی
را برو حرام گرداند و فرمود که هر که حق کسی نزد او باشد و صاحبش طلبد و او تاخیر کند و ندهد هر روز برو گناه عشاری
نوشته میشود و بسند صحیح از حضرت صادق ع منقولست که هر که چیزی از مال برادرش را متصرف شود و باو پس ندهد پاره از
آتش در روز قیامت برای خود کسب کرده است و بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که حضرت رسول ص فرمود که هر که
مال مومنی را بغصب متصرف شود پیوسته حق تعالی از وی رحمت خود گردانیده اعمال او را دشمن دارد و او را بر کارهای خیرش

ثواب ندهد تا توبه نکند و مالی که گرفته بصاحبش رد ننماید و حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمود که هر که ظلمی کند بر کسی البته خدا تعالی
او را بگیرد در جانش یا در مالش و ظلمی که در میان بنده و خدا باشد و حق مردم نباشد چون توبه کند خدا او را می آمرزد و در حدیث
دیگر فرمود که ظلم بر سه قسمست ظلمی که خدا می امرزد و ظلمی که خدا نمی امرزد و ظلمی که خدا از آن نمیگذارد اما ظلمی که نمی امرزد آن شریک از
برای او قرار دادنست اما ظلمی که می امرزد ظلمیست که ادمی بر نفس خود میکند میانه خود و خدا اما ظلمی که نمیگذارد و نمیگذرد از آن حق
الناس است که مردمان از یکدیگر می طلبند یا اباذر والذی نفس محمد بیده لو ان الدنیا کانت تعدل عند الله جناح
بعوضة او ذباب ما سقی الکافر منها شربة من ماء یا اباذر ان الدنیا ملعونة وملعون ما فیها الا
ما ابتغی به وجه الله وما من شیء ابغض الی الله تعالی من الدنیا خلقها ثم اعرض عنها فلم ینظر الیها ولا
ینظر الیها حتی تقوم الساعة وما من شیء احب الی الله عز وجل من ایمان به وترك ما امر ان یترك
یا اباذر ان الله تبارك وتعالی اوحی الی اخی عیسی علیه السلام یا عیسی لا یحب الدنیا فانی لست احبها واحب
الاخرة فانما هی دار المعاد یا اباذر ان جبرئیل اتانی بخزائن الدنیا علی بغلة شهباء فقال لی یا محمد هذه
خزائن الدنیا ولا ینقصك حظك عند ربك فقلت حبیبی جبرئیل لا حاجة لی فیها اذا شبعت شکرت
واذا جعت سالته یا اباذر اذا اراد الله عز وجل بعبد خیرا فقهه فی الدین وزهده فی الدنیا وبصره
بعیوب نفسه یا اباذر ما زهد عبد فی الدنیا الا اثبت الله الحکمة فی قلبه وانطق به لسانه و
بصره عیوب الدنیا داءها ودواءها واخرجه منها سالما الی دار السلام یا اباذر اذا رایت اخاك
قد زهد فی الدنیا فاستمع منه فانه یلقی الحکمة الیك فقلت یا رسول الله من ازهد فی الناس
قال من لم ینس المقابر والبلی وترك فضل الدنیا واثر ما یبقی علی ما یفنی ولم یعد غدا من ایامه وعد
نفسه فی الموتی **ای ابوذر** بحق آن خداوندی که جان محمد در قبضه قدرت اوست سوگند که اگر دنیا نزد خدا برابر بود با پشه بایه
نکسی کافر را از دنیا یک شربت آب نمیداد **ای ابوذر** دنیا ملعونست و آنچه در دنیاست ملعونست مگر چیزی که مطلب از و رضای آلهی
باشد و هیچ چیز را دشمن نمیدارد مانند دنیا حق تعالی دنیا را خلق فرمود و از آن اعراض نمود و نظر لطف بسوی او ننمود و نخواهد فرمود تا
قیام قیامت و هیچ چیز نزد خدا پسندیده تر و محبوب تر نیست از ایمان بخدا و ترک کردن چیزی چند که خدا امر فرموده است به ترک
آنها **ای ابوذر** حق تعالی وحی فرمود ببرادرم عیسی ع که ای عیسی دوست مدار دنیا را که من دنیا را دوست نمیدارم و دوست اخرت را
که بازگشت همه آنجاست **ای ابوذر** جبرئیل نزد من آمد و خزینهای دنیا را برای من آورد و بر اسب اشهبی سوار بود پس گفت ای محمد
اینها خزینهای دنیاست بتو میدهیم و بهره تو نزد خدا و نعیم اخرت تو چیزی کم نمیشود بسبب متصرف شدن خزاین دنیا گفتم ای

حبیب من جبرئیل مرا احتیاجی باین خزاین نیست هرگاه سیر میشوم پروردگار خود را شکر میکنم و چون گرسنه میشوم از و سوال مینمایم
ای ابوذر چون خدا خیر و صلاح بنده را خواهد او را بمسایل دین خود فقیه و عالم میگرداند و رغبت او را از دنیا برطرف میکند و او را
بعیبهای نفس خود بینا میکند ای ابوذر هیچ بنده بزهد و ترک دنیا متصف میگردد مگر آنکه حق تعالی علوم و حکمتها را در دل او ثابت
میگرداند و زبان او را بحکمت و معارف گویا میسازد و بینا میگرداند او را بعیبها و دردها و دواهای دنیا و او را سالم از معاصی
و کفر از دنیا میبرد و بخانه سلامتی که بهشت پاکیزه سرشت داخل میگرداند ای ابوذر چون برادر مومن خود را ببینی که ترک دنیا کرده است
و رغبت بان ندارد سخن او را گوش بده که او حکمت و علوم ربانی را بتو الهام میکند گفتم یا رسول الله کیست که زهد او در دنیا بیشتر است
فرمود که کسی که فراموش نکند قبر و پوسیدن و خاک شدن در قبر را و ترک کند زیادتی زینتهای دنیا را و اختیار کند و ترجیح دهد
نعمتهای باقی آخرت را بر لذتهای فانی دنیا و فردا را از عمر خود حساب نکند و خود را از مردگان شمارد و در توضیح این فصل بر سه باب
ایراد مینماییم باب اول در مذمت دنیا بدانکه هرچند بدیها و عیبهای دنیا از آن ظاهرتر است که بر احدی مخفی باشد اما چون شیطان
در نظر عالمیان آن را مزین ساخته است و غفلت و عقل و شاعر را از ملاحظه قبایح آن صرف نموده است ذکر بعضی از مواعظ و امثال
که از مقربان درگاه ذو الجلال وارد شده است که موجب بیداری و هشیاری میشود از حضرت صادق ع منقولست که حق تعالی جمیع خیرات
را در خانه جمع کرده است و کلید آنخانه را زهد در دنیا گردانیده است و فرمود که حرام است بر دلهای شما ساختن شیرینی و لذت ایمان
تا ترک دنیا نکنید و حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه فرمود که هیچ خلقی معین و یاور دین نیست مانند ترک دنیا و زهد در آن
و فرمود که علامت رغبت بثواب آخرت ترک دنیا و زینتهای دنیاست بدرستی که زهد در دنیا کم نمیکند از آنچه خدا تعالی برای
آنکس قسمت فرموده است و حرص حریصان در تحصیل دنیا زیاد نمیکند آنچه را خدا برایشان قسمت فرموده است پس کسی غبن دارد
که بهره آخرت را برای ترک دنیا نماید و حضرت صادق صلوات الله علیه فرمود که روزی حضرت رسول ص محزون از خانه بیرون
آمدند ملکی بر آنحضرت نازل گردید و کلیدهای خزاین و گنجهای زمین را از برای آنحضرت آوردند گفت ای محمد این کلیدهای
گنجهای دنیاست پروردگارت میفرماید که بگشای خزینهای دنیا را و آنچه خواهی بردار و از مرتبه تو نزد ما چیزی کم نمیشود حضرت
فرمود که دنیا خانه کسی است که در آخرت خانه نداشته باشد و از برای دنیا جمع میکند کسی که عقل نداشته باشد ملک گفت
بحق آن خداوندی که ترا براستی فرستاده که همین سخن را از ملکی شنیدم که در آسمان چهارم میگفت در هنگامی که کلیدها را بمن میدادند
و در حدیث دیگر فرمود که حضرت رسول ص گذشتند بر بزغاله مرده گوش بریده که در مزبله افتاده بود پس باصحاب خود فرمود
که این بزغاله بچند می ارزد گفتند که اگر زنده بود یکدرم می ارزید حضرت فرمود که بحق آن خداوندی که جان من در دست قدرت
اوست که دنیا خوارتر است نزد خدا تعالی از این بزغاله نزد صاحبش و حضرت صادق صلوات الله علیه فرمود که هرگاه حق تعالی

خیر بنده خواهد او را زاهد در دنیا میگرداند و بمسایل دین خود او را عالم میگرداند و عیبهای دنیا را باو می شناساند و کسی را که خدا
این کرامتها باو داده باشد خیر دنیا و آخرت را باو داده است و فرمود که هیچکس طلب حق از راهی نکرده است بهتر از راه ترک
دنیا و این ضد آنچیزیست که طلب میکنند دشمنان حق از رغبت در دنیا پس فرمود که کجاست صبر کننده صاحب کرمی که در این
چند روز اندک از شر دنیا نگذرد بدرستی که نزد ایمانرا نمی یابد و حرامست ایمان بر شما تا زهد در دنیا نورزید و فرمود که هرگاه
مؤمن خود را از محبت دنیا خالی کند بلند مرتبه و رفیع قدر میشود و لذت و چاشنی محبت الهی در دل او مخلوط شده است و بآن
سبب بغیر خدا مشغول نمیشود و فرمود که دلی که از محبت دنیا و کدورتها صاف و خالص شد زمین بران دل تنگ میشود تا میل
باسمان میکند و بجانب رفعت پرواز میکند و حضرت رسول صلعم فرمود که طلب دنیا باخرت ضرر میرساند که آن سزاوارترست بضرر
رسانیدن و بسند معتبر منقولست که جابر جعفی بخدمت امام محمد باقر عم آمد حضرت فرمود که ای جابر والله که من محزونم و
دل من مشغولست جابر گفت فدای تو شوم مشغولی دل و اندوه تو از چه چیزست دنیا و چه چیز میتواند بود دنیا مگر هست بغیر طعامی
که بخوری یا جامه که بپوشی یا زنی که با او مقاربت نمایی ای جابر بدرستی که دوستان مطمئن نمی باشند بدنیا و دل نمی بندند بماندن
در دنیا و در هیچ وقت از مرگ ایمن نیستند ای جابر آخرت خانه دایمی است و دنیا خانه فنا و نیستی است ولیکن اهل دنیا در غفلتند
و مؤمنان پیش ازین دانایان و اهل تفکر و عبرت بودند که ایشانرا از یاد خدا جدا نمی کرد چیزهایی که از امور دنیا می شنیدند و کور
نمیکرد ایشانرا از یاد چیزهایی که از زینتهای دنیا میدیدند پس جایی چند باین علم فایز شده بودند بثواب آخرت فایز گردیدند و
بدان ای جابر که اهل تقوی و پرهیزکاران مؤنت و خرج ایشان از اهل دنیا آسان ترست و اعانت و یاری ایشان نسبت بتو
بیشترست که تو در یاد خدایی ترا بران یاری میکنند و اگر خدا را فراموش کنی ترا آگاه میگردانند و بیادت می آورند بیان کنندگان
امرهای خدا را عمل کنندگانند آنها بمحبت خدا قطع محبت از غیر او کرده اند و از دنیا وحشت گرفته اند بسبب طاعت و بندگی
آقای خود و بدلهای خود نظر بخدا و دوستی او انداخته اند و میدانند که چیزی که سزاوارست منظور داشتن و دل باو بستن
خداوند عظیم الشان است پس دنیا بمنزله منزلی است که فرود آیی و بار کنی یا مالی که در خواب بیابی و چون بیدار شوی چیزی در دست تو
نباشد و این مثل را برای تو بیان کردم بدین سبب که دنیا نزد اهل عقل و علم از باب سایه درختیست که لحظه در آن قرار گیری و
برطرف شود ای جابر حفظ کن آنچه خدا امر فرموده است ترا برعایت آنها از علم دین و حکمت و از و سوال مکن از آنچه تو نزد
آن داری از روزی و بطلب توفیق بر تکالیفی که او از تو می طلبد و منقولست که ابوذر گفت ای طلب کننده علم ترا فرزندان
و مال از حال خود مشغول نسازد بدرستی که روزی که از ایشان مفارقت مینمایی مانند مهمانی خواهی بود که شب در خانه بماند و
روز بمنزل دیگر رود و دنیا و آخرت بمنزله دو منزلست که از یکی بار کنی و بدیگری نزول نمایی و از حضرت صادق صلوات الله علیه

منقول

منقولست که حق تعالی بحضرت موسی علیه السلام وحی نمود که ای موسی دل خود را بدنیا مایل مگردان مثل میل کردن ظالمان و دوست
مدار دنیا را مانند دوستی که دنیا را پدر و مادر خود اخذ کنند ای موسی اگر ترا بخود بگذارم که اصلاح نفس خود کنی بر تو غالب خواهد شد
محبت دنیا و زینتهای آن ای موسی پیشی بگیر در خیرات و طاعات بر اهل خیر و ترک کن از دنیا آنچه بآن احتیاج نداری و دین خود
را میفکن بسوی هر که فریب دنیا خورده است و او را بخود گذاشته ام بدان ای موسی که هر فتنه ابتدای آن محبت دنیاست
و آرزو مکن حال کسی را که مردم اطاعه او مینمایند بدرستی که اطاعه کردن مردم او را و متابعه او نمودن بر خلاف حق باعث
هلاک او و متابعان اوست و در حدیث دیگر فرمود که حضرت امیر المؤمنین ع ببعضی از اصحاب خود نوشتند که وصیت
میکنم ترا و خود را بتقوی و پرهیزکاری کسی که معصیتش حلال نیست و امید از غیر او نمیتوان داشت و بی نیازی حاصل
نمیشود مگر بفضل او بدرستی که هر که از مناهی خدا بپرهیزد عزیز و با قوت و سیر و سیراب میشود و عقلش از عقول اهل دنیا
برتر میشود و پس بدنش با اهل دنیاست و دل و عقلش معاینه امور آخرت است فرو می نشاند بنور دلش محبت آنچه چشمهایش
می بیند از زینت دنیا پس حرامست دنیا در نظر او و بحسن و قبیح شده است و از شبهای دنیا اجتناب میکند و از حلال خالص
نیز خود را متضرر می یابد مگر بقدر ضرورت از پاره نانی که پشتش بآن قوت یابد و عبادت تواند کرد و جامه که عورت خود را
بآن بپوشاند از هر قسم که یابد اگرچه کُنده و درشت باشد و بر آن قدر ضرورت که دارد نیز اعتماد ندارد بلکه اعتماد و امید
بر خالق اشیاست و چندان جد و سعی در عبادت میکند که دندانهای او ظاهر گردیده است و دیدهای او در سرش فرو رفته است
پس خدا تعالی بعوض آنچه از قوت خود در عبادت صرف کرده است قوتی از جانب خود به بدن او کرامت فرموده و عقل او را
شدید و محکم گردانیده است و آنچه در آخرت برای او مقرر فرموده است زیاده از آنهاست که در دنیا باو عوض داده است
پس ترک کن دنیا را که محبت او آدمی را از حق کور و کر و گنگ میگرداند و گردن را ذلیل میگرداند و تدارک کن در بقیه عمر خود و تأخیر
عمل را بفردا و پس فردا بدرستی که هلاک شدند آنها که پیش از تو بودند بطول امل و آرزوها و تأخیر اعمال تا آنکه مرگ ناگاه بایشان
رسید و ایشان غافل بودند پس بر چوبها ایشان را برداشتند و بقبرهای تنگ و تاریک نقلشان نمودند و فرزندان و اهالی ایشان را
ترک نموده بحال خود بر پرداختند پس بخدا از خلق منقطع شو با دلی تنگ ترک دنیا کرده و به پروردگار خود پیوسته و با عزمی
درست که در آن سستی و شکستگی نباشد خدا ما را و ترا اعانت نماید بر طاعت خود و توفیق دهد ما را و ترا بر خیری چند که موجب
خشنودی اوست و از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست که عیسی بن مریم بحواریون گفت که ای بنی اسرائیل آزرده مباشید
بر آنچه از دنیا فوت میشود چنانچه اهل دنیا آزرده نمی باشند از فوت دین خود اگر دنیای ایشان سالم باشد و حضرت امیر المؤمنین
فرمود که چگویم در وصف که اولش مشقت و عناست و آخرش نیستی و فنا و در حلالش حساب و در حرامش عقاب هر که غنی میشود

در ومغفوست و هر که محتاج میشود محزونست و هر که از برای ان سعی میکند بدستش نمی اید و هر که ترکش میکند رو با و می آرد و هر که خوا
از احوال او عبرت کیرد بینا شود و اورا بعیوب خود بینا کرداند و کسی که بزینت بسوی او نظر کند کورش میکند و در خطبهٔ دیگر فرمود
که نظر کنید بسوی دنیا بدیده زهد و از ان اعراض نمایید بخدا سوکند که بعد از اندک زمانی ساکنان خود را که رحل اقامت در ان
انداخته اند بیرون میکند و انانکه بنعمتهای او محظوظ کردیده اند و ایمن اند بفجایع و مصیبتها مبتلا میکرداند انچه از دنیا پشت کرد
و رفت بر نمیکردد و انچه اینده است نمی توان دانست که چه مقدار است که انتظار ان توان برد شادی و سرورش امیختهٔ است
باندوه و حزن و جلادت و قوت شجاعتش بالیت بسستی و ضعف پس فریب ندهد شما را بسیاری انچه شما را خوش می آید از زینتهای
انکه اندک زمانی با شما خواهد بود خدا رحم کند کسی را که در احوال دنیا تفکر نماید و عبرت کیرد پس بعیبهای دنیا بینا شود انچه از دنیا در
پیش است بزودی میرسد و زوال ندارد و بر عمر اعتماد مکن که هرچه بعد در می آید بزودی اخر میشود و نزدیکست و در خطبهٔ دیگر فرمود
که شما را حذر میفرمایم از دنیا پرستی که ان شیرینست و سبز و خوش اینده است و مردم را بمحبت خود مایل میکرداند و باندکی از لذتهای
خود که با ایشان میرساند و باندک زینتی خود را خوش مینماید و امیدها و ارزوها را زیور خود ساخته است و بحیله و فریب خود را زینت
داده است نعمت و زینت ان بقا ندارد و از مصیبتهای ان ایمن نمیتوان بود فریب دهنده است ضرر رساننده است مانع از
خیر است بزودی زایل میکردد و فانیست ساکنانش را میخورد و هر و اشس را راه میزند هیچکس از ان بزینتی اراسته نشد مگر انکه
بعد از ان او را عبرت دیگران کرداند و رو بکسی نیاورد براحت مگر انکه پشت کرد بسوی او بمحنت چه بسیار کسی که بان مطمئن شد
و او را بر زمین زد و بسی صاحب شوکت را بخواری انداخت و بسی صاحب نخوت را ذلیل ساخت پادشاهیش مذلتست و عیشش ناکوار
و شیرینیش تلخست و غذایش سم است و زنده اش در معرض موتست و صحتش در عرصه بلاست پادشاهیش بزودی بر طرف
میشود و عزتش مغلوب میکردد و کسی که از ان بسیار جمع کرده منکوب میشود و کسی که بان پناه برده مخذول میکردد ایا شما نیستید در
مسکنها و منزلهای جماعتی که پیش از شما بوده اند که عمرشان از عمرهای شما درازتر بوده و اثار ایشان بیشتر باقی مانده و املهای
ایشان درازتر بوده و لشکر و تهیه ایشان فراوانتر بوده دنیا را پرستیدند چه پرستیدنی و انرا اختیار کردند چه اختیار کردنی
پس چون بدر رفتند توشه با ایشان نداد که بمنزل رسند و مرکوبی نداد که ایشانرا بجایی رساند هیچ شنیده اید که دنیا جان فدای
ایشان کرده باشد یا ایشانرا اعانتی کرده باشد یا با ایشان مصاحبت نیکو کرده باشد بلکه بر ایشان فرود آورد بلاهای کران را
و سست کرد بنیاد بقعها و متزلزل ساخت اساس ایشانرا بمصیبتها و بینی ایشانرا بمذلت بر خاک مالید و ایشانرا پامال
حوادث کردانید و یاری نمود مرگ را بر ایشان بدرستی که دیدند جزای منکری را که داد جمعی را که منقاد او بودند و انرا اختیار
میکردند و امید اقامت بران داشتند که چون خواستند که از ان مفارقت ابدی کنند توشه با ایشان بغیر از کرسنکی و تشنکی

و فرستاد ایشان را به تنگی و تاریکی و برای ایشان حاصل نگردید مگر ندامت و پشیمانی آیا چنین بیوفایی را اختیار میکنید و یار خود می نمایید
و دل بآن می بندید و بران حرص میورزید پس بد خانه ایست این خانه از برای کسی که او را متهم سازد و از او در ترس و اندیشه نباشد پس
بدانید و خود هم میدانید که این دنیا را ترک خواهید کرد و پند بگیرید درین دنیا از احوال جمعی که میگفتند که قوتش از ما بیشتر است
ایشان را بقبرها بردند و در زیر خاک و خشت پنهان کردند و همسایه استخوانهای پوسیده شدند پس ایشان همسایه چندند که بفریاد
یکدیگر نمیرسند و دفع ضرر از یکدیگر نمیتوانند کرد در یکجا مجتمعند و هر یک تنها و فردند و همسایه یکدیگرند و از یکدیگر دورند نزدیکانند
که بزیارت یکدیگر نمیروند و مجاورانند که بنزدیک یکدیگر نمی آیند حلیمان و بردبارانند که کینهاشان برطرف شده است و جاهلانند
که حسدهاشان مرده است از ضرر ایشان ترسی نیست و دفع ضرری از ایشان متوقع نیست پشت زمین را بدل کرده اند بزیر زمین و از
وسعتها بتنگی رفته اند و از روشنیها در ظلمت قرار گرفته اند باز بزمین برخواهند گشت بنحوی که مفارقت کرده اند پا برهنه
و عریان و با اعمال خود باز خواهند گردید بسوی حیات دایمی و خانه باقی چنانچه حق تعالی میفرماید که چنانچه ابتدا کردیم در اول
خلق ایشان را بر خواهیم گردانید وعده ایست بر ما لازم است و البته خواهیم کرد و ابن بابویه رح روایت کرده که
چون حضرت رسول صلعم از سفری مراجعت میفرمودند اول بخانه حضرت فاطمه ع تشریف می بردند و مدتی میماندند و بعد از آن
بخانه زنان خود میرفتند پس در بعضی از سفرهای آنحضرت فاطمه ع دو دست ورنجن و قلاده و دو گوشوار از نقره ساختند
و پرده بر در خانه آویختند چون حضرت مراجعت فرمودند و بخانه حضرت فاطمه ع داخل شدند و صحابه بر در خانه توقف
نمودند و آنحال را مشاهده نمودند غضبناک بیرون رفتند و بمسجد درآمدند و نزد منبر نشستند حضرت فاطمه گمان بردند که برای
این زینتها حضرت رسول صلعم چنین بغضب آمدند پس گردن بند و دست ورنجنها و گوشوارها را کنده و پرده را گشودند و همه را
بنزد حضرت فرستادند و بشخصی که اینها را برد گفتند که بگو که دخترت سلام میرساند و میگوید که اینها را در راه خدا بده و چون
بنزد آنحضرت آوردند سه فرمود که کرد آنچه میخواستم پدرش فدای او باد دنیا از محمد و آل محمد نیست و اگر دنیا در خوبی نزد خدا برابر
پشه‌ای می بود خدا تعالی در دنیا کافری را شربتی از آب نمیداد پس برخاستند و بخانه حضرت فاطمه ع داخل شدند و روایت
کرده اند که روزی حضرت امیرالمؤمنین ع در بعضی از باغها بیلی در دست داشتند و اصلاح آن باغ میفرمودند ناگاه زنی
پیدا شد در غایت حسن و جمال و گفت ای فرزند ابوطالب اگر مرا تزویج نمایی ترا غنی میکنم ازین مشقت و ترا دلالت میکنم بگنجهای
زمین و تا زنده باشی خواهی داشت حضرت فرمود که نام تو چیست گفت نام من دنیاست حضرت فرمود که برگرد و شوهری غیر
از من طلب کن که ترا در من بهره نیست و باز مشغول بیل زدن شدند حضرت رسول فرمود که غافلترین مردم در دنیا کسی است
که از تغیر احوال دنیا پند نگیرد و قدر کسی در دنیا از آن عظیمتر است که دنیا را نزد او قدری نباشد و فرمود که حق تعالی وحی فرمود بدنیا

که تعب اندازکسی راکه تراخدمت کند وخدمت کن کسی راکه ترک کند فرمود که رغبت در دنیا موجب بسیاری حزن واندوه است
وزهد در دنیا مورث راحت دل و بدنست حضرت رسول ص فرمود که هرکه از امت من از چهار خصلت سالم بماند او را واجب میشود که
سالم بماند از داخل شدن در دنیا و متابعت خواهشها و شهوت شکم و شهوت فرج **باب دوم** در بیان تمثیلی چند که پیشوایان دین در
مذمت دنیا برای تنبیه غفلت زدگان مسالک حیرت بیان فرموده اند **تمثیل اول** در بیان آنکه هرچند آدمی بدنیا مشغول میگردد
خلاصی از آن دشوارترست از حضرت صادق ع منقولست که حضرت امام محمد باقر ع فرمود که مثل کسی که حریص است بر جمع دنیا ازبابت
کرم ابریشم است که هرچند برخویشتن بیشتر می تند راه بیرونش بیشتر بسته میشود و خلاصیش مشکلترست تا بحدی که در آن میان از غم
بمیرد و پس حضرت صادق ع فرمود که از جمله موعظهایی که حضرت لقمان پسرش را وصیت فرمود این بود که ای فرزند مردم برای
اولاد جمع کردند پیش از تو نه آنها که جمع کردند باقی ماندند و نه کسانی که برای ایشان جمع کردند بدرستی که تو بنده مزدوری که بکاری
چند ترا امر کرده اند و مزدی برای آنها برای تو وعده کرده اند پس عمل خود را تمام کن و مزد خود را بگیر و مباش در دنیا از بابت گوسفندی
که در زراعت سبز رسفید و بخورد تا فربه شود و او را بکشند و هلاکش در فربهی او باشد ولیکن دنیا را بمنزله پلی دان که بر نهری
بسته باشند که از آن پل بگذری و او را بگذاری و هرگز عبور نکنی و بسوی او برنگردی دنیا را خراب بگذار و عمارت از آن مکن بدرستی
که ترا امر بآبادانی آن نکرده اند و بدانکه فردا چون نزد حق تعالی می ایستی از چهار چیز از تو سؤال خواهند کرد از جوانی که در چه چیز
آنرا کهنه کردی و از عمرت که در چه چیز آنرا فانی کردی و از مالت که از کجا کسب کردی و در کجا خرج کردی پس مهیا شو و تهیه
جواب خود را بگیر و محزون مباش از آنچه از تو فوت میشود از دنیا بدرستی که اندک دنیا بقا ندارد و بسیارش بلاهای بسیار
دارد پس تهیه آخرت خود را بگیر و سعی کن در بندگی و پرده غفلت از رو بکش و خود را در معرض نیکیها و احسانهای پروردگار
خود در آور و در دل خود توبه کن و تا فارغی در عمل و عبادت سعی کن پیش از آنکه اجل رو بتو آورد و قضاهای آلهی بر تو جاری شود
و مرگ میان تو و آنچه اراده داری حایل گردد **تمثیل دوم** در بیان آنکه هرچند تحصیل بیشتر مینماید حرص بر آن زیاده میشود
و بسند معتبر از حضرت امام رضا ع منقولست که مثل دنیا مثل آب شوریست که هرچند آدمی بیشتر میخورد تشنه تر میشود تا هنگامی
که او را بکشد **تمثیل سوم** در بیان آنکه ظاهر دنیا خوش آینده است و باطنش کشنده است و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست
که در کتاب حضرت امیرالمؤمنین ع نوشته است که مثل دنیا مثل مار کشنده است که پشتش در نهایت نرمی و ملایمت است و شکمش از
زهر پر است و عاقل از زهرش حذر مینماید و طفل نادان بنرمی و خط و خالش میل میکند و بآن بازی میکند **تمثیل چهارم** در بیان
فنا و انقضای دنیاست حضرت رسول ص فرمود که مرا چه کار است با دنیا مثل دنیا مثل سواریست که در روز بسیار گرمی بدرختی
رسد و در سایه آن درخت قیلوله کند و برود و آن درخت را بگذارد **تمثیل پنجم** در بیان بیوفایی دنیا از حضرت امام موسی کاظم

علیه السلام

علیه السلام منقولست که دنیا از برای حضرت عیسی ع متمثل شد در صورت زن ازرق چشمی حضرت عیسی ع ازو پرسید
که چند شوهر کرفته کفت بسیار پرسید که همه ترا طلاق کفتند کفت نه همه را کشتم حضرت عیسی فرمود که وای بر حال شوهرهای باقی
مانده ات چرا که عبرت نمیکیرند از حال شوهران کشته شده ات **تمثیل ششم** در بیان کیفیت نجات از دنیا از حضرت امام
موسی کاظم علیه السلام منقولست که حضرت لقمان ع بپسرش را وصیت فرمود که ای فرزند دنیا دریاییست عمیق و کروه بسیار
درین دریا غرق شده اند پس باید که کشتی تو درین دریا تقوی و پرهیزکاری باشد انچه درین کشتی پر کنی از توشه و متاع ایمان
و اعمال صالحه باشد و بادبان ان کشتی از توکل باشد که بدون توکل بر خدا ان کشتی براه نمیرود و ناخدای ان کشتی عقل باشد و معلم
ان علم باشد و لنکرش صبر باشد **تمثیل هفتم** در بیان پستی دنیا و انکه سربلندی درین خانه ضرر میرساند از حضرت امام موسی کاظم
ع منقولست که دنیا بمنابه خانه ایست که سقفش را پست پوشیده باشند اکر سربلندی مینمایی و تکبر میکنی سر بر طاق می آید و
می شکند و اکر بزیر می افکنی و تواضع و شکستکی مینمایی سلامت بدر میروی **تمثیل هشتم** در بیان سوء عاقبت دنیا از حضرت
رسول ص منقولست که مثل دنیا مثل طعامهای لذیذست که ادمی تناول مینماید و در هنکام خوردن لذیذست و چون بمعده
رسد منتن و بدبو میشود و هر چند طعام لذیذتر و چرب تر و شیرین ترست مدفوعش بدبوتر و کثیف ترست و اثار
مفسده خوردنش بیشترست و درد و الم بر اکلش بیشتر مترتب میشود و همچنین از دنیا هر چند بیشتر متمتع میشود و بهتر متصرف
میشود در هنکام مردن که وقت دفع انست بدی و ضررش بیشتر ظاهر میشود یا مانند خانه که دزد بران خانه زند هر چند متاع
ان خانه بیشتر و نفیس ترست حسرت صاحبش بیشترست و همچنین دزد اجل که بر خانه امال میزند هر چند از دنیا بیشتر جمع
کرده است الم مفارقتش بیشتر و سخت ترست **تمثیل نهم** در بیان انکه دنیا و آخرت با یکدیکر جمع نمیشوند و محبت دنیا مانع
تحصیل خیرات و سعادت است از حضرت رسول ص منقولست که مثل دنیا مثل کسی است که در میان اب براه میرود البته قدمش
تر میشود و همچنین هر که داخل دنیا میشود البته الوده می شود و دروغ میکوید کسی که دعوی میکند که من داخل دنیا میشوم و ازان
احتراز مینمایم منقولست که حضرت عیسی ع فرمود که بحق و راستی بشما میکویم چنانچه بیمار که بسوی طعام نظر میکند از مرض و الم
بان میل نمینماید همچنین بیمار محبت دنیا لذت و شیرینی عبادت و بندکی را نمی یابد و بحق و راستی بشما میکویم که اسب را تا
سواری نکنی و نرم نسازی چموشی او برطرف نمی شود و همچنین دلها را تا نرم نکنی بیاد مرک و مشقت عبادت نخشانی قساوتش بر
طرف نمی شود و منقاد حق نمیکردد **باب سوم** در ذکر تمثیلاتی که مشتمل است بر عیبهای بسیار از دنیا و درین مقام قصه بلوهر
و یوذاسف را که مشتملست بر قصص و حکم انبیای علیهم السلام و مواعظ لطیفه حکمتهاست ایراد مینماییم و چون بر فواید بی نظیر محتوی
و محتملست بسبب طول قصه ناظران این کتاب را از برکات ان محروم میکردانیم ابن بابویه رحمه الله در کتاب اکمال الدین و

آمام النعمه بسند خود از محمد زکریا روایت کرده است که پادشاهی بود در مملکت هندوستان با لشکر فراوان و مملکت وسیع و
مهابت عظیم از او در نفوس رعیت قرار گرفته بود و پیوسته بر دشمنان ظفر می یافت و با این حال حرص عظیم داشت در شهوتها و لذتهای
دنیا و لهو و لعب و از متابعت هواهای نفسانی دقیقه فرو نمیگذاشت و محبوبترین و خیرخواه ترین مردم نزد او کسی بود که او را برین
اعمال ناشایست ستایش مینمود و قبایح او را در نظر او زینت میداد و بدخواه ترین و دشمن ترین مردم نزد او کسی بود که او را از ترک
انها امر میفرمود و او در حداثت سن بود و ابتداء جوانی بمنصب پادشاهی فایز بود و صاحب رای اصیل و زبان بلیغ بود و در تدبیر امور
رعیت و ضبط احوال ایشان نهایت عارف بود و چون مردم او را باین اوصاف شناخته بودند لاجرم همگی منقاد او گردیده
بودند و هیچ سرکش و نافرمانی نبود مگر آنکه مطیع او بود و برای او جمع گردیده بود مستی جوانی و مستی سلطنت و جهانبانی و مستی شهوت
و خودبینی و ظفر یافتن او بر دشمنان و اطاعت و فرمانبرداری اهل مملکتش طغیان و زیادتی آن ستمها کردید بود پس تکبر و
تطاول مینمود و مردم را حقیر میشمرد و بسبب وفور مدح و ستایش مردمان اعتمادش بر تمامی عقل و رای خود زیاده می شد
و او را همتی و مقصودی بغیر از دنیا نبود و باسانی میسر بود آنچه را میطلبید و میخواست از دنیا ولیکن فرزند پسر نداشت و جمیع
فرزندان او دختر بودند و پیش از پادشاهی او امر دین شیوع تمام داشت و اهل دین بسیار بودند پس شیطان دشمنی اهل دین
در نظر او زینت داد و همت بر اضرار دین ایشان گماشت و از ترس زوال ملک ایشان را از مملکت خود دور گردانید و بت
پرستان را مقرب خود گردانید و برای ایشان بتها از طلا و نقره ساخت و ایشان را تفضیل و تشریف بر دیگران داد و بتهای
ایشان را سجده کرد پس چون مردم آنحال را از و مشاهده کردند مسارعت نمودند بعبادت بتان و استخفاف با اهل دین پس
روزی پادشاه سوال نمود از حال شخصی از اهل بلاد خود که او در اقرب و منزلت عظیم و پسندیده نزد پادشاه بود و غرض پادشاه
ان بود که با او استعانة جوید بر بعضی از امور خود و با او احسانی نماید جواب دادند که او لباس خواهش دنیا را از بر کنده و از
اهل دنیا خلوت اختیار کرده و بعباد پیوسته است پس این سخن بر پادشاه بسیار گران آمده او را طلب نمود چون حاضر شد
و نظرش بروی افتاد او را در زی عباد و زهاد دید او را منع کرد و دشنام داد و گفت تو از بندگان من و از اعیان و اشراف
اهل مملکت بودی خود را رسوا کردی و اهل و مال خود را ضایع گذاشتی و تابع اهل بطالت و زیان کاری شدی و خود را در میان
مردم مضحکه و مثل ساختی و حال آنکه من ترا برای کارهای عظیم خود مهیا کرده بودم و میخواستم تو استعانت جویم بر اموری که مرا پیش
آید عابد گفت ای پادشاه اگر مرا بر تو حقی نیست ولیکن عقل ترا بر تو حقی هست بشنو سخن مرا بی آنکه بخشم در آیی بعد از ان امر
کن بانچه خواهی بعد از ان فهمیدن آنچه میگویم و تفکر نمودن در بدرستی که ترک تامل و تدبر دشمن عقل است و حایل میشود میان آدمی
و فهمیدن اشیا پادشاه گفت آنچه میخواهی بگو عابد گفت که میپرسم از تو ای پادشاه که آیا عتاب تو با من برای گناهی است که بر

برنفس خود ضرر رسانیده ام یا در خدمت تو تقصیری و جرمی دارم پادشاه گفت که جرم تو بنفس خود نزد من بدترین گناهانست
من چنین نیستم که هر کس از اهل رعیت من که خواهد خود را هلاک کند او را بگذارم بلکه هلاک کردن خودش نزد من مثل آن است
که دیگری از اهل رعیت مرا هلاک کرده اند و چون من اهتمام بر امور رعیت دارم حکم میکنم بر تو و از برای تو مؤاخذه می نمایم ترا برای
تو زیرا که ضایع کرده خود را عابد گفت ای پادشاه از حسن ظنی که بتو گمان دارم که مرا مؤاخذه ننمایی مگر بحجتی که بر من تمام سازی
وحجت تمام نمیشود مگر نزد قاضی و حاکمی و کسی از مردم بر تو قاضی نیست ولیکن نزد تو قاضیان هستند و تو حکم ایشان را جاری
میسازی و من بعضی از آن قاضیان راضیم و بعضی نه راضیم پادشاه گفت که چه میگویی عابد گفت اما آن قاضی که من بحکم او راضیم
عقل تست و اما آن قاضی که از آن ترسانم هواها و خواهشهای نفس تست پادشاه گفت که آنچه خواهی بگو و راست بگو خبر خود را
بمن که از چه وقت این رای ترا راسخ شد و که گمراه گردانید ترا عابد گفت که اما خبر من بدرستی که در صدائت سن سخنی شنیدم
و در دل من جا کرده آن سخن مانند دانه که بکارند پیوسته نشو و نما کرد تا درختی شد چنانکه می بینی و این قصه چنان بود که از
شخصی شنیدم که میگفت نادان امری را که اصل ندارد و بکار نمی آید چیزی میداند و بان اعتقاد ندارد و امری را که اصل دارد و بکار
می آید ناچیز و باطل می انگارد و تا آدمی باطل و ناچیز را ترک ننماید بان امر ثابت و اصیل نمیرسد و کسی که بیگونه چیند و ادراک نماید
حقیقت آن امر حق و ثابت را ترک آن ناچیز و باطل برو گوارا میشود و آن امر باقی و اصیل آخرتست و آن امر ناچیز و باطل دنیاست
چون این کلمه حق را شنیدم در نفس مستقر گردید زیرا که چون تامل کردم حیات دنیا را مرگ یافتم و توانگری را فقر و درویشی دیدم
و شادی دنیا را اندوه دانستم و صحت دنیا را بیماری شناختم و قوت دنیا را ضعف دانستم و دنیا را خوار دیدم و چگونه
حیات آن مرگ نباشد و حال آنکه زندگانی دنیا از برای مردنست و آدمی در آن زندگانی یقین بمردن دارد و بی اعتماد است بر
زندگی و پیوسته مترصد رحلت و چگونه توانگری دنیا فقر و درویشی نباشد و حال آنکه آنچه از دنیا از برای آدمی حاصل میشود
برای اصلاح آن بچیز دیگر محتاج میشود بلکه بچیزهای بسیار احتیاج بسیار بهم میرساند که برای آنچیز اول ناچار است از آنها مثل آنکه
آدمی برای سواری بچهارپایی محتاج میشود و بعلف آن و مهتر و طویله و یراق ضروری آن چهارپا و بسبب هر یک از آنها بچندین
چیز دیگر محتاج میشود پس بی نهایت میرسد حاجت کسی که بر آن حال باشد و چگونه شادی او اندوه نباشد و حال آنکه دنیا چشم
هر کس را بحصول مطلبی روشن گردانیده و در کمین است که چندین برابر آن خوشحالی اندوه و غم باو برساند چنانکه اگر کسی
بوجود فرزندی شاد شود آنچه اندیشه می برد از اندوه بر مرگ آن فرزند و بیماری آن و پراکندگی احوال و چندین برابر آن شادیست
که باو رسیده است بسبب وجود آن و اگر بمالی خوشحال گردد از بیم تلف آن مال اندوه بر دو راه می یابد زیاده از سروری که
از آن مال بهم رسیده است پس هرگاه که حال دنیا چنین باشد سزاوارترین مردم بترک دنیا کسی است که شناخته باشد دنیا را برین حال

وچگونه تندرستی دنیا بیماری نباشد وحال انکه تندرستی دنیا از اخلاط اربعه است وصحیحترین اخلاط ودخیل ترین انها در حیات خونست

ودر هنگامی که این قوی ترست اعتماد ادمی بران بیشترست وسزاوارترست ادمی بمرگ ناگهان وورم گلو وطاعون وشرکی

وورمهای سینه وجگر وچگونه قوت دنیا ضعف نباشد وحال انکه اسباب قوت همگی موجب ضرر وهلاک بدنست وچگونه عزت دنیا

خاری نباشد وحال انکه هرگز کسی عزتی ازو ندیده است که بعد از ان خاری وذلتی نکشد وایام عزت کوتاه است وایام خاری دراز

پس سزاوارترین مردم بمذلت دنیا کسی است که اسباب دنیا را برای او گشوده باشند وحاجتهای خود را از دنیا یافته باشد

زیرا که در هر شب وهر روز وهر ساعت وهر لحظه ترسانست از انکه افتی بمال او برسد واز افانی گرداند یا ناگاه بلایی بخویشان او

برسد وایشانرا برباید یا فتنه بجمعیت ان برخورد وبغارت برد یا مصیبتی در رسد وبناهای اورا از بیخ برکند یا مرگ او در رسد

واورا از پا در آورد واز مفارقت هر چیزی که بان بخل می ورزد دردی بر دل او گذارد پس مذمت میکنم بسوی تو ای پادشاه

دنیایی را که انچه عطا کرده باز می گیرد ووبال او در گردن او وا میگذارد وبر هر که جامه نو پوشاند ازو می کند واورا عریان میگرداند وهر کرا

بلند کرد پست میکند وبخرج [illegible] پای می افکند وعاشقان وطالبان خود را ترک میکند وبشقاوت ومحنت میرساند گمراه کننده است

کسی را که اطاعت او کند ومغرور او شود وغدار وبازی دهنده است هر کسی را که ایمن باشد ازو واعتماد بران داشته باشد بدرستی

که دنیا مرکبی است سرکش وبدرگ ومصاحبی است خاین وبیوفا وراهی است لغزنده ومنزلیست در غایت گرئی دوستی گرامی دارنده ایست

که گرامی نداشته است کسی را مگر انکه عاقبت خوار کرده است اورا ومحبوبه ایست که هرگز محبت بکسی نداشته است ملازمه کرده شده ایست

که لازم هیچکس نگشته است با او وفا می کند واو مکر وغدر میکند وبا او راست میگویند واو دروغ میگوید ووفا میکنند با او در وعده واو

خلف وعده میکند کجست با کسی که با او راست است وبازی کننده با کسی که مطمئن خاطرست بآن در اثنا ایکه طعام وغذا امید هد

کسی را ناگاه اورا طعمه دیگری میکند ودر هنگامی که اورا خدمت میکنند ناگاه اورا خادم دیگران میگرداند در اثناء اکه میخندیدند

اورا ناگاه براو میخندند ودر زمانی که اورا بر دیگران شماتت میفرمایند ناگاه بر وشماتت میکنند ودر اثناء اکه اورا بر دیگران

میگریانند ناگاه اورا برای او میگریانند گاهی دستش را بعطا می گشاید وگاهی بسؤال در عین عزت ذلیل میگرداند ودر هنگامی که اورا

مکرم دارد اهانت ومذلت میرساند ودر اثنا بزرگی حقیر میسازد ودر اثنای رفعت به پستی می اندازد وبعد از اندک فرمانبرداری

نافرمانی میکند وبعد از سرور بحزن واندوه می افکند وبعد از سیری بگرسنگی مبتلا میگرداند ودر اثنای زندگی میمیراند پس اف باد

بر خانه که حال او این باشد وکردار او بر این منوال بوده باشد شامگاه تاج سروری بر سر شخصی میگذارد وصبحگاه روی او بخاک مذلت

میمالد صبح دستش را بدست ورنجن طلا زینت میدهد وشام دستش را در بند می کشد بامداد بر تخت پادشاهیش می نشاند وشب بسین

بزندانش میکشد شب فرش مخمل برایش میگسترانند روز بر خاک خواریش می نشاند در اول روز الات لهو ولعب برایش مهیا میگردانند

در آخر روز

در اخر روز نوحه گر از انبوحه اتش میدارد شب او را بجایی میدارد که اهلش باو تقرب میجویند و روز او را بحبشی می افکند که اهلش از او
گریزان میشوند بامداد او را خوشبو میدارد و شبانگاه او را جیفه میگرداند پس ادمی در دنیا پیوسته در بیم سطوتها و قهرهای انست
و از بلاها و فتنههای ان نجات ندارد و بر خوردار نمیگردد نفس از چیزهای تازه دنیا و دیده از امور خوش آینده دنیا و دست از جمعیت
و اسباب دنیا پس نزدیک مرگ در میرسد و دست خالی میماند و دیده خشک میشود و گذشتنی میگذرد و باطل شدنی باطل میشود و هلاک
میشود انچه هلاک میشود و دنیا جمعی را که هلاک کرد دیگران را بعوض ایشان میگیرد و هرکس را بدل هرکس راضی میشود و از رفتن کسی پروا ندارد
و گروهی را در خانهای گروه دیگر جا میدهد و وامانده جمعی را جمعی میخورند و اراذل را بجای افاضل و عاجزان را در مکان دوراندیشان
عاقل می نشاند و گروهی را از تنگی عیش بفراخی نعمت میکشاند و از پیاده روی با بر مرکب می نشاند و از شدت تعب بنعمت و از
استراحت میرساند پس چون ایشان را غرق نعمت و رحمت گردانید ناگاه احوال ایشان را منقلب میسازد و لباس نعمت را از ایشان
میکند و قوت ایشان را بعجز مبدل میگرداند و ایشان را بنهایت بدحالی و فقر و احتیاج مبتلا میگرداند و اما انچه گفتی ای پادشاه
در ضایع کردن اهل خود را و ترک ایشان خطا گفتی من ضایع نگردانیده ام اصل خود را و ترک ایشان نکرده ام بلکه پیوند
کرده ام با ایشان و از هر چیز بریده ام برای ایشان ولیکن مدتی پرده جهل بر دیده من اویخته بود و گویا دیده مرا سحر و
جادو بسته بودند اهل و غریب را از یکدیگر نمی شناختم و دوست و دشمن را نمیدانستم پس چون پرده سحر از پیش دیده
من برخواست و دیده من صحیح و بینا گردید تمیز کردم میان دوست و دشمن و یار و بیگانه دانستم و انها را که اهل و دوست
و برادر و اشنا میشمردم جانوران درنده بودند که همگی در مقام اضرار من بودند و همت ایشان بر دریدن و خوردن من مصروف
بود ولیکن مراتب ایشان مختلف بود در ضرر رسانیدن بحسب اختلاف قوت و ضعف پس بعضی مانند شیر بودند در تندی
و شدت و بعضی مانند گرگ بودند در غارت کردن و بعضی مانند سگ بودند در فریاد زدن و بعضی مانند روباه بودند در حیله و دزدی
پس همگی را مقصود اضرار من بود ولیکن از راههای مختلف ای پادشاه بدرستی که با این عظمت که تو داری از ملک و پادشاهی
و بسیاری فرمانبرداران از اهل و لشکر و موالی و مواشی و اطاعه کنندگان اگر نیک نظر نمایی در حال خود میدانی که تنها و بیکسی و
یک یار و دوست نداری از جمیع اهل زمین زیرا که میدانی که جمعی که فرمانبردار تو هستند از جمیع طوایف دشمن تو اند و این جمعی
که رعیت و فرمانبردار تو اند حشوی چند اند از اهل عداوت و نفاق که دشمنی ایشان زیاده است از عداوت جانوران درنده و
خشم ایشان مر ترا از طوایف دیگر که مطیع تو نیستند بیشتر است پس اگر نیکو تامل نمایی و نظر کنی در حال جمعی که یاری دهندگان
و خویشان تو اند می یابی که ایشان جمعی اند که کار ترا میکنند برای مزد و همگی در مقام این اند که کار را کمتر کنند و مزد را بیشتر
بگیرند و چون نظر نمایی بمخصوصان و خویشان بسیار نزدیک خود گروهی را می یابی که تو جمیع شفقت و مرحمت و کار و کسب خود را

برای ایشان برخود کذاشته و نسبت با ایشان بمرتبه غلامی کردیم که انچه کسب کنند قدری باقای خود دهد و با انحال هیچیک از
تو راضی نیستند هرچند جمیع مال خود را بر ایشان قسمت نمایی و اکر مقرری ایشانرا بازکیری البته با ایشان دشمن خواهند شد
پس معلوم شد ترا ای پادشاه که بیکس و تنهایی از مال و اسباب و اما من پس هر بستی که صاحب اهل و مال و برادران و دوستان
و غمخوارانم که مرا نمیخورند و برای خوردن من مرا نمیخواهند من دوست ایشانم و ایشان دوست من اند و هرکز دوستی میان من و
ایشان برطرف نخواهد شد و ایشان بمن راست میکویند و من با ایشان راست میکویم و دروغ درمیان ما نمی باشد و یاری یکدیکر
میکنیم و دشمنی درمیان ما نیست و دربلاها یکدیکر را فرو نمیکذاریم و طلب مینمایند خیر و خوبی را که اکر با ایشان طلب نمایم خوبی
که من بر ایشان غلبه کنم و خیر ایشانرا از ایشان بازکیرم و به تنهایی متصرف شوم بلکه ان خیر بهم میرسد با انکه از کم دیکری
کم نشود و ان خیر سعادت اخرویست و باین سبب درمیان ما و ایشان فسادی و نزاعی و حسدی نیست ایشان برای من کار
میکنند و من برای ایشان کار میکنیم و سبب اخوت و برادری ایمانی که هرکز برطرف شدن ندارد و این یاری هرکز از میان
ما زایل نمیکردد و اکر من کمراه شوم هدایت من میکنند و اکر نابینا شوم دیده ام را نور می بخشند و اکر دشمنی قصد من کند حصار
من اند و اکر تیری بسوی من آید سپر من میشوند و یاری دهندکان من اند اکر از دشمنی برترسم من و ایشان در فکر خانه و مسکن
نیستیم و خواهش انرا از دل بدر کرده ایم و ذخیره و اسباب دنیا را ترک کرده ایم و برای اهل دنیا کذاشته ایم پس در کثرت
مال با کسی نزاعی نمیکنیم و بر یکدیکر ظلم نمیکنیم و دشمنی و حسد و عداوت که لازم دنیاست از میان برخواسته است پس اینجماعت
ای پادشاه اهل و برادران و خویشان و دوستان من اند که دوست میدارم ایشانرا و از دیکران قطع کرده ام و با ایشان
پیوند جسته ام و ترک کرده ام جماعتی را که بدیده جادو رسیده با ایشان نظر میکردم و چون ایشانرا شناختم سلامتی جستم
در ترک ایشان ای پادشاه اینست حقیقت دنیایی که خبر دادم ترا که تا چه چیز است و اینست حسب و نسب دنیا و عاقبتش انست که
شنیدی چون دنیا را باین اوصاف شناخته ام ترک ان کردم و دانستم امر اصیل باقی را که اخرتست و انرا اختیار کرده ام اکر
خواهی ای پادشاه که تعریف کنم از برای تو انچه دانسته ام از اوصاف اخرت که ان امر باقیست پس مهیای شنیدن آن شو
تا بشنوی غیر انچه شنیدی پس این سخنان پادشاه را هیچ فایده نه بخشید و کفت دروغ میکویی و چیزی نیافته و غیر تعب و رنج
و مشقت بهره نبرده بیرون رو و در مملکت من مباش که تو خود فاسدی و دیکرانرا فاسد میکردانی و متولد شد درین ایام از
پادشاه بعد از انکه ناامید شده بود از فرزند نرینه پسری که ندیده بودند اهل روزکار مثل و مانند او در حسن و جمال و چندان
از حصول ان فرزند شاد شد که نزدیک بود که از غایت سرور و خوشدلی هلاک شود و کمان کرد که بتهایی که در ان ایام بعبادت
ان مشغول بودند ان فرزند را بان بخشیده اند پس جمیع خزاین خود را بر بتخانها صرف نمود و امر کرد مردم را بعیش و شادی

یکسال وان پسر را یوذاسف نام نهاد و دانشمندان و منجمان را برای ملاحظه طالع مولود او طلب نمود و بعد از تامل بسیار عرض کردند
که از طالع این فرزند چنین ظاهر میشود که از شرف و منزلت بمرتبه رسد که هیچکس بان مرتبه نرسیده باشد هرگز در زمین هند و همگی
منجمان درین سخن اتفاق کردند الا یکی از منجمان که گفت گمان من اینست که این شرف و بزرگی که در طالع این پسر است نیست مگر بزرگی
و شرف آخرت و گمان میبرم که پیشوای اهل دین و عباد بوده باشد و در مراتب اخروی صاحب درجات عالیه باشد زیرا که آن
شرافتی که در طالع او مشاهده میکنم بشرافتهای دنیا نمیماند پس پادشاه ازین سخن چندان محزون شد که نزدیک بود که شادی
او بحصول این فرزند باندوه مبدل گردد منجمی که این سخن از و ظاهر شد نزد پادشاه از جمیع منجمان معتمدتر و راستگوتر و داناتر بود
پس امر کرد که شهری را از برای این پسر خالی کردند و جمعی را که اعتماد بر ایشان داشت از دایگان و خدمتکاران برای او مقرر فرمود
و سفارش فرمود که ایشان در میان خود سخن مرگ و آخرت و اندوه و مرض و زوال مذکور نسازند تا آنکه زبان ایشان بترک این سخنان
معتاد شود و همه اینها از خاطر ایشان محو گردد و امر کرد ایشان را که این پسر چون بحد تمیز رسد ازین باب سخنان نزد او مذکور نسازند
که مبادا در دل او تاثیر کند و بامور دین و عبادت راغب گردد و مبالغه تمام در اجتناب از آن قسم سخنان بخدمتکاران نمود تا بحدی
که هر یک را بر دیگری جاسوس و نگهبان کرد و دران هنگام خشم پادشاه بر اهل دین و عباد زیاده گردید از ترس آنکه مبادا پسر او را
بجانب خود راغب گردانند و ان پادشاه را وزیری بود که متکفل امور او گردیده بود و جمیع تدابیر سلطنت را متحمل شده بود و او
خیانت نمیکرد و با او دروغ عرض نمینمود و بر خیرخواهی او هیچ چیز را اختیار نمیکرد و در هیچ امری از امور او سستی و تکاهل نمینمود و
و هیچ کاری از کارهای او را اهمال و ضایع نمیگذاشت و با اینحال مرد لطیف الطبع و خوش زبان و بخیر و خوبی معروف بود و همگی رعیت
از و خشنود بودند و او را دوست میداشتند و لیکن امرا و مقربان پادشاه با او بد و معاند بودند روزی پادشاه بعزم شکار
بیرون رفت و آن وزیر در خدمت او بود پس آن وزیر در میان دره بمردی رسید که زمین گیر شده در پای درختی افتاده بود
و پای او حرکت نداشت وزیر از حال او سؤال نمود گفت جانوران درنده مرا ضرر رسانیده اند و باینحال افکنده پس وزیر بر حال او
رقت کرد آن مرد گفت که ای وزیر مرا با خود دار و محافظه نمای بدرستی که از من نفع عظیم خواهی یافت وزیر گفت من ترا محافظت
مینمایم هر چند امید نفعی از تو نباشد و لیکن بگو که چه منفعت از تو متصور است که مرا بان وعده میکنی آیا کاری میکنی یا علمی داری
آن مرد گفت که من رخنه سخن را می بندم که از راه سخن بر صاحبش فسادی مترتب نشود پس وزیر بسخن او اعتنایی ننمود و امر فرمود که او را
بخانه بردند و معالجه او نمودند تا آنکه بعد از زمانی امرای پادشاه شروع در حیله کردند و برای دفع وزیر تدبیرها اندیشیدند
تا آنکه رای همگی بران قرار گرفت که در پنهانی یکی بپادشاه گفت که این وزیر طمع دارد در ملک تو که بعد از تو پادشاه شود و پیوسته
احسان و نیکی میکند و بتهیه این مطلب را درست میکند و اگر خواهی که صدق اینمقال بر تو ظاهر گردد بوزیر بگو که مرا این اراده سانح

گردیده که ترک پادشاهی کنم و باهل عبادت پیوندم پس هرگاه این سخن را با وزیر میگویی از شادی و سرور او باین اراده راستی من
من بر تو ظاهر میگردد و این تدبیر را برای این کردند که رقت قلب او را میدانستند که اهل دین و عبادت را تواضع بسیار میکند و محبت
بسیار باین دارد پس چنین گمان بردند که ازین راه بر وزیر ظفر می یابند پس پادشاه گفت که اگر من از وزیر چنین حالی مشاهده کنم دیگر
با او سخن نگویم و جزم کنم براستی سخن تو پس وزیر بخدمت پادشاه آمد گفت تو میدانستی که چه مقدار حرص داشتم در جمع مال و
طلب ملک و پادشاهی را درین وقت یاد کردم ایام گذشته خود را هیچ نفعی ازان با خود نمی یابم میدانم که آینده مثل گذشته خواهد بود
و عنقریب اینها زایل خواهد گردید و در دست من هیچ چیز نخواهد ماند اکنون اراده دارم که از برای تحصیل آخرت سعی تمام نمایم مثل
آن سعیی که برای تحصیل دنیا میکردم و میخواهم که باهل عبادت و طاعت ملحق شوم و پادشاهی را با اهلش واگذارم ای وزیر رای تو
درین باب چیست پس وزیر از استماع این سخنان رقت عظیم کرد و گفت آنچه باقیست و زوال ندارد اگرچه بدشواری بدست آید
سزاوارست بطلب کردن و آنچه فانیست اگرچه باسانی بدست آید سزاوارست ترک کردن ای پادشاه نیکو رایی دیدی امیدوارم
که حق تعالی برای تو شرف دنیا و آخرت را جمع کند پس بر پادشاه این سخن بسیار گران آمد و کینه او را در دل گرفت اما اظهار نکرد و لیکن
وزیر آثار گرانی طبع و انحراف مزاج از چهره پادشاه استنباط نمود بخانه خود محزون و غمگین بازگشت و ندانست که سبب این
واقعه چه بود و فکرش برای چاره این کار بجایی نمیرسید پس تمام شب از دلگیری و تفکر خوابش نبرد پس بیادش آمد سخن آمز که
میگفت من شکاف سخن را می بندم او را طلب کرد و گفت تو دیگروز میگفتی که من رخنه سخن را سد میکنم آمز گفت مگر بدینگونه چیزی محتاج
شده وزیر گفت خبر میدهم ترا که من مصاحب این پادشاه بودم پیش از پادشاهی او و در زمان سلطنت و فرمانبرداری و در خدمت
از من دلگیری بهم رسانیده زیرا که میدانست که من خیرخواه و مشفق اویم و در همه امور خیر او را اختیار میکنم و لیکن درین روز او را بسیار
از خود منحرف یافتم و گمان ندارم که بعد ازین با من بر سر شفقت آید آمز گفت از برای این بی توجهی هیچ علتی و سببی گمان میبری گفت
بلی دیشب مرا طلبیده و آنچه گذشته بود وزیر از برای آمز نقل کرد آمز گفت که اکنون رخنه این سخن را دانستم و آن رخنه را سد میکنم
که فسادی ازان حاصل نشود انشاء الله تعالی بدان ای وزیر که پادشاه گمان برده است بتو که میخواهی که پادشاه دست از سلطنت
بردارد و تو پادشاهت را بعد از و متصرف شوی چاره اش آنست که چون صبح شود جامها و زینتهای خود را بینداز و کهنه ترین
لباس عبادت کنندگان را در پوشی و موی سر خود را بتراشی و باین حال بدر خانه پادشاه روی بدرستی که پادشاه ترا خواهد طلبید
و از علت این فعل از تو سوال خواهد نمود پس جواب بگوی که همان چیزی که دیروز مرا بان میخواندی سزاوار نیست کسی را که رای دوست
و مصاحب خود نه پسندد و خود با او موافقت ننماید و بر مشقت آن امر صبر نکند و گمان من آنست که آنچه مرا بان دعوت نمودی دیروز
محض خیر و صلاح است و بهترست ازین حالی که داریم ای پادشاه من مهیا شده ام هر وقت که اراده فرمایی برخیز که متوجه آن کار شوم

پس وزیر بفرموده آنمرد عمل نمود و بسبب ان از دل پادشاه بدر رفت انچه گمان برده بود پس پادشاه فرمود که جمیع عباد را از
بلاد او بیرون کنند و وعید کشتن نمود ایشانرا و همگی گریخته و مخفی شدند پس روزی پادشاه بعزم شکار بیرون رفت
چشمش بر دو شخص افتاد از دور امر باحضار ایشان فرمود چون ایشانرا بیاوردند دو عابد بودند بایشان گفت که چرا از بلاد
من بیرون نرفته اند ایشان گفتند که رسولان تو امر ترا بما نرسانیدند و اینک عزم بیرون رفتن داریم پادشاه گفت که
چرا پیاده میروید ایشان گفتند که ما مردم ضعیفیم و چهارپایی و توشه نداریم و باین سبب دیر از ملک تو بیرون رفته ایم پادشاه
گفت که کسی که از مرگ میترسد شتاب میکند در بیرون رفتن بی توشه و مرکب ایشان گفتند که از مرگ نمیترسیم بلکه سرور
و روشنایی چشم ما در مرگست پادشاه گفت که چگونه از مرگ نمیترسید و حال انکه خود میگویید که رسولان تو امدند و وعده
کشتن بما داده اند و ما اینک در عزم بیرون رفتنیم همین است گریختن از مرگ ایشان گفتند که گریختن ما نه از ترس
مرگست گمان مبر که ما از تو میترسیم ولیکن از ان میگریزیم که مبادا خود را بدست خود بکشتن دهیم و نزد خدا معاقب گردیم
پس پادشاه در غضب شد و فرمود که ان دو عابد را باتش سوختند و امر کرد بگرفتن عابدان و اهل دین در مملکت خود و
فرمود که هرجا که بیابند ایشانرا بسوزانند پس رئیس بت پرستان همگی همت خود را مصروف گردانید بر طلب عباد و زهاد
و جمعی کثیر از ایشانرا باتش سوختند و باین سبب شایع شد در مملکت هند که مردگان خود را باتش بسوزانند و تا امروز
باقی مانده است ان سنت در میان ایشان و در جمیع ممالک هند قلیلی از عباد و اهل دین ماندند که نخواستند که از ان بلاد
بیرون روند غایب و مخفی شدند که شاید قلیلی از مردم که قابل دانند هدایت نمایند پس بزرگ شد پسر پادشاه و نشو و نما
کرد با نهایت قوت و قدرت و حسن و جمال و عقل و علم و کمال ولیکن هیچ چیز از اداب باو تعلیم ننموده بودند مگر چیزی چند که
پادشاهانرا بان احتیاج است از اداب ملوک و ذکر مرگ و فنا و زوال و نیستی نزد او مذکور نساخته بودند و حق تعالی بان پسر
از دانش و دریافت و حفظ مرتبه کرامت فرموده بود که عقلها دران حیران بود و مردم ازان تعجب مینمودند و پدر او نمیدانست
که ازان حالت و مرتبه ان پسر خوشحال باشد یا آزرده زیرا که میترسید که این قسم فهم و قابلیت باعث حصول ان امری
شود که ان منجم دانا در شان او نشان داده بود پس چون پسر این امر دریافت که او را دران شهر محبوس گردانیده اند و از
بیرون رفتن ان مضایقه مینمایند و از گفت و شنید مردم بیگانه او را منع میکنند و پاسبانان بحفظ و حراست او قیام نموده اند
شکی در خاطر او بهم رسیده و در سبب ان حیران مانده ساکت شده و در خاطر خود گفت که این جماعت صلاح مرا بهتر میدانند
و چون سن و تجربه اش زیاده شد و علمش افزونتر گشت با خود اندیشه کرد که این جماعت را بر من فضیلتی در عقل نیست مرا در
امور تقلید ایشان نمودن سزاوار نیست پس اراده کرد که چون پدرش نزد او آید این امر از و سؤال نماید باز اندیشه کرد که

که این امر البته از جانب پدر منست و او مرا درین سر مطلع نخواهد کرد امید پس باید که این سر از کسی معلوم کنم که امید استکشاف این امر
ارد داشته باشم در خدمت او مردی بود که از سایر خدمتکاران مهربان‌تر بود و نسبت باو و پسر پادشاه با او انس زیاده از
دیگران داشت و امید داشت که این خبر را ازو معلوم تواند نمود پس ملاطفت و مهربانی را نسبت باو زیاده کرد در شبی از شبها با
نهایت همواری و ملایمت با او آغاز سخن کردن کرد و گفت تو مرا بمنزله پدری و مخصوص‌ترین مردمی بمن و بعد ازان سخن را گاه
از روی تطمیع و گاه از روی تهدید میگفت تا آنکه گفت که گمان من آنست که پادشاهت بعد از پدر من تعلق خواهد داشت در آن
حال تو نزد من از همه کس بهتر خواهی بود و باید حال‌ترین مردم باشی نزد من گفت اگر امری از تو سؤال کنم و حقیقت آن را بمن نگوید و از
دیگران معلوم من شود ببدترین عقابها که بران قادر باشم از تو انتقام بکشم آمزد آثار صدق از فحاوی کلام پسر پادشاه استنباط
نمود و یافت که وفا بوعده خود خواهد نمود پس حقیقت حال را تمام از گفته منجمان و سبب منع کردن پدر او را از بیرون رفتن
و از مردم بیگانه نزد او آمدن عرض نمود پسر پادشاه او را شکر فرمود و تحسین نمود و این سر را اخفا کرد تا روزی که پدر نزد او آمد
گفت ای پدر اگرچه من کودکم اما بتحقیق میدانم و می‌بینم خود را و اختلاف احوال خود را و قاه میدانم که پیوسته برین حال نخواهم ماند
و تو نیز برین منوال ای پدر نخواهی بود و زود باشد که روزگار ترا از حال خود بگرداند پس اگر مراد تو آنست که امر فنا و زوال و هستی
را از من مخفی داری این امر بر من پوشیده نیست و اگر حبس کرده مرا از بیرون رفتن و مانع شده مرا از آمیزش مردم که مشتاق
آن نشود نفس من بغیر این خیالات که دارم پس بدانکه نفس من بیقرار است از آنچیزی که میان من و او حایل شده بحدی که هیچ خیال دیگر بغیر آن
ندارم و دل من بهیچ چیز بغیر آن آرام نمیگیرد ای پدر مرا ازین زندان خلاصی ده و بگو که در بیرون رفتن من چه مدعا داری و چه
مفسده دانسته تا من ازان احتراز نمایم و رضای ترا بر همه چیز اختیار کنم چون پادشاه از پسر این سخنان استماع نمود دانست که
او را از حقیقت احوال آگاه کرده‌اند و حبس و منع من موجب زیادتی حرص و خواهش او بر خلاصی میگردد پادشاه گفت ای
پسر مطلب من از منع کردن تو این بود که آزاری بتو نرسد و چیزی که مکروه طبع تو باشد نشنوی مگر چیزی که موجب سرور و خوشحالی
تو گردد و هرگاه خواهش تو در غیر اینست من هیچ چیز را بر رضای تو اختیار نمیکنم پس امر کرد پادشاه که پسر را سوار کنند با نهایت
زینت و دور کنند از راه او هر امر ناخوشی و قبیحی را و در تمام راه برای اسباب لعب و طرب از دف و نی و غیر آن مهیا کنند
پس چنین کردند و او سوار شد و بعد ازان بسیار سوار میشد روزی موکلان از اغافل نموده بر راهی دیگر عبور نمود و دو کس را از
گدایان دید که یکی از آنها ورم کرده بود بدنش و رنگش زرد شده بود و آب و رنگش رفته و منظرش بسیار قبیح و سمج گردیده بود
و دیگری نابینا شده و کسی دست او را گرفته میبرد و چون پسر پادشاه ایشان را دید بر خود بلرزید و از حال ایشان سؤال نمود گفتند
که آن صاحب ورم دردی در اندرون دارد که این حالت ازو ظاهر گردیده است و آن دیگر آفتی بدیدهای او رسیده و نورش

برطرف شده پرسید که آیا این کوفتها و آفتها و علتها در میان مردم بسیار میباشد گفتند بلی گفت آیا کسی هست که ازین بلاها ایمن باشد
گفتند نه پس در آن روز گریان و محزون و غمگین بخانه آمد و بزرگی خود و پادشاهی پدرش در نظر او بسیار سهل شده بود و چند روز درین
خیال و اندیشه بود و بعد از چند روز دیگر که سوار شد در اثنای راه مرد پیر را مشاهده نمود که از پیری منحنی شده و هیاتش متغیر گردیده
مویهایش سفید شده و رنگش سیاه گشته و پوستهای بدنش درهم کشیده و گامها را کوتاه میگذاشت از ضعف پیری از دیدن او بسیار
متأذّی و متعجب شد و از حال او پرسید گفت این حالت پیریست گفت از چند وقت آدمی باین مرتبه میرسد گفتند در صد سال یا مثل آن
پرسید که بعد از آن چه حال میباشد گفتند مرگ گفت پس آدمی آنچه خواهد برای او میسر نیست گفتند نه بلکه در اندک وقت باین حال میشود
که می بینی پسر پادشاه گفت ماه سی روز است و سال دوازده ماه و انقضاء عمر صد سال پس چه زود تمام میکند روزها ماه را و چه
زود باخر میرساند ماه سال را و چه بسرعت فانی میگرداند سال عمر را پس بخانه باز گردید و این سخن را مکرر میگفت و در تمام شب خواب
نکرد و آن دل زنده پاک بعقل مستقیمی که داشت بفکر امری که می افتاد از آن غافل نمیشد و فراموش نمیکرد پس باین سبب حزن و
اندوه برو غالب شد و دل بر ترک دنیا و خواهشهای دنیا گذاشت و با این حال با پدر خود مدارا میکرد و حال خود را ازو مخفی میداشت
ولیکن هرکه سخنی میگفت گوش میداد که شاید سخنی که بشنود موجب هدایت او گردد پس روزی خلوت کرد با مردی که راز خود را
ازو پوشیده بود و ازو پرسید که آیا کسی را می شناسی که حال او غیر حال ما باشد و طریقه دیگر غیر طریقه ما داشته باشد آن مرد گفت
بلی جماعتی بودند که ایشانرا عباد میگفتند ترک دنیا کرده بودند و طلب آخرت میکردند ایشانرا سخنان و علمها بود که دیگران
آشنای آنها نبودند ولیکن مردم با ایشان عناد میورزیدند و دشمنی کردند و پادشاه ایشانرا باتش سوخت و همگی ایشانرا
از ملک خود بیرون کرد و معلوم نیست که کسی از ایشان در بلاد ما ظاهر باشند زیرا که از ترس پادشاه خود را پنهان کرده اند
و انتظار فرج می کشند که تا چون بعنایت الهی دین رواج گیرد ظاهر شوند و خلق را هدایت نمایند و پیوسته دوستان خدا
در زمان دولتهای باطل چنین بوده اند و سنت و طریقه ایشان همین بوده است پس پسر پادشاه دلش بسیار تنگ شد برای
این خبر و حزن و اندوه او بطول کشید مانند کسی که چیزی گم کرده باشد و بدون آنچیز چاره نداشته باشد و در تفحص آن باشد
و آوازه عقل و علم و کمال و تفکر و تدبر و فهم و زهد و ترک دنیای آن پسر در اطراف عالم منتشر شد و این خبر بمردی رسید از اهل
عبادت که او را بلوهر میگفتند در زمین سراندیب و آن مردی بود حکیم و دانا پس بدریا نشست و بجانب سولابط آمد و قصد
درخانه پسر پادشاه کرد و لباس عبادت را از خود انداخت و در زی تجار در آمد و آمد و شد میکرد بدرخانه پسر پادشاه تا آنکه شناخت
جماعتی را که دوستان و یاران پسر پادشاه بودند و نزد او تردد داشتند پس بر حکیم ظاهر شد که آن مرد صاحب سر پسر پادشاه
بود و تقربش نزد او زیاده از دیگرانست سعی در آشنائی او نمود و در خلوت با او گفت که من مردی ام از سوداگران سراندیب

چند روز است که درین ولایت آمده ام و متاعی دارم بسیار گرانبها و پر قیمت و بسیار نفیس و صاحب قدر و محل اعتمادی میخواستم که
این را باو اظهار کنم و ترا برای اظهار این معنی پسندیدم و متاع من بهتر است از گوگرد احمر که اکسیر است و ضعف آدمی را بقوت
می آرد و از دیوانگی حفظ میکند و بر دشمنان یاری میدهد و کسی را سزاوار ندیدم باین متاع از این جوان که با پسر پادشاه هست
اگر مصلحة دانی صفت این متاع را نزد او بکن اگر متاع من بکار آید مرا نزد او ببر تا بنمایم اگر متاع مرا به بیند قدرش را خواهد دانست
آمد بحکیم گفت تو سخنی میگویی که ما هرگز از کسی این نوع سخنی نشنیده ایم و نیکو و عاقل می‌نمایی ولیکن مثل من کسی تا حقیقت چیزی را
نداند نقل نمیکند تو متاع خود را بمن بنما اگر قابل عرض دانم بخدمت پسر پادشاه عرض نمایم حکیم گفت که من مردی ام طبیب و در دیده تو
ضعفی مشاهده میکنم میترسم که اگر بمتاع من نظر نمایی دیده تو تاب دیدن آن نیاورد و ضایع شود ولیکن پسر پادشاه دیده اش
صحیح و جوانست و بر دیده او خوف نخواهد بود نظر بکند بمتاع من اگر او را خوش آید در قیمت با او مضایقه ندارم و اگر نخواهد نقصانی
و تعبی برای او نخواهد بود و این متاع عظیم است و گنجایش ندارد که پسر پادشاه را از آن محروم گردانی و این خبر را باو نرسانی پس آمد
نزد پسر پادشاه و خبر بلوهر عرض کرد پسر پادشاه در دلش افتاد که همان مطلب که دارد از بلوهر حاصل میشود گفت چون شب میشود البته
او را نزد من حاضر آور و در نهانی او را بیاور که این چنین امر عظیمی را سهل نمیتوان شمرد پس آمد بلوهر را امر کرد که مهیا شو برای ملاقات
پسر پادشاه بلوهر با خود برداشت سبدی را که کتابهای خود را در آن گذاشته بود گفت متاعهای من درین سبد است پس او را بخدمت
پسر پادشاه آورد چون داخل شد سلام کرد پسر پادشاه در نهایت تعظیم و تکریم سلام او را جواب گفت و آمد بیرون رفت و حکیم در خدمت
پسر پادشاه نشست و گفت پادشاه مرا زیاده از غلامان و بزرگان اهل بلاد تحیت فرمودی پسر پادشاه گفت که ترا برای آن تعظیم
کردم که امیدواری عظیم از تو دارم حکیم گفت اگر تو اینگونه با من سلوک کردی پس بدرستی که پادشاهی بود در بعضی از آفاق زمین
که بخیر و خوبی معروف بود روزی با لشکر خود برای سیر رفت در عرض راه دو کس را دید که جامهای کهنه پوشیده بودند و اثر فقر و درویشی
بر ایشان ظاهر بود چون نظرش بر ایشان بود از مرکب فرود آمد و ایشان را تحیت فرمود و با ایشان مصافحه کرد چون وزیر این حال مشاهده
نمود بسیار غمگین شد و نزد برادر پادشاه آمد چون او بسیار جرات داشت در خدمت پادشاه در سخن با او گفتند امروز پادشاه
خود را خفیف و خوار کرد و اهل مملکت خود را رسوا کرد و خود را از مرکب انداخت برای دو مرد پست بقدر سزاوار آنست که او را
ملامت نمایی برین عمل که دیگر چنین کاری نکند برادر پادشاه بگفته وزیر عمل نموده پادشاه را ملامت نمود پادشاه در جواب سخنی گفت که
او را معلوم نشد که بسمع رضا شنیده یا از سخن او رنجیده برادر بخانه خود باز گشت تا چند روز برین گذشت پس پادشاه امر کرد منادی
خود را که او را منادی مرگ میگفتند تا ندای مرگ بر در خانه برادر خود در دهد و طریقه آن پادشاه چنان بود که هر که اراده کشتن او
داشت چنین میکردند پس از آن ندا نوحه و شیون در خانه برادر پادشاه بلند شد و او جامه مرگ پوشید و بدر خانه پادشاه آمد

دیکریست

۱۰

ومیگریست وموی ریش خود را میکند چون پادشاه مطلع شد او را طلب نمود چون حاضر شد بر زمین افتاد و فریاد بر آورد و واویلاه
و وامصیبتاه میگفت و بلند کرد دست خود را بتضرع و زاری پادشاه او را نزد خود خواند و گفت ای بیخرد چه جزع از منادی که ندا
کرده است بدر خانه تو با مخلوقی که خالق تو نیست و برادر تست و تحقیق میدانی که گناهی نزد من نداری که مستوجب کشتن باشی با انحال
مرا ملامت میکنی که چرا بر زمین افتادم در هنگامی که منادی پروردگار خود را دیدم و من داناترم از شما بگناهانی که نزد پروردگار خود
دارم بر در که دانستم که وزرای من ترا بر انگیخته اند و فریب داده اند و زود باشد که خطاهای ایشان بر ایشان ظاهر شود پس امر کرد
پادشاه که چهار تابوت از چوب ساختند و امر فرمود که دو تا را بطلا زینت کردند و دو تا را بقیر اندودند پس دو تابوت قیر را بطلا و
یاقوت و زمرد و زبرجد مملو ساخت و دو تابوت طلا را از مردار و خون و فضله و موی پر کردند و سرهر در محکم بست پس جمع نمود
وزرا و اشراف را که گمان میبرد که ایشان او را برین عمل مذمت کرده اند و تابوتها را بر ایشان عرض نمود و فرمود که اینها را قیمت
کنند ایشان گفتند که بحسب ظاهر حال این دو تابوت طلا قیمت ندارند از زیادتی شرافت و خوبی و ان دو تابوت قیر قیمت ندارند
بسبب پستی و زبونی پادشاه گفت این حکم برای مرتبه پستی است از علم که شما دارید و اشیا را بان علم میدانید پس حکم فرمود که
تابوتهای قیر را گشودند بسبب بسیاری جواهر که در اینها بود خانه روشن شد پس گفت مثل این دو تابوت مثل ان دو کس است
که شما حقیر و خوار شمردید لباس ایشانرا و ظاهر ایشانرا سهل دانستید و حال انکه باطن ایشان پر بود از علم و حکمت و راستی و نیکوئی
و سایر صفات کمال که ان کمالات معنوی بسیار بهتر است از یاقوت و مروارید و سایر جواهر پس امر فرمود که تابوتهای طلا را گشادند
اهل مجلس از کثافت و روائحت انچه در اندرون آنها بود بر خود بلرزیدند و گند و تعفن آنها متاذی شدند پس پادشاه گفت که این
دو تابوت مثل قومیست که زینت یافته است ظاهر ایشان بجامه و لباس و باطن ایشان مملوست از انواع بدیها و حیلها از جهل و کوری و
دروغ و ظلم و سایر اقسام شرارت که بسی رسواتر و شنیع تر و بدنماتر است ازین مردارها پس همه وزرا و اشراف گفتند که منظور
ترا یافتیم و خطاهای خود را فهمیدیم و پند گرفتیم ای پادشاه بعد ازان بلوهر گفت که دهقانی بیرون می آورد تخم نیکوئی را
برای کشتن پس چون کفی ازان برگرفت و پاشید بعضی ازان دانها بر کنار راه می افتد و بعد از زمانی مرغان انرا میربایند
و بعضی بر سنگی می افتد که اندک خاکی بر روی ان نشسته است پس سبز میشود و بحرکت می آید پس چون ریشه اش بسنگ رسید
خشک میشود و باطل میگردد و بعضی ازان بر زمین پر خار می افتد که چون میروید و خوشه میکند و نزدیک میرسد ببار دادن
خارها بران می پیچد و انرا ضایع و باطل میکند و انچه ازان تخم بر زمین افتاد که پاکست هر چند اندکی باشد سالم میماند و برومند
میگردد ای پسر پادشاه دهقان مثل حامل حکمتست و اما انچه افتاد بر کنار راه و مرغان انرا ربودند مثل سخنی است که در گوش خورد
و در دل اثری نکند اما انچه بر سنگ افتاده و سنگ ریشه اش را خشک کرد مثل ان سخنی است که کسی انرا بشنود و خوشش آید

و دل بان بدهد و دریابد و بفهمد انرا اما ضبط ننماید و مالک ان نشود و اما انچه روید و خار انرا باطل گرداند مثل سخنی است که بشنود
انرا دریابد و چون هنگام ان شود بان عمل نماید خار و خاشاک شهوات نفسانی انرا مانع شوند از عمل نمودن بان حکمت و ان
حکمت را باطل گرداند اما انچه سالم ماند و ببار آید مثل سخنی است که عقل دریابد و حافظه انرا ضبط نماید و عزم نیک انرا جاری ساخته
بعمل آورد و این در وقتی میشود که ریشه شهوات و خواهشهای صفات ذمیمه را از دل برکنده باشد و مصفی گردانیده باشد نفس
خود را از بدیها یوذاسف گفت ای حکیم من امید دارم که ان تخم حکمتی که در دل من کشتی از ان قسمی باشد که نمو کند و سالم باشد و نفع
دهد و افتی نداشته باشد پس مثلی برای دنیا و فریب خوردن اهل دنیا بیان فرما بلوهر گفت شنیده ام که مردی را فیل مستی در قفا بود
و از ان میگریخت و فیل در پی او میشتافت تا انکه نزدیک بان رسید مضطرب شد و خود را در چاهی در آویخت و دو شاخ در کنار
ان چاه روییده بود در انها چنگ زد و پاهای خود بر سر ماری چند دید که در میان چاه سر بر آورده بودند و بان دو شاخ نظر
کرد دو موش بزرگ دید که بکندن ان ریشها مشغولند یکی سفید و دیگری سیاه چون نظر بزیر پای خود افکند دید چهار افعی از سوراخهای
خود سر بیرون کرده اند چون نظر بقعر چاه افکند دید که اژدهایی دهان گشوده که چون در چاه در افتد او را فرو برد چون سر بالا کرد
دید که بر سر ان دو شاخ اندکی عسل آلوده شده پس مشغول شد که بلیسیدن ان عسل و لذت شیرینی ان عسل او را غافل گردانید از ان
مارها که ببیند حال او چون خواهد بود وقتی که در کام او در افتد اما آن چاه دنیاست که پر است از آفتها و بلاها و مصیبتها و ان دو شاخ
عمر آدمی است و ان دو موش شب و روزند که عمر آدمی را زود از بیخ بر می‌کنند و ان چهار افعی اخلاط چهارگانه اند که بمنزله زهرهایی
کشنده اند از سودا و صفرا و بلغم و خون که نمیداند آدمی که در چه وقت بهیجان در می‌آیند که صاحب خود را هلاک کنند و ان اژدها
مرگ است که منتظر است و پیوسته در طلب آدمی است و ان عسل که آدمی فریفته ان شده و از همه چیز او را غافل گردانیده لذتها و خواهشها
و نعمتها و عیشهای دنیاست از لذت خوردن و آشامیدن و پوشیدن و بوییدن و شنیدن و لمس کردن یوذاسف گفت که این
مثل بسیار عجیبی است و بسی مطابق است باحوال دنیا دیگر مثلی بفرما برای دنیا و اهل ان که فریب انرا خورده اند بلوهر گفت که نقل کرده اند
که مردی را سه رفیق بود رفیق دوم در منزلت نزد او از رفیق اول پست تر بود اما دوست میداشت او را و گرمی و ملاطفت مینمود باو
و خدمت و اطاعت او مینمود و هرگز از و غافل نبود و رفیق سوم را جفا میکرد و حقیر می‌شمرد و بر خاطرش گران بود و ان رفیق از
محبت و مال او بهره نداشت مگر اندکی که ناگاه امر در او واقعه روی داد که محتاج باعانت ان رفیقان شد و میران غضب پادشاه
در رسیدند که او را بحضور پادشاه برند آمد و پناه برد برفیق اول و گفت نمیدانی که من ترا چگونه برگزیده بودم و همگی همت خود را صرف
تو مینمودم امروز روزیست که مرا احتیاج بتو افتاده است چه مدد از تو بمن تواند رسید رفیق گفت که من مصاحب تو نیستم مرا مصاحبان
دیگر هستند که گرفتار ایشانم و امروز ایشان سزاوارترند بمن ولیکن از تو نزد من دو جامه هست که از ان منتفع نمیتوانی شد شاید ان

دو جا به راه تو دهم پس التماس پناه برفیق دوم برد و گفت بر تو معلوم است کرمت و ملاطفه من نسبت بتو نزد تو چه توقع هست برای
من آن رفیق گفت آنقدر برای کار خود گرفتارم که بتو نمیتوانم پرداخت خود فکری از برای خود بکن و بدان که آشنایی میان
من و تو بریده شد و الحال طریقه من غیر طریقه تست شاید که من بکاری چند و بگامی چند با تو رفاقت کنم که نفعی از آن بتو عاید نگردد
و بعد از آن برگردم و مشغول امری چند شوم که بانها بیش از تو اهتمام دارم پس پناه برد برفیق سوم که با او جفا میکرد و او را حقیر میشمرد
و با او التفات نداشت در ایام وسعت و راحت و با او گفت که من بسی از تو شرمنده ام و منفعلم ولیکن احتیاج و اضطرار مرا بسوی
تو آورده است آیا درین روز چه نفع بمن میرسانی گفت که همراهی و محافظه تو مینمایم و از تو غافل نمی باشم پس بشارت باد ترا و
چشمت روشن باد که من مصاحبی ام که ترا فرو نمیگذارم دلگیر مباش از تقصیری که در باب احسان و ملاطفه من کرده بدرستی که آنچه
بمن از تو عاید شده بمن برای تو ضبط نموده ام بلکه بهمین راضی نشده تجارت از برای تو کرده ام و نفعهای بسیار بهم رسانیده ام
اما اکنون چندین برابر آنچه بمن داده از برای تو نزد من موجود است بشارت باد ترا که امیدوارم که آنچه نزد من است از تو باعث
رضای پادشاه گردد از تو و درین روز باعث نجات و خلاص تو شود ازین بلیه عظیم که ترا پیش آمده است پس التماس چون احوال او را مشاهده
نمود گفت نمیدانم که بر کدام یک ازین دو امر حسرت بیشتر خورم بر تقصیری که در باب رفیق نیک کرده ام یا بر رنج و مشقتی که در کار
رفیق بد برده ام بلوهر گفت که رفیق اول مال است و رفیق دوم اهل و فرزند و رفیق سوم عمل صالح بوذاسف گفت این سخنی است
حق و ظاهر پس دیگر مثلی بفرما برای دنیا و اهل دنیا که فریب آن را خورده اند و دل بر آن بسته اند بلوهر گفت که یک شهری بود که
عادت مردم آن شهر آن بود که مرد غریبی که از احوال آن شهر اطلاعی نداشت پیدا میکردند و یکسال بر خود پادشاه میکردند و آن مرد
چون بر احوال ایشان مطلع نبود گمان میبرد که همیشه پادشاه ایشان خواهد بود و چون یکسال میگذشت او را از شهر خود عریان و دست
خالی و پای برهنه بدر میکردند و ببلا و مشقتی مبتلا میشد که هرگز بخاطرش خطور نکرده بود و پادشاهی او در آن مدت موجب ملال و اندوه
او میگردید پس اهل آن شهر یکسال مردی غریب را بر خود امیر و پادشاه کردند آن مرد بفراستی که داشت دید که در میان ایشان
بیگانه و غریب است باین سبب با ایشان انس نمیگرفت و طلب نمود مردی را که از مردم شهر خودش بود و از احوال آن با خبر بود
در باب معامله خود با اهل آن شهر مشورت کرد آن مرد گفت که بعد از یکسال البته ترا از شهر بیرون خواهند کرد و بفلان مکان
خواهند فرستاد صلاح تو در آنست که آنچه میتوانی و استطاعه داری از اموال و اسباب خود در عرض سال بیرون فرستی
بان مکان که ترا بعد از یکسال بآنجا خواهند فرستاد که چون بآنجا روی اسباب عیش و رفاهیت تو مهیا باشد و همیشه در
راحت و نعمت باشی پس آن پادشاه بگفته آن شخص عمل نمود چون سال گذشت او را از شهر بیرون کردند از اموال خود منتفع گردید
و بعیش و نعمت روزگار میگذرانید پس بلوهر گفت ای پسر پادشاه من امیدوارم که تو آن مرد باشی که بغریبان و بیگانگان انس نگیری

وبپادشاهی چند روزه فریب نخوری و من آن کس باشم که برای دانستن صلاح خود طلب کرده باشی و من ترا راهنمایی میکنیم و احوال
دنیا و اهل آنرا بتو می شناسانم و ترا مدد و معاونت میکنیم بوذاسف گفت راست گفتی ای حکیم بدرستی که من همان پادشاه غریبم و
تو آن کسی که پیوسته در طلب آن بودم پس وصف کن از برای من احوال آخرت را که بجان خود سوگند میخورم که آنچه در باب دنیا گفتی محض
صدق و واقع است و من نیز از احوال دنیا چیزی مشاهده کرده ام که دانسته ام فنا و زوال آنرا و ترک آن در خاطرم قرار گرفته و در
نظرم بسیار حقیر و بیقدر گردیده بلوهر گفت ای پسر پادشاه ترک دنیا کلید درهای سعادتست پس هر که بطلب آخرت رو آورد و درش
را که ترک دنیاست بپاید بزودی بپادشاهی آن نشاء در می آید و چگونه زهد نورزی در دنیا و حال آنکه حق تعالی چنین عقلی بتو کرامت
کرده است و می بینی که دنیا هر چند بسیار باشد جمع کردن آن از برای این بدنهاست و بدن نه ثبات دارد و نه قوام و هیچ ضرر را
از خود دفع نمیتواند کرد و گرمی آنرا می گدازد و برودت آنرا منجمد میسازد و بادهای سموم آنرا از هم میپاشد و آب غرقش میکند و آفتابش
میسوزاند و هوا تحلیلش میبرد و جانوران درنده آنرا میدرند و مرغان آنرا بمنقار سوراخ میکنند و باهن بریده میشود و بصدمهها
درهم می شکند و قطع نظر از عوارض خارجی معجونیست مرکب از انواع بیماریها و المها و مرضها و دردها و همیشه در ذکر این
بلاهاست و منتظر آنهاست و سلامتی خود را باحتمال میداند ایضا بهفت آفت قرین است که از آنها خلاص و نجات ندارد هیچ بدنی
یعنی گرسنگی و تشنگی و گرما و سرما و درد و ترس و مرگ و اما آنچه از من سؤال نمودی از امر آخرت بدرستی که امیدوارم که
آنچه را اندک یابی درین دنیا در آخرت بسیار یابی بوذاسف گفت گمان میبرم که آن جماعتی که پدرم ایشانرا باتش سوزانید و از
بلاد خود اخراج کرد اصحاب و یاران تو بودند و طریقه ترا داشتند گفت بلی بوذاسف گفت شنیده ام که جمیع مردم اتفاق
کرده بودند بر عداوت و مذمت ایشان بلوهر گفت چنین بود بوذاسف گفت آیا سبب این چه بود ای حکیم بلوهر گفت چه توانم
گفت در باب جماعتی که راست گویند و دروغ نگویند و دانا باشند و جاهل نباشند و آزار ایشان بمردم نرسد و نماز بسیار کنند
و خواب کم کنند و روزه گیرند و افطار کم نمایند و بانواع بلاها مبتلا شوند و صبر نمایند و تفکر کنند در احوال دنیا و عبرت گیرند
و دل بمال و اهل نبسته باشند و طمع در اهل و مال مردم نداشته باشند بوذاسف گفت چگونه اهل دنیا در عداوت ایشان متفق شدند
و حال آنکه در میان کمال اختلاف و نزاع دارند بلوهر گفت مثل ایشان درین باب مثل سگی چند است مختلف در رنگ که بر مرداری
جمع شده باشند بران خوردن آن مردار و بر روی یکدیگر فریاد کنند و بر یکدیگر زنند و درین هنگام مردی با ایشان رسد
همگی دست از نزاع بر میدارند و متفق میشوند و بر و حمله می آورند و بر روی او می جهند و فریاد میکنند با آنکه آن مرد را با مردار ایشان
کاری نیست و با ایشان منازعه در آن جیفه ندارد و لیکن چون آن مرد را بیگانه و غریب دیدند از طور خود ازو وحشت میکنند
و با یکدیگر انس و الفت میگیرند و با همدیگر اتفاق میکنند هر چند در میان خود همیشه اختلاف و نزاع داشتند پس بلوهر گفت که

اندرارش مثل متاع دنیاست وان سنگهای رنگارنگ مثل انواع اهل دنیاست برای دنیا بایکدیگر نزاع می کنند وخون یکدیگر را میریزند
ومالهای خودرا برای تحصیل اعتبارات ان صرف مینمایند ودر دار دنیا انشخصی که سگان براو حمله می اورند واورا بجیفه ایشان
کاری ونزاعی نیست مثل صاحب دین است که ترک دنیا کرده واز دنیا بکناری رفته است وبا ایشان درامر دنیا منازعه ندارد و دنیارا
بایشان گذاشته است وبا اهل دنیا با او دشمنی میکنند برای بیباکی که ازیشان دارد ای پسر پادشاه اگر تعجب میکنی تعجب کن از اهل دنیا
که جمیع همت ایشان مصروفست بر جمع دنیا وبسیاری ان ومفاخرت کردن باعتبارات ان وغلبه جستن بران وچون کسی را دیدند که
دنیارا در دست ایشان گذاشته است واز دنیا دوری کرده باو منازعه وخشم وغضب بیشتر دارند از جماعتی که با ایشان بر سر
دنیا منازعه میکنند پس چه عجب باشد اهل دنیا را در منازعه این جماعت یوذاسف گفت ای حکیم بر سر مطلب من آی واز نیکونه سخن
بگو بلوهر گفت که چون طبیب مهربان ببیند که بدن را اخلاط فاسد ضایع کرده است وخواهد که تقویت بدن کند واورا فربه گرداند اول
مبادرت بنماید بغذاهای که مورث قوت ومولد گوشت وخونست زیرا که میداند که با وجود اخلاط فاسده در بدن این غذاهای
مقوی باعث قوت مرض وزیادتی فساد بدن میشود ونفعی بران قوت نمی بخشد بلکه اورا امساک وپرهیز میفرماید وبرای دفع اخلاط
فاسده دواهای نافع برای او ترتیب وتدبیر میکند وچون اخلاط فاسده را از بدن او زایل گردانید وباو تجویز طعامهای مقوی
میکند ودرین هنگام مزه طعام را می یابد وفربه میشود وقوت میگیرد ومتحمل بارگران میتواند شد بمشیت الهی یوذاسف گفت
ای حکیم مرا خبرده از چگونگی اکل وشرب خود بلوهر گفت که حکما نقل کرده اند که پادشاهی با مملکت وسیع ولشکری بسیار برای
زیادتی ملک ومال متوجه جنگ وجدال شد با پادشاه دیگر با جمیع لشکر واسباب واسلحه واموال وزنان وفرزندان بجانب ملک او
روان شد وبعد از انعقاد معرکه قتال پادشاه مخالف دست یافت وبسیاری از ایشان کشته شدند وپادشاه با بقیه از منهزم شدگان
وزنان وفرزندان خود میگریخت تا چون شب درامد به نیستانی که در کنار نهری بود باعیال خود پنهان شدند واسپان خود را رها
کردند که مبادا اواز اسپان دشمن بر مکان ایشان مطلع گردند ودر انشب با نهایت خوف دران نیستان بسر بردند وهر لحظه صدای
سم اسپان دشمن بگوش ایشان میرسید وموجب زیادتی خوف ایشان می شد چون صبح شد درانجا محصور ماند که بیرون
نمیتوانست آمد زیرا که عبور ایشان از ان نهر ممکن نبود واز ترس دشمن بجانب صحرا نمی توانست آمد پس او وعیالش دران جای
تنگ ماندند با نهایت آزار ومشقت از سرما وترس وگرسنگی وطعام وتوشه با خود نداشتند یکی از فرزندان او ازین شدت
هلاک شد اورا در آب انداختند یکروز دیگر برانحال ماندند تا یکی دیگر از فرزندان او ازین شدت هلاک شد باز اورا در آب
انداختند وروز دیگر برانحال گذرانیدند پس ان پادشاه با زن خود گفت که ما همه مشرف بر هلاک شده ایم اگر بعضی از ما
بمیرند وبعضی زنده بمانند بهتر است از اینکه همه بمیریم مرا بخاطر رسیده که یکی از اطفال خود را بکشیم وگوشت او را قوت خود وباقی

اطفال خود کنیم تا خدا تعالی ما را ازین بلیه نجات بخشد و اگر این امر را تاخیر اندازیم همه طفلان لاغر و ضعیف شوند که از گوشت
ایشان سیر نتوان خورد و چندان ضعیف شویم که اگر فرجی رو دهد از غایت ضعف طاقه حرکت نداشته باشیم پس این رای
پادشاه را پسندید آنگاه یکی از فرزندان خود را کشتند و در میان گذاشته گوشت او را خوردند بلوهر گفت ای پسر پادشاه چه گمان
داری در چنین حالی این مرد مضطر آیا بسیار خواهد تا سیر شود از بابت گرسنه که بطعام فراوانی رسد اما اندکی خواهد خورد مانند مضطری
که بضرورت لقمه را خورد یوذاسف گفت بلکه گمان من در حق چنین کسی اینست که اندکی از آن با نهایت دشواری خواهد خورد حکیم گفت
که خوردن و آشامیدن من در دنیا بهمین نحو است یوذاسف گفت ای حکیم این امری که تو مرا بسوی آن میخوانی آیا چیزیست که مردم
از عقل خود یافته اند و بر همه اختیار کرده اند از برای خود یا آنکه حق سبحانه و تعالی مردم را بآن خوانده و اجابه آن کرده اند بلوهر
گفت که این امری که من ترا بآن دعوت مینمایم از آن بلندتر و لطیفتر است که از اهل زمین ناشی تواند شد یا ایشان بعقل خود
تدبیر آن توانند کرد زیرا که کار اهل دنیا این است که مردم دنیا را باعمال دنیا و زینتهای آن و عیش و رفاهیت و وسعت و نعمت
ولهو ولعب و خواهشهای آن و لذتهای آن بخوانند بلکه آنچه من میگویم امریست بیگانه از اطوار اهل دنیا و دعوتیست آسمانی
از جانب حق تعالی ظاهر و هویدا و هدایتی است براه راست که اعمال اهل دنیا را در هم می شکند و مخالف امر و طریقه ایشانست
و زشتی و بدی اعمال ایشانرا ظاهر میکرداند و ایشانرا از هوا و هوس و خواهشهای خود بعبادت پروردگار میکشاند
و کسی که او را باین امر نموده و خدا او را هدایت کرده است این امر نزد او بسیار ظاهر و روشن است ولیکن از غیر اهلش مخفی میدارد
و پنهان میکرداند او را تا آنکه حق را ظاهر و هویدا کرداند بعد از پنهانی و خفا دین حق را رفعت می بخشد و بلند میکرداند و
مذاهب باطله اهل جهل و فساد را پست کرداند و بر خاک مذلت نشاند یوذاسف گفت راست گفتی ای حکیم بلوهر گفت بعضی از
مردم هستند که بفکرت مستقیم و فکر درست پیش از آمدن پیغمبران حق را می یابند و بآن رغبت میکردند و بعضی هستند که بعد از
بعثت پیغمبران و شنیدن امر ایشان اطاعه مینمایند و تو ای پسر پادشاه آنکسی که بعقل و فراست خود روی بمقصد اصلی کرده
یوذاسف گفت آیا جمعی دیگر هستند غیر از گروه شما که مردم را بترک دنیا خوانند بلوهر گفت درین بلاد گمان ندارم اما در غیر
این بلاد جمعی هستند که بزبان اظهار مینمایند و اعمال ایشان باعمال حق نمیماند و باین سبب راه ما و ایشان مختلف شده است
یوذاسف گفت که بچه سبب حق تعالی شما را الحق تر و اولی تر گردانیده است از ایشان و حال آنکه آن امر غریب آسمانی از محل و
منبع شما و ایشان رسیده است بلوهر گفت که جمیع راههای حق از جانب خداست و حق تعالی جمیع بندگان را بسوی خود خوانده است
پس جمعی قبول نمودند و بشرایط آن عمل کردند و دیگران از آنچه فرموده آلهی هدایت نمودند ظلم و خطا نمی کنند و دقیقه از دقایق شرع
و دین را فرو نمیگذارند و جمعی دیگر هستند قبول کردند آنرا و چنانچه باید برپا نداشتند و بشرایط آن عمل نمینمایند و باصلش نمیرسانند

و ایشان را در اقامت خود و عمل نمودن بشرایع ملت عزمی و اهتمامی نیست پس آداب ملت و قوانین شریعت را ضایع می کنند و
بر طبعهای ایشان گران است و فرق در میان این دو گروه بسیار است زیرا که کسی که این را ضایع کند مثل کسی نیست که از امحا
نماید و کسی که امور ملت را فاسد گرداند مثل کسی نیست که آنها را باصلاح آورد و کسی که بر شدت تها صبر نماید در راه حق مثل کسی نیست
که جزع کند و بسبب آنها ترک امر حق نماید و ازین جهت است که ما بحق سزاوارتریم از الجماعت باو بلوهر بر سر این سخن آمد و گفت
بر زبان الجماعت جاری نمیشود امری از امور دین و ترک دنیا و دعوت نمودن مردم بسوی خدا مگر آنکه فرا گرفته اند از اهل حق
چنانچه ما از ایشان اخذ کرده ایم ولیکن فرق میان ما و ایشان است که ایشان بدعتها در دین خدا احداث کرده اند و طالب دنیا
گردیده اند و دل بر اعتبارات آن بسته اند و تفصیل اجمال و حقیقت انتقال است که پیوسته سنت الهی چنان بود که پیغمبران بسوی
خلق میفرستاده و در هر قرن از قرون سابقه بزبانهای مختلف که خلایق را بدین حق دعوت مینمودند و چون دین ایشان رواج
میگرفت و اهل حق با ایشان میگرویدند همه بدین حق مستقیم میبودند و راه حق واضح بود و دین و شریعت آن پیغمبر در میان ایشان
ظاهر بود و هیچگونه اختلافی و نزاعی نیست در میان نبود و چون آن پیغمبر رسالتهای پروردگار خود را تمام بخلق میرسانید و حجت
الهی را بر ایشان تمام میگردانید و معالم دین و احکام شریعت را بر ایشان برپا میداشت و ظاهر میگردانید و اجل آن پیغمبر منتهی
می شد و حق تعالی او را بجوار رحمت خود میبرد و اندک زمانی بعد از رحلت آن پیغمبر امت او بر طریقه او میماندند و دین او را تغییر
نمیدادند و بعد از مدتی مردم تابع شهوتهای نفسانی گردیده و بدعتها در دین احداث میکرده اند و اهل جهالت بر اهل علم غالب میشوند
و عالم فاضل کامل که در میان ایشان بود از خوف و بیم ضرر اهل جهان خود را پنهان میکرد و علم خود را ظاهر نمیگردانید و چنان
بود که نامش را شنیده نشنیدند و بمنزل و مادات نمیبردند و قلیلی از ایشان که در میان مردم بودند اهل جهل و باطل بودند ایشان را
سبک میشمردند و باین سبب روز بروز علم پنهان می شد و هر چند قرنها میگذشت و بعد از عهد آن پیغمبر زیاده می شد
تا حدی که مردم بغیر از جهل راهی نداشتند و جهال غالب تر میشدند پس معالم دین الهی و احکام شریعت آن رسول را تغییر میدادند
و از جاده شریعت منحرف میگردیدند و با این حال دست از کتاب و دین برنمیداشتند و اقرار بکتاب الهی مینمودند اما تاویلات
باطله موافق غرضهای خود معانی آن را تحریف میکردند و اصل دین را التحریف دعوت میکردند و حقیقت آن را ترک مینمودند و احکام
شریعت را ضایع میکردند و باین سبب پیوسته اختلاف در میان اهل هر دین بهم رسیده است پس هر صفتی و عبادتی که پیغمبران
آورده اند در اصل آن ما با الجماعت موافقت داریم لیکن در کیفیت و احکام و سیرت آن با ایشان مخالفیم و در هر امری که
مخالفت نموده اند ما را بر ایشان حجتهای واضح هست و بر بطلان طریقه گواهان عادل از کتابها که خدا فرستاده است
در دست ایشان است پس هر یک از ایشان که متکلم شود بحکمتی آن حجت ماست بر ایشان و آنچه از آثار دین و کلمات دین بیان میکنند

گواه ماست بر بطلان ایشان زیرا که این صفات همه موافق سیرت و صفت و طریقه ماست و مخالف اداب و طریقه ایشان است
پس از کتاب الهی میدانند که لطفی را و از یاد خدا میدانند مگر اسمی و حقیقت انرا بر پا نمیتوانند داشت یوذاسف گفت چرا پیغمبران
در زمانها مبعوث میشوند و در بعضی زمانها نمی شوند و چرا در هر عصری پیغمبری نمی باشد بلوهر گفت مثل این مثل پادشاهی است که زمین خرابی
داشته باشد که هیچ ابادی در ان نباشد و اراده تعمیر و ابادانی ان زمین نماید و مرد کاردان ساعی امین و خیرخواهی را بان زمین فرستد
و او را امر نماید که ان زمین را ابادان کند و اصناف درختان بکارد و انواع زرعها بعمل آورد و درخت مخصوصی چند و تخم معینی چند
باو دهد و مبالغه نماید که بغیر انچه پادشاه فرموده دیگر چیزی در ان زمین بعمل نیاورد و بفرماید که در ان زمین نهری جاری کند و
حصاری بر گرد آن زمین براورد و از فساد و ضرر مفسدان انرا محافظه نماید پس انمرد بیاید و انرا بجلدی ابادانی درآورد و موافق
فرموده پادشاه درختان و زراعات بکارد و نهری بسوی ان جاری گرداند و درختان و زراعتها بروید و بیکدیگر متصل گردد و بعد از
اندک زمانی انمرد را اجل در رسد و کسی را خلیفه و جانشین خود نماید و وفات کند بعد از ان جمعی بهم رسند و اطاعت ان جانشین
نکرده در خرابی ان زمین بکوشند و نهرش را پر کنند و بخشکد درختان و زراعتهای آن زمین پس چون خبر شود پادشاه را از نافرمانی
ان جماعت و ضرر ایشان آن زمین رسول دیگر تعیین نماید که احیای ان زمین نماید و اصلاح ان کند و بابادانی اول برگرداند و بر همین نسبت
فرستادن حق تعالی پیغمبران و انبیا را که چون یکی رفت و بعد از و اعتقاد مردم فاسد باشد باز دیگری را برای اصلاح ایشان
میفرستد یوذاسف گفت که ایا انچه انبیا و رسل از جانب حق تعالی مبعوث گردند جمیع مردم را دعوت مینمایند پس هر که اطاعة ایشان
کرد داخل زمره ایشان میگردد و هر که نافرمانی ایشان کرد از ایشان نیست و هرگز خالی نمیباشد زمین از فرمانبرداری که در جمیع امور
اطاعة حق تعالی نماید از پیغمبران و اوصیای ایشان و برای این امر مثلی است که مرغی بود در ساحل دریا که او را قدم می نامیدند و
تخم بسیار میگذاشت و بسیار رغبت بود در جوجه برآوردن بسیاری و در بعضی از زمانها او را میسر نبود تعیش نمودن در ان جزیره
پس چاره خود را در ان میدید که جلای وطن نموده بزمین دیگر سفر کند تا ان زمان منقضی شود و از خوف انکه مبادا نسل او منقطع
گردد و تخمهای خود را متفرق گردانید بر اشیان مرغان دیگر پس آن مرغان تخم او را با تخمهای خود در زیر بال گرفتند و جوجهای
آن مرغ نیز با جوجهای مرغان دیگر بر آمدند و چون مدتی مدید بر آمدن جوجها با جوجهای قدم الفت گرفتند و در میان مونست
بهم رسید و چون ایام قدم از وطن خود منقضی شد بوطن خود مراجعت نمود و شب بسر زمین خود آمد و بر اشیانهای ان
مرغان عبور مینمود و اواز خود را بگوش جوجهای دیگر میرسانید چون جوجهای او صدای او را شنیدند از پی او رفتند و جوجهای
مرغان دیگر همه که الفت گرفته بودند با جوجهای او از پی رفتند و انچه از جوجه مرغان او نبودند با جوجه او الفت نداشتند
از پی اواز او نرفتند و چون قدم محبت فرزند بسیار داشت جوجهای خود و جوجهای دیگر را که از پی جوجهایش آمده بودند

رام خود گردانیده با خود الفت داد همچنین پیغمبران دعوت الهی را بر همه عرض مینمایند و اهل حکمت و عقل اجابه ایشان مینمایند زیرا
که فضیلت و رتبه حکمت را میدانند پس انمرد که اواز داد مرغان دیگر را مثل پیغمبر است که همه مردم را میخوانند و مثل ان تخمها که متفرق
گردانیده بر اشیا نهاد مثل حکمتست و ان جوجهایی که از تخمهای انمرغ حاصل شدند مثل علما و دانایان است که بعد از غیبت پیغمبر ازرا
بر جمیع خلق تفضیل داده است و از برای ایشان از حجتها و براهین و معجزات کرامتی چند مقرر فرموده است که بدیگران نداده است
تا انکه رسالهٔ ایشان در میان مردم ظاهر گردد و حجتهای ایشان بر خلق تمام شود لهذا بعد از بعثت پیغمبران جمعی میگرویدند و این
برای انست که حق تعالی دعوت پیغمبر را نور و روشنی و وضوح و تاثیر دیگر داده است که در دعوت دیگران نیست بوذاسف گفت
ای حکیم تو گفتی که انچه پیغمبران می آورند کلام الهی است ایا کلام خدا و ملائکه شبیه است بکلام مردم بلوهر گفت نمی بینی که چون مردم میخواهند
که بعضی از حیوانات یا مرغان بفهمانند که نزدیک آیند یا دور شوند یا برگردند یا پشت کنند و حیوانات و مرغان سخن ایشانرا
نمی فهمند صدایی چند برای فهمانیدن انها از صفیر و اصوات وضع می کنند که بان وسیله مطلب خود را بایشان بفهمانند و اگر
بلغت خود سخن گویند انها نخواهند فهمید همچنین چون بندگان عاجزند از فهمیدن کنه کلام ایزدی مقدس و ملائکه و دانستن حقیقت و
کمال و لطف و مرتبه ان سخن لهذا شبیه بسخنان ایشان کلام خود را بایشان فرستاد و باین سخنان که در میانه ایشان شایع است
حکمت را بایشان فهمانیده است مانند اوازها که مردم برای فهمانیدن حیوانات و مرغان وضع کرده اند و بامثال این مصطلحات
که در میان ایشان جاریست دقایق حکمت را برای ایشان واضح و لایح گردانیده و حجت خود را بر ایشان تمام کرده است پس این
کلمات و اصوات برای حکمت و علوم و حقایق بدنست و مسکنی است و حکم و حقایق برای کلمات و صوات جانی و روحانیست
ولیکن اکثر مردم بغور و کنه و کمال حکمت نمیتوانند رسید و عقل ایشان بان احاطه نمیتوانند نمود و باین سبب تفاوت و تفاضیل
میان علما در علم میباشد و هر عالمی علم از عالم دیگر اخذ نموده تا انکه منتهی میشود بعلم الهی که از و بخلق رسیده است و بعضی از علما را
انقدر علم و دانش کرامت میفرماید که او را از جهل نجات می بخشد و تفاوت مراتب ایشان بقدر زیادتی علم ایشان است و
نسبت مردم بعلوم و حقایق که از انها منتفع میشوند و تقویت ابدان و تمشیت امور معاش خود دید ایشان از دیدن قرص افتاب
عاجز است مثل دیگران حکمتها و علوم مانند چشمه ایست که ابش جاری باشد و منبعش معلوم نباشد که مردم از اب ان چشمه منتفع میشوند
و حیات می یابند و باصل و منبع ان پی نمیبرند و مثل دیگر ستارهای روشن است که مردم از نور آنها هدایت می یابند و نمیدانند
که از کجا در می اید و در کجا پنهان میشود در رستی که حکمت و علم حق شریفتر و رفیعتر و بزرگترست از جمیع انچه ما از ابان وصف
کرده ایم و تشبیه نموده ایم کلید درهای جمیع خیرات و خوبیهاست و موجب نجات و رستگاریست از جمیع شرور و بدیها آب
حیاتیست که هر که از و بنوشد هرگز نمیرد و شفاء جمیع دردهاست که هر که خود را بان مداوا نماید هرگز خسته نگردد و راه راستیست

که هر که بان راه رود هرگز گمراه نگردد و ریسمان محکمی است از جانب حق سبحانه و تعالی اویخته که هرگز کهنه نمیشود هر که در دست دارد
هرگز کور نگردد و هر که چنگ در وزند رستگار گردد و هدایت یابد و بپیوند او هرگز با حق تعالی نگسلد یوذاسف گفت که چرا این حکمت
و علم که او را باین درجه از فضل و شرف و رفعت و منفعت و کمال و وضوح وصف کردی جمیع مردم از ان منتفع نمیگردند حکیم گفت
که مثل حکمت مثل افتابست که بر جمیع مردم از سیاه و سفید و کوچک و بزرگ طالع میگردد پس هر که خواهد از ان منتفع گردد و نفع
خود را از ان منع نمینماید و از دور و نزدیک هر که باشد او را از روشنی خود محروم نمیگرداند پس اگر کسی خواهد که از افتاب منتفع نشود
او را بر افتاب حجتی نخواهد بود زیرا که افتاب منع فیض خود از کسی ننموده است ولیکن انتفاع مردم از ان مرسوم متفاوتست چنانچه مردم
در انتفاع بنور افتاب بر سه قسمند بعضی بینایند و دیده روشن دارند و از ضوء افتاب بر وجه کمال نفع می یابند و اشیا را بان می بینند
و بعضی کورند و حواس میکنند بحدی که اگر چندی افتاب بتابد از ان بهره نمیبرند و بعضی ضعیف البصرند که نه ایشان را کور میتوان
گفت و نه بینا همچنین سخن حق و کلام حکمت افتابیست که بر دلها تابد بعضی که صاحب بصیرتند و دیده دل ایشان روشن است
ایشان را می یابند و بان عمل مینمایند مانند ان کور که بچشم ظاهر از افتاب بهره نمیبرد و بعضی که دلهای ایشان با فتنهای نفسانی بیمار
گردیده و دیده دل ایشان ضعیف و کند شده است از نور خورشید علم و حکمت بهره ضعیفی میبرند و علم ایشان پست و عمل ایشان
اندکست و چندان تمیز میان نیک و بد و حق و باطل نمی کنند و بد انکه اکثر مردم در بینایی خورشید علم و معارف کور اند
که از ان هیچ بهره نمیبرند یوذاسف گفت که ایا کسی میباشد که اول سخن حق را بشنود اجابت ننماید و انکار کند و بعد از اندک مدتی
اجابت نماید و قبول کند بلوهر گفت بلی حال اکثر مردم نسبت بحکمت چنین است یوذاسف گفت ایا پدرم هرگز ازین سخنان حکمت
خبری شنیده است بلوهر گفت گمان ندارم که شنیده باشد شنیدن درستی که در دل او جا کرده باشد و خیر خواه مهربانی با او
سخن گفته باشد یوذاسف گفت که چرا حکما در نیمدت مدید پدرم را بر این حال گذاشته اند و امثال این سخنان حق را با او نگفته باشند
بلوهر گفت زیرا که ایشان محل سخن خود را امید ندیده اند و بسیار باشد که ترک گفتن سخن حکمت را با کسی که از پدر تو بهتر بشنود و طبعش
ملایم تر باشد و بیشتر قبول کند برای انکه او را قابل این سخن ندانند نمایند و بسیارست که دانایی با کسی در تمام عمر معاشرت
نماید و در میان ایشان نهایت انس و مودت و مهربانی باشد و میان ایشان در هیچ چیز جدایی نباشد اما در دین و حکمت و او ان
حکیم دانا غم خورد برو و برای حال او غمگین باشد و بسبب انکه او را قابل نداند اسرار حکمت را با او نگوید چنانچه نقل کرده اند که
پادشاهی بود در نهایت عقل و فطرت و مهربانی با رعیت و پیوسته در اصلاح ایشان میکوشید و با ایشان و امور ایشان
میرسید و ان پادشاه وزیری بود موصوف بصدق و راستی و صلاح و در اصلاح امور رعیت اعانت او مینمود و محل اعتماد
و مشورت او بود و این وزیر در کمال عقل و دین داری و ورع و پرهیزکاری بود و ترک دنیا را غب بود و بخدمت علما

وصلحا و نیکان بسیار رسیده بود و سخنان حق از ایشان فرا گرفته بود و فضل و بزرگی ایشان را دانسته بود و محبت ایشان را
بدل و جان قبول کرده بود و او را نزد پادشاه قرب و منزلتی عظیم بود و پادشاه هیچ امری را از و مخفی نمیداشت و وزیر با پادشاه
بر همین منوال سلوک مینمود و لیکن از امر دین و اسرار حکمت و معارف چیزی باو اظهار نمینمود و برین حال سالها با یکدیگر گذرانیدند
وزیر پرهیزکار بخدمت پادشاه می آمد و بظاهر سجده بتان میکرد و تعظیم انها مینمود و غیر ان از امور باطل و لوازم کفر را
ارتکاب مینمود از برای تقیه و حفظ نفس خود از ضرر پادشاه وزیر از رعایت مهربانی و اشفاق که بان پادشاه داشت پیوسته
از گمراهی و ضلالت او دلگیر و غمگین بود تا انکه روزی با برادران و یاران خود که اهل دین و حکمت بودند در باب هدایت
پادشاه مشورت نمود ایشان گفتند بر حذر باش که مبادا تاثیری در او نکند و ضرر بتو و اهل دین تو برساند پس اگر بیابی که قابل
هدایت است و سخن در او تاثیر خواهد کرد در امر دین با او سخن بگو و از کلمات حکمت او را اگاه ساز و اگر نه با او سخن مگو که موجب
ضرر او بتو و اهل دین تو میگردد زیرا که با پادشاهان مغرور نمی باید شد و از قهر ایشان ایمن نمی باید بود بعد از ان وزیر پیوسته
درین اندیشه بود و با پادشاه اظهار خیرخواهی و اخلاص مینمود و منتظر فرصت بود که در محل مناسبی او را نصیحت کند و او را
هدایتی نماید و پادشاه با ان کفر و ضلاله در نهایت همواری و ملایمت بود و پیوسته در مقام رعیت پروری و اصلاح امور
و تفقد احوال ایشان بود و بعد از مدتی که در میانه حال پادشاه با وزیر بدین منوال گذشت شبی از شبها بعد از انکه همگی
بخواب رفته بودند پادشاه با وزیر گفت بیا تا سوار شویم و درین شهر بگردیم و ببینیم که احوال مردم چون است و مشاهده
نماییم اثار بارانی را که درین ایام بر ایشان باریده است وزیر گفت بسیار نیکست و هر دو سوار شدند و در نواحی شهر می گشتند
در اثنای سیر بمزبله رسیدند نظر پادشاه بروشنی افتاد که از طرف مزبله می تافت بوزیر گفت که از پی این روشنی میباید
رفت که خبر این را معلوم کنیم پس از مرکب فرود آمدند و روان شدند تا رسیدند بنقبی که از انجا روشنی می تافت چون نظر کردند
مرد درویشی بد قیافه را دیدند که جامهای بسیار کهنه پوشیده از ان جامهایی که در مزبلها اندازند و متکایی از فضله و سرگین
برای خود ساخته و بران تکیه زده است و در پیش روی او ابریقی سفالین پر از شراب گذاشته و طنبوری بدست گرفته
می نوازد و زنی زشت خلقت بد هیات در کهنگی لباس شبیه بخودش در برو در برابرش ایستاده و هرگاه که شراب میطلبد ان زن
ساقی میشود و هرگاه طنبور می نوازد آن زن برایش میرقصد و چون شراب مینوشد زن ادا التحیة میکند و ثنا میگوید بنوعی
که پادشاهان را ستایش کنند و آن مرد نیز زن خود را التعریف میکند و سیدة النسا و خیر النسا میخواند و او را بر جمیع زنان تفضیل
میدهد و ان هر دو یکدیگر را بحسن و جمال می ستایند و در نهایت سرور و فرح و خنده و طرب عیش میکنند و پادشاه و وزیر مدتی
مدید چنین بر پا ایستاده بودند و در حال ایشان نظر میکردند و از لذت و شادی ایشان از ان حال کثیف تعجب مینمودند و بعد از ان

برگشتند پادشاه بوزیر گفت که گمان ندارم که ما و ترا در تمام عمر اینقدر لذت و سرور و خوشحالی روی داده باشد که این مرد و زن را
که ازین حال خود دارند درین شب و گمان ندارم که هر شب درین کار باشند پس وزیر چون این سخن آشنا شنید از پادشاه فرصت
غنیمت شمرد و گفت ای پادشاه بسیار ترسم که این دنیای ما و پادشاهی تو و این بهجت و سروری که باین لذتهای دنیا داریم در نظر
آن جماعتی که مساکن سعادت و منازل باقی آخرت را در نظر دارند چنان نماید که این قاذورات و غار تنگ در نظر ما مینماید و تعجب
این سعادتمندان که پادشاهی دایمی را دارند مثل این مزبله و این دو شخص نماید و خانهای ما که سعی در بنا و استحکامش میکنیم در نظر
آن جماعتی که مساکن سعادت و منازل باقی آخرت را در نظر دارند چنین نماید که این غار در نظر ما مینماید و تعجب آن سعادتمندان
از لذت و شادی با تعیشهای دنیا مانند تعجب ما باشد از لذت این دو شخص بحال با خوشی که دارند چنین نماید که دو بد قیافه
زشت در نظر ما مینماید پادشاه گفت که آیا می‌شناسی جمعی را که باین صفت بیان کردی موصوف باشند وزیر گفت بلی پادشاه
گفت کیستند ایشان وزیر گفت ایشان جمعی اند که باین صفت که بیان کردی موصوف باشند وزیر گفت که ایشان جمعی اند که بدین
الهی گرویده اند و ملک پادشاهی و آخرت و لذت از او دانسته اند و پیوسته طالب سعادت پادشاه گفت که ملک آخرت کدامست
وزیر گفت که آن نعیم و لذتیست که بعد از آن فقر و احتیاج نمی باشد و شادیست که در عقب آن هرگز اندوهی نیست و صحتیست
که بیماری در پیش نیست و خشنودیست که هرگز با اندوه و خشم مبتلا نمی شود و ایمنی است که بترس مبدل نمیگردد و زندگانیست که
مرگ بعد از آن محالست و پادشاهی بیزوالیست آخرت خانه هستی و بقاست و دار زندگی و حیات بی انتهاست تغیر احوال در آن
نمی باشد خدا از ساکنان دار آخرت برداشته است درد و پیری و تعب و جفا و بیماری و گرسنگی و تشنگی و مرگ را ای پادشاه
اینست صفت ملک آخرت که بیان کردم پادشاه گفت که آیا برای داخل شدن آن خانه و فایز گردیدن باین سعادت فرزانه را
سببی و وسیله و حیله میدانی وزیر گفت بلی آن خانه مهیاست برای هر که از راهش طلب نماید و هر که از درگاهش درآید البته بآن
ظفر می یابد پادشاه گفت که تو چرا مرا پیش ازین بچنین خانه راه نمی نمودی و اوصاف آنرا برای من بیان نمیکردی وزیر گفت
که از جلالت و هیبت و پادشاهی تو حذر میکردم پادشاه گفت که اگر این امری که تو وصف کردی البته واقع خواهد شد
سزاوار نیست که ما آنرا ضایع کنیم و خود را از آن محروم گردانیم و سعی در تحصیل آن ننماییم و بآن ظفر نیابیم وزیر گفت که
رخصت میفرمایی که مکرر وصف آخرت را برای تو بیان کنم تا یقین تو زیاده شود پادشاه گفت بلکه ترا امر میفرمایم که شب و
روز درین کار باشی و نگذاری که من بامر دیگر مشغول گردم و دست ازین سخن برنداری بدرستی که این امر عجیب و غریب است
آنرا سهل نمیتوان شمرد و از چنین فیض عظیمی غافل نمی توان شد بعد ازین سخنان وزیر پادشاه راه نجات پیش گرفته بسعادت
ابدی فایز گردید یوذاسف گفت که من از اندیشه این راه نجات بهیچ امر دیگر مشغول نخواهم شد تا آنرا بدست آورم با خود

چنین امری

چنین اندیشه کردم که در میان شب با تو بگریزم هر وقت که اراده رفتن نمایی بلوهر گفت که کجا ترا طاقة آن هست که با من
بیایی و که صبر میتوانی کرد بر رفاقت و مصاحبت من و حال آنکه مرا خانه و ماوایی نیست و چهارپایی و بار برداری ندارم و مالک
نقره و طلایی نیستم و آذوقه چاشت و شامی با خود بر نمیدارم و بغیر این کهنه که پوشیده ام جامه ندارم و در شهرها قرار نمیکنم
مگر اندک زمانی و از شهری بشهری دیگر میروم و هرگز از منزلی گرده نانی با خود بمنزل دیگر نمی برم یوذاسف گفت که امیدوارم که آن تمکینی
که بتو توانایی و صبر برین احوال داده است بمن نیز کرامت فرماید بلوهر گفت که البته مصاحبت مرا اختیار مکنی و بغیر ازین رای حالی
نمیشوی مانند آن توانگری خواهی بود که دامادی آن فقیر را اختیار نمود یوذاسف گفت آن قصه را بیان فرما که چون بوده است
بلوهر گفت که نقل کرده اند که جوانی بود از فرزندان اغنیا دختر عمی داشت صاحب ثروت و مال و حسن و جمال و پدرش اراده نمود
که آن دختر را بعقد او در آورد و آنجوان ازین معنی کراهت داشت و عدم رضای خود را بپدر اظهار نمی نمود و از شهر بیرون رفته
متوجه شهر دیگر شد در عرض راه گذار آنجوان بخانه فقیری افتاد در آن خانه دختری را دید ایستاده و دو جامه کهنه در بر دارد
آن دختر او را خوش آمد و از وی پرسید که دختر کیستی گفت من دختر مردی پیرم که درین خانه می باشد آنجوان آمد پیر را طلب نمود چون
بیرون آمد دختر او را برای خود خواستاری نمود آمد گفت که تو از فرزندان اغنیا و توانگرانی دختر فقرا و مسکینان را نمی توانی خواست
جوان گفت که دختر تو مرا بسیار خوش آمده است و دختر صاحب حسب و مال را میخواستند که با من تزویج نمایند من از آن گریخته ام
برای آنکه او را نمیخواستم و دختر ترا میخواهم بعقد من در آور که انشاء الله تعالی از من خیر و نیکی مشاهده خواهی کرد پیر گفت که
چگونه دختر خود را بتو دهم و حال آنکه راضی نمیشوم که دختر مرا از پیش من بیرون بری و گمان ندارم که اهل تو هم راضی باشند که این
دختر را نزد ایشان بری جوان گفت که من نزد شما میمانم و دختر شما را بیرون نمیبرم پیر گفت زیب و زینت و زیور خود را بیفکن و جامه
در خور ما در پوش و بخانه ما در آی جوان چنین کرد و جبه کهنه از جامهای ایشان گرفته پوشید و با ایشان نشست پس آمد
پیر از احوال او سؤال نمود و با او صحبت میداشت که تا عقل و دانشش را بیازماید تا آنکه بر او ظاهر شد که عقل او کاملست و او
کار را از روی سفاهت و بیخردی نکرده است پس با او گفت که چون تو ما را اختیار کردی و بما راضی شدی و درویشی را پسندیدی
برخیز و با من بیا پس او را بسردابه برد جوان بسردابه در آمد دید که در عقب سرآمد پیر خانها و مسکنها در غایت وسعت و زیبایی
که در مدت عمر خود ندیده و نشنیده بود و او را بر سر خزانها برد که آنچه آدمی بآن محتاج باشد در آنها مهیاست مرد پیر کلید جمیع خزاین
خود را با او داد و گفت جمیع این خزاین و مساکن و اموال و اسباب تعلق بتو دارد و اختیار همه با تست آنچه خواهی بکن که نیکو جوانی
هستی و آن جوان بسبب ترک خواهش بتمام خواهشها رسید یوذاسف گفت که امیدوارم که من نیز مثل آنجوان باشم و طریقه او را
اختیار نمایم و آمد پیر عقل آنجوان را آزمود تا بر او اعتماد نمود و چنین می یابم که تو نیز در مقام تفتیش و امتحان عقل من هستی بفرما که

در باب عقل من چه چیز بر تو ظاهر گشته است بلوهر گفت که اگر این امر بدست من می بود از امتحان عقل تو بمحض دیدن تو اکتفا میکردم
ولیکن بر کردن من لازم گردیده است متابعت سنت و طریقه که پیشوایان هدایت و امامان طریقت برای ما مقرر ساخته اند که
در استعلام توفیق نهایت هر کس باید رسید و رازهای مکنون سینهها را بلطایف حیل و تجارب استعلام باید نمود و من میترسم
که اگر مخالف سنت ایشان نمایم احداث بدعتی در راه حق کرده باشم و من امشب از پیش تو میروم و هر شب بدر خانه تو می آیم پس تو با
خود تفکر نمای و از ان سخنان که از من شنیدی پند بگیر و از روی فهم و عقل تفکر نما و بسیار تدبر بکن و هر چیز را زود تصدیق مکن
و بهر فکری زود راضی مشو تا آنکه بعد از تأمل و تأنی و تفکر بسیار حقیقت امری بر تو ظاهر گردد و بر حذر باش که مبادا هواهای
نفسانی و شبههای شیطانی ترا از حق بگیباند و بباطل میل دهد و در مسایلی که ترا در ان شبهها عارض شود بعد از تأمل بسیار با من
مطارحه کن هر گاه که عازم بیرون رفتن شوی مرا اعلام بخش و درین شب بهمین اکتفا نموده یوذاسف را وداع نمود و بیرون رفت
و شب دیگر نزد او آمد و بر و سلام کرد و او را دعا کرده بنشست و از جمله دعاهایی که او را نمود این بود که سؤال میکنم از خداوندی که
اولست و قبل از همه اشیا بوده است و هیچ چیز پیش از و نبوده است و بزرگواری است که عظمت او را نهایت نیست و یکتا و یگانه است
که احدی در خداوندی با او شریک نیست و هیچ چیز با او باقی نمیماند و باقیست که هرگز فنا با او راه نمی یابد و قاهریست که او را همتا نیست
و از نو پدید آورنده ایست که در آفرینش کسی را با خود شریک نساخته و قادر و توانایی است که ضدی و معارضی نداشته باشد
هرگز و صمدیست که همه کس را با او احتیاج هست و مانند و شبهی ندارد و پادشاهی است که در پادشاهی معاونی ندارد که ترا پادشاه
گرداند و پیشوا و هادی دین گرداند و بگرداند ترا قاید مردم بسوی تقوی و پرهیزکاری و روشنی بخش مردم از کوری ضلالت و گمراهی
و ترک دنیا کرامت فرماید و ترا دوستدار صاحبان عقل خرد و دشمن ارباب بطالت و جهل گرداند تا آنکه برساند ما را و ترا بآنچه
وعده فرموده است بر زبان پیغمبرانش از درجات عالیه بهشت و منازل رفیعه رضا و خشنودی در بهشتی که امید ما از خداوند عالمیان
ظاهر و هویداست و خوف و ترس او در دل ما مکنون و مخفی است و دیدههای ما بسوی کرامت او باز است و گردنهای ما نزد اطاعت او
خاضع و ذلیل است و جمیع امور ما بتوفیق و هدایت اوست پس یوذاسف را ازین سخن رقت عظیم حاصل شده رغبت او بسوی
خیر و کمال زیاده گردیده و از کمال حکمت و دانایی آن حکیم متعجب شد پرسید که ای حکیم مرا خبر ده که از عمر تو چند سال گذشته است
گفت دوازده سال یوذاسف تعجب نمود و گفت فرزند دوازده ساله طفل میباشد و من ترا در سن کهولت و شصت سالگی می بینم
حکیم گفت که از ولادت من نزدیک بشصت سال گذشته است ولیکن تو از عمر من سؤال نمودی و عمر زندگانی نیست و زندگانی نمی باشد
مگر در دین حق و عمل بخیرات و ترک دنیا و از آن زمان که باین حال موصوف گردیده ام تا حال دوازده سال است و پیش از ان بسبب جهالت
و قلت عمل از بابت مردگان بودم و ایام مرگ را از عمر خود حساب نمیکنم پسر پادشاه گفت ای حکیم چگونه کسی را که میخورد و می آشامد

وحرکت میکند مرده بینامند حکیم کفت برای این مرده اشک میخوانم که با مردکان شرکتیست هم در نام وهم در کری وکوری وکنکی وضعیف
بودن حیات وقلت بی نیازی پس چون در صفات با مردکان شرکتیست می باید موافق ایشان باشد بوذاسف هرکاه این حیات
ظاهر راحیات میدانی واین قسم زندکی چندان مسرور نیستی میباید که برطرف شدن این حیات را هم مرک ندانی واز ان کراهت نداشته
باشی با وجود حیات معنوی که داری بلوهر کفت که با این زندکانی اعتنا نمی نمودم واز زوال این کراهت نداشتم خود را چنین مهلکه
نمی افکندم که نزد تو آیم با وجود انکه میدانم که پدر تو چه مقدار بر اهل دین ما خشم دارد و در مقام اضرار و دفع ماست پس از اینجا
بدان که این مرک را مرک میدانیم واین زندکی را حیات نمی شماریم واز مرک کراهت نداریم وچکونه رغبت در حیات نداشته باشد
کسی که ترک لذتها وبهرهای خود از ان زندکی کرده باشد وچکونه کریزد از مرک که نفس خود را بدست خود کشته باشد ای پسر پادشاه مکر
نمی بینی که انانکه در دین کامل کردیده اند واز مشقت عبادت چندان متحمل شده اند که جز بمرک از ان نمی اسایند وفارغ نمی کردند پس
کسی که از لذتهای زندکی ممتنع بکردد زندکانی بچه کار او می آید وکسی که او راحت نمی باشد مکر از مرک چرا از مرک کریزان باشد
بوذاسف کفت راست میکویی ای حکیم اما مسرور میشوی که فردا مرک ترا دریابد بلوهر کفت که اکر امشب مرک را بیابم خوشحال ترم از انکه اورد
فردا بمن رسد بدرستی که مرکه نیک وبد را فهمید وجزای هریک را نزد حق تعالی دانست البته نمیکند عمل بد را از بیم عقاب وبعمل می
عمل نیک را بامید ثواب وکسی که یقین بوجود خداوند یکانه دارد وبوعدهای او تصدیق کرده است البته مرک را دوست میدارد
برای امید واریها که بعد از مرک از فضل پروردکار خود دارد ودنیا را نمیخواهد واز ان کراهت دارد واز ترس انکه مبادا شهوتهای
دنیا فریفته کردد ومرتکب معصیت حق تعالی شود پس مرک را بزودی میخواهد که از شر فتنه دنیا ایمن کردد وبسعادت عقبی فایز شود بوذاسف
کفت که چنین کسی که تو میکویی کنجایش دارد که پیش از اجل خود را اهلاک کرداند برای امید نجات ورسیدن بسعادات ای حکیم برای
من مثلی بیان فرما از برای اهل این روزکار واهتمام ایشان در عبادتهای خود بلوهر کفت که مردی باغی داشت که در آبادانی او میکوشید
وسعی تمام در خدمت ان باغ مینمود ناکاه روزی کنجشکی را دید که بر روی درختی از درختهای ان باغ نشسته بود ومیوهای ان را میخورد
ازان بخشم آمد ودامی نصب کرد وان کنجشک را شکار کرد چون قصد کشتن او نمود حق تعالی بقدرت کامله خود ان کنجشک را بسخن
در آورد وبصاحب باغ کفت که تو همت بکشتن من کماشته ودر من آنقدر کوشت نیست که ترا سیر کرداند یا ترا قوتی بخشد بیا تا ترا
هدایت نمایم بامری چند که از برای تو بهتر باشد از کشتن من پس کفت ان چه چیز است کنجشک کفت مرا رها کن تا سه کلمه ترا تعلیم نمایم
که اکر انها را حفظ نمایی از برای تو بهتر باشد از اهل ومال تو آن مرد وعده کرد که چنین خواهم کرد مرا خبر ده از ان سخنان کنجشک کفت
که انچه تو میکویم حفظ نما وعمل کن واندوه مخور بر انچه از تو فوت شود وباور مکن چیزی را که محال است واز عقل دور است وطلب مکن
چیزی را که بدست تو نیاید وتحصیل ان نتوانی نمود وبر شاخ درختی نشست وبان مرد کفت که اکر بدانی که از ازاد کردن من چه چیز

از تو نقصان شده و از دست تو بدر رفته است هر اینه خواهی دانست که از چیزی عظیم بسیار گرانمایه محروم گشته آمرد گفت آن
چه چیز است گنجشک گفت که اگر مرا میکشتی از حوصله من مرواریدی بیرون می آمد بقدر تخم قازی و بسبب آن تمام عمر بی نیاز میشدی
و سرمایه عظیم بهم میرسانیدی چون آمرد آن سخن را شنید از رها کردن و آزاد نمودن او ندامت بسیار برد و غمگین گشت ولیکن اظهار
ننمود و گفت از گذشته سخن مگو که گذشته گذشت بیا تا من ترا بخانه برم و گرامی دارم ترا و جای نیکو برای تو تعیین کنم گنجشک گفت
که ای جاهل من میدانم که چون بر من ظفر یابی مرا نگاه نخواهی داشت و از آن سخنان که من بفدای خود بتو گفتم هیچ منتفع نشدی
من نگفتم که بر گذشته تاسف مخور و امری که شدنی نیست تصدیق مکن و آنچه را بآن نتوانی رسید طلب مکن و الحال تو اندوه
میخوری بر امری که گذشته و از دست بدر رفته است و طلب میکنی بازگشتن مرا بسوی خود و میدانی که ترا میسر نمیشود و تصدیق
میکنی که در جثه و چینه دان من مرواریدی باشد بقدر تخم قاز و حال آنکه جمیع بدن من بقدر تخم قازی نیست بلوهر گفت
که همچنین این گروه بتها بدست خود ساخته اند و میگویند که اینها ما را خلق کرده اند و خود محافظه آن مینمایند از ترس آنکه مبادا
دزدان آنها را ببرند و گمان میبرند که بتان حافظ و نگهدارنده ایشانند و اموال و مکاسب خود را خرج اصنام میکنند و گمان میبرند
که بتان چیزی بایشان میدهند و چیزی چند را که از ایشان حاصل میگردد بآن نمیرسد و بامر محالی که عقل حکم ببطلان
آن میکند تصدیق مینمایند پس آنچه بر صاحب باغ لازم بود از سفاهت و ملامت بر ایشان نیز لازم می آید یوذاسف گفت که
راست میگوئی ای حکیم بدرستی که همیشه حال این بتها را بعقل خود میدانستم و هرگز میل بعبادت ایشان نمیکردم و امید چیزی
از ایشان نداشتم پس خبر ده مرا از آنچیزی که بسوی آن میخوانی و برای خود از آن پسندیده آن چه چیز است بلوهر گفت که مدار آن
دینی که من ترا بآن میخوانم بر دو چیز است یکی شناخت حق جل و علا و دیگری عمل نمودن بامری چند که موجب خشنودی اوست یوذاسف
گفت که حق سبحانه و تعالی را چگونه باید شناخت حکیم گفت که ترا دعوت مینمایم که بشناسی خداوند خود را بآنکه یکتاست و
شریک ندارد و همیشه در یکتائی خود پروردگار بوده و آنچه غیر اوست همگی تربیت کرده شده اویند و آفریدگار است و آنچه
غیر اوست همه مخلوق و آفریده اویند و آنکه قدیم است و آنچه غیر اوست همه مصنوع و ساخته شده اوست و آنکه او تدبیر کننده
امور است و غیر او فانی است و او عزیز است و غیر او خوار و ذلیل است و آنکه او خواب ندارد و غافل نمیشود و نمیخورد و نمی آشامد
و ضعیف نمیشود و عاجز نمیگردد و آنچه خواهد میباید و آسمان و زمین و هوا و دریا و صحرا و جمیع اشیا در تحت قدرت و فرمان
اویند و آنکه اشیا را از کتم عدم بی ماده و مدت خلق نموده و همیشه بوده است و پیوسته خواهد بود و فنا و زوال بر او راه
ندارد و محل حوادث نمیباشد و احوال مختلفه در وی بهم نمیرسد و بگذشتن زمانها تغیری در آن حادث نمیشود و از جائی بجائی
نمیگردد و هیچ مکانی از او خالی نیست و نسبتش بجمیع موجودات مکانها مساوی است و بمکانی دیگر نزدیکتر از مکانی دیگر

دانایی است که هیچ چیز از قدرت او بیرون نیست و باید که بدانی که مهربان و حکیم و عادل است و برای اطاعت کنندگان خود نعمتها
مهیا گردانیده است و برای عاصیان عقابها مقرر فرموده است و باید که عمل نمایی باموری که موجب رضا و خشنودی او میگردد و باید
که اجتناب نمایی از چیزها که باعث غضب و خشم او میشود یوذاسف گفت که کدام عمل است که موجب رضای خداوند یگانه آفریننده
اشیا میگردد بلوهر گفت که رضای الهی در آنست که اطاعت او نمایی و معصیت و نافرمانی نکنی و بمردم برسانی انچه را توقع داری
که بتو برسانند و از مردم باز داری انچه را نخواهی که از تو باز دارند و عدالت نمودن با خلق موجب خشنودی اوست و متابعت آثار انبیا
و رسل نمودن و از سنت و طریقه ایشان بدر نرفتن عین رضای پروردگار است یوذاسف گفت ای حکیم دیگر باره در باب زهد و ترک
دنیا سخنی بگوی و مرا از احوال او با خبر گردان بلوهر گفت که چون دیدم دنیا را که دار تغیر و زوال و تقلب احوال است و دیدم اهل دنیا را
که پیوسته در دنیا نشانه تیرهای مصایب و نوایب و بلاهانید و همگی برگرد مرگ و فنایند و دیدم صحت دنیا را که بعد از ان بیماری
هست و جوانیش به پیری و غنا و توانگریش بفقر و درویشی مبدل میگردد و فرحش باندوه و عزتش بمذلت و راحتش بشدت
و مشقت منقلب میگردد و امنیتش بخوف و حیاتش بموت منتهی میشود و دیدم که عمرها بسیار کوتاه است و مرگ در کمین است
و قدر اندازان تقدیرات ایزدی تیرهای قضا بسوی هر کس در کمان پیوسته اند و بدنها در نهایت ضعف و سستی و ناتوانی
و از هیچ بلایی ابا و امتناع ندارند و دفع هیچ بلیه از خود نمیکنند از مشاهده این احوال یقین دانستم که دنیا منقطع و زایل و کهنه
میگردد و فانی میشود و انچه از دنیا دیدم دانستم احوال انچه را که ندیدم و از ظاهر دنیا حال باطنش را معلوم کردم و واضح و مخفی
و اشکار و پنهانش را شناختم و از گذشته اش حال آینده اش را مشخص کردم پس چون دنیا را شناختم از ان حذر کردم و چون عیبهای
آن بینا گشتم از و گریختم ای یوذاسف می بینی کسی را در دنیا در پادشاهی و نعمت و شادی و راحت و عیش و رفاهیت که مردم بر
حال او رشک میبرند و در شادی و جوانی و طراوت بدن و شادمانی رشک فرمای عالمیان است در زیبایی سلطنت و کامرانی
و صحت بدن و فراغ خاطر و وسعت ملک و نعمت که ناگاه دنیا از و بر میگردد و در هنگام ثروت و بهجت و زینت و راحت
از همه احوال خوشوقت ترست بدل میکند عزتش را بمذلت و شادی اش را باندوه و نعمتش را ببدحالی و توانگریش را بدرویشی و
فراخی نعمت را به تنگی و جوانیش را به پیری و رفعتش را به پستی و حیاتش را بمرگ پس او را می افکند در سوراخی تنگ پر وحشت تنها
و غریب و از دوستان جدا میگردد و ایشان از و مفارقت مینمایند و برادران و یاران او را وا می گذارند و از ایشان جماعتی نمی یابد
و فریب خورده بود از دوستی دوستان و درین حال دفع مضرت از و نمینمایند و عزت و ملک و پادشاهی و اهل و مال او را بغارت
میبرند و کسی دیگر بعد از و بر سریر ملک می نشیند و چنان از خاطرها فراموش میگردد که گویا هرگز در دنیا نبوده و هرگز نامش بر
زبانها جاری نگردیده و هرگز او را جاه و منزلتی نبوده و هرگز مالک بهره از زمین نگشته پس ای پسر پادشاه دنیا را خانه خود مدان

ومسکن خود قرار دهد و مزارع و مساکن از ان ترک کن اف باد بر او و تف باد بر او یوذاسف گفت ای حکیم اف باد بر دنیا و بر کسی که
فریب او بخورد و با این رسوایی احوال ازو رقت نمود و گفت ای حکیم دیگر سخن بگو که سخنهای تو شفای درد سینه منست بدرستی که
عمر بسی کوتاهست و شب و روز بزودی انرا طی میکند و رحلت از دنیا بزودی و بسرعت در میرسد و عمر هر چند دراز تر امرگ
میرسد و هر که در دنیا رحل اقامت انداخته البته بسفر اخرت رحلت میفرماید پس انچه جمع کرده است پراکنده میشود و انچه برای
دنیا سعی کرده ضایع میشود و حسنش کم میشود و بدنش می پوسد و شرفش به پستی مبدل میگردد و تنعمهای دنیا وبال او میشود و کسبهای
دنیا باعث زیان کاری او میگردد و پادشاهی او بمیراث بدیگری میرسد و فرزندش بخواری مبتلا میشود و زنانش را دیگران بتصرف
در می آورند و امان و پیمانها شکسته میشود و اثارش مندرس میگردد و مالش را قسمت میکنند و بساطش را بر می چینند و دشمنانش
شاد می شوند و ملکش خراب میشود و تاج سلطنتش را دیگری بر سر می نهد و بر سریر دولتش دیگری می نشیند و از خانهای خود
بیرونش میبرند برهنه و خوار و خفیف و بی معاون و در گودال قبرش می افکنند در تنهایی و غربت و تاریکی و وحشت و بیچارگی
و مذلت از خویشان جدا گشته و دوستان او را تنها گذاشته که هرگز از ان وحشت بدر نمی آید و از ان غربت نمی آساید بدان
ای پسر پادشاه که مرد عاقل دانا را سزاوار است که در سیاست و تادیب نفس خود مانند امام عادل دور اندیش باشد که تادیب میکند
عامه خلق را و باصلاح می آورد امور رعیت را و امر میفرماید ایشانرا از چیزهایی که باعث فساد ایشان است و عقاب میکند کسی را
که مخالفت و عصیان او ورزد و نوازش میکند کسی را که فرمان او برد همچنین سزاوار است که عاقل نفس خود را تادیب کند در جمیع
اخلاق و خواهشها و شهوتهای او و بدارد او را بر اموری که باو نفع می بخشد هر چند از انها کراهت داشته باشد و برو دشوار باشد
و جبر نماید او را بر اجتناب کردن از اموری که باو ضرر رساند و باید که باین نحو ثواب و عقاب مقرر سازد که چون امر خیری ازو صادر
شود خوشحال و مسرور گردد و چون امر شری ازو صادر گردد دلگیر و محزون شود و نفس خود را ملامت نماید از جمله چیزهایی که لازمست
بر صاحب عقل انست که نظر و تفکر نماید در اموری که برو دشوار میشود و بعد از ان تفکر در انچه موافق حق و ثواب داند بان عمل نماید
و انچه را خطا داند ترک نماید و خود را از ان منع فرماید و باید که خود را و علم و رای خود را حقیر شمارد تا برو عجب و خود بینی مستولی نگردد
و بدرستی که حق تعالی مدح فرموده است اهل عقل را و مذمت کرده اهل جهل و خود بینی او بعقل هر چیز را ادراک میتوان نمود و بتوفیق
حق تعالی و بجهل هلاک می شوند و معتمد ترین چیزها نزد صاحبان عقول التجربیست که عقل ادراک ان نموده باشد و تجربهای ایشان
بان رسیده باشد و بصیرتهای ایشان انرا دریافته باشد در هنگامی که ترک هواهای نفسانی و خواهشهای شیطانی کرده باشند
و عقل با هوای نفس ممزوج و صاحب عقل را سزاوار نیست که انچه را از عمل خیر محافظت تواند نمود و بعمل تواند آورد حقیر شمارد و ترک
کند هر گاه قدرت نداشته باشد بر زیاده بران بلکه انچه از اعمال خیر یسیر و مقدور گردد می باید که غنیمت شمارد و این یکی از حربهای

مخفی

مخفی وسلاحهای شیطانست که نمی بینند وادراک نمینمایند از انکه کسی که نیکو در مکرهای او تدبر نماید وازین مکر بسلامت
نمیرهد مگر کسی که حق تعالی اورا نگاه دارد واز جمله سلاحهای او وحربهای کشنده شیطان دو حربه است که کشنده تر از حربهای
دیگر اوست یکی انکار عقل است که در دل مرد عاقل وسوسه مینماید که تو عقل وبصیرت نداری واز عقل ودانائی بهره بتو عاید نمیگردد
وغرضش ازین وسوسه اینست که محبت علم وطلب علم را از خاطر او بیرون کند ودانش وکمال او را در نظر او سهل نماید وزینت
دهد برای او مشغولی بغیر علم از لهو ولعب دنیا واگر آدمی ازین راه فریب او را خورد ومتابعت او نمود بر او ظفر می یابد ودیگر از دست
او رهائی مشکل است واگر درین باب قبول وسوسه او ننمود وفریب او را نخورد وعقل خود را بر شیطان غالب گردانید بحربه دیگر قصد
او مینماید وبسیاری از اعمال وکمالات وعلوم را که فوق طاقت وادراک اوست تا او را بسبب عدم ادراک انها غمگین و
دلتنگ گرداند وباین سبب او را وسوسه میکند که عقل تو ضعیف وطاقه ادراک این امور ندارد وبر دریافت تو اعتمادی
نیست پس عبث خود را رنج میفرمائی وثمره بر عمل تو مترتب نمیشود وباین حربه وسیله او را باز میدارد از تحصیل کمالاتی که در حوز
حوصله وطاقت اوست وباین حربه وسلاح بسیاری از مردان این میدان را بر زمین افکنده است واز فضایل وکمالات
محروم گردانیده است پس ای یوذاسف برحذر باش از شر شیطان وترک مکن علومی را که نمیدانی ودر آنچه دانسته فریب شیطان را
مخور که عمل بانها نمائی بدرستی که تو در خانه ساکنی که شیطان بالوان حیلهای گوناگون بر اهل ان خانه مستولی گردیده است وبانواع
مکرها ایشانرا گمراه گردانیده وبعضی را پردهها بر گوشها وعقلها ودلهای ایشان آویخته است که ادراک حق نمیکنند ودر ضلالت
خود مانده اند وبهرچیز که جاهلند طلب علم ان نمینمایند مانند حیوانات وبدرستی که عامه خلق را مذهبها وطریقهای مختلف هست
بعضی از ایشانرا مشتبه میگردانند وزینت میدهند ضلالت خود را در نظر جمعی که ضعیف العقلند واز دین حق ایشانرا بر میگردانند
پس شیطان ولشکرهای او اهتمام تمام می ورزند در هلاک گردانیدن مردم وگمراهی ایشان وایشانرا ملال وسستی درین کار
نمی باشد وعدد لشکر شیطان بغیر از حق تعالی کسی احصا نمیتواند نمود وجز بتوفیق دعوت الهی وچنگ در زدن بمتابعت دین حق
دفع مکرهای ایشان نمیتوان کرد پس از خدا سوال مینمائیم که ما را توفیق طاعت از جانب خود کرامت فرماید وبر دشمنان خود
ما را نصرت دهد بدرستی که یاری بر ترک معاصی وفعل طاعات از جانب حق تعالی است وبدون توفیق او امر کسی میسر نمیگردد
یوذاسف گفت ای حکیم حق تعالی جل شانه را برای من بنحوی وصف کن که انچنان نزد من ظاهر گردد که گویا او را می بینم بلوهر گفت
که خدای عز وجل دیدنی نیست وبدیدن موصوف نمیگردد وعقلها بکنه وصف او نمیرسد وزبانها بانچه سزاوار مدح وستایش
اوست قیام نمیتوانند نمود وبندگان احاطه بعلمهای او نمی توانند کرد مگر چیزی چند را که او تعلیم ایشان نماید بر زبان پیغمبرانش از
آنچه از صفات کمالیه خود وغیر عنوان بیان کرده اند ووهمهای خلایق او را که عظمت پروردگاری او نمی توانند نمود جناب مقدس

او از آن رفیعتر و بزرگوارتر و لطیفتر است که عقلها و وهمها نزدیک بارگاه جلال کبریا معرفت و شناسایش توانند کرد دیگر
بتوسط پیغمبران از علوم خود بر مردمان ظاهر گردانیده است آنچه خواسته و صلاح ایشان در آن دانسته و از وصف ذات
و صفات مقدس خود بیان فرموده است و عقلهای خلایق طاقت ادراک آن نداشته است و ایشان را بر شناخت خود و دریافت
پروردگار خود راهنمایی فرموده است با ایجاد اشیا از کتم عدم معدوم گردانیده آنچه ایجاد فرموده است یوذاسف گفت که چه
حجت است بر وجود پروردگار بلوهر گفت که هرگاه که به بینی امر مصنوع ساخته شده و نه بینی آنکسی که آنرا ساخته است البته عقل تو
حکم میکند که کسی که آنرا ساخته است همچنین آسمان و زمین و آنچه در میان آنهاست دلالت میکند بر وجود صانعی که آنرا ساخته است
و افریده است و چه حجت از آن قوی تر و ظاهر تر میباشد یوذاسف گفت که بفرمای ای حکیم که آیا بقضا و قدر الهی است آنچه بمردم
میرسد از بیماریها و دردها و فقر و احتیاج و مکروهات یا نه بلوهر گفت که اینها بقضا و قدر حق تعالی است یوذاسف گفت که بفرمای
که کارهای بد و گناهان مردم هم بقضا و قدر است یا نه بلوهر گفت که حق تعالی از اعمال سیئه ایشان بیزار است زیرا که ثواب عظیم
برای مطیعان مقرر فرموده و عقاب شدید در جزای عاصیان وعده نموده یوذاسف گفت بفرمای که کیست عادلترین مردم و
کیست ظالمترین مردم و کیست زیرکترین مردم و کیست احمقترین مردم و کیست سعادتمندترین مردم بلوهر گفت که عادلترین مردم
کسی است که برای مردم انصاف در نفس خود بیشتر دهد و جایرترین مردم کسی است که ظلم و جور خود را عدل و اهل عدل را ظلم و جور شمارد
و زیرکترین مردم کسی است که تهیه و استعداد آخرت خود را درست کند و بیخردترین مردم کسی است که همگی همت خود را صرف دنیا
نماید و گناهان خود را حقیر شمارد و گناه و خطا کار او باشد و سعادتمندترین مردم کسی است که برای مردم انصاف در نفس خود
بیشتر دهد و جایرترین مردم کسی است که ظلم و جور عاقبت اعمال او بخیر باشد و شقی ترین مردم کسی است که ختم اعمال و آخر کار
او بخیر باشد که موجب غضب و خشم پروردگار او گردد پس حکیم گفت که کسی که با مردم بخوی معامله نماید و جزا دهد ایشان را که اگر
با او آن نحو معامله نمایند و جزا دهند او را باعث هلاک و ملال و ضرر او گردد و خداوند خود را به خشم آورده است و مخالفت
رضای او نموده است و کسی که با مردم چنان معامله نماید که اگر با او آن معامله نمایند باعث صلاح او باشد او مطیع خداوند
خود است و توفیق رضای الهی یافته و از غضب او اجتناب نموده است بعد از آن گفت که زنهار که امر نیک و حسن را بد مشمار
هر چند او را در بدان بینی و کار قبیح و بد را نیک مدان هر چند در نیکان مشاهده نمایی یوذاسف گفت که بفرمای که کدام یک از
مردم سزاوارترند بسعادت و کدام از ایشان سزاوارترند به بدبختی و شقاوت بلوهر گفت که سزاوارترین مردم بسعادت
کسی است که بطاعتهای الهی عمل نماید و از معاصی او اجتناب ورزد و سزاوارترین مردم بشقاوت کسی است که بطاعتهای
الهی عمل نماید و از معاصی او اجتناب نکند و شهوتهای نفس خود را بر رضای الهی اختیار نماید یوذاسف گفت که کدام یک از مردم

خدارا فرمانبردار ترند بلوهر گفت که آنکس که بیشتر متابعت فرموده الهی کند و در دین حق راسخ تر باشد و از گناهان و اعمال قبیحه
از همه کس دورتر باشد یوذاسف گفت که بیان فرما حسنات و سیئات را بلوهر گفت که حسنات صدق و راستی نیت و گفتار
باشد و کردار است و سیئات بدی نیت و بدی کردار است یوذاسف گفت که نیکی و صدق نیت کدام است بلوهر گفت که راستی
و دروغ نگفتن یوذاسف گفت که چیست بدی گفت معصیت پروردگار نمودن یوذاسف گفت که بفرما که چگونه حاصل میشود میانه روی
در قصد و همت گفت باینکه پیوسته متذکر زوال نعمت و فنای دنیا باشی و همت گماری بر ترک اموری که موجب غضب
الهی و وبال اخروی میگردد یوذاسف گفت که سخاوت کدام است گفت که سخاوت و جوانمردی صرف کردن مال است در راه
رضای الهی یوذاسف گفت که کدام است بخیل گفت که منع کردن حقوق از اهلش و گرفتن اموال از غیر محلش پرسید که حرص
کدام است گفت میل کردن است بسوی دنیا و نظر انداختن بسوی چیزهایی که باعث فساد آنکس میشود و عقاب الهی بر آنها
مترتب میشود پرسید که راستی کدام است گفت آنست که خود را فریب ندهی و با خود دروغ نگویی پرسید که حماقت کدامست
گفت آنست که دل بدنیای فانی بندی و آخرت که ملک دایم و باقیست ترک نمایی پرسید که دروغ چیست گفت که آدمی با خود
دروغ گوید و خود را بان فریب دهد و پیوسته بهواها و شهوتهای نفس خود مشغول و خوشحال باشد و امور دین خود را تاخیر اندازد
بطول امل پرسید که کدام یک از مردم کاملترند در صلاح و شایستگی گفت آنکس که عقلش کاملترست و نظر در عواقب امور بیشتر
میکند و دشمنان خود را از شر ایشان بیشتر محافظت مینماید پرسید که آن عاقبت که گفتی که در آن نظر میباید کرد چیست و آن
دشمنان که گفتی از ایشان حذر میباید کرد کیستند گفت عاقبت آخرتست حرص و غضب و حمیت و شهوت و ریا و لجاجت در
باطلست پرسید که کدام یک ازین دشمنان که شمردی قوی ترست و احتراز از آن دشوارتر گفت در حرص خشنودی نمیباشد
و موجب شدت غضب میگردد و در غضب جور غالبست و شکر اندک و کم موجب عداوت و دشمنی بسیار میگردد و حسد مورث
فساد نیت و بدگمانی بخداوند خود میگردد و حمیت باعث لجاجه عظیم و گناهان شنیع میشود و کینه سبب طول عداوت و سلب
رحم و شفقت و شدت قهر و سطوت میباشد و ریا از همه مکرها بدترست و بسیار مخفی میباشد و از همه دروغها بدتر است
و لجاجت زود آدمی را در خصومت عاجز میکند و محبت را قطع مینماید پرسید که کدام یک از مکرهای شیطان در هلاک
کردن تمامترست و تاثیرش بیشتر گفت آنکه بسبب شهوات نفسانی بر مردم مشتبه و مخفی کرداند نیک و بد را و ثواب و عقاب
را و عواقب امور ناشایست را پرسید که چه قوت باو کرامت فرموده که بان تواند غالب شد گفت آن قوت عقل و علم
و عمل کردن بهر دو و صبر کردن بر نفس بر ترک خواهشهای خود و امید داشتن ثوابهایی که در شرع وارد شده است
و بسیار یاد کردن فنای دنیا و نزدیکی مرگ و پیوسته در حذر بودن که بسبب امور فانی دنیا امور باقیه آخرت از آنکس

فوت نشود و عبرت گرفتن از عاقبتهای بدی که بر امور گذشته دنیا مترتب گردید و خود را بر اداب و سنن اهل عقل
داشتن و نفس را از عادتهای بد باز داشتن و بعادتهای نیک و خلق حسن عادت فرمودن و طول امل را از خود دور گردان
و صبر بر شداید نمودن و بقدر کفاف از روزی قانع شدن و بقضای الهی راضی بودن و تفکر در شدت عقوبات اخرت نمودن
و تسلی دادن خود بر چیزها که از ادمی در دنیا فوت می شود و ترک ارتکاب اموری که با تمام نمیرسد و مبتلا شدن باموری که
بازگشت او با نهایت از امور آخرت و راه سعادت را بر راه ضلالت اختیار نمودن و بیقین داشتن حقوق الهی و خلق و نکوخواه
مردم بودن و نفس را از متابعت هواها و مرتکب شدن شهوتها نگاه داشتن و کارها را از روی فکر و تدبیر کردن که اگر فسادی
بران مترتب شود چون بتفکر و تدبیر نموده معذور باشد اینهاست قوتها و لشکرهایی که با اینها بر دشمنان غالب میتوان شد
یوذاسف گفت کدام یک از اخلاق پسندیده تر و نایاب تر است بلوهر گفت که تواضع و فروتنی و نرمی سخن با برادران مومن پرسید
که کدام عبادت بهتر است گفت دل بیاد خدا و محبت او داشتن پرسید که کدام خصلت افضل است گفت که محبت صالحان پرسید که
کدام سخن بهتر است گفت امر بمعروف و نیکیها و نهی از منکر و بدیها پرسید که کدام دشمن است که دفعش دشوارتر است گفت گناهان
پرسید که کدام یک از فضیلتها افضلست گفت که راضی شدن بانچه کافی باشد از روزی و پرسید که کدام یک از آداب
بهتر است گفت ادابی که از شرع و دین ظاهر شود پرسید که کیست جفاکارتر گفت که پادشاه که ظالم باشد و دلی که در و رحم
نباشد پرسید که چه چیز است که بنهایت نمیرسد گفت چشم صاحب حرص که هرگز از دنیا سیر نمیشود پرسید که کدام چیز است که عاقبتش
از همه بدتر است گفت متابعت رضای مردم نمودن در چیزی که موجب غضب الهی است پرسید که کدام چیز است که زودتر از
حالی بحالی میگردد و ثبات ندارد گفت دل پادشاهان اگر کارهای ایشان برای دنیا باشد پرسید که کدام یک از گناهان رسوا
تر است گفت پیمان الهی را شکستن و با خود مکر کردن پرسید که چه چیز است که زودتر منقطع میگردد گفت محبت عاشق پرسید
که کدام چیز خاین تر است گفت زبان دروغگو پرسید که چه چیز است که بیشتر پنهان میگردد گفت بدی ریاکننده که مردم را بظاهر
خود فریب دهد پرسید که چه چیز شبیه تر است باحوال دنیا گفت که خوابهای پریشان گفت که کدام یک از مردم پسندیده تر است
گفت انکس که گمانش بپروردگار خود نیکوتر باشد و ترک محرمات الهی بیشتر نماید و غفلتش از یاد خدا و یاد مرگ و کوتاهی عمر
کمتر باشد پرسید که چه چیز در دنیا بیشتر موجب روشنی چشم و خوشحالی میگردد گفت فرزند صاحب ادب و زن سازگار موافقی
که یاور باشد بر تحصیل اخرت پرسید که کدام درد است که علاجش مشکلتر است در دنیا گفت فرزند و زن بد که خلاصی از ان دو
بلا حاصل نمیشود پرسید که در کدام چیز اسایش و راحت بیشتر است گفت راضی بودن ببهره خود در دنیا و در تحت فرمان پادشاهان
صالح بودن یوذاسف گفت ای حکیم خاطر خود را با من دار که میخواهم از تو سوال نمایم از چیزی که اهتمام من بسوی ان از همه چیز

بیشتر است بعد از انکه حق تعالی مرا بینا گردانید دانستم چیزی را که نمیدانستم و روزی کردم را از امور دین چیزی چند را که نا امید
بودم از انها بلوهر گفت که بپرس از انچه خواهی یوذاسف گفت که مرا خبر ده از حال کسی که در طفولیت بپادشاهی رسیده باشد
و دین او بت پرستی باشد و بلذات دنیا پیوسته پرورش یافته و بانها معتاد شده باشد و در نعمت و رحت نشو و نما کرده
باشد تا سن پیری و در مدت عمر خود خدا را نشناخته باشد و یک لحظه خود را از لذات و شهوات نفس باز نداشته بلکه پیوسته
همت او مصروف باشد بر انکه هر لذتی را بنهایت رساند و اقصی مراتب هر شهوتی را تحصیل نماید و خواهشهای نفس بر همه چیز
ترجیح دهد و رشد و صلاح خود را در غیر آنها داند و چندانکه عمرش زیاده شود حرصش برین امور زیاده گردد و بدنیا فریفته تر شود
و ان باطل در نفسش راسختر گردد و اهل باطل دین خود را دوست تر دارد و اهل اخرت را راند و غافل باشد از ان و فراموش کرده
باشد از سبب قساوت قلب و بدی نیت و فساد اعتقاد روز بروز عداوتش زیاده گردد و نسبت بجماعتی که مخالف دین
او یند و بر دین حق ثابتند و از ترس او حق را اظهار نمی نمایند و از ظلم و عداوت خود را پنهان کرده اند و انتظار فرج می کشند
ایا چنین شخصی با چنین اوصاف را امیدیست که در اخر عمر مذهب باطل را ترک نماید و از اعمال قبیحه نجات یابد و میل کند بجانب
امری که فضیلت ان ظاهر است و حجت حقیقت و فواید و بهرها در ان بسیارست یعنی اختیار نماید انچه را تو میدانی از دین حق
و برسد بمرتبه که گناهان گذشته اش آمرزیده شود و امید ثوابهای اخرت داشته باشد بلوهر گفت که دانستم که صاحب این
اوصاف کیست و دانستم که این سوال را برای چه کردی یوذاسف گفت که این دریافت و فراست از تو بعید نیست با ان
درجه فهم که خدا بتو کرامت فرموده و ان رتبه علم که ترا بان مخصوص گردانیده بلوهر گفت که صاحب ان اوصاف پادشاه است
که پدر تست و باعث تو برین سؤال محبتی است که با او داری و اهتمامی است که در امر او بعمل اوری بسبب شفقت بر پدر و رعایت
حق او و از ترس انکه مبادا معذب شود و در اخرت بعذابهای گوناگون که حق تعالی اهل انرا وعده فرموده است و میخواهی که مثاب
شوی درین اهتمام و ادا کنی حقی را که حق تعالی برای پدر تو بر تو لازم گردانیده است از شفقت بران و گمان دارم که در خاطر
داری که نهایت سعی و اهتمام بجا اوری در هدایت پدر خود و خلاصی از هولهای عظیم و عذابهای نامتناهی و رسانیدن او
بسلامت و رحت و نعمت ابدی که حق تعالی در ملکوت سموات برای مطیعان مقرر فرموده است یوذاسف گفت که یک حرف
را خطا نکردی و انچه در خاطر من بود بیان فرمودی پس انچه بخاطر داری در امر پدرم بیان فرمای که میترسم که او را مرگ
در رسد و بحسرت و ندامت گرفتار شود در هنگامی که پشیمانی او را هیچ ثمره نبخشد و از من هیچ نفعی باو نتواند رسید پس مرا درین
امر صاحب یقین گردان و این عقده را از خاطر من بگشای که بسیار غمگینم درین امر و چاره اش نمیدانم بلوهر گفت که اعتقاد
ما درین باب انست که هیچ مخلوقی را از رحمت پروردگار خود دور نمیدانیم تا زنده است هرچند طاغی و سرکش و گمراه باشد

زیرا که حق تعالی خود را برای ما وصف فرموده است برحمت و شفقت و مهربانی و ما او را باین نحو شناخته ایم و باین اوصاف ایمان
باو آورده ایم و امر فرموده است جمیع عاصیان را باستغفار و توبه و باین سبب ما امیدواری عظیم در حصول مقصود او و تو
داریم اگر مشیت الهی باین تعلق گرفته باشد بدان ای یوذاسف که نقل کرده اند که پادشاهی بود در زمانهای گذشته که صیت
علم و دانش او در آفاق منتشر گردیده و بسیار ملایم و مهربان و عادل بود بر رعیت و پیوسته در اصلاح ایشان میکوشید و مدتی
در میان ایشان با نهایت خیر و نیکی و صلاح زندگانی میکرد پس چون اجل او در رسید و بدار بقا رحلت نمود رعیت برو بسیار
جزع کردند و او را فرزندی نبود اما یکی از زنان او حامله بود منجمان و کاهنان حکم کردند که این فرزند پسر است ایشان کسی را بر خود
پادشاه نکردند و انتظار ولادت آن پسر میبردند و وزرای پادشاه سابق امور مملکت را جاری میکردند پس موافق قول منجمان و کاهنان
پسری متولد شد و اهل آن مملکت شادی و سروری که ایشان را از تولد آن پسر حاصل شد تا یکسال بلهو و لعب و سازها و انواع
نغمات تعیش کردند و بفسوق و معاصی روزگار گذرانیدند تا آنکه جمعی از علما و دانشمندان که در میان ایشان بودند بآن گروه گفتند
که این فرزند عطیه بود که حق تعالی بشما کرامت فرموده سزاوار این بود که در برابر این نعمت شما حق تعالی را شکر کنید که معطی این
نعمتست شما بازاء این نعمت کفران نعمت او کردید و مخالفت او نمودید و شکر شیطان کردید و او را راضی گردید و خدا را بخشم
آوردید اگر اعتقاد شما این است که غیر خدا تعالی این نعمت را بشما کرامت فرموده پس شکر او مکنید ایشان گفتند که ما این عطیه را
از خدا میدانیم و او بر ما بدین نعمت منت گذاشته علما گفتند پس اگر میدانید که خدا این نعمت را بشما عطا فرموده پس چرا
او را بخشم می آورید و دشمن او را راضی میکنید رعیت گفتند که ای دانایان آنچه باید کرد بفرمایید ما نصیحت شما را قبول کنیم
و بفرموده شما عمل نماییم علما گفتند که میباید که ترک نمایید متابعت شیطان را در خوردن مسکرات و مشغول گردیدن بسازها
و لهو و لعب و بطاعات و عبادات طلب خشنودی پروردگار خود بکنید و چند برابر آنچه شکر شیطان و اطاعت او کرده اید
شکر خداوند خود بجا آورید تا حق تعالی گناهان شما را بیامرزد رعیت در جواب ایشان گفتند که بدنهای ما تاب و تحمل جمیع آنچه شما فرمودید
ندارد علما گفتند که ای اصحاب جهالت و ضلالت چگونه اطاعت کردید کسی را که هیچ حق بر شما نداشت و معصیت می کنید کسی را
که حق تعالی واجب و لازم بر شما کرده دارد چون بود که قوت داشتید بر فعل کارهایی که سزاوار نبود و اظهار ضعف و ناتوانی
می کنید در اعمالی که نیکو و پسندیده و سزاوار است ایشان گفتند که ای پیشوایان علم و حکمت شهوتها در نفس ما قوی گردیده و
لذتهای دنیا بر ما غالب شده و چون این دواعی در نفس ما قوییست کارهای بد بر ما آسان شده است و متحمل مشقت آنها می
توانیم شد و نیات خیر در نفس ما ضعیف است باین سبب طاعت بر ما گران و دشوار است پس از ما راضی شوید که بتدریج روز
بروز از یک یک اعمال ناشایست خود را ترک نماییم و بطاعات و عبادات رو آوریم و بار را بر ما گران مکنید علما گفتند

که ای گروه منجمان شما فرزندان اهل جهالت و برادران اهل ضلالتید و شبیه ایشانید لهذا شقاوت و بدبختی بر شما ثابت است
و سعادت و فیروزی بر شما گران رعیت گفتند که ای پیشوایان و دانایان و ای حکیمان و راهنمایان از سرزنش شما با سرزنش پروردگار
پناه میبریم و از شدت و عنف شما در پرده عفو الهی میگریزیم پس شما سرزنش میکنید ما را بسستی و ضعف و عیب میگوئید ما را بجهالت
و پستی که پروردگار ما کریم و مهربان و امرزنده است پس اگر اطاعت شیطان نمائیم از گناه ما عفو میفرماید و اگر اطاعت او کنیم عبادت
ما را مضاعف میگرداند پس ما سعی میکنیم در عبادت و بندگی او بقدر آنچه در زمان مخالفت او کرده ایم تا آنکه حق تعالی ما را بآرزوهای
دنیا و عقبی برساند و بر ما رحم فرموده و خلعت مغفرت بر ما پوشاند چنانچه بی طلب ما را لباس هستی پوشانید و از ظلمت آباد عدم
بساحت وجود کشانید پس چون چنین گفتند علما اقرار بصدق ایشان نموده بگفته ایشان راضی شدند پس ایشان یکسال تمام روزه
داشتند و نماز و عبادت کردند و مالها را در راه خدا صرف کردند و چون یکسال منقضی شد کاهنان و منجمان گفتند که آنچه این
گروه برای این مولود کردند دلالت برین میکند که این پادشاه مدتی بدکردار و فاجر باشد و مدتی صالح و نیکوکردار باشد و در
زمانی جبار و متکبر باشد و بعد از آن تواضع و شکستگی شیوه او گردد منجمان نیز درین قول با ایشان موافقت نمودند از ایشان
پرسیدند که این حال را از کجا دانستید و چگونه بر شما ظاهر شد کاهنان گفتند که چون این رعیت بسبب این مولود در اول
مشغول لهو و لعب و باطل شدند و در آخر بعبادت و بندگی رو آوردند دانستیم که این مولود حالش چنین خواهد بود منجمان
گفتند که در وقت مولود او زهره و مشتری هر دو در قوت بودند و زهره تعلق باهل طرب و بطالت دارد و مشتری باهل طاعت و
عبادت دانستیم که این دو حالت در آن خواهد بود پس آن طفل در نهایت قوت و تنومندی و قدرت و نشو و نما کرد و
چون بشاهی و پادشاهی یافت آغاز بمستی و بطالت و لهو و لعب و ظلم و جور و فساد و تعدی و تطاول نمود و محبوب ترین مردم
نزد او کسی بود که درین امور با او موافقت نماید و دشمن ترین مردم نزد او کسی بود که از اعمال او کناره کند و او را نصیحت نماید
و مغرور شده بود بجوانی و صحت و توانائی و ظفر بر مطالب و نصرت بر دشمنان و نخوت و خودبینی و سرور و شادی او
به نهایت رسیده و آنچه میخواست و آرزو داشت از دیدنیها و شنیدنیها دید و شنید تا آنکه بسن سی و دو سالگی رسید پس
جمع کرد زنان بسیار و پسران بیشمار که از اولاد پادشاهان نزد او جمع شده بودند و پردگیان حرم خود را از کنیزان با حسن
و جمال و اسپان رهوار و کنیزان خدمتکار خاص خود را همگی حاضر نمود و فرمود که خود را با نواع لباسها و الوان زینتها
بیارایند و امر کرد که آنچه در خزانه این بود از نفایس اموال و جواهر و اسباب بیرون آوردند و در مجلس او بترتیب بچیدند و فرمود
تا جمیع لشکری و امرا و سپه سالاران و نویسندگان و پیاولان و دربانان و اشراف و بزرگان و علما و دانشمندان اهل
مملکت او همگی با نهایت زیب و زیور حاضر شوند و فرمود که شجاعان عسکر و دلیران لشکر مزین و بر اسپان نفیس سوار شوند

وبرای هر صنف از صنوف امرا و وزرا و لشکری و رعایا و عامهٔ خلق مکانی مقرر فرمود که صفها بر کشیده در جاهای خود
قرار گیرند و غرض او این بود که بر منظر رفیع برآید و عظمت و پادشاهی و اسباب سلطنت و جمعیت و خزاین و وسعت مملکت و کثرت
جنود و عساکر خود را بنظر در آورد تا سرور و عیش و طرب او زیاده گردد پس چون چنین مجلسی مرتب داشتند و بمجلس درآمد و بر تخت
خود بالا رفت و بر تمام اهل مملکت خود مشرف شد همگی او را سجدهٔ تعظیم کردند و او از مشاهدهٔ اسباب بی پایان و کثرت مطیعان
و فرمانبرداران سرور عظیم حاصل گردید پس بعضی از غلامان خاص خود را گفت که مملکت و رعیت خود را بحسن وجوه مشاهده کردم
و شاد گردیدم اکنون میخواهم که منظر خویش را بنظر در آورم و از مشاهدهٔ جمال خود مسرور گردم پس آینه طلب نمود در اثنای آنکه در آن
می نگریست و مشاهدهٔ صورت خود مینمود نظرش بر موی سفیدی افتاد که در میان موهای ریش او ظاهر گردیده بود مانند زاغ سفیدی
که در میان زاغهای سیاه نمودار باشد از مشاهدهٔ این حال بسیار خایف و هراسان گردید و غمگین و ترسان شد و اثر اندوه
بر هیأتش ظاهر شد و شادیش بغم مبدل گردید و با خود اندیشه کرد که این نشانه ایست که جوانی باخر رسیده و ایام سلطنت و کامرانی
بنهایت انجامیده و این موی سفید رسول ناامیدی است که خبر زوال پادشاهی را بر من میخواند و پیش آهنگ مرگست که خبر مردن و
پوسیدن را بگوش جانم میرساند هیچ دربانی مانع او نتوانست شد و هیچ نگهبانی دافع او نتوانست بود تا ناگاه بمن رسید و خبر
مرگ و زوال پادشاهی را بمن رسانید و بزودی سرور مرا باندوه بدل خواهد کرد و شادی و عیش مرا زایل خواهد گردانید و بنای قوت
و توانایی مرا در هم خواهد شکست و حصارهای محکم و لشکرهای فراوان برای دفع آن نفعی نخواهد بخشید آنست رباینده قوت و
زایل کننده توانگری و عزت آنست پراکنده کننده جمعیت عزیزان و قسمت کننده میراث در میان دوستان و دشمنان آنست
باطل کننده عیشها و مکدر سازنده لذتها و خراب کننده عمارتها و متفرق نماینده جمعیتها آنست قصد کننده صاحبان رفعت
و خوار کننده اصحاب عزت و شوکت اینک در رسیده و بار خود را فرود آورده و بر در خانهٔ من و دام خود را گسترانیده برای
صید من در کاشانهٔ من پس آن پادشاه که محملها بر دوش گرفته بپای تختش آورده بودند پای برهنه مضطرب از تخت فرود آمد و
لشکر خود را جمع نمود و معتمدان خود را نزد خود خواند و گفت ای گروه من چگونه پادشاهی بودم شما را و با شما چگونه و بچه نوع سلوک
کردم و در ایام دولت من شما بر چه حال بودید ایشان در جواب گفتند که ای پادشاه پسندیده اطوار نیکوکردار حق نعمت بر ما بسیار
داری و از شکر احسانهای تو عاجزیم اینک جانهای خود را در راه فرمانبرداری تو گذاشته ایم آنچه میخواهی بفرمای که بجان قبول
می کنیم پادشاه گفت که دشمنی که از و نهایت خوف و بیم دارم بسرای من در آمده و هیچیک از شما او را مانع نشدید تا بر من مستولی
گردید با آنکه شما معتمدان من بودید و بشما امیدها داشتم ایشان گفتند ای پادشاه آن دشمن در کجاست او را می توان دید یا نه پادشاه
گفت که خود دیدنی نیست اما آثار و علاماتش را میتوان دید ایشان گفتند که برای دفع دشمنان تو مهیا گردیده ایم و حق نعمتهای

ترا فراموش نکرده ایم و در میان ما صاحبان عقل و تدبیر بسیارند دشمن خود را بما بنما تا دفع شر او از تو بکنیم پادشاه گفت
که من فریب عظیم از شما خورده بودم و بخطا بشما اعتقاد کرده بودم و شما را بمنزلهٔ سپری میدانستم برای دشمنان خود و مالها
گرانمایه بخشیدم و شما را برهمه برگزیدم و شما را بخود اختصاص دادم که مرا از شر دشمنان حفظ و حراست و منع و حمایت نمایند و
برای اعانت و یاری شما برین امر شهرهای محکم بنا کردم و قلعها را استوار کردم و اسلحه که برای دفع اعادی در کار است بشما
عطا کردم و غم تحصیل مال و روزی را از شما برداشتم که شما را اندیشه بغیر از من محافظت من نباشد و گمان من این بود که با
وجود شما آسیبی بمن نخواهد رسید تا آنکه شما برگرد من باشید رخنه بر بنیان وجود من راه نخواهد یافت و اکنون با وجود
جمعیت شما چنین دشمنی بر من ظفر یافته است اگر این از سستی و ضعف شماست که قوت بر دفع آن ندارید یا من در استحکام
کار و فکر روزکار خود خطا کرده ام که شما را با این ضعف یاور خود گردانیده ام و اگر شما قادر بر دفع آن بوده و غافل شده اید
پس شما خیرخواه و مشفق من نبوده اید ایشان گفتند ای پادشاه چیزی که ما طاقت آن نداشته باشیم بسلاح و حربه و اسبان و
و قوت و تهیه خود بمشیت الهی نخواهیم گذاشت که ضرر آن بتو برسد تا ما حیات داریم و اما چیزی که بدیده درنیاید ما علم
بان نداریم و قوت ما بدفع آن وفا نمیکند پادشاه گفت که آیا من شما را نگرفته ام برای آنکه دفع دشمنان برای من بکنید
گفتند بلی پادشاه گفت که از چه جنس دشمنان مرا محافظت مینمایید از دشمنی که ضرر رساند پادشاه گفت آیا از هر دشمنی
ضرر رساننده نگاه میدارید یا از بعضی دشمنان ضرر رساننده گفتند از هر دشمن ضرر رساننده پادشاه گفت که این
رسول مرگ در رسیده و خبر خرابی و پوسیدگی و زوال ملک و پادشاهی بمن میدهد و میگوید که من میخواهم که آنچه تو آباد
کرده ویران گردانم و آنچه بنا کرده خراب کنم و آنچه جمع کرده پراکنده گردانم و آنچه باصلاح آورده فاسد کنم و آنچه
اندوخته قسمت کنم و گردهای ترا برهم زنم و تدبیرهای ترا باطل گردانم و این رسول خبر آورده است از جانب مرگ که
عنقریب دشمنانرا بر تو شاد خواهم کرد و از فنای تو دردها و کینهها سینهٔ ایشانرا دوا خواهم کرد زود باش که لشکر
ترا پراکنده کنم و انس ترا بوحشت مبدل گردانم و ترا بعد از عزت خوار کنم و فرزندان ترا یتیم کنم و متفرق سازم جمعیت
ترا و بمصیبت تو بنشانم آن گروه گفتند که ای پادشاه ترا از شر مردم و جانوران درنده و حشرات زمین محافظت
می توانیم نمود اما مرگ و زوال را چاره نمی توانیم کرد و قوت دفع آن نداریم و از خود نیز آنرا منع نمیتوانیم کرد پادشاه
گفت آیا چاره برای دفع آن دشمن هست گفتند نه پادشاه گفت دشمنان دارم ازین دشمن خود تر آیا دفع آن میتوانید
کرد گفتند کدامند آنها گفت دردها و غمها و المها گفتند ای پادشاه اینها بتقدیر خداوند عظیم الشان قادری نازل میشود
و اسبابشان از بدن برانگیخته میشود و هیچکس بر دفع آنها قادر نیست و بحاجب و دربان و حارث و نگهبان ممنوع نمیگردند

پادشاه گفت آیا قادر هستید بر دفع این امور که بقضا و قدر الهی بر من مقدر شده است گفتند ای پادشاه کیست که
پنجه بر پنجه قضا افکند و مغلوب او نگردد و کیست که با قدر حق تعالی ستیزه نماید و مقهور او نشود پادشاه گفت که
پس هر گاه شما چاره قضا و قدر نمیتوانید نمود و جمیع امور بقضا و قدر است پس چه نفع از شما بمن میتواند رسید ایشان
گفتند که ما قدرت بر دفع قضا و قدر نداریم و توفیق یافته و بحقایق امور پی برده و آنچه میگوئی حق است اکنون بگو که چه
اراده داری ای پادشاه گفت ای اراده دارم که بعوض شما اصحاب و یاران بگیرم که مصاحبت ایشان با من دائمی باشد
و وفا بر عهد و پیمان او باشد و برادری ایشان با من همیشه باقی باشد و مرا بعد از مرگ تنها نگذارند و در زندگی ترک
یاری من ننمایند و از من دفع نمایند ضرر چیز را که شما از دفع آن عاجزید که آن مرگست گفتند ای پادشاه کیستند این جماعة
که اوصاف ایشانرا وصف فرمودی گفت ایشان گروهی چند اند که ایشانرا برای اصلاح شما فاسد گردانیدیم گفتند
ای پادشاه احسان خود را از ما باز مگیر و با ما و ایشان نیکی و ملاطفه کن که ما پیوسته اخلاق ترا پسندیده ایم و کمال
و مهربانیهای ترا عظیم و شامل یافته ایم گفت صحبت شما قاتل و اطاعت شما موجب کری و کوری است و موافقت
شما زبان زلال میگرداند گفتند چرا چنین است ای پادشاه گفت زیرا که مصاحبت شما با من در بسیاری ملک و اموال
و اسباب دنیاست و موافقت شما با من در جمع خزاین و اسباب عیش و نعمتهاست و اطاعت شما مرا در امور است
که موجب غفلت و از امور آخرت دور افکندید و دنیا را در نظر من زینت دادید اگر چه خیرخواه من میبودید مرگ را
بیاد من می آوردید و اگر بمن مشفق و مهربان می بودید مرا باین امر فانی مشغول نمی ساختید بدرستی که آنچه شما نفع من میدانید
برای من ضرر است و آنچه گمان دوستی میکنید محض دشمنی است و جمیع اموری که شما برای من تحصیل کرده اید همه
برای شما گذاشتیم و مرا بآنها حاجتی نیست و بکار من نمی آید گفتند ای پادشاه پسندیده اطوار نیکو کردار سخن ترا
فهمیدیم و عزم داریم که آنچه بفرمائی اجابت کنیم و ما را اصلا بر تو حجتی نیست زیرا که حجت تو تمام و عالیست و لیکن
ساکت شدن ما در برابر سخن تو موجب فساد مملکت و باطل شدن دنیای ما و شماتت دشمنان ما میگردد و بر ما کار بسیار
دشوار شده و در چاره کار خود حیران شده ایم بسبب تغیر رائی که ترا سانح گردیده و این امری که تازه عازم
شده پادشاه گفت که آنچه شما را بخاطر میرسد بگوئید و ایمن باشید از ضرر من و هر حجت که دارید بیان فرمائید
و از من بیم و ترس مدارید که من تا امروز مغلوب جمعیت و تعصب بودم و امروز بر هر دو غالبم و تا امروز هر دو بر من
مسلط بودند و اکنون بر ایشان مسلط گردیده ام تا امروز پادشاه بودم و لیکن بنده بودم و امروز از بندگی آزاد
شدم و شما را نیز از فرمانبرداری خود آزاد کردم گفتند کیست او که در زمان فرمان فرمائی ما بنده او بودی گفت من در

از زبان بنده خواهشهای خود بودم و مقهور و مغلوب جهل و نادانی گشته بودم و بندگی و فرمانبرداری شهوتهای خود میکردم
امروز این بندگیها و اطاعتها را از خود بریدم و به پشت سر خود افکندم و آزاد شدم گفتند بگو ای پادشاه که اکنون چه عزم
داری گفت عزم دارم که بقدر ضرورت قناعت نمایم و در خلوتی مشغول تحصیل آخرت خود گردم و دنیای فریبنده را ترک نمایم
و این بارهای گران را از پشت خود بیندازم و مهیای مرگ شوم و تهیه سفر آخرت را بگیرم که ایلچی مرگ در رسیده و میگوید
که فرموده اند که از تو جدا نشوم و با تو باشم تا مرگ در رسد گفتند ای پادشاه آن پیک که از جانب مرگ آمده کدامست
که ما او را نمی بینیم و او مقدمه مرگست گفت رسول مرگ این موی سفید است که در میان موهای سیاه ظاهر گردیده و بانگ
فنا و زوال در میان جوارح و اعضا در داده و همه اجابت او نموده اند و اما مقدمه مرگ آن ضعف و سستی و شکستگی است که این موی
سفید نشانه اوست گفتند ای پادشاه چرا مملکت خود را باطل میکنی و رعیت خود را مهمل و سرگردان وامیگذاری و از وبال
و گناه آن نمیترسی که این گروه را ضایع و معطل بگذاری مگر نمیدانی که بهترین ثوابها باصلاح آوردن امور خلق است و سر نیکیها
و بهترین عبادتها متابعت جماعتست و چگونه نمیترسی که گناه کار باشی و حال آنکه در ضایع گردانیدن عامه خلق گناه تو زیاده
از این ثواب است که در اصلاح نفس خود از خدا توقع داری یا نمیدانی که بهترین عبادتها عملی است که دشوارترست و دشوارترین
عملها سیاست رعیت است بدرستی که تو ای پادشاه بعدالت در میان رعیت سلوک کردی و پیوسته تدبیر ثواب خود
اصلاح این گروه در دست تو بوده است و اکنون میخواهی که ایشان را بگذاری که فاسد شوند و از فساد ایشان گناه تو
عاید میشود زیاده از ثوابی که بسبب اصلاح خود به تنهائی بتحصیل مینمائی مگر نمیدانی ای پادشاه که علما و دانشمندان گفته اند
که هر که شخصی را ضایع و فاسد کند موجب فساد نفس خود شده و کدام فساد از این بیشتر میباشد که تو ترک میکنی جمیع این
رعیت را که تو پیشوای ایشانی و بدر میروی از میان این گروه که تو باعث انتظام امور ایشانی زنهار که از خود میفکن
لباس این سلطنت را که وسیله شرف دنیا و آخرتست پادشاه گفت که فهمیدم آنچه گفتید و ادراک کردم آنچه بیان کردید
و لیکن من پادشاهی را در میان شما اختیار میکنم برای آنکه عدالت در میان شما جاری سازم و از خدا مزد طلب نمایم و در
اصلاح کار شما بخیرات و خوبیهای اعوان و یاران که با من مهربانی کنند و وزرا که بعضی از امور مرا متکفل شوند و شما را
در آن مطلب خیرخواه و معاون من باشند گمان ندارم که به تنهائی چنین مطلبی را در میان شما راه توانم برد و حال آنکه
همگی شما مایلید بدنیا و راغب گردیده اید بشهوتها و لذتهای آن و با این حال اگر من در میان شما باشم از حال خود ایمن
نیستم که مایل گردم بدنیائی که اکنون امیدوارم که آن را ترک نمایم و با اهلش واگذارم و فریفته آن نگردم تا هنگامی که ناگاه
مرگ در رسد و مرا از تخت پادشاهی بر زمین رساند و بعد از جامهای حریر و دیبا و لباسهای مطرز بطلا جامه خاک در من

پوشاند و بعوض جواهر گرانبها سنگ و کلوخ بر من افشاند و بعد از منازل وسیعه در قبر تنگ ساکن گردانند و بپوشانند
بر من بعد از خلع لباس مکرمت جامه خاری و مذلت را پس در انجا بمانم تنها و هیچیک از شما با من نباشید و مرا از ابادانی
بدر برید و بمحل ویرانی و خراب تنها بنهید از ید و بدن مرا جانوران زمین از مورچه و غیر آن واگذارید که گوشت و پوست مرا
بخورند و بدن من مردار گندیده شوند و عزت از من بیگانه و خواری با من یار گردد و دوست ترین شما نسبت بمن در ان حال
کسی نباشد که زود تر مرا دفن و مرا با کردهای بد خود واگذارد و برود و در ان حال بغیر حسرت و ندامت ثمره بر من دوستان
و یاران ثمره مترتب نشود و شما پیوسته مرا وعده میکردید که دشمنان ضرر رساننده را از من دفع نمایید و اکنون اعتراف
مینمایید که نفعی از شما بمن نمیرسد و قادر بدفع ضرری از من نیستید و چاره برای من نمیدانید پس ای گروه امروز چاره کار
خود میکنیم چون شما با من مکر کردید و دامهای فریب برای من گسترده بودید خود را از مکر شما نجات میدهم ایشان گفتند که ای
پادشاه نیکوکردار پسندیده اطوار ما ان نیستیم که بیشتر بودیم خیانچه تو ان نیستی که پیشتر بودی الکنی که ترا از حال بدحال
نیک اورده حال ما را نیز مبدل ساخته و رغبت بخیر و خوبی گردانیده و این توبه ما را قبول فرمای و خیرخواهی ما را قبول کن
و ترک مفرمای پادشاه فرمود که تا شما بر سر قول خود هستید من در میان شما میباشم و هرگاه بر خلاف این قاعده
عمل نمایید از میان شما بدر میروم پس ان پادشاه در ملک خود ماند و لشکری او همگی بسیرت او عمل کردند و بعبادت و بندگی
حق تعالی مشغول گردیدند پس حق تعالی ارزانی و فراوانی در بلاد ایشان کرامت فرمود و دشمنان ایشان را مخذول گردانید و
مملکت ان پادشاه زیاده شد و سی و دو سال دیگر برین سیرت نیکو در میان ایشان پادشاهی کرد و برحمت ایزدی پیوست
و تمامت عمر او شصت و چهار سال بود که نصف از ان بظلم و فساد گذرانید و نصف دیگر را بصلاح و سداد بود اسف
گفت که از شنیدن این مثل بسیار مسرور گردیدم ازین باب مثلی دیگر بیان فرما که موجب زیادتی و خوشحالی من گردد و شکر الهی را
زیاده بجا اورم بلوهر گفت که نقل کرده اند که پادشاهی بود از پادشاهان فاسق و در میان رعیت او شدت و تفرقه و تنگی
و پراکندگی بود و دشمنان بر او مستولی بودند بسبب فسق و فساد ایشان و ان پادشاه را پسری بود در نهایت صلاح و
سداد و حق شناسی و خداترسی و او رعیت را بخوف الهی و پرهیزکاری از گناهان رغبت میگردانید و امر میفرمود ایشان را
بیاد کردن خدا در جمیع احوال و پناه بردن باو در دفع دشمنان و رفع شداید و چون پدرش از دنیا رفت و او بر سریر سلطنت
مستقر گردید حق تعالی دشمنان او را منکوب گردانید و رعیتش برفاهیت و امنیت مجتمع گردیدند و ملکش اباد ان و معمور
گردید و امور پادشاهیش منتظم شد و فزون این نعمتهای بی پایان باعث طغیان و غفلت و فساد او گردید بحدی که بندگی
خدا را ترک کرد و نعمتهای خدا را کفران مینمود و هر که با او عنادی میورزید بقتلش مسارعت مینمود و بر نیحال پادشاهی او بطول

الجاهد

انجامید و روز بروز فساد او و رعیت او زیاده میشد تا انکه همگی کردند ان دین حقی را که پیش از پادشاهی او داشتند و
او امر میفرمود از باطل و ظلم همگی اطاعت او می نمودند و در ضلالت و گمراهی او مسارعت میکردند و برینحال ماندند تا انکه فرزندان
ایشان برین جهالت و بطالت نشو و نما کردند و عبادت الهی از میان ایشان بالکلیه برطرف شد و نام مقدس الهی بر زبان
ایشان جاری نمی شد و در خاطر ایشان خطور نمیکرد که خداوندی و معبودی بغیر ان پادشاه باشد و پسر آن پادشاه در
حیات پدرش با خدا عهد کرده بود که اگر او پادشاه شود اطاعت الهی را بجوی نماید که هیچیک از پادشاهان گذشته نکرده
باشند و فرمانبرداری خدا چنان بکند که فوق طاقت همه کس باشد چون بپادشاهی رسید غرور سلطنت ان ندامت
ان را از خاطرش محو نمود و مستی فرمانروایی چندان او را بیهوش کرد که چشم نگشود و بجانب حق اصلا نظر نیفکند و
در میان امرای او مرد صالحی بود که قرب و منزلتش نزد ان پادشاه زیاده از دیگران بود دلش بسیار بدرد آمد و دلتنگ
شد از ان گمراهی و ضلالت و مستی و بطالت که در ان پادشاه میدید و میخواست که بیاد پادشاه آورد پیمانی را که با
خداوند خود کرده بود و او را پند دهد و نصیحت کند ولیکن از شدت و صولت و غفلت او حذر مینمود و جرات نمیکرد
از اهل دین و صلاح در مملکت ان پادشاه کسی نمانده بود بغیر او و یکشخص دیگر که در اطراف مملکت ان پادشاه مختفی بود
بود و کسی نام و نشان او را نمیدانست پس روزی آمد نزد مقرب جرات کرد و کله مرده پوسیده برداشت و در جامه پیچید
و بمجلس درآمد چون بجانب راست ان پادشاه نشست ان کله را بیرون آورد و در پیش خود گذاشت و پا بر ان میزد تا آنکه
ریزه های استخوان ان مجلس را کثیف گردانید پادشاه از ان عمل بسیار در خشم شد و اهل مجلس همگی متحیر شدند و جلادان
شمشیرها کشیده و منتظر فرمان پادشاه بودند که چون اشاره نماید او را پاره پاره کنند و پادشاه با آن شدت غضب
و خشمی که او را از جا برآورده بود ضبط خود مینمود و امر بقتل او نفرمود و پادشاهان آن زمان شیوه ایشان آن بود که
با وجود تکبر و تجبر و کفر و ضلالت نهایت حلم و بردباری مینمودند و بسیاستها و تادیبها مبادرت نمی نمودند برای
تالیف دلهای رعیت و آبادانی مملکت زیرا که انحراف قلوب ایشان موجب تزلزل بنیان سلطنت میگردد و خرابی مملکت
موجب نقصان مال و خراج پادشاهان میشود و باین سبب پادشاه ساکت ماند تا از مجلس برخواست و آمد در روز
دیگر در مجلس پادشاه از سبب ان کار هیچ نمی پرسید در روز چهارم کله را برگرفت با ترازویی و قدری از خاک چون بمجلس درآمد
و با کله ان کرد که هر روز میکرد و ترازو را برگرفت و بر یک کفه ان درم میگذاشت و در کفه دیگر خاک ریخت انقدر که برابر
ان درم شد پس آنخاک را در چشم ان کله ریخت و یک کف خاک برداشت و در دهان ان کله ریخت انقدر که برابر آن
درم شد در انحال دیگر پادشاه را طاقت و صبر نماند و بیتاب شد و گفت میدانم که باعث جرات تو برین اعمال در مجلس من

شده و ان زیادتی قرب و منزلتی است که نزد من داری و میدانی که ترا عزیز و محترم میدارم و از تو میگذرانم خیری چند را
که از دیگران نمیگذرانم و گمان دارم که درین اعمال غرضی و مطلبی داری پس امزد بر روی افتاد و پای پادشاه را بوسه داد و گفت
ای پادشاه روی بمن دار و عقل خود را بکلی متوجه بمن گردان که با تو سخنی دارم که مثل سخن حکمت مثل تیریست که اگر بر زمین نرمی
اندازند می نشیند و جا میکند و بر زمین سخت جا نمیکند و بر میگردد و همچنین کلمه حق مانند بارانست که اگر بر زمین نرم
پاکیزه که قابل زراعت باشد ببارد و از ان گیاه میروید و اگر بر زمین شوره ببارد ضایع میشود بدرستی که در مردم هواها و
خواهشهای مختلف میباشد و پیوسته در دل ادمی عقل نورانی با خواهشهای نفسانی معارضه و مجادله مینماید پس اگر خواهش
نفس بر عقل غالب گردد حق را قبول نمیکند و از جا در می آید و سفاهت و تندی میکند و اگر عقل بر شهوات نفس غالب آید
ادمی حق را می یابد و او را لغزشی و خطایی حاصل نمیشود بدانکه من از هنگام طفولیت تا حال دوستدار علم و دانش بودم
و بتحصیل علوم راغب بودم و بر همه چیز انرا اختیار مینمودم پس هیچ علمی نماند مگر انکه ازان بهره وافی اخذ نمودم تا انکه روزی
در میان قبرستان پادشاهان میگردیدم این کله پوسیده را دیدم که بیرون افتاده بود از قبرهای پادشاهان و چون بپادشاهان
محبت عظیم دارم از مشاهده این کله برینحال و جدا گردیدن ان از بدن و افتادن بر خاک مذلت و خواری بسی متاثر شدم پس
انرا برداشتم و در بر گرفتم و بخانه خود بردم و دیبا و حریر بران پوشیدم و گلاب بران پاشیدم و بر روی فرش نیکو گذاشتم
و با خود گفتم که این کله از سرهای پادشاهانست که اکرام در ان تاثیر میکند و بحسن خود بر میگردد و اگر از سرهای فقرا و درویشانست
باین حال میماند و اکرام من باو نفعی نمیرساند پس چند روز با او چنین سلوک کردم و در اکرام و احترام و زینت ان اهتمام کردم
هیچ تغییر در ان نشد و هیچ جمال او را حاصل نگردید چون دانستم که گرامی داشتن در ان تاثیری نمیکند طلبیدم یکی از غلامان
خود را که از سایر غلامان نزد من کم قدرتر بود و فرمودیم که خواری کش از پیش با ان کله رساند دیدم که این حالت نیز در ان
هیچ تاثیر نکرد دانستم که اکرام و اهانت فرمودن نسبت بحال این سر یکسانست پس چون اینحالت را مشاهده کردم نزد حکما
رفتم و از احوال این کله از ایشان سؤال نمودم ایشان نیز علم باحوال ان نداشتند و چون دانستم که پادشاه منتهای علم و دانش
و معدن حلم و بردباریست نزد تو امده ام که سوال نمایم و از جان خود میترسیدم و جرات سؤال نمیکردم تا انکه خود سؤال
فرمودی اکنون التماس دارم که مرا خبر دهی که این کله سر پادشاهانست یا گدایان و بدرستی که چون در ماندم شدم
در تفکر احوال این کله با خود اندیشه کردم که دیدم پادشاهانرا هیچ چیز پر نمیگرداند و حرص ایشان بمرتبه ایست که اگر تمام
زیر اسمانرا بتصرف در اورند بان قانع نمیگردند و همت بر تسخیر بالای اسمان میگمارند و دیده این کله را که ملاحظه کردم از
وزن یکدرم خاک پر شد و همچنین نظر کردم بدهان این کله که اگر دهان پادشاهان باشد هیچ چیز پر نمیشود و چون ملاحظه

نمودم از

نمودم از کمیت خاک پر شد پس اگر میکویی که این سر مسکینی است حجت بر تو تمام میکنم که این را از قبرستان پادشاهان برداشته ام
واگر باور نمیکنی میروم وکلهای پادشاهان ومسکینان را همه بیرون می اورم و نزد تو حاضر میکردانم اگر فضیلتی و شرفی در کلهای پادشاهان
بر من ظاهر میسازی بگفته تو قایل میشوم واگر میکویی که این سر پادشاهیست پس بدانکه ان پادشاه که این کله اوست از شوکت
پادشاهی و رفعت وعزت انچه تو داری در هر حال حیات خود داشته است واکنون باین حال رسیده است ونمی پسندم تو را ای
پادشاه روزی را که تو نیز باینحال افتاده باشی و پامال دوست و دشمن کردیده باشی و با خاک یکسان شده باشی و کرم بدنت را
خورده باشد وجمعیت به تنهایی وعزت بخواری بدل شده باشد و ترا در خانه جا دهند کمتر از چهار زرع و پادشاهیت را بمیراث
ببرند و یاد تو از میان برود و املهای تو تمام برهم خورد و فاسد کردد و هر کرا کرامی داشته باشی خار کردد و هر کرا خار کرده باشی
کرامی کردد و دشمنان تو شاد و یاران تو کریان شوند و خاک بر رویت بریزند و بجایی کرفتار شوی که اگر ترا اواز دهند نشنوی
واگر کرامی دارند نیابی واگر ترا خار کردانند به خشم نیابی و فرزندانت یتیم و زنانت بیوه شوند و کاه باشد که شوهران دیگر بکیرند
پس پادشاه از استماع این سخنان هراسان شد و اشک از چشم فرو ریخت و فریاد و واویلاه بر آورد و بسیار بکریست و
چون آنمرد دید که سخنش در پادشاه تاثیر کرد از امثال این سخنان بسیار کفت پس پادشاه کفت که خدا ترا جزای خیر دهاد و این جمعی که
بکرد من آمده اند از بزرکان خدایتعالی ایشان را بابتلای بد کرفتار کرداناد سوکند میخورم بجان خود که مطلب ترا فهمیدم و بخیر خود بینا
کردیدم پس ترک شهوات و معاصی نمودم و بطاعات و خیرات رغبت کردیدم و اوازه نیکی و صلاح او در افاق منتشر کردید و
اهل علم و فضل بهمه طرف رو باو آوردند و عاقبت او بخیر و صلاح انجامید و بر ینحال ماند تا از دنیا مفارقت نمود یوذاسف کفت
دیکر از ینکونه مثلی بغیر ما بلوهر کفت که نقل کرده اند که در ازمنه کذشته پادشاهی بود و بسیار خواهش داشت که از و فرزندی حاصل
شود و علاجی که حکیمان میبرد برای این مطلب خود را معالجه مینمود و فایده نمی بخشید تا انکه در اخر عمر یکی از زنان او حامله کردید و پسری
از و متولد کردید پس چون نشو و نما کرد و براه افتاد روزی کامی بر داشت و کفت بروز معاد و بازکشت خود جفا میکنید پس کامی
دیکر بر داشت و کفت پیر خواهید شد و کام سوم بر داشت و کفت بعد از ان خواهید مرد پس بحال خود بازکشت و بطور اطفال مشغول
بازی شد پادشاه از مشاهده اینحال بسیار متعجب شد منجمان و علما را طلبید و حال ان فرزند را نقل کرد و کفت طالع فرزندم را ملاحظه
نمایید و در اطوار او تامل کنید واحوال او را برای من بیان کنید ان کروه در استعلام احوال او انقدر اندیشه کردند که مانده
شدند و از احوال او چیزی استنباط نتوانستند کرد پس چون پادشاه دانست که ایشان نیز در احوال او حیران ماندند او را بدایکان
داد و بتربیت او سفارش بلیغ نمود یکی از منجمان کفت که این طفل پیشوایی از پیشوایان دین خواهد شد پادشاه نکهبانان بر آن
فرزند کماشت که از و جدا نشوند تا انکه ان فرزند بسن شباب و جوانی رسید روزی خود را از دست پاسبانان خلاص کرد و بازار

آمد ناگاه نظر او بر جنازه افتاد پرسید که این چه چیز است گفتند که آدمی است مرده پرسید که چه چیز باعث مرگ او شده گفتند
که پیر شد و ایام عمر او بسر آمد و اجلش در رسید و مرد پرسید که پیشتر صحیح و زنده بود و میخورد و می آشامید و راه میرفت گفتند بلی چون
پاره دیگر براه رفت نظرش بر مرد پیری افتاد و استاد و از روی تعجب نظر بسیار برو میکرد و ملاحظه او مینمود پس پرسید که این
چه چیز است گفتند مردیست که سن بسیار دارد و پیری او را دریافته و اعضا و قوایش ضعیف گشته پرسید که این مرد اول طفل بود
و باین حال رسیده است گفتند بلی از و در گذشت ناگاه بمرد بیماری رسید و از حال او پرسید گفتند مردیست بیمار شده است
گفت اول صحیح بود و بعد از آن بیمار شده است گفتند بلی گفت و الله اگر شما راست میگویید آنچه میگویید مردم عالم همه دیوانه اند
ناگاه پرستاران بعکر آن پسر افتادند و تفحص کردند و او را در خانه نیافتند ببازار آمدند و او را بخانه بردند چون بخانه درآمد به پشت
بخوابید پس نظرش بر چوبهای سقف خانه افتاد پرسید که اول این درختی بوده و بعد از آن آنرا بریده اند و دیوارهای این خانه را
بلند کرده اند و این چوب را بر روی آنها انداخته اند درین سخن بودند که پادشاه فرستاد نزد موکلان که ملاحظه کنید که پسر من گویا
شده و بسخن آمده است گفتند بلی سخن میگوید و سخنی چند میگوید از بابت سخن سودائیان و وسواسیان چون این سخن را با پادشاه
نقل نمودند علما و منجمان را بار دیگر طلب نمود و از حال او سوال کرد ایشان حیران ماندند مگر همان منجم اول که باز گفت که او میشود
راهنمای اهل دین خواهد بود پادشاه را سخن او خوش نیامد بعضی از دانایان گفتند ای پادشاه اگر زنی را تزویج او آوری این حالت
سودا از و زایل میگردد و عاقل میشود و بحال خود بینا میشود پادشاه سخن ایشان را پسندید و تفحص نمود در اطراف زمین زنی با نهایت
حسن و جمال که از و بهتر نتواند بود برای او بهم رسانید و بعقد او درآورد و برای زفاف مجلسی آراست و سازندگان و نوازندگان
و بازیگران بسیار جمع کرد و هر یک بکار خود مشغول گردیدند چون نغمها و ترانهای ایشان بلند گردید پرسید که این صداها چیست
گفتند اینها ارباب نغمه اند که برای عروسی تو اینها را جمع کرده اند که خاطر تو شاد گردد پسر ساکت شد و جواب نگفت و چون
شب شد پادشاه زن او را طلب نمود و گفت من فرزندی بغیر ازین ندارم و او را بسیار عزیز میدارم میخواهم که چون ترا نزد او برند
بشیوه مهربانی و بافسون شیرین زبانی و حسن مصاحبت دل او را بسوی خود مایل گردانی پس چون زن را نزد او بردند و خلوت شد
عروس نزدیک او رفت و شروع در مهربانی و ملاطفت نمود و پرده حیا را از پیش برداشت و دست در گردن او درآورد پسر گفت
که شتاب مکن که شب دراز است و ایام صحبت بسیار خدای بر تو مبارک گرداند از ان موصلت صبر کن تا بخوریم و بیاشامیم و بصحبت
مشغول شویم پس آن پسر مشغول طعام خوردن شد و آن زن مشغول شراب خوردن گردید و آن جوان آنقدر صبر کرد که آن دختر را
مستی شراب در ربود و بخواب رفت پاسبانان و دربانان را غافل کرده و از خانه بیرون آمد و در کوچها میگردید تا آنکه به پسری هم
سن خود رسید از اهل آن شهر و جامهای خود را انداخت و جامهای آن پسر را پوشید که کسی او را نشناسد و آن پسر را برداشت

و با یکدیگر از ان شهر بیرون رفتند و در تمام آنشب راه را بریدند و چون صبح نزدیک شد ترسیدند که مبادا از عقب ایشان
بیایند و ایشان را بیابند در گوشه پنهان شدند چون صبح شد خدمتکاران پسر پادشاه نزد دختر آمدند او را در خواب یافتند
و پسر را ندیدند از عروس احوال داماد پرسیدند گفت الحال نزد من بود و من بخواب رفتم نمیدانم بکجا رفته است چندانکه او را
طلب کردند نیافتند پس چون شب در آمد پسر پادشاه از مکمن خود بیرون آمده رو براه آوردند و پیوسته چنین میکردند و روزها
مخفی میشدند تا انکه از مملکت پدر خود بیرون رفتند و بملک پادشاه دیگر داخل شدند و ان پادشاه را دختری بود در نهایت
حسن و جمال و از بسیاری محبتی که با ان دختر داشت عهد کرده بود با او که او را بشوهر ندهد مگر بکسی که او خود بپسندد و اراده
نماید و باین سبب غرفه بسیار رفیع و عالی برای او بنا کرده بودند که بر شارع عام مشرف بوده ان دختر پیوسته در انجا نشسته
بود و بر مردمی که بر ان شارع عبور مینمودند نظر میکرد که اگر کسی را بپسندد پدر خود را خبر کند که او را بعقد او در آورد ناگاه
نظرش بر پسر پادشاه افتاد که با ان جامهای کهنه با رفیق خود سیر میکند چون نور نجابت صوری و معنوی از جبین ان پسر
ساطع بود محبت وی در دل ان دختر قرار گرفت و کس نزد پدر خود فرستاد که اینک من کسی برای شوهری خود برگزیده ام
اگر مرا بکسی تزویج خواهی کرد باین جوان بده والا بدیگری راضی نخواهم شد مادر از استماع این سخن مسرور گردید و وی نیز نظر
کرد و ان پسر را مشاهده نمود و بسرعت تمام بخدمت پادشاه رفت و حقیقت حال را عرض نمود پادشاه نیز خوشحال شده بقصر دختر
بر آمد و گفت این جوان را بمن بنماید چون او را نشان دادند از دور مشاهده او نمود از قصر بزیر آمد و تغییر لباس کرد و باو بسخن
در آمد و از احوال او سوال نمود که تو کیستی و از کجا آمده گفت ترا با من چه کار است و چه سوال از من میکنی من مردی ام از فقرای
این دیار پادشاه گفت تو غریب مینمائی و رنگ تو برنگ مردم این شهر نمیماند پسر ابا نمود پادشاه هرچند سعی کرد که او براستی
احوال خود را بیان نماید او بیان احوال خود نکرد پس جمعی را موکل وی گردانید که از احوالش باخبر باشند بنحوی که او نداند
و مطلع باشند که بکجا میرود و در کجا قرار میگیرد و بحرم سرای خود باز گشت و گفت جوانی را دیدم در نهایت عقل و فراست
گویا پسر پادشاهی است و چنان مینماید که او را میل و خواهشی نباشد بانچه شما او را بان میخوانید پس پادشاه کس بطلب او فرستاد
که او را حاضر گردانند ملازمان پادشاه بنزد او آمدند و گفتند پادشاه ترا می طلبد پسر گفت مرا با پادشاه چه کار است
و مرا برای چه میخواهد که مرا باو حاجتی نیست و او مرا نمی شناسد ملازمان سخن او را گوش نکردند و باکراه او را احضار نمودند پادشاه
او را گرامی داشت و فرمود که کرسی برای او گذاشتند و او را بر کرسی نشانیدند و فرمود که دختر و مادر وی بعقب پرده آمدند
و به پسر گفت ای جوان ترا برای کار خیری طلبیده ام دختری دارم برای شوهری خود ترا پسندیده و میخواهم او را بعقد تو در آورم
و از فقر و بیچیزی پروا مکن که ما ترا غنی میگردانیم و شرافت و رفعت و بزرگی بتو ارزانی میداریم پسر گفت مرا بانچه میگوئی ای

پادشاه اگر خواهی برای تو مثلی بیان کنم گفت بگو الخوان گفت که نقل کرده اند که در ایام سابق پادشاهی بود و پسری داشت وان پسر
دوستان و مصاحبان بسیار داشت روزی ان مصاحبان طعامی مهیا کردند و پسر پادشاه را بضیافت طلبیدند چون بمجلس ایشان
درآمد بشراب خوردن مشغول شدند تا انکه همگی مست شده بخفتادند پسر پادشاه در نصف شب از خواب بیدار شد و هوای اهل خانه
خودش بر سرش افتاد و بیرون امد که بخانه خود باز گردد و هیچیک از مصاحبان خود را بیدار نکرد و مستانه براه آمد در عرض راه گذرش
بر قبری افتاد در عالم مستی و بیهوشی و بیخردی چنان در نظر آورد که ان قبر خانه اوست پس آن قبر داخل شد و کفن مرده ها بمشامش
رسید از غایت بیهوشی گمان برد که بویهای خوشی است که در خانه او برای او مهیا کرده اند استخوانهای پوسیده که دران قبر
بنظرش آمد گمان کرد که فرشهای ملوکانه است که دران منزل برای او گسترده اند دید که مرده تازه دران قبر دفن کرده اند و متعفن
گردیده چنان بنظرش درآمد که معشوق اوست دست تنگ بگردن او درآورد و تمام شب او را می بوسید و با او بازی میکرد چون
صبح شد و بهوش آمد و نظر کرد دست خود را در گردن مرده گندیده دید و جامهای خود را بانواع کثافات و چرک و ریم آلوده
یافت و از بوی گند بیتاب شد و از انخال وحشت عظیم بهم رسانیده بیرون آمد و بنهایت بدحالی متوجه شهر شد و از شرمندگی
و انفعال انخال او را مشاهده نکرد پس جامهای خود را افکند و خود را پاکیزه گردانید و جامهای نو پوشید و بویهای خوش خود را
خوشبو و معطر گردانید خدا تعالی عمر دهد ترا ای پادشاه گمان داری که کسی که چنین حالی باو گذشته باشد دیگر باختیار خود
بچنین جایی میرود و دیگر چنین جایی اختیار مینماید پادشاه گفت نه گفت حال من نیز مثل حال ان پسر پادشاه است پس پادشاه
بجانب زن و دختر التفات نمود و گفت نگفتم که بانچه شما گفتید این جوان رغبت نمی کند مادر گفت که اوصاف و کمالات
دختر مرا چنانچه باید برای او ذکر نکرده باین سبب باو رغبت ننموده اگر رخصت فرمایی من بیرون آیم و با او سخن گویم پادشاه
باان پسر گفت که زن من میخواهد که در برابر تو بیاید و با تو سخن گوید و تا امروز بحضور کس نیامده و با کسی سخن نگفته پسر گفت
اگر خواهد بیاید پس زن پادشاه بیرون آمد و نشست و گفت ازین معامله ابا مکن که حق تعالی خیرهای فراوان و نعمتهای بی پایان
بسوی تو فرستاده و در چنین نعمتی سر باز زدن سزاوار نیست قبول کن که دختر خود را بعقد تو درآورم بدرستی که اگر
به بینی که پروردگار چه بهره از کرم حسن و جمال و زیبایی و رعنایی باو کرامت فرموده قدر این نعمت را خواهی دانست و اگر او را
اختیار نمایی محسود عالمیان خواهی شد پس پسر پادشاه روی بپادشاه کرد و گفت میخواهی برای اینحال مثلی بیان کنم پادشاه گفت
بلی الخوان گفت که جمعی از دزدان با یکدیگر اتفاق کردند که بخزانه پادشاه روند بدزدی پس نقبی زدند و از زیر دیوار بخزینه داخل
شدند متاعها دیدند که هرگز ندیده بودند در میان انها سبوی بزرگی بود از طلا و مهری از طلا بران زده بودند بایکدیگر گفتند
که در میان متاعهای این خزینه ازین سبو بهتر نیست از طلا ساخته اند و مهر طلا بران زده اند و انچه درین سبوست البته از

سایر امتعه خر این بهتر خواهد بود پس ان سبوی طلا را برگرفتند و بردند به بستانی و همراه همگی همراه بودند که مبادا بعضی خیانت کنند
پس چون در سبو را کشودند چند افعی کشنده دران سبو بود بران جماعت حمله کردند و همگی را کشتند خدا ترا عمر دهد ای پادشاه
بگمان داری که کسی که احوال انجماعت را شنیده باشد و حال ان سبوها را داند دیگر بر سر ان سبو میرود پادشاه گفت نه پسر
گفت حال من همین حالست پس دختر بپدر گفت که مرا رخصت فرما که بیرون آیم و با او سخن گویم زیرا که اگر ببیند که حق تعالی
چه مرتبه از حسن و نیکویی و دلبری و زیبایی و نزاکت بمن عطا فرموده البته بی اختیار قبول خواهد نمود پادشاه با آن جوان
گفت که دختر من میخواهد که بحضور تو بیاید و بی حجاب با تو سخن گوید و تا امروز برابر کسی نیامده و باین گونه سخن نگفته آن جوان گفت
اگر خواهد بیاید پس با نهایت حسن و جمال و غنج و دلال از پرده بیرون خرامید و با ان پسر گفت که هرگز مثل من دیده در
نیکویی و خوش رویی و بهجت و نظارت و حسن و طراوت و من ترا پسندیده ام و محبت ترا بجان خریده ام با من جفا مکن و چون
منی را بفراق خود مبتلا مکن آن جوان رو بپادشاه کرد و گفت میخواهی برای تو مثلی که شاهد حال من باشد بیاورم پادشاه گفت
بلی جوان گفت که نقل کرده اند که پادشاهی بود و دو پسر داشت پس ان پادشاه را با پادشاه دیگر محاربه روداد و در حربگاه یکی
از ان دو پسر اسیر ان پادشاه دیگر شد پس فرمود که ان پسر را حبس کنند و حکم کرد که هر کس بر او بگذرد سنگی بسر او زند
و ان پسر برینحال مدتی در حبس ماند پس برادر ان پسر بپدر خود گفت که رخصت ده تا بروم بجانب برادر خود شاید بحیله او را خلاص
توانم کرد پادشاه گفت برو و انچه خواهی از اموال و امتعه و اسباب با خود بردار پس تهیه سفر خود را درست و اسباب و
امتعه بسیار و زنان خواننده و نوازنده بیشمار با خود برداشت و متوجه ملک ان پادشاه شد چون نزدیک بشهر ان پادشاه
رسید پادشاه از قدوم ان با خبر شد امر فرمود که مردم شهر او را استقبال نمایند و در بیرون شهر منزلی مناسب برای
او تعیین نمودند و چون پسر پادشاه دران منزل قرار گرفت متاعهای خود را کشود و غلامان خود را امر فرمود که با مردم
مشغول خرید و فروخت شوند و در سودا و معامله با ایشان مساهله نمایند و متاع خود را بقیمت ارزان با ایشان بفروشند و
چون همگی مردم شهر بسودا و معامله با ایشان مشغول شدند پسر پادشاه ایشانرا غافل کرد و بشهر در آمد و زندان برادر خود را
دانسته بود بنزد ان زندان آمد و سنگریزه برداشت و دران زندان افکند تا معلوم کند که حیات دارد یا نه چون سنگریزه
بر و خورد فریاد برآورد که کشتی مرا پس زندانبانان بر سر او جمع شدند پرسیدند که چرا فریاد کردی و ترا چه پیش آمد که
چنین فزع نمودی و در این مدت ما ترا سیاستها و عذابهای عظیم کردیم و مردم بر تو سنگهای گران انداختند و جزع نکردی
اکنون از سنگریزه این مرد بفریاد آمدی گفت انها بیگانه بودند و مرا نمی شناختند و این مرد آشنا بود پس برادرش بمنزل
خود برگشت و بمردم شهر گفت که فردا نیز بیایید که متاعی چند برای شما بکشایم که هرگز مثل ان ندیده باشید چون روز دیگر

شد تمام شهر بسوی او شتافتند برای سودا فرمود که متاعهای خویش را برای ایشان کشادند و سازندها و نوازندها و بازیگران و لعبت
بازان و ارباب طرب و اصحاب لهو و لعب را فرمود که هر یک بشیوه مردم را مشغول کنند و چون دید که همگی مردم مشغول خرید و فروخت
و عیش و تماشا گردیدند بسبب روز گذشته مخفی بشهر در آمد و بزندان برادر داخل شد و زنجیرها و بندهای او را برید
گفت که غم مخور که ترا مداوا میکنیم و جراحتهای ترا مرهم میگذارم و او را برگرفته و از شهر بیرون آورد و بر جراحتهای او مرهم گذاشت
و چون اندکی باصلاح آمد و قدرت حرکت بهم رسانید او را بر سر راه آورد و گفت برو ازین راه که بدریا میرسی و کشتی مهیا کرده ام
برای تو بران کشتی بنشین و بجانب وطن خود روانه شو چون ان برادر محبوس قدری راه امد بطالع منحوس خود راه گم کرده در
چاهی در افتاد که دران چاه اژدهای عظیم بود و دران چاه درختی بود چون نظر بران درخت افکند دید که بر سر درخت
دوازده غول ماوا دارند و بر ساق درخت دوازده شمشیر برهنه تعبیه کرده اند و می بایست بران درخت بالا رود تا از چاه
و اژدها نجات یابد سعی بسیار کرد با انواع حیلها تا از ساق ان درخت بالا رفت و خود را بشاخی از شاخهای آن درخت
رسانید و بصد افسون از ان غولان خلاصی یافته خود را براه رسانید خدا تعالی عمر ترا دراز کناد ای پادشاه گمان
داری که دیگر کسی باختیار بچنین جایی برگردد و خود را بچنین مهلکه بیفکند پادشاه گفت نه جوان گفت حال من نیز مثل حال
آنجوانست پس پادشاه و زن و دختر همگی از قبول آنجوان مایوس شدند در ینحال ان پسری که رفیق پسر پادشاه شده بود نزد
پسر آمد و سر در گوش او گذاشت و گفت هرگاه تو این دختر را قبول نمیفرمایی التماس دارم که برای من خواستگاری نمایی شاید که
که بنکاح من در آید پسر پادشاه بپادشاه گفت که رفیق من میگوید که اگر پادشاه مصلحت داند این سایه مرحمت را بر سر من افکنده
دختر خود را بعقد من در آورد پس گفت مثل رفیق من بآن میماند که مردی رفیق جمعی شده بود پس همگی بکشتی نشستند و کشتی را
روانه کردند چون پاره راه رفتند کشتی ایشان شکست نزدیک جزیره که انجا غولان بسیار بودند و رفیقان آنمرد همگی غرق شدند
و آنمرد را دریا بان جزیره انداخت و ان غولان بر دریا مشرف شده بودند و نظر میکردند غول ماده نزدیک آنمرد آمد و او را دید
و عاشق شد و خود را بنکاح او در آورد و با او صحبت داشت تا صبح و چون صبح شد آنمرد را کشت و قسمت کرد میان یاران
و مصاحبان خود و بعد از زمانی مثل این واقعه روداد شخص دیگر را که بان جزیره افتاد دختر پادشاه غولان عاشق او شده بود
و او را برد و دران شب تا صبح او را تکلیف مباشرت مینمود آنمرد چون از واقعه مرد سابق خبر داشت تا صبح از ترس خواب
نمیکرد چون صبح شد ان غول بتهیه قتل او برخواست آنمرد گریخت و خود را بساحل دریا رسانید اتفاقا کشتی در کنار آن
جزیره حاضر شده بود پس فریاد زد و اهل ان کشتی را بایشان استعانت نمود ایشان بر و رحم کردند و او را سوار کشتی
کردند و با خود بردند و باهلش رسانیدند چون صبح شد غولان بجانب ان غول آمدند و پرسیدند که چه شد آنمردی که با او شب

بروز آوردی گفت از من گریخت غولان تکذیب او کردند و گفتند البته او را تنها خورده و بما حصه نداده ما ترا بعوض او
میکشیم اگر او را حاضر نسازی نزد ما پس آن ماده غول ناچار بروی آب سفر کرد تا اینجا آمده و نزد او بنشست و گفت
این سفر تو چون گذشت گفت درین سفر بلای عظیمی رو داد حق تعالی بفضل خود مرا از آن نجات بخشید و قصه غولان را با او نقل
کرد ماده غول گفت اکنون مشخص از ایشان خلاص شده و خاطر جمع کرده گفت بلی گفت من همان غولم که شب نزد من بودی آمده ام
که ترا ببرم آن مرد شروع بتضرع و استغاثه کرد و آن غول را سوگند داد که از کشتن من بگذر که من ترا بعوض خود بکسی دلالت میکنم که به
از من باشد آن غول بر او رحم کرد و التماس او را قبول نمود پس با یکدیگر بخانه پادشاه رفتند غول گفت ای پادشاه سخن مرا بشنو
و میان من و این مرد محاکمه کن که من زن این مردم و او را بسیار دوست میدارم و او از من کراهیت دارد و از صحبت من
دوری میکند ای پادشاه موافق حق میان من و این مرد حکم کن چون پادشاه آن زن را با نهایت حسن و جمال مشاهده نمود بسیار
پسندید او را و فریفته او شد و آن مرد را بخلوت طلبید و گفت اگر تو این زن را نمیخواهی بمن واگذار که من بسیار فریفته او شده ام
و عاشق او گشته ام گفت هر گاه پادشاه را میل صحبت او هست دست از و برمیدارم و الحق لیاقت صحبت پادشاه دارد و
چنین کسی مناسب پادشاهان است و امثال ما مردم قابل صحبت او نیستیم پس پادشاه او را بخانه برد و شب با او صحبت داشت
و چون سحر شد پادشاه بخواب رفت غول او را بکشت و پاره پاره کرد و گوشت او را بجزیره برد و با یاران خود قسمت نمود
ای پادشاه گمان نداری که کسی که چنین حالتی دیده باشد باز بآن موضع برگردد و خود را گرفتار غولان گرداند گفت نه چون آن
پسر رفیق او این سخنان شنید گفت من از تو جدا نمی شوم و این دختر را نمیخواهم و بکار من نمی آید پس هر دو از پادشاه مرخص
شدند و بیرون آمدند و پیوسته عبادت حق تعالی میکردند و در اطراف زمین سیاحت مینمودند و از احوال جهان عبرت
میگرفتند تا آنکه حق تعالی بوسیله ایشان گروهی بسیار براه راست هدایت فرمود و درجه آن پسر بسیار بلند شد و آوازه علم
و عبادت و زهد و ورع و کمالات او در آفاق منتشر شد پس بفکر پدر خود افتاد که او را از ضلالت و گمراهی نجات بخشد رسولی
نزد پدر خود فرستاد چون رسول نزد پدرش آمد گفت که فرزندت سلام میرساند که حق تعالی ما را بدین حق هدایت فرموده و ما
بتوفیق الهی جمعی را بدین حق در آورده ایم و راهنمائی کرده ایم سزاوار نیست که تو درین ضلالت و جهالت بمانی و از دین سعادت
محروم گردی پس پدرش قبول فرمود و با اهل بیت خود بجانب او شتافت و بدین او در آمدند و طریقه او را پیش گرفتند و بسعادت
اخروی فایز گردیدند چون بلوهر سخن باینجا رسانید یوذاسف را وداع نمود و بمنزل خود مراجعت کرد و چند روز دیگر بخدمت
او تردد نمی نمود تا آنکه دانست که ابواب خیر و فلاح و هدایت و صلاح بر روی او گشاده شده و براه حق و دین مبین هدایت یافته
پس او را بالکلیه وداع نمود و از آن دیار بیرون رفت یوذاسف تنها و دلگیر و غمگین ماند تا آنکه هنگام آن شد که بجانب اهل دین

وعبادت رود وعامه خلق را هدایت نماید پس حق تعالی ملکی از ملائکه بسوی او فرستاد و در خلوت بر و ظاهر شد و نزد او ایستاد
وگفت بر تو باد خیر وسلامتی از جانب ایزدی و بدرستی که تو انسانی در میان بهایم وحیوانات گرفتار شده که همگی بفسق وظلم وجهالت
وضلالت گرفتارند آمده ام بسوی تو با تحیت وسلام از جانب حق تعالی جل وعلا که پروردگار وخداوند جمیع خلایق است ومرا
بسوی تو فرستاده که بشارت دهم ترا بکرامتهای الهی وتو تعلیم نمایم امری چند را که بر تو پنهانست از امور دنیا واخرت پس بشارت
مرا قبول کن ومشورت مرا اختیار نمای واز گفته من بیرون مرو ولباس دنیا را از خود بیفکن وشهوتهای دنیا را از خود دور کن
وترک پادشاهی زایل وسلطنت فانی را که ثبات ودوام ندارد وعاقبت او بجز پشیمانی وحسرت نیست وطلب کن پادشاهی را که
زوال ندارد وشادیی را که هرگز منقضی نمیشود وراحتی که هرگز متغیر نمیگردد ودرست گو باش در احوال وافعال وعدالت را پیشه خود
کن بدرستی که تو پیشوا وامام مردم خواهی بود که ایشانرا بسوی بهشت دعوت نمایی چون بوذاسف از ملک این بشارتها
شنید بسجده در افتاد وحق تعالی را شکر گفت وگفت من انچه را پروردگارم فرماید اطاعت میکنم واز گفته او تجاوز نمینمایم پس انچه
صلاح من میدانی مرا بان قبول فرمای که حمد میکنم پروردگار خود را که ترا برای اصلاح من فرستاده شکر مینمایم زیرا که او بمن رحیم
ومهربانست ومرا از شر دشمنان نجات بخشیده ومن پیوسته در اندیشه همین امر بودم که تو برای آن نازل گردیدی ملک گفت
که من بعد از چند روز دیگر نزد تو خواهم آمد وترا بیرون خواهم برد مهیا باش از برای بیرون رفتن پس بوذاسف عزم بیرون
رفتن را با خود درست گرد وهمگی همتش بران مصروف بود وهیچکس را برین معنی مطلع نساخت پس چون وقت بیرون رفتن در آمد
آن ملک در نصف شب بر او نازل شد در هنگامی که مردم همه در خواب بودند وگفت برخیز که دیگر تاخیر جایز نیست بوذاسف برخواست
واحدی را خبر نکرد بغیر از وزیر خود وچون خواست که سوار شود جوان زیبا رویی که حاکم بعضی از بلاد ایشان بود نزد او آمد
واو را سجده کرد وگفت کجا میروی ای پسر پادشاه که ما را درین ایام شدت وتنگی روی خواهد داد بدرستی که تو مصلح احوال رعیت
ودانا وکامل بودی رعیت وملک وبلاد خود را میگذاری وما را بمحنت می اندازی نزد ما باش که از آن روز که تو متولد شده
تا حال با آسایش وفراوانی نعمت گذرانیده ایم وآفتی وتنگی وبلایی بما نرسیده بوذاسف او را تسلی فرموده ساکت گردانید گفت
تو در بلاد خود باش وبا اهل مملکت خود سلوک نیکو نمای وبا ایشان مدارا کن مرا بانجا که فرستاده اند میباید رفت وبامری که
فرموده اند عمل میباید نمود اگر تو مرا درین امر مدد وهمراهی نمایی از عمل من بهره ونصیبی خواهی داشت این را گفت وسوار شد و
آنقدر راه که مامور بود سواره رفت وبعد از آن از مرکب فرود آمده پیاده براه افتاد ووزیر اسب او را میکشید وباواز بلند
میگریست وبیتابی میکرد ومیگفت که بچه روی پدر ومادر ترا ببینم وچه جواب بایشان بگویم وایا مرا بچه عذاب سیاست کنند
وبچه خواری مرا بکشند وتو چگونه طاقت سختی ومشقت وآزار خواهی داشت که هرگز بآن عادت نکرده وچگونه برین وحشت و

وتنهایی صبر خواهی کرد که یکروز تنها نبوده و بدن نازک تو چون تاب گرسنگی و تشنگی و بر روی سنگ و کلوخ خوابیدن
خواهد داشت پس یوذاسف او را ساکت گردانید و تسلی داد و اسب و کمربند خود را باو بخشید و وزیر بر پای یوذاسف افتاد
و پاهایش را ببوسید و میگفت که ای سلیم و آقای من مرا وامگذار و با خود ببر بهر کجا که میروی که مرا بعد از تو کرامتی و حرمتی
در میان این قوم نخواهد بود و اگر مرا بگذاری و با خود نبری بصحراها بیرون خواهم رفت و هرگز بخانه نخواهم آمد که آدمی در آنجا باشد
بار دیگر یوذاسف او را دلداری نمود و تسلی فرمود و گفت بدی بخاطر خود راه مده که انشاء الله تعالی ضرری بتو نخواهد رسید و
بغیر خیر و خوبی نخواهی دید و من کسی نزد پادشاه خواهم فرستاد و سفارش ترا باو پیغام خواهم کرد که ترا گرامی دارد و احسان
و نیکی باتو کند پس یوذاسف جامهای پادشاهانه از بر خود کند و بوزیر بخشید و گفت جامهای مرا بپوشش و باو داد یاقوت گران
بهائی را که بر سر مینهاد و بوزیر گفت که اسباب و لباس و مرکب مرا بردار و نزد پادشاه رو و چون برسی او را از روی تعظیم
سجده کن و این یاقوت را باو بده و سلام مرا باو و همگی امرا برسان و بگو بایشان که چون من در حال دنیای فانی و آخرت باقی
نظر کردم و در میان آنها بتردد شدم بعالم باقی رغبت کردم و فانی را ترک کردم و با اصل و حسب خود راه دانستم و دوست
و دشمن خود را شناختم و تمیز میان یار و بیگانه کردم دشمنان و بیگانگان را ترک کردم و با اصل و حسب خود پیوستم و بدانکه
چون پدرم این یاقوت را می بیند خاطرش جمع میشود و خوشحال میگردد و چون جامهای مرا در بر تو می بیند یاد می آرد مرا و محبت
مرا نسبت بتو و همعنی او را مانع میشود از آنکه آسیبی و مکروهی بتو رساند و وزیر بسوی شهر برگشت و یوذاسف روی براه آورد
تا آنکه بصحرای گشاده رسید و درخت عظیمی در آنجا دید بر لب چشمه رسته چون نزدیک آمد چشمه دید در نهایت صفا و پاکیزگی
و درختی مشاهده نمود در غایت نیکوئی و رعنائی که هرگز بان خوبی درختی ندیده بود و آن درخت شاخهای بسیار داشت و چون
میوه آن درخت را چشید از میوهای عالم شیرین تر بود و مرغان بیحد و احصا بر آن درخت جمع آمده اند از مشاهده آن احوال بسی
شاد شد و در زیر آن درخت ایستاد و با خود تعبیر آن خیال میکرد پس تشبیه نمود درخت را ببشارت نبوت که باو رسیده بود
و چشمه آب را بعلم و حکمت و آن مرغان را بمردمی که نزد او جمع شوند و از و حکمت و دانش آموزند و باو هدایت یابند یوذاسف
در آن اندیشه بود که ناگاه چهار ملک را دید در پیش روی او پیدا شدند و براه افتادند و از عقب ایشان روان شد پس او را
بلند کردند بسوی آسمان و حق تعالی او را آنقدر از علوم و معارف افاضه نمود که احوال نشاه اولی که عالم ارواح است و نشاه
وسطی که عالم ابدانست و نشاه اخری که قیامتست همگی برو ظاهر گردید و احوال امور آینده را دانست پس او را بزمین فرود آوردند
و یکی از آن چهار ملک را حق تعالی مقرر فرمود که پیوسته باو باشند و مدتی در بلاد هند ماند و مردم را بحق هدایت کرد بعد
از آن برگشت بزمین سولاط که مملکت پدرش بود چون پدرش خبر قدوم او را شنید با اشراف امرا و اعیان مملکت باستقبال

ان بسپر امد و اورا گرامی داشت و توقیر و تعظیم او نمودند و خویشان و دوستان و لشکریان و اهل ان بلاد جمیع بخدمت او
آمدند و برو سلام کردند و نزد او نشستند پس سخنان با ایشان بسیار گفتند و موانست و مهربانی نسبت بهمگی نمود و گفت
گوشهای خود را با من دارید و دلهای خود را از عرضهای فاسده فارغ سازند از برای استماع سخنان حکمت ربانی که نوربخش
جانهاست و قوت یابید بعملی که دلیل و راهنمای شماست براه نجات و عقلهای خود را از خواب غفلت بیدار سازید و بفهمید سخنی را
که جدا کننده باطل و ضلالت و هدایت است و بدانید که انچه من شمارا بان دعوت مینمایم دین حقی است که حق تعالی بر انبیا و رسل
فرستاده است بر قرنهای گذشته و خدا مارا درین دیار بآن دین امتیاز داده و مخصوص گردانیده بسبب رحمت و شفقت و
مهربانی که بر من و سایر اهل این زمان دارد و بمتابعت این دین خلاصی از آتش جهنم حاصل میشود و بدرستی که کسی باسمانها میرسد
و مستحق بهشت جاوید میگردد مگر بایمان و عمل صالح پس جهد کنید درین دو امر تا دریابید راحت دایمی و حیات ابدی را و هر که از
شما ایمان او برای طمع زندگانی و امید پادشاهی زمین یا طلب عطاها و بخششهای دنیوی نباشد بلکه باید که ایمان شما برای تحصیل
ملکوت سموات و پادشاهی نشاء اخرت و امید خلاص از عذاب آلهی و طلب نجات از ضلالت و گمراهی و رسیدن براحت و
اسایش اخرت باشد زیرا که ملک زمین و پادشاهی ان زایل و فانی است و لذتهای او بزودی منقطع میگردد پس هر که فریب
دنیا و لذت او را خورد بزودی هلاک میشود و رسوا میگردد در هنگامی که نزد جزا دهنده روز جزا بایستد بدرستی که او
جزا نمیدهد مگر بحق و عدالت و بدانید که مرگ قرین بدنهای شماست و پیوسته در کمین جانهای شماست که از بدنهای شما برباید
و بدنها را در گورها اندازد و بدانید که هیچ مردی قادر بر زندگانی و نجات از شر دشمنان نیست مگر بایمان و اعمال صالح و نیات
حسنه پس اندیشه کنید و تفکر نمایید ای پادشاه و ای گروه اکابر و اشراف در انچه شنیدید و بعقل درست بفهمید و از
دریا عبور کنید تا کشتی حاضر و مهیاست و میتوانید گذشتن و راه قطع کنید مادام که اهتمام بتوشه و مرکب دارید و درین
ظلمت اباد تا چراغ دارید غنیمت شمارید و منزلها طی کنید و بمعاونت اهل دین و عبادت برای خود گنجها بنهید و زید و
شریک ایشان شوید در اعمال صالحه و عبادات شایسته و نیکو متابعت ایشان نمایید و مددکار ایشان باشید و شاد
گردانید ایشانرا بکردارهای نیک خود تا شمارا بعالم نور و سرای سرور برسانید و فرایض و واجبات الهی را محافظت نمایید
و باداب و شرایط بجا آورید و بعملها و املها و ارزوهای دنیا اعتماد مکنید و بپرهیزید از شراب خوردن و زنا کردن و از
اعمال قبیحه که حق تعالی از انها نهی فرموده است که انها هلاک کننده جان و بدنند و بپرهیزید از تعصب و غضب و عداوت و بانچه
راضی نباشید که نسبت بشما واقع شود نسبت بهیچکس واقع مسازید تا چون شمارا اجل دریابد بر راه راست باشید پس یوداسف
ازانجا سفر کرد و بشهرهای بسیار رفت و مردم را هدایت نمود تا اخر بشهر کشمیر رسید و زمین کشمیر را ابادان کرد و تمام مردم

آنولایت را هدایت نمود و در انجا ماند تا آنکه اجلش در رسید و روح پاکش از بدن خاکی مفارقت نمود و بعالم انوار پیوست و قبل
از فوتش شاگردی از شاگردان خود را طلبید که او را بایدمی گفتند و پیوسته در خدمت و ملازمت آن بزرگوار میبود و در علم و عمل
کامل گردیده بود و وصیت کرد باو و گفت پرواز روح من بعالم قدس نزدیک شده باید که فرایض و سنن آلهی را در میان خود محافظت
نمایید و از حق بباطل میل نکنید و چنگ در زنید بعبادت و بندگی آلهی پس باید را امر فرمود که برای دفن او عماریه بسازد و سر خود را
بجانب مغرب گذاشت و پاهای خود را بجانب مشرق دراز کرد و بعالم بقا رحلت فرمود ای عزیزان قصه شریفه که بر حکم ظریفه
و امثال وافیه مشتمل است گنجی است از گنجهای حکمت ربانی اگر در مواعظ و حکمتهای او نیکو تامل و تدبر نمایی و بدیده بصیرت در ان
نظر کنی برای قطع محبت دنیا و رفع علایق ان و دانستن معایب ان کافی است و حکمتی که حکیمان الهی برای مردم بیان میفرموده اند
این قسم سخنها و حکمتهای حق بوده است که موجب نجات از عقوبات و فوز بمثوبات و زهد دنیا و رغبت باخرت میگردیده است
نه دانستن هیولی و صورت و مانند ان که موجب تضییع عمر و تحصیل شقاوت ابدی گردد چنانچه حق تعالی حضرت لقمان را بحکمت وصف و
فرموده و از حکمتهای او که نقل نموده معنی حکمت ظاهر میشود که چیست و حکیم کیست امید که حق تعالی جمیع مومنان را از غفلت مبرا از شهوتها
و دیده بینا و گوش شنوا و زبان بحقایق و معارف گویا کرامت فرماید تا از این معارف و حکمتها مفید و منتفع گردد بمنه و فضله
و کرمه **باب چهارم** در بیان معنی دنیاست بدانکه اکثر مردم مذمت دنیا میکنند و خود را بان می ستایند اهل التحقیق مذمت دنیایی
که مذمت ان در شرع وارد شده است باید نمود تا حق و باطل از یکدیگر ممتاز شود بدانکه مردم از دنیا چند معنی فهمیده اند و انها
خطاست اول حیات دنیا و زنده بودن درین نشاه است و نه چنین است که زندگانی درین نشاه باشد یا آنکه این را دشمن باید داشت
بلکه آرزوی مرگ کردن و طلب آن نمودن خوب نیست و مذموم است و کفران نعمت آلهی است بلکه آنچه مذموم است اینست که آدمی
این زندگی را برای امور باطل خواهد بود یا آنکه اعتماد بسیار برین زندگی داشته باشد و آرزوهای دور و دراز کند و مرگ را
فراموش نماید و بسبب آن اعمال صالحه را تاخیر اندازد و مبادرت باعمال نماید بآرزوی آنکه آخر توبه خواهم کرد یا کارهای دور و
دراز پیش گیرد و اموال بسیار جمع نماید و مساکن رفیعه و اسباب بسیار برای خود تحصیل نماید بسبب اعتمادی که بتسویلات شیطانی بر
عمر ناقص خود دارد و باین سبب از اموری که بکار آخرت می آید غافل شود و پیوسته عمر خود را صرف تحصیل این امور نماید برای
استمتاع دنیا از مرگ کراهیت داشته باشد بسبب تعلقی که باولاد و اموال و اسباب خود بهم رسانیده و زندگانی دنیا را برای این
خواهد که از انها منتفع شود یا از فدا کردن خود در راه خدا برای محبت زندگی ابا نماید و ترک جهاد یا ترک طاعات و عبادات کند
برای آنکه مبادا اعضا و جوارح و قوی او ضعیف شود و همچنین زندگانی را برای این امور خواستن دنیاست و بدست و موجب
شقاوتست اما اصل زندگانی این نشاه تحصیل سعادت ابدیست و جمیع معارف و عبادات و علوم و کمالات و خیرات و سعادات

درین زندگانی بهم میرسد و زندگانی را برای این امور خواستن و از خدا طلب نمودن مطلوبست چنانچه حضرت سید الساجدین صلوات الله
علیه میفرمایند که خداوندا عمر ده مادام که عمر من صرف طاعات تو شود و هرگاه عمر من چراگاه شیطان گردد و متابعت او
نمایم زود قبض روح من کن پیش از آنکه مستحق عذاب و عقاب تو گردم و در دعا طلب درازی عمر بسیار است و منقولست که حضرت
امیر المؤمنین علیه السلم شنیدند که شخصی مذمت دنیا میکند فرمودند که ای مذمت کننده دنیا که فریفته او گردیده و بازی او را خورده
آیا فریبش را خورده میخوری و بعد از آن مذمتش میکنی دنیا میتواند که جرم و گناه ترا بر تو ثابت کند و تو بر او اثبات نمیتوانی کرد که ترا
غافل گردانیده از احوال خود و بچه چیز ترا فریب داد و حال آنکه قبرهای پدران تو و استخوانهای پوسیده ایشانرا بتو نمود و بخوابگاه
برادران تو در زیر خاک ترا عبرت فرمود و چه بسیار بیماران را متوجه معالجه ایشان شدی و بدست خود بیمارداری ایشان کردی
ایشان شفا طلب نمودند و طبیبان بر سر ایشان حاضر میکردی و اشفاق و مهربانی تو با ایشان نفعی نبخشیده چندانکه حیله کردی
بمطلب خود نرسیدی و چندانکه سعی کردی ایشانرا از چنگ اجل رهانتوانستی کرد پس چون دنیا ترا فریب داده است و حال آنکه
بیمار او را مثلی برای حال تو کردانید که تو از حال او بر حال خود آگاه شوی و از نفع نکردن چاره و تدبیر بر حال خود پند بگیری و بمردن او
مردن خود را بیاد آوری بدرستی که دنیا نیکو خانه است برای کسی که پندهای او را باور کند و خانه عافیتی است برای کسی که در
احوال او تذکر نماید و بفهمد و خانه توانگریست برای کسی که توشه آخرت خود را از آن برگیرد و محل تنبیه است برای کسی که از
اوضاع او پند گیرد و دنیا محل سجود پیغمبران خداست و وحیهای الهی در انجا نازل گردیده و ملایکه حق تعالی درین خانه عبادت کرده اند
و دوستان خدا درین نشاء خدا را پرستیده اند و بمرتبه محبت فایز گردیده اند و بندگان خالص خدا درین دنیا سوداگریها کرده اند
و حال آنکه باعمال خود رحمت الهی را خریده اند و بهشت را بسوداهای خود برده اند پس که میتواند که مذمت کرد دنیا را و حال آنکه پیوسته
مردم را از جدائی خود خبر میدهد و باواز بلند ندای نیستی و فنای خود در میان مردم میزند و بدیهای خود و اهلش را برای مردم
بزبان حال بیان میکند و بلاهای خود و دردها و مشقتهای خود و بلاهای آخرت را برای مردم مثل میزند و لذتها و شادی خود و عیشها
و راحتهای آخرت را بمردم میشناساند و ایشانرا مشتاق آنها میکرداند پس کسی را بعافیت میدارد بامداد و بمصیبت می اندازد
شبانگاه و گاه امیدوار میکرداند و گاه متنبه میسازد و گاهی تخویف مینماید و گاهی حذر میفرماید پس جمعی که پندهای ایشانرا شنیده اند
باشند و از موعظهای آن آگاه نگردیده اند در روز ندامت و حسرت آن را مذمت خواهند کرد و گروهی که پندها از آن گرفته اند
و از آن توشها برداشته اند در روز قیامت خواهند کرد زیرا که آنچه دنیا بیاد ایشان آورد از آن متذکر و آگاه شدند و
آنچه از فنا و نیستی و بدیهای خود با ایشان گفت باور کردند و تصدیق او نمودند و از موعظهای او پند گرفته و فایدها بردند باب
دنیار و درهم و اسباب و اموالست و آنها نیز چنین نیست که همه قسمی از آن دنیا باشد چنانچه سابقا مجملی از آن مذکور شد

بکلی

بلکه انچه ازان ادمی را از خدا غافل میکرداند و بسبب تحصیل ان مرتکب محرمات میکردد یا محبت بسیار بان داشته باشد که بان
سبب در راه خدا آنرا صرف ننماید و حقوق الهی را ازان ادا نکند ان دنیامت و بدست اما برای کسی که انرا وسیله تحصیل اخرت سازد
و اصل انهارا بد نیست بلکه محبت انها داشتن و بسبب ان ترک اخرت نمودن بدست چنانچه از حضرت رسول صلعم منقولست که فرمود
که نیکویاورست توانگری بر تحصیل تقوی و پرهیزکاری در احادیث بسیار از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام
منقولست که نیکویاورست دنیا برای تحصیل اخرت و بسند معتبر منقولست که شخصی بخدمت جعفر صادق علیهما السلام امد و عرض
کرد که ما طلب دنیا مینماییم و دوست میداریم که دنیا روی بما آورد و فرمود که برای چه میخواهی او را گفت میخواهم که صرف خود و
عیال خود نمایم و بان خویشان خود را نوازش کنم و تصدق کنم در راه خدا و بوسیله ان حج و عمره بجا آورم حضرت فرمود که این
طلب آخرتست و در احادیث معتبره وارد شده است که دنیا دو دنیاست دنیایی هست که ادمی را باخرت میرساند و دنیایی هست
که ملعونست و درین باب اخبار بسیار هست و بعضی را در لمعات بیان کردیم **باب پنجم** در بیان مجتمع شدن از مستلذات دنیا
و معاشرت کردن با مردم و خانها و اسپان نفیس و جامهای فاخر پوشیدنست و تحقیق اینها نیز در لمعات گذشته پس هرگاه
دانستی که دنیا اینست که بعقل ناقص خود دنیا نام میکنند و دنیا و اخرت بیکدیگر بسیار شبیه میباشد زیرا که پادشاهی حضرت سلیمان
بحسب ظاهر دنیا مینماید و عین اخرتست و عبادت کافران و نماز تراویح سنیان و احوال صاحبان بدعت و عبادت تیرانیان
بحسب ظاهر اخرت مینماید و بنظر احمقان و عاقلان و در نزد اهل عرفان و ایقان عین دنیاست پس باید که اول دنیا و اخرت را
معلوم کنی و حقیقت هر دو را بدانی پس از دنیا رو بگردانی و باخرت روی اوری و اگر ندانی از راه روی که باشد که از اخرت
رو بدنیا روی و ندانی پس بدانکه چنانکه از ایات و اخبار معلوم میشود دنیا امریست مرکب از جمیع اموری که ادمی را از خدا و محبت
او و تحصیل اخرت باز داری د دنیا و اخرت در برابر یکدیگرند پس هر چیز که باعث قرب خدا میشود و موجب ثواب اخرت میگردد ان
اخرتست اگر بحسب ظاهر از کارهای دنیا باشد و هر چیز که بر خلاف این باشد دنیاست پس باشد که تاجری تجارتی بکند و
غرض او تحصیل نفقه واجب یا اعانت محتاجین و ثوابهای اخروی باشد و ان تجارت او عین اخرت باشد و بحسب ظاهر عوام
ان را طلب دنیا گویند و بسیار باشد که شخصی پیوسته عبادت کند که عبادت او بدعت باشد و غرض او ازان عبادت
تحصیل مال و اعتبار دنیا باشد و در کناری نشسته و جامهای پشمینه پوشیده باشد و غرض مکر و فریب باشد و خدا منظورش
نباشد و هر تاری از تارهای خرقه او دام تزویری باشد و غرض او تسخیر دلهای مردم بود و ریسمان وحدتش کمندی باشد برای
جذب جمعیت و کثرت مریدان و پیوسته مشغول بدعتی چند باشد که موجب وزر و وبال او گردد و بمردم نماید که من ترک دنیا
کرده ام و احوال ان عین دنیا باشد و علم که اشرف کمالاتست بسا باشد که عالمی انرا وسیله دنیای خود سازد و از جمیع اشقیا

بدتر باشد و بسا باشد که فقیری که مال اندکی داشته باشد محبت مال را زیاده از کسی داشته باشد که مال بسیار داشته باشد و تعلق
بانها داشته باشد پس معلوم شد که دنیا و اخرت خصوصیتی بوصفی و عملی و جاعی تدارد و قاعده کلیه اش همانست که بیان کردیم
که سابقا معلوم شد که ان قانونرا از شریعت مقدس نبوی ص میتوان دانست پس انچه از شرع ظاهر شود که خدا خواسته و طلبیده
و موجب خشنودی او میگردد و اگر با شرایط اخلاص بجا اورند اخرتست خواه نماز باشد و خواه تجارت و خواه مجامعت و خواه
معاشرت باشد دنیا انچیزیست که غیر اینها باشد و ان بر چند قسم است دنیای حرامی میباشد که ادمی بسبب ارتکاب ان مستحق
عقوبت الهی باشد میگردد و ان باین میشود که مرتکب یکی از محرمات الهی گردد خواه در عبادت و خواه در معاشرت با مردم و خواه در
جمیع اموال و ارتکاب مناسب و غیر آن و دنیای مکروهی میباشد که مرتکب امری چند شود که خدا از انها کراهت داشته باشد و
حرام نگردانیده و تحصیل زیادتیهای اموال و مساکن و اسباب از ممر حلال که ادمی را از کمالات محروم گرداند و وسیله تحصیل اخرت
نگرده و ازین بابت و دیگر دنیای مباح مرتکب لذتهای مباح شدنست و غیر ان از چیزهایی که نه خدا بان امر فرموده و نه نهی کرده
بلکه حلال گردانیده و اینها نیز غالب اوقات چون مانع تحصیل کمالات و سعادات اخرویست بقسم دوم بر میگردد و گاه باشد
که کسی اینها را به نیتهای صحیح خود وسیله عبادتی و سعادتی گرداند و بقصد قربت عبادت میتوان گفت و گاه باشد که کسی ترک
این مناجات بلکه مستحبات را بنادانی خود عبادتی قرار دهد و از ترک دنیا نام کند و بسبب ان معاقب شود که بدعتی در دین کرده
باشد چنانچه بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که فرمود که زهد در دنیا ان نیست که مال خود را ضایع کنی نه انکه حلالی را
بر خود حرام کنی بلکه زهد و ترک دنیا انست که اعتماد تو بر انچه در دست داری زیاده نباشد از اعتماد تو بر خدا و از حضرت امیر
المؤمنین ع منقولست که فرمود که زهد در دنیا انست که طول امل را از خود دور گردانی و نعمتهای خدارا شکر کنی و از محرمات
الهی پرهیزی و از حضرت امام جعفر صادق ع پرسیدند از معنی زهد فرمود که انست که محرمات الهی را ترک نمایی و حضرت امیر
المؤمنین ع فرمود که زهد بر سه قسم است زاهد و صابر و راغب اما زاهد پس اندوه و شادی دنیا از دل او بدر رفته پس بچیزی
از دنیا که او را حاصل شود شاد نمیشود و چیزی از دنیا که از و فوت شود تاسف نمیخورد و محزون نمیشود اما صابر پس ارزوی
دنیا در دل او هست چون میسرش شد نفس خود را لجام میکند و منع مینماید از برای عاقبت بدی که از دنیا میداند و باین سبب
او را دشمن میدارد و اما راغب در دنیا پس پروا ندارد که از کجا دنیا را اخذ نماید از حلال یا از حرام و پروا نمیکند که در تحصیل
دنیا عرضش باطل شود یا نفسش هلاک شود یا مروتش برطرف شود پس اینجماعت در گرداب دنیا افتاده اند و دست و پا میزنند
و اضطراب میکنند پس کسی که خواهد که ترک دنیا نماید باید که تحصیل علم اول بکند و معلوم کند که خدا تعالی کدام عملرا طلبیده و کدام
عمل و طریقه را پسندیده و اثار پیغمبر و اهل بیت او صلوات الله علیهم را تتبع نماید یا از اهلش معلوم کند و بسبب و طریقه او را

بی کرد

پیش گیرد و واجبات و سنتها را بعمل آورد و محرمات و مکروها را ترک نماید و در هر امری از امور ملاحظه نماید که شارع در آن باب
چه تکلیف نموده از آن بعمل آورد و مناجات خود را به نیتهای صحیح چنانچه در باب نیت بیان کردیم بعبادت برگرداند و چون در ارتکاب
این امور شهوات نفسانی و وساوس شیطانی جن و انس معارض آدمی میگردند باید که متوسل بجناب مقدس ایزدی شده و تفکر در
قوانین شریعت نبوی نموده بمشقت طاعات نفس را رام و منقاد شرع گرداند و خیالاتی که مخالف شرع است در هر باب
بمجادله و معارضه از نفس بیرون کند تا براه حق هدایت یابد و ترک دنیا کرده باشد و اگر نه اکثر تارکان دنیا طالبان دنیا اند
و بسبب جهالت و نادانی خود را موافق میدانند و تفصیل این مطلب موقوفست به بیان تفصیل آداب و سنن و طریقه اهل بیت
علیهم السلام و این درین کتاب میسر نمیشود انشاء الله تعالی کتابی دیگر درین باب نوشته شود با غرض از ذکر این مجمل این
بود که اکثر عوام ازین راه فریب میخورند که کسی را بر وضع غریبی مخالف وضعهای متعارف می بینند بی آنکه ملاحظه کنند
که آن وضع موافق شرع است و پسندیده حق است متابعه مینمایند و بسبب آن گمراه می شوند که شاید که کسی را که خدا
هدایت او را خواسته باین کلمات هدایت یابد اما اکثر آن جمعی که ضلالت در نفس ایشان قرار گرفته باشد باینها هدایت
نمی یابند و باعث زیادتی رسوخ ایشان در باطل میگردد والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم یا اباذر ان الله تبارک
وتعالی لم یوح الی ان اجمع المال ولکن اوحی الی ان سبح بحمد ربک وکن من الساجدین واعبد ربک حتی یاتیک الیقین
یا اباذر البس الغلیظ واجلس علی الارض والعق اصابعی وارکب الحمار بغیر سرج واردف خلفی فمن رغب عن سنتی
فلیس منی یا اباذر حب المال والشرف اذهب لدین الرجل من ذئبین ضاریین فی ضرب الغنم فاغارا فیها حتی اصبحا فما
ذا ابقیا فیها ای ابوذر بدرستی که حق تعالی بسوی من وحی نفرستاد که مال جمع نمایم ولیکن بسوی من وحی فرستاده که
تسبیح کنم پروردگار خود را و منزه دان و بپاکی یاد کن از هر چیزی که در ذات و صفات افعال شایسته او نیست و تسبیح
پروردگار خود بجا آورد که او را بر جمیع نعمتها تو کرامت فرموده بزبان و دل و جمیع اعضا شکر نما تا آنکه چون توفیق تسبیح
بیابی او را از خدا بدانی و او را برین نعمتها شکر کن و از جمله نماز گذارندگان باش یا از جمله سجده کنندگان باش در نماز
و غیر نماز و عبادت پروردگار خود بکن در هر حالتی که در رسد ترا مرگ که متیقن است رسیدن آن بهر زنده از مخلوقات
یعنی تا زنده ترک بندگی مکن ای ابوذر من جامهای کهنه می پوشم و بر روی خاک می نشینم و انگشتان خود را می لیسیم در
هنگام طعام خوردن و بالاغ بی زین سوار میشوم و دیگری را با خود ردیف میکنم پس هر کس سنت مرا ترک نماید و از آن کراهت
داشته باشد از من نیست ای ابوذر محبت مال و شرف و بزرگی دنیا دین آدمی را بیشتر تلف و ضایع میکند از تلف کردن
دو گرگ بسیار گرسنه که در مقدم گوسفندی شب در آید و تا صبح غارت کند این دو گرگ از این گوسفندان چه چیز باقی

خواهند گذاشت همچنین این دو گرگ درنده که یکی محبت مالست و یکی محبت جاه درین شب تار غفلت و جهالت دین آدمی
حنین بغارت میبرند و چون پردهای غفلت را از دیده برمیگیرند بعد از مرگ و صبح آگاهی طلوع میکند و بمقتضای الناس
نیام فاذا ماتوا انتبهوا از خواب غفلت بیدار می شوند میدانند که چه ضررها بدین رسانیده اند و این کلمات شریفه مشتمل بر
بیان سه خصلتست خصلت اول در جمع کردن مال و درهم و دینار از روی حرص و این بدترین افعال ذمیمه است و موجب ارتکاب
محرمات و ظلم و طغیان و فساد می شود و چون دل را یک محبوب بیش نمیباشد این محبت باعث این میشود که محبت الهی را از دل
بیرون میکند و پیوسته در کارها منظور او همین باشد و همین است مال پرستیدن چنانچه در باب نیت بیان کردیم و علاج این
خصلت باین می شود که بعد از توسل بجناب مقدس الهی در فنا و نیستی دنیا تفکر نماید که آنچه جمع کند بکار او نمی آید و آنچه در راه
خدا صرف نماید ابد الآباد بکار او خواهد آمد که در عظمت رتبه علم و عبادات و کمالات و آثاری که در بیان دنیا و آخرت برای آنها
مترتب می شود فکر کند تا بر او معلوم شود که این امر سهل باطل که بزودی از آدمی جدا می شود مانع تحصیل این قسم کمالات ابدی
که همیشه با آنکس خواهد بود نمی توان نمود و تامل نماید در عقوبتهائی که خدا تعالی برای کسب مال حرام مقرر فرموده و درین مال
حلال را حساب می باید داد و در ثواب صرف کردن در راه خدا که یک را ده و هفت را هفتصد هزار عوض میدهد و در روزی
که دست آدمی از جمیع خیرها و وسیلها کوتاه شده است و بداند که حق تعالی ضامن روزی است و اعتماد بر اوست نه بر مال و
عبرت گیرد از احوال جمعی که جمع کردند مالهای بسیار و هیچ بکار ایشان نیامد و وبالش از برای ایشان ماند و جمعی متوجه عبادات
و تحصیل آخرت شدند و روزگار ایشان با حسن وجوه گذشت چنانچه حضرت صادق ع فرمود که هر که یقین داند که حساب
قیامت حق است جمع مال حرام نمیکند و در حدیث دیگر فرمود که در میان بنی اسرائیل در زمانی قحطی عظیم بهم رسید بحدی که
قبرهای مردم را شکافتند و گوشتهای ایشانرا خوردند در یکی از آن قبرها لوحی یافتند بر آن نوشته بود که من فلان پیغمبرم
و قبر مرا فلان حبشی نبش خواهد نمود بدانید که آنچه را پیش فرستادیم یافتیم و آنچه را صرف کردیم بر وجه طاعت سود بردیم
و آنچه را از غفلت خود گذاشتیم زیان کردیم و بعضی ما نفعی نداد و از عبد الله عباس منقولست که اول درهم و دیناری که
بر روی زمین سکه زدند شیطان نظر برایشان افتاد پس برداشت و بر دیده خود گذاشت و بر سینه خود گرفت و از شادی
فریاد زد و گفت شما را روشنی چشم خود میدانم و میوه دل میدانم و بنی آدم که شما را دوست دارند دیگر پروا ندارم از اینکه بت پرستند
مراد من از ایشان همین کافیست که شما را دوست دارند و از حضرت امام رضا ع منقولست که جمع نمیشود مال دنیا مگر به پنج
خصلت زشت بخل بسیار و امل دور و دراز و حرصی که بر آدمی غالب باشد و قطع کردن رحم و اختیار کردن دنیا بر آخرت
و بسند معتبر منقولست که حضرت رسول ص بصحابه فرمودند که کدام یک از شما مال وارث را از مال خود دوست تر میدارید گفتند

یا رسول الله هیچیک از ما چنین نیستند فرمود بلکه همه این حال دارید بعد از ان فرمود که فرزند ادم میگوید که مال من و مال من آیا
از مال بغیر این هست که طعامی بخوری و جامه را بپوشی و کهنه کنی و از برای خود ذخیره کنی و انچه غیر اینهاست مال وارث است و در
حدیث دیگر فرمود که هیچ تکلیفی دشوار تر نیست از بیرون کردن حقوق اموال و فرمود که دینار و درهم هلاک کرد جمعی را که پیش از
شما بودند و شمارا نیز هلاک خواهد کرد و فرمود که هر که محبت این دو سنگ را بر محبت خدا ترجیح دهد با اینها محشور خواهد شد
و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که سه چیز است که باعث فتنه و ضلالت مردم میشود اول محبت زنان و ان شمشیر
شیطانست دوم شراب خوردن و ان تله شیطانست سوم محبت دینار و درهم است و ان تیر شیطانست پس کسی که زنان را
دوست دارد باطل از زندگی خود منتفع میشود و کسی که شراب را دوست دارد بهشت بر او حرام است و کسی که دینار و درهم را
دوست دارد بنده دنیاست و فرمود که حضرت عیسی علیه السلام گفت که دینار درد دین است و عالم طبیب دردهای دین است
پس چون ببینید که طبیب درد را بسوی خود می کشد او را متهم دارید بر عالمی که درهم و دینار داشته باشد اعتماد مکنید و
بدانید که هرگاه که او خیر خود را نخواهد خیر خواه دیگران نخواهد بود دوم جاه و اعتبارات باطل دنیاست و این ضررش نسبت بخواص
زیاده از محبت دینار و درهم است و در نفس مخفی میباشد و بسیار کسی باشد که گمان میکند که این معنی را از نفس خود زایل کرده و
بعد از مجاهده بسیار بر او ظاهر شود که در نفس او این معنی کامل است و این نیز از امهات صفات ذمیمه است و اخلاص را در اعمال
باطل میکند و ادمی را مردم پرست میکند و بمهالک عظیم می اندازد و مرتکب مناصب باطل دنیا میگرداند و دین حق خدا را
در نظر او سهل میکند و اعتبارات دنیا در نفس او قوی میکند و بتدریج ادمی را بکفر میرساند و علاج ان نیز توکل بجناب مقدس
ایزدیست که در بطالت تفکر نماید و بفکر صحیح بیابد که ایشان مالک ضرر و نفع ان نیستند و عاقبت کار او با پروردگار است
و بداند که اعتبارات دنیای فانی است و بزودی زایل میشود و عبرت گیرد از احوال جمعی که دنیا دو روز ایشان را بر میدارد
و بزودی بر خاک مذلت می اندازد و بعد از مردن ان اعتبارات وبال ایشان خواهد بود و اعتبارات واقعی که از علم
و عمل بهم میرسد هرگز زوال ندارد و پیوسته باقیست و در احادیث اهل بیت علیهم السلام که درین باب وارد شده است
تفکر نماید از بندهای ایشان متیقن گردد چنانچه منقولست که از حضرت امام زین العابدین ع پرسیدند که کدام عمل نزد حق تعالی
افضلست فرمود که هیچ عمل بعد از معرفت خدا و رسول و ائمه بهتر از دشمنی دنیا نیست و بدرستی که دنیا را شعبها بسیار است
و اول معصیتی که خدا را کردند تکبر بود در هنگامی که شیطان از سجده حضرت ادم ع ابا نمود و تکبر کرد و کافر شد دیگر حرص
بود که ادم و حوا را باعث شد که با انکه حق تعالی ایشان را فرمود که از هر چه میخواهید از میوهای بهشت بخورید و نزدیک
شجره منهیه مروید که از جمله ستمکاران بر خود خواهید بود اگر از ان تناول نمایید پس با انکه احتیاج بمیوه ان درخت نداشتند

خوردند و همچنین در میان فرزندان ایشان بهم رسید تا روز قیامت چنانچه می بینی که اکثر آن چیزهایی که فرزند آدم مرتکب آنها میشود
چیزی چند است که بآنها احتیاج ندارد و دیگر حسد بود که از فرزند آدم قابیل صادر شد که برادر خود را کشت از روی رشک و
حسد پس از آنها شعبها بهم رسید از محبت زنان و محبت دنیا و محبت ریاست و بزرگی و تحیت و رحت و محبت سخن گفتن باطل
و محبت رفعت و تفوق بر مردم و محبت اموال و اسباب پس اینها هفت خصلت بدند که همگی جمع شده اند در محبت دنیا پس
چون پیغمبران و علما این را دانستند گفتند محبت دنیا سر همه بدیها و گناهانست دنیا دو دنیاست یکی دنیایی که آدمی را کافی باشد
و زیاده بر آن ملعونست و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که هر که طلب نماید ریاست و سرکردگی را هلاک می شود و
در حدیث دیگر فرمود که زنهار که بپرهیزید از جماعتی که ریاست می طلبند و بزرگی را بر خود می بندند و الله که صدای کفش بر پشت
بلند نمی شود مگر باطل و مگر آنکه خودش هلاک میشود و دیگران را هلاک میکند و بسند صحیح مرویست که حضرت امام موسی ع شخصی را
نام بردند که او ریاست را دوست میدارد بعد از آن فرمودند که دو گرگ گرسنه درنده که در گله گوسفندی بیفتند که شبانشان
حاضر نباشد ضرر آن گله نمی رسانند آنقدر که ریاست ضرر بدین مسلمانان میرساند و بسند معتبر منقولست که حضرت صادق ع
فرمود که هر که ریاست و سرداری مردم کند ملعونست و هر که طلب آن نماید ملعونست و بسند معتبر از محمد بن مسلم مرویست
که حضرت صادق ع فرمود که گمان بکنید که من نیکان و بدان شما را نمی شناسم والله که بدترین شما کسی است که دوست دارد
که مردم از پی او راه روند و سرکرده ایشان باشد بدرستی که چنین کسی دروغگوست یا بی عقل است و بسند معتبر از حضرت
رسول ص منقولست که اول چیزی که خدا را بآن معصیت کردند شش خصلت بود محبت دنیا و محبت ریاست و محبت طعام و محبت
زنان و محبت خواب و محبت راحت و از حضرت امام جعفر صادق ع منقولست که بسفیان بن خالد فرمودند که زنهار که طلب
ریاست مکن که هیچکس آنرا طلب نکرد مگر آنکه خواهد که نامش مذکور شود و مردم نزد او بیایند و حدیث از او اخذ نمایند حضرت
فرمود که آن مراد نیست که فرمودی و نفهمیدی آنچه بدست آنست که شخصی را بغیر از امام بحق برای خود میشوا قرار دهند و آنچه
از پیش خود گوید تصدیق نمایند و مردم را بمتابعت گفته او بخوانند **خصلت دوم** تواضع و فروتنی و شکستگی است نزد
خدا و خلق و رفع تکبر از خود نمودن و این بهترین صفات کمالست زیرا که همگی فانی و ناچیز و ذلیل است و عزت و رفعت و
بزرگواری مخصوص خداوند عالمیان است و چندانکه خاک باعتبار پستی و شکستگی که دارد معدن صد هزار الوان
معادن و نباتات و میوه ها و گلها و شقایق گردیده و از آن انسان بظهور آمده که گلستان انواع کمالات و حقایق و معارف
و مسجود ملائکه سموات گردیده و اشرف مخلوقات در میان ایشان بهم رسیده و آتش که کار او سرکشی و نخوت و رفعت
بود از آن شیطان بهم رسیده و مردود ازل و ابد شد پس آدمی باید که در جمیع امور از خوردن و آشامیدن و نشستن و

برخواستن و با مردم معاشرت کردن و بندگی پروردگار خود کردن در مقام تواضع و شکستگی باشد و تواضع باشد و در امری رفعت
طلب نباشد و تفوق در ان امر نطلبند و نظر باصل و نسب و حسب خود بکند و ملاحظه نماید که اصلش منی گندیده بود و در مدت غذایش
خون حیض بوده و بعد از ان تا زنده است حامل انواع کثافات و نجاسات است از خون و بلغم و صفرا و سودا و بول و غایط که
هر یک از اینها که از و جدا میشود خود از اینها نفرت میکند و اخر کارش اینست که جیفه گندیده میشود و اینها کثافتهای بدنست
و کثافت روح بسبب اخلاق ذمیمه و جهل و نادانی بصد هزار مرتبه از اینها بدترست پس چنین کسی را کمالات انست که
نقص و عجز و شکستگی خود همیشه اعتراف داشته باشد و چنانکه ادمی کاملتر میشود علم او به پستی و زبونی و بیچارگی او بیشتر
میشود و تواضع و فروتنی او بیشتر میگردد چنانچه از اطوار انبیا و اوصیا علیهم السلم معلومست که چون شکستگی کار بندهاست
و رفعت و بلندی کار خداوندست چندانکه بنده در کار خود بیشتر میفزاید خداوند کار او را افزونتر می کند و او را بلندتر
میگرداند چون کار او نیست چندانکه سعی بیشتر میکند پست تر میشود چنانچه در خبر صحیح از حضرت صادق ع منقولست که
حق تعالی دو ملک موکل گردانیده که هر که از برای خدا تواضع و فروتنی کند او را بلند گردانند و هر که تکبر کند او را پست سازند
و ذلیل گردانند و در حدیث دیگر فرمود که حق تعالی وحی فرمود بحضرت داود ع که ای داود چنانکه نزدیکترین مردم نزد من
تواضع کنندگانند همچنین دورترین مردم نزد من متکبرانند و در حدیث دیگر فرمود که حق تعالی وحی نمود بحضرت موسی ع
که ای موسی میدانی که چرا ترا از میان مردم برگزیدم و کلیم خود گردانیدم موسی گفت بچه سبب حق تعالی وحی فرمود که در
میان مردم نظر کردم نیافتم کسی را که مذلت و شکستگی او نزد من زیاده از تو باشد ای موسی وقتی که نماز میکنی پهلوی خود را
نزد من بر خاک میگذاری و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که از جمله تواضع انست که در مجالس پست تر از
مکان خود راضی شوی و بهر که برخوری بر او سلام کنی و ترک جدل کنی هر چند محق باشی و نخواهی که مردم ترا ستایش کنند به
پرهیزکاری خدا و بسند معتبر از حضرت امام رضا ع منقولست که از حق مردم ادا کنی انقدر که میخواهی که از حق تو ادا کنند
و در حدیث دیگر منقولست که از انحضرت پرسیدند که کدامست از تواضع که بنده هرگاه بان متصف گردد او را متواضع
گویند فرمود که تواضع را درجات بسیارست از جمله اینها انست که ادمی قدر خود را بشناسد و خود را بلندتر از مرتبه خود قرار
ندهد و دل خود را از کبر و عجب سالم دارد و نخواهد که بکسی برساند مگر خیری را که خواهد که مردم باو برسانند که اگر بدی از مردم
به بیند تدارک ان به نیکی و احسان بکند و خشم خود را از مردم فرو خورد و از بدیهای مردم عفو کند و خدا نیکوکارانرا
دوست میدارد و در حدیث معتبر منقولست از حضرت صادق ع که نظر فرمود بشخصی از اهل مدینه که از برای خود چیزی
خریده بود و او را خود برداشته بخانه می برد چون انحضرت را دید شرم کرد حضرت فرمود که برای عیال خود خریده و از

برای ایشان برداشته که بخانه رسانی والله که اگر من از زبان اهل مدینه نمی ترسیدم دوست میداشتم که خود خیری بخرم و از
برای ایشان ببرم و بسند معتبر از آنحضرت منقولست که روزی حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیهما گذشت بجماعتی که بخوره
مبتلا بودند و آنحضرت بر الاغی سوار بودند و ایشان مشغول چاشت خوردن بودند حضرت را تکلیف کردند بخیری خوردن حضرت
فرمود که اگر من بروزه نمی بودم اجابت شما مینمودم چون حضرت بخانه تشریف آوردند فرمود که طعامی نیکو برای ایشان مهیا کردند
و ایشانرا طلبیده و با ایشان طعام تناول فرمودند و منقولست که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه حضرت امام حسین را
علیه السلم فرمودند که بر تو باد بتواضع و فروتنی که از بهترین عبادتست و باسانید بسیار از حضرت رسول صلعم منقولست که هیچ حبشی امت
قرشی و عربی را اگر بتواضع و فروتنی و بسند معتبر منقولست از حضرت امام موسی ع که چون نوح نجی ع بکشتی نشستند و آنچه در
کار بود در آن جا دادند کشتی مامور شد که بهر جا که خدا مامورش کند برود پس نزد خانه کعبه رفت و هفت شوط طواف
کرده آن طواف تمام بود و دیگر روان شد پس حق تعالی وحی فرمود بکوهها که من کشتی بنده خالص خود نوح را بر یکی از شما قرار
خواهم داد پس سربلندی و گردن فرازی کردند و هر کس را گمان این بود که کشتی بر روی او خواهد نشست و جودی که تل نجف
اشرفست و نزد شماست تواضع و شکستگی کرد و گفت من باین پستی کی قابل آنم که کشتی بر روی من قرار گیرد پس کشتی بامر الهی
آمد و سینه خود را بر جودی گذاشت پس در آنوقت حضرت نوح بخدا استغاثه نمود که بزبان سریانی که یا مادی اتقن یعنی ای پروردگار
من کار ما را باصلاح آور و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که در هنگامی که جعفر بن ابی طالب در حبشه بود نجاشی
پادشاه حبشه روزی جعفر طیار را با یارانش طلبید چون نزد وی آمدند دیدند بر روی خاک نشسته و جامهای کهنه پوشیده است
جعفر گوید که چون او را بر آن حال مشاهده نمودیم بر خود بلرزیدیم چون دید که رنگهای ما از خوف متغیر شد گفت شکر و سپاس میکنیم خدا را
که حضرت پیغمبر را بر دشمنان نصرت داده و دیده او را روشن گردانیده میخواهید شما را بشارت دهم گفتیم بلی ای پادشاه
گفت درین ساعت یکی از جاسوسان من از جانب ولایت شما آمده و خبر آورد که حق تعالی پیغمبرش را بر دشمنان یاری داده و دشمنان
او را هلاک کرد و فلان و فلان و جمعی از اسیران بدر را نام برد که اسیر گشتند و ملاقات ایشان در وادی واقع شده بوده است
که آنرا بدر مینامند و درخت اراک بسیار در آنجا هست و آن موضع گویا در نظر منست که آقایی داشتم از بنی حمزه گوسفندان او را
در آن وادی میچرانیدم پس جعفر گفت ای پادشاه پس بر خاک نشسته و این جامهای کهنه پوشیده گفت ای جعفر از جمله آدابی
که حق تعالی بحضرت عیسی ع فرستاده اینست بدرستی که از جمله حقوق الهی بر بندگان آنست که چون نعمتی خدا تازه بایشان
کرامت فرماید تواضع و شکستگی بدرگاه او بنمایند پس چون حق تعالی چنین نعمتی به پیغمبر ما کرامت فرمود من این تواضع و فروتنی
و شکستگی نزد خدا اظهار مینمایم پس چون این خبر بحضرت رسول صلعم رسید باصحاب خود فرمود که بدرستی که صدقه باعث زیادتی و

کثرت مال میشود پس بسیار تصدق کنید تا خدا تعالی شما را رحم فرماید و تواضع موجب زیادتی رفعت میگردد پس تواضع
و شکستگی پیشه خود کنید تا خدا در دنیا و آخرت شما را بلند گرداند و از مردم عفو کردن سبب زیادتی عزتست پس از ظلمهای
مردم عفو نمایید تا خدا شما را عزیز و غالب گرداند و از حضرت امام حسن عسکری ع منقولست که شان و منزلت آنکس نزد خدا
عظیمترست که حق برادران مومن خود را بیشتر شناسد و حرمت ایشان را بیشتر دارد و کسی که در دنیا فروتنی و تواضع کند برای
خدا با برادران مومن خود از جمله صدیقان است و از شیعه خاص حضرت امیر المومنین ع خواهد بود و بدرستی که پدری و پسری
از مومنان بخانه حضرت امیر المومنین ع وارد شدند حضرت برخواستند و ایشان را گرامی داشتند و در صدر مجلس ایشان را جا
دادند و نزد ایشان نشستند و طعامی فرمودند که برای ایشان حاضر کردند چون ایشان طعام تناول کردند قنبر طشت و ابریق
چوبین آورد و دستمالی که دست را خشک کنند پس حضرت برخواستند و ابریق را گرفتند که آب در دست پدر بریزند او بر خاک
افتاده گفت یا امیر المومنین من چون راضی شوم که خدا تعالی به بیند که تو آب بر دست من میریزی حضرت فرمود که بنشین
و دست بشوی که میخواهم که خدا به بیند که برادر مومن تو خدمت میکند ترا تا حق تعالی او را بهشت کرامت فرماید بمثل ده برابر
اهل دنیا از خدمتکاران و غلامان پس آنمرد نشست حضرت فرمود که قسم میدهم ترا بحق عظیمی که بر تو دارم که با اطمینان خاطر دست
بشوی چنانچه اگر قنبر دست ترا می شست مطمئن میبودی چون حضرت فارغ شدند ابریق را بدست محمد حنفیه دادند و فرمودند
که ای فرزند اگر این پسر با پدرش همراه نمیبود من آب بر دست او میریختم ولیکن خدا تعالی راضی نیست که پدر و پسر را در حرمت
مساوی گردانم چون با یکدیگر باشند پس چون پدر آب بر دست پدر ریخت باید که پسر آب بر دست پسر بریزد پس محمد حنفیه آب
بر دست پسر ریخت پس حضرت امام حسن عسکری فرمود که هر که متابعت امیر المومنین میکند درین باب شیعه اوست حقا
و بسند معتبر از حضرت صادق ع مرویست که جامه حضرت رسالت پناه ص کهنه شده بود شخصی دوازده درهم بخدمت آنحضرت
آورد بهدیه حضرت فرمود که یا علی این دراهم را بگیر و برای من جامه بخر که بپوشم حضرت امیر ببازار رفتند و بآن دوازده درهم
پیراهنی خریدند و نزد آنحضرت آوردند حضرت فرمودند که یا علی جامه ازین درشت تر مرا خوشتر می آید گمان داری که صاحبش
پس بگیرد حضرت امیر فرمود که به بینم شاید راضی شوند و ببازار رفتند و فرمودند که حضرت رسول این جامه را نپسندیدند جامه
ازین کم قیمت تر میخواهند اگر راضی هستی جامه را بگیر و زر را بده آنمرد راضی شدند و زر را پس داد حضرت آن زر را بخدمت
حضرت رسول ص آوردند جناب مقدس نبوی با آنحضرت باتفاق متوجه بازار شدند در عرض راه کنیزکی را دیدند که نشسته و گریه
میکند چون از او پرسیدند که سبب گریه چیست گفت یا رسول الله صاحب من چهار درهم بمن داد که برای او چیزی بخرم گم کرده ام
اکنون از ترس بخانه نمی توانم رفت حضرت چهار درهم را فرمودند که باو دادند که بخانه خود برگردد چون آنحضرت ببازار رفت

و پیراهنی بچهار درهم خریدند و پوشیدند و حمد الهی بجای آوردند چون از بازار بیرون آمدند مرد عریانی را دیدند که میگوید هر که
برهنه جامه بپوشاند حق تعالی جامه از جامهای بهشت بر و بپوشاند حضرت رسول صلعم پیراهن را بیرون آوردند و بسایل دادند
و باز ببازار برگشتند و پیراهن دیگر بچهار درهم خریدند و پوشیدند و حمد الهی بجای آوردند و بجانب منزل روان شدند در
عرض راه دیدند که همان کنیزک نشسته است پرسیدند که چرا بخانه نرفته گفت دیر کرده ام و میترسم که مرا بزنند حضرت فرمود که
پیش باش و راه خانه را بمن نما تا ترا شفاعت کنم و حضرت رفتند تا بدر خانه ایشان ایستادند که السلام علیکم ای اهل خانه ایشان
جواب نگفتند بار دیگر فرمودند باز جواب نگفتند در مرتبه سوم گفتند علیک السلام و رحمة الله و برکاته حضرت فرمود که چرا در مرتبه
اول و دوم جواب من نگفتید گفتند چون سلام ترا شنیدیم از برای برکت خواستیم که سلام تو بر ما زیاده گردد حضرت فرمود که این
کنیزک دیر بخانه آمده است او را آزار مکنید ایشان گفتند یا رسول الله از برای قدوم تو او را آزاد کرده ایم حضرت فرمود که الحمد
لله که من هیچ دوازده درهمی ندیدم که برکتش ازین دوازده درهم بیشتر باشد خدا باین زر دو مومن را بپوشانید و یک بنده
آزاد گردانید و بسند معتبر منقولست از محمد بن مسلم که روزی بخدمت امام محمد باقر عم رفتیم حضرت طعام تناول میفرمودند
مرا تکلیف نمودند بعد از آن فرمودند که مگر گمان داری که حضرت رسول صلعم از روزی که مبعوث شدند تا روزی که از دنیا رحلت
فرمودند هرگز تکیه زده چیزی تناول فرمودند والله که هرگز چشمی ندیده آنحضرت را که در حال طعام خوردن تکیه فرموده باشند
بعد از آن فرمود که گمان داری که آنحضرت از نان گندم سیر نشده اند از روزی که مبعوث برسالت شده اند تا وقتی که برحمت
ایزدی پیوسته اند من نمیگویم که حضرت را این مقدور نبود بلکه گاه بود که بیک کس ده شتر عطا میفرمودند اگر میخواستند
که سیر بخورند و طعامهای لذیذ دنیا تناول فرمایند میتوانستند بدرستی که جبرئیل کلیدهای گنجهای زمین را برای آنحضرت
آورد سه مرتبه و مخیر گردانید آنحضرت را در قبول ورد و گفت اگر قبول میکنی خدا تعالی از درجه تو در قیامت چیزی کم نخواهد
کرد و در هر مرتبه آنحضرت تواضع و شکستگی نزد خدا تعالی اختیار فرمود هرگز از آنحضرت چیزی سؤال ننمودند که بفرماید
نه بلکه اگر بود عطا میفرمودند و اگر حاضر نبود میفرمودند که چون بهم رسد انشاء الله تعالی خواهیم داد هرگز چیزی از جانب
حق تعالی عطا نفرمود که عطای او را امضا نکند و گاه بود که بهشت را ضامن میشدند و عطا میفرمودند و حق تعالی برای او
تسلیم مینمود محمد بن مسلم میگوید که بعد از آن آنحضرت دست مرا گرفتند و فرمودند که امام شما امیر المومنین عم بروش بندگان
می نشستند و بروش بندگان طعام تناول میفرمودند و بمردم نان گندم و گوشت اطعام میفرمودند و بخانه میرفتند و خود
طعام و زیت تناول میفرمودند و پیراهن کنده سنبلانی میخریدند و بهتر را بغلام خود می پوشانیدند و زبون تر را خود می پوشیدند
و اگر آستینها از انگشت بلند تر بود می بریدند و پیراهن اگر از کعب بلند تر بود کوتاه میکردند و هرگز دو امر بر آنحضرت وارد نشد

مگر آنچه بر بدن دشوارتر بود اختیار میکردند و پنج سال پادشاهت مردم کردند و از برای خود آجری بالای آجری و خشتی بالای خشتی
ننهادند و هرگز زمین را باقطاع خود نگرفتند و سرخ و سفیدی از آنحضرت بمیراث نماند مگر هفتصد درهم که از عطاهای آنحضرت
زیاده مانده بود که میخواستند برای خود کنیزی بخرند و هیچکس طاقة عبادت آنحضرت نیاوردند و حضرت علی بن الحسین صلوات الله
علیهما مطالعه میفرمودند کتاب عبادت حضرت امیرالمؤمنین ع روزی نزد بزازی رفتند و گفتند دو جامه بمن بفروش
گفت یا امیرالمؤمنین آنچه میخواهی بردار چون دیدند که آنشخص آنحضرت را می شناسد بدکان دیگر رفتند و گفتند دو جامه بمن بفروش
پسری در آن دکان بود و حضرت را نمی شناخت دو جامه بآنحضرت دادند یکی را به سه درهم که بحساب ازمان صد و هفتاد
و چهار دینار میشود و یکی را بدو درم پس بقنبر فرمود که آنرا که بسه درهم خریده ام تو بردار و آنرا که بدو درهم خریده ام من میپوشم
قنبر گفت یا امیرالمؤمنین آن که بهتر است تو بآن سزاوارتری چراکه بر منبر میروی و در حضور مردم خطبه میخوانی حضرت
فرمود که تو جوانی و جوانان را خواهش این امور بیشتر میباشد و من از خدا شرم میدارم که در پوشش خود را بر تو زیادتی
دهم از حضرت رسول صلعم شنیدم که میفرمودند که از آنچه می پوشید بغلامان خود بپوشانید و آنچه میخورید بایشان بخورانید
چون پیراهن را پوشیدند آستینش را کشید دراز بود ببریدند و فرمودند که کلاهی برای فقرا از آن بدوزند پس چون پدر آن پسر
بدر دکان آمد یافت که حضرت امیرالمؤمنین ع بآن دکان تشریف آورده اند و دو جامه خریده اند دو درهم را برداشت
و بخدمت آنحضرت آمد و عرض کرد که پسر من شما را نشناخته بود و دو درهم را از شما نفع گرفته است حضرت فرمود که بقیمتی
راضی شدیم و خریدیم دیگر چیز بر این نمیگیریم منقولست که روزی عمرو بن حریث در هنگام چاشت بخدمت حضرت
امیرالمؤمنین ع آمد و دید که فضه انبانی آرد که مهر مبارک آنحضرت بر آن بود بیرون آورد چون گشود از آنجا نان تنک بر
سبوس بیرون آورد عمرو گفت ای فضه چرا این آرد را نبیخته و پاکیزه نکرده گفت بیشتر میکردم مرا نهی فرمود و گاهی طعام
لذیذی درین انبان داخل میکردیم برای همین اکنون مهر بر آن میزنند پس آنحضرت آن نان خشک را گرفتند و در کاسه ریزه
کردند و آب بر آن ریختند و نمک بر آن پاشیدند و تناول فرمودند بعد از آن فرمودند که ای عمرو اجل نزدیک شده است و دست
و دست بر محاسن مبارک کشیدند فرمودند که این محاسن را برای خوردن با تش جهنم آشنا نمیکنم این مرا کافی است و در حدیث
دیگر فرمود که سوید بن غفله در روز عیدی نزد حضرت امیرالمؤمنین ع رفت دید که نان خشکی و اردی با شیر پخته نزد
آنحضرت گذاشته است گفت یا امیرالمؤمنین در روز عید چنین چیز بر نزد خود گذاشته فرمود که این عید است برای
کسی که از گناه آمرزیده شده باشد و حضرت صادق ع فرمود که حضرت امیرالمؤمنین هیزم و آب بدوش خود بخانه
می آوردند و خانه را جاروب میکردند و حضرت فاطمه دست آس میکردند و خمیر میکردند و نان می پختند و بند دیگر بر وست

که حضرت امیرالمومنین ع خرمایی خریده بودند و برکنار ردا کرده بخانه می بردند اصحاب چون دیدند مبادرت نمودند که از
آنحضرت بگیرند و بخانه رسانند حضرت فرمود که صاحب عیال سزاوارتر است ببار ایشان برداشتن از دیگران و بروایت
دیگر فرمودند که از کمال کامل چیزی کم نمیشود که نفع خود بعیال خود برسانند و در روایت دیگر وارد شده است که حضرت
امیرالمومنین ع در پنج وقت پای برهنه میرفتند در هنگامی که بعیادت یا تشییع جنازه میرفتند و عید فطر و عید اضحی
که بمصلی میرفتند نعلین خود را بدست چپ میگرفتند و میفرمودند که چون برای خدا میروم میخواهم که پا برهنه باشم و منقولست
که پیاده و تنها در بازارها میرفتند و اگر کسی راه گم کرده بود بسر راهش میرسانیدند و اگر بضعیفی برمیخوردند اعانتش مینمودند
و از مردم بازاری اگر کسی قرآن را غلط میخواند می ایستادند و تعلیمش میفرمودند و این آیه را میخواندند که مضمونش اینست که ما
خانه آخرت را برای جماعتی مقرر فرمودیم که بلندی و فساد در زمین نطلبند و عاقبت نیکو برای پرهیزکاران است و منقولست
که ابراهیم بن العاص گفت که ندیدم و نشنیدم کسی را که افضل از حضرت امام رضا ع باشد هرگز با کسی بخلاف آداب
معاشرت نفرموده و هرگز سخن کسی را قطع ننموده که در میان سخن او سخن گوید و هرگز حاجت سایلی را رد ننموده و در حضور کسی
هرگز پا دراز نفرموده و در مجلس تکیه نمیفرمود و هرگز غلامان و خدمتکاران خود را دشنام نمیداد و هرگز در خنده آنحضرت
صدا ظاهر نمیشد و غلامان و مهتران و دربانان و خدمتکاران خود را بر سر خوان خود می نشاندند و کم خواب میفرمودند و اکثر
شبها بعبادات احیا میفرمودند و روزه بسیار میداشتند و تصدق بسیار مینمودند و اکثر تصدقات آنحضرت در شبهای
تار بود و از محمد بن عباد منقولست که حضرت امام رضا علیه السلم داخل حمام شدند شخصی در حمام بود که آنحضرت را نمی شناخت
بآنحضرت خطاب نمود که بیا مرا کیسه بکش حضرت مبادرت فرمودند و مشغول کیسه کشیدن او شدند بعد از زمانی مردم در آمدند
و حضرت را شناختند آن شخص بمعذرت مشغول شد حضرت دلداری او فرمودند و مشغول بودند تا کیسه او را اتمام فرمودند
و اخبار درین باب زیاده از آنست که درین کتاب احصا توان نمود قال قلت یا رسول الله الخائفون الخاضعون المتواضعون
الذاکرون الله کثیرا اهم یسبقون الناس فی الجنة فقال ولکن فقراء المسلمین فانهم یتخطون رقاب الناس و یقولون لهم خزنة الجنة
کما انتم حتی تحاسبوا فیقولون لم تحاسب فوالله ما ملکنا فنجور و نعدل ولا افیض علینا فنقبض و نبسط ولکنا عبدنا ربنا حتی دعانا
فاجبنا ابوذر گفت که بخدمت حضرت رسول ص عرض کردم که یا رسول الله آیا جمعی که از خدا خایف و ترسانند و پیوسته
در مقام خضوع و تذلل و انقیادند نزد خداوند خود در مقام تواضع و شکستگی ثابت اند با خدا و خلق و یاد خدا بسیار میکنند
ایشان پیش از دیگران داخل بهشت میشوند حضرت فرمودند که نه ولیکن فقراء مسلمانان پیش از دیگران داخل بهشت خواهند
شد بدرستی که ایشان در محشر پا بر گردن مردم خواهند گذاشت و صفهای ایشانرا خواهند شکافت و رو به بهشت روانه

خواهند شد پس خازنان بهشت با ایشان خواهند گفت که بچه عمل بحساب داخل بهشت می شوید ایشان در جواب خواهند گفت
که بچه چیز یار احباب میکنند که عطا کرده ایم بایگاه داشته ایم ولیکن در دنیا عبادت پروردگار خود کرده ایم تا وقتی که خدا ما را
بسوی خود خواند اجابت کردیم و از دنیا بیرون آمدیم بدانکه احادیث در مدح فقر و فقرا و هم نشینی ایشان و حرمت داشتن ایشان
و مذمت و اهانت و خواری ایشان بسیار است و احادیث نیز در مذمت فقر وارد شده است و همچنین در باب غنا احادیث بر مدح
و مذمت ایشان وارد شده است و اکثر محققین جمع میان این احادیث باین نحو کرده اند که فقری که ممدوح است فقر الی الله است
و فقری که مذموم است فقر الی الناس است و غنایی که ممدوح است غنای نفس است و غنایی که مذموم است آنست که آدمی در دین
بیکمایه باشد و تحقیق این مقام آنست که هر چیزی که حق سبحانه و تعالی در دنیا خلق فرموده و در میان مردم مقرر ساخته همه لطف
و رحمتست و چون عالم تکلیف و اختیار است هر چیز را دو جهت هست و حق تعالی آن چیز را برای جهت خیر مقرر فرموده و مردم وسیله
جهت شر میگردانند مثل آنکه مال را حق تعالی در دنیا خلق فرموده که آنرا وسیله قوت بر عبادات و تحصیل سعادات گردانند و
جمعی بسبب ترک آن بانواع کمالات فایز گردند پس اگر مال نمیبود قوت بر عبادت بهم نمیرسید و ثوابی که بر تصدقات و خیرات
مترتب میشود حاصل نمی شد و اگر مال نمیبود ثوابی که بر ترک آن حاصل میشود حاصل نمیشد ولیکن آن مال را فتنه ساخته اند و سبب
که بان تحصیل انواع بدیها میتوان نمود و این جهت را برای آن مقرر فرموده است که بر ترکش مثاب شوند اما جمعی آنرا وسیله غیر
آن کاری میکنند که برای آن مخلوق شده است و باعث شقاوت ایشان میشود پس هر جا که مذمت مال و غنا واقع شده است
بسبب آن جهت شریست که در آن هست و مردم آنرا جهت شر میکنند و اگرنه اصل آن جهت را حق تعالی برای وسیله خیری مقرر
فرموده است هر جا که مدح آن واقع شده است آن جهات خیریست که در آن هست و همچنین فقر و احتیاج وسیله ایست برای
تحصیل سعادات که آدمی بر مشقت آن صبر نماید و بثوابهای عظیم فایز گردد و رو بخدا آورد و از خدا طلب نماید و بسبب آن او را
قرب حاصل شود و محتاج بمحرمات نشود و از برای خدا ترک نماید و باعلی درجات زهد و ورع برسد ولیکن گاه باشد که بر و
صبر نمیکنند و بسبب آن مرتکب محرمات میشوند و گاهی بسبب آن بخداوند خود بدگمان میشوند و نسبت جور و ظلم بخدا میدهند و بسبب
آن کافر میشوند چنانچه در حدیث واقع شده است که فقر نزدیکست که کفر باشد پس معلوم باشد که اصل فقر نعمت و رحمتست ولیکن
گاه هست که آدمی باختیار خود آنرا وسیله شقاوت میگرداند پس هر جا که مدح واقع شده است جهت خیرش را مدح فرموده اند و هر جا
که مذمت وارد شده است جهت شرش را مذمت فرموده اند ولیکن چون باکثر نفوس فقر و احتیاج موجب صلاح است و غنا و
توانگری مورث طغیان و فساد لهذا مدح فقر بیشتر وارد شده است و مذمت غنا بیشتر فرموده اند چنانچه حق تعالی میفرماید
که بدرستی که آدمی طغیان بهم میرساند چون خود را مستغنی و بی نیاز و بدگمان کرد که بی نیاز است و فقیر را درین آیه نکته بخاطر رسیده

که چون محال است که آدمی بی‌نیاز شود بلکه هر چند غنی‌تر میشود احتیاجش بیشتر میشود لهذا فرمود که وقتی که مستغنی میشوند بلکه فرمود
که وقتی که خود را مستغنی دانست و گمان کرد که مستغنی شده است و همچنین عبادت را حق تعالی مقرر فرموده که ترک آن از او وسیله
سعادت گردانند تا اگر بغفلت از ایشان صادر شود بتوبه و ندامت از آن بمراتب عالیه فایز گردند اگر معصیت نمی‌بود که مردم
ببرکت آن مثاب می‌شدند و آن شکستگی و آن انکسار و عجز و توبه کاران از کجا بهم میرسید و اگر ترک اولایی که از حضرت
آدم و حضرت داود و سایر انبیا نمی‌بود آن گریه‌ها و زاریها که موجب قرب و کمالات نامتناهی گردید از کجا حاصل میشد
چنانچه واقع شده است که اگر شما گناه نمیکردید و قادر بر گناه نمی‌بودید خدا تعالی خلق دیگر میفرمود که قادر بر گناه باشند
و گناه از ایشان صادر شود و سخن اینجا بسیار نازک شد و عقلها اکثر از ادراک آن معنی قاصر است مجملا اگر درست تفکر نمایی
که هر چیز که حق تعالی درین عالم مقرر فرموده همه عین صلاح بندگان است و همه لطف و رحمتست ولیکن بندگان بغیر مصرفش
صرف می‌کنند مثلا اگر بزرگی خانه برای کسی بفرماید و دیوانخانه نفیس برای او مقرر سازد و آبریزی در آنجا بفرماید که برای
او بسازند و انواع مایحتاج او از اماکن بسازند و اگر دیوانخانه را آبریز و آبریز را مسکن خود کند و برود و در میان آبریز بنشیند
از صاحب خانه تقصیری نخواهد بود و درین مسایل که از فروع قضا و قدر است تفکر نمودن و مهمل دانستن که حق تعالی علیم
و حکیم است و ظالم نیست و آنچه میکند عین حکمت و عدالتست زیرا که تفکر درین باب موجب لغزشهاست و عقل اکثر مردم
بآن احاطه نمی‌تواند کرد و ائمه علیهم السلام ما را از تفکر درین باب نهی فرموده اند و چون جمیع میان اخبار بر وجه اجمال بیان شد
بعضی از اخبار را نیز نقل کنیم بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که فقراء مؤمنان در باغهای بهشت خواهند گردید و
تنعم خواهند کرد پیش از اغنیاء ایشان بچهل سال بعد از آن فرمود که برای تو مثلی بیان کنیم مثل فقرا و اغنیا از بابت مثل دو
کشتی است که بر عشاری بگذرد و نظر کنند یکی را ببینند که خالیست و هیچ چیز ندارد میگوید که این را روانه کنید که برود و نظر
کند بدیگری ببیند که پر از متاع است میگوید که این را نگاه دارید تا عشورش را حساب کنیم و از حضرت رسول ص منقولست که دو
چیز است که فرزند آدم از آنها کراهت دارد و راحت مومن از بلاها و فتنه‌ها در مرگست و از کمی مال کراهت دارد و هر چند مال
کمتر است حسابش کمتر است و حضرت امیرالمومنین ع فرمود که هلاک گردید مرد را دو چیز خوف درویشی و فقر و طلب بزرگی و
فخر و بسند معتبر از حضرت امام موسی ع منقولست که خفیف و سبک مشمارید فقیران و شیعیان علی را بدرستی که یکی از
ایشان در قیامت شفاعت میکند مثل ربیعه و مضر را که دو قبیله عظیم از قبایل عرب اند از حضرت صادق ع منقولست که
مصیبتهای دنیا عطای حق تعالی است و فقر را حق تعالی برای مومن در خزاین خود ضبط مینماید و در حدیث دیگر از حضرت
رسول ص روایت فرموده که فقرا امانتی است که حق تعالی بخلق می‌سپارد کسی که از ایشان نهان دارد خدا او را مثل ثواب کسی میدهد

است دارد صحیح

که روزها

که روزها بروزه باشد وشبها بعبادت ایستد وکسی که انرا اظهار نماید بکسی که قادر باشد بر قضای حاجت او و نکند پس بدرستیکه
که او را کشته است ونمیگویم که او را بشمشیر ونیزه کشته است ولیکن جراحتی که بدل او رسانید او را کشته واز حضرت
صادق ع منقولست که هرچند ایمان ادمی زیاده میشود تنگی معیشت او بیشتر میگردد و فرمود که اگر نه این بود که مؤمنان در
طلب روزی بحد الحاح میکردند هر اینه ایشانرا از حالی که دارند بحال تنگتر و دشوارتر نقل میفرمود و فرمود که حق تعالی دنیا را
بکسی عطا نفرمود مگر برای عبرت و از کسی دور نفرمود مگر برای ازمایش و در حدیث دیگر فرمود که حق تعالی برای شیعیان
ما در دولتهای باطل مقرر نفرموده است مگر قوت ضروری ایشان اگر خواهند بمشرق روند و اگر خواهند بمغرب که زیاده از این
بدستشان نمی اید و در حدیث دیگر فرمود که حق تعالی در روز قیامت التفات میفرماید بسوی فقرا و شیعیان مانند کسی
که معذرت از جمعی خواهد و در حدیث دیگر فرمود که مانند برادری که از برادری عذر طلبد میفرماید که بعزت و جلال خودم
سوگند که شما را فقیر نگردانیدم در دنیا برای انکه شما نزد من خار و ذلیل بوده اید امروز خواهید دید که با شما چه لطفها خواهم فرمود
و فرمود که هر کس که بشما در دار دنیا توشه داده است و نیکی بشما کرده دستش را بگیرید و داخل بهشت کنید پس یکی از فقرا
گوید که پروردگارا اهل دنیا در دنیای خود عیشها کردند و زنان خوب خواستگاری نمودند و جامهای ملایم نفیس پوشیدند
و طعامهای لذیذ خوردند و در خانهای نفیس نشستند و بر اسپان مشهور پر قیمت سوار شدند امروز بما عطا کن انچه
بایشان عطا کرده بودی حق تعالی در جواب فرماید که برای تو و هر یک از یاران و امثال تو از فقرا مقرر ساخته ام هفتاد برابر
انچه باهل دنیا عطا فرموده بودم از روزی که دنیا را افریده ام تا هنگام انقضای دنیا و در حدیث دیگر از انحضرت منقولست
که روزی شخصی مالدار که جامهای پاکیزه در بر داشت بخدمت حضرت رسول ص امد و نشست و بعد از ان مرد پریشانی که جامهای
چرکین پوشیده بود امد و در پهلوی آن مرد غنی نشست آن مرد جامهای خود را جمع کرد و در زیر ران کشید حضرت رسول ص
فرمود که ترسیدی که جامه ات چرکین و کثیف شود گفت نه فرمود که ترسیدی که از تو اگر چیزی باو برسد گفت نه
فرمود که پس چرا چنین کردی گفت یا رسول الله مرا قرینی بدی هست که او شیطان است یا نفس اماره که هر قبیحی در نظر من زینت
میدهد و هر حسنی و نیکوئی را در نظر من قبیح و زشت مینماید اینک بتدارک این عمل نصف مال خود را باین فقیر عطا کردم حضرت
از ان مرد پریشان پرسیدند که قبول میکنی گفت نه پرسیدند چرا گفت میترسم که باین بلا مبتلا شوم که تو مبتلا شده و در حدیث
دیگر فرمود که حق تعالی بحضرت موسی وحی فرمود که ای موسی هرگاه بینی که فقر رو بتو اورده بگو که من گناهی کرده ام که خدا مرا در
دنیا بعقوبت ان گرفتار کرده و بسند معتبر از حضرت رسول ص منقولست که خوشا حال گروهی مساکین که بر فقر خود صبر کنند
ایشانند جمعی که ملکوت اسمان و زمین را مشاهده میکنند فرمود که ای گروه مساکین که بر خود راضی و خشنود باشید و چنان

کنید که خدا از دل شما رضا را یابد تا حق تعالی شما را ثواب عظیم دهد بر فقر شما و اگر چنین نکنید چندان ثواب نخواهید داشت و از حضرت
امام محمد باقر ع منقولست که چون روز قیامت شود منادی از جانب حق تعالی ندا کند که کجایند فقرا پس گروهی بسیار از فقرا برخیزند
حق تعالی فرماید که ای بندگان من گویند لبیک ای خداوند ما پس فرماید که من شما را فقیر نکردم برای اینکه رتبهٔ شما نزد من پست بود
ولیکن میخواستم که درجهٔ شما را امروز بلند کنم بروید و روهای مردم را ملاحظه کنید و هر کس که بشما در دنیا نیکی و احسان کرده است
از جانب من شما بهشت را بمکافات عمل ایشان بدهید و از محمد بن الحسین حراز منقولست که حضرت صادق ع بمن فرمود که آیا بازار
میروی میوه ها و غیر اینها را که میفروشند و قادر بر خریدن اینها نیستی از روی مسکینی گفتم بلی فرمود که بعدد هر چیزی که می بینی
و قدرت بر خریدن آن نداری یک حسنه در نامهٔ عملت می نویسند و بسند صحیح از حضرت صادق ع منقولست که چون روز
قیامت میشود گروهی از مردم در صحرای محشر برمیخیزند و می آیند تا در بهشت و در را می کوبند پس خازنان با ایشان میگویند که شما
کیستید میگویند ماییم فقرا با ایشان میگویند که آیا پیش از حساب میخواهید که داخل بهشت شوید میگویند که چیزی بما نداده بودید
که ما را بر آن حساب کنید و حضرت امام موسی ع فرمود که حق تعالی میفرماید که من توانگران را غنی نکرده ام برای اینکه نزد من
گرامی بودند و فقیران را غنی نگردانیدم برای اینکه نزد من بی مقدار بودند ولیکن فقیران را وسیلهٔ ابتلا و امتحان اغنیا گردانیدم
و اگر فقرا در دنیا نمی بودند اغنیا مستوجب بهشت نمی شدند و حضرت صادق ع فرمود که مالداران شیعیان ما امینان ما اند
بر محتاجان ایشان پس از برای ما فقرا را محافظه نمایید تا خدا شما را محافظه نماید و بسند صحیح منقولست که حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام فرمود که فقر و بیچیزی مومنان را بیشتر زینت میدهد و در حدیث دیگر فرمود از لجام نفیسی که عذار اسب را زینت
میدهد و در حدیث دیگر فرمود که فقر مرگ بزرگست و حضرت صادق ع فرمود که فقر مرگ سرخ است راوی عرض کرد که فقر
از دینار و درهم میفرماید فرمود که نه مراد از فقر دین است و از حضرت رسول ص منقولست که هر که سبک کند و خفیف شمارد
فقیر مسلمانی را بدرستی که خدا را سبک شمرده است و خدا او را در روز قیامت خفیف و سبک میدارد مگر آنکه از این عمل توبه کند
و هر که فقیر مسلمانی را گرامی دارد چون در روز قیامت ملاقات نماید خدا را از او راضی باشد و حضرت امام رضا ع فرمود که
هر که ملاقات نماید فقیر مسلمانی را و بر او سلام کند بر خلاف سلامی که بر اغنیا میکند چون روز قیامت شود خدا را ملاقات نماید
یعنی بمقام حساب آید خدا تعالی از او در خشم باشد یا اباذر انّ الدّنیا مَشْغَلَةٌ لِلْقُلُوبِ وَالْأَبْدَانِ وانّ الله تبارک
وتعالی سائلنا عمّا نعّمنا فی حلاله فکیف بما نعّمنا فی حرامه یا اباذر انّی دعوت الله جلّ ثناؤه ان یجعل
رزق من یحبّنی الکفاف وان یعطی من یبغضنی کثرة المال والولد ای ابوذر بدرستی که دنیا مشغول کننده
دلها و بدنهاست از یاد خدا و کار خدا بدرستی که حق تعالی از ما سؤال خواهد نمود از آنچه تنعم کرده باشیم در حلال او پس چون

سؤال نخواهد کرد و از انچه منعم کرده باشیم از حرام ای ابوذر من از خدا تعالی سؤال کردم که بگرداند روزی هرکس را که مرا دوست دارد
بقدر کفاف و عطا فرماید بکسی که مرا دشمن دارد بسیاری مال و فرزند بدانکه این حدیث دلالت میکند بر اینکه بر حلال حساب میباشد
و سابقا احادیث گذشت که بر صرف کردن مال مؤمنان را حساب نمیکنند و ممکن است که مراد از مؤمنان در انجا مؤمنان خالص‌ها باشند
و در اینجا مراد از اینکه از ما سؤال می‌کنند این باشد که از بعضی از افراد مسلمانان سؤال میکنند یا اینکه مراد از حساب نکردن این باشد
که نقایص از حسنات ایشان بازاء ان نمیکنند و مراد از سؤال کردن این باشد که تفحص احوال انها میفرماید بدانکه احادیث در
مدح کفاف بسیار واقع شده است چنانچه منقولست از حضرت علی ابن الحسین علیهما السلام که رسول صلعم گذشتند بشبانی که گوسفندی
چند داشت و میچرانید از و شیر طلبیدند او انچه در پستانهای گوسفندان بود دوشید و با انچه در ظرفها بود بخدمت حضرت فرستاد
و یک گوسفند نیز بهدیه فرستاد و گفت این نزد ما حاضر بود فرستادیم و اگر زیاده احتیاج هست دیگر بفرستیم حضرت فرمود که
خداوندا روزی او بقدر کفاف بده انگاه بشبانی که شتری چند میچرانید گذشتند و از و شیر طلبیدند در جواب گفت که انچه در
پستانهای شتران است چاشت مردم قبیله است و انچه در ظرفهاست پسین میخورند حضرت فرمود که خدایا مال و فرزندانش زیاد کن
بعضی از اصحاب عرض نمودند که یا رسول الله برای انکسی که حاجت شمارا بر آورد دعایی فرمودی که ما همه از ان کراهت داریم و از
برای انکسی که حاجت شمارا بر نیاورد دعایی فرمودی که ما همه مشتاق و خواهان اوییم فرمود که انچه از دنیا کم باشد و کافی باشد
بهتر است از انچه زیاده باشد و ادمی را از یاد خدا غافل گرداند خداوندا محمد و ال او را بقدر کفاف روزی بده و بسند معتبر
از حضرت صادق ع منقولست که خداوند عز و جل میفرماید که بنده مخزون میشود از اینکه من روزی را برو تنگ میکنم و حال انکه
باعث زیادتی قرب او میشود بسوی من و خوشحال میشود بنده من که روزی را برو فراخ میگردانم و حال انکه باعث دوری او
میشود از من و در حدیث دیگر فرمود که خداوند عالمیان میفرماید که بدرستی که خوشحال ترین مردم نزد من بنده مومنی است که
بهره عظیم از صلاح داشته باشد و نیکو عبادت پروردگار خود کند و در پنهانی بندگی خدا کند و در میان مردم گمنام باشد و انگشت
نما نباشد و روزی او بقدر کفاف باشد و صبر کند بران بزودی مرگ او را در رسد و میراثش کم باشد و گریه کنندگانش کم
باشد یا اباذر طوبی للزاهدین فی الدنیا الراغبین فی الاخرة الذین اتخذوا ارض الله بساطا و ترابها فراشا
وماءها طیبا واتخذوا کتاب الله شعارا ودعاء دثارا یقرضون الدنیا قرضا حسنا یا اباذر حرث الاخرة
العمل الصالح وحرث الدنیا المال والبنون ای ابوذر خوشا حال جمعی که زهد در دنیا اختیار نموده اند و ترک لذات دنیا کرده اند
و بسوی اخرت و اعمالی که موجب سعادت اخرتست رغبت نموده اند ایشان گروهی اند که زمین خدا را بساط خود ساخته اند و خاک
زمین را فرش و بستر خود قرار داده اند و از بوی خوش آن قناعت کرده اند که خود را آب از بوهای بد پاک میکنند و کتاب خدا را پیراهن

تن خود گردانیده اند و پیوسته تلاوت می کنند و بان عمل مینمایند و دعا و تضرع بدرگاه خدا را لباس خود ساخته اند که هرگز از خود

جدا نمیکنند و دنیا را از خود برین اند بر دینها تا انکه قرض میدهند قرض دادنی که در اخرت عوض بگیرند ای ابوذر بضاعت اخرت

عمل صالح است و زراعت دنیا مال و فرزندان حضرت در اینجا اشاره فرموده اند بتفسیر این ایه که من کان یرید حرث الاخرة نزد له

فی حرثه و من یرید حرث الدنیا نؤته منها و ماله فی الاخرة من نصیب ترجمه اش اینست که هرکه اراده نماید در دنیا کشت اخرت را یعنی

عملی چند را که موجب ثواب اخرت باشد درین نشاه تحصیل نماید و تخم ایمان در بستان دل بکارد و آب اعمال صالحه از برای پرورش

دهد تا در عرصه اخرت حاصل از برای او زیاده گردانیم و هرکه اراده نماید زراعت و کشت دنیا را یعنی در اعمال و افعال پیوسته غرضش

تحصیل دنیا باشد میدهیم او را بهره و نصیبی از دنیا بقدر مقتضی حکمت و مصلحت و او را در اخرت بهره نخواهد بود حاصلش انست که هرکه

عملی برای اخرت کند در عمل خود موفق میشود و میامن برکات او بروزگار او عاید میگردد و در اخرت حسنات او مضاعف میشود و

هرکه عمل او از برای دنیا باشد روزی مقدر باو میرسد اما نه بروجهی که مدعای او باشد و مانند شیطان ثواب خود را در دنیا می یابد و او را

در اخرت هیچ بهره نباشد لهذا افعال مرائیان و اصحاب بدعت چند روزی در دنیا مدد شیطان باشان نفعی میرساند و در اخرت

محروم مند و جمعی که نیت خود را برای خدا خالص گردانیده اند غالب اوقات در دنیا بر اعمال ایشان ثمره مترتب میشود تا مزد خود را

در اخرت کامل یابد و در دنیا عمل او باغراض فاسده دنیوی نباشد زیرا که هیچ عملی را حق تعالی بی مزد نکرده است حتی کافران هم

که زحمتهای شاقه بران امور فاسده دنیا می کشند و خانچه می شنویم بان مطلب فاسد میرسند چون از سعادت اخرت محروم اند

و بسا باشد که مسلمانی از روی اخلاص خدای خود را سالهای بسیار عبادت کند و حق تعالی همعنی را باو بدهد زیرا که غالب اینست که

همعنی باعث انانیت و عجب او میشود و از خدا باز میماند حتی انکه در حدیث وارد شده است که ایمان مومن که کامل شد حق تعالی

راه خواب دیدن را هم از و مسدود میکرداند و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که بدرستی که مومنی که نیکی میکند مردم شکر

ان نعمت نمی کنند و احسان او در میان خلق مشهور نمی شود زیرا که چون از برای خدا میکند نیکی و معروف او باسمان بالا میرود و در

زمین پهن نمیشود و احسان کافر را شکر میکنند زیرا که معروف و نیکی او از برای مردم است و در زمین منتشر میگردد و باسمان بالا

نمیرود و مقبول الهی نمیگردد و در حدیث دیگر از حضرت امام موسی کاظم ع منقولست که حضرت رسول ص را کفران نعمت میکردند

با انکه حق نعمت و احسان بر قرشی و عجمی و عربی داشت که معروف و نیکیش بر خلق زیاده از انحضرت بود و همچنین اهل بیت را کفران

میکنند و شکر نیکی و احسان ما را مرعی نمیدارند و نیکان مومنان چنین اند که احسانها و نیکیهای ایشان را شکر نمیکنند و ایضا منقولست

که مفضل بن عمر بخدمت حضرت امام جعفر بن محمد باقر ع عرض نمود که جمعی از علمای عامه که نزد ما اند میگویند که چون حق تعالی بنده

را دوست میدارد ملکی از برای رفعت شان او از اسمان ندا میکند که خدا فلان شخص را دوست میدارد شما نیز او را دوست دارید

مجرد

محبت او در دلهای مردم می افتد و هر بنده که دشمن داشت منادی از اسمان ندا میکند که حق تعالی فلان شخص را دشمن میدارد
شما نیز او را دشمن دارید پس عداوت او در دلهای مردم می افتد چون این را گفتم حضرت رسالت نشستند و سه مرتبه بدست
اشاره فرمودند و گفتند نه چنین است که ایشان میگویند ولیکن چون حق تعالی بنده را دوست داشت مردم را در زبان وا
میگذارد که بعداوت و دشمنی او مشغول شوند و بد او را میگویند پس انها گناه کار میشوند و موجب اجر و ثواب او می شود و چون
بنده را دشمن دارد او را محبوب میگرداند که ناحق مدح او کنند و او و مدح کنندگان او همه گناه کار باشند بعد از ان فرمود
که نزد خدا محبوبتر از یحیی ابن ذکریا نبود مردم با او عداوت کردند تا او را کشتند و که نزد خدا محبوبتر از علی بن ابی طالب بود
از مردم ان ازار ها کشید که میدانید و که نزد خدا محبوبتر از حسین بن علی بود مردم ازار او کردند تا انکه او را شهید کردند
درین فقرات حضرت رسول صلعم اشعار فرمود بفضیلت قران بر دعا زیرا که فرموده اند که قران را شعار خود گردانید و شعار جامه ملاصق
بدن را می گویند و دثار را بر جامه دیگر که بالای ان پوشند اطلاق میکنند و جامه ملاصق بدن اختصاصش با آدمی بیشتر باشد
و احادیث درین باب اختلافی دارد از بعضی احادیث فضلیت قران ظاهر میشود و از بعضی فضلیت دعا و بعضی چنین جمع
کرده اند که اگر معنی قران را یابد قران بهتر است و اگر نه دعا و بعضی بر عکس گفته اند و انچه این خاکسار را بخاطر میرسد انست
که نسبت باحوال مختلف باشد و ادمی میباید طبیب نفس خود باشد در هر حالی انچه مناسب داند بعمل آورد و گاه هست که
ادمی در مقام خوفست اگر خوف سهلی دارد مناسب اینست که دعاهایی که مشتمل بر تخویف است بخواند تا چون ماده اش مستعد
شده است باعث کمال او می گردد و اگر خوف بسیار دارد دعاهای رجا بخواند که خوف بسیار بیاس می انجامد و همچنین در باب
رجا و سایر صفات نفسانی و همچنین در باب تلاوت آن خواندن و بسیارست که ادمی آیه یا دعایی را مکرر خوانده است و چندان
دران تاثیر نکرده است و در بعضی احوال که موافق حال او افتاد چندان اثر میکند که فوق ان متصور نیست و چندان ازین
معارف بر و فایض میشود که احصا نمی توان نمود و درین باب سخن بسیار است و عرصه سخن تنگ اگر خدا خواهد در محل مناسب
بیان شود ان شاء الله تعالی یا اباذر انّ ربّی اخبرنی فقال وعزّتی وجلالی ما ادرك العابدون درك
البكاء عندي واني لابني لهم في الرّفيق الاعلى قصرا لا يشاركهم فيه احد قلت يا رسول الله ايّ المؤمنين
اكيس قال اكثرهم للموت ذكرا واحسنهم له استعدادا يا اباذرّ اذا دخل النّور بقلب انفسح القلب
واستوسع قلت فما علامة ذلك بابي انت وامّي يا رسول الله قال الانابة الى دار الخلود والتّجافي عن
دار الغرور والاستعداد للموت قبل نزوله ای ابوذر بدرستی که پروردگار من مرا خبر داد که بعزت و جلال خودم سوگند
میخورم که نمی یابند عابدان از هر عملی انچه از گریه می یابند نزد من از ثواب و قرب بدرستی که من از برای ایشان بنا میکنم در اعلی

مراتب بهشت در جوار پیغمبران و مقربان خود قصری که هیچ کس در ان قصر هم‌مرتبه با ایشان شریک نباشد ابوذر گفت که عرض کردم که یا
رسول الله کدام یک از مؤمنان زیرکتر و عاقلترند فرمود که انانکه یاد مرگ بیشتر میکنند ای ابوذر چون نور در دل ادمی داخل شد
ان دل گشاده و فراخ میشود ابوذر گفت علامه این حال چیست پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله فرمود که علامت منور بودن
و گشاده گی میل ادمی است بسوی اخرت که خانه جاویدست و رجوع کردن بکاری که برای آنخانه بکار آید و پهلو تهی کردن از دنیا که
خانه مکر و فریب و غفلت و مستعد و مهیا شدن برای مرگ پیش از انکه در رسد بدانکه احادیث در باب فضل گریستن برای خدا
سابقا ایراد نمودیم و از عقل و شرع معلومست که تضرع بدرگاه خدا مورث سعادت دنیا و اخرتست و گریه را مراتب بسیارست
و هر کس در خور مرتبه خود از ان بهره میبرد یکی میگرید و نان از خدا می طلبد و یکی خلاصی از جهنم میطلبد و دیگری بهشت میخواهد و دیگری
قرب میطلبد و بمرتبه محبان که از هر قطره صد هزار لذت میبرند و هیچ لذتی را بان برابر نمی کنند چنانچه در اخرت کسی شریک بقصر
ایشان نیست در دنیا نیز کسی از لذت ایشان خبر ندارد و احادیث در باب یاد مرگ کردن و باعمال صالحه مهیای ورود ان شدن
که چون در رسد ادمی را حسرت نباشد نیز گذشت و معنی دل را نیز بیان کردیم و روشنی دل بعلم و معرفت و محبت و نیت صادق
و صفات حسنه می باشد زیرا که چنانکه روشنیهای ظاهر دیده ظاهر را روشن و بینا میکند که تمیز میکند میان اشیا و حقیقت الوان
و اشخاص را میداند و راههای ظاهری دیده ظاهر را و دیده ظاهری را گم نکند همچنین علم و معارف موجب انست که دیده دل بینا شود و
نفس ناطقه انسانی که از ان تعبیر بقلب میکنند تمیز میان نیک و بد بکند و راه حق را بیابد و گم نکند بمنزله چراغی و مشعلی بلکه خورشیدی
اند برای نفس و باین انوار در دلهای کاملان چراغانیست از علم و معرفت و انواع کمالات روحانی و گشادگی دل کنایه از استعداد
قبول علم حق و معارف الهی است زیرا که دلهای اشقیا مانند ظرفیست پر که گنجایش هیچ چیز نداشته باشد لهذا هیچ هدایتی در ان
داخل نمیشود و قبول حق نمیکنند و دلهای مؤمنان در گنجایش معارف مختلف است بسبب کمال و نقص ایشان در مراتب ایمان بعضی
از باب پیمانه است که گنجایش اندکی از علوم و معارف دارد و اگر زیاده از قدر حوصله اش بران بریزند از سر بدر میرود و از
بسیاری علوم و عبادات و کمالات وسعت زیاده میشود و استعداد قبول علم و حق و معارف الهی است زیرا که دلهای اشقیا مانند
ظرفیست میان پر که گنجایش هیچ چیز نداشته باشد لهذا هیچ هدایتی در ان داخل نمیشود و هیچ حقی قبول نمیکنند و دلهای مؤمنان
در گنجایش معارف مختلفند بسبب کمال و نقص ایشان در مراتب ایمان بعضی از باب پیمانه است که گنجایش از علوم و معارف
دارد و اگر زیاده از قدر حوصله اش بران بریزند از سر بدر میرود و از بسیاری علوم و عبادات و کمال وسعت زیاده میشود و استعداد
قبول معارف بیشتر میشود تا انکه بمنزله دریایی میشود که هر چند نهرهای حقایق بران ریزند مطلقا از جا بدر نمی آید و محاسن
اعمال و درجات رفیعه اخرت و کمالات معنوی را دانسته طالب انها شود و بتحصیل انها خود را مستعد مرگ گرداند یا با

اِتَّقِ اللّٰهَ وَلَا يَرَى النَّاسُ اَنَّكَ تَخْشَى اللّٰهَ فَيُكْرِمُوكَ وَقَلْبُكَ فَاجِرٌ يَا اَبَا ذَرٍّ لِيَكُنْ لَكَ فِي كُلِّ شَيْءٍ نِيَّةٌ حَتّٰى
فِي النَّوْمِ وَالْاَكْلِ يَا اَبَا ذَرٍّ لِيَعْظُمْ جَلَالُ اللّٰهِ فِي صَدْرِكَ فَلَا تَذْكُرْهُ كَمَا يَذْكُرُهُ الْجَاهِلُ عِنْدَ الْكَلْبِ اَللّٰهُمَّ اَخْذِهِ
وَعِنْدَ الْخِنْزِيرِ اَللّٰهُمَّ اَخْذِهِ ای ابوذر از مناهی خدا پرهیز و از خدا بترس و بمردم چنین منما که از خدا میترسی برای آنکه ترا گرامی دارند
و دلت پلید و بد باشد ای ابوذر باید که ترا در هر کاری که کنی نیّت قربتی باشد که جمیع کارها را از برای خدا کنی حتی خواب کردن
و چیزی خوردن ای ابوذر باید که در سینه تو جلال و بزرگی خدا عظیم باشد و خدا را سبک یاد کنی چنانکه جاهلان که سگ را دیدند
میگویند که خداوندا او را خار کن و چون بخوک بر میخورند میگویند خداوندا او را خار کن احادیث در مذمت ریا در اول کتاب ایراد
نمودیم و از حضرت امام موسی کاظم ع منقولست که حضرت عیسی بحواریون فرمود که بحق و راستی میگویم که بکار شما نمی آید که ظاهر خود را
نیک کنید که خوش آینده باشد و دلهای شما فاسد باشد و پوست بدن خود را پاکیزه کنید و دلهای شما کثیف و پرچرک باشد
مباشید مانند غربال که آرد خوب را از خود بیرون میکند و نخاله و سبوس را در میان خود نگاه میدارد و همچنین شما کلام حکمت را
از دهان خود نگاه میدارید این بندهای دنیا مثل چراغ است که مردم را روشنی میدهد و خود را میسوزد ای گروه بنی اسرائیل
در مجالس علما خود را در آورید اگرچه باید که بزانو در روید خود را در آن مجلس برسانید بدرستی که حق تعالی زنده میکند دلهای مرده
را بنور حکمت چنانچه زنده میکند زمین را بباران های درشت قطره و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین منقولست که خوشا حال
بنده کم نامی که مردم اعتنا بشان ایشان نکنند و او مردم را نشناسد و مردم او را نشناسند و حق تعالی او را بشناسد و از او
خشنود باشد این جماعت چراغهای راه هدایت اند که حق تعالی ببرکت ایشان دفع میکند هر فتنه تاریک کننده که مردم را بشبهه
اندازد و برای ایشان می گشاید در هر رحمتی را ایشان افشای اسرار ائمه خود نمی کنند و جفاکاران و ریاکننده نیستند و
بدانکه کسی از هست که عظمت الهی در نفس او مستقر گردید و پستی دنیا و اهل دنیا بر او ظاهر شده و قدر اوقات عزیز خود را دانسته
در هر امری تا رضای خدا اندر آن ندانند و نیابد که بکار آخرت او می آید متوجه آن کار نمیشود و عمر خود را ببطالت ضایع نمیکند پس
اگر خواهد چیزی بخورد چون منظور اصلی او تحصیل سعادت آخرتست برای این طعام میخورد که از عبادت الهی ضعیف نشود و او را
قوت بندگی بهم رسد و اگر بهمین معنی بحسب واقع منظور او باشد و محض گذرانیدن خاطر نباشد طعام خوردن او با نیت عبادت
میشود و این طعام همه نور میشود و قوتی که از آن حاصل میشود صرف بندگی شود و همچنین خواب برای این میکند که در هنگام عبادت
حضور قلب داشته باشد و بفرموده الهی کرده باشد تا بدن و عقل او ضعیف نشود و اگر به بیت الخلا میرود برای این میرود
که خود را از نجاسات و کثافات پاکیزه و قوت عبادت مطهر و مصفا باشد و با حضور قلب نماز تواند کرد و مجملی از تحقیق این مقام
در اول کتاب گذشت و در همین مقام جناب مقدس نبوی باین معنی اشاره فرموده اند که باید در هر کاری نیّتی باشد و هیچ کاری را بی نیّت

قرب بجا نیاوری حتی خواب کردن وطعام خوردن وانچه حضرت فرموده اند که باید عظمت الهی را ملاحظه نمایی وخدارا در مقامهای
سهل ذکر نکنی مراد اینست که از روی بی اعتنایی در هر مقام خدارا یاد نکنی به انکه غرض تو یاد خدا یا توسل باو باشد واگرنه گذشت که ذکر
خدا در هر جایی خوب است ودر احادیث وارد است که در صغیره وکبیره امور باید که بخدا متوسل باشد واز او استعانة جوید در جمیع
حاجات خود را از خورد وبزرگ از او سؤال نماید وهمین معنی عین تعظیم الهی است که خود را در قوت وتوانایی ناچیز داند ودر جمیع امور
خود را محتاج خداوند خود داند وبداند که کوچک وبزرگ نزد قدر او یک نسبت دارد وتفصیل این معنی انشاء الله بعد ازین مذکور
خواهد شد یا اباذر إِنَّ لِلّٰهِ مَلٰئِكَةً قِيَاماً مِنْ خِيفَتِهِ مَا رَفَعُوا رُؤُسَهُمْ حَتَّى يُنْفَخَ فِي الصُّوْرِ النَّفْخَةُ الْآخِرَةُ
فَيَقُولُونَ جَمِيعاً سُبْحَانَكَ وَبِحَمْدِكَ مَا عَبَدْنَاكَ كَمَا يَنْبَغِي لَكَ أَنْ نَعْبُدَكَ وَلَوْ كَانَ لِرَجُلٍ عَمَلُ سَبْعِينَ
نَبِيّاً لَاسْتَقَلَّ عَمَلَهُ مِنْ شِدَّةِ مَا يَرَى يَوْمَئِذٍ وَلَوْ أَنَّ دَلْواً صُبَّ مِنْ غِسْلِينٍ فِي مَطْلَعِ الشَّمْسِ لَغَلَتْ مِنْهُ جَمَاجِمُ
فِي مَغْرِبِهَا وَلَوْ زَفَرَتْ جَهَنَّمُ زَفْرَةً لَمْ يَبْقَ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ إِلَّا خَرَّ جَاثِياً لِرُكْبَتَيْهِ يَقُولُ نَفْسِي نَفْسِي
حَتَّى إِبْرٰهِيمَ وَإِسْحٰقَ عَلَيْهِمَا السَّلٰمُ يَقُولُ يَا رَبِّ أَنَا خَلِيلُكَ إِبْرٰهِيمُ فَلَا تَنْسَنِي ای ابوذر بدرستی که حق تعالی را ملکی چند
هست که پیوسته ایستاده اند از خوف الهی وسر بالا نمی کنند تا روزی که صور بدمند دمیدن آخر که همه خلق بان زنده می شوند
پس جمیع ملائکه دران حال میگویند که خداوندا ترا منزه میدانیم از جمیع نقایص وعیبها واز هر چه که عبادت که قابل درگاه تو باشد
وترا بر جمیع نعمتها شکر میکنیم وعبادت تو نکرده ایم چنانکه سزاوار است که ترا عبادت کنند واگر شخصی عمل هفتاد پیغمبر داشته باشد
هر اینه عمل خود را سهل خواهد شمرد از شدت اهوالی که در آن روز مشاهده مینماید واگر دلوی از غسلین جهنم که چرک وریم اهل
جهنم است که قرنها در دیگهای جهنم جوشیده است در مشرق آفتاب بریزند هر اینه از حدت وحرارت ان بجوش اید مغز سر الکا عقبی
که در مغرب آفتاب اند وچون جهنم در صحرای محشر بخروشد وبصدا در اید نماند احدی نه از ملک مقرب ونه از نبی مرسل مگر اینکه
بر زانو در ایستند حتی ابرهیم خلیل خدا فرزند خود را فراموش کند وهر یک بحال خود مشغول باشند واستعانة کنند که پروردگارا
نفس مرا رحم کن ومرا نجات بخش وهمه در اندیشه خود باشند وحضرت ابرهیم گوید ای پروردگار من ابراهیم خلیل توام درین
روز مرا از رحمت خود فراموش مکن ولطف خود را از من باز مگیر بدانکه از جمله عقایدی که اقرار بانها واجبست واز ضروریات
مذهبست وانکار انها کفرست اقرار کردن بهشت ودوزخ است وباید که اعتقاد داشته باشد که بهشت ودوزخ الحال
موجوداند چنانچه بسند معتبر منقولست که ابو الصلت هروی از حضرت امام رضا ع سوال نمود که بهشت ودوزخ اکنون
موجود هستند فرمود که بلی بدرستی که حضرت رسول ص داخل بهشت شدند وجهنم را مشاهده فرمودند در شب معراج ابو الصلت
عرض نمود که جمعی میگویند که حق تعالی مقدر فرموده است که موجود سازد بهشت ودوزخ را واو هنوز خلق نفرموده است حضرت

فرمود

فرمود که جمعی این سخن را میگویند از ما نیستند و ما از ایشان نیستیم و کسی که انکار خلق بهشت و دوزخ بکند تکذیب پیغمبر و تکذیب
ما کرده است و همیشه در آتش جهنم خواهد بود و بعد از ان آنحضرت استدلال بآیات و احادیث فرمودند که دلالت بر خلق آنها
میکند و بسند معتبر از محمد بن مسلم منقولست که حضرت باقر ع فرمود که والله که بهشت خالی نیست از ارواح مؤمنان از روزی
که خدا انرا خلق فرموده و جهنم خالی نیست از ارواح کفار بدکردار از روزی که خدا انرا خلق فرموده است و آیات و اخباری
که دلالت برین مطلب دارد بسیارست و باید اعتقاد داشت که کفار مخلدند در عذاب جهنم و عذاب هرگز از ایشان برطرف
نمی شود و سنیان و غیر آن از فرقهای غیر شیعه اثنی عشریه هر یک که در مذهب خود راسخ و متعصب اند و عقل ایشان کامل است
و حجت بر ایشان تمام است ایشان نیز در جهنم مخلد خواهند بود و اگر عقل ایشان ضعیف خواهد باشد و در مذهب باطل خود راسخ
نباشند و محبت اهل بیت علیهم السلام داشته باشند مثل زنان و جمعی که ضعیف عقلند و چندان تمیز میان حق و باطل نمیتوانند
کرد حال ایشان موقوفست بامر الهی و ممکن است که حق تعالی بفضل خود ایشانرا از جهنم نجات دهد و فساق و صاحبان گناهان
کبیره از شیعیان اثنی عشریه ایشان مستحق رحمت و شفاعت هستند و ممکن است که حق تعالی بفضل کامل خود ایشانرا بیامرزد
و بجهنم نبرد و اگر بجهنم روند البته مخلد نخواهند بود و آخر نجات می یابند و داخل بهشت میشوند و کسی که منکر ضروری از ضروریات
باشد مثل نماز و روزه و حج و زکوة و بهشت و دوزخ و معاد جسمانی و غیر اینها از اموری که ضروری دین شده است و هر که
صاحب این دین است انرا شنیده است او کافر مرتد است و مخلد در آتش جهنم است هر چند بحسب ظاهر اظهار اسلام کند و تفصیل
این کلام را این مقام گنجایش زیاده ندارد و بسند صحیح از ابی بصیر مرویست که از حضرت امام جعفر صادق ع سؤال نمودم که
یا بن رسول الله بترسان مرا از عذاب الهی که دلم قساوت بهم رسانیده فرمود که ای ابو بصیر مستعد باش برای زندگانی دور و دراز
که زندگانی آخرت انها را نهایت نیست و فکر آن زندگانی را بکن و تهیه انرا درست کن و بدرستی که جبرئیل ع روزی نزد حضرت
رسول ص آمد رو ترش کرده و آثار اندوه بر چهره اش ظاهر بود و پیش از ان هر گاه می آمد متبسم و خندان و خوشحال بود پس حضرت
رسول ص فرمود که ای جبرئیل چرا امروز غضبناک و محزون آمده جبرئیل ع گفت امروز دمهایی را که بر آتش جهنم میدمیدند از دست
گذاشتند فرمود که دمهای آتش جهنم چیست ای جبرئیل گفت حق تعالی فرمود که هزار سال بر آتش جهنم دمیدند تا سفید شد
پس هزار سال دیگر دمیدند تا سرخ شد پس هزار سال دیگر دمیدند تا سیاه شد اکنون سیاه و تاریکست از قطره از ضریع که عرق
اهل جهنم است و چرک و ریم فرجهای زناکارانست که در دیگهای جهنم جوشیده و بعوض آب باهل جهنم میخورانند اگر قطره از ان
در آبهای دنیا بریزند هر آینه اهل دنیا از گندش بمیرند و اگر یک حلقه از زنجیری که هفتاد ذرع است و بر گردن اهل جهنم میگذارند
بر دنیا بگذارند از گرمی آن تمام اهل دنیا میگدازند و اگر پیراهنی از پیراهن اهل آتش در میان زمین و آسمان بیاویزند اهل دنیا از بوی

بدان هلاک شوند ~~چون جبرئیل اینها را پایان فرمود~~ چون جبرئیل اینها را پایان فرمود حضرت رسول و جبرئیل هر دو بگریه در آمدند پس حضرت
صادق ع فرمود که حق تعالی ملکی فرستاد بسوی ایشان که پروردگار شما را سلام میرساند و میفرماید که من شما را ایمن کردانیدم
از اینکه گناهی کنید که مستوجب عذاب من شوید پس بعد از آن جبرئیل هرگاه بخدمت حضرت رسول ص می آمد متبسم و خندان بود پس
حضرت صادق ع فرمود که در آن روز اهل آتش عظمت جهنم و عذاب الهی را میدانند و اهل بهشت عظمت بهشت و نعیم آنرا میدانند
و چون اهل جهنم داخل جهنم شوند هفتاد سال سعی میکنند تا خود را ببالای جهنم میرسانند چون بکنار جهنم رسیدند ملایکه گرزهای آتش بر
بر کلههای ایشان میکوبند تا بقعر جهنم بر میگردند پس پوستهای ایشانرا تغییر میدهند و پوست تازه بر بدن ایشان می پوشانند تا عذاب
بر ایشان بیشتر تأثیر کند پس حضرت با ابوبصیر گفت که آنچه گفتم بس است و ترا کافیست گفت بس است و کافیست مرا و بسند معتبر از
عمرو بن ثابت منقولست که حضرت امام محمد باقر ع فرمود که اهل جهنم در آتش فریاد میکنند مانند سگان و گرگان که فریاد کنند از شدت
آنچه با ایشان میرسد از الم عذاب الهی چه گمان داری ای عمرو بگروهی که ایشانرا مرگ نمیباشد و در میان آتش تشنه و گرسنه باشند و
کوران و کران باشند و رویهای ایشان سیاه باشد محروم و نادم و پشیمان و غضب کرده پروردگار رحم بر ایشان نکنند و عذاب
ایشانرا تخفیف نکنند و آتش بر ایشان افروزند از جهنم و حمیم گرم جهنم بعوض آب آشامند و از زقوم جهنم بعوض طعام خورند و قلابهای
آتش بدن ایشانرا درند و گرزهای آتش بر سر ایشان کوبند و ملایکه غلیظ بسیار شدید ایشانرا در شکنجه دارند و بر ایشان رحم نمیکنند
و بر روی ایشانرا مقیده میبارند و اگر دعا کنند دعای ایشان مستجاب نمی شود و اگر حاجتی طلبند بر آورده نمی گردد اینست حال جمعی که
بجهنم میروند و منقولست در تفسیر آیه که حق تعالی میفرماید که جبار معاند را بعد از زندگانی دنیا بجهنم میبرند و بخورد او میدهند از آبی
که روان شود از پوست و گوشت اهل جهنم از چرک و ریم و زرداب که از تن دوزخیان چکد و بتکلیف و رنج تمام جرعه جرعه میخورند
و آن بگلویش فرو نمیرود از غایت تلخی و گندگی و از همه طرف مرگ باو میرسد و بحال مرگ میباشند و آرزوی مرگ می کنند
ولیکن او را مرگ نمی باشد و نمیمیرد و بعد از هر عذابی عذابی سخت تر برای او هست و فرمود که آن صدید جهنم را چون نزدیک او می آورند
رویش بریان میشود و پوست و گوشت رویش در آن میریزد پس چون میخورد جمیع امعا و احشایش پاره پاره میشود و از زیرش بیرون میریزد
و از هر یک از ایشان مانند نهرها جاری میشود و در رویهای ایشان جویها بهم میرسد بعد از آن اشک منقطع میشود و خون بجای اشک
بیارند بحدی که کشتیها در آب دیده ایشان جاری میتوان کرد و از حضرت امام جعفر صادق ع منقولست که جهنم را هفت در است
از یکدر فرعون و هامان و قارون که کنایه از ابابکر و عمر و عثمان است داخل میشوند که مخصوص ایشان است و کسی با ایشان شریک
نیستند و یکدر باب لظی است و یکباب دیگر باب سقر است و یکدر دیگر باب هاویه است که هر که از آن در داخل شود هفتاد سال در جهنم
فرو میرود پس جهنم جوشی میزند و ایشانرا بطبقه بالای جهنم می افکند باز هفتاد سال دیگر فرو میروند و ابدالآباد در جهنم حال ایشان اینست

ویکدر دیگر دریست که ازان در دشمنان ما وهرکه با ما جنگ کرده وهرکه یاری ما نکرده داخل جهنم میشود واین در بزرکترین درهاست
وکرمی وشد تش از همه بیشترست منقولست از ابن عباس که دو یهودی بخدمت حضرت امیر المؤمنین آمدند وپرسیدند که بهشت
ودوزخ در کجا اند فرمود که بهشت در اسمان ودوزخ در زمین است وبسند معتبر منقولست که از حضرت صادق ع پرسیدند
از معنی فلق فرمود که دره ایست در جهنم که دران دره ایست ودران هفتاد هزار خانه است ودر هر خانه هزار یورت است ودر هر
یورتی هفتاد هزار مار سیاه است ودر شکم هر ماری هفتاد هزار سبوی زهر است وجمیع اهل جهنم را بران دره گذار می افتد
ودر حدیث دیگر فرمود که این اتش شما که در دنیاست یکجزویست از هفتاد جزو اتش جهنم که هفتاد مرتبه از اب خاموش کرده اند
وباز افروخته شده است واگر چنین نمیکردند هیچکس طاقت نزدیکی ان نداشت وبدرستی که جهنم را در روز قیامت بصحرای محشر خواهند
آورد که صراط را برروی ان بگذارند پس جهنم فریادی برآورد که جمیع ملایکه مقربین وانبیاء مرسلین از بیم ان بزانوی استغاثه
درآیند ودر حدیث دیگر منقولست که غساق وادیست که در جهنم که دران سیصد وسی قصرست ودر هر قصری سیصد خانه است
ودر هر خانه چهل زاویه است ودر هر زاویه ماریست ودر شکم هر ماری سیصد عقربست ودر هر نیش عقربی سیصد سبوی زهرست
که اگر یکی ازان عقربها زهر خود را بر جمیع اهل جهنم ریزد از برای همه کافیست ودر حدیث دیگر منقولست که درکات جهنم هفت است
مرتبه اول جحیم است که اهل ان مرتبه را بر سنگهای تافته میدارند که دماغ ایشان مانند دیگ بجوش می آید ومرتبه دوم لظی است که حق تعالی
در وصف ان میفرماید که بسیار کشنده است دست وپای مشرکان را یا پوست سر ایشانرا بجانب خود می کشد کسی را که پشت کرده بر حق
وروگردانیده از معبود مطلق وجمع کرده است مالهای دنیا را وحفظ کرده حقوق الهی را ازان ادا نکرده مرتبه سوم سقر است
که حق تعالی در وصف او میفرماید که سقر اتشی است که باقی نمیگذارد پوست وگوشت وعروق واعصاب را وعظام را بلکه همه را
می سوزاند وباز حق تعالی ان اجزا را باز میگرداند اتش دست بر نمیدارد وباز می سوزاند واتشی است بسیار سیاه کننده پوست
کافرانرا یا ظاهر وهویداست برای ایشان وبران موکلند نوزده ملک یا نوزده نوع از ملایکه ومرتبه چهارم حطمه است که ازان
شرارها جدا میشود مانند کوشک عظیم که گویا شتر زردند که بر هوا میروند وهرکرا دران افکنند اورا درهم می شکند ومیکوبد مانند
سرمه وروح از ایشان مفارقت نمیکند وچون مانند سرمه ریزه شوند حق تعالی ایشانرا بحالت اول بر میگرداند طبقه پنجم هاویه است
که در انجا فریاد میکنند که ای ملایکه بفریاد ما برس چون ملایکه بفریاد ایشان میرسند ظرفی از اتش بر میگیرد که مملو است از چرک
وخون وعرق دوزخیان که از بدنهای ایشان جاری شده مانند مس گداخته وبایشان میخورانند وچون نزدیک روی ایشان می اورند
پوست وگوشت رویشان دران ظرف میریزد از شدت حرارت ان چنانچه حق تعالی میفرماید که برای ستمکاران مهیا کرده ام
اتشی را که احاطه کند بایشان سراپردهای ان واگر از تشنگی استغاثه نمایند بفریاد ایشان میرسد بابی که مانند مس گداخته

باشد که چون پیش دهان ایشان برند بریان کنند رویهای ایشانرا بدترابیست مهل از برای ایشان و بدتکیه گاهی است آتش از برای ایشان
و گرزها در هاویه اندازند هفتاد سال در آتش فرو روند هر چند که پوستش بسوزد حق تعالی بدل او پوست دیگر بر بدنش برویاند و طبقه
ششم سعیر است که در آن سیصد سراپرده است از آتش در هر سراپرده سیصد قصر است و در هر قصری سیصد نوع از عذاب
الهی مقرر است و در آنجا مارها و عقربها از آتش است و کندها و زنجیرها از آتش برای اهل آن طبقه مهیا کرده اند چنانکه حق سبحانه
و تعالی میفرماید که ما مهیا کرده ایم از برای کافران زنجیرها و غلهایی از آتش افروخته و طبقه هفتم جهنم است که فلق در آنجاست و
آن چاهی است در جهنم که چون در آن را می گشایند جهنم مشتعل میشود و این طبقه بدترین طبقات دوزخ است و صعود کوهی است
از مس در میان جهنم و آثام رودخانه ایست از مس گداخته که بر دور آن کوه جاریست و این موضع بدترین جاهای این طبقه است
و از حضرت موسی کاظم صلوات الله علیه منقولست که در جهنم وادیی است که آنرا سقر مینامند که از آنروز که خدا تعالی آنرا
خلق کرده است نفس نکشیده است و اگر خدا تعالی او را رخصت فرماید که بقدر سوراخ سوزنی نفس بکشد هر آینه جمیع آنچه در روی
زمین است بسوزاند و اهل جهنم بخدا پناه می گیرند از حرارت و گند و کثافت و بدی آن وادی و آنچه خدا در آنجا برای اهلش مهیا ساخته
از عذاب خود و در آن کوهی است که اهل آن وادی و آنچه خدا در آنجا برای اهلش مقرر فرموده پناه میگیرند بخدا از گرمی و تعفن و
کثافت آن دره و عذابهای آن کوه و در آن کوه دره ایست که اهل آن کوه بخدا استغاثه مینمایند از گرمی و کثافت آن دره
و عذابهای آن و در آن کوه چاهی است که اهل آن دره از گرمی و تعفن و قاذورات و عذاب شدید آنچاه پناه میبرند و در آنچاه
ماریست که جمیع اهل آنچاه از خباثت و تعفن و کثافت آن مار و آنچه خدا در نیشهای آن از زهر مقرر فرموده بخدا استغاثه
مینمایند و در شکم آن مار هفت صندوقست که در آنها جای پنج کس از امت گذشته است و دو کس از این امت اما پنج کس قابیل است
که برادر خود هابیل را کشت و نمرود است که با حضرت ابراهیم منازعه کرد و گفت که من میمیرانم و زنده میگردانم و فرعون است
که دعوی خدایی کرد و یهود است که یهود را گمراه کرد و یونس است که نصاری را گمراه کرد و از این امت دو اعرابی اند که ایمان
بخدا نیاوردند یعنی ابوبکر و عمر و بسند صحیح از حضرت صادق صلوات الله علیه منقولست که حضرت رسول صلعم فرمودند که شبی
بمعراج میرفتم در عرض راه صدایی مهیب شنیدم که از آن خایف شدم جبرئیل گفت شنیدی یا محمد گفتم بلی گفت این سنگی بود که
هفتاد سال قبل از این در کنار جهنم انداختیم اکنون بقعر جاش رسیده است فرمود که بعد از آن دیگر آنحضرت را خندان ندیدم
تا از دنیا رحلت فرمود پس حضرت رسول صلعم فرمود که چون داخل آسمان اول شدم هر ملکی که مرا دید خندان و خوشحال شد تا آنکه
رسیدیم بملکی از ملائکه که از آن عظیمتر ملکی ندیدم با هیأتی بسیار مهیب و منکر و غضب از جبینش ظاهر پس آنچه ملائکه دیگر بتحیت
و دعا نسبت بمن بجا آوردند او نیز بجا آورد ولیکن نخندید و خوشحالی نکرد از جبرئیل پرسیدم که این کیست که من از دیدن او بسیار

ترسان شدم گفت گنجایش دارد که از او بترسی و ما همه از آن ترسانیم این ملک خازن جهنم است و هرگز نخندیده است از روزی که حق تعالی
او را والی جهنم گردانیده است و تا حال هر روز خشم و غضبش زیاده می شود خدا این ملک را خواهد فرمود که انتقام از ایشان بکشد و اگر
با کسی خندیده ملاقات کرده بود یا بعد از این میکرد البته برروی تو میخندید و از دیدن تو اظهار فرح مینمود پس من بر او سلام کردم و رد سلام
من کرد و مرا به بهشت بشارت داد پس من بجبرئیل گفتم چون جمیع اهل سموات او را اطاعت مینمایند بفرما که آتش دوزخ بمن نماید جبرئیل گفت
ای مالک بمحمد بنما آتش دوزخ را پس پرده را برگرفت و دری از درهای جهنم را گشود ناگاه از آن زبانه باسمان بلند شد و بخروش
آمد که من در بیم افتادم پس گفتم بگو ای جبرئیل که پرده را ببندد فی الحال مالک امر فرمود آن زبانه را که بجای خود برگرد پس برگشت و در
حدیث دیگر وارد شده در تفسیر این آیه که حق تعالی میفرماید که بریان شده است که آتش ایشانرا فرو گیرد چنانچه آدمی را فرا میگیرد پس
لب زیرین ایشان چنان بیاویزد که بلب ناف ایشان برسد و لب بالای ایشان بمیان سر ایشان برسد بعد از این آیه حق تعالی میفرماید
که بریزند از بالای سر ایشان آب جوشان که بگدازد از غایت حرارت آنچه در شکم ایشان است از احشا و امعا و گوشتهای ایشان را
و برای ایشان گرزهای آتشین آماده کرده اند که هرگاه که خواهند بیرون آیند از آتش از کثرت شدت و الم ایشانرا برگردانند بآن گرزها
در آتش و گویند که بچشید عذاب آتش سوزانرا در حدیث وارد شده است که اگر گرزی از آن گرزها بر زمین گذارند و جمیع انس و جن جمع
شوند و خواهند آنرا بردارند نتوانند برداشت و از حضرت امیر المومنین ع منقولست که فرمود که برای اهل معصیت نقبها در میان
آتش زده و پاهای ایشانرا در زنجیر بسته اند و دستهای ایشانرا در گردن غل کرده و بر بدنهای ایشان پیراهن از مس گداخته پوشانیده اند
و جبهای آتش برای ایشان بریده اند و بر ایشان بسته اند و در میان عذابی گرفته اند که گرمیش بنهایه رسیده است و درهای
جهنم را برروی ایشان بسته که هرگز آن درها نمی گشایند و هرگز نسیمی بر آن داخل نمیشود و هرگز غمی از ایشان برطرف نمیشود و عذاب
ایشان پیوسته شدید است و عقاب ایشان همیشه تازه است نه خانه ایشان فانی می شود و نه عمر ایشان بسر میرود و بمالک استغاثه
می کنند و آن جای هر جبار و متکبر و معاند و هر شیطان متمرد است و هر متکبری که ایمان بروز قیامت نداشته باشد و هر که
عداوت اهل بیت محمد ص داشته باشد و فرمود که کسی که در جهنم عذابش از دیگران سبکتر باشد کسی است که در دریای از آتش باشد
و دو نعل از آتش در پای او باشد و بند نعلینش از آتش باشد که از شدت حرارت مغز دماغش مانند دیگ در جوش باشد و گمان
کند که از جمیع اهل جهنم عذابش سخت ترست و حال آنکه عذاب او از همه سهل تر باشد و در حدیث دیگر وارد شده است که فلق
چاهی است در جهنم که اهل جهنم از شدت حرارت آن استغاثه مینمایند و از خدا طلب نمود که نفسی بکشد چون نفس کشید جمیع
اهل جهنم را سوزاند و در آن چاه صندوقی است از آتش که اهل آن چاه از گرمی و حرارت آن استغاثه مینمایند و در آن تابوت است
که شش کس از پیشینیان جا دارند و شش کس از پسینیان اما شش کس اول پسر آدم است که برادر خود را کشت و نمرود که ابراهیم را

در آتش انداخت و فرعون و سامری که گوساله پرستی را دین خود کرد و آنکسی که یهود را بعد از پیغمبر ایشان گمراه کرد و آنکسی که نصاری
را بعد از پیغمبر شان گمراه کرد اما شش کس اخر ابو بکر و عمر و عثمان و معاویه و سرکرده خوارج نهروان و ابن ملجم ملعون و از
حضرت رسول صلعم منقولست که فرمود که اگر درین مسجد هزار نفر یا زیاده باشد یکی از اهل جهنم نفس بکشد اثر آن با ایشان برسد هر آینه
مسجد و هر که در آنست بسوزد و فرمود که در جهنم مارها هست بکلفتی گردن شتران که یکی از ایشانرا که میگزد چهل سال در جهان درد آن
می ماند و عقربها است بدرشتی اشتر که گزیدن آنها نیز اینقدر از مدت میماند و از عبد الله عباس منقولست که جهنم را هفت دراست
و هر دری هفتاد هزار کوه است و در هر کوهی هفتاد هزار دره است و در هر دره هفتاد هزار وادی است و در هر وادی
هفتاد هزار شکافست و در هر شکافی هفتاد هزار خانه و در هر خانه هفتاد هزار مار است که طول هر ماری سه روز راه است و هر
نیشهای آنمار بمثابه نهرهای طولانی می اید و فرزند ادم را میگزد و پلک چشمها و لبهای او را و جمیع پوست و گوشت و استخوانهایش را
می کنند پس چون میگریزد از و در نهری از نهرهای جهنم می افتد که چهل سال یا چهل قرن در ان نهر فرو میرود و از حضرت صادق ع
مرویست که حق تعالی هیچکس را خلق نفرموده است مگر انکه منزلی در بهشت و منزلی در دوزخ برای او مقرر فرموده پس چون اهل
بهشت در بهشت قرار میگیرند و اهل جهنم در جهنم ساکن میشوند منادی ندا میکند اهل بهشت که نظر کنید بسوی جهنم پس مشرف
میشوند و نظر میکنند بسوی جهنم و منزلهای ایشانرا در جهنم با ایشان مینمایند که این منزلیست که اگر معصیت الهی میکردید داخل این
منازل می شدید پس چندان ایشانرا فرح و سرور رو دهد که اگر مرگ در بهشت باشد از شادی بمیرند که از چنین عذابی نجات
یافته اند پس منادی ندا کند اهل جهنم را که بجانب بالا نظر کنید چون نظر کنند منازل ایشانرا در بهشت و نعمتها که در انجا مقرر
شده با ایشان نمایند و بگویند با ایشان که اگر اطاعت الهی میکردید این منازلرا متصرف می شدید پس ایشانرا حالی رو میدهد از
اندوه که اگر مرگ باشد بمیرند پس منازل اهل جهنم را در بهشت به نیکوکاران دهند و منازل اهل بهشت را در جهنم به بدکاران
دهند اینست تفسیر این ایه که حق تعالی در شان اهل بهشت میفرماید که ایشانند وارثان که بمیراث می برند بهشت را و در ان مخلد و
پایدار خواهند بود و بسند صحیح از صادق ع منقولست که چون اهل بهشت داخل بهشت شوند و اهل جهنم داخل جهنم منادی از
جانب رب العزة ندا کند که ای اهل بهشت و ای اهل جهنم اگر مرگ بصورتی از صورتها در آید خواهید شناخت او را گویند
نه پس بیاورند او را بصورت گوسفندی سیاه سفیدی و در میان بهشت و دوزخ بدارند و با ایشان گویند که ببینید که این
مرگست پس حق تعالی امر فرماید که از ادبح نمایند و گویند که ای اهل بهشت همیشه در بهشت خواهید بود و شما را مرگ نیست و ای اهل
جهنم همیشه در جهنم خواهید بود و شما را مرگ نخواهد بود و این آنروز است که خداوند عالمیان فرموده است که بترسان ایشانرا
از روز حسرت و روزی که هر کس منقضی شده باشد و بپایان رسیده باشد و ایشان از انروز غافلند و حضرت فرمود که حق تعالی

بلغ

بهشت و دوزخ را فرمان دهد که همیشه در جای خود باشید و ایشان را مرگ نباشد که در انروز اهل جهنم حسرت برند و سودی ندهد
و امید ایشان منقطع گردد یا اباذر لو ان امرءة من نساء اهل الجنة اطلعت من سماء اهل الدنیا فی لیلة
ظلماء لاضاءت لها الارض افضل مما یضیء بالقمر لیلة البدر ولوجد ریح نشرها جمیع اهل الارض ولو ان
ثوبا من ثیاب اهل الجنة نشر الیوم فی الدنیا لصعق من ینظر الیه وما حملته ابصارهم ای ابوذر اگر
زنی از زنان اهل بهشت از اسمان اول مشرف شود در دنیا و نظر کند در شب تاری هر آینه زمین از نور جمال او روشن شود بهتر از
انکه روشن میشود از ماه شب چهارده و هر اینه اگر بوی خوش او برسد بمشام اهل زمین یا جامه از جامهای اهل بهشت را امروز در دنیا
بگشایند هر اینه هر که بسوی او نظر نماید مدهوش شود و دیده او تاب دیدن او نیاورد و بسند صحیح از ابو بصیر منقولست که
بحضرت صادق عم عرض نمود که یا بن رسول الله چیزی چند از اوصاف بهشت بفرما که مرا مشتاق گردانی فرمود که ای ابو محمد بدرستی
که بوی بهشت را از هزار سال راه می شنوند و پست ترین اهل بهشت را انقدر میدهند که اگر جمیع انس و جن در منزل او وارد شوند و
از طعام و شراب او بخورند همه را کافی باشد و از و چیزی کم نشود و سهل ترین اهل بهشت چون داخل بهشت می شود سه باغ بنظر او
در می اید چون داخل پست تر میشود دران مشاهده مینماید از زنان و خدمتکاران و نهرها و میوه ها انقدر که خواهد پس چون حمد و شکر
الهی را بجا اورد میگویند باو که بجانب بالا نظر کن چون نظر کند در انجا نعمتی و کرامتی چند مشاهده کند که در اول باغ ندیده است پس
گوید که پروردگارا این نیز بمن کرامت فرما خطاب الهی در رسد که اگر این را بدهیم شاید که باز دیگری را طلبی او گوید که نه همین مرا
کافیست و چون باین حدیقه در اید مسرت و شادی او عظیم شود و سپاس و شکر الهی را بجا اورد پس خطاب در رسد که در جنت
الخلد را برای او بگشایند چون در را بگشایند اضعاف انچه در بهشت دوم دیده بود در انجا مشاهده نماید فرح و سرورش مضاعف
گردد و بگوید پروردگارا امر تراست حمدی که احصای او نتوان نمود که منت نهادی بر من به بهشتهای خود و نجات دادی از اتش
ابو بصیر گوید که چون این بشارتها را شنیدم گریستم و گفتم فدای تو باد و شوم دیگر بفرما و شوق مرا زیاده گردان فرمود که ای ابو محمد
در بهشت نهریست که در دو طرف ان نهر کنیزان از زمین روییده است چون یکی از ان کنیزان بگذرد او را خوش اید و او را از زمین
می کند حق تعالی بجای او دیگری میرویاند ابو بصیر گفت فدای تو شوم دیگر بفرما فرمود که مومن را در بهشت هشتصد دختر باکره و
چهار هزار زن ثیبه و دو زن از حور العین کرامت فرمایند گفتم حور العین را از چه چیز خلق کرده اند فرمود که از تربت نورانی بهشت
مخلوق شده اند که مغزهای ساقهای ایشان را از زیر حله توان دید و جگر مومن اینه حور العین است و جگر حور العین اینه مومن است
که از غایت لطافت و صفا چهره خود را در ان مشاهده نمایند گفتم فدای تو گردم ایا حور العین را سخنی هست که بان تکلم نمایند فرمود
که بلی سخنی میگویند که هرگز خلایق بان خوبی سخنی نشنیده اند گفتم سخن ایشان چیست فرمود که میگویند مائیم خالدات که پیوسته خواهیم بود

و ما را اندوهی نمی باشد و مائیم متنعم کنندگان و شادمانان که هرگز ما را اندوه و بدحالی نمی باشد و مائیم که در سرای خلد پیوسته راضی
و خشنودیم و در هیچ حال بغضب و خشم نمی آییم خوشا حال کسی که از برای ما خلق شده است و خوشا حال کسی که ما از برای او خلق شده ایم
مائیم آنانکه اگر یکبار زلف ما را در میان آسمان بیاویزند نور آن دیدها را خیره کند و بسند معتبر از حضرت امیرالمؤمنین ع فرمود که بهشت
را هشت در است از یکی پیغمبران و صدیقان داخل می شوند و از در دیگر شهدا و صلحا و از پنج در شیعیان و دوستان ما و از هر که
ما را یاری کرده است و با امامت من اعتقاد داشته است در دار دنیا در انحال ندا در رسد از منتهای عرش الهی که دعای ترا مستجاب
کردیم و ترا اذن شفاعت دادیم در شیعیان تو پس هر یک از شیعیان و دوستان من و آنانکه یاری من کرده اند و با دشمنان من
جهاد کرده اند بکردار یا بگفتار شفاعت کنند هفتاد هزار کس از خویشان و همسایگان و دوستان خود را و از در هفتم سایر
مسلمانان داخل شوند از آن جماعت که اقرار بشهادتین داشته اند و در دل ایشان بقدر ذره از بغض ما نباشد و بسند صحیح از حضرت
صادق ع منقولست که حق سبحانه و تعالی در بهشت برای بندگان مؤمن خود در هر روز جمعه کرامتی مقرر فرموده پس چون روز
جمعه میشود ملکی را از نزد بنده مومن میفرستد با دو حله چون ملک بدر بهشت آن مومن میرسد بدربانان گوید که از مومن رخصت
بگیرید تا من نزد او ایم دربانان نزد مومن می آیند و میگویند که فرستاده پروردگارت بر در ایستاده رخصت می طلبد پس او
بزنان خود میگوید که مرا چه باید کرد ایشان میگویند که ای سید و بزرگ ما بحق آن خداوندی که بهشت را بتصرف تو داد که
کرامتی از برای تو ازین بهتر نیست که پروردگار تو پیک و رسول نزد تو فرستاده پس ملک بیاید و آن دو حله را بیاورد و مومن
یکی را بر کمر بندد و یکی را بر دوش افکند و با پیک حق تعالی روان شود و از نور او آسمانها روشن شود و بیاید تا وعده گاه رحمت
و کرامت پس چون در آنجا مومنان همگی جمع کردند حق تعالی نوری از انوار جلال و معرفت خود بر ایشان تجلی فرماید پس ایشان
بسجده در آیند خطاب در رسد که ای بندگان من سر بردارید که امروز روز سجده و عبادت نیست مشقت و تکلیف طاعت
را از شما برداشته ام پس ایشان گویند که ای پروردگار ما چه چیز ازین بهتر میباشد که بما کرامت فرموده بهشت را بما عطا
کرده جواب آید که بشما عطا کردم هفتاد برابر آنچه اکنون دارید از جمیع نعمتها و کرامتها پس در هر جمعه مومن بر میگردد با هفتاد برابر
آنچه داشته است ازین جمعه نیست که حق تعالی میفرماید نزد ما زیادتیهای رحمت و کرامت است و روز مزید جمعه است و شبش
بسیار سفید و پر نور است و روزش بسیار نورانیست پس بسیار خدا را درین شب و روز تنزیه میکنند بگفتن سبحان الله و بزرگی
یاد کردن مثل گفتن الله اکبر و لا اله الا الله بسیار بگویند و حمد و ثنای الهی بسیار کنند بگفتن الحمد لله و غیر آن از ثناهای خدا
و صلوات بر محمد و آل محمد بفرستند پس چون بنده مومن از وعده گاه بهر چیز که میگذرد از آن نور روی خود روشن میکند
تا آنکه بنزد زنان خود می آید زنانش میگویند بحق آن خدایی که بهشت را بر ما مباح گردانیده است که هرگز ترا بحسن امروز ندیده ایم

او در جواب گوید که از تجلی نور پروردگار خود نور و بها و حسن یافته‌ام بعد از ان حضرت فرمود که زنان بهشت رشک نمیدارند و
حایض نمیشوند و بدخویی نمیدارند راوی گفت فدای تو گردم میخواهم از چیزی سؤال نمایم و شرم میدارم از ان ایا در بهشت غنا میباشد
حضرت فرمود که بدرستی که در بهشت درختی هست که حق تعالی امر میفرماید بادها را که بران درخت میوزند و از ان نغمه چند صدای
میشود که خلایق هرگز بخوبی ان صدا نشنیده اند پس حضرت فرمود که این جزای کسی است که در دنیا ترک شنیدن غنا از ترس خدا
کرده باشد راوی گوید گفتم فدای تو گردم دیگر بفرما از اوصاف بهشت فرمود که حق تعالی بهشتی بید قدرت خود خلق فرموده است
که هیچ چشمی از ادمیان و مخلوقی بران مطلع نگردیده و حق تعالی هر صبح در ان را میگشاید و میفرماید که شمیم و بوی خوش خود را بر اهل
بهشت زیاده فرست انست که حق تعالی میفرماید که پس نمیداند نفسی انچه مخفی شده است برای ایشان از چیزهایی که موجب روشنایی
چشم و سرور ایشان است بجزای کارهای خیری که در دنیا کرده اند و از حضرت امیر المومنین منقولست که طوبی درختی است در
بهشت که اصلش در خانه پیغمبر است و هیچ مومنی در بهشت نیست مگر انکه در خانه او شاخی از ان درخت هست که خواهش هر چیز
که در خاطرش در آید ان شاخ برای او حاضر می سازد و اگر سوار تند روی در سایه ان درخت تازد بدر نمیتواند رفت و اگر کلاغی
از ته ان درخت پرواز کند انقدر که پیر شود و از پیری بیفتد بالای آن درخت نرسد پس سعی نمایید در تحصیل چنین کرامتی و بسند
معتبر دیگر منقولست از انحضرت که در بهشت درختی هست که از بالایش حلها میروید و از پایینش اسپان ابلق زرین لجام بیرون
می اید که بالها دارند و سرگین و بول ندارند پس دوستان خدا بران اسپان سوار شوند و انها پرواز می کنند بهر جا که ایشان
میخواهند پس میگویند جماعتی که از ایشان در مرتبه پست ترند که پروردگارا چه عمل این بندگان ترا باینچنین کرامتی رسانیده است
خداوند جلیل فرماید که ایشان شبها بعبادت برمیخواستند و خواب بسیار نمیکردند و روزه میداشتند و روز چیزی نمیخوردند
و با دشمنان من جهاد میکردند و نمی ترسیدند و تصدق مینمودند و بخل نمیورزیدند و بسند صحیح از حضرت صادق صلوات الله
علیه منقولست که طوبی درختی است در بهشت در خانه حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه در خانه هر شیعه شاخی از ان درخت
است که هر یک برگ ان یک امت را سایه می افکند و در حدیث دیگر فرمود که حضرت رسول صلعم حضرت فاطمه را علیها السلام بسیار
می بوییدند و این امر بر طبع عایشه علیها اللعنه بسیار گران بود روزی درین باب اعتراض کرد حضرت فرمود که ای عایشه شبی که
مرا بمعراج بردند داخل بهشت شدم جبرئیل مرا نزد یک درخت طوبی برد و میوه از ان درخت بمن داد تناول نمودم پس حق تعالی
ان میوه را نطفه کرد در صلب من چون بزمین امدم با خدیجه مقاربت نمودم او بفاطمه حامله شد پس هر بار که فاطمه را می بویم
بوی درخت طوبی از ان می شنوم و در حدیث دیگر فرمود که فاطمه حوری سیرت انسان صورتست هر گاه که مشتاق بوی بهشت
میشوم فاطمه را می بویم که از ان بوی بهشت می شنوم و از عبد الله عباس منقولست که حضرت رسول صلعم فرمود که چون مرا بمعراج بردند

داخل بهشت شدم در انجا ملکی چند دیدم که بنا ها میکردند بخشتی از طلا و بخشتی از نقره و گاه گاه دست باز میکشیدند باشان گفتم
که چرا گاهی مشغول میباشید و گاهی دست باز میکشید گفتند که دست باز میکشیم و انتظار خرجی می کشیم پرسیدم که خرج شما چیست
گفتند که گفتن مومن این کلمات را که سبحان الله والحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر هرگاه این کلمات را میگویند ما از برای او کار
میکنیم و چون ترک میکنند ما نیز ترک میکنیم و از جابر بن عبد الله انصاری رح منقولست که حضرت رسول صلعم فرمود که بر در
بهشت نوشته است که لا اله الا الله محمد رسول الله علی اخ رسول الله یعنی علی برادر رسول خدا است و این را بر در بهشت نوشته اند
پیش از انکه زمین و اسمانرا پیدا فرمود بدو هزار سال از حضرت صادق ع منقولست که حضرت رسول صلعم فرمود که حق تعالی در بهشت
عمودی از یاقوت سرخ خلق فرموده است و بر سر ان هفتاد هزار قصر است و در هر قصری هفتاد هزار غرفه است و از برای
جمعی خلق کرده است که در دنیا از برای خدا با یکدیگر دوستی کنند و بزیارت یکدیگر روند بسند معتبر از امام محمد باقر ع منقولست
که حضرت امیر المؤمنین از حضرت رسالت پناه صلعم سوال نمود از تفسیر ایه کریمه که حق تعالی میفرماید که لکن الذین اتقوا ربهم لهم غرف
من فوقها غرف مبنیة تجری من تحتها الانهار وعد الله لا یخلف الله المیعاد که ترجمه اش اینست که لیکن انانکه بپرهیزند از مناهی پروردگار خود
از عذاب او حذر نمایند برای ایشان مهیا شده است در بهشت غرفها و منزلها و غرفها از ان رفیعتر هست که در غایت استحکام
باشد جاری میشود از زیر ان غرفها نهر های بهشت و حق تعالی این منازل و درجات را متقیان وعده فرموده و خلاف نمیکند
خدا تعالی وعده خود را و سوال نمود که برای که این غرفها را بنا کرده حق تعالی گفت برای دوستانش از مروارید و طلا و یاقوت
و زبرجد و سقفهای انها از طلاست و بنقره و منقش و مزین ساخته اند و هر غرفه هزار در دار از طلا و بر هر دری ملکی در بانست
و در ان غرفها فرشهای عالی بر روی یکدیگر گسترده اند که بسیار بلند شده است از حریر و دیبا برنگهای مختلف و در میان
فرشها مشک و عنبر و کافور بهشت کرده اند پس مومن را در بهشت برین منازل در آورند و تاج پادشاهی و کرامت بر سرش
گذارند و حلهای مطرز بطلا و نقره در و پوشانند و در زیر تاج اکلیلی مکلل بیاقوت و مروارید بیفکنند و هفتاد حله برنگهای
مختلف مطرز بطلا و نقره و مکلل بمروارید و یاقوت سرخ در و پوشانند پس چون مومن بر تخت خود بنشیند تخت از
شادی بحرکت در آید و بر خود ببالد پس چون در منازل خود قرار گیرد رخصت طلبد ملکی که موکلست بباغهای او که در اید و او را
تهنیت گوید بکرامتهای آلهی پس گویند آن ملک خدمتکاران ان مومن از کنیزان و غلامان که در اینجا زمانی باش که دوست
خدا بر تخت خود تکیه فرموده و زوجه حور العین او مهیای ملاقات او شده صبر کن تا دوست خدا از شغل خود فارغ شود
پس حوریه که برای او درین منزل مهیا کرده اند از خیمه بیرون آید و رو بتخت مومن بخرامد و کنیزانش بر دور ان احاطه کرده باشند
و هفتاد حله پوشیده باشد و بر سرش تاج کرامت نهاده و نعلین طلای مکلل بیواقیت و مروارید در پا کشیده و بند نعلین

از یاقوت سرخ اراسته پس چون نزدیک دوست خدا رسد و اراده نماید که از شوق برای او برخیزد گوید که ای دوست خدا امروز
روز تعب و مشقت تو نیست برمخیز که من از برای توام و تو از برای منی چون نزدیک او اید با یکدیگر معانقه نمایند پانصد سال از سالهای
دنیا که هیچیک را ملال حاصل نشود پس نظر بگردن حوریه افکند در گردنش طوقی باشد از یاقوت سرخ و بر وسطش لوحی باشد که بر ان
لوح نوشته باشد که تو ای دوست خدا محبوب منی و من محبوب توام شوق من برای تو بنهایت رسیده و شوق تو از برای من بنهایت
انجامیده پس حق تعالی جل شانه هزار ملک بفرستد که او را تهنیت بهشت گویند و حوریه را بتزوج او در آورند پس چون بدر اول از درهای
بهشت ان مومن برسد گوید بملکی که بر ان در موکلست که برو و از دوست خدا رخصت طلب نما که خداوند عالمیان ما را فرستاده
که او را تهنیت و مبارکباد بهشت بگوییم ان ملک گوید که باشید که تا من بحاجب بگویم تا بمومن عرض کند که شما امده اید پس ان ملک
بیاید نزد مومن حاجب و میان او و حاجب سه باغ فاصله باشد و بگوید که بر در سه ملک استاده اند که پروردگار عالمیان ایشانرا
بتهنیت دوست خود فرستاده و ایشان رخصت دخول میطلبند حاجب گوید که بر من بسیار دشوار است که در ینحال رخصت
دخول کسی بر دوست خدا طلبم و او با زوجه خود حوریه خلوت کرده است و میان او و قیم دو باغ فاصله است پس حاجب آید نزد قیم
و گوید که بر در سه هزار ملک استاده اند که جناب رب العزة ایشانرا برای تهنیت فرستاده رخصت برای ایشان از دوست
خدا طلب پس قیم آید نزد خدمتکاران خاص و گوید که رسولان خداوند جبار بر در استاده اند و ایشان سه هزار ملکند که ایشانرا
حق تعالی برای تهنیت فرستاده بدوست خدا عرض کنید چون ایشان عرض کنند رخصت فرماید که داخل شوند پس ایشان
بیایند نزدیک غرفه و ان غرفه را هزار در باشد و بر هر دری ملکی موکل باشد پس چون ان ملائکه را رخصت دخول غرفه بدهد هر
ملکی ان دری را که بر ان موکل است بگشایند پس قیم هر ملکی را از دری از درها بغرفه در آورد و هر یک از ایشان برسالت پروردگار
خود را برسانند و اشاره باینحالتست انچه حق تعالی میفرماید که والملائکة یدخلون علیهم من کل باب سلام علیکم بما صبرتم فنعم
عقبی الدار که ترجمه اش اینست که ملائکه داخل میشوند بر ایشان از هر دری از درهای منازل ایشان و گویند که سلام الهی بر شما
باد بسبب انچه بر مشقتهای طاعات و ترک معاصی و بلاها و محنتها صبر کردید در دار دنیا پس چه نیکوست عاقبت این سرای
شما و اشاره باین کرامتست انچه حق تعالی در سوره هل اتی فرموده است و اذا رایت ثم رایت نعیما و ملکا کبیرا و چون نظر
نمایی در بهشت خواهی دید نعمتهای عظیم که در وصف نگنجد و ملکی بزرگ با پادشاهی عظیم حضرت فرمود که مراد این نعیم و
پادشاهی است که حق تعالی بدوست خود کرامت میفرماید که ملائکه از جانب حق تعالی جل و جلاله برسالت بنزد آدمی آیند
و برخصت برو داخل میشوند پس فرمود که نهرها از زیر مساکن ایشان جاریست چنین که حق تعالی میفرماید که تجری من تحتها
الانهار میوه ها با ایشان نزدیکست بحیثیتی که هر میوه را که مومن طمعش مایل بان میشود دهان خود انرا میتوان گرفت چنانکه

تکیه کرده است پی انکه حرکت کند بدرستی که انواع میوها بسخن می آیند و بدوست خدا میگویند هر یک از انها که اول مرا تناول نما
پیش از انکه دیگری تناول نماید و فرمود که هیچ مومنی در بهشت نیست مگر انکه او را باغهای بسیار هست بعضی را دار بست کرده و بعضی
درختانش بر زمین خوابیده و نهرها بان کرامت کرده اند از شراب و نهرها از اب و نهرها از شیر و نهرها از عسل و چون دوست خدا
غذایی را میل نماید بی انکه بگوید انچه خواهش کرده نزد او می اورند و گاهی با برادران مومن خود خلوت میکنند و صحبت میدارند و گاهی
بدیدن یکدیگر میروند و در باغهای خود تنعم میکنند و سیر مینمایند و هوای بهشت پیوسته مانند هوای ما بین طلوع صبح است و
طلوع افتاب و ازان بسیار نیکوتر و خوش آینده هفتاد زوجه بهر مومنی از حور العین میدهند و چهار زن از ادمیان و ساعتی با
حوریه صحبت میدارد و ساعتی با زن دنیا و ساعتی خلوت میکند و با حوران بر کرسیها تکیه زده اند و با یکدیگر صحبت میدارند
وگاه هست که مومنی بر تخت خود تکیه داده ناگاه شعاع او را میگیرد در انحال بخدمتکاران خود میگوید در اینجا که این شعاع تابان از
کجا بود ایشان میگویند که این نور حوریست که هنوز تو او را ملاقات نکرده از خیمه خود سر بیرون کرد و بتو نظر کرد از شوق لقای
تو خواهان تو شده است و محب تو بر و غالب گردیده چون ترا دید که بر تخت تکیه داده از شوق و کثرت فرح متبسم شد وان شعاعی
که مشاهده نمودی وان نوری که ترا فرو گرفت از صفا و سفیدی و پاکی و نزاکت دندانهای او بود پس دوست خدا گوید که
او را رخصت دهید که از منزل خود فرود آید و نزد من آید چون دوست خدا این را فرماید هزار غلام و هزار کنیز مبادرت نمایند
و این بشارت بحوریه رسانند و او از خیمه خود فرود آید و هفتاد حله مطرز بطلا و نقره و مزین بمروارید و یاقوت و زبرجد و
ملون بمشک و زعفران و عنبر و رنگهای مختلف در بر داشته باشد و از لطافت بحدی باشد که مغز استخوان ساقش از زیر هفتاد
حله نماید و قامتش هفتاد ذرع باشد و عرض کتفهایش دو ذرع باشد و چون نزدیک دوست خود رسد خادمان ظرفهای طلا
و نقره پر از یاقوت و مروارید و زبرجد بیاورند و نثار او کنند و دست در گردن یکدیگر در آورند نها و ایشانرا ملال حاصل نشود
بعد از نقل این حدیث حضرت امام محمد باقر ع فرمود که بهشتهایی که حق تعالی در قران یاد فرموده است جنت عدن است و جنت
فردوس و جنت نعیم و جنت المأوی در میان این بهشتها خدای تعالی را بهشتهای دیگر هست و بمومن از جنتها و باغستانها میدهند
انقدر که خواهند و در انها تنعم میکنند بهر روش که خواهند و هر چیز که مومن در بهشت خواهد طلب کردنش همین است که بگویند سبحانک
اللهم همین که این گفت خادمان مبادرت نمایند و انچه خواهد بدون طلب نزد او حاضر میسازند چنانچه حق تعالی میفرماید که
دعویهم فیها سبحانک وتحیتهم فیها سلام یعنی خواندن ایشان در بهشت خدا را و یا چیزی را که خواهند چنانچه ازین حدیث ظاهر
میشود باین وجه باشد که سبحانک اللهم یعنی بپاکی یاد میکنیم ترا از هر چه لایق کبریای تو نیست و تحیت بر یکدیگر است حضرت فرمود
که یعنی تحیت خدمتکاران بر ایشان سلام است واخر دعویهم ان الحمد لله رب العالمین و اخر دعای ایشان این است که بگویند الحمد

لله رب العالمین حضرت فرمودند که مراد اینست که انچه را طلب نمودند برای ایشان حاصل شد و از ان لذت خود را یافتند از جماع
و خوردن و اشامیدن و بعد از انکه فارغ شدند حمد الهی بجا می آورند و بسند صحیح از حضرت امام جعفر صادق ع منقولست که از حضرت
پرسیدند از تفسیر آیه فیهن خیرات حسان فرمودند که ایشان عارف شیعه اند که داخل بهشت می شوند و ایشان را بمؤمنان تزویج مینمایند
و انجا که فرموده است که حور مقصورات فی الخیام مراد حوران بهشت اند که در نهایت سفیدی اند و کمرهای ایشان باریکست و در میان
خیمهای در و یاقوت و مرجان نشسته اند و هر خیمه چهار در دارد و بر هر دری هفتاد دختر باکره رسیده ایستاده اند که دربان ایشانند
و هر روز از خدا کرامتی بر ایشان میرسد و ایشان را پیشتر از برای ان خلق فرموده که مؤمنان را برای ایشان بشارت دهند و بسند
معتبر از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که کمان نیک بخداوند خود داشته باشید بدرستی که بهشت را هشت در است و از هر دری
تا در دیگر چهل سال راه است و از حضرت رسول ص منقولست که هیچ درختی در بهشت نیست مگر انکه ساق ان از طلاست و فرمود که اهل
بهشت را بول و غایط نمی باشد بلکه بعرق از ایشان دفع میشود از مشک خوشبوتر و فرمود که اهل بهشت را هر روز حسن و جمال و
صفا و طراوت زیاده می شود چنانچه اهل دنیا را در پیری قباحت منظر زیاده میگردد و فرمود که پست ترین اهل بهشت را هشتاد
هزار خادم میرسد و نود و دو مرتبه از مراتب عالیه بهشت برای او مقرر میسازند و بسند معتبر منقولست که ملحدی بخدمت حضرت
صادق ع سوال بسیاری نمود و بعد از جواب شنیدن مسلمان شد از جمله سوالهای او این بود که چگونه است که اهل بهشت هر میوه که
از بهشت تناول مینمایند باز ان میوه بهمان هیات بر میگردد فرمود که مثل از بابت چراغ است که هر چند از ان چراغ افروزند
از نور او چیزی کم نمیشود اگر چه عالم پر از چراغ شود دیگر پرسید که چون میشود که اهل بهشت میخورند و می اشامند و ایشان را فضله
نمی باشد فرمود زیرا که غذای ایشان لطیف است و از ان ثقل نمی باشد بلکه از بدن ایشان بعرق خوشبو دفع میشود پرسید که چون است
که هر چند حوری را وطی میکنند باز باکره میشود فرمود که از طینت طیب و پاکیزه مخلوق شده است باو افتی و جراحتی نمیرسد و در سوراخ
او چیزی داخل نمیشود و حیض و کثافات از او دفع نمیشود پس پیوسته رحم بیکدیگر چسپیده است و بغیر هنگام مقاربه گشوده نمیشود
لهذا چنین است پرسید که چون میشود که مغز ساقش از زیر هفتاد حله نمایان باشد فرمود که درهمی را که در میان اب صاف بیندازند
که یک نیزه عمق ان باشد بسبب لطافت مینماید و بسند معتبر از عبد الله بن ع منقولست که حصار بهشت یک خشت ان از نقره
و یک خشت ان از طلاست و بجای گل در میان ان مشک خوشبو کار کرده اند و کنگرهای ان حصار از یاقوت سرخ و سبز و زرد است
پرسید که درهای بهشت از چه چیز است بلال گفت که درهای مختلف است باب الرحمة از یاقوت سرخ است باب الصبر در کوچکی است
و یک لنگه از یاقوت سرخ و حلقه ندارد و باب الشکر از یاقوت سفید است و دو لنگه دارد و وسعت ان در پانصد ساله راهست
و ان در را صدایی و ناله هست که میگوید خداوندا اهل مرا بمن برسان و باب البلا که جمعی که در دنیا ببلاها مبتلا گردیده اند مانند مصیبتها

ومرصعها و درها و مرصعها وغیر ان ازان در داخل میشوند ان از یاقوت زرد است و یک لنگت و بسیار کم است کسی که ازان در داخل
شود زیرا که اجر بلاها را الجزع ضایع میکنند گفت دیگر بفرما گفت اما در بزرگ پس بندگان شایسته خدا که ترک دنیا کرده اند و از
محارم الهی ورع داشته اند و پیوسته بسوی خدا رغبت داشته اند و خدا را مونس خود ساخته اند ازان در داخل می شوند پرسید که
چون داخل بهشت میشوند گفت بکشتیها می نشینند و در دو نهر عظیم بهشت سیر میکنند وان کشتی از یاقوتست وانچه کشتی را ازان میرانند
از مروارید و در ان کشتیها ملائکه از نور هستند و جامهای سبز در بر دارند پرسید که اسم آن نهر چیست گفت جنت الماوی پرسید که
ایا در میان بهشت بهشت دیگر هست گفت جنت عدن در وسط ان واقع است و حصارش از یاقوت سرخ است و سنگریزه اش از
مروارید است پرسید که ایا دیگر بهشتی هست گفت بلی جنت الفردوس هست پرسید که حصارش از چه چیز است گفت دیوارش و
غرفهایش همه از نور است که حق تعالی خلق فرموده است ای عزیز وسعت رحمت الهی اینست و شدت غضب الهی آن که شنیدی و این
عیشهای بصد هزار کدورت آلوده این دو روزهٔ فانی قابل ان نیست که خود را از چنین رحمتی محروم گردانی و بچنان عذابی و شدتی
مبتلا گردانی و هیچکس را راه نجاتی بغیر از عمل صالح ندیده اند و از جمیع وضیع و شریف و عالم و جاهل و پیر و جوان عمل طلبیده اند
اگر بر رحمت الهی خاطر جمع میکنی گاه باشد که من و تو قابل رحمت نباشیم و اگر بشفاعت اعتماد میکنی چه میدانی که قابل شفاعت
هستی و اگر میگویی که شیعه ام کدام یک از اوصاف شیعیان را که بیان کرده اند داری شیعه بمعنی پیرو است در چه چیز متابعت
پیشوایان خود کرده که بارزوها و غفلتها عمر خود را فانی میکنی و چون مرگ در رسد پشیمانی چاره ندارد و اخر فکر نمیکنی که ان
بدنی که تاب افتاب ندارد چگونه طاقت عذابها خواهد داشت و اگر خاری بدستت میرود یا زنبوری بر تو نیشی میزند فریاد میکنی چگونه
تاب تحمل زهر ان مارها و عقربها خواهی داشت امید که جمیع مؤمنان را از خواب غفلت و حیرت اگاه و بیدار سازد و براه نجات و طریقه
سعادت هدایت نماید بمحمد و اله الطاهرین یا اباذرّ اخفِض صوتَکَ عِندَ الجنازةِ وعِندَ القِتالِ وعِندَ القرآنِ یا اباذرّ اذا
اتّبعتَ جنازةً فلیکُن عملُکَ فیها التّفکّرُ والخشوعُ واعلَم انّکَ لاحِقٌ بهِ ای ابوذر صدای خود را پست کن نزد جنازها
و نزول قتال با دشمنان و نزد خواندن قران ای ابوذر چون از پی جنازه روی باید که کار تو در انوقت تفکر و خضوع و شکستگی باشد که تفکر
نمایی از فنای دنیا از حال ان جنازه متنبه شوی و بدانی که عنقریب بان ملحق خواهی شد بدانکه ممکن است که مراد از پستی صدا آهسته
سخن گفتن باشد درین سه وقت چون محل تنبه و اگاهی است و فریاد زدن دلالت بر غفلت و بیباکی میکند و یا کنایه باشد از ترک
سخن گفتن بغیر ذکر خدا و دعا چنانچه منقولست از حضرت امیر المؤمنین ع که غنیمت شمارید دعا را در پنج موطن نزد خواندن قران
و نزد گفتن اذان و نزد امدن باران و ملاقات صف مسلمانان با صف کافران و نزد دعا کردن مظلومان که دعای مظلوم را هیچ چیز
مانع نمی شود تا بعرش میرسد و احتمال دارد که کنایه از ساکت شدن مطلق باشد چون نزد جنازه و هنگام قتال و هنگام تفکر و

اعتبار

اعتبار است پس باید در دل تفکر کنند و بیاد خدا باشند و نزد خواندن قرآن باید که ساکت باشند و گوش دهند زیرا که ظاهر آیه
کریمه و بعضی احادیث آنست که در هنگامی که دیگری قرآن خواند واجبست خاموش شدن و گوش دادن و حرام است سخن گفتن و اکثر
علما را اعتقاد آنست که وجوبش مخصوص کسی است که اقتدا به پیش نماز کرده باشد و بر و قراءت بلند خواندن واجبست و خاموش
شدن هر وقت که قرآن خوانند و ثواب عظیم دارد گوش دادن اگر واجب نباشد و اگر واجب نباشد البته سنت موکده است
چنانچه بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که هر که حرفی از کتاب خدا را گوش بدهد بدون آنکه بخواند حق تعالی یک ثواب از
برای او ثبت نماید و یک گناه از نامه عملش محو نماید و یک درجه در بهشت برای او بلند گرداند و در خصوص جنازه احتمال دارد که مراد
ترک جزع و ناله و فریاد کردن باشد که منافی صبر و رضا بقضاست چنانکه از حضرت رسول ص منقولست که دو صدا است که
خدا تعالی دشمن میدارد یکی فریاد و ناله کردن در مصیبت و دیگر ساز نواختن در هنگامی که خدا نعمتی کرامت فرماید و منقولست
که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بمتابعت جنازه میرفتند شنیدند که شخصی از آن جماعت که مشایعه جنازه میکنند میخندد فرمود
که گویا مرگ را درین دنیا بر غیر ما نوشته اند و گویا حق الهی درین دنیا بر غیر ما واجب شده است و گویا این مردها که می بینند مسافری
چندند که در اندک زمانی بسوی ما بر میگردند و ایشان را در قبرها جا میدهیم و میراث ایشان را میخوریم و گمان میکنیم که همیشه بعد از ایشان
خواهیم بود فراموش کرده ایم هر واعظی و پند دهنده را تا آنکه هر بلیه و مصیبتی که هست بآن گرفتار شده ایم خوشا حال کسی
که نفس خود را ذلیل شمارد و کسبش حلال باشد و باطنش شایسته و خلقش نیکو باشد و زیادتی مالش را صرف نماید و زیادتی سخنش را
نگاه دارد و شر خود را از مردم دور دارد و بسنت پیغمبر عمل کند و میل ببدعت ننماید یا اباذر اِعْلَمْ اَنَّ فیکم خُلْقَیْنِ
اَلضِّحاکُ مِنْ غَیْرِ عَجَبٍ وَالْکَسَلُ مِنْ غَیْرِ سَهْوٍ ای ابوذر بدانکه در میان شما دو خلق بد هست خندیدن عبث در غیر هنگام
تعجب و کسل و سستی در عبادت داشتن بدون سهو و فراموشی درین فقره حضرت دو خصلت را مذمت فرموده اند اول بسیار خندیدن
و این از غفلت و غرور ناشی میشود و اگر نه کسی که بر احوال خود و گناهان خود مطلع باشد و از اهوالی که در پیش دارد بر حذر باشد
البته خنده او کم و حزن او بسیار می باشد چنانچه در صفات مؤمن وارد شده است که خوشحالی او در روی اوست و این صفت
نیز مذموم است که آدمی پیوسته ترشرو باشد که مردم از و متنفر باشند بلکه مؤمن میباید که گشاده رو و متبسم باشد و خوش طبعی
و مزاح قدری از آن مطلوبست اما زیادتی در خنده و مزاح مردود و بد است و مذموم است چنانکه بسند معتبر از حضرت رسول ص
منقولست که بسیاری مزاح آبرو را می برد و بسیاری خنده ایمان را محو میکند و بسیاری دروغ بها و حسن را می برد و از حضرت
صادق ع منقولست که مزاح مکن که نور ترا میبرد و در حدیث دیگر فرمود که حضرت داود ع بسلیمان گفت ای فرزند زنهار که
خنده بسیار مکن که بسیاری خنده آدمی را در قیامت فقیر میگرداند و در حدیث دیگر فرمود که سه چیز است که باعث غضب خدا میگردد

خواب کردن بدون بیداری وخندیدن از غیر تعجب ودر وقت سیری چیزی خوردن واز حضرت رسول صلعم منقولست که عجب دارم
از کسی که یقین بجهنم دارد چرا میخندد وفرمود که احتراز کنید از بسیاری خنده که دلرا میمیراند وحضرت صادق ع فرمود که چه
بسیار کسی هست که خنده او در دنیا بسیار باشد از روی لعب وطرب ودر روز قیامت گریه او بسیار باشد وچه بسیار کسی که گریه او
بر گناهش بسیار باشد از خوف الهی ودر بهشت سرور وخنده او فراوان باشد وفرمود که خنده حضرت رسول صلعم تبسم بود که صدا
از او ظاهر نمیشد وروزی بجماعتی از انصار گذشتند که ایشان سخن میکردند ودهانرا از خنده پر میکردند فرمود که ای گروه کسی که
از شما طول امل او را مغرور کرده باشد ودر اعمال خیر عملش کوتاه باشد پس باید که بقبرها نظر نماید واز مبعوث شدن در قیامت
عبرت گیرد ومرگ را یاد کند که شکننده جمیع لذتهاست وحضرت صادق ع فرمود که بسیاری خنده ایمانرا میگدازد چنانکه آب
نمک را وفرمود که از جهالتست خندیدن بی تعجب ومکرر میفرمودند که دندان خود را بخنده مگشا وحال آنکه کارهای رسوا کننده
کرده وایمن نیست از شبیخون مرگ کسی که گناهان کرده است وفرمود که کسی را که دوست میداری با او مزاح مکن وبا او مجادله
ومنازعه مکن وفرمود که قهقهه از شیطانست وبسند معتبر از حضرت امیر المومنین علیه السلام منقولست که فرمود که زنهار که مزاح
بسیار مکنید که باعث حقد وکینه میشود ومزاح دشنام کوچکست وحضرت امام موسی کاظم ع فرمود بعضی از فرزندان خود را
که بپرهیزید از مزاح که نور ایمان شما را میبرد وانسانیت ومروت را سبک میکند واز معمر بن خلاد منقولست که بخدمت حضرت
امام رضا ع عرض نمودم که گاه هست که شخصی در میان جماعتی باشد که مزاح وخنده میکنند فرمود که باکی نیست تا فحش نرسد بعد
از آن فرمود که اعرابی بود که بخدمت حضرت رسول صلعم می آمد وهدیه می آورد ومیگفت یا رسول الله قیمت هدیه ما را بده یعنی تبسم فرما و
آنحضرت میخندیدند ووقتی که غمی بآنحضرت رو میداد میفرمودند که اعرابی کجاست کاش می آمد وما را میخندانید واز حضرت
صادق ع منقولست که هیچ مومنی نیست مگر آنکه او را دعابه هست پرسیدند که دعابه چیست فرمود که مزاح وخوش طبعی و
منقولست از یوسف شیبانی که حضرت صادق ع از من پرسیدند که چونست مداعبه ومطایبه شما شیعیان با یکدیگر گفتم کم است
فرمود که چنین مکنید که خوش طبعی ومداعبه از حسن خلق است وتو بمداعبه سرور وخوشحالی در دل برادران مومن خود می انداز
وحضرت رسول بسیار بود که با کسی خوش طبعی میفرمودند که او را مسرور سازند ودر حدیث دیگر فرمود که خنده مومن تبسم است و
بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که چون قهقهه کنی در خنده چون فارغ شدی بگو که اللهم لا تمقتنی یعنی بار خدایا
مرا دشمن مدار واز حضرت امام موسی کاظم ع منقولست که حضرت یحیی بن زکریا بسیار میگریست وخنده نمیکرد وحضرت عیسی ع
گاه میگریست وگاه میخندید وآنچه عیسی میکرد بهتر بود از آنچه یحیی میکرد **خصلت سوم** کسل وسستی در عبادتست کسل در صفات
منافقانست واز ضعف ایمان ویقین ناشی میشود وموجب محرومی از سعادت ابدی میشود بلکه مومن میباید در عبادت

صاحب نشاط باشد و مردانه متوجه عبادت شود و کارهای خیر را بجا آورد و تاخیر ننماید که در تاخیر آفت بسیار است چنانچه
حضرت صادق ع فرمود که پدرم میفرمود که هرگاه اراده خیری نمایی مبادرت کن بآنچه نمیدانی که بعد از این چه خواهی شد و در
حدیث دیگر فرمود که هرگاه قصد کار خیری کنی آنرا تاخیر مینداز بدرستی که بسیار است که حق تعالی مطلع میشود بر بنده که بطاعتی مشغولست
میفرماید که بعزت و جلال خودم سوگند که بعد از این عمل ترا عذاب نکنم هرگز و اگر گناهی را قصد کنی زنهار که آنرا ترک کن که بسیار است
که حق تعالی مطلع میشود بر بنده و او مشغول معصیتی میباشد میفرماید که بعزت و جلال خودم سوگند که بعد از این عمل هرگز ترا نیامرزم
و حضرت امام محمد باقر ع فرمود که کسی که قصد عمل خیری نماید آنرا زودی بجا آورد که هر خیر که در آن تاخیری شد شیطان را در آن
مهلتی و اندیشه هست و در حدیث دیگر فرمود که خدا تعالی خیر را بر اهل دنیا سنگین کرده است چنانکه در میزان اعمال ایشان سنگینست و از
حضرت صادق ع منقولست که بپرهیزید از دو خصلت از ضجر و دلتنگی و از کسل و تنبلی بدرستی که اگر ضجر میکنی بر هیچ حقی صبر نمیتوانی
کرد و اگر کسل میورزی هیچ حقی ادا نمیتوانی کرد یَا اَبَاذَرٍّ رَکْعَتَانِ مُقْتَصِرَتَانِ فِی تَفَکُّرٍ خَیْرٌ مِنْ قِیَامِ لَیْلَةٍ وَالْقَلْبُ
سَاهٍ یَا اَبَاذَرٍّ اَلْحَقُّ ثَقِیلٌ مُرٌّ وَالْبَاطِلُ خَفِیفٌ حُلْوٌ وَرُبَّ شَهْوَةِ سَاعَةٍ تُورِثُ حُزْناً طَوِیلاً یَا اَبَاذَرٍّ لَا یَفْقَهُ الرَّجُلُ
حَتّٰی یَرَی النَّاسَ فِی جَنْبِ اللّٰهِ تَعَالٰی اِلَّا اَبَاعِرَ ثُمَّ یَرْجِعُ اِلٰی نَفْسِهِ فَیَکُونُ هُوَ اَحْقَرَ حَاقِرٍ لَهَا یَا اَبَاذَرٍّ لَا تُصِیبُ حَقِیقَةَ
الْاِیمَانِ حَتّٰی تَرَی النَّاسَ کُلَّهُمْ حُمَقَاءَ فِی دِینِهِمْ عُقَلَاءَ فِی دُنْیَاهُمْ ای ابوذر دو رکعت نماز میانه که بسیار طول ندهی و بسیار سبک
بجا نیاوری که با حضور قلب و تفکر باشد بهتر است از ایستادن یکشب بعبادت که بفراموشی دل باشد و از آنچه کنی و گویی دلت خبر
نداشته باشد ای ابوذر حق بر طبعها گران و تلخ است و باطل سبک و شیرین است و بسیار است که شهوت یکساعت دنیا مورث حزن
طولانی آخرت میشود ای ابوذر فقیه نمی باشد آدمی تمام فقه و چنانچه باید دانا نمی شود تا آنکه مردم در جنب جلال و عظمت الهی نزد او
بمثابه شتران نباشند پس رجوع بنفس خود کند و خود را از همه کس حقیرتر شمارد ای ابوذر بحقیقت ایمان نمیرسی تا همه مردم را چنین
ندانی که احمق اند در دین خود و عاقلند در دنیای خود در اول کتاب تحقیق بعضی از شرایط عبادت و حضور قلب گذشت و بر همگی
ظاهر است که کردن و شنیدن حق هر دو بر آدمی دشوار است چنانکه اکثر عالم اگر کسی عیب ایشانرا بایشان میگوید اگرچه گوارا و
شیرین نیست و شنیدن سخن باطل اکثر مردم را خوش می آید هر چند که دانند که دروغ است و کارهای بد ایشانرا به نیکی یاد کردن و ایشانرا
بخیر و صلاح ستودن ملایم طبع ایشان است هر چند میدانند که این گفتن برای خوبی ایشان و کار ایشان نفعی نمیدهد و دفع عداوت
از ایشان میکند و بدانکه بی اعتنا بشان مردم بودن دو جهت دارد یکی ممدوح است و دیگری مذموم آنچه ممدوح است و از ارفع
کمالاتست آنست که خدا را مالک نفع و ضرر خود دانند و مردم را بی دخل دانند و در عبادت ایشانرا منظور ندارد و در امر
خیری که مرتکب شود از ملامت ایشان پروا نکند و در جایی که در میان رضای الهی و عدم رضای الهی مترود شود رضای خدا را

اختیار نماید و همین معنی از راه شناسائی عظمت حق تعالی حاصل میشود چندانکه بعظمت او زیاده می شود این صفت کاملتر و آنچه مذموم است

است که از راه تکبر مردم را سهل و بیقدر دانند و حقیر شمارد و این از راه عجب و خودبینی و غافل شدن از عیوب خود و اعتقاد داشتن

بخود ناشی میشود و این از بدترین صفات ذمیمه است و حضرت درین کلام معجز نظام بهر دو معنی اشاره فرموده اند که مردم را در جنب

خدا از باب شتران دانند که در هنگام طاعت الهی اشیا را ملحوظ ندارد چنانکه اگر کسی در جای نماز کند و شتری چند در آنجا باشند

البته منظور نمیدارد و پس باید که در جنب عظمت او عظمت مردم را سهل داند و بعد از آن اشاره بمعنی دوم فرموده که چون بخود رجوع کند

خود را از همه کس حقیرتر شمارد یعنی باعث او بر عدم اعتنای شان مردم عظیم داشتن خودش نباشد و بسند معتبر از حضرت رسول

صلعم منقولست که هر که صاحب سلطنتی را راضی کند بچیزی که خدا تعالی را از و بخشم آرد از دین بدر میرود و از حضرت امیر المؤمنین

ع منقولست که نیست کسی را که عمل کند بطاعت مخلوقی در معصیت خالق و از حضرت رسول صلعم منقولست که هر که طلب کند خشنودی

مردم را بچیزی که موجب سخط الهی میشود حق تعالی چنین کند که آن جمعی که توقع مدح از ایشان دارد مذمت او کنند و در حدیث دیگر

فرموده که بخشم میاور خدا را بسبب رضای احدی از خلق او و نفرت بجوید بسوی او احدی از خلق که موجب دوری از خدا است

بدرستی که میان خدا و احدی از خلق وسیله نیست که بسبب او خیری برساند یا شری را برگرداند مگر اطاعت او و طلب

خشنودی او بدرستی که طاعت الهی موجب فیروزی است بهر خیری که طلب مینمایند و موجب نجاتست از هر شری که از آن

حذر کنند و بدرستی که خدا نگاه میدارد از بدیها کسی را که مطیع او باشد و از عذاب او کسی که معصیت کند خود را نمیتواند

نمود و کسی که از خدا اگر یزد گریزگاهی نمی یابد زیرا که امر الهی جاری او نازل می شود هرچند جمیع خلایق کراهت داشته باشند

و حق تعالی امیر المؤمنین و خواص او را مدح فرموده که جهاد میکنند در راه خدا و نمی ترسند از ملامت ملامت کنندگان و حضرت

امیر المؤمنین ع فرموده که از ملامت ملامت کنندگان پروا مکنید تا خدا دفع شر دشمنان از شما بکند و از حضرت صادق ع

منقولست که هر که حقیر شمارد مؤمنی را خواه مسکین باشد و خواه غیر مسکین همیشه حق تعالی تحقیر او نماید و از و در خشم باشد تا از آن

برگردد و احادیث درین مطلب بعضی سابقا مذکور شد و بعضی مذکور خواهد شد بعون الله تعالی و آنچه آنحضرت فرموده که

مردم را باید احمق در دین و غافل در دنیا دانست مراد غالب مردم است و مراد از ناس اهل دنیاست والله تعالی یعلم یا اباذر

حَاسِبْ نَفْسَكَ قَبْلَ اَنْ تُحَاسَبَ فَهُوَ اَهْوَنُ لِحِسَابِكَ غَدًا وَزِنْ نَفْسَكَ قَبْلَ اَنْ تُوزَنَ وَتَجَهَّزْ لِلْعَرْضِ

الْاَكْبَرِ يَوْمَ لَا تُعْرَضُ وَلَا تَخْفَى عَلَى اللّٰهِ مِنْكَ خَافِيَةٌ ای ابوذر محاسبه نفس خود بکن پیش از آن که با تو محاسبه

کنند که حساب روز قیامت بر تو آسان شود و نفس خود را بسنج در مراتب نقص و کمال پیش از آنکه روز حساب ترا بسنجد و مهیا شو

برای عرض اکبر قیامت در روزی که ترا و اعمال ترا بر خداوندی عرض کنند که هیچ پنهانی از تو بر آن پوشیده نیست بدانکه اگر

کسی خواهد که از عذاب الهی نجات یابد و بسعادت ابدی فایز گردد باید که از نفس خود ایمن نباشد و فریب او نخورد و پیوسته در مقام
عیب جویی او باشد چنانچه دشمن خود را تفحص نماید زیرا که عیوب در نفس مخفی میباشد و بر هر عیبی که مطلع شد در مقام ازاله ان درآید چنین
عیب دیگر بر و ظاهر میشود چنانچه از حضرت رسول صلعم منقولست که ادمی هیچ عیب را از خود نفی نمیکند مگر اینکه عیب دیگر بر و ظاهر میگردد
و باید که پیوسته در مقام محاسبه نفس خود باشد و تفکر نماید که روزی خواهد که اعمال او را بکشند پس درین روز حساب خود را با خود درست
بکند و جواب هر سؤال را مهیا کند زیرا که خود را غافل کردن برای دفع محاسبه اخرت فایده نمیدهد از بابت مرغی باشد که چون میروند که
او را شکار کنند چشم خود را بر هم گذارد و بداند که این عمر مایه ایست که باو داده اند که بهر دقیقه ان سعادت ابدی تحصیل میتواند نمود پس
در هر روز حساب بگیرد از نفس خود که هر دقیقه را صرف چه کار کرده اگر صرف طاعتی کرده مایه خود را تلف کرده و بدزد شیطان داده
پس در صورت اول او را تحسین نماید و ترغیب بر زیادتی ان بکند و در صورت دوم و سوم او را ملامت و ازار بکند و هر قدر که متعذر
باشد از تدارک ان بگیرد بتوبه و انابت و تدارک انچه از و فوت شده باشد و مایه باقی مانده اگرچه تدارک گذشته نمی باشد زیرا
که هر نوع مایه را بهره ایست از اعمال خیر پس عملی که در ان زمان کنی حق ان زمان را داده و گذشته از کیسه ات رفته است و اگر قبول نکند با او
مجادله و مجاهده کنی و تفکرات صحیح و تذکرات ایات و اخبار و وعد و وعید انزار هوار گردانی زیرا که نفس ادمی بمثابه اسب کور چموش است
سرکش که در صحرایی رود که چندین هزار چاه عمیق در هر قدمی در جانب راست و چپ او باشد و اگر لحظه از و غافل میشوی وقتی خبردار
میشوی که خود را در قعر چاه ضلالت می بینی چنانچه بسند معتبر از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه منقولست که فرمود بشخصی که
بدرستی که ترا طبیب نفس خود کرده اند و درد را از برای تو بیان کرده اند و علامت صحت را بتو شناسانیده اند و ترا بدان رهنمایی
کرده اند پس نظر کن که چگونه بکار خود قیام مینمایی و در حدیث دیگر فرمود که اول خود را قرین و مصاحب نیکوکار یا فرزند مهربان خود دان
و ان عمل خود را پدری دان که متابعت او نمایی و نفس خود را دشمنی دان که با او مجاهده کنی و مال خود را عاریتی دان که بصاحبش
رد نمایی و در حدیث دیگر فرمود که نفس خود را حبس کن و منع فرما از چیزی که باو ضرر میرساند پیش از انکه از تو مفارقت کند و سعی
کن که نفس خود را از کرد بد بر اوری چنانکه سعی مینمایی در طلب معاش بدرستی که نفس تو در گرو کردهای تست و در حدیث دیگر فرمود
که از نفس خود از برای خود انچه میخواهی بگیر و غنیمت شمار و توشه بگیر از نفس خود در صحت پیش از انکه بیمار شوی و در قوت پیش از
ضعف و در حیات پیش از ممات و حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود که صغیر و خورد مشمر خیری که در قیامت نفع میدهد
و صغیر و خورد مشمر چیزی که در قیامت ضرر میرساند پس در انچه شما را خدا تعالی خبر داده است بمنزله کسی باشد که بچشم خود معاینه
دیده باشد و در وصیتی که حضرت امام حسن را فرموده میفرماید ای فرزند مؤمن را سه ساعت میباشد در یکساعت با پروردگار
خود مناجات میکند و در ساعت دیگر محاسبه نفس خود میکند و در ساعت سوم مشغول لذتی میشود که حلال باشد و او را بان حمد کند و

وحضرت صادق ع فرمود که نفس خود را محاسبه کنید پیش از آنکه شما را حساب کنند بدرستی که در قیامت پنجاه موقف است و در هر موقفی
هزار سال میدارند و حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که کسی که نقصهای نفس خود را بیرون نکند و تفحص ننماید هواها و خواهشها بر او غالب
میشود و کسی که پیوسته در نقص باشد مرگ از برای او بهتر از زندگیست و حضرت علی ابن الحسین علیهما السلام فرمود که ای فرزند ادم
پیوسته احوال تو بخیر و نیکی مقرونست مادام که واعظی از نفس خود داشته باشد و واعظ خود باشی و همت تو بر محافظت نفس تو مصروف
باشد و خوف الهی را شعار و پیراهن تن خود کرده باشی و اندوه را لباس خود ساخته باشی ای فرزند ادم خواهی مرد و مبعوث خواهی شد
و ترا نزد پروردگار تو بحساب باز خواهند داشت و از اعمال تو سؤال خواهند کرد پس امروز جوابی برای آن روز مهیا کن یا اباذر استحی
مِنَ اللّٰهِ فَاِنّی وَالَّذی نَفْسی بِیَدِهِ لَاَظَلُّ حینَ اَذْهَبُ اِلَی الْغایِطِ مُقَنَّعاً بِثَوْبی اِسْتِحْیٰی مِنَ الْمَلَکَیْنِ الَّذینَ مَعی
یا اَباذَرٍّ اَتُحِبُّ اَنْ تَدْخُلَ الْجَنَّةَ قُلْتُ نَعَمْ فِداكَ اَبی وَاُمّی قالَ فَاقْصِرْ مِنَ الْاَمَلِ وَاجْعَلِ الْمَوْتَ نُصْبَ عَیْنَیْكَ
وَاسْتَحْیِ اللّٰهَ حَقَّ الْحَیاءِ اَنْ لا تَنْسَی الْمَقابِرَ وَالْبِلیٰ وَالْخَوْفَ وَما وَعیٰ وَالرَّاْسَ وَما حَویٰ وَمَنْ اَرادَ کَرامَةَ
الْاٰخِرَةِ فَلْیَدَعْ زینَةَ الدُّنْیا فَاِذا کُنْتَ کَذٰلِكَ اَصَبْتَ وِلایَةَ اللّٰهِ ای ابوذر حیا کن از خدا و شرم بدار بدرستی که من
بحق آن خداوندی که جانم در قبضه قدرت اوست که چون به بیت الخلا میروم جامه خود را بر سر و روی خود می پیچم از شرم دو ملکی که
با من اند ای ابوذر میخواهی و دوست میداری که داخل بهشت شوی گفتم بلی یا رسول الله پدر و مادرم فدای تو باد فرمود که پس امل
و آرزوی خود را در دنیا کوتاه کن و مرگ را در برابر چشم خود بدار که پیوسته در یاد مرگ باشی و از خدا حیا بدار حیائی که سزاوار حیا
داشتن است گفتم یا رسول الله ما همه از خدا حیا و شرم میداریم فرمود که حیا داشتن چنین نیست ولیکن حیا از خدا آنست که فراموش
نکنی قبر و پوسیدن و کهنه شدن در قبر را و فراموش نکنی جوف را و آنچه در جوفت یعنی شکم و فرج را از حرام و شبهه نگاه داری
و فراموش نکنی سر را و آنچه در سر است یعنی چشم و زبان و گوش و اندیشه خیال خود را از معصیت باز داری و بطاعات مصروف
گردانی و کسی که کرامت و بزرگی آخرت را خواهد باید که زینت دنیا را ترک نماید پس هرگاه چنین باشی ای ابوذر بدرجه ولایت
الهی میرسی و دوست خدا میگردی و درین مقام حضرت سید الانام بچندین خلق از اخلاق کریمه اشاره فرموده اند اول حیا است
و حیا عبارت از تاثیر نفس است از امری که قباحت آن امر بر و ظاهر شود و این باعث انزجار او میگردد از آن عمل و آن بر دو قسمت
یکی از افضل صفات کمالست که مورث فوز سعادتست و دیگری نقص است و موجب حرمان از کمالاتست آنست که بعد از آنکه
بعلم تمیز میان نیک و بد و حق و باطل کرده باشد از خدا و خلق شرم میکنند و ترک عبادات و محاسن اداب شریعت و از مرتکب
شدن معاصی و قبایح اداب که از شرع قبایح آنها معلوم شده باشد و مجملی از تفسیر حیا در اول کتاب مذکور شد و ظاهر است که
کسی که متصف بصفات حیا باشد البته هر قبیحی را که اراده نماید اگر تفکر کند که حق تعالی حاضر است و بر فعل او مطلع است و حضرت

رسول ص و ائمه معصومین صلوات الله علیهم بر فعل او مطلع میشوند در قیامت در حضور صد و بیست و چهار هزار پیغمبر دیگر و ده بیحد و احصا
از سایر عباد و ملائکه رسوا خواهد شد و این معنی از روی یقین و ایمان حال او کردد البته متوجه ان عمل نخواهد شد و همچنین در فعل طاعات
و انچه از حیا مذموم است انست که امر حقی را بعقل ناقص خود قبیح شمارد و ترک ان کند و ازین جهل ناشی می شود انکه مسئله که بر او مشکل است
نمی پرسد و حیا میکند و در جهالت میماند یا عبادتی را ترک میکند برای انکه در نظر جمعی از اشقیا بد نماست و این حیا موجب محرومی از
سعادات است و حق تعالی میفرماید که ان الله لا یستحیی من الحق یعنی بدرستی که حق تعالی حیا میکند از بیان حق و بسند دیگر از حضرت رسول ص
منقولست که حیا دو حیاست حیای غفلت و حیای حماقت و حیای غفلت از علم ناشی میشود و باعث جهالت میکردد و حضرت صادق
علیه السلام فرمود که حیا از ایمان است و ایمان موجب دخول بهشت است و فرمود که حیا و ایمان هر دو بیک ریسمان بسته اند و هر یک
که از ادمی جدا شد دیگری با او میرود و در حدیث دیگر فرمود که ایمان ندارد کسی که حیا ندارد و حضرت رسول ص فرمود که چهار خصلت است
که در هر کس باشد اگر از پای تا سر گناه باشد خدا گناهان او را بحسنه بدل میکند راست گویی و حیا و حسن خلق و شکر و حضرت
صادق ع فرمود که هر که روی او تنک است علم او کم است پس حیا در طلب علم خوب نیست و از حضرت رسول ص منقولست که از امثال حکما
و دانایان پیش نمانده است مگر یک مثل که اگر حیا نداری انچه میخواهی بکن یعنی ترک حیا موجب ارتکاب جمیع قبایح میشود و در حدیث
دیگر فرمود که حیا بر دو وجه است یکی از ضعف عقل و سستی است و دیگری از قوتست و ان اسلام است و ایمان و حضرت صادق ع
فرمود که حضرت عیسی ع میفرمود که هر که در خانه خود بخلوت بنشیند باید که پرده خانه را بیندازد بدرستی که حق تعالی حیا را میان خلق
قسمت فرموده و ازین حدیث شریف ظاهر میشود که سنت است که کسی که به بیت الخلا رود جامه بر سر بیندازد و بر خود بپیچد که سر و
روی او فرا گیرد و چون حالت ناخوشی مناسب حیا انیست که روی خود را بپوشد یا انکه چون در بیخالت بر عیوب ظاهر خود از فضلات
و کثافات ظاهری مطلع شود باید که عیوب باطنه و اخلاق ذمیمه و گناهان خود را یاد کند و از انها شرم کند که ازین کثافتهای
ظاهری بدترست و در دعاهای اداب خلوت نقل کرده اند که سنت است سر را پوشیدن که سر برهنه نباشد بعضی هر دو معنی را از
سنتها شمرده اند و همین معنی متضمن ان نیز هست زیرا که در تضییع که در بیحدیث واقع شده سر پوشیدن هم بعمل می آید و فایده بدنی
هم دارد که بوهای بد بدماغ سرایت میکند **خصلت چهارم** عفت شکم است از محرمات و مکروهات و شبهات و عفت واجب است
که از خوردن حرام اجتناب نماید و عفت از چیزها که نهی کراهت فرموده اند و از شبهات که بظاهر شرع حلال باشد و احتمال
بودن حرام در ان مال غالب باشد مثل مال جماعتی که اکثر مکاسب ایشان حرام است مانند ارباب مناصب مستحبست و این تکلیف از اعظم
تکالیف الهی است و سعی کردن در تحصیل حلال دشوارترین کارهاست چنانچه وارد شده است که حلال قوت برگزیدگان است و در
بعضی اخبار وارد شده است که حضرت امیر المومنین ع برای همین در انبان غذای خود مهر میزدند که شبهه داخل ان نشود و بدانکه غذاها

را در اعمال و آثار قرب و بعد بخدا و خلیت عظیم هست زیرا که قوتهای بدنیه از روح حیوانی است و روح حیوانی بخاریست که از خون بهم میرسد
پس چون غذای حلال قوت ان با عضا و جوارح در آید هر یک را بکاری که پسندیده است میدارد و همه آن وقت صرف عبادت میشود
و لقمه حرام که در بدن در آمد و قوت ان با عضا و جوارح سرایت کرد ان قوتها که از حرام بهم رسیده همه صرف معصیت میشود و ان
قوت چون سر از دریچه چشم بدر میکند جسم را بمعاصی میدارد و نهار فساد میکند اگر سر از دریچه گوش بدر میکند انرا بشنیدن انواع باطلها
میدارد و همچنین جمیع اعضا و جوارح و اگر نطفه میشود فرزندی که از ان حاصل میشود بیک معنی حرامزاده است و با ان بدیها میباشد و از
حرامزاده کار خوب نمی اید و الحدیث که واقع شده است که راغبت بغیبت مسلمانان حلال زاده ممکن است که بر همین معنی محمول باشد و لقمه
حلال همه نور و عبادت و معرفت میشود و موجب قرب بخدا میشود و دل را منور میکند و همین معنی نیز بتجربه معلوم شده است و از حضرت
صادق ع منقولست که هر که خواهد که دعایش مستجاب شود باید که کسبش را حلال کند و باسانید معتبره از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
منقولست که شخصی بآنحضرت عرض نمود که عمل من بسیار ضعیف است و روزه کم میدارم اما امکان من اینست که نمیخورم مگر از حلال حضرت
فرمودند که کدام عبادت بهتر از عفت شکم و فرج است و ایضا از آنحضرت منقولست که بهترین عبادتهای خدا عفیف داشتن شکم و
فرج است و حضرت رسول ص فرمود که بیشتر چیزی که امت من بسبب ان داخل جهنم میشوند دو چیز میان تهی است شکم و فرج و بسند معتبر از
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله منقولست که هر که از امت من از چهار خصلت سالم باشد بهشت از برای او واجب میشود از داخل شدن
در دنیا و متابعت نمودن هواهای نفس و شهوت شکم و فرج و بسند معتبر منقولست که حضرت صادق ع به نجم فرمودند که ای نجم تمام شما
شیعیان در بهشت خواهند بود اما چه بسیار قبیح است که یکی از شما داخل بهشت شود که پرده اش دریده شده باشد و عیبش فاش گردیده
باشد نجم گفت فدای تو شوم شیعه شما چنین خواهد شد فرمود که بلی اگر شکم و فرج خود را حفظ نکند و حضرت رسول ص فرمود که بیشتر چیزی
که بر امت خود میترسم بعد از خود این کسبهای حرام است و شهوتها و ریا و سود و قرض و حضرت صادق ع فرمود که کسی که مالی از
غیر حلال کسب کند و بحج برود و تلبیه بگوید ندا میرسد باو که لا لبیک و لا سعدیک یعنی لبیک گفتن تو و اجابت کردن و خدمت کردن
مقبول درگاه ما نیست و اگر مال حلال کسب کند و بحج برود و تلبیه بگوید در جواب او لبیک و سعدیک میگویند و از حضرت رسول ص منقولست
که دنیا بحلال و حرامی مشرف شد و حلال را برایشان جلوه داد و عرض کرد ان حلال محض را قبول نکردند تا از دنیا رفتند پس بر جماعتی حلال
و شبهه را عرض کرد گفتند ما را به شبهه احتیاجی نیست و حلال را بوسعت صرف کردند و برای جمعی حرام و شبهه را عرض و جلوه
دادند و از پیش رفتند و بانچه میخواستند نرسیدند و مومن در دنیا میخورد بقدر کفاف و حاجت مثل کسی که بخوردن میته مضطر شده
باشد و حضرت امام موسی کاظم علیه السلام فرمود که حرام نمو میکند و زیاده نمیشود و اگر نمو کند برکت نمیدارد و هر چه در راه خدا
انفاق کند ثواب نمی یابد و هر چه از عقب خود میگذارد توشه اوست بسوی آتش جهنم بسند معتبر از سماعه منقولست که بحضرت صادق

علیه السلام عرض کردم که شخصی از اهل مناصب و عمال بنی امیه مالی بهم رسانیده و از ان مال تصدق میکند و صله رحم و احسان مینماید و
حج میکند که ان کارهایش را خدا بیامرزد و میگوید که خدا فرموده است که حسنات گناهان را برطرف میکند حضرت فرمود که انچه از
مال مردم تصرف مینماید گناه است و گناه گناه را برطرف نمیکند ولیکن ثواب گناه را برطرف میکند و منقولست که تفسیر این آیه که
حق تعالی میفرماید که وقدمنا الی ما عملوا من عمل فجعلناه هباء منثورا که ترجمه ظاهرش اینست که قصد کردیم بسوی انچه کرده بودند از
اعمال که بصورت عمل خیر بود پس گردانیدیم ان عمل را مانند ذرهای پراکنده در هوا یا خاکستر باد داده حضرت صادق ع فرمود که
والله اعمال ایشان از جامهای سفید مصری سفیدتر و نورانی تر خواهد بود پس حق تعالی میفرماید که هبا شو پس پراکنده و باطل میشود
برای اینکه چون بحرامی میرسیدند او را می گرفتند **خصلت سوم** عفت فرج است از محرمات و مکروهات و شبهات و این نیز از
تکالیف شاقه الهی است و تحقیق همانست که گذشت که احتراز از زنای صرف واجبست و زنا از گناهان کبیره است و مکروهاتی
که در شرع معلوم شده است عفت از انها مستحب است و شبهها بر دو قسم است یکی باعتبار اشکال در مسئله است و احتراز
از انها نیز در مشهور مستحبست و بعضی احتیاط را واجب میدانند مگر انکه طرف حرمت بسیار ضعیف می باشد و قسم دوم شبهه مال
بر میگردد مثل انکه بزر شبهه ناک کنیزی خریده باشد یا بزر شبهه ناک مهر زن کرده یا مهر زن را غصب کند یا در دادن ان
با وجود قدرت مضایقه کند و زنا بر اعضا و جوارح منقسم شده میشود و زنای فرج معلوم است و زنای چشم نگاه کردن بنسوان
از روی شهوت و زنان غیر محرم است و زنای گوش شنیدن اوازیست که باعث شهوت شود و زنای دست بازی کردن است
با نامحرم و همچنین در سایر اعضا و انها نیز حرامی و شبهه میدارد چنانچه بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر ع و امام جعفر صادق
علیه السلام منقولست که هیچکس نیست مگر انکه بهره از زنا در و می باشد زنای چشمان نظر کردن است و زنای دهان بوسیدن است
و زنای دستها لمس کردنست خواه فرج تکذیب ان اعضا بکند و خواه تصدیق یعنی خواه زنای فرج متحقق شود و خواه نشود و بسند
معتبر از صادق ع منقولست که بدترین مردم در روز قیامت مردی است که نطفه خود را در رحمی قرار دهد که بر او حرام باشد
و از حضرت امام موسی ع منقولست که بپرهیزید از زنا که روزی را برطرف میکند و دین را باطل و حضرت صادق ع فرمود که از
برای زنا شش خصلت میباشد سه عقوبت در دنیا و سه عقوبت در اخرت اما انچه در دنیاست نور رو را می برد و فقیر میکند
و فنا و نیستی را نزدیک میکند و انچه در اخرتست غضب پروردگار است و دشواری حسنات و خلود در جهنم و حضرت
صادق ع فرمود که حضرت یعقوب بفرزندش میگفت که ای فرزند زنا مکن که اگر مرغی زنا کند پرهایش بریزد و در حدیث
دیگر فرمود که حواریون در خدمت عیسی ع جمع شدند و گفتند ای معلم خیرات ما را ارشاد کن حضرت عیسی ع فرمود که حضرت
موسی کلیم خدا شما را امر فرمود که قسم دروغ بخدا مخورید و من امر میکنم شما را که نه قسم دروغ مخورید و نه قسم راست و موسی پیغمبر خدا

شمارا امر میکرد که زنا مکنید و من امر میکنیم شمارا که در خاطر خود زنارا هم مگذرانید چه جای آنکه بجا آورید بدرستی که در خاطر خود خیال
زنا بگذراند مثابه کسی است که در خانه مزین طلاکاری آتش برافروزد و دود آن نقشها و زینتهارا باطل کند هر چند خانه نسوزد
و از حضرت صادق ع منقولست که بمفضل بن عمرو فرمود که ای مفضل میدانی که چرا گفته اند که هر که زنا بحرمت مردم میکند زوری
بحرمت او نیز خواهند کرد گفت فرمود که زن زناکاری در میان بنی اسرائیل بود و مردی در میان ایشان بود که بسیاری بقصد
زنا بنزد آن زن میرفت و در روز اخری که بنزد آن زن آمد خدا بر زبان آن زن جاری کرد که بخانه خود که میروی مردی را با زن خود
خواهی دید آمد با خاطر مشوش از خانه آن زن بیرون امد و در غیر وقتی که همیشه بخانه میرفت داخل خانه خود شد پس حضرت ناگاه
مردی را در فراش زن خود دید مرد را بخدمت حضرت موسی ع آورد و در آن حال جبرئیل ع نازل شد و گفت هر که زنا میکند با
حرمت او نیز زنا می کنند پس حضرت موسی ع نظر بایشان کرد و گفت عفت بورزید از زنان مردم تا زنان شما با عفت باشند
و حضرت رسول ص فرمود که جبرئیل مرا خبر داد که بوی بهشت از هزار ساله شنیده میشود و عاق پدر و مادر و قطع کننده رحم و مرد
پیر زناکار نمیشنوند و از حضرت امیر المؤمنین ع منقولست که دروغ میگوید کسی که گمان میکند که حلالزاده است و زنا را دوست
میدارد و حضرت صادق ع که نیکی کنید با پدران خود تا فرزندان شما با شما نیکی کنند و عفت ورزید از زنان مردم تا عفت
ورزند از زنان شما و فرمود که ولد الزنا سه علامت دارد مردم را در حضور ایشان ازار میکنند و مشتاق است بزنا و بغض
اهل بیت دارد و حضرت رسول ص فرمود که چهار چیز است که داخل خانه نمیشود مگر آنکه خانه خراب می شود و هرگز بابرکت
و آبادان نمیشود خیانت در امانت کردن و دزدی و شراب خوردن و در حدیث دیگر فرمود که در شب معراج گذشتم
بزنی چند که ایشانرا به پستانها آویخته بودند از جبرئیل پرسیدم که ایشان کیستند گفت اینها زنی چند اند که زنا کردند و فرزندان
بهم رسانیده اند و بشوهرهای خود ملحق ساخته اند و مال شوهرها بمیراث بایشان رسیده از حضرت رسول ص منقولست که هر که
بحرام با زنی جماع کند یا با مردی یا با پسری اغلام کند خدا تعالی در روز قیامت محشور گرداند او را از مردار گندیده تر که مردم
از بوی آن متاذی باشند تا بجهنم داخل شوند و خدا تعالی قبول نکند از او هیچ عملی را و اعمالش را همه حبط نماید و او را
در تابوتی داخل کند و بفرماید که بمیخهای آهن آن تابوت را بدوزند و در عذابی باشد که اگر رگی از رگهای او را بر چهار صد هزار
کس بگذارند همه بمیرند و از همه کس عذابش بیشتر باشد و کسی که زنا کند با زنی یهودی یا نصرانی یا مجوسی یا مسلمان خواه آزاد و
خواه بنده خدا تعالی بر قبر او سیصد هزار در از جهنم بگشاید که از آن درها عقربها و شهابها از آتش در قبر او داخل
شود و بسوزد تا روز قیامت و چون محشور شود اهل قیامت از گند فرج او متاذی شوند تا داخل جهنم شود و کسی که بخانه
همسایه نظر میکند و نظرش بر عورت مردی یا گیسوی زنی یا بدن او بیفتد خدا او را داخل جهنم کند با منافقانی که تتبع

امور مخفی مسلمانان میکرده اند و از دنیا بیرون نرود تا رسوا شود و در آخرت عیوبش فاش شود و کسی که قدرت بر زنی یا کنیزی که
بر وی حرام باشد بهم رساند و از خوف الهی از آن ترک نماید حق تعالی آتش جهنم را بر وی حرام گرداند و او را از خوف عظیم روز قیامت
ایمن کند و او را داخل بهشت سازد و اگر بحرام دست بدست زنی برساند چون بصحرای محشر آید دستش بسته باشد و کسی که با زن نامحرمی
خوش طبعی کند حق تعالی بهر کلمه هزار سال او را در صحرای محشر حبس کند و اگر زن نیز راضی شود که کسی بحرام او را در بر گیرد یا ببوسد یا بحرام او را
ملاقات کند یا با او خوش طبعی کند بر آن زن نیز گناه آن مرد باشد و اگر مرد او را مجبور سازد گناه هر دو بر او باشد و کسی که چشمهای
خود پر کند از دیدن زنی بحرام خدا تعالی در قیامت بر چشمهایش میخها بدوزد و چشمهایش را پر کند از آتش تا از حساب خلایق فارغ
شود پس بفرماید که او را بجهنم برند و هر که با زن شوهرداری زنا کند از فرج آن مرد و زن رود خانه از چرک و ریم و خون روان شود
که تا پانصد ساله راه جمیع اهل جهنم از گند ایشان متأذی باشند و غضب الهی شدید است بر زنی که شوهر داشته باشد و نظر بنامحرم
کند و اگر چنین کند خدا تعالی ثواب اعمالش را حبط نماید و اگر زنی مرد بیگانه را بفراش شوهر خود در آورد بر خدا لازم است که او را بآتش
بسوزاند بعد از آنکه او را در قبر عذاب کرده باشد و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که فرمود که حرمت اغلام زیاده از
زناست زیرا که حق تعالی امتی را باغلام هلاک کرد و کسی را از زنا در دنیا هلاک نکرد و از حضرت رسول ص منقولست که هر که با پسری
جماع کند در روز قیامت جنب محشور شود و آبهای دنیا او را پاک نکند و خدا بر او غضب کند و بر او لعنت کند و برای او جهنم
را مهیا کند و بد محل بازگشتی است جهنم از برای او و حضرت صادق ع فرمود که مردی که بر پشت مردی میرود عرش الهی بلرزه
می آید و مردی که بگذارد که با او چنین عمل قبیحی بکنند خدا تعالی او را بر روی جهنم حبس نماید تا از حساب خلایق فارغ گردد پس بفرماید
که او را بجهنم افکنند و او را در هر طبقه عذاب کنند تا بطبقه زیرین جهنم رسد و از آنجا بدر نیاید و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
فرمود که لواطه نیست که با زن در دبر مباشرت کنند و با مرد مباشرت کردن در دبر کفر است بخدا و حضرت امام محمد باقر ع فرمود
که خداوند عالمیان میفرماید که بعزت و جلال خودم سوگند میخورم که بر استبرق و حریر بهشت نمی نشیند کسی که در دبر او وطی کنند و
حضرت صادق ع فرمود که چون روز قیامت قایم شود بیاورند زنانی که با مثل خود ساحقه کرده اند جامها از آتش در بر و مقنعها
از آتش بر سر و زیر جامها از آتش پوشیده و عمودی از آتش در جوف ایشان داخل میکنند و ایشان را بجهنم می اندازند و حضرت
رسول ص فرمود که هر کس که پسری را بشهوت ببوسد حق تعالی در روز قیامت لجامی از آتش بر سر او کند **خصلت چهارم** نگاه
داشتن چشم است از محرمات و مکروهات و از چشم مفاسد عظیمه در نفس آدمی راه می یابد بلکه دریچه اکثر معاصی چشم است و از آنجا
خیال بسیار از معاصی در نفس حاصل شود و نظر کردن بر زنان نامحرم و بفرج غیر زن و متعه و کنیز که بملک یا بتحلیل وطیش حلال باشد
و اطفال بسیار جوز و حرام است و همچنین نظر کردن به پسران ساده و نزلف بالذات و شهوت حرام است و موجب عشق مجاز که به

حقیقت کفرست میکرد زیرا که بت پرست می شود و در جمیع احوال آن معشوق در نظرش میباشد و از خدا دور می شود و هر فسقی یا کفری که
که معشوقش او را بان مامور سازد اطاعت میکند چنانچه بسند معتبر منقولست که از حضرت صادق ع پرسیدند از عشق مجازی حضرت
فرمود که دلهائی که از یاد الهی خالی است حق تعالی محبت غیر خود را بان دلها می چشاند و بسند معتبر از حضرت رسول ص منقولست که
زنهار بپرهیزید و حذر نمایید از نظر کردن و صحبت داشتن با فرزندان ساده اغنیا و پادشاهان که فتنه ایشان بدترست از فتنه
دختران که در پرده می باشند و از حضرت صادق ع منقولست که نظر کردن تیریست از تیرهای آلوده شیطان و هر که ترک کند
نظر حرامی را از برای خدا نه از برای غیر او حق تعالی ایمانی باو کرامت فرماید که طعم و لذت آن ایمان را می یابد و در حدیث دیگر فرمود
که مکرر نظر کردن شهوت را در دل آدمی میکارد و از برای فتنه آدمی فریفته شدن او همین نظر کردن و در حدیث دیگر فرمود که
ایمن نباشند آن جماعت که نظر بر پشت سر زنان مردم میکنند از آنکه مردم سر در عقب زنان ایشان کنند و از جمله نظرهائی که مورث
مفاسد میشود از روی خواهش نظر کردن بزینتهای دنیاست که باعث میل بدنیا و مرتکب شدن محرمات میگردد چنانچه حق تعالی
میفرماید که ولا تمدن عینیک الی ما متعنا به ازواجا منهم زهرة الحیوة الدنیا لنفتنهم فیه ورزق ربک خیر وابقی خلاصه مضمونش
اینست که باز مکن چشمان خود را و نظر مکن بسوی چیزهائی که برخوردار ساخته ایم بانها صنفی چند از اصناف مردم از زینت و بهجت
زندگانی تا بیازماییم ایشان را در آن چیزها و روزی که پروردگار تو روز بروز بتو میرساند یا روزی غیر متناهی که در آخرت برای
تو مقرر ساخته یا روزیهای معنوی از معارف و کمالات از برای تو بهترست از مالهای فانی بی اعتبار دنیا که بان متمتع اند و با
نزد ما پاینده ترست و تکالیف زبان و گوش و سایر آنچه بر آنها محیط است بعضی گذشت و بعضی در محل مناسب ان شاء الله بیان خواهد
شد یا اباذر یکفی من الدعاء مع البر ویکفی الطعام من الملح یا اباذر مثل الذی یدعو بغیر عمل کمثل الذی
یرمی بغیر وتر ای ابوذر کافی است از دعا با نیکی و اعمال خیر آنقدر که طعام را کافی است از نمک ای ابوذر مثل آنکسی که دعا کند
بی آنکه عمل صالحی داشته باشد مانند کسی است که تیر اندازد از کمانی بی چله و توضیح و تنویر این مطالب علیه بوسیله سه نجم بحصول
می پیوندد نجم اول در بیان فضیلت دعا و تضرع و مناجات است بدانکه بکثرت دعا و مناجات یقین بذات و صفات کمال الهیه
زیاده میگردد و توکل و تفویض بجناب مقدس او بیشتر میشود و موجب قطع طمعها و علایق از خلق میشود و همین طریقه از جمیع ائمه
صلوات الله علیهم منقولست که بعد از ادای فرایض و سنن پیوسته مشغول تضرع و مناجات بوده اند خصوصا حضرت سید
الساجدین چنانچه حق تعالی میفرماید که وقال ربکم ادعونی استجب لکم ان الذین یستکبرون عن عبادتی سیدخلون جهنم داخرین یعنی
گفت پروردگار شما که بخوانید مرا در جمیع مطالب تا دعای شما را مستجاب کنم بدرستی که آن جماعتی که تکبر مینمایند و سرکشی میکنند
از عبادت من زود باشد که داخل جهنم شوند با مذلت و خواری و در احادیث بسیار از ائمه اطهار علیهم السلام منقولست که

مراد از عبادت درین آیه دعاست پس حق تعالی اول امر بدعا فرموده و دیگر وعده استجابه نموده و بعد از ان دعا را عبادت شمرده و ترک
دعا را تکبر خوانده و بر ترکش وعده دخول جهنم فرموده و در موضع دیگر میفرماید که و اذا سألک عبادی عنی فانی قریب اجیب دعوة الداع
اذا دعان فلیستجیبوا لی و لیؤمنوا بی لعلهم یرشدون ترجمه اش اینست که چون سؤال نمایند از تو بندگان من از صفت من با نزدیکی
و دوری من با کیفیت دعا کردن من که آهسته دعا کنند یا بلند پس بگو با ایشان که من نزدیکم با ایشان بعلم و احاطه لطف و رحمت مستجاب
میگردانم دعای دعا کننده را در هنگامی که مرا خواند پس باید که مرا اجابت کنند بندگان من در دعا کردن که از ایشان طلبیده ام یا آنکه چون
من اجابت میکنم در دعا باید که اجابت من کنند در جمیع تکالیف من و باید که ایمان آورند بوعده من در اجابت دعا یا در ایمان
خود ثابت باشند شاید که راه راست یابند و برشد و صلاح خود پی برند و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر ع مرویست که از ان
حضرت پرسیدند که از عبادتها کدام بهتر و افضلست حضرت فرمود که هیچ عبادتی بهتر نیست نزد خدا تعالی از آنکه از و سؤال نمایند و از
رحمتهای غیر متناهی که نزد اوست طلب نمایند و هیچ کس نزد خدا تعالی دشمن تر و بدتر نیست از کسی که تکبر کند از عبادت الهی که دعاست
و از عطایا و رحمتهای او سؤال ننماید و از میسر بن عبد العزیز منقولست که حضرت صادق ع گفت که ای میسر دعا بکن و مگو آنچه مقدر
شده است خواهد شد بدرستی که نزد خدا منزلتی هست که بان نمیتوان رسید مگر بدعا و مسألت و اگر کسی دهان خود را ببندد و دعا
نکند و سؤال ننماید از خدا چیزی باو نمیرسد پس بطلب تا عطا کند ای میسر هر که دری را بسیار بکوبد البته بر رویش بگشایند و در حدیث
دیگر فرمود که هر که از فضل خدا سؤال ننماید فقیر میشود و فرمود که بر شما باد بدعا بدرستی که شما را قرب بخدا حاصل نمیشود بعبادتی مثل دعا
و ترک مکنید طلب کردن حاجت کوچکی را برای خوردی ان حاجت بدرستی که حاجت کوچک و بزرگ همه بدست خداست و در حدیث
دیگر فرمود که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که محبوبترین اعمال نزد خدا تعالی در زمین دعاست و فرمود که حضرت امیر المؤمنین ع
دعا بسیار میکردند و بسند معتبر از حضرت رسول ص منقولست که دعا حربه مؤمن است برای دفع دشمنان و عمود دین است که با
دین مؤمن بر پاست و نور آسمان و زمین است و در حدیث دیگر از آنحضرت منقولست که باصحابه فرمودند که میخواهید که دلالت کنم
شما را بر حربه و سلاحی که شما را نجات دهد از شر دشمنان و روزی شما را زیاده گرداند گفتند بلی فرمود که دعا کنید و بخوانید پروردگار
خود را در شب و روز بدرستی که حربه مؤمن دعاست و حضرت امام رضا ع فرمود که دعا رد میکند قضا را هر چند از آسمان نازل
شده باشد و محکم گردیده باشد و فرمود که دعا بسیار کنید که دعا کلید جمیع رحمتهاست و موجب فیروزی بهمه حاجتهاست
و بکرامتهای الهی نمیتوان رسید مگر بدعا و هر که دری را بسیار بکوبد البته بر روی او میگشایند و در حدیث دیگر فرمود که بر تو باد
بدعا که شفیع و شفای جمیع دردهاست و از حضرت صادق و امام موسی ع منقولست که هر بلایی که بر بنده مؤمن نازل میشود و توفیق
دعا نیابد و ترک کند البته بطول می انجامد پس بر شما باد بتضرع و زاری بسوی خداوند عالمیان و حضرت رسول ص فرمود که دوا کننده

بیماران خود را بتصدق و دفع کنید انواع بلاها را بدعا و حفظ کنید مالهای خود را بدادن زکوة بدرستی که هیچ مرغی بدام نمی افتد مگر ا
تسبیح خود را ترک نماید و حضرت امیر المؤمنین ع فرموده که دفع موجهای بلا را ازخود بدعا کنید پیش از آنکه بلا نازل گردد بحق آن
خداوندی که دانه را شکافته و انواع گیاه را از آن بیرون آورده و خلایق را خلق فرموده که بلا بسوی من تندتر می آید از سیلی که از
بالای کوه بزیر آید و از دویدن اسپان تندرو و هیچ نعمتی و طراوت عیشی از بندگان برطرف نمی شود مگر بگناهان ایشان اگر استقبال
کنند بلا را بدعا و تضرع و انابت نمایند بر ایشان نازل نمیشود و اگر وقتی که بلا نازل شود و نعمت از ایشان زایل گردد بخدا پناه برند و تضرع
و انابت نمایند با نیتهای درست و سستی نورزند در عبادت و بندگی و ترک گناهان بکنند البته خدا تعالی امر فاسد را برای ایشان
باصلاح آورد و هر نعمتی را که از ایشان سلب نموده با ایشان برمیگرداند و حضرت صادق ع فرموده که سه چیزست که با آنها هیچ ضرر نمیکند
دعا کردن در هنگام بلا و استغفار بعد از گناه و شکر کردن در وقت نعمت و در حدیث دیگر فرموده که حق تعالی روزیهای مومنان را
از جایی چند مقرر فرموده که گمان داشته باشند زیرا که بنده هرگاه نداند که روزیش از کجا میرسد دعا بسیار میکند و در حدیث دیگر
فرموده که هر که را چهار چیز دادند از چهار چیز محروم نمیگردانند هر که را دعا دادند از اجابت محروم نمی سازند و هر که را استغفار کرامت
کرده اند توبه اش را قبول میفرمایند و هر که را شکر عطا کرده اند نعمتش را زیاده میکنند و هر که را صبر دادند از اجر ثواب محروم نمیگردانند

نجم دوم در توضیح مجملی از شرایط و آداب دعاست بدانکه چون دعا مکالمه و سخن گفتن و عرض نیاز کردن است بحضرت قاضی الحاجات
باید که آدمی معنی دعا را بداند و بفهمد و با حضور قلب دعا کند لااقل ادابی که در حاجت طلبیدن از مخلوقین که در عجز و ناتوانی
مثل اویند رعایت مینمایند هم آنقدر را در حاجت طلبیدن از خداوند عظیم الشانی که خالق و رازق و مالک جمیع امورست رعایت
کنند و ظاهرست که اگر حاجتی بمخلوقی عرض کند البته چند چیز را رعایت میکند اول آنکه بداند که چه میگوید و اگر از روی مستی و بیخبری
حرفی و دلش از آنچه می گوید خبر نداشته باشد اگر سیاستش نکنند سخنش نیز اعتبار نخواهند کرد پس در هنگام مناجات با خدای خود
باید که دلش خبر داشته باشد از آنچه بر زبانش جاری میشود و از روی جد و جهد و اهتمام طلب نماید و بحاجت خود بی اعتنا نباشد
چنانچه از حضرت امیر المؤمنین ع مرویست که حق تعالی میفرماید که دعایی که از دل غافل صادر شود قبول نمیفرمایند و فرموده که چون
از برای میت خود دعا کنید از برای او در دعا مبالغه نمایید و حضرت صادق ع فرموده که خدا تعالی مستجاب نمیکند دعائی
را که با دل فراموشکار غافل نمایید پس هرگاه دعا کنید خود را با خدا دارید پس یقین کنید که دعای شما مستجابست دوم آنکه
کسی که شخصی برای دفع شدایدی باو پناه می برد البته پیوسته ملازمت او میکند و در غیر حال شدت باو پناه می برد تا در هنگام
شدت بلایی که رو بدهد روی آن داشته باشد که باو پناه برد همچنین باید که بدرگاه خالق در حالت نعمت دعا و تضرع کند و خدا
را بسبب وفور نعمت فراموش نکند تا در حال شدتها و سختیها که پناه باو برند حاجت بزودی بر آورده شود با آنکه هیچ آیه امنیت

کرده

که بنده را صد گونه احتیاج در امور دنیا و آخرت بجناب اقدس ایزدی نباشد چنانچه بسند صحیح از حضرت صادق ع منقولست
کسی پیش از نزول بلا پیوسته دعا کند چون بلا نازل شود دعایش مستجاب است و ملائکه میگویند که این صدای آشنایی است دعای اورا
از آسمان منع نمیکنند و کسی که پیش از نزول بلا دعا نکند دعایش مستجاب نیست ملائکه میگویند که ما این صدا را نمی شناسیم و در
حدیث دیگر فرمود که کسی که خواهد که دعای او در شدت ها مستجاب شود باید که در هنگام رخا و نعمت دعا بسیار بکند و برین مضمون
احادیث بسیارست سوم آنکه کسی که بمخلوقی حاجتی دارد خدمتی شایسته برای او میکند که مرضی طبع او باشد و از چیزهایی که کراهت
دارد اجتناب مینماید تا چون حاجتی از او بخواهد بر آورده شود و همچنین بر درگاه حق تعالی هر که عبادت و بندگی بیشتر کرده است
دعایش باجابت نزدیکترست چنانچه جناب مقدس نبوی ص در حدیث فرموده اند که دعای بی عمل صالح تیر انداختن از کمان
بی زه است و از حضرت امیر المؤمنین ع منقولست که بهترین دعاها آنست که صادر شود از سینه پاکیزه از عیبها و صفات
ذمیمه و دل پرهیزکار و در مناجات نجات می یابد و باخلاص در عمل خلاصی از عقاب حاصل میشود پس هرگاه که فزع و خوف شما
بسیار شود پناه بخداوند خود برید و بسند معتبر منقولست که شخصی بخدمت صادق ع عرض نمود که خدا تعالی میفرماید که دعا
کنید تا دعای شما را مستجاب گردانم و ما دعا میکنیم و مستجاب نمیشود حضرت فرمود که دعای شما مستجاب نمی شود که وفا نمیکنید بر
پیمانها که حق تعالی از شما گرفته است در عمل نمودن باوامر و ترک نمودن نواهی و حق تعالی میفرماید که وفا کنید به پیمان من تا
من وفا کنم بعهد و پیمان شما والله که اگر شما وفا کنید برای خدا او نیز وفا میکند از برای شما و از نوف بکالی منقولست که
حضرت امیر المؤمنین فرمود که حق سبحانه و تعالی وحی فرمود بحضرت عیسی ع که بگو بگروه بنی اسرائیل که داخل خانه از خانهای
من نشوند مگر با دلهای طاهر و پاک و دیدهای خاشع و دستهای پاکیزه از کثافت حرام و شبهه و بگو بایشان که بدانید که از
آنجمله دعای هیچیک از شما مستجاب نمیکنم هرگاه که مظلمه کسی نزد او باشد و مال کسی بظلم نزد او باشد و در ابواب سابقه
حدیثی گذشت که هر که خواهد دعایش مستجاب شود باید که کسبش را حلال کند و این امر بسی ظاهر است که هر چند آدمی اقرب زیاده
میشود دعایش بقبول نزدیکترست چنانکه نزد پادشاهان ظاهر هر که قربش بیشتر است حاجتش رواترست و ایضا چنانچه
سابقا تحقیق کردیم که هر چند مناسبت میان فاعل و قابل بیشتر میشود قابلیت استفاده زیاده میشود و فیض بیشتر فایض
کُ مانعی که از فیض هست از طرف قابل است هر چند قابل کاملتر میشود مانع کمتر میشود و قابل رحمت زیاده می شود و فیض
بیشتر فایض میشود چهارم از شرایط استجابة دعا کمال معرفت بخداوندی است که از او حاجت می طلبند و سابقا مجملی اشاره
کردیم که هر کس خدا را بقدری از معرفت شناخته در خور آن معرفت از او فیض میبرد و از خداوند شناخته خود سؤال
میکند پس هر قدر که در مراتب قدرت و رحمت و کرم و عظمت و جلال و سایر صفات کمال تمامتر و کاملتر میشناسد تأثیرات آن

حات باو زیاده عاید میگردد و بهمین معنی اشاره دارد آن حدیث که باسانید بسیار منقولست که من نزد گمان نیکوی بنده خودم
که بمن دارد هر قدر که گمان او بمن نیکوترست با او نیکوتر معامله مینمایم و بسند معتبر از حضرت موسی کاظم علیه السلام منقولست
که جماعتی از حضرت امام جعفر ع سؤال نمودند که چه علت دارد که ما دعا میکنیم و دعای ما مستجاب نمیشود آنحضرت فرمودند که زیرا
که شما کسی را دعا میکنید که او را نمی شناسید از حضرت صادق ع منقولست که دعا کن که حاجت تو در خانه تست و در حدیث
دیگر فرمود که اگر کسی از شما خواهد که از خدا هر حاجتی که سؤال نماید باو عطا کند باید که از همگی مردم مایوس و نا امید باشد و امید از
غیر خدا نداشته باشد پس چون خدا اینحالت را در دل او یابد هر چه سؤال کند باو عطا فرماید و بهمین معنی در باب سوال از مخلوقین هم
ظاهرست که هر که عظمت پادشاهی را بیشتر میداند و وسعت ملک و خزانه کرم او را بیشتر می شناسد توقع عطا ازو زیاده
دارد و پادشاه نیز در خور رتبه متوقع و شناسایی او باو عطا میکند و درین باب سخن بسیارست و این رساله گنجایش
تفصیل آن ندارد پنجم از شرایط استجابت دعا مبالغه و الحاح است در دعا و الحاح بر مخلوقین باعتبار تنگی حوصله و قلت
کرم ایشان بدنماست اما حق تعالی دوست میدارد بسبب وسعت لطف و رحمت نامتناهی که نزد او در سؤال مبالغه و الحاح نماید
و الحاح نمینماید بنده مومنی در حاجت خود بر خدا مگر اینکه حق تعالی حاجت او را بر می آورد و حضرت صادق علیه السلام که حق تعالی
مکروه و دشمن میدارد الحاح کردن مردم را با یکدیگر در سوال و از برای خود پسندیده و دوست دارد که ازو سؤال نمایند و الحاح
نزد اورت طلب نمایند و از حضرت رسول ص منقولست که حق تعالی رحم کند بنده را که طلب نماید از حق تعالی حاجتی را پس الحاح
نماید در دعا خواه مستجاب شود و خواه نشود و حضرت جعفر صادق ع فرمود که بنده مومن چون دعا میکند حق تعالی پیوسته
در مقام بر آوردن حاجت اوست مادام که استعجال نکند و در حدیث دیگر فرمود که حق تعالی مراد بندگان خود را میداند
در هنگامی که او را دعا میکند و لیکن دوست میدارد که حاجتهای خود را بیان کند ششم از آداب دعای مخفی حاجت
طلبیده را دوست میدارد و دعای پنهان باخلاص نزدیکترست و از ریا دورتر چنانچه از حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام
منقولست که یک دعای مخفی که بجا آوری بهترست از هفتاد دعا که اظهار نمایی و علانیه بجا آوری و اگر حاجت عظیمی داشته
باشد استعانه بدعای مؤمنان بجوید و در مجامع ایشان نیز دعا کردن خوبست و اگر منظور ناچیز دانستن خود و حقیر شمردن
دعای خود باشد و از ریا ایمن باشد رحمتهای عامی که بر ایشان نازل میشود داخل گردانیدن فوزی عظیم است چنانچه از حضرت
صادق ع منقولست که چهل نفر که جمع شوند و دعا کنند البته دعای ایشان مستجابست و اگر چهل نفر بهم نرسد چهار نفر که هر یک خدا را
ده مرتبه در هر حاجتی بخوانند البته خداوند عزیز جبار دعایش را مستجاب میگرداند و در حدیث دیگر فرمود که چهار نفر جمع می شوند برای
دعا مگر اینکه وقتی که متفرق میشوند دعای ایشان مستجاب شده است و فرمود که پدرم را حاجتی که رو میداد زنان و اطفال را

جمع فرمودی و دعا میکردی و ایشان امین میگفتند و در حدیث دیگر فرمود که دعا خواننده و آمین گوینده هفتم رعایت کردن
اوقاتی است که مظنه استجابت دعاست زیرا که حق تعالی بعضی از زمانها و مکانها را در استجابة دخیل گردانیده است چنانچه
از حضرت صادق ع منقولست که طلب نمایید دعا را در چهار ساعت نزد وزیدن بادها و گردیدن سایها یعنی اول پیشین و نزد آمدن
باران و نزد ریختن اول قطره از خون هر که شهید شود بر زمین بدرستی که درهای آسمان را درین اوقات می‌گشایند و در حدیث دیگر
فرمود که دعا در چهار محل مستجابست در نماز وتر و بعد از نماز صبح و بعد از نماز شام و حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که غنیمت شمارید
دعا را در چهار وقت نزد خواندن قران و نزد اذان گفتن و نزد آمدن باران و نزد ملاقات کردن دو صف برای شهادت و از حضرت
رسول ص منقولست که بهترین وقتها که خدا را بخوانید سحرهاست و منقولست که چون حضرت صادق ع اراده طلب حاجتی داشت نزد زوال
شمس طلب مینمود و چون این اراده می‌نمودند اول چیزی تصدق میکردند و خود را بوی خوش معطر میگردانیدند و بمسجد میرفتند و حاجت
خود را می‌طلبیدند و حضرت امام محمد باقر ع فرمود که در شب ساعتی هست که هر که توفیق یابد که در آن ساعت نماز کند و خدا را بخواند البته
دعایش مستجاب گردد در هر شبی که باشد و آن بعد از نصف شب است تا بقدر ثلث شب بگذرد و در حدیث دیگر فرمود که سه وقتست که حاجت
از خدا محجوب نمیشود و بعد از نماز واجب و نزد آمدن باران و نزد ظاهر شدن معجزه از حجتهای خدا در زمین و حضرت امیر المؤمنین ع فرمود
که کسی را که بسوی پروردگار خود حاجتی باشد در سه ساعت طلب نماید در ساعتی در روز جمعه که زوال شمس میشود و رحمت الهی نازل
میگردد و خروس باواز می‌آید و یکساعت در آخر شب نزدیک طلوع صبح ده ملک ندا میکنند از جانب حق تعالی که آیا کسی هست که طلب
آمرزش کند تا توبه اش قبول کنیم آیا کسی هست که حاجتی داشته باشد و عرض کند تا حاجت ویرا بر آوریم پس اجابت نماید در آن وقت
داعی خدا را و طلب نماید روزی را در فیما بین طلوع صبح تا طلوع آفتاب که آن دخیل‌ترست در روزی از سفرها کردن برای تجارت و
آن ساعتی است که خدا تعالی قسمت روزی میان بندگان خود میفرماید و فرمود که درهای آسمان را برای شما می‌گشایند در پنج وقت
نزد آمدن باران و نزد جهاد فی سبیل الله و نزد اذان و نزد خواندن قران و نزد زوال آفتاب و نزد طلوع صبح و حضرت صادق
علیه السلام فرمود که ساعتی که در آن دعا مستجاب می‌شود در روز جمعه وقتی است که امام از خطبه فارغ میشود تا وقتی که مردم بنماز بر میخیزند
و ساعت دیگر آخر روز جمعه است تا فرو رفتن آفتاب و در حدیث دیگر فرمود که ساعت استجابت اول زوال است و از حضرت امام زین
العابدین ع منقولست که حضرت فاطمه علیها السلام فرمود که از حضرت رسول ص شنیدم که میفرمودند که در روز جمعه ساعتی هست که هر مسلمانی
که در آن ساعت از خدا تعالی چیزی طلب نماید البته باو عطا فرماید گفتند یا بن رسول الله ص آن کدام ساعتست فرمود که وقتی که نصف
قرص آفتاب فرو رود پس حضرت امام زین العابدین ع فرمود که حضرت فاطمه علیها السلام بغلام خود میفرمود که برو در بلندی و چون
ببینی که نصف قرص آفتاب غروب کند مرا اعلام کن که دعا کنم و بسندهای معتبر از حضرت صادق ع منقولست که فرمود که بر تو باد بدعا

گردن در وقتی که در سجود باشی که بنده در سجود از جمیع احوال بخدا نزدیکتر است هشتم از شرایط و آداب دعا تضرع و زیادتی مذلت و
شکستگی است چنانچه از حضرت صادق ع مرویست که هرگاه شما را رقت بهم رسد دعا کنید که دل را رقت حاصل نمیشود مگر وقتی که از
برای خدا خالص گردد و متوجه خدا شود و آن علامت استجابه دعاست و در حدیث دیگر فرمود که اگر از امری خایف باشی و حاجتی
بخدا داشته باشی اول خدا را ببزرگی و عظمت یاد کن و بر او ثنا کن چنانکه سزاوار است و صلوات بر محمد و آل محمد بفرست و حاجت خود را
بطلب و خود را بگریه بدار و سعی کن که گریه کنی اگرچه بمقدار پر مگسی باشد بدرستی که پدرم میفرمود که نزدیکترین حالات بنده بخدا در هنگامی است
که در سجده باشد و گریان باشد و تضرعاتی که بدست میباشد در حالت دعا موافق حدیث معتبره آنست که اگر هنگام رغبت و رجا باشد
کف دست را بسوی آسمان چنانکه دست پیش کسی میداری که چیزی بدستت بدهد و اگر در حالت خوف و وهم باشد دستها را با آسمان بلند
میداری یعنی از اعمال خود نا امید شده ام و از کثرت بدی اعمال روی طلب از تو ندارم و در حالت تضرع انگشت سبابه را بجانب راست و
چپ حرکت دهد که میدانم که از اصحاب یمینم یا از اصحاب شمال و از نیکوکارانم نزد تو یا از بدکاران و در هنگام تبتل و انقطاع انگشت
سبابه و دست چپ را بلند میکنی و پست میکنی مانند کسی که بابرام چیزی از کسی طلبد اشاره بآنست که میدانم که مرا بلند خواهی کرد یا
پست خواهی گذاشت و در هنگامی که گریه بسیار شود و اسباب و علامت اجابت ظاهر گردد دستها را از جانب سر خود بلند میکنی یا
از پیش روی خود پیش می بری که گویا حاجتم را داده است و دست دراز میکنم که بگیرم ای عزیز ببین که حق سبحانه و تعالی بدان مرتبه
جلال و عظمت و استغنا و بی نیازی با گدایان خوان احسانش بچه خوش سلوک کرده و ایشان را از حضرت چه گستاخیها داده و بآن رفعت
شان چه مقدار خود را نزدیک گردانیده و باین وسایل بندگان را بآشنایی خود خوانده و بندگان با نهایت احتیاج و پستی چه مستغنیانه
با پروردگار خود سلوک مینمایند و از چنین خداوندی کریم که پیوسته خوان احسانش برای نیکوکاران و بدکاران کشیده روی میگردانند
و رو بعاجزان و لئیمان ممکنات میکنند و از رحمتهای خدا خود را محروم میگردانند نهم بدانکه اگر کسی را حاجتی بدرگاه بزرگی باشد
اول یساولان و دربانان آن درگاه را از خود خشنود میگردانند که دخول مجلس آن بزرگ و پادشاه او را آسانی حاصل شود و حاجتش
زودتر برآورده گردد و دربانان درگاه مالک الملوک فقرا و مساکین اند باید که پیش از طلب حاجت تصدقی بکنند تا حاجتش زودتر
برآورده شود چنانچه از حضرت صادق ع منقولست که فرمود که هرگاه احدی از شما بیمار شود طبیب را بطلبد و با او چیزی میدهد و اگر
حاجتی بپادشاه دارد رشوه بدربانان میدهد پس اگر حاجتی داشته باشد بخدا باید که تصدقی بکند خواه کم و خواه بسیار دهم آنکه
اگر کسی حاجتی دارد درگاه هست که در درگاه کریمان حاجت دیگرانرا وسیله حاجت خود میکند و آنکه اول حاجت دیگرانرا مقدم
دارد که آن کریم را خوش آید باید که آن اهتمام بشان دیگران زیاده بخود دارد و همین معنی موجب زیادتی روایی حاجت اوست یا آنکه آن
حاجتی که خود دارد برای دیگران طلب مینماید تا آن کریم بداند که با وجود احتیاج خود آن حاجت را برای دیگران طلب مینماید پس

ان حاجت را نیز برای او بر وجه اکمل روا کند یا آنکه در هنگام حاجت خواستن دیگرانرا با خود شریک میکند و همین معنی نیز خوش آینده طبع
کریمانست که آدمی همین در فکر خود نباشد و دیگرانرا در وقتی که احسانها باو میرسد فراموش نکند چنانچه حق تعالی در سوره فاتحه
الکتاب چنین تعلیم بندگان فرموده است که در عوض عبادت و طلب استعانه دیگرانرا با خود شریک کند و حضرت رسول ص فرمود
که چون یکی از شما دعا کند دعا را عام کند و مخصوص خود نگرداند که دعا باستجابه نزدیکتر میشود و بسند معتبر از حضرت صادق ع
فرمود که هر که چهل مومن را مقدم دارد و از برای ایشان دعا کند و بعد از ان از برای خود البته دعایش مستجاب میگردد و از حضرت
رسول ص منقولست که هیچ دعایی زودتر مستجاب نمیشود از دعای غایبی و حضرت امام محمد باقر ع فرمود که نزدیکترین دعاها باجابت دعای
مؤمنانی است که از برای برادر خود کنند غایبانه پس ملکی موکلست بدعای او که میگوید آمین و از برای تو خدا تعالی دو برابر
آنچه برای برادر خود دعا کرده عطا میفرماید و حضرت صادق ع فرمود که دعا از برای برادر مومن خود غایبانه کردن باعث
زیادتی روزی میشود و بلاها را دفع میکند و از حضرت رسول ص مرویست که هر مؤمنی که از برای مؤمنین و مؤمنات دعا کند
خدا تعالی بعدد هر مؤمنی که گذشته و خواهد آمد از اول دنیا تا آخر دنیا مثل آنچه برای ایشان دعا کرده است باو برگرداند و
بدرستی که بنده را در قیامت امر کنند که بجهنم برند پس ملائکه او را کشند که بجهنم برند در ان حال مومنین و مؤمنات گویند که پروردگارا
این بنده در دنیا برای ما دعا میکرد ما را شفاعت ده در حق او پس خدا تعالی ایشانرا شفیع او کند و او بشفاعت ایشان نجات
یابد و از ابراهیم بن هاشم منقولست که گفت عبد الله بن جندب را در عرفات دیدم که هیچکس وقوف را از و بهتر بجا نیاورد
و پیوسته دست باسمان بلند کرده بود و آب دیدهاش بر طرف رویش جاری بود بحدی که بر زمین میریخت و چون از وقوف
فارغ شدند برگشتم و باو گفتم وقوفی بهتر از وقوف تو ندیدم گفت والله دعا نکردم مگر از برای برادران خود زیرا که از حضرت امام
موسی کاظم ع شنیدم که میفرمود که هر که برای برادر مومن خود دعا کند در غیبت او از عرش اعظم او را ندا کنند که از برای تو
صد هزار برابر آنچه دعا کردی و نخواستم که صد هزار محقق مضمون را ترک کنم برای یکی که ندانم مستجاب میشود یا نه و از حضرت
علی بن الحسین علیه السلم منقولست که هر گاه که ملائکه می شنوند که مومنی برای برادر مؤمن خود دعا کند غایبانه یا او را به نیکی
یاد میکنند باو میگویند که نیکو برادری هستی تو که از برای برادر خود دعای خیر میکنی و او از تو غایب است و تو او را به نیکی یاد میکنی و حق
تعالی بتو عطا فرموده دو برابر آنچه از برای او دعا کردی و بر تو ثنا گفت دو برابر آنچه تو برادر خود را ثنا گفتی و ترا است فضل
و زیادتی بر او و اگر بشنود که برادر خود را به بدی یاد میکند و برو نفرین میکند باو میگویند که بد برادری هستی تو برای برادر خود باز
ایست از بد گویی و نفرین او و ای آنکسی که خدا گناهان و عیبهای ترا پوشیده است و بدانکه خدا بنده خود را به از تو می شناسد
و از حضرت صادق ع منقولست که چون ظلمی بر کسی واقع شود و او نفرین کند بر کسی که برو ظلم کرده است حق سبحانه و تعالی

میفرماید که شخصی دیگر هست که گمان میکند که تو بر وظلم کرده و ترا نفرین میکند و اگر میخواهی نفرین ترا و او را هر دو مستجاب کنم و اگر میخواهی
هر دو را تاخیر کنم تا عفو و رحمت من هر دو را فرا گیرد یازدهم از جمله اداب دعا اینست که خدا تعالی را پیش از طلبیدن حاجت
ببزرگواری و عظمت و جود و کرم ستایش کند و نعمتهای او را بر خود و بر دیگران یاد کند و او را بران نعمتها شکر کند چنانچه
اگر کسی نزد بزرگی رود که مطلبی عرض کند از اداب اینست که ابتدا بشروع مطلب کند او را ستایش در خور بزرگواری او بکند و حق
تعالی در سوره کریمه حمد این اداب را تعلیم فرموده است که پیش از عرض حاجت حمد و ثنا فرموده است و خود را برحمانیت و رحیمیت
و سایر صفات لطف و رحمت ستایش فرموده و بعد از ان عبادت را بوسیله امام الحاجه عرض کرده زیرا که حاجت طلبیدن
و طالبان حاجت را از مغایی در خور توانایی خود کند ز اسیدن مناسب است و بعد از ان طلب استعانه و هدایت را تعلیم فرموده
و ایضا حمد الهی را بر نعمتهای او بر خود واجب نمودن موافق وعده الهی موجب مزید نعمت است و حسن طلب است که تو الخداوندی
که پیوسته احسان کرده اگر اکنون نیز احسان نمایی بعید نیست و نعمتهای خدا را یاد کردن نیز حسن طلب است و چون همه عالم احسان
کرده سزاوار است که بمن نیز احسان کنی چنانچه شخصی نزد بزرگی میرود و قصیده یا نثری برو میخواند و کرمهای او را یاد میکند که برو نیز
کرم کند لهذا وارد شده است که بهترین دعا الحمد است و ایضا چون گناهان آدمی موجب محرومی از خیرات و سعادات است پیش از
دعا استغفار از گناهان باید کرد تا موجب رفع موانع شود بحمد و ثنا او را اقرب بجناب مقدس ایزدی حاصل شود که حاجتش بروی
بر آورده برین مضامین احادیث بسیار است چنانکه منقولست که مفصل بخدمت حضرت صادق ع عرض نمود که دعای جامعی تعلیم
من فرمای حضرت فرمود که حمد الهی بکن که چون حمد الهی کردی هر که نماز میکند برای تو دعا میکند که سمع الله لمن حمده یعنی خدا استجابت کرد
دعای حمد کنندگان خود را و در حدیث دیگر فرمود که هر گاه یکی از شما خواهد که از خداوند خود حاجتی سوال نماید از حاجتهای
دنیا و اخرت باید که ابتدا کند بثنا و حمد خداوند عالمیان و صلوات بر محمد و ال محمد بعد از ان حاجت خود را طلبد و در حدیث دیگر
فرمود که اول خدا را بصفات کمال مدح کن پس ثنا بگو او را به نعمتها و شکر کن پس اقرار بگناهان خود بکن و در حدیث دیگر فرمود
که هر که حاجتی داشته باشد حمد و ثنای پروردگار خود بگوید بدرستی که کسی که حاجتی از پادشاهی طلب نماید از برای او مهیا کند و
ستایش کند او را به بهترین سخنانی که بران قدرت دارد که او را بدان سخن بستاید و فرمود که شخصی داخل مسجد رسول شد و دو رکعت
نماز گذارد و از خدا حاجتی سوال نمود حضرت فرمود که ای بنده تعجیل کردی بر خداوند خود دیگری امد و دو رکعت نماز گذارد
و بعد از ان خدا را ثنا گفت و صلوات بر پیغمبر فرستاد حضرت فرمود که حاجت خود را بطلب که خدا عطا میکند دوازدهم باید
از شرایط دعا صلوات فرستادن بر محمد و ال محمد است زیرا که اگر کسی حاجتی بدرگاه پادشاهی آورد مناسب آنست که تحفه برای
مقربان ان پادشاه بفرستد تا ایشان شفیع او باشند و اگر ایشان هم شفاعت نکنند چون آن پادشاه مطلع شود که بانیان

کنه

تحفه داده و مقربان او را نوازش نموده اند او را خوش می آید و حاجتش را روا میکند و ایضا کسی که محبوب بزرگواری باشد
نزد آن بزرگوار مدح او کردن و از برای او مطلب طلبیدن هر چند محتاج نباشد آن محبوب بزرگوار را خوش می اید که محبوب او را ستایش
و برین صلوات موجب قبول دعا میگردد و نکته لطیف کاملی درین باب در بیان شفاعت کبری گذشت و تفصیل این سخن را در شرح
صحیفه کامله بیان کردیم و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که دعا محجوبست از آسمانها و مستجاب نمیشود تا صلوات بر محمد
و آل محمد نفرستند و در حدیث دیگر فرمود که هر که دعا کند و پیغمبر را یاد نکند دعا بر بالای سرش ایستاده و بال میزند چون صلوات
فرستاد بالا میرود و در حدیث دیگر فرمود که هر گاه که از خدای حاجتی باشد اول صلوات بر محمد و آل محمد بفرستد و بعد از آن حاجت
خود را بخواهد پس دعای خود را ختم کند بصلوات بر محمد و آل او البته مقبولست و رد نمیشود و فرمود که چون نام پیغمبر مذکور شود
بسیار بر او صلوات فرستید که هر یک صلوات که میفرستید حق تعالی برای شما هزار صلوات فرستد در هزار صف از ملائکه
و هیچ خلقی نماند مگر آنکه بر او صلوات فرستند بسبب صلوات خدا و ملائکه پس کسی که بچنین رحمتی رغبت ننماید غافل است و خدا و رسول
و اهل بیت از او بیزارند و حضرت رسول ص فرمود که صلوات بر من و اهل بیت من نفاق را زایل میکند و بسند معتبر از حضرت صادق
علیه السلم منقولست که هر که صد مرتبه بگوید یا رب صل علی محمد و آل محمد صد حاجت او بر آورده شود که سی حاجت از حاجات
دنیا باشد و بروایتی دیگر فرمودند که هیچ عملی در میزان اعمال سنگین تر از صلوات بر محمد و آل محمد نیست بدرستی که شخصی را در
قیامت اعمالش را بمیزان گذارند سبک می اید حضرت رسول ص صلوات بر خود را در میزان او می گذارند سنگین می شود و بر اعمال
بدیش زیادتی میکند و بسند معتبر منقولست که حضرت رسالتپناه ص که هر که در روز جمعه صد مرتبه بر من صلوات فرستد حق
شصت حاجت او را بر آورد سی حاجت در دنیا و سی حاجت در اخرت و بسند معتبر منقولست که حضرت صادق ع بصباح
بن سیابه فرمود که هر که بعد از نماز صبح صد مرتبه بگوید اللهم صل علی محمد و آل محمد خدا تعالی روی او را از گرمی آتش جهنم نگاه دارد
و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که چون شب جمعه شود نازل میشوند از آسمان ملائکه بعدد ذرات هوا یا بعدد مورچگان
و قلمهای طلا و لوحهای نقره در دست دارند و می نویسند تا روز شنبه عملی را بغیر از صلوات بر محمد و آل محمد پس درین شب و روز
صلوات بفرستید و فرمود که سنت مؤکده است که در روز جمعه بر محمد و آل محمد صد هزار مرتبه صلوات بفرستند و در روزهای
دیگر صد مرتبه و حضرت امام محمد باقر ع فرمود که هیچ عملی در روز جمعه بهتر نیست از صلوات بر محمد و آل محمد و بسند دیگر منقولست
که هر که بعد از نماز عصر روز جمعه بگوید اللهم صل علی محمد و آل محمد و علی الاوصیاء المرضیین بافضل صلواتک و بارک علیهم بافضل
برکاتک والسلام علیه و علیهم و رحمة الله و برکاته حق تعالی صد هزار حسنه در نامه عملش ثبت نماید و صد هزار گناه محو فرماید
و صد هزار حاجتش را بر آورد و صد هزار درجه برای او بلند گرداند و در روایت دیگر آنست که اگر هفت مرتبه بخواند بعدد هر بنده

حسنه باو عطا فرمایند و عملش در ان روز مقبول گردد و چون در روز قیامت مبعوث گردد در میان دو چشمش نوری ساطع شود در
بعضی احادیث زیادتی هست که والسلام علیهم و علی ارواحهم واجسادهم ورحمة الله وبرکاته و هر یک را که بخواند خوبست و حضرت
امام رضا ع فرمود که هر که قادر نباشد بر چیزی که کفاره گناهان خود بدهد صلوات بر محمد و آل محمد بسیار فرستد و بسند معتبر از حضرت
صادق ع مرویست که هر که باین نحو صلوات فرستد که صلوات الله و صلوات ملائکته و انبیائه و رسله و جمیع خلقه علی محمد
و آل محمد والسلام علیهم و رحمة الله وبرکاته از گناهان پاک شود مانند روزی که از مادر متولد شده است و از حضرت باقر ع بسندهای
معتبر منقولست که چون عطسه کنی بگو الحمد لله رب العالمین وصلی الله علی محمد و اهل بیته و بسند معتبر منقولست که کسی که عطسه را بشنود
و حمد الهی بکند و صلوات بر محمد و آل او بفرستد هرگز بدرد دندان و درد چشم مبتلا نگردد و بسندهای بسیار از حضرت رسول ص
منقولست که هر که صلوات فرستد بر من و آل من بهشت او را باشد و هر که صلوات بر من نفرستد بوی بهشت را نشنود و با آنکه
بوی بهشت از پانصد ساله راه شنیده میشود و بسند معتبر از ان سرور منقولست که بحضرت امیر المؤمنین ع فرمود که بشارت میدهم
ترا که جبرئیل مرا خبر داد که کسی از امت من که صلوات بر من بفرستد درهای ایمان بر او گشاده میشود و ملائکه هفتاد صلوات بر او میفرستند
و اگر گناهکار باشد گناهانش میریزد و حق تعالی میفرماید که لبیک ای بنده من و سعدیک دعوت ترا اجابت کردم و مدد و اعانت تو
مینمایم میفرماید که ای ملائکه من شما هفتاد صلوات براو فرستید و اگر صلوات بر من بفرستد و بر اهل بیت من نفرستد میان صلوات
او و آسمان هفتاد حجاب بهم رسد و حق تعالی فرماید که لا لبیک ولا سعدیک اجابت تو نمیکنیم و ترا مدد و اعانت نمینمایم ای ملائکه من دعای
او را بالا میاورید مگر آنکه به پیغمبر و عترت او ملحق گرداند پس دعای او پیوسته در حجابست تا ملحق گرداند من اهل بیت مرا و ظاهر
احادیث معتبره آنست که هر وقت که نام مبارک آنحضرت مذکور شود صلوات بر او و آل اطهار او فرستادن واجبست و در احادیث
معتبره وارد است که فرمود که من نزد او مذکور شوم و صلوات بر من نفرستد و در حدیث دیگر فرمود که هر که صلوات بر من نفرستد
فراموش کند راه بهشت را گم کرده است و بسند معتبر از مالک جهنی منقولست که من گلی بدست حضرت امام جعفر صادق ع دادم
حضرت گرفتند و بو کردند و بر دیدهای خود مالیدند و بعد از ان فرمودند که هر که گلی را بگیرد و بو کند و بر چشمانش بگذارد و بگوید اللهم صل علی
محمد و آل محمد هنوز آن گل را بر زمین نگذاشته باشد که خدا او را بیامرزد **سیزدهم در بیان مستجاب نشدن بعضی از دعاها** بدانکه
چون حق سبحانه و تعالی وعده فرموده است که دعای بندگان خود را مستجاب گرداند البته خلف در وعده الهی نمی باشد پس
آنکه بعضی از دعاها اثر استجابتش ظاهر نمیشود بچند وجه میتوان گفت **وجه اول** چون حق علیم و حکیم است کارهای او البته منوط
بحکمت و مصلحة میباشد پس وعده فرموده مشروط بحکمتست یعنی اگر مصلحت شما باشد مستجاب میکنیم چنانچه اگر کریمی گوید که هر که از
من چیزی طلبد عطا میکنیم شخصی بیاید و گوید افعی گشنده بدست من بده یا زهر قاتلی را بده تا بخورم و آن سایل ضرر آنها را نداند

و باز دادن

و باو دادن موجب هلاک او گردد البته عطا کردن در چنین حال بکرم انسب است بلکه عطا کردن جورست و اکثر آرزوهای خلایق
موجب ضرر ایشان است و نمیدانند و از روی جهالت سؤال مینمایند و حضرت امام زین العابدین ع در دعاهای طلب حاجات در
صحیفه کامله باین معنی اشاره فرموده که ای خداوندی که متبدل نمیسازد حکمت او را وسیلها اگر کسی گوید هر گاه چنین باشد دعا چه فایده دارد
که هر چه صلاح بنده کاملست البته بعمل آورد جواب میگوییم که ممکن است که یک امری بدون دعا مصلحت در عطای او نباشد و مصلحت
مشروط بدعا باشد پس امور بر سه قسم است بعضی آنست که بدون دعا مصلحت در عطای آن هست و برخی با دعا مصلحت در عطای
او هست و بعضی بدعا مصلحت نیست و چنین امری عطایش موقوف است بدعا کردن چون آدمی تمیز میان این امور بعقل خود
نمیتواند کرد باید که در جمیع امور محتمله که بعقل خود خوب داند دعا بکند و اگر حاصل نشود از دعا مأیوس نشود و بداند که البته صلاح
او در آن چیز نبوده که حق تعالی دعایش را مستجاب نکرده با آنکه اصل دعا کردن عبادتی است بهترین عبادتها و موجب قرب میشود
چنانچه حضرت صادق ع فرمود که دعا کن و مگو آنچه مقدر شده است خواهد شد بدرستی که دعا عبادتست و تفصیل این کلام
ان شاء الله تعالی بعد ازین مذکور خواهد شد **وجه دوم** آنست که هر چیز را شرطی چند هست که تا آن شرایط بعمل نیاید و آن موانع
برطرف نشود فایده بر آن مترتب نمیشود مثل آنکه حق تعالی فرموده که نماز کنید تا شما را بیامرزم و نماز را شرایط هست اگر
بدون شرایط بعمل آورد مقبول نیست پس اگر نماز بیوضو کند نماز نکرده است و مستحق آمرزش نیست و همچنین دعا مانعی چند از
تأثیر دارد چنانچه فرموده اند که نماز موجب قربست اگر کسی نماز کند و جمیع قبایح را بجا آورد تأثیر آن قبایح که موجب بعد و حرمانست
مانع است از تأثیر نماز در قرب و همچنین اگر طبیبی گوید که ریوند مسهل است یعنی اگر با شرایطی که مقررست بخورد و چیزی که منافی عمل
آن باشد بجا نیاورد اسهال میکند اگر کسی ریوند را بدون سحق که یکی از شرایط عمل آنست یا با یک مثقال تریاک که منافی عمل آنست
بخورد و عمل نکند گفته طبیب خطا نخواهد بود و همچنین دعا را شرایط هست چنانچه سابقا دانستی از تضرع و زاری و اهتمام و خدا
شناسی و عبادت و ترک معاصی و خوردن حلال و تقدیم حمد و ثنا و صلوات و غیر اینها از شرایط و رفع موانع که گذشت
پس هر یک از اینها که اخلال کند دعایش مستجاب نشود و منافات با وعده الهی ندارد و چون این معنی در ضمن احادیث که سابقا
در شرایط دعا مذکور شد بوضوح پیوسته بهمین اکتفا مینماییم **وجه سوم** آنست که گاه هست که حق تعالی دعا را استجابت میفرماید
و مصلحت در تأخیر آن میداند یا برای آنکه در آن وقت ضرر باو میرساند یا میخواهد که او دعا کند و درجات او در مرتبت قرب زیاده
گردد و اگر زود حاجت او را بر آورد ترک دعا میکند و بآن درجات عالیه فایز نمیگردد و بسا باشد که حاجت مؤمنی را مستجاب
گرداند و بعد از آن بچندین سال چنانچه منقولست که از حضرت صادق ع پرسیدند که آیا میشود که دعای مستجاب شود و در
رسانیدن باو تأخیر شود فرمود که بلی تا بیست سال و در حدیث دیگر فرمود که از وقتی که موسی ع و هرون بر فرعون و قومش

نفرین کردند حق تعالی فرمود که دعای شما مستجاب شد تا وقتی که خدا فرعونرا هلاک کرد چهل سال گذشت و بسند صحیح منقولست که ابن

ابی بصیر بخدمت حضرت امام رضا ع عرض نمود که چندین سال است که از خدا حاجتی سؤال میکنم و روا نمیشود از دیر روا شدن

این حالت در دلم چیزی بهم رسیده حضرت فرمود که یا احمد زنهار که شیطانرا بخود راه مده که ترا از رحمت خدا نا امید گرداند بدرستی که

حضرت امام محمد باقر ع فرمود که بدرستی که مومن از حق تعالی حاجتی سؤال میکند و خدا تاخیر مینماید استجابت انرا برای آنکه دوست

میدارد شنیدن آواز دعا و ناله و زاری او را پس حضرت امام رضا ع فرمود که والله که آنچه خدا تاخیر میکند و از مومنان منع

میفرماید در دنیا و در آخرت باشان میدهد و بدرستی که حضرت امام محمد باقر ع فرمود که سزاوار نیست که دعای مومن در هنگام

رخا و نعمت مثل دعای او باشد در وقت بلا و خوف چنین نباشد که همین که با و عطا کند سست شود و دعا کم کند پس باید که

مومن را از دعا هرگز ملال حاصل نشود بدرستی که دعا را رتبتی و منزلتی عظیم نزد خدا تعالی و بر تو باد بصبر کردن بر بلاها و تنگیها

و طلب حلال نمودن و صله رحم کردن و زنهار که بپرهیزید از عداوت نمودن و معارضه کردن با مردم بدرستی که ما اهل بیت

صله رحم میکنیم با کسی که از ما قطع میکند و احسان میکنیم با کسی که با ما بدی میکند پس والله که درین امر عاقبت نیکو مشاهده میکنیم و بدانکه

صاحب نعمت اگر در دنیا سؤال نماید که با و عطا کند دیگر چیزی غیر آن سؤال خواهد کرد و نعمت الهی در نظر سهل خواهد شد و چون

نعمت الهی بر مسلمانان بسیار شود او در خطر عظیم هست بجهة حقوقی که از خدا بر او واجب میشود و بیم آن هست که در فتنه شود و حقوق

الهی را ادا ننماید و موجب طغیان او گردد بگو بمن که اگر سخنی بتو بگویم اعتماد بر گفته من خواهی کرد گفتم فدای تو شوم اگر بفرموده تو

اعتماد نکنم بگفته که خواهم کرد و حال آنکه تو حجت خدایی بر خلق فرمود که پس باید که اعتماد بفرموده خدا بیشتر داشته باشی بدرستی

که خدا تعالی بتو وعده کرده است آیا خدا فرموده است که چون بندگان از تو سؤال نمایند از حال من بگو که من با ایشان نزدیکم

مستجاب میکنم دعای دعا کننده که مرا بخواند و میفرماید که نومید مشوید از رحمت الهی و میفرماید که خدا وعده میکند شما را مغفرت

عظیم از جانب فضل بسیار پس باید که اعتماد شما بر خدا زیاده باشد بر دیگران و در خاطر خود راه مدهید بغیر از کمال نیک بخداوند خود

تا گناهان شما آمرزیده شود از حضرت صادق ع منقولست که بسیار است که حق تعالی دعای کسی مستجاب میفرماید و تاخیر مینماید تا مدتی

تا او زیاده کند دعا را و در حدیث دیگر فرمود که گاه هست که بنده دعا میکند پس خدا تعالی میفرماید بدو ملک که موکلند بر و

که من حاجت او را مستجاب کردم ولیکن الحال بدو مدهید تا او دعا کند که من دوست میدارم که آواز او را بشنوم و گاه هست که

بنده بد دعا میکند حق تعالی میفرماید که زود حاجتش را بدهید که من صدای او را دشمن میدارم و در حدیث دیگر فرمود که همیشه بنده

من امیدوار برحمت حق تعالی است مادام که استعجال نکند و نا امید نشود و ترک دعا نکند راوی گفت که چگونه استعجال کند

فرمود که استعجال آنست که اینقدر مدت دعا کردم و اجابت را ندیدم و بسند معتبر از صادق ع منقولست که روزی ابراهیم خلیل

الرحمن ع در کوه بیت المقدس میگشت که چراگاهی برای گوسفندان پیدا کند ناگاه صدایی بگوشش رسید از پی صدا رفت دید که
شخصی مشغول نماز است و طولش دوازده شبر است چون فارغ شد حضرت خلیل پرسید که آیا کسی بغیر از تو از قوم تو باقی مانده است
گفت نه پرسید که خوراک تو از کجا است گفت در تابستان میوه درخت را جمع میکنم و در زمستان بآن معاش مینمایم فرمود که منزلت
کجا است اشاره بکوهی کرد که در برابر بود حضرت ابراهیم فرمود که مرا با خود نمی بری که امشب با تو بسر برم گفت در میان راه
آبی عظیم هست که نمیتوانی گذشت حضرت فرمود که تو چگونه عبور مینمایی گفت بر روی آب براه میروم فرمود که مرا با خود ببر شاید که
خدا تعالی بمن هم این کرامت فرماید که بر روی آب براه روم چنانکه بتو کرامت فرموده پس عابد دست حضرت را گرفت و با هم رفتند
چون بآب رسیدند هر دو بر روی آب روان شدند چون بخانه عابد رسیدند حضرت ابراهیم فرمود که کدام روز عظیمتر است
عابد گفت که روز جزا که مظالم بندگان را از یکدیگر میگیرند حضرت فرمود که بیا دست برآوریم و خدا را بخوانیم که ما را از شر آن روز
ایمن گرداند عابد گفت که دعای مرا چه میکنی والله که سه سالست که برای مطلبی دعا میکنم و هنوز مستجاب نشده حضرت فرمود که ترا خبر
دهم که برای چه دعای ترا حبس کرده اند گفت بلی فرمود که چون حق تعالی بنده را دوست میدارد دعای او را حبس مینماید و بزودی
بر نمی آورد تا او بسیار مناجات کند و از جناب مقدس او سؤال نماید و تضرع کند و چون بنده را دشمن میدارد دعایش را زود
مستجاب میکند یا ناامیدی در دل او می افکند که دعا نکند بعد از آن فرمود که حاجت تو چه بود گفت که روزی گله گوسفندی بر من
گذشت پسری نیکوروی با آن گله بود آن پسر گیسوی مشکبویه داشت پرسیدم که این گوسفندان از کیست گفت از ابراهیم خلیل
الرحمن پس من دعا کردم که خداوندا اگر ترا در زمین دوستی و خلیلی هست بمن بنما ابراهیم فرمود که خدا دعای ترا مستجاب گردانید
ابراهیم دوست خداوند رحیم منم پس حضرت با او معانقه فرمودند و چون حضرت پیغمبر مبعوث شد مصافحه مقرر شد

وجه چهارم آنست که حق تعالی بعضی از بندگان را که حاجتی طلبند و صلاح ایشان در آن نباشد اضعاف مضاعف آن حاجت را
در دنیا و آخرت بایشان کرامت میفرماید پس دعای ایشان را رد نفرموده و حاجت ایشان را بر وجه اکمل روا فرموده چنانچه اگر کسی از
پادشاهی فلسی طلب نماید و آن پادشاه در عوض جواهری باو عطا کند که صد هزار تومان قیمت آن باشد هیچ عاقل نمیگوید که حاجت
او را رد کرده است بلکه او را مدح میکنند که اضعاف آنچه سایل طلبید باو عطا فرموده پس بر درگاه پادشاهان این گدایان
جاهل و سایلان نادان مطالب خسیسه را منظور نظر خود میگردانند و از حق تعالی سؤال مینمایند و آن کریم علی الاطلاق نعمتهای
بی انتها و رحمتهای بیحد و حصر در برابر عطا میفرماید و قدر آنها را نمیدانند و از عدم حصول آن مطلب خسیس شکایت مینمایند
اما آنچه در آخرت بایشان کرامت فرماید درجات رفیعه و مراتب عالیه بهشت است و نامزد محرومان حاجات دنیا و ناکامان
عرصه هستی و فنا گردانید چنانچه بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که بدرستی که گاه هست که بنده در حاجتی خدا را میخواند

وحق تعالی میفرماید که اجابت دعای او تاخیر کنید که من مشتاق اوازاو و دعای اویم پس چون روز قیامت شود حق تعالی
میفرماید که ای بنده مرا خواندی در دنیا و اجابت ترا تاخیر کردم فلان ثواب را بعوض تو دادم و در فلان حاجت دیگر مرا خواندی
و اجابت ترا تاخیر کردم و فلان ثواب عظیم را بعوض برای تو مقرر ساخته ام پس آن مومن از بسیاری عطاها و ثوابها که مشاهده نماید
آرزو کند که کاشکی هیچ دعای من در دنیا مستجاب نمی شد و اما انچه در دنیا عطا میفرماید مراتب قرب و کمالات نامتناهی است که
لازم دعاست ای عزیز بدانکه حق سبحانه و تعالی بندگان نادانرا از روی لطف و مهربانی با طبع جهول ایشان مدارا مینماید و بدام
و دانه خواهشهای طبع سرکش ایشان از روی حکمت ایشانرا بساحت کبریای خود میکشاند چنانچه بلا تشبیه بازی را پادشاهی
خواهد که شکاری کند اگر اول باو گوید که بیا که من ترا بر سر دست خود میگیرم و شهباز اوج عزت میگردانم هیچ فایده در تسخیر او نمیکند
بلکه او را بطعمه و دانه آشنای دام خود میگرداند و چون قابل شد بر روی دست خودش جا مید هد و بهر جایی که میفرستد نزد وی
باز میگردد و اگر پدر مهربان خواهد که طفلی را بکسب علوم و حقایق فرستد اگر صد هزار دلیل و برهان برای او بگوید فایده نمیکند بلکه اول
او را بجوز و مویز و خرما و بوعده قبای رنگین و عبای زرین بمکتبش آشنا میکند و لذت فهم و حقایق و حکمتها را که یافت بسیار بتهای
عظیم او را از آن شغل باز نمیتوان داشت همچنین این حیوان عدیم الشعور و طفل طبعان مغرور چون فضیلتی و لذتی و کمالی و بهره بغیر
از خوردن و پوشیدن و دنیار و درهم و حشم و سایر لذات جسمانی نیافته اند حکیم مطلق و کریم لایزال با نهایت رتبه عظمت و
استغنا و جلال ایشانرا بدرگاه خود خوانده که هرچه خواهید از من بطلبید و نمک آشخود را از من بخواهید و سبزی طعام را
از من بطلبید تا آنکه ازین راه بدرگاه او رو آورند و از بسیاری دعا و تضرع و مناجات با نهایت یکانگی بمرتبه آشنایی و قرب فایز
گردند و لذت مناجات او را بیابند و از خلق روی بر تافته در جمیع امور رو باو داشته باشند زهی کرم بی انتها که بدام و دانه نمک
و سبزی بساحت قرب خود میرساند و بوسیله خواهشهای نفسانی مقرب حضرت یزدانی میگرداند و آن جاهل نادان شبهه میکند یا
دلگیر است که حاجتم بر آورده نشده است ان الانسان لربه لکنود مگر نمیدانی که اصل دعا کردن عبادتی است و در سخن بندگی خدا کرده
و با مالک الملک مناجات کرده و ثوابهای آخرت تحصیل نموده و پا بر بساط قرب خداوند جبار گذاشته و خداوند عالم را انیس و
همراز خود گردانیده و بسمع یقین و ایمان از عرش رفعت شنیده و اگر معنی مناجات و لذات انرا بفهمی و رازهای نهانی را بگوش دل
بشنوی و دلداریها و بنده نوازیهای آن محبوب حقیقی را در هنگام دعا و تضرع ادراک نمایی حاجتها و آرزوهای خود را بلکه
خود را گم خواهی کرد و اگر رخصت دخول پادشاهان عاجز دنیا را بیابی و گوشه چشم التفاتی از ایشان ببینی حاجتهای خود را فراموش
میکنی هیهات هیهات جسم خاکی را همین بس نیست که او را با جناب رب الارباب بمشافهه رخصت مکالمه و عرض حاجات داده اند و
کلیدهای خزاین رحمت را بر زبانش سپرده اند و متکفل امور و مصالح او گردیده و حضرت رب العزة فرموده که تو دعا بکن و خیر خود را

بن واگذار و او سرکشی میکند و از روی علم ناقص و جهل کامل خود بران جناب گستاخ مینماید و او میفرماید که حاجت او را بسیار تر
که من او را دوست میدارم و مشتاق ناله اویم در ناکامی حاجت بر نیامدن از شوق لکام دل بپرد و دیگر دست حالش دامن خواهش
نگیرد چون سخن باینجا رسید و عبارت نارساست و مطلب وسیع است سخن را مختصر کردیم و این مبحث را بذکر جماعتی که دعای ایشان
مستجابست و جمعی که دعای ایشان مستجاب نیست بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که سه کسند که دعای ایشان مستجابست کسی که
بحج بیت الله الحرام رود دعایش مستجابست پس نیک با حوال او باز مانده کانش برسید تا در حق شما دعا کنند و کسی که بجهاد فی سبیل الله
رود پس نیکو خلافت کنید در اهل ایشان و کسی که بیمار باشد دعایش مستجابست پس او را بخشم میاورید و دلتنگ مگردانید و از
حضرت امام محمد باقر ع منقولست که پنج دعاست که از پروردگار عالم محجوب نمیگردد دعای امام عادل و دعای مظلوم که حق تعالی باو
میفرماید که البته برای تو انتقام میکشیم اگرچه بعد از مدتی باشد و دعای مومن از برای برادر مومنش حق تعالی غایبانه میفرماید که ترا
دو برابران کرامت کردم و از حضرت رسول ص منقولست که بپرهیزید از نفرین مظلوم که دعای او را از حجابها میگذرانند تا آنکه حق
تعالی بسوی او نظر میفرماید و میگوید بلند کنید دعای او را که من مستجاب میکنم و بپرهیزید از نفرین پدر که از شمشیر تندترست و در حدیث
دیگر فرمود که چهار کس اند که دعای ایشان رد نمیشود تا آنکه درهای آسمان برای او گشوده میشود و دعای ایشان بعرش میرسد
دعای پدر از برای فرزند و نفرین مظلوم بر ظالم و دعای کسی که بعمره رفته باشد تا برگردد و دعای روزه دار تا افطار نماید از
حضرت امام جعفر صادق ع منقولست که سه دعاست که از حق تعالی محجوب نمیگردد دعای پدر برای فرزند اگر باو نیکی کند و نفرین
پدر بر فرزند اگر عاق او گردد و نفرین مظلوم بر ظالم و دعای مظلوم برای کسی که او را یاری کند و حق او را از ظالم بگیرد و دعای مومنی
که در حق برادر مومن که با او مواسات و احسان کرده باشد برای خشنودی اهل بیت رسول ص و نفرین مومن در حق کسی که محتاج باو
شده باشد و مضطر باشد و او قدرت بر مواساة و احسان باو داشته باشد و نکند و بسند معتبر از آنحضرت منقولست که پنج کسند
که دعای ایشان مستجاب نیست مردی که حق تعالی طلاق زنش را بدست او گذاشته و آن زن او را آزار میکند و مالی دارد که مهر او را
بدهد و او را رها کند و نمی کند و برو نفرین کند و شخصی که غلامش سه مرتبه بگریزد و او را نفروشد و برو نفرین کند و یا چون بار
دیگر بگریزد و او دعا کند که خدا او را برگرداند و شخصی که در زیر دیوار خم شده شکسته گذرد و تند نگذرد و دعا کند که بر سرش فرود
نیاید و شخصی که مالی بکسی بقرض دهد و گواه نگیرد و دعا کند که خدا مالش را باو برساند و شخصی که قدرت بر طلب روزی داشته باشد
در خانه خود نشیند و طلب نکند و گوید که خدایا مرا روزی ده یا اباذر إِنَّ اللّٰهَ يُصْلِحُ بِصَلَاحِ الْعَبْدِ وُلْدَهُ وَوُلْدَ وُلْدِهِ
وَيَحْفَظُهُ فِي دُوَيْرَتِهِ وَالدُّوَرِ حَوْلَهُ مَا دَامَ فِيهِمْ ای ابوذر بدرستی که حق تعالی اصلاح میکند بسبب صلاح و نیکی بنده فرزندانش را
و فرزندان فرزندانش را و حرمت او را رعایت میفرماید در اهل خانهای همسایگان او مادامی که در میان ایشان است و بلاها را از ایشان

دفع مینماید و عذاب خود را بر ایشان نازل نمیگرداند مفاد این کلمات شریفه ترغیب در صلاح و نیکی و عبادت و بندگیست که کسی

که بنده شایسته خداست خدا برکت او فرزندانش را هم بصلاح میدارد خدا بکه نام خیرش در دنیا و اخرت باقی میماند و ثمره نیکی ایشان

باو عاید کردد و برکت او دفع بلاها از خویشان و دوستان و همسایکان او میفرماید چنانچه بسند معتبر از رسول صلعم منقولست که چون

حق تعالی ببیند اهل شهر را که ایشان از حد تجاوز میکنند در نافرمانی و در ان شهر سه کس از مؤمنان هستند حق تعالی ایشان را میفرماید که ای

اهل معصیت من اکر در میان شما نمی بودند این مومنانی که بجلال من دوستی میکنند و بصلاح و نیکی و عبادت خود زمین و مسجدهای

مرا معمور میدارند در سحرها از ترس من استغفار مینمایند هر اینه عذاب خود را بر شما نازل میکردانیدم و پروا نمیکردم و باباذر ان

رَبَّكَ عَزَّ وَجَلَّ يُبَاهِي الْمَلَائِكَةَ بِثَلَاثَةِ نَفَرٍ رَجُلٌ فِي أَرْضٍ قَفْرٍ فَيُؤَذِّنُ ثُمَّ يُقِيمُ ثُمَّ يُصَلِّي فَيَقُولُ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ

انْظُرُوا إِلَى عَبْدِي يُصَلِّي وَلَا يَرَاهُ أَحَدٌ غَيْرِي فَيَنْزِلُ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ يُصَلُّونَ وَرَاءَهُ وَيَسْتَغْفِرُونَ لَهُ إِلَى

الْغَدِ مِنْ ذَلِكَ الْيَوْمِ وَرَجُلٌ قَامَ مِنَ اللَّيْلِ فَصَلَّى وَحْدَهُ فَسَجَدَ وَنَامَ وَهُوَ سَاجِدٌ فَيَقُولُ تَعَالَى انْظُرُوا إِلَى

عَبْدِي رُوحُهُ عِنْدِي وَجَسَدُهُ سَاجِدٌ وَرَجُلٌ فِي زَحْفٍ يَفِرُّ أَصْحَابُهُ وَيَثْبُتُ هُوَ يُقَاتِلُ حَتَّى يُقْتَلَ ای ابوذر

بدرستی که پروردکار عزیز بزرکوار تو بملائکه میفرماید که نظر کنید بسوی بنده من که نماز میکذارد و هیچکس غیر از من او را نمی بیند و به نماز

او اطلاع ندارد پس حق تعالی هفتاد هزار ملک را فرو میفرستد که در عقب او نماز بکذارند و از برای او استغفار نمایند تا فردای

آن روز دوم شخصی که در شب برخیزد و نماز شب بکذارد تنها پس بسجده رود و در سجده خوابش ببرد در ان حال حق تعالی بملائکه

میفرماید که نظر کنید بسوی بنده من که روحش نزد من است و بدنش در سجده سوم شخصی که در جنکی باشد در راه خدا جهاد کند

و رفیقانش بکریزند و او ثابت قدم بماند و قتال کند تا شهید شود بدانکه احادیث در باب اخفا و پنهان کردن عبادت وارد

شده است که عمل صالح را چون بنده از خلق پنهان میکند و مخفی میدارد خدا تعالی او را البته از برای مردم ظاهر میکرداند که او را

در دنیا زینت بخشد با انچه ذخیره فرموده است از برای او از ثواب آخرت و از حضرت صادق عم منقولست که محبوبترین اعمال

نزد حق تعالی نماز است و آن آخر وصیت پیغمبرانست چه بسیار نیکوست که شخصی غسل کند یا وضوی کامل بسازد و بکناری رود که

هیچ انسی او را نه بیند پس حق تعالی بر او مطلع کردد که کاهی در رکوع است و کاهی در سجود بدرستی که بنده هرکاه سجده کند و سجده را

طول دهد شیطان فریاد میکند که وا ویلاه فرزندان آدم اطاعت خدا نمودند و من عصیان او کردم و ایشان سجده کردند و من

از سجده ابا کردم و احادیث بسیار دلالت میکند بر نیکی عبادات واجبه مانند نماز واجب و زکوة واجب و غیر ان علانیه کردن بهتر است

که ادمی متهم بترک واجبات نشود و موجب رغبت دیکران کردد و اظهار ریا در ان بسیار نمیباشد چون حق لازم و واجبست و در

ادای حقوق لازمه چندان فخری و ریائی نمیباشد چنانچه بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست که هرچه خدا فرض و واجب کرده



گردانیده علانیه کردنش بهتر است از پنهان کردن و هر چه سنّت باشد پنهان کردنش بهتر است از علانیه و اگر کسی زکوة مالش را
بر دوش گیرد و علانیه قسمت نماید نیکو و جمیل خواهد بود و بر این مضمون احادیث بسیار است خصوصاً نماز واجب که بجماعة واقع
ساختن و در مساجد و مجامع بجا آوردن فضیلت نامتناهی دارد پس احادیثی که در باب اخفای عبادت واقع شده است مراد از
آنها عبادتهای سنت است یا مراد آنست که از ریا و سمعه بمردم بشنواند و افتخار بآنها نکند و آنکه در این حدیث واقع شده اذان
و اقامت که در نماز سنت عمل نمیتوان نمود بنابر آنکه در نماز سنت اذان و اقامت بدعتست پس عمل میکنیم بر آنکه در صورتی که
در چنین صحرائی تنها مانده باشد و با وجود تنهائی خدا را فراموش نکند و با آداب و شرایط متوجه عبادات شود و حق تعالی بسبب
این اذان و اقامت گفتن تدارک آن میفرماید و ملایکه برای آن میفرستد که با و اقتدا کنند تا از ثواب جماعت محروم نگردد
و بدانکه نماز شب سنت و طریقه پیغمبران و دوستان خداست و مشتمل بر فضایل بی انتهاست و هنگام راز گفتن با قاضی الحاجات است
و چون آدمی را در روز متوجه شدن بمشاغل دنیوی بسیار در خاطر بهم میرسد و در اعمال روز حضور قلب کمتر میباشد و چون مردم
نیز بر اعمال و افعال ایشان مطلع میگردند و چون آدمی در اول شب خوابید چون بر میخیزد در آخر شب نفس از خیالات و وساوس خالی است
و حضور قلب آسانتر است و چون کسی چندان مطلع نیست عمل باخلاص نزدیکتر است چنانچه حق تعالی میفرماید که انّ ناشئة اللیل هی
اشد وطأ و اقوم قیلا ترجمه اش آنست که بدرستی که نفسی که در شب بعبادت الهی قیام مینماید یا در شب عبادتی که احادیث وجه چهارم
میشود یا ساعتهائی که در شب ناشی میشود ثبات قدم ورزیدن در آن دشوارتر است چون ترک خواب نمودن و بعبادت برخواستن
دشوارتر است یا آنکه موافقت دل با زبان در آن بیشتر است و دل خبر دارد از آنچه بر زبان جاری میگردد و سخنش درست تر است یعنی دعوی
اخلاص در بندگی که مینماید صادق تر است چنانچه از حضرت صادق ع در تفسیر این آیه وارد شده است که مراد آنست که آدمی بر میخیزد
از رخت خواب خود و غرضش رضای خدا باشد و غیر آن منظورش نباشد یا آنکه حق تعالی را در آن تاریکی شب نورها و فیضها و
رحمتهاست که لذت آنها را مستعدان می یابند و باسانید بسیار از نبی و ائمه اطهار صلوات الله علیهم منقولست که شرف مومن برخواستن
بنماز شب و عزت مومن باز داشتن شر خود است از مردم و از حضرت امام جعفر صادق ع مرویست که بر شما باد بنماز شب بدرستی که
آن سنت پیغمبر شماست و داب صالحان پیش از شماست و دفع کننده دردهاست از بدنهای شما و فرمود که نماز شب رو را سفید میکند
و خوش رو و خوشبو میگرداند و سبب مزید روزی میشود و در حدیث دیگر فرمود که مال و فرزندان زندگانی دنیاست و هشت رکعت
نماز که بنده در آخر شب میگذارد زینت آخرتست و بسند معتبر منقولست که شخصی بخدمت حضرت صادق ع آمد و شکایت از احتیاج
و بیچیزی نمود و افراط کرد تا آنکه نزدیک بود که از گرسنگی شکایت کند حضرت فرمودند که آیا نماز شب میکنی گفت بلی حضرت باصحاب
التفات فرمودند که دروغ میگوید کسی که دعوی میکند که نماز شب میکنم و در روز گرسنه است حق تعالی نماز شب را ضامن قوت روز

گردانیده است و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که نماز شب موجب صحت بدنست و سبب خشنودی پروردگار
میشود و تمسک باخلاق پیغمبرانست و متعرض شدن رحمت الهی است و از حضرت صادق ع منقولست که گاه هست که بنده برمیخیزد
در شب و خواب برو غالب میشود و او را از جانب راست و چپ میل میدهد و ذقنش بسینه اش میچسبد پس حق تعالی امر میفرماید که درهای
آسمانها را میگشایند و بملائکه میفرماید که نظر کنید بسوی بنده من که چه زحمت بر خود میرساند در تعرض جستن من در چیزی که برو
واجب نگردانیده ام و از من امید یکی از سه چیز دارد که یا گناهان او را بیامرزم یا توبه اش را تازه گردانم یا روزیش را زیاده کنم ای
ملائکه شما را گواه میگیرم که هر سه را باو کرامت کردم و در حدیث دیگر فرمود که نماز شب رو را نیکو میکند و خلق را نیکو میگرداند و
آدمی را خوشبو میکند و روزی را زیاده میکند و باعث ادای قرض میشود و غمها را زایل میگرداند و چشم را جلا میدهد و در حدیث
دیگر فرمود که خانهائی که در آنها نماز شب با تلاوت قرآن در نماز شب میکنند باهل آسمان روشنی میدهند و بروایت دیگر فرمود
در تفسیر این آیه که حق تعالی میفرماید که حسنات و نیکیها و بدیها را بر طرف میکند مراد اینست که نماز شب که مؤمن میکند بدیهای روزش
را بر طرف میکند و از حضرت رسول ص منقولست که هر کرا خدا تعالی نماز شب کرامت فرماید از مردان یا زنان برخیزد خالص از
برای خدا نماز کند با نیت صادق و دل سالم و بدن با خشوع و چشم گریان خدا تعالی نه صف در عقب او از ملائکه مقرر فرماید
که عدد هر صفی آنچه از ملائکه باشند بغیر از خدا احصا نتواند نمود و یکطرف هر صفی در مشرق و دیگری در مغرب باشد پس چون
فارغ شود بعدد آن ملائکه برای او درجات بنویسند و بسند دیگر فرمود آنحضرت که چون بنده در میان شب تاریک باشد و
با خداوند خود خلوت کند و با او مناجات نماید و راز گوید حق تعالی نوری در دل او ثابت گرداند هرگاه گوید یارب یارب
خداوند جلیل بزرگوار ندا فرماید که لبیک ای بنده من از من سؤال کن تا عطا کنم و بر من توکل کن تا امور ترا کفایت کنم پس
بملائکه میفرماید که ای ملائکه نظر کنید بسوی بنده من که بخلوت و تنها بدرگاه من آمده و در میان شب تاریک در هنگامی که بطالان
از من غافلند و غافلان در خوابند گواه باشید که گناه او را آمرزیدم و در حدیث دیگر فرمود که جبرئیل پیوسته مرا بنماز شب
وصیت میفرمود تا آنکه گمان کردم که نیکان امت من خواب نخواهند کرد که مبادا نماز شب از ایشان فوت شود و فرمود که یا علی
سه چیز است که موجب فرح و شادی مؤمنان است در دنیا ملاقات کردن برادران مؤمن و افطار نمودن در روزه و تهجد کردن
در آخر شب و فرمود که حق تعالی حضرت ابراهیم را خلیل خود گردانید برای آنکه طعام بسیار بمردم میخورانید و در شب نماز میکرد
در هنگامی که مردم در خواب بودند و بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که هر که ایمان بخدا و روز قیامت دارد باید
که شب او بسر نیاید مگر با نماز وتر و منقولست که شخصی بخدمت امیر المؤمنین ع عرض نمود که یا امیر المؤمنین من محروم شده ام
از نماز شب فرمود که تو مردی که گناهان ترا در بند کرده است حضرت رسول فرمود که دو رکعت نماز که در میان شب بکنم محبوبتر است

ازمن

نزد من از انچه در دنیاست و ایضا از حضرت رسول صلعم منقولست که مادر سلیمان بانحضرت گفت که زنهار که در شب خواب بسیار مکن
که بسیاری خواب در شب ادمی را در قیامت فقیر میگرداند و بسند معتبر منقولست که شخصی بخدمت امیر المؤمنین امد و از فضیلت نماز
شب و قران خواندن دران سوال نمود حضرت فرمود که بشارت باد ترا هر که ده یک شب را از برای خدا نماز کند از روی اخلاص و غرضش
محض رضای الهی باشد حق تعالی بملایکه فرماید که برای این بنده بنویسید بعدد انچه از اب رود نیل میروید از دانه و برگ و بعدد
هر درختی و خاربنی و شاخی و مرغی که در هوا می پرد و کسی که نه یک شب را نماز کند حق تعالی ده دعای او را مستجاب گرداند و در
روز قیامت نامه اش را بدست راستش دهند و کسی که هشت یک شب را نماز کند خداوند عالمیان ثواب شهیدی که در جنگ
ثابت مانده باشد و با نیت راست و درست که جهاد کرده باشد تا شهید شده باشد باو کرامت فرماید و او را در اهل بیت
و یاران خودش در قیامت شفاعت کرامت فرماید و هر که هفت یک شب را نماز کند چون از قبر مبعوث شود در رویش مانند ماه
شب چهارده باشد و از صراط بگذرد با ایمان و هر که شش یک شب را نماز کند حق تعالی او را از توبه کاران بنویسید و گناهان
گذشته او را بیامرزد و هر که پنج یک شب نماز کند حق تعالی او را در قبه حضرت ابراهیم خلیل الرحمن در بهشت ساکن گرداند و هر که
چهار یک شب را نماز بگذراند در قیامت داخل اول فایزان و رستگاران باشد تا از صراط بگذرد و مانند باد تند داخل
بهشت شود بیحساب و هر که سه یک شب را نماز کند هیچ ملکی نماند که ارزوی منزلت او نزد خدا ننماید و در قیامت باو گویند که از
هر دری از درهای بهشت که میخواهی داخل شو و هر که نصفی از شب را نماز کند اگر هفتاد مرتبه روی زمین را پر از طلا کنند و
باو دهند با ثواب او برابری نکند و این عمل نزد خدا بهتر باشد از ازاد کردن هفتاد بنده از فرزندان اسمعیل و هر که دو ثلث یکشب
را نماز کند حق تعالی باو فرماید از ثواب و حسنه بعدد ریگ بیابان عالج که حسنه کمترش از کوه احد ده مرتبه سنگین تر باشد و
هر که یکشب را تمام نماز کند که گاهی تلاوت قران نماید و گاهی در رکوع و گاهی در سجود و گاهی در ذکر خدا باشد و انقدر از ثواب
باو عطا فرماید که کمترش ان باشد که بسبب ان از گناه بیرون آید مانند روزی که از مادر متولد شده و بعدد خلق حسنات در
نامه عملش بنویسند و مثل ان درجات از برای او بلند کنند و قبر او را حق تعالی منور گرداند و گناه و حسد را از دل او بردارد و او را
از عذاب قبر پناه دهد و برات بیزاری از اتش جهنم برای او بنویسید و در قیامت با ایمان از اهوال جهنم محشور شود و حق تعالی
بملایکه فرماید که ای ملایکه من نظر نمایید به بنده من یکشب را بعبادت احیا کرد برای طلب خشنودی من و من او را در جنة الفردوس
ساکن گردانیدم در بهشت و باو بدهید صد هزار شهر در هر شهری جمیع انچه نفوس خواهش ان داشته باشد و دیدها از ان
لذت یابند و بخاطر کسی خطور کند و انچه خطور ننماید برای او مقرر کنید سوای انچه من از برای او مهیا کرده ام از کرامتها و مزید الطاف
و قرب جناب مقدس خود درین باب اخبار بسیار است و کیفیت نماز شب و دعاهای ان در کتاب دعا و حدیث مذکور است باید که با نها

رجوع نمایند و والد فقیر علیه الرحمة والرضوان رسالهای صغیر و کبیر درین باب تالیف نموده اند باید که انها را تحصیل نمایند و اگر
درین کتاب متوجه کیفیات و احکام عبادات شویم بسیار بطول میکشد یا اباذرّ ما مِن رجلٍ تجعل جبهته فی بقعةٍ
مِن بقاع الارض الّا شهدت له بها یوم القیمة ما مِن منزلٍ ینزله قوم الّا واصبح ذلک المنزل یصلّی
علیهم او یلعنهم یا اباذرّ ما مِن صباحٍ ولا رواحٍ الّا و بقاع الارض ینادی بعضها بعضًا یا جارتی
هل مرّ بک ذاکر لله او عبد وضع جبهته علیک ساجدًا لله فمن قائلة لا و من قائلة فاذا قالت نعم
اهتزّت وانبجحت و ترى انّ لها الفضل جاورها ای ابوذر هیچکس پیشانی خود را بر بقعه از بقعهای زمین در سجده میگذارد
الا انکه زمین شهادت میدهد در روز قیامت و هیچ منزلی نیست که جمعی در انجا فرود آیند مگر انکه چون صبح شود ان منزل بر ایشان
صلوات فرستد اگر عبادت الهی در ان کرده یا بر ایشان لعنت میکند اگر معصیت خدا بر روی ان نموده باشند ای ابوذر هیچ
صبحی و شبی نیست مگر انکه بقعها و قطعهای زمین بعضی از انها دیگرا ندا میکند که ای همسایگان من ایا کسی بر شما گذشت که یاد
حق تعالی را یا بنده پیشانی بر روی شما گذاشت که از برای خدا سجده کند پس بعضی میگویند بلی پس ان قطعه زمین که میگوید بلی بر خود
می بالد و شادی میکند و افتخار مینماید و خود را بر همسایهای خود تفضیل میدهد بسبب انکه عبادت الهی بر روی ان شده بر انکه
غفلت ادمی را بجوی مغرور گردانیده که جمادات از ان هشیار ترند و قدر عبادت و بندگی خدا را از ان بیشتر میدانند
و میدارند و توجیه این اخبار بچند وجه میتوان نمود اول انکه محمول بر حقیقتش باشد و جمادات را یک نحو شعوری ضعیف بوده
باشد چنانکه حق تعالی میفرماید که هیچ چیز نیست مگر انکه حق تعالی را تنزیه و تسبیح و ملتبس بحمد اوست و لیکن شما تسبیح او را نمی فهمید
دوم انکه این سخن بر وجه تقدیر باشد یعنی اگر شعور میداشتند چنین میگفتند سوم مراد از قطعهای زمین اهل ان قطعها باشد
از ملائکه و صالحین جن که در قطعات زمین ساکن اند و عبادت میکنند و بسند معتبر منقولست که شخصی از امام جعفر صادق
ع پرسید که عبادت الهی را در مکانهای مختلف واقع سازم حضرت فرمود که بهتر انست که در مکانهای مختلف بجا اورند
زیرا که این مکانها برای او شهادت میدهند در روز قیامت و باسانید معتبر منقولست که هر جماعتی که در مجلسی جمع شوند
و خدا را در ان مجلس یاد کنند و صلوات بر پیغمبر و ال اطهار او نفرستند ان مجلس در قیامت موجب حسرت و وبال ایشان
خواهد گردید یا اباذرّ انّ الله جلّ ثناؤه لمّا خلق الارض و خلق ما فیها مِن الشجر لم تکن فی الارض شجرة
یأتیها بنو آدم الّا اصابوا منها منفعة فلم یزل الارض والشجر کذلک حتی تکلّم فجرة بنی آدم
بالکلمة العظیمة قولهم اتخذ الله ولدًا فلمّا اقشعرّت الارض و ذهبت منفعة الاشجار
ای ابوذر چون حق سبحانه و تعالی زمین را خلق فرمود و خلق نمود انچه در زمین است از درختان هیچ درختی در زمین نبود

که بنی آدم

که بنی آدم نزد آن درخت آیند مگر آنکه از آن می یافتند و پیوسته زمین و درخت چنین پرمنفعت بود تا هنگامی که بنی آدم تعظیم از
تکلم نمودند بان کلمه عظیم و ناسزای بزرگ که گفتند که خدا فرزند دارد پس چون ان ناسزا گفتند زمین برخود بلرزید و نفع درختان
برطرف شد حق جل و علا میفرماید که تَكَادُ السَّمٰوٰتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَتَنْشَقُّ الْاَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًّا اَنْ دَعَوْا لِلرَّحْمٰنِ
وَلَدًا که ترجمه‌اش اینست که نزدیکست که آسمانها از هم شکافته شود از عظمت و شناعت این سخن و زمین از هم بریزد و درهم شکنند کوهها
و ریزه ریزه شوند بجهة آنکه خواندند برای خداوند رحمن فرزندی و سزاوار نیست خدا را که فرزند بگیرد بلکه هرچه در آسمان و زمین است
همه مملوک اویند و بنده اویند و این کلمه شنیعه را کفار قریش گفتند که ملائکه دختران خدایند و یهود گفتند که عزیر پسر خداست
و نصاری گفتند که عیسی پسر خداست تعالی الله عما یقول الظالمون علوا کبیرا معتبر از حضرت صادق ع منقولست که حق تعالی هیچ درختی
را خلق نفرمود مگر آنکه میوه داشت پس چون مردم گفتند که خدا فرزند گرفته است برای خود نصف میوه درختان برطرف شد و چون
شریک از برای خدا قرار دادند درختان خار برآوردند و از حضرت رسول ص منقولست که حق تعالی پیغمبری از پیغمبران بسوی قومش فرستاد
و چهل سال در میان ماند و ایشان را دعوت نمود و هیچکس از ایشان باو ایمان نیاوردند و ایشان عیدی داشتند که در ان عید در
کنیسه خود جمع میشدند پس ان پیغمبر در یکی از عیدهای ایشان بکنیسه ایشان رفت و با ایشان گفت که ایمان آورید بخدا ایشان گفتند اگر تو
پیغمبر خدایی دعا کن که خدا میوه بیاید هر رنگ جامهای ما و در آنروز جامه‌های که پوشیده بودند ان پیغمبر خدا رفت و چوب
خشک حاضر گردانید و دعا کرد آنچوب سبز شد و میوه زردآلو داد و همگی خوردند و هر که خورد و نیت آن داشت که مسلمان شود
بدعوت ان پیغمبر هسته آن زردآلو از دهانش شیرین بیرون می آمد و هر که نیت داشت که مسلمان نشود هسته تلخ از دهانش بیرون
می آمد حاصل این سخنان اینست که آدمی بد بیها و گفتار و کردار خود از رحمتهای صوری و معنوی محروم میگردد چنانچه بدیهای
بنی آدم نفع درختان ظاهری برطرف شده و پر خاک و خاشاک گردید همچنین درختهای معنوی از علم و کمالات که در مزرعه
دلها و بساتین سینه‌ها میروید بی ثمره و کم فایده میگردد چنانچه از انروز که شیطان تفوق را در میان مردم درآورد و جناب
مقدس ایزدی را با هر خس و خاشاک متحد دانستن زمین دلهای دانایان از ان برخود بلرزید و از ثمرات شجرات علم و دانایی بهره نبردند
و جهالت در میان مردم کامل شد چنانچه حق تعالی مثل زده است سخن نیکو را بدرخت و میفرماید که اَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلًا
كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ اَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ تُؤْتِي اُكُلَهَا كُلَّ حِينٍ بِاِذْنِ رَبِّهَا وَيَضْرِبُ اللّٰهُ
الْاَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ که ترجمه‌اش اینست که آیا نمی بینی که چگونه پروردگار تو مثلی زده است کلمه پاکیزه را که ایمان
و معارف حق باشد بدرخت طیب و نیکو که بیخش محکم باشد و شاخش در آسمان باشد یا بجانب آسمان کشیده باشد که دهد میوه
خود را در هر هنگامی باذن و مشیت و اراده پروردگارش و میزند خدا تعالی مثلها برای مردمان شاید که متذکر شوند و بیابند

حق را و بعد از ان میفرماید که مثل سخن ناپاک وخبیث مثلهای کلمه کفر و عقاید فاسده است مانند درخت ناپاک تلخی که از روی زمین
بلند شده یا کنده شده و از ریشه وشاخی ونباتی نیست و وجه انطباق این تمثیل بر عقاید ظاهرست که ایمان و عقاید حق ریشه اش
محکم میباشد و تشکیکات وتسویلات متزلزل نمیشود و بزودی برطرف نمیشود و چنانچه ظاهرست که این مذهب حق شیعه با ان دشمنان
قوی که در هر عصری داشته نتوانستند که انرا زایل کردانند و ان مذهبهای باطل شغلهای خس و خاشاک بود که نمایشی کرد و در اندک
روزی مضمحل شد و درخت حق ریشه اش ثابت و محکم است و سر بر اسمان رفعت کشیده و توفیق پروردکار رشحه میوه های رنکارنک
از انواع عبادات و معارف و کمالات در هر لحظه و ساعتی برای اهلش میدهد و اشقیا از ان محرومند یا ابا ذر اِنَّ الْاَرْضَ
لَتَبْکِی عَلَی الْمُؤْمِنِ اِذَا مَاتَ اَرْبَعِینَ صَبَاحًا ای ابوذر بدرستی که زمین میکرید بر مؤمن بعد از فوت او چهل روز همان احتمالات
فقره سابقه در انجا جاریست یا انکه در انجا مجاز شایعی است که مصیبتی را که بعظمت یاد میکنند که اسمان و زمین بر و میکرید و این قسم
اخبار را متوجه تاویلشان نشدن و بر ظاهر کذاشتن باحتیاط اقربست و بسند معتبر از موسی بن جعفر ع منقولست که چون مؤمنی
میمیرد و کریه میکنند بر و ملائکه و بقعهای زمین که در انها عبادت پروردکار میکنند و درهای اسمان که اعمالش از ان در بالا
میبرده اند و از فوت او رخنه در اسلام میشود که هیچ چیز ان رخنه را نمی بندد زیرا که مؤمنان عالم فی الحقیقه حصارهای اسلامند
که اسلام را از ضرر منافقان و شیاطین حفظ می کنند چنانچه حصار شهر اهل شهر را حفظ میکند بدانکه فضیلت اسلام زیاده از انست
که حد و احصا توان نمود چنانچه بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که خداوند عالمیان را وصف نمیتوان نمود و حال انکه در
قران میفرماید که و ما قدروا الله حق قدره یعنی تعظیم نکردند خدا را و عظمت او را اندانستند انکه سزاوار عظمت اوست پس خدا را
وصف نمیکنند بقدرتی مکر انکه او اعظم است از انچه ایشان وصف کرده اند بدرستی که پیغمبر را وصف نمیتوان نمود و چکونه وصف
توان نمود بنده که حق تعالی از هفت حجاب او را کذرانیده و با او را ز کفت و طاعات او را در زمین مانند طاعت خود کردانید
و فرمود که انچه رسول بفرماید و بیاورد از برای شما اخذ کنید و عمل نمایید و انچه نهی شما نماید ترک کنید و فرمود هر که اطاعت
او کند اطاعت من کرده است و هر که نافرمانی او کند عصیان من کرده است و امور دین را باو مفوض کردانیده و ما اهل بیت را
وصف نمیتوان نمود و چکونه وصف توان نمود جمعی را که حق تعالی هر شک و شبهه و کناهی را از یشان برداشته و ایشان را
از جمیع عیبها و بدیها مطهر کردانیده و مؤمن را وصف نمیتوان نمود بدرستی که چون مؤمنی برادر خود را ملاقات نماید و
با او مصافحه کند پیوسته حق تعالی بسوی ایشان نظر رحمت میفرماید و کناهان از ایشان میریزد چنانچه برک از درخت میریزد
و از حضرت صادق ع مرویست که چون دو مؤمن دست در کردن یکدیکر میکنند رحمت الهی ایشان را فرو میکیرد و چون یکدیکر را
در بر میکیرند از برای محض رضای خدا که غرضی از اغراض دنیا نداشته باشد با ایشان میکویند که کناهان شما امرزیده شد عملها

از سر گیرید چون با یکدیگر شروع بسؤال میکنند ملائکه کاتبان اعمال با یکدیگر میگویند که دور شوید از ایشان شاید سری داشته
باشند و خدا تعالی سر ایشانرا پوشیده است راوی گوید عرض کردم که پس سخنان ایشانرا نمی نویسید و حال آنکه حق تعالی میفرماید
که هیچ سخنی نمیگویند مگر آنکه نزد او حافظی و نگهبانی مهیا هست حضرت آهی کشیدند و گریستند بسیار و فرمودند که حق تعالی امر
فرموده است ملائکه را که دور شوند و چون با یکدیگر ملاقات نمایند برای اجلال و حرمت ایشان و اگرچه نمی بینند و نمی نویسند اما
عالم السر والخفیات میداند و گفتهای ایشانرا حفظ می نماید و از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که حق تعالی
مومن را سه خصلت کرامت فرموده است عزت در دنیا و غلبه و رستگاری در آخرت و مهابت در سینهای ظالمان و حضرت
امیر المؤمنین ع فرمود که مومن در پنج نور میگردد داخل شدنش در امور و مجالس نور است و بیرون آمدنش نور است و علمش نور است
و سخنش نور است و نظرش در قیامت بسوی نور است و بسند معتبر منقولست که جمعی از خواص حضرت صادق ع در شب مهتابی
در خدمت آنحضرت نشسته بودند گفتند که چه بسیار نیکوست این آسمان و چه بسیار نورانیست و روشنند این ستارگان حضرت
فرمود که شما این را میگوئید ملک عظیم الشان جبرئیل و میکائیل و عزرائیل و اسرافیل علیهم السلام چون بزمین نظر میکنند
و شما را و برادران مومن شما را در اطراف زمین مشاهده مینمایند نور شما در آسمان زیاده از این کواکب مینماید و ایشان نیز میگویند
که چه بسیار نورانیند این مومنان و حضرت رسول ص فرمود که بدرستیکه مومن در آسمان معروفست و اهل آسمان او را
می شناسند چنانچه آدمی اهل و فرزندان خود را می شناسد و مومن گرامی تر است نزد خدا تعالی از ملک مقرب و بروایت
دیگر فرمود که مومن بنور الهی نظر میکند در چیزها از حضرت صادق ع منقولست که مومن را از برای این مومن مینامند که امان
میدهد او را از جانب خدا از عذاب الهی و خدا امان او را اجابت میفرماید و بدانکه چنانکه از احادیث معتبره ظاهر میشود اعمال
در ایمان داخل است و بارتکاب کبایر و ترک فرایض از ایمان بدر میرود چنانچه سابقا بر وجه اجمال در همین معنی اشاره کردیم و بنده
و بنده خالص را گاهی از آن تعبیر میکنند و گاهی شیعه میگویند و گاهی ولی خدا میگویند و گاهی مومن و شیعه را بر کسی اطلاق میکنند
که اعتقادش درست باشد و احادیثی که در فضیلت مومن و شیعه و ثوابهای ایشان واقع شده است اگر کسی رجوع نماید
با حادیثی که در باب صفات مومنان و شیعیان وارد شده است میداند که مومن چه بسیار کم است چنانکه از حضرت صادق ع
منقولست که مومن نایافت تر است از کوگرد احمر و بسند معتبر از صادق ع منقولست که مومن را سزاوار است که هشت
خصلت در او باشد صاحب وقار باشد نزد فتنها که حادث میشود و زود گمراه نشود و نزد بلاها صابر باشد و در هنگام
نعمتها شاکر باشد و بآنچه خدا روزی او فرموده قانع باشد و بر دشمنان خود ظلم نکند و برای دوستان متحمل گناه
و وزر نشود و بدن خود را پیوسته در تعب دارد و در عبادت مردم از او در راحت باشند بدرستیکه علم خلیل و دوست

مومن است و حلم اوست و از حضرت علی بن الحسین ع منقولست که مومن را خاموشی او از برای آنست که از گناه سالم باشد و سخن
گفتن او برای آنست که بنعمتهای الهی فایز گردد و سخنی که باو بامانت سپارند بدوستان خود نمی گوید و شهادت خود را از دشمنان
مخفی نمیدارد و هیچ کاری از کارهای خیر را برای ریا نمیکند اگر نیکی او را گویند از گفتنهای ایشان میترسد و استغفار میکند از
گناهان که مدح کنندگان او نمیدانند و او فریب نمیدهد گفته کسی که بر احوال او مطلع نیست اگر او را مدح نماید احصاء از کسی که اعمال
او را ضبط و احصا نموده و از حضرت امام جعفر صادق ع منقولست که مومن در امر دین خود قوی و بعاقبت امور خود نظر مینماید
و با خلق مدارا میکند و در ایمان بمرتبه یقین رسیده و در علم و یاد گرفتن حقایق صاحب حرص است و در امری که موجب هدایت
اوست صاحب نشاط است و اعمال خیر را با استقامه و راستی بجا می آورد و با وفور علم صاحب حلم و بردبار است و با زیرکی
صاحب رفق و همواریست و در امور حقه صاحب سخاوت و جوانمردیست و با توانگری میانه رو است و اگر فقیر است فقر را
زینت میدهد و مذلت طلب حق را ضایع نمیگرداند و با قدرت بر انتقام عفو میفرماید و طاعت خدا میکند و خیرخواه مسلمانانست
و مردانه از شهوتها میگذرد و با وجود رغبت بمعاصی ورع و پرهیزکاری مینماید و از فتنها زود از جا بدر نمی آید و در جهاد
کردن حریص است و چون بنماز می ایستد دلش مشغول خداست و در سختی صبر مینماید و در مکروهات شکیبائی میکند و در نعمتها شکر
مینماید و غیبت و تکبر نمیکند و با خویشان بدی نمیکند و در نیکیها سستی نمیورزد و کج خلق و درشت گو نیست و خشم در وی
پیشی نمیگیرد و تا رضای خدا را در نظر کردن نداند نظر نمیکند و شکمش او را بفضیحت نمی اندازد که از برای شکم مرتکب حرام شود و در
دنیا و آخرت رسوا شود و فرجش بر او غالب نمیگردد که او را بحرام اندازد و حسد مردم نمیبرد و او را تعییر و سرزنش میکنند و او
کسی را بر بلائی یا بر گناهی سرزنش نمیکند و اسراف نمیکند و مظلوم را یاری مینماید و بر مساکین رحم میکند و خود در تعب و مردم
را براحت میدارد و بغرتهای دنیا رغبت نمی نماید و از ذلت دنیا جزع و بیتابی نمیکند همه مردم در کاری می خندند و او پیوسته
در کار عمل خود است و در علمش نقصی مشاهده نمیشود و در راستی سستی نمی باشد و نیتش ضایع نمیکند و هر که با او مشورت میکند او را
بخیر راهنمائی میکند و مساعدت و همراهی مینماید هر که از و یاری طلبد از فحش و بیخردی کناره میکند و بسند معتبر منقولست که حضرت
امیر المومنین ع از حضرت رسول ص سؤال نمود از صفت مومن حضرت فرمود که بیست خصلت است در مومن که اگر این خصلتها
در و نباشد ایمانش کامل نیست و از اخلاق مومنان است یا علی که بنمازها حاضر شود و بدادن زکوة مسارعت نماید و مساکین را
اطعام نماید و بر سر یتیمان دست شفقت بمالد و جامهای کهنه خود را پاک و پاکیزه دارد و در عبادت دامن بر میان زند
یعنی دامن بر مردانه عبادت کند مومنان جمعی اند که چون سخن گویند دروغ نمیگویند و چون وعده کنند خلف نمی کنند و چون
ایشان را امین کنند بر چیزی خیانت نمیکنند و بر سخن گفتن راست گویند و شبها راهب و متعبد ند و در روزها مانند شیر در حق

مردانه می کوشند و جهاد میکنند و در روزها بروزه اند و در شبها بعبادت برپا ایستاده از آزار ایشان همسایگان نمیرسد و کسی که
با ایشان همنشینی میکند از ایشان متأذی نمیشود بر روی زمین بهمواری راه میروند و گام برداشتن ایشان بخانه بیوه زنان است و
در پی جنازه هاست بگرداند خدا ما و شما را از جمله پرهیزکاران و حضرت صادق ع فرمود که شیعه علی ع جمعی بودند که شکمهای ایشان بر پشت
چسپیده بود و لبهای ایشان از تشنگی روزه خشک بود و صاحب مهربانی و بردباری و دانایی بودند و بترک دنیا و عبادت معروف
بودند پس ما را اعانت و یاری کنید در شفاعت و پرهیزکاری از معاصی و اهتمام در طاعات و حضرت امام محمد باقر صلوات الله
علیه فرمود که مسلمان آنست که مردم از دست و زبان او سالم باشند و مومن آنست که مردم از او ایمن باشند در مال و جان خود
و حضرت صادق ع فرمود که مؤمنان ملایم طبعان و نرم خویان و هموارند مانند شتر رامی که اگر مهارش را کشند منقاد باشد و
اگر بر روی سنگ سختش خوابانند بخوابد و در حدیث دیگر فرمود که سه چیز است که از علامات مومن است علم بخدا و بانچه خدا دوست
میدارد و دوست باشد و دشمن باشد بانچه خدا دشمن میدارد و از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که روزی حضرت امیر المومنین ع
در عراق نماز صبح ادا میفرمودند و بعد از نماز مردم را موعظه نمودند و خود گریستند و ایشان را گریانیدند از خوف الهی بعد از آن
فرمودند که والله جمعی را مشاهده نمودم در عهد و زمان خلیل خود رسول خدا ص که صبح و شام میکردند گردآلوده و ژولیده موی و در
نهایت لاغری و شکمهای ایشان بر پشت چسپیده و در پیشانی ایشان جای سجود پینه کرده مانند زانوی بز و شبها را بروز
می آوردند بسجده و نماز و گاه برپا ایستاده بودند و گاه در سجده بودند و تضرع مینمودند و خلاصی خود را از جهنم می طلبیدند
و گویا صدای آتش در گوش ایشان بود و چون نام خدا نزد ایشان مذکور میشد میلرزیدند مانند شاخهای درخت در هنگام وزیدن
بادهای سخت و با این حال پیوسته خایف و ترسان بودند و این گروه که می بینم همگی در غفلت اند پس بخانه رفتند دیگر آنحضرت
را کسی خندان ندید تا بشهادت فایز گردید و در حدیث دیگر فرمودند که شیعه علی جماعتی اند که مالهای خود را در ولایت ما بدوستان
ما بذل فرمایند و بسبب محبت ما با یکدیگر محبت نمایند و برای احیای امر تشیع یکدیگر را زیارت کنند و چون متعصب آیند ظلم نکنند
و چون کسی را دوست دارند در دوستی بر نروند و بابرکت باشند با همسایگان خود و هر که با ایشان خلطه نماید از شر ایشان
سالم باشند و از حضرت رسول ص منقولست که هر که خدا را شناخت عظمت او را دانست منع میکند دهانش را از سخن لغو و شکمش
را از زیادتی طعام و خود را بمشقت می اندازد بروزه و عبادت صحابه گفتند که پدران و مادران ما فدای تو باد یا رسول الله ایشان
اولیاء الله و دوستان خدا اند حضرت فرمود که بدرستی که اولیاء الله ساکت شدند پس سکوت ایشان یاد خدا بود و نظر
کردن ایشان عبرت گرفتن بود و سخن گفتن ایشان حکمت بود و چون در میان مردم راه میروند رفتار ایشان برکتست از برای
مردم اگر اجلهای ایشان که بر ایشان نوشته شده است و مقدر گردیده نمی بود روحهای ایشان قرار نمیگرفت از ترس عذاب الهی

وشوق ثواب نامتناهی و از حضرت باقر ع منقولست که از حضرت رسول ص سؤال نمودند که چه جماعت اند نیکان بندگان خدا فرمود
که آن جماعتی که چون حسنه کنند خوشحال شوند و چون بدی کنند استغفار نمایند و چون حق تعالی بایشان چیزی عطا نماید شکر کنند
و چون ببلایی مبتلا شوند صبر کنند و چون از کسی بخشم آیند عفو کنند و از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که بجابر جعفی فرمود که
ای جابر آیا همین بس است کسی را که تشیع بر خود می بندد که دعوای محبت ما اهل بیت کند والله که شیعه ما نیست مگر کسی که اطاعت خدا
نماید و تقوی و پرهیزکاری داشته باشد ای جابر پیشتر شیعیان را نمی شناختند مگر بتواضع و فروتنی و بسیاری ذکر خدا و بسیاری
نماز و روزه و تعهد همسایگان نمودن از فقرا و مساکین و قرض داران و یتیمان و راستی در سخن و تلاوت قرآن و زبان بستن
از غیر نیکی مردم و امینان خویشان بودند در جمیع امور جابر گفت که یا ابن رسول الله من کسی را درین زمان باین صفات نمی شناسم
حضرت فرمود که ای جابر باین خیالها از راه مرو همین است مگر آدمی را که گوید من علی را دوست میدارم و ولایت او دارم و اگر
کسی گوید که رسول خدا را دوست میدارم و حال آنکه آنحضرت بهتر از امیر المؤمنین است و باعمال آنحضرت عمل ننماید و پیروی سنت او
نکند آن محبت هیچ بکار او نمی آید پس از خدا بترسید و عمل کنید تا ثوابهای او را یابید بدرستی که میان خدا و احدی از خلق
خویشی نیست و محبوبترین بندگان و گرامی ترین ایشان نزد خدا کسی است که پرهیزکاری از محارم الهی زیاده کند و عمل بطاعات
الهی بیشتر نماید والله که تقرب بخدا نمیتوان جست مگر بطاعت او و ما برات آزادی از آتش جهنم از برای شما نداریم و هیچکس را
بر خدا حجتی نیست هر که مطیع خداست ولی و دوست ماست و هر که معصیت الهی میکند او دشمن ماست و بولایت ما نمی تواند
رسید الا بپرهیزکاری و عمل بصالح و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که نیستند شیعه علی مگر نحیفان زنگ
شکستگان لاغر جسمان خشکیده لبان تهی شکمان که رنگشان متغیر و رویهاشان زرد گردیده چون ظلمت شب ایشان را فرو میگیرد زمین را
فرش خود میگردانند و زمین را به پیشانیهای خود استقبال مینمایند سجده ایشان بسیار است و آب دیده ایشان ریزان و دعا و گریه
ایشان فراوانست در هنگامی که مردم شادند ایشان محزون اند و از حضرت صادق ع منقولست که نیست شیعه جعفر مگر کسی که
شکم و فرج خود را از حرام بعفت بدارد و سعی او در عبادت شدید باشد و برای آفریدگار خود کار کند و امید ثواب و ترک عقاب
او داشته باشد پس اگر اینجماعت را ببینی ایشان شیعه منند و بسند معتبر از حضرت رسول ص منقولست که فرمود یا علی خوشا حال
کسی که ترا دوست دارد و وای برحال کسی که ترا دشمن دارد و تکذیب تو نماید دوستان تو معروفند در آسمان هفتم و زمین هفتم
و در مابین این هردو دوستان تو اهل دین و ورع و هیأت نیکو یند و تواضع و فروتنی برای خدا میکنند دیده های ایشان خاشع است
و دلهای ایشان ترسان است برای خدا و حق ولایت ترا می شناسند و زبان ایشان پیوسته بفضل تو گویاست و آب از دیدهای
ایشان ریزانست بسبب مهربانی و محبت نسبت بتو و امامان از فرزندان تو دارند و خدا را عبادت می نمایند بنحوی که خدا تعالی ایشان را

درفرن

در قران بان امر فرموده است و بر نهجی که از طریقهٔ پیغمبر بر ایشان ظاهر گردیده و عمل مینمایند بانچه اولوا الامر با ایشان امر میفرمایند
و با یکدیگر صله و احسان مینمایند و از یکدیگر دوری میکنند بدرستی که ملائکه بر ایشان صلوات میفرستند و دعای ایشانرا امین
میکویند و برای کناه کاران ایشان استغفار میکنند و در مجامع ایشان حاضر میشوند و بر مرک ایشان کریه میکنند تا روز قیامت
در روایتی امده که شبی حضرت امیر المؤمنین ع از مسجد بیرون امدند و بجانب صحرای نجف روان شدند و شب ماهتابی بود در اثنای
راه دیدند که جمعی در عقب انحضرت میروند ایستادند و پرسیدند که کیستید شما کفتند شیعهٔ تواییم یا امیر المؤمنین حضرت در رویهای
ایشان نظر کرد و کفت چرا شمارا بسیمای شیعیان نمی بینم کفتند سیمای شیعیان چیست فرمود که رویهای ایشان زرد است از بیداری شب چشمهای ایشان
کور وش است از بسیاری کریه و پشتهای ایشان خم است از بسیاری نماز و شکمهای ایشان بر پشت چسپیده از بسیاری روزه
و لبهای ایشان خشک است از بسیاری دعا پیوسته اثار خاشعان از ایشان هویداست حضرت صادق ع فرمود که مومن بایمان
متصف نمیشود تا عقلش کامل نباشد و عقلش کامل نیست تا دوازده خصلت در و نباشد مردم امید خیر از و داشته باشند
و از شرش ایمن باشند و خیر بسیار را از خود اندک شمارد و اندک خیر را از دیکران بسیار داند و اندکی از عمل شر خود را بسیار داند
و شر بسیار دیکرانرا اندک داند و از حاجات بسیار که از و طلب نمایند دلتنک نشود و مال بسیار بهم نرساند و از طلب علم در
تمام عمرش ملال نداشته باشد و مذلت را دوست تر دارد از عزت و فقر نزد او محبوب تر باشد از توانکری و از دنیا بقوت
ضروری اکتفا نماید و هر کرا ببیند کوید که از من بهتر است و پرهیزکارتر است و بدرستی که مردم بر دو قسمند شخصی هست که بهتر است
نزد او و تواضع و فروتنی میکند که در خوبی باو ملحق کردد و چون می بیند شخصی را که از و بدتر است می کوید که شاید ایمن ظاهر
باشد و نیکیش نهان چون چنین کند بلند مرتبه کردیده میشود و بزرک اهل زمانش کردد و از حضرت صادق ع منقولست که حضرت
رسول ص روزی ملاقات نمودند حارثه بن النعمان انصاری را و فرمودند که بر چه حال صبح کرده حارثه کفت که صبح کردم یا رسول الله
با یمان محقق ثابت حضرت فرمود که هر چیز را حقیقت و دلیلیست حقیقت ایمان تو چیست کفت دلم از دنیا فسرده شده است
و بدنیا رغبت ندارد و ایمان باعث بیداری شبهای من در عبادت و تشنگی روزهای من در روز کردیده است و کویا عرش پروردکار
خود را می بینم که برای حساب نصب کرده اند و کویا اهل بهشت را می بینم که بزیارت یکدیکر می آیند و کویا اهل جهنم را می بینم که در ان
معذبند حضرت فرمود که تو مومنی که خدا تعالی دلت را بایمان منور ساخته است بر انحال ثابت باش خدا تعالی ترا ثابت
بدارد حارثه کفت بر نفس خود از هیچ چیز انقدر اندیشه ندارم که باعث هلاک من کردد که از چشم خود حضرت برای او دعا فرمود
که بینایی چشمش بر طرف شد از حضرت امام محمد باقر ع مرویست که حضرت رسول ص در بعضی از سفرها بودند در عرض راه جمعی
از سواران بملازمت انحضرت رسیدند سلام کردند حضرت فرمودند که کیستید شما کفتند که مومنانیم فرمود که حقیقت و دلیل

شیعیان با صفت ایشان
کفتند سیمای شیعیان چه

ایمان شما چیست گفتند بقضای الهی راضی شده ایم و امر الهی را انقیاد کردیم و امور خود را بخدا تفویض نموده ایم و بر او توکل
کرده ایم حضرت فرمود که دانایانند حکیمانند نزدیکست که از حکمت و دانائی بدرجه پیغمبری برسید پس اگر راست میگوئید بنا مکنید خانه
چند را که پیوسته در انها ساکن نخواهید داشت و جمع مکنید مالی را که نخواهید خورد و بپرهیزید از مخالفت خداوندی که بازگشت
شما بسوی اوست و اخبار درین باب زیاده از حد و حصر است و بهترین اخبار درین باب زیاده از حد و حصر است و بهترین اخبار
درین باب حدیث همام است که والد فقیر علیه رحمة الله الملک المنان بشرح وافی بران نوشته اند امید که حق تعالی جمیع مومنان را
توفیق اکتساب این کمالات و وصول بدین سعادات روزی گرداند یا اباذر اذا کان العبد فی ارض قی فتوضا او تیمم
ثم اذن و اقام و صلی امر الله عز و جل الملائکة فاصفوا خلفه صفا لا یری طرفاه یرکعون برکوعه
و یسجدون بسجوده و یؤمنون علی دعائه یا اباذر من قام و لم یؤذن معه لم یصل معه الا ملکان
الذین معه ای ابوذر چون بنده در بیابان خالی تنها مانده باشد و وضو بسازد یا تیمم کند اگر اب نداشته باشد پس اذان و اقامت
بگوید و نماز گذارد حق تعالی ملائکه را امر فرماید که در عقب او صف بکشند صفی که دو طرف ان صف را نتوان دید رکوع کنند آن
ملائکه با رکوع او و سجود کنند با سجود او و امین گویند با دعای او ای ابوذر هر که اقامت بگوید و اذان نگوید با او نماز نکنند مگر دو
ملکی که با او میباشند بدانکه اذان و اقامت از سنتهای مؤکده حضرت رسول است صلی الله علیه و اله و احادیث در فضیلت
هر دو بیحد و حصر است و بعضی از علما در نماز جماعت واجب دانسته اند هر دو را و بعضی اقامت را در همه نمازها و اذان را در نماز
صبح و شام واجب میدانند و احتیاط دران است که شرایطی که در نماز است رعایت بکنند و اذان و اقامت مخصوص نمازهای
پنجگانه است و در غیر انها از نمازهای واجب و سنت بدعت و از حضرت رسول ص منقولست که هر که خالص از برای خدا اذان
میگوید خدا تعالی ثواب چهل هزار شهید و چهل هزار صدیق باو کرامت فرماید و شفاعت او چهل هزار گناه کار داخل بهشت
شوند بدرستی که چون مؤذن میگوید اشهد ان لا اله الا الله نود هزار ملک بر و صلوات میفرستند و از برای او استغفار
میکنند و در قیامت در سایه عرش الهی خواهند بود تا حق تعالی از حساب خلایق فارغ شود و ثواب گفتن اشهد ان محمدا رسول الله
چهل هزار ملک بنویسند و هر که بنماز جماعت حاضر شود و محافظت نماید در صف اول و تکبیر اول امام را دریابد و آزار مسلمانان نکند
خدا تعالی ثواب مؤذنان در دنیا و اخرت باو کرامت کند و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که هر که ده سال
از برای خدا اذان بگوید حق تعالی او را بیامرزد گناهان او را بقدر انچه دیده اش می بیند و صدایش در جانب اسمان بلند شود
و هر تر و خشکی که صدای او را بشنود تصدیق او نماید در انچه او میگوید و از ثواب هر کس که دران مسجد با او نماز میکند بهره باو
بدهند و بعد دهر که بصدای اذان او نماز میکند حسنه بیابد و در حدیث بلال از حضرت رسول ص منقولست که مؤذنان امینان مسلمانانند

بر نماز

برنماز وروزه ایشان برکوشت وخون انکه شفاعت ایشانرا قبول ننمایید وفرمود که هرکه چهل سال از برای خدا اذان بکوید حق تعالی
در قیامت اورا باعمل چهل صدیق محشور کرداند وهرکه بیست سال اذان بکوید در قیامت بقدر اسمان اول اورا نور کرامت فرماید
وهرکه ده سال اذان بکوید از برای خدا تعالی خدا کناهانش را می آمرزد اکرچه بسنکینی کوه احد باشد وهرکه خالص از برای رضای
خدا برای یک نماز اذان بکوید حق تعالی کناهان کذشته اش را بیامرزد ودر بقیه عمر اورا از کناهان حفظ نماید ودر بهشت اورا
در درجه شهیدان جا دهند وبروایت دیکر از انحضرت منقولست که مؤذن را در مابین اذان واقامت ثواب شهیدی کرامت
میفرمایند که در خون خود دست وپا زند ودر حدیث دیکر فرمود که هرکه یکسال در شهری از شهرهای مسلمان اذان بکوید بهشت اورا
واجب شود وبسند معتبر مرویست که هشام بن ابراهیم بحضرت امام رضای ع شکایت نمود از بیماری واز انکه اورا فرزند نمیشود
حضرت فرمودند که صدای خود را باذان در خانه خود بلند کن راوی کفت که چنین کردم خدا تعالی بیماریم را بصحت مبدل
کردانید وفرزندانم بسیار شدند واز حضرت صادق ع منقولست که چون غول متعرض شما شود اذان بکوید ودر احادیث
صحیحه از صادق ع منقولست که هرکه با اذان واقامت نماز کند در عقب او دو صف از ملائکه نماز کنند واکر با اقامت تنها نماز
کند یک صف از ملائکه در عقب او نماز کنند ودر بعضی احادیث هست که طول هر صفی از مابین مشرق ومغرب باشد ودر بعضی
اخبار وارد است که صف کمترین مابین مشرق ومغرب وبیشتر مابین زمین واسمان وبسند معتبر از حضرت امام رضا ع منقولست
که هرکه اذان واقامت بکوید دو صف از ملائکه در عقب او نماز کنند وهرکه اقامت بکوید واذان نکوید یک ملک از جانب
راست ویک ملک از جانب چپ او نماز کنند ودر حدیث دیکر از حضرت امیر المومنین ع منقولست که اکر با اقامت تنها نماز کند
یک ملک در عقب او نماز کند وجمع میان اخبار باین نحو ممکن است که دو صف در اذان کامل باشد ویک صف در غیر کامل واختلاف
اقامت محمول باشد بر اختلاف عذرها که اکر ترک آن بسبب عذر قوی باشد یک صف با او نماز کنند واکر بعذر سهلی ترک
کرده باشد دو ملک با او نماز کنند واکر بغیر عذر ترک کرده باشد یک ملک با او نماز کند والله تعالی اعلم یا اباذر ما مِن
شاب عبدٍ يَدَعُ لِلّٰهِ الدُّنْيا وَلَهْوَها وَاَهْرَمَ شَبابَهُ في طاعَةِ اللّٰهِ اِلّا اَعْطاهُ اللّٰهُ اَجْرَ اِثْنَيْنِ وَسَبْعِينَ صِدِّيقًا
يا اباذرٍ الذّاكِرُ فِي الغافِلِينَ كَالمُقاتِلِ فِي الفارِّينَ ای ابوذر هر جوانی که ترک کند از برای خدا دنیا ولهوهای دنیا را وجوانی
خود را به پیری رساند در طاعت الهی حق تعالی البته باو عطا کند ثواب هفتاد ودو صدیق ای ابوذر کسی که خدا را یاد کند در میان
غافلان مثل کسی باشد که جهاد کند در میان کریختکان وصدیق کسی را میکویند که تصدیق پیغمبران ومتابعت ایشان در اقوال و
افعال بیشتر وبیشتر از دیکران بکند واین قسم احادیث که در باب اعمال وارد شده است بدو وجه توجیه میشود **وجه اول** انکه مراد
صدیق از راستیهای دیکر جهت **وجه دوم** انکه هر عملی موجب استحقاق قدری از ثواب میکردد وحق تعالی بفضل خود اضعاف

این کرامت میفرماید برابرست با ثواب استحقاق هفتاد و دو صدیق و وجوه دیگر نیز میتوان گفت و چون این وجه ظاهرتر بود بهمین
اکتفا کردیم و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که سه کسند که حق تعالی ایشانرا داخل بهشت میکند امام عادل و تاجر راستگو
و پیری که عمر خود را در طاعت الهی صرف کرده باشد و از حضرت رسول ص منقولست که هفت کس اند که در سایه عرش الهی خواهند بود
در روزی که بغیر از سایه نیست امام عادل و جوانی که در عبادت الهی نشو و نما کرده باشد و شخصی که دلش بمسجد متعلق باشد وقتی که بیرون
آید از مسجد تا باز گردد و دو شخص که در طاعة الهی با یکدیگر باشند تا مفارقت نمایند و شخصی که در خلوت خدا را یاد کند و آب از
چشمانش جاری شود از خوف الهی و شخصی که زنی صاحب حسن او را بجماع بسوی خود خواند و او از ترس خدا مرتکب آن نشود و شخصی که
تصدقی بدهد مخفی که دست چپش نداند که دست راستش چه چیز داده است و از حضرت صادق ع منقولست که هر که قران بخواند و او
جوان با ایمان باشد قران با گوشت و خون او مخلوط گردد و حق تعالی او را با رسولان و نیکوکاران ملائکه محشور گرداند و قران در
قیامت از جانب او حجت تمام کند و گوید خداوندا هر عمل کننده مزد عمل خود را یافت من مزد عمل خود را میخواهم پس حق تعالی
دو حله از حلهای بهشت در و پوشاند و تاج کرامت بر سر او نهند پس بقران خطاب فرماید که آیا راضی شدی قران گوید که یا رب زیاده
ازین از برای او امید داشتم پس حق تعالی برات ایمنی ابد بدست راستش دهد و برات مخلّد بودن در بهشت را بدست چپش دهد و او را
داخل بهشت کنند پس باو گویند که یک آیه بخوان و یک درجه بالا رو و بقران فرماید که راضی شدی گوید بلی و کسی که بر او حفظ قران دشوار
باشد و مکرر خواند تا حفظ کند حق تعالی این ثواب را مضاعف باو کرامت فرماید و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست
که کسی که در میان غافلان بیاد خدا باشد مانند کسی است که بعوض گریختگان جهاد کند و کسی که بعد از گریختن لشکر جهاد کند بهشت
از برای او واجبست و احادیث برین مضامین بسیارست یا اباذر الجلیس الصالح خیر من الوحدة والوحدة خیر
من السکوت والسکوت خیر من املاء الشر یا اباذر لا تصاحب الا مؤمنا ولا تاکل طعامک الا التقی
ولا تاکل طعام الفاسقین یا اباذر اطعم طعامک من تحبه فی الله وکل طعام من یحبک فی الله عز وجل
ای ابوذر همنشینی با مصاحب صالح نیکو بهترست از تنهایی و تنهایی بهترست از خاموشی و خاموشی بهترست از سخن گفتن بد بدانکه
املا در لغت بمعنی آنست که شخصی سخنی گوید و دیگری بنویسد و حضرت در اینجا گفتن شر را باین عبارت تعبیر فرموده اند برای اشعار
بر آنکه آنچه از سخنان لهو و باطل میگویی بر کاتبان اعمال خود املا میکنی که ایشان بنویسند چنانچه حضرت امیر المؤمنین ع فرمود شخصی را
که سخنان لغو میگفت که ای مرد بر کاتبان اعمال خود املا میکنی ای ابوذر مصاحبت مکن مگر با مؤمنان و نباید که طعام خود را بخورانی
مگر به پرهیزکاران و مخور طعام فاسقان را ای ابوذر بخوران طعام بکسی که از برای خدا ترا دوست دارد بدانکه بحسب تجربه معلوم است
که مصاحبت را در اخلاق و اعمال دخل عظیم است پس باید که آدمی در مصاحبت نیکان اهتمام نماید که شاید اطوار مرضیه ایشان در او

تاثیر کند

تاثیر کنند و باخلاق سخیده ایشان متصف گردد و از مصاحبت بد احتراز نماید که مبادا بدیهای ایشان در و تاثیر کند و مصاحبان
بد که شیاطین انس اند ضرر بیشتر میرسانند از شیاطین جن زیرا که آدمی از مشاکل و مجانس خود بیشتر قبول میکند تا از غیر مجانس
خود بلکه اکثر اغوا شیاطین جن باغواء شیاطین انس میشود چنانچه از حضرت امام موسی ع منقولست که حضرت عیسی ع گفت که
مصاحب بد همنشین خود را ابدرد خود مبتلا میگرداند و قرین بد آدمی را هلاک میکند پس ببینید که با که همنشینی میکنید و از حضرت
امام محمد باقر ع منقولست که پدرم علی بن الحسین علیهما السلام فرمود که ای فرزند با پنج کس مصاحبت و همزبانی و رفاقت مکن گفتم
ای پدر ایشان را بمن بشناسان فرمود که زینهار با دروغ گو مصاحبت مکن که مانند سراب ترا فریب میدهد و نزدیک را برای تو دور
میگرداند و دور را برای تو نزدیک میگرداند و با فاسق مصاحبت مکن که ترا بیک لقمه یا کمتر میفروشد و دیگری را اختیار میکند
و زینهار که با بخیل مصاحبت مکن که ترا در مال خود فرو میگذارد و یاری نمیکند در هنگامی که احتیاج داری و زینهار که با احمق
مصاحب مباش که اگر خواهد که بتو نفع رساند ضرر میرساند و زینهار که با قطع کننده صله رحم مصاحبت مکن که حق تعالی در سه جا اورا
لعنت فرموده و بسند معتبر صحیح از حضرت صادق ع منقولست که مصاحبت مکنید با صاحبان بدعتها و با ایشان همنشینی مکنید
که نزد مردم مثل یکی از ایشان خواهید بود و حضرت رسول ص فرمود که آدمی بر دین یاران و همنشین خود است و بسند معتبر از حضرت
امیر المؤمنین ع منقولست که مکرر در خطبها میفرمودند که مسلمانان را سزاوار است که اجتناب نمایند از برادری سه طایفه فاجران
بی باک و احمقان و دروغ گویان بدکار پس او زینت میدهد برای تو کارهای بد خود را و میخواهد که تو مثل او باشی و ترا اعانت
نکند در دین تو و در کاری که در روز قیامت بکار تو آید نزدیکی او موجب خلاف دیانت و صحبت او سبب قساوت دل میشود و
آمد شد او نزد تو موجب عار و بدنامی تست اما احمق پس او هرگز ترا بخیری دلالت نمیکند و امید دفع شری از و نمی توان داشت
و هر چند سعی کند از و نمی آید و گاه باشد که خواهد نفع بتو رساند ضرر برساند پس مردن او بهترست از زندگی او و خاموشی او بهترست
از سخن گفتن و دوری او بهترست از نزدیکی او اما دروغ گوی پس در مصاحبت او عیشی برای او گوارا نیست سخن ترا بدروغ برای
مردم نقل میکند و دروغی را که تمام کرد از پی دروغ دیگر میرود تا بحدی که اگر راستی گوید باور نمیتوان کرد و در میان مردم بنقل
سخن دروغ دشمنی می افکند و کینها در سینها میرویاند پس از خدا بپرهیزید و ملاحظه نمایید که با که مصاحبت میکنید و حضرت امام
محمد باقر ع فرمود که متابعت کسی که ترا میگریاند و خیر خواه تست اختیار کن و متابعت مکن کسی که ترا میخندانند و ترا فریب میدهد و
عنقریب بازگشت همه بسوی خداست و حضرت صادق ع فرمود که محبوبترین برادران بسوی من کسی است که عیبهای مرا بمن گوید و
حضرت صادق فرمود که صداقت و دوستی حدی چند دارد که در هر که اینها نیست او بهره از صداقت ندارد اول آنکه آشکارا
و پنهان او با تو موافق باشد دوم آنکه زینت ترا زینت خود داند سوم آنکه اگر حکومتی یا مالی بهم رساند با تو تغیر سلوک نکند چهارم آنکه از

تو منع نماید هر چه را قدرت بران داشته باشد پنجم خصلتی که جمیع خصلتهای گذشته دران جمع است انست که ترا در حوادث روزگار
که رو دهد وا نگذارد از حضرت رسول ص منقولست که سعادتمند ترین مردم کسی است که با نیکان مردم خلطه نماید و منقولست که حواریون
از حضرت عیسی علیه السلم پرسیدند که با که همنشینی میکنیم فرمود که با کسی که بیاد خدا اورد شمارا دیدن او و در علم شما بیفزاید سخن گفتن او
شمارا رغبت باخرت گرداند و حضرت امیر المومنین ع فرمود که هر که خود را بمحل تهمت میدارد و ملامت نکند کسی را که گمان بدی باو میبرد
و هر که سر خود را پنهان دارد اختیارش بدست خود است و هر سری که از دو کس یا از دو لب درگذشت فاش میشود و کارهای برادر
مومن خود را حمل بر محمل نیک خود کن تا محمل نیک یابی و ان سخن که از و صادر شود بر معنی بدی حمل مکن تا محمل خیر از برای او یابی و بر تو باد
برادران نیک بسیار از ایشان تحصیل کن که ایشان تهیه اند در هنگام نعمت و سپرند در هنگام بلا و در امری که خواهی مشورت کنی با جمعی
مشورت کن که از خدا ترسند و برادران خود را بقدر پرهیزکاری ایشان دوست دار و از زنان بد بپرهیز و از نیکان ایشان بر حذر
باش و اگر شمارا بنیکی امر کنند مخالفت ایشان نمایید که بطمع نیفتند در بدیها و در حدیث دیگر از انحضرت پرسیدند که بدترین مصاحبان کیست
فرمود کسی معصیت خدا را نزد تو زینت دهد و در حدیث دیگر فرمود که همنشینی بدان موروث بدگمانی بنیکان است و حضرت صادق ع فرمود
که نظر کن بهر که بینی که در دین نفعی بتو نمیرساند اعتماد باشنایی او مکن و بصحبت او رغبت منمای بدرستی که انچه غیر خدا است همه باطلست
و کاری که برای خدا نیست عاقبتش نیکو نیست از حضرت رسول ص منقولست که سه کسند که مجالست ایشان دل را میمیراند مجالست با مردم
دنی و سخن گفتن با زنان و با اغنیا و مالداران و حضرت صادق ع فرمود که چهار چیز است که ضایع میشود بطالت دوستی که صرف
بیوفا کنی و احسان بکسی کنی که شکر تو نکند و علمی بکسی گویی که گوش نه دهد و ستری بکسی سپاری که حفظ نکند و حضرت امام محمد باقر ع
فرمود که با اغنیا همنشینی مکن بدرستی که کسی که با ایشان همنشینی کند اول که با ایشان می نشیند چنان میداند که خدا را برو نعمتهاست
و چون پاره نشست گمان میکند که خدا هیچ نعمت بر او ندارد از حضرت رسول ص منقولست که چهار چیز است که دل را میمیراند گناه بعد از گناه
و با زنان سخن بسیار گفتن و با احمق مجادله کردن که او گوید و تو گویی و بخیر بر نگردد و مجالست نمودن با مردگان پرسیدند که مردگان
کیستند فرمود که هر مالداری که نعمت او را طاغی کرده باشد بدانکه اطعام نمودن مؤمنان فضیلت بسیار دارد و طعام بسیار میباید کرد
شاید که دران میان مؤمنی باشد و فضیلت اطعام مومن را دریابند چنانچه بسند معتبر از حضرت رسول ص منقولست که هر که مؤمنی را
اطعام کند حق تعالی او را از میوه های بهشت اطعام نماید و هر که مومن عریانی را بپوشاند حق تعالی او را از استبرق بهشت بپوشاند
و ملایکه صلوات برو فرستند مادام که از ان جامه رشته باقی باشد و هر که مومن تشنه را شربت آبی بخوراند حق تعالی از شراب بهشت
باو بخوراند و کسی که اعانت مومنی کند یا غمی از و زایل گرداند حق تعالی او را از میوه های بهشت اطعام نماید و هر که مومن عریانی را بپوشاند
حق تعالی او را در سایه عرش خود جای دهد در روزی که بغیر از ان سایه نباشد و بسند معتبر از حضرت امام علی النقی ع منقولست که

حضرت

حضرت موسی بن عمران ع از خداوند خود سوال نمود که الهی چه خیر است جزای کسی را که مسکینی را طعام دهد خالص از برای رضای
تو خطاب رسید که یا موسی در روز قیامت امر میکنیم منادی را که در میان خلایق ندا در دهد که او آزاد کرده خدا است از آتش جهنم و از
حضرت امام محمد باقر ع منقولست که سه چیز است که موجب رفع درجات مومن میگردد بهمه کس سلام کردن و طعام بمردم خورانیدن
و در شب در هنگامی که همه در خواب باشند نماز کردن از حضرت صادق ع منقولست که هر که مومنی را سیراب گرداند بهشت برای او
واجب می شود فرمود که من شخصی از مومنان را طعام کنم نزد من بهتر است از آنکه صد هزار کس یا بیشتر از غیر ایشان را طعام کنم
و بسند صحیح از حضرت رسول ص منقولست که هر که سه نفر از مسلمانان را طعام نماید حق تعالی او را از بهشت طعام نماید در ملکوت آسمان
از جنة الفردوس و جنة العدن و طوبی که درختی است در بهشت که خدا تعالی در جنت عدن بدست خود حرث نموده و از حضرت
صادق ع منقولست که هر که مومنی را طعام نماید یا او را سیر گرداند هیچکس از خلق خدا احصای آن نتواند نمود نه ملک مقرب و نه
پیغمبر مرسل مگر خداوند عالمیان بعد از آن فرمود که از جمله چیزهایی که مغفرت را واجب و لازم میگرداند طعام مسلمانان گرسنه است
بسند معتبر از حضرت رسول ص منقولست فرمود که هر که مومنی را طعام نماید شربتی بدهد از آب از جایی که قدرت بر آب داشته باشد حق تعالی
بهر شربتی هفتاد هزار حسنه باو کرامت فرماید و اگر در جایی که آب کم باشد خیابان باشد که دو بنده از فرزندان اسمعیل آزاد کرده باشد
و بسند معتبر از حسین بن نعیم منقولست که حضرت صادق ع از من پرسید که آیا برادران مومن خود را دوست میداری کسی را
که خدا او را دوست میدارد گفتم بلی فرمود که بفقیران ایشان نفع میرسانی گفتم بلی فرمود که بر تو لازم است که دوست داری کسی را
که خدا او را دوست میدارد که تا ایشان را دوست نداری نفع بایشان نمی توانی رسانیدن آیا ایشان را بمنزل خود دعوت مینمایی گفتم
بلی هر وقت که چیزی میخورم البته دو کس یا سه کس یا بیشتر از ایشان با من میباشند فرمود که فضل ایشان بر تو زیاده است از فضل تو
بر ایشان گفتم فدای تو گردم یا ابن رسول الله طعام خود را بر ایشان میخورانم و بر بساط خود ایشان را می نشانم فضل ایشان بر من
عظیم تر است فرمود بلی چون ایشان در خانه تو داخل میشوند با مرزش گناهان تو و عیال تو و در حدیث دیگر فرمود که داخل میشوند با رزق بی
فراوان و بیرون میروند با مغفرت گناهان تو و در حدیث دیگر فرمود که هر که مومن مالداری را طعام بخوراند برابر است که یکی از
فرزندان اسمعیل را از کشتن خلاص کرده باشد و در حدیث دیگر فرمود که اطعام یک مومن نزد من بهتر است از آزاد کردن ده بنده
و ده حج و حضرت رسول ص نهی فرمود از اجابت فاسقان بطعام یا ابا ذر ان الله عز و جل عند لسان کل قائل فلیتق
الله امرؤ و لیعلم ما یقول یا ابا ذر اترک فضول الکلام ما تبلغ به حاجتک یا ابا ذر کفی بالمرء کذبا ان
یحدث بکل ما یسمع یا ابا ذر ما من شیء احق بطول السجن من اللسان ای ابو ذر حق تعالی نزد زبان هر گوینده است یعنی
گفتار هر کس مطلع است پس باید که از خدا بترسد و بداند که چه میگوید که مبادا چیزی بگوید که موجب غضب الهی گردد ای ابو ذر ترک کن

سخنهای زیادتی و لغو را و کافی است ترا از سخن آنقدر که بسبب آن بحاجت خود برسی ای ابوذر از برای دروغ گفتن آدمی همین
بس است که هر چه بشنود نقل کند ای ابوذر هیچ چیز سزاوارتر نیست ببسیار محبوس داشتن و زندان کردن از زبان و سخن باطل
سابقا مذکور شد و آنچه حضرت فرمودند که هر شنیدنی را نقل کردن دروغ است ممکنست که مراد آن باشد که اگر خبر نقل کنند دروغ
بلکه اگر نقل کنند دروغ بلکه اگر نقل کنند باید که بقائلش نسبت دهند چنانچه بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین ع منقولست که چون حدیثی
یا سخنی نقل کنید آنرا نسبت دهید بکسی که بشما نقل کرده است که اگر حق باشد ثوابش از شما باشد و اگر باطل و دروغ باشد گناهش
بر او باشد که نزد مردم دروغگو نشوید و بکذب مشهور نگردید هر چند وقتی که بقائلش نسبت دهند دروغ نیست اما کسی که بسیار نقل کرده
دروغگو برآمد اعتماد بر قولش نمینمایند و ممکنست که مراد آن باشد که نباید که سخنی که نقل کنید مأخذش را معلوم کرده نشنید و از مردی
که در شأن او اعتمادی نیست سخن نقل نکنید که حرفهای بی اصل را شنیدن و نقل کردن بمنزلهٔ دروغ است در قباحت و شناعت
والله تعالی یعلم یا اباذر ان من اجلال الله تعالی اکرام ذی الشیبة المسلم وحملة القرآن العاملین به واکرام
السلطان المقسط ای ابوذر از جمله جلال و تعظیم حق سبحانه و تعالی است گرامی داشتن مسلمانی که ریشش سفید شده باشد و گرامی
داشتن حاملان قرآن که باحکام آن عمل نمایند و گرامی داشتن پادشاه عادل مضامین این کلمات شریفه در ضمن سه ینبوع روشن
میگردد **ینبوع اول** در بیان اکرام پیران مسلمانست بدانکه گرامی داشتن مسلمانان همگی لازم است خصوصا پیران ایشان چون موی
سفید اثر رحمت الهی است و حق تعالی آنرا حرمت میدارد پس حرمت داشتن او تعظیم امر الهی نموده است چنانچه در خطب و احادیث بسیار
وارد شده است که رحم کنید خوردان خود را و توقیر نمایید پیران خود را و از حضرت رسول ص منقولست که تعظیم و تبجیل نمایید مشایخ و
پیران خود را که از تعظیم خداست تعظیم ایشان و بسند معتبر از آنحضرت منقولست که هر که فضل و حرمت مرد پیر را بداند و او را توقیر و
تعظیم نماید حق تعالی او را از فزع اکبر در قیامت ایمن گرداند و از حضرت ع منقولست بسند معتبر که سه چیزند که بحق و حرمت ایشان
جاهل نمیباشد مگر منافقی که نفاقش معروف و ظاهر باشد کسی که در اسلام ریشش سفید شده باشد و حامل قرآن و امام عادل و در حدیث
دیگر فرمود که هر که مؤمنی را گرامی داشته و بعد از آن مؤمن را و هر که استخفاف کند با مؤمن ریش سفیدی حق تعالی کسی را برو بگمارد
که پیش از مردن با او استخفاف نماید و بسند معتبر از صادق ع منقولست که حق تعالی گرامی میدارد هر هفتاد ساله را و شرم میکند از
هشتاد ساله که او را عذاب کند و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که هر که چهل سال عمر کرد از دیوانگی و خوره و پیسی خدا تعالی
او را ایمن گرداند و هر که پنجاه سال عمر کرد حق تعالی حسابش را در قیامت سبک و آسان میکند و چون بشصت سال رسید حق تعالی
امر میفرماید که حسناتش را بنویسید و چون بنود سال رسید گناهان گذشته و آینده اش را می آمرزد و می نویسند که او اسیر خداست
در زمین و او را شفیع میگردانند در اهل بیتش و بسند معتبر از صادق ع منقولست که اول کسی که موی سفید در ریشش بهم رسید حضرت

ابراهیم خلیل بود و چون دید گفت خداوندا این چیست وحی آمد که این نور است و موجب توقیر است گفت خداوندا زیاده گردان
و در حدیث دیگر فرمود که هر که یک موی سفید در ریشش بهم رسد در اسلام آن موی سفید نوری خواهد بود برای او در قیامت **ینبوع دوم**
در بیان فضیلت قران و حاملان او و بعضی از فضایل آیات و سور قرانست و این مشتملست بر نه ساقیه **ساقیه اول** در بیان فضیلت قرانست
از حضرت رسول ص منقولست که هرگاه قران ملتبس و مشتبه شود بر شما پارهای شب تار پس بر شما باد بقران بدرستی که قران شفاعت
کننده است که شفاعتش را قبول میکنند و با هر که مجادله نماید و حجت بر او تمام کند تصدیقش مینمایند و هر که او را پیشوای خود گرداند
او را به بهشت میرساند و هر که او را به پشت سر اندازد و بآن عمل ننماید او را بسوی جهنم میراند راهنمایی است که به بهترین راهها
دلالت میکند و کتابیست که در آن تفصیل و بیان جمیع احکام هست او را ظاهریست و باطنی ظاهرش احکام الهی است و باطنش
علوم نامتناهی ظاهرش خوش آینده است و باطنش عمیق است او را نجوم و کواکب هستند که مردم بآن احکام میرسانند یعنی ائمه
معصومین که علم قران نزد ایشان است عجایب قرانرا احصا نمی توان نمود و غرایب آن هرگز کهنه نمیشود در آن چراغهای هدایت
افروخته است و انوار حکمت از او ظاهر است راهنماست بسوی آمرزش گناهان کسی را که از آن بترسد نماید اوصاف آمرزش
را پس باید که هر کس دیده خود را در قران بجولان در آورد و دیده دل خود را برای مطالعه آن انوار بگشاید تا از هلاک نجات یابد
و از آن ورطهای ضلالت خلاص شود بدرستی که تفکر نمودن موجب زندگانی دلهاست و در تاریکیهای جهالت نور تفکر
راهنماست پس نیکو خود را اخلاص کنید و در فتنهها خود را مگذارید و در حدیث دیگر فرمود که قران هادیست در ضلالت
و بیان کننده است در کوری جهالت و دست گیرنده است در لغزشها و نور است در ظلمتها و ظاهر کننده بدعتهاست
و نگاه دارنده از مهالک است و در گمراهی راهنماست و بیان کننده فتنهاست و رساننده است از دنیا بآخرت و کمال
دین شما در قرانست و هیچکس از آن عدول ننمود مگر بسوی آتش و حضرت صادق ع فرمود که خداوند عزیز جبار کتاب خود را بسوی شما
فرستاده است راستگوییست که بوعدهای خود وفا مینماید مشتمل است بر اخبار و احوال و اخبار گذشتها و اخبار آیندهها و
اخبار آسمان و زمین و اگر آنکسی را که علمش میدهند شما را خبر دهد بآنچه در قرانست از اخبار غیب و علوم الهی البته تعجب خواهید
کرد و باسانید متواتره از حضرت رسول ص منقولست که فرمود که از میان شما میروم و دو چیز عظیم در میان شما میگذارم یکی کتاب
خدا که ریسمانی است آویخته از آسمان و زمین و دیگر عترت و اهل بیت من پس ببینید که با ایشان چگونه سلوک خواهید
کرد و حرمت ایشانرا چون خواهید داشت **ساقیه دوم** در بیان فضیلت قرانست بسند معتبر از حضرت رسول ص منقولست
که دیوانها که در روز قیامت حساب میکنند سه دیوانست دیوان نعمتها و دیوان حسنات و دیوان گناهان پس دیوان
نعمت و دیوان حسناترا برابر کنند نعمتها تمام حسنات را فرا گیرد و دیوان گناهان باقی ماند پس فرزند آدم را طلبند

و گوید خداوندا منم قرآن و این بنده مؤمن تست که خود در تعب می انداخت بتلاوت من و در درازی شب مرا بترتیل میخواند و چون
مرا در تهجد میخواند آب از دیده اش جاری می شد خداوندا او را راضی کن چنانچه مرا راضی کردی پس خداوند عزیز جبار فرماید که ای
بنده من دست راست را بگشا پس پر کند خدای تعالی آنرا از رضا و خشنودی خود و دست چپش را پر کند از رحمت خود پس گوید که اینک
بهشت از برای تو مباح است قرآن بخوان و بالا رو و در حدیث دیگر فرمود که حق تعالی بقرآن خطاب فرماید که بعزت و جلال خودم سوگند که امروز
گرامی دارم هر که ترا گرامی داشته و خوار کنم هر که ترا خوار کرده و بسند معتبر از حضرت رسول ص منقولست که فرمود که قرآنرا یاد گیرید
بدرستی که قرآن در قیامت می آید نزد حامل خود بصورت جوانی بسیار خوش رو و میگوید که منم قرآن که بسبب من شبها بیدار بودی و در
روزهای گرم بسبب روزه خود را تشنه میداشتی و بسبب کثرت تلاوت من آب دهانت خشک می شد و آب از دیده ات جاری میشد
امروز با توام هر جا که میروی و هر که تجارتی کرده امروز از پی تجارت خود میرود و من بعوض تجارت جمیع تاجرانم برای تو بشارت باد
ترا که بزودی کرامت الهی بتو میرسد پس تاجی می آرند و بر سرش میگذارند و نامه امان از عذاب بدست راستش میدهند و نامه مخلد بودن در بهشت
را بدست چپش میدهند و دو جامه باو می پوشانند اگر مؤمن باشد میگویند بایشان که این برای آنست که بفرزند خود تعلیم قرآن کرده و دید
حضرت علی بن الحسین ع فرمود که بر شما باد بقرآن بدرستی که حق تعالی بهشت را خشتی از طلا و خشتی از نقره خلق فرموده و بجای گل
مشک خوشبو و بعوض خاک زعفران و بجای سنگریزه مروارید در آن مقرر گردانیده و درجاتش را بعدد آیات قرآن گردانیده
پس کسی که قرآن خوانده باشد باو میگویند که بخوان و بالا رو و هیچکس در بهشت درجه اش از آن بالاتر نیست که پیغمبران و صدیقان
و از حضرت رسول ص منقولست که اشرف بزرگان امت من حاملان قرآنند و جمعی که در شب عبادت می کنند و در حدیث دیگر فرمود که
حاملان قرآن بزرگان اهل بهشت و فرمود که خدای تعالی عذاب نمیفرماید دلی را که قرآنرا حفظ نماید و بسند معتبر از آنحضرت منقولست
که اهل قرآن در اعلی درجات بهشت اند بعد از پیغمبران پس ضعیف و حقیر مشمارید اهل قرآنرا و حق ایشانرا سهل مدانید که ایشانرا نزد
خدای تعالی منزلت عظیم هست ساقیه سوم در بیان صفات قرای قرآن و اصناف ایشان است بدانکه حامل قرآنرا بر چند معنی اطلاق
میکنند و چند قسم میباشند قسم اول آنست که لفظ قرآنرا درست یاد گیرند و این اول مراتب حاملان قرآنست و درین مرتبه
تفاضل و زیادتی علم قرائت و دانستن آداب و محسنات قرآن میباشد و زیادتی حفظ کردن در خاطر داشتن سور و آیات قرآنی
قسم دوم دانستن معانی قرآنست و در زمان سابق چنین مقرر بوده است که قاریان قرآن تعلم معانی نیز مینموده اند و این مرتبه از دانستن
لفظ بالاترست و تفاضل درین مرتبه بزیادتی و نقصان فهم معانی بظهور و بطون میباشد سوم عمل نمودن باحکام قرآن و متخلق
شدن باخلاقی است که قرآن بر مدح آنها دلالت دارد و خالی شدن از صفاتی است که بر مذمت آنها دلالت دارد پس حامل قرآن
کسی است که حامل الفاظ و معانی آن گردیده باشد و بصفات حسنه آن خود را آراسته باشد و بدانکه قرآن خوان احسان معنوی

معنوی خداوند رحمن است چنانچه از حضرت رسول صلعم منقولست که القرآن مائدة الله یعنی قران نعمت خداست و خوان کرمیان جامع
باشند و در خور بهر کس نعمت دران می باشد سبزی و تره میدارد و الوان حلوا و نفایس میدارد لهذا هیچکس نیست که از قرائت
بهره نداشته باشد جمعی کثیر از کتابت لفظش بهرهای دنیوی و اخروی را میبرند حتی انکه مرکبش را بعمل می آورد و انکس که کاغذش
را میسازد و ان کاتبی که می نویسد و کار فرمایی که مزد میدهد و غیر ایشان از جماعتی که در کتابت قران دخیل میباشند اگر از
برای خدا کنند بهره دنیا و آخرت میبرند و اگر از برای دنیا کنند بهره دنیوی میبرند و جمعی از تعلیم و تعلم لفظش بهرهای دنیوی
و اخروی میبرند و صاحبان هر علم از علوم نامتناهی را بهره از قران هست چنانچه صرفی از وجه تصاریف و اشتقاق ان استنباط
مینماید و نحوی از انحای ترکیبش استشهاد مینماید و معانی بیان از نکات غریبه اش فایده مند میشوند و اصحاب بلاها از برکات
ایات کریمه اش تلاوت کردن و نوشتن نفع می یابند و ارباب مطالب دنیوی و اخروی بآیات و سورش پناه میبرند و مطلب
خود را می یابند و بکراه اعجاز قران و تاثیرات غریبه ایات و سوران است و اصحاب تکسیر و اصحاب عدد و غیر ایشان همه بقران
پناه میبرند و از راه معانی غریبه اش جمیع صاحبان علوم مختلفه منتفع میشوند از متکلم و حکیم و فقیه و اصحاب ریاضی و صاحبان
اخلاق و طبیبان و اصحاب اکسیر و منشیان و شعرا و ادبا و غیر ایشان از اسمای جماعتی که از ظاهر قران بهره دارند و از هر بطنی
از بطون قران جمعی که قایل ان هستند از ارباب عرفان و اصحاب ایقان فواید محکم و معارف نامتناهی می یابند پس حامل قران
مجید جمعی اند که جمیع بهرهای قرانرا بروجه کمال داشته باشند و ایشان حضرت رسول و اهل بیت کرام صلوات الله علیهم اجمعین اند
زیرا که معلوم است باحادیث متواتره وارد است که معنی قرانرا کسی بغیر ایشان نمیداند و علم ما کان و ما یکون تا روز قیامت
و جمیع شرایط و احکام در قران هست و علمش نزد ایشان مخزون است و قرانرا هفت بطن یا هفتاد بطن است و علم جمیع
بطون نزد ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین و همچنین عمل نمودن بجمیع احکام و شرایع قران مخصوص ایشان است چون ان
از جمیع خطاها معصوم اند و بجمیع کمالات بشری متصف اند چنانچه در احادیث متواتره وارد است که لفظ قران مخصوص
ایشانست و قران تمام کامل نزد ایشان است و علوم قرانی که در میان است هم باتفاق بحضرت امیر المؤمنین منسوبست و
ایضا اکثر قران در مدح ایشان و مذمت مخالفان ایشانست چنانچه وارد شده است که ثلث قران در شان ماست و ثلث
ان در مذمت دشمنان ماست و ثلث دیگر فرایض و احکام است و این معنی نیز ظاهر است که مدح هر صفت کمالی که در قران واقعست
بمدح صاحب آن صفت برمیگردد و صاحبان ان صفت بروجه کمال ایشانند و مذمت هر صفت نقصی که وارد شده است
بمذمت صاحبان ان صفات برمیگردد که دشمنان ایشانند و چون قران شخصی نیست قایم بلکه عرضی است که در مجال
مختلفه ظهورات مختلف میدارد چنانچه پیوسته در عالم واجب الوجود بوده و از انجا در لوح محفوظ ظاهر گردیده و از انجا

بروح الامین یعنی حضرت جبرئیل ع منتقل گردیده و از جانب خدا بلا واسطه و بواسطه جبرئیل در نفس مقدس نبوی ظاهر گردیده و از انجا
بقلوب اوصیا و مؤمنان در امده و در صورت کتابتی ظهور نموده پس قران از احرمتی است و بسبب ان در هر جا که ظهور کرده ان محل را
حرمتی بخشیده و در هر جا که ظهورش زیاده است موجب حرمت ان چیز بیشتر گردیده پس هر گاه که ان نقشهای مرکب و لوح و کاغذی
که بران نقش بسته و جلدی که مجاور انها گردیده با انکه پست ترین ظهورات انست اینقدر حرمت بانها بخشیده که اگر کسی خلاف ادب
نسبت بانها بعمل آورد کافر میشود پس قلب مومن که حامل آن گردیده باشد حرمتش زیاده از نقش کاغذ قران خواهد بود چنانچه وارد شده است
که مومن حرمتش از قران بیشترست و از مضامین و اخلاق حسنه قران هر چند که در مومن بیشتر ظهور کرده موجب احترام او زیاده گردیده
و هر چند خلاف ان اوصاف از نقایض و معاصی و اخلاق ذمیمه ظهور کرده موجب ظهور نقصان قران و نقص حرمت گردیده پس این
مراتب ظهورات قران و اوصاف ان زیاده میگردد تا چون بمرتبه جناب با رفعت نبوی و اهل بیت کرام او میرسد چنانچه در وصف
حضرت رسول ص وارد شده است که کان خلقه القران یعنی خلق انحضرت قران بوده بلکه بحقیقت اگر نظر کنی قران حقیقی ایشانند که
محل لفظ قران و معنی قران و اخلاق قرانند چنانکه دانستی که قران چیزیرا میگویند که نقش قران دران باشد و نقش کامل قران دران باشد
و نقش کامل قران بحسب معنی و لفظ و در قلوب مطهره ایشان حاصل است چنانچه حضرت امیر المومنین ع بسیار میفرمودند که منم کلام الله
الناطق و اینست معنی الحدیث که حضرت صادق ع فرمود در حدیث طولانی که قران بصورت نیکوئی بصحرای محشر خواهد امد و شفاعت
حاملان خواهد کرد راوی پرسید که ایا قران سخن میتواند گفت حضرت تبسم فرموده گفت خدا رحم کند ضعیفان شیعه ما را که انچه
از ما می شنوند تسلیم میکنند و اذعان مینمایند بعد از ان فرمود که نماز شخصی است و صورتی دارد و خلقی دارد و امر میکند و نهی مینماید راوی
گوید که صورت من متغیر شد گفتم این سخن را در میان مردم نقل نمیتوانم کرد حضرت فرمود که هر که ما را بنماز نشناسد حق ما را
نشناخته و انکار حق ما کرده بعد از ان فرمود که میخواهی سخن قران را بتو بشنوانم گفتم بلی فرمود که در قرانست که نماز نهی میکند از فحشا
و منکر و ذکر خدا بزرگترست حضرت فرمود که چون نماز نهی میکند پس سخن میگوید و فحشا و منکر مردی چندند و ما هم از ذکر خدا بزرگتریم چون
این مطلب در حل اخبار اهل بیت علیهم السلام بسیار دخیل است اگر زیاده ازین توضیح نمایم اصوب است بدانکه هر چیز را صورتی و معنی هست
و جسمی و روحی دارد خواه اخلاق و خواه عبادات و خواه غیر انها و جمعی که حشویه اند بظاهر ها دست زده اند و پا از ان بدر نمیگذارند
و خود را از بسیاری حقایق محروم گردانیده و جمعی بواطن و معانی چیدند و از ظواهر دست برداشته و بسبب این ملحق شده اند و صاحب
دین انست که هر دو را بسمع یقین بشنود و هر دو را اذعان نماید مثل انکه بهشت را صورتی هست که عبارت از در و دیوار و درخت و
انهار و حور و قصور است و معنی بهشت کمالات و معارف و قرب لذات معنویست که در بهشت صوری میباشد حشوی میگوید که در بهشت
بغیر لذت خوردن و اشامیدن و جماع کردن معنی دیگر ندارد و ملحد میگوید که بهشت در و دیوار و درختی نمیدارد همان لذت معنویه را

بران

باین عبارت تعبیر کرده اند و باین سبب منکر ضروری دین گردیده اند و کافر شده اند اما صاحب یقین میداند که هر دو حق است که در
ضمن این لذتهای صوری لذتهای معنوی واقع میشود چنانچه در اول این کتاب اشاره باین معنی کردیم و همچنین در باب صراط واقع شده است
که صراط دین حق است که واقع شده است که اهل بیت صراط المستقیم اند و وارد شده است که صراط محبت علی بن ابی طالب است علیه السلام
و واقع شده است که صراط جسریست بر روی جهنم همه حق است زیرا که صراط آنحضرت نمونه صراط دنیا است و در دنیا فرموده اند که
بر صراط دین حق و ولایت اهل بیت مستقیم میباید بود و از چپ و راست شعبهای بسیار از مذاهب مختلفه و گناهان کبیره هست که هر که متوجه
آنها میشود از آنها بدر میرود و این صراط راهی است در نهایت باریکی و کمین گاهها دارد که شیاطین بر آن رخنها در کمین نشسته اند
و عقبها از عبادات شاقه و ترک معاصی دارد که بسیار کسی از آن عقبها راه گم کرده اند و نمونه این صراط بعینه صراط آخرتست که در
نهایت باریکی و دقت و دشواریست و بر روی جهنم میکشند پس کسی که پیوسته درین صراط المستقیم بود در آن صراط راست به بهشت
میرود و هر که بسبب اعتقاد فاسدی یا کبیره هلاک کننده ازین صراط بدر رفته بهمین عقبه و کمین گاه که میرسد پایش از آن صراط میلغزد
و بجهنم می افتد و همچنین مارها و عقربهای دوزخ صورت اخلاق ذمیمه است و درختها و حور و قصور ثمره افعال حسنه است و همچنین نماز را
در دنیا روحی و بدنی است بدن نماز افعال مخصوصه است و روح نماز ولایت علی بن ابی طالب و اولاد او ست علیهم السلام و کار روح آنست
که جسم را باقی میدارد و منشا حرکات و آثار بدن میگردد پس نماز بی ولایت ائمه چون موجب کمالی میگردد و باعث قرب نمیشود
از عذاب نجات نمی بخشد و مانند بدن مرده است پس ولایت روح آنست و چون نماز کامل از و صادر میشود اگر از دیگری صادر شود موجب
برکت ایشان میشود پس بقاء نماز با ایشان است و باین سبب خود روح نمازند و چون صفت نماز با ایشان کامل گردید و خلق ایشان
شده گویا با نماز متحد شدند پس همچنانکه لفظ انسان را بر بدن آدمی و بر روح یا بمجموع هر سه اطلاق مینمایند پس نماز که در قرآن واقع میشود
و ظاهرش که این افعال مراد است و باطنش که ولایت مراد است و منافات با یکدیگر ندارد و جمعی از ملاحده اسمعیلیه بسبب آنکه این
احادیث را نفهمیده اند انکار عبادات کرده اند و کافر شده اند و میگویند نماز کنایه از شخصی است و روزه کنایه از شخصی و این
اعمال در کار نیست و جمعی از حشویه بجانب تفریط افتاده انکار این احادیث کرده اند و همچنین ایمان چون بحضرت امیر المؤمنین کامل گردیده
و آنحضرت بر وجه کمال باین متصف است و بقای ایمان ببرکت آنحضرت و ولایتش رکن اعظم ایمان است و ایمان در جمیع اعضا و جوارحش
سرایت کرده از افعالش انوار ایمان مشاهده میشود اگر ایمان بر آنحضرت اطلاق کنند در بطن قرآن بعیدی نیست و همچنین مخالفان
ایشان در باب کفر و معاصی چنین اند پس روح و معنی و محل حقیقی فحش و منکر و کفر و فسوق و عصیان ابوبکر و عمر و عثمان علیهم اللعنة
و سایر دشمنان ایشانند که بسبب ایشان کفر و معاصی باقی مانده و در ایشان کامل بوده و همچنین کعبه را حرمت داده برای آنکه
محل فیوض الهی و معابد دوستان خداست و دلهای ائمه معصومین و دوستان ایشان که محل معرفت و یاد خداست از کعبه اشرفست

و کعبه حقیقی ایشانند اما نباید که کسی انکار حرمت این کعبه ظاهر کند یا انکار حج کند تا کافر شود بلکه میباید اول بکعبه ظاهر رود و بعد از آن
بکعبه باطن و از انوار هر دو بهره مند شود چنانچه از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام منقولست که فرمودند که
این سنگها را برای این بنا کرده اند که مردم بیایند بطواف و بوسیله این طواف بخدمت ما برسند و معالم دین خود را از ما یاد گیرند و
ولایت خود را بر ما عرض نمایند زیاده ازین معنی درین مقام بسط نمیتوان داد اما ادراک درست نموده بسیاری اخبار بر تو ظاهر میگردد
و معنی نهی کردن نماز را ازین فهمی که هم نماز خودش در کسی که کامل شد موجب قرب میشود و از معاصی و متابعت ارباب معاصی نهی میفرماید و
منع میکند و هم ائمه معصومین که روح نمازند نهی میکنند بلکه همان معنی نمازی که در ایشان کامل گردیده موجب اعلی مراتب قرب ایشان
گردیده بزبان ایشان متکلم است و ترا منع مینماید زیاده ازین سخن درین مقامات نازک گفتن موهم معانی کفرآمیز میشود در جوع میکنیم بنقل
اخباری که در وصف حاملان قرآن وارد شده است بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که قاریان قرآن بر سه قسمند
یکی شخصی است که قرآن را خوانده است و آنرا سرمایه دنیای خود کرده و وسیله جلب فواید و اموال از پادشاهان کرده است و بقرآن بر مردم
استطاله و زیادتی و فخر میکند و شخصی دیگر آنست که قرآن خوانده است و حروف آنرا حفظ و ضبط کرده است و حدود و احکامش
را ضایع کرده و همچنین در راست کردن لفظش سعی مینماید خدا تعالی این جماعت را در میان حاملان قرآن بسیار نکند و شخصی دیگر آنست
که قرآن خوانده و دوای قرآن را بر دردهای دل خود گذاشته و شبهایش بقرآن بیدار داشته و بسبب قرآن روزها تشنه مانده بروزه داشتن
و بقرآن برپا ایستاده در مساجد و جاهای نماز در شبها پهلو از رخت خواب تهی کرده است بسبب قرآن پس ببرکت این جماعت خداوند عزیز
جبار دفع مینماید بلاها را و با این جماعت غلبه میدهد مسلمانان را بر دشمنان و با این جماعت حق تعالی باران از آسمان میفرستد والله که این
جماعت در میان قاریان قرآن کمترند از گوگرد احمر و بسند معتبر از حضرت رسول ص منقولست که سزاوارترین مردم بتخشع و تضرع در آشکار
و پنهان بنماز و روزه حامل قرآنست بعد از آن باواز بلند ندا فرمودند که ای حاملان قرآن بسبب قرآن تواضع و فروتنی کنید تا خدا تعالی
مرتبه شما را بلند گرداند و بقرآن طلب عزت از مردم مکنید تا خدا تعالی شما را ذلیل نگرداند و مزین شوید بقرآن از برای خدا تا شما را از زینت
بخشد و آنرا برای مردم زینت خود مکنید تا حق تعالی شما را معیوب و بدنما نگرداند و بدرستی که هرکه قرآن را ختم نماید چنانست که گویا پیغمبری
را در میان دو پهلوی او جا داده اند بدون آنکه وحی باو بیاید و کسی که تمام قرآن را خوانده باشد سزاوار از برای او نیست که با جاهلان جهالت
کند و در میان جمعی که بغضب می آیند او بغضب نیاید و زود از جا در نرود بلکه باید عفو کند و بپوشاند و درگذرد و حلم کند از برای
تعظیم قرآن و کسی را که قرآن باو عطا کرده باشند و گمان کند که خدا تعالی بکسی از خلق چیزی بهتر از آنچه کرامت فرموده عطا کرده است
و از اموال و اسباب دنیا پس بتحقیق که عظیم شمرده است چیزها که خدا تعالی حقیر شمرده است و حقیر شمرده است چیزی را که حق تعالی
عظیم کرده است و از حضرت رسول ص مرویست که هرکه قرآن را بخواند و با خواندن قرآن حرامی بیاشامد یا محبت دنیا و زینتهای آنرا

بر قرآن

بر قرآن اختیار کند موجب غضب الهی گردد مگر آنکه توبه کند و اگر بی توبه بمیرد در قیامت قرآن بر او حجت خود را تمام کند که او را عذری
نماند **قسم سوم** در بیان آداب خواندن قرآنست و آن مشتملست بر شرایط بسیار و ترتیل در قرآن واجبست چنانکه حق تعالی میفرماید که ورتل
القرآن ترتیلا یعنی ترتیل کن در قراءت قرآن ترتیل کردنی و ترتیل قدری از آن واجبست و قدری از آن مستحب و واجب مشهور آنست که حروف
از مخارج ادا نماید و حفظ احکام وقف و وصل بکند چنین که اگر دو کلمه را متصل بیکدیگر خواند فاصله در میان بقطع نفس یا سکوت طویل نکند
کلمه اول را ساکن نخواند بلکه آخرش را باول کلمه لاحق وصل کند و اگر وقف کند بر کلمه وقف بحرکت نکند چنانکه منقولست که از حضرت امیر المؤمنین ع
سؤال نمودند از معنی ترتیل فرمود که ترتیل حفظ وقفهاست و ادا نمودن حرفهاست از مخارج و ترتیل مستحب شمرده خواندن و تأنی است خواند
بحیثیتی که حروف در یکدیگر داخل نشود که خوب ممتاز نشود و بسیار هم پاشان نخواند که حروف از هم بپاشد و اتصال کلام برطرف شود
با رعایت صفات حروف و مدها و تشدیدات و اقسام وقفها که از کتب قرآن و قراءت تفاسیر و آنها معلوم میشود و همین معنی نیز داخل در
آنچه حضرت فرموده اند و در حدیث دیگر از آنحضرت منقولست از تفسیر ترتیل پرسیدن فرمود که اول حروف را خوب ظاهر گردان و تند مخوان
بنحوی که عربان شعر را میخوانند و از هم مپاش حرفها را مانند ریگی که بپاشند ولیکن بفزع و خوف آورید خود را یا بگریید بخواندن قرآن
یا بگریانید دلهای سخت و چنان نباشد که همت در آخر شدن سوره گمارید و تند مخوانید که زود تمام شود و دوم تدبر و تفکر خواندن
و متوجه معانی آن گردیدن و برقت و خشوع خواندن است و باید که از مواعظ قرآن متذکر شود و از احوال گذشتگان عبرت گیرد و چون آیه
رحمتی رسد از خدا طلب کند و چون بآیه عذابی رسد استعاذه نماید چنانچه باسانید بسیار از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و سایر
ائمه معصومین علیهم السلام منقولست که چیزی نیست از قراءتی که در آن تدبر نباشد و از حضرت صادق ع منقولست که قرآن بحزن نازل شده
پس آنرا بحزن بخوانید و از حفص منقولست که حضرت امام موسی ع از شخصی پرسیدند که بقای در دنیا میخواهی فرمود که چرا گفت از برای
خواندن قل هو الله احد پس حضرت بعد از زمانی فرمودند که ای حفص هر که از دوستان و شیعیان ما بمیرد و قرآن نداند در قبر حق تعالی او را
تعلیم قرآن میفرماید تا درجات او را بلند گرداند زیرا که درجات بهشت بقدر آیات قرآنست بقاری میگوید که بخوان و بالا رو پس هر آیه
که میخواند بحزن و اندوه میخواند و بنحوی میخواند که گویا مشافهةً با کسی خطاب میکند و از رجاء بن ضحاک منقولست که حضرت امام رضا ع
در راه خراسان چون بمیان رخت خواب میرفتند تلاوت بسیار میفرمودند و چون بآیه میرسیدند که در آن ذکر بهشت و دوزخ بود
میگریستند و از خدا سؤال بهشت و استعاذه از جهنم مینمودند و چون در نماز سوره قل هو الله احد میخواندند بعد از احد آهسته میگفتند
که الله احد و چون سوره تمام میشد سه مرتبه میگفتند کذلک الله ربی و چون سوره قل یا ایها الکافرون میخواندند بعد از لفظ کافرون آهسته
میگفتند یا ایها الکافرون و چون از سوره فارغ میشدند سه مرتبه میفرمودند ربی الله و دینی الاسلام و چون از سوره و التین و
الزیتون فارغ میشدند میفرمودند که بلی و انا علی ذلک من الشاهدین و چون سوره لا اقسم بیوم القیمة میخواندند بعد از فارغ شدن

میفرمودند سبحانک اللهم بلی و چون از سوره فاتحه فارغ می‌شدند میفرمودند که الحمد لله رب العالمین و چون سوره سبح اسم ربک
الاعلی میخواندند بعد از اعلی میفرمودند آهسته که سبحان ربی الاعلی و در هر جایی که یا ایها الذین آمنوا میخواندند آهسته میفرمودند که اللهم
لبیک و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین ع مرویست که هرگاه که یکی از مسبحات را خوانید بگویید سبحان الله الاعلی و مسبحات
سوره چندند که در اول آنها سبح یا یسبح باشد و چون بخوانید که ان الله و ملائکته یصلون علی النبی صلوات بفرستید خواه در نماز باشید
و خواه در غیر نماز و چون سوره و التین خوانید در آخرش بخوانید و نحن علی ذلک من الشاهدین و چون قولوا آمنا بخوانید بگویید
آمنا بالله و تتمه آیه را بخوانید تا مسلمین و بسند معتبر از حضرت امام رضا ع منقولست که هر سه روز یک ختم قران میکردند و میگفتند اگر
خواهیم در کمتر از سه روز ختم توانیم کرد و لیکن هیچ آیه نمیگذرم هرگز مگر آنکه در معنی آن تفکر مینمایم و در سبب نزول آن تامل میکنم و
بیاد می‌آورم که در چه وقت و در کجا نازل گردید لهذا در هر سه روز یک ختم میکنم و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که چون
سوره قل یا ایها الکافرون میخواندند بعد از لا اعبد ما تعبدون میگفتند اعبد ربی و بعد از اتمام سوره میفرمودند که دینی الاسلام علیه احیی
و علیه اموت ان شاء الله تعالی از حضرت علی بن الحسین ع منقولست که آیات قرانی خزینهای رحمت ربانی است پس در هر خزانه را که بگشایی
باید که در آن نظر نمایی و بتفکر جواهر معانی و حکمتها را بیرون آوری و در روایت دیگر از آنحضرت منقولست که فرمود که هر که در ما بین مشرق
و مغرب بمیرد بعد از آنکه قران با من باشد وحشت بهم نمیرسانم و چون مالک یوم الدین را میخواندند تکرار میفرمودند بحدی که نزدیک
بود که هلاک شوند والحق چگونه وحشت بهم رساند کسی که انیس او خداوند عالمیان باشد و چون سخن بگوید با خداوند خود سخن بگوید و مناجات
بگوید کند و راز بگوید و اگر خواهد کسی با او سخن بگوید قران بخواند که هرگاه قران خدا با او خطاب فرماید خود را مخاطب بآن خطابها دانسته لبیک
در جواب گوید و گاهی پیغمبران با او سخن گویند و خطابهای ایشان را چنین داند که از ایشان می‌شنود بلکه آن جماعت که پیغمبران با ایشان سخن
گفته اند کوری و کری چند بوده اند و کسی که آگاه است مخاطب بخطاب ایشان بیشتر است زیرا که خطابهای ایشان برای جمیع عالمیان عام است
و گاهی حق تعالی برای او قصه میخواند و احوال گذشتگان را برای او نقل میکند و از شادی این کرامت نزدیکست که قالب تهی کند و گاهی خوان
نعمتهای الوان بهشت از برایش میکشد و او که عارفست چون از نعمتهای بهشت برای آن لذت میبرد که از دوست بآن میرسد از
وعده آتش نیز همان لذت میبرد بلکه بیشتر محبان نشاء شراب طهور بهشت را درین نشاء بیشتر می‌یابند و گاهی اوصاف خود را برای او بیان
میفرماید و او را در گلستانهای صفات کمالیه خود بسیر میدارد و گاهی در گلستان رحمانیت تکلیف سیر میکند که چه خوانهای مملو از الوان
نعمت برای کافر و مسلمان کشیده و چه نعمتهای خفی و جلی بر عاصیان و گناهکاران دارد و گاهی بسیر گلستان رحیمیت میفرستد که چه
لطفهای خاص و شفقتهای بی اندازه نسبت بدوستان خود فرموده و گاهی بسیر بوستان رازقیت میبرد و او را که هیچ برگ گیاهی نیست
که بهره خاصی از خوان رازقیت او نداشته باشد حتی آن برگ ضعیفی که در منتهای درخت است قدری از روزی برای آن مقرر است

که از ریشه که ده گز در زیر زمین فرو رفته و دهان گشاده از آب و خاک بدهان خاک میکشد چه قدر باد برسد و زیاده و کم نرسد و گاهی
بسیر گلستان قدرتهای نامتناهی میبرد و گاهی در گنجهای علوم و معارف نامتناهی بر رویش میگشاید و از جواهر حقایق آنچه دیده ایش
تاب آورد بر او عرض نماید و همچنین در جمیع صفات جلال و جمال و رفعت و کمال احوال دوستان و کمالات ایشان را برای آن میکند و از
بنده نوازیهای خود امیدوار میگرداند که دوستان چندین هزار سال گذشته را احوال ایشان بچه نحو نقل میکند و نعمتهایی که خود بایشان
عطا فرموده ایشان را بانهامی ستاید و بیان شکیبایی ایشان و مشقتها که در راه ایشان کشیده اند میفرماید و بعد از آن تدارک فرمودن
خود مینماید و از بیان فرمودن وسعت حلم و مزید کرمهای خود نسبت بگذشتها دستگاه امید را وسیع میگرداند زهی پروردگار کریم
که با غایت لطف و مدارا مانند پدر مشفق و ادیب مهربان برای تکمیل بندگان گاهی بوعده حور و قصور و طعام و شراب تطمیع مینماید
و گاهی بوعید انواع زجر و عذاب تهدید میفرماید پس کسی که از روی تنبیه و آگاهی و تفکر قرآن درهای گلستانهای فیض نامتناهی
یزدانی بر روی عقل او مفتوح گردیده باشد و دیده دلش را نور ادراک معارف داده باشد در هر صفحه از صفحات قرآن که نظر
میفرماید گلستانها از شقایق حقایق برایش مهیا ساخته اند و چراغانی از الوان انوار معارف و هدایت برایش مهیا کرده اند و محفلی
مملو از دوستان و برگزیدگان خدا برای انس و الفت او نشانیده اند و انواع نعمتهای روحانی و اصناف لذتهای عقلانی برایش
حاضر ساخته اند و قدحهای سرشار از شراب طهور لطف و محبت برایش پر کرده اند میزبانش خداوند مهربان است و مصاحبانش
پیغمبران و اوصیا و صدیقان در چنین بزمی اگر کسی از شادی بمیرد وحشت چرا گیرد سوم با طهارت بودن است در هنگام تلاوت
چنانکه از محمد بن الفضل منقولست که بخدمت امام رضا ع عرض نمودم که من قرآن میخوانم و مرا بول میگیرد برمیخیزم و بول میکنم و استنجا
میکنم و بر میگردم و شروع بتلاوت میکنم حضرت فرمود که مکن تا وضو نسازی و این شرط بر سبیل استحبابست بلکه ظاهر احادیث
معتبره آنست که جنب و حایض را نیز تلاوت غیر سورهای سجده مستحب است و بعضی زیاده از هفت آیه مکروه دانسته اند و زیاده از
هفتاد آیه گفته اند کراهتش بیشتر است و لیکن احادیث صحیحه دلالت دارد بر اینکه هرچه قدر از قرآن که خواهد میتواند خواند بغیر از سورهای
سجده و تلاوت سورهای سجده واجب بر ایشان حرام است چهارم استعاذه است و خلافی نیست درین که در وقتی که شروع در قرائت
کند استعاذه مستحب است و در کیفیت آن میان قرا اختلافی هست و مشهور میان علما و شیعه یکی از دو صورتست اول اعوذ
بالله من الشیطان الرجیم و این میان شیعه و سنی مشهورترست دوم اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم در بعضی از
روایات استعیذ بالله من الشیطان الرجیم ان الله هو السمیع العلیم وارد شده است و آن دو وجه اول اشهر و اولی است پنجم
رو بقبله بودن است چنانچه منقولست که بهترین مجالس آنست که آدمی رو بقبله باشد و بعضی دیگر آداب در کتب تفسیر و قرائت
مذکور است و ذکر آنها موجب تطویل میگردد **قسم چهارم** در کیفیت ختم قرآنست بسند معتبر منقولست که شخصی بخدمت حضرت

امام جعفر صادق ع عرض نمود که من در یک شب قرآن را ختم میکنم حضرت فرمود که مرا خوش نمی آید که در کمتر از یکماه ختم کنیم و بسند معتبر
منقولست که ابو بصیر بخدمت جعفر صادق ع عرض نمود که من در یکشب قرآن را ختم کنم فرمود که نه گفت در دو شب فرمود که نه تا بشش
شب رسانید حضرت اشاره فرمود که بلی بعد از ان فرمود که جمعی که پیش از شما بودند قرآن را در یکماه یا کمتر ختم میکردند بدرستی که قرآن را تند
نباید خواند چون بآیه گذری که در ان یاد بهشت باشد توقف کن و استعاذه کن بخدا از آتش جهنم پس ابو بصیر پرسید که در ماه مبارک
رمضان در یکشب ختم کنم فرمودند که نه پرسیدم که در سه شب ختم نمایم اشاره فرمود که بلی رمضان را حقی و حرمتی دیگر هست که بماههای
دیگر شباهت ندارد و در ان ماه نماز بسیار بکن و بسند معتبر دیگر منقولست که از آنحضرت سؤال نمودند که در چند روز قرآن را ختم نمایم
فرمود که در پنج قسمت کنید یا هفت قسمت و نزد من قرآنی هست که دوازده قسمت کرده اند علی بن مغیره بخدمت صادق ع عرض
نمود که پدرم از جدت سؤال نموده بود از ختم کردن قرآن در هر شب فرموده بودند که بلی پدرم در ماه مبارک رمضان چهل ختم میکرد
و من گاهی چهل ختم میکنم و گاهی زیاده و گاهی کمتر بقدر آنچه فراغ و مجال داشته باشم پس چون روز فطر میشود یک ختم را برای حضرت
رسول قرار میدهم و یکی را برای حضرت امیر المؤمنین ع و یکی را برای حضرت فاطمه ع و دیگر از برای هر یک از ائمه و یکی از برای شما
و تا حال پیوسته چنین کرده ام گفتم چه ثواب از برای من خواهد بود بسبب این عمل که بجا آورم حضرت فرمود که خدا تعالی بسبب این
عمل چنین خواهد کرد که در قیامت تو با ایشان باشی راوی گفت والله که چنین ثوابی برای من خواهد بود حضرت سه مرتبه فرمود
که بلی **قسم پنجم** در ثواب تعلیم و تعلم و حفظ قرآنست بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که هر که حافظه اش کم باشد و قرآن را
بمشقت حفظ کند حق تعالی دو اجر باو کرامت فرماید و در حدیث دیگر فرمود که هر که یاد قرآن برو دشوار باشد و بمشقت یاد گیرد
او را دو اجر است و بسند معتبر از یعقوب احمر منقولست که بخدمت حضرت صادق ع عرض نمود که مرا غمها رو داده که آنچه در
خاطر داشتم فراموش کرده ام حتی بسیاری از قرآن را نیز فراموش کرده چون نام قرآن را بردم حضرت را فزعی و خوفی حاصل شد
فرمود که بدرستی که شخصی که فراموش کرده است سوره از قرآن ان سوره در قیامت از درجه بلندی از درجات بهشت برو
مشرف میشود و میگوید که السلام علیک او در جواب میگوید که علیک السلام تو کیستی میگوید که فلان سوره ام که مرا ضایع کردی
و ترک نمودی و اگر بمن متمسک میشدی و مرا از دست نمیدادی امروز ترا باین درجه میرسانیدم و بعد از ان فرمود که بر شما باد
بیاد گرفتن قرآن بدرستی که جمعی قرآن را یاد میگیرند که ایشان را قاری بگویند و جمعی قرآن را یاد میگیرند که باواز خوش بخوانند تا مردم
بگویند که خوش آواز است و درین دو طایفه خیری نیست و جمعی قرآن را یاد میگیرند که شب و روز در نمازهای سنت و فرایض
بخوانند و پروا ندارند که کسی بداند یا نداند و احادیث بسیار موافق این حدیث در مذمت فراموش کردن واقع شده است ظاهر
بعضی فراموش کردن لفظی است و ظاهر بعضی ترک عمل نمودن بمعانی ان بمعنی دوم ظاهر است که بد است و اول اگر از روی

اعتنایی باشد بدست و اگر بی اختیار بسبب ضعف حافظه از خاطرش محو شود قصوری ندارد و برین محمولست چنانکه از حضرت رسول
منقولست که هرکه قرآن را یاد گیرد و عمدا فراموشش کند چون بمحشر در آید دست در گردنش بسته باشد و حق تعالی بعدد هر آیه ماری برو
مسلط گرداند که در آتش جهنم قرین او باشند مگر آنکه خدا او را بیامرزد و فرمود که نیکان شما گروهی اند که قرآن یاد گیرند و یاد دهند
از حضرت امیر المؤمنین ع منقولست که بدرستی که حق تعالی گاه هست که قصد میفرماید عذاب اهل زمین را که یکی از ایشان را استثنا نفرماید
بسبب بسیاری گناهان ایشان پس چون نظر میفرماید به پیران که قدم بر میدارند بسوی نمازها و اطفال که قرآن را یاد میگیرند ایشان را
رحم میفرماید و عذاب را از ایشان تاخیر مینماید **قسم ششم** در ثواب قراءت قرآنست بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که
قرآن عهدنامه الهی است بسوی بندگان پس سزاوارست که هر مسلمانی که در فرمان الهی نظر نماید هر روز پنجاه آیه بخواند از حضرت
امیر المؤمنین ع منقولست که خانه که در آن قرآن خوانده میشود و یاد خدا در آن بسیار میشود برکت در آن خانه بسیار میباشد
و ملائکه حاضر میشوند و شیاطین از آن خانه دور میشوند و روشنی میدهد آن خانه اهل آسمان را چنانکه کواکب اهل زمین را روشنی
میدهد و خانه که در آن مسلمانی قرآن خواند اهل آسمان آن خانه را بیکدیگر بنمایند چنانچه اهل دنیا ستارهای روشن را و بسند معتبر از
حضرت باقر ع منقولست که هرکه قرآن را ایستاده در نماز بخواند حق تعالی بعدد هر حرفی صد حسنه در نامه عملش بنویسد و اگر نشسته
در نماز بخواند بهر حرفی پنجاه حسنه از برای او بنویسد و اگر در غیر نماز بخواند بهر حرفی ده حسنه از برایش بنویسد و بسند صحیح از آنحضرت
منقولست که فرمود که چه چیز مانع میشود تاجران شما را که مشغولند در بازار از آنکه چون بخانه بر گردند سوره از قرآن بخوانند تا حق
تعالی بجای هر آیه ده حسنه از برای ایشان بنویسد و ده گناه از ایشان محو نماید و از بشر بن غالب منقولست که حضرت امام حسین ع
فرمود که هرکه آیه از کتاب خدا ایستاده بخواند حق تعالی بهر حرفی صد حسنه از برای او بنویسد و اگر بغیر نماز بخواند بهر حرفی ده حسنه
از برای او بنویسند و اگر گوش دهد قرآن را بهر حرفی حسنه از برای او بنویسند اگر در شب قرآن را ختم نماید ملائکه صبح برای او صلوات
فرستند و اگر در روز ختم کند کاتبان اعمال تا شام برو صلوات فرستند و البته بعد از ختم قرآن یک دعای مستجاب از برای او
هست و ختم قرآن از برای او بهتر است از ما بین آسمان و زمین که پر از ثواب باشد راوی عرض نمود که اگر قرآن نخوانده باشد چه کند فرمود
که حق تعالی بخشنده و کریم است اگر هرچه میداند بخواند خدا او را ازین ثواب میدهد و از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که هرکه در
مکه ختم کند قرآن را از جمعه تا جمعه که در دنیا بوده است تا آخر جمعه که خواهد بود و همچنین اگر در روزهای دیگر ختم کند و بسند معتبر از رسول ص
منقولست که هرکه شبی ده آیه بخواند او را از رستگاران و فائزان بنویسند و اگر پانصد آیه بخواند او را از جماعتی بنویسند که سعی در
عبادت کرده باشند و اگر در شبی پنجاه آیه بخواند او را از خاشعان بنویسند و اگر سیصد آیه بخواند او را از غافلان ننویسند و اگر هزار
آیه بخواند برای او قنطاری از نیکی بنویسند که هر قنطاری پانزده هزار مثقال طلا باشد و هر مثقالی بیست و چهار قیراط باشد و قیراط

در حکمش مثل کوه احد و قیراط نزرکش مثل ما بین آسمان و زمین و از حضرت علی بن الحسین ع منقولست که هر که حرفی از کتاب خدا را گوش
دهد بی آنکه بخواند حق تعالی برای او ده حسنه بنویسد و ده سیئه محو نماید و ده درجه او بلند گرداند و فرمود که نمیگویم که هر آیه باو این ثواب
میدهند بلکه بهر حرفی مانند ب و ت و هر که حرفی از قرآن نشسته در نماز بخواند حق تعالی صد حسنه از برای او بنویسد و صد سیئه
از او محو فرماید و صد درجه از برای او بلند گرداند و کسی که قرآن را ختم نماید حق تعالی با و یک دعای مستجاب عطا فرماید از برای دنیا یا آخرت
و حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه فرمود که باید از آیههای قرآن پناه برد از شر دشمنان اگر از مشرق تا مغرب دشمن او باشند
از شر همه ایمن گردد اگر با یقین و اعتقاد بخواند و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که شخصی بخدمت حضرت رسول شکایت
کرد از درد سینه خود را حضرت فرمود که بخواندن قرآن طلب شفا کن زیرا که حق تعالی میفرماید که قرآن شفای دردهاست که در سینههاست
و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقولست که هر که صد آیه بخواند از هر جای قرآن که باشد و بعد از آن هفت مرتبه
یا الله بگوید اگر بر سنگی دعا کند خدا تعالی آنرا بشکافد و بسند معتبر از حضرت امام موسی ع منقولست که هر که از بلیه ترسد صد آیه
از هر جای قرآن که خواهد بخواند و بعد از آن بگوید اللهم اکشف عنی البلاء سه مرتبه خدا تعالی آن بلا را دفع نماید از او و از حضرت
امام محمد باقر ع منقولست که هر چیزی را بهاریست و بهار قرآن ماه مبارک رمضانست **فصل هفتم** در بیان فضیلت تلاوت
قرآن و نگاه داشتن قرآنست از حضرت جعفر بن محمد صلوات الله علیهما منقولست که هر که از مصحف تلاوت نماید چشمش برخوردار
شود و عذاب پدر و مادرش را تخفیف دهند هر چند کافر باشند و بروایت دیگر دوست میدارم که در خانه مصحفی باشد که حق تعالی
ببرکت آن مصحف شیاطین را از آن خانه دفع نماید و در حدیث دیگر فرمود که سه چیز است که بخدا شکایت خواهند کرد مسجد خرابی
که اهلش در آن نماز نکنند و عالمی که در میان جهال باشد و حرمتش نگاه ندارند و مصحفی که آویخته و غبار بر آن نشسته باشد و از آن
تلاوت ننمایند و از اسحق منقولست که بآن حضرت عرض نمود که من قرآن را در حفظ دارم از خاطر بخوانم بهتر است یا نظر در مصحف کنم
و بخوانم فرمود که در مصحف بخوان که بهتر است مگر نمیدانی که نظر کردن در قرآن عبادتست و در حدیث دیگر فرمود که شش چیز است
که مؤمن بآنها منتفع میشود بعد از مرگش فرزند صالحی که از برای او استغفار نماید و مصحفی که از او بماند که تلاوت نمایند و چاهی که
از برای خدا بکنند و درختی که از برای خدا بنشانند و صدقه آبی که جاری گردانند و سنت نیکوئی که بگذارند که بعد از آن مردم
بآن سنت عمل نمایند و در حدیث مناهی نبی ص وارد است که نهی فرمود که قرآن را بآب دهن محو نمایند یا بآب دهان بنویسند و از
حضرت رسول ص منقولست که نظر کردن بر روی علی بن ابی طالب عبادتست و نظر بپدر و مادر بمهربانی عبادتست و نظر کردن در
مصحف **ساقیه چهارم** چهارم در فضایل و فواید بعضی آیات و سوره کریمه قرآنیست **سوره فاتحة الکتاب** بسند معتبر منقولست که حضرت
امام رضا ع فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم نزدیکتر است باسم اعظم الهی از سیاهی چشم بسفیدی چشم بسند معتبر از صادق ع

منقولست

منقولست که هرکرا علتی عارض شود در همان وقت هفت مرتبه سوره حمد را بخواند اگر علتش برطرف شود اکتفا نماید و اگر نه هفتاد
مرتبه بخواند و من ضامنم از برای او عافیت را و بسند معتبر از حضرت رسول صلعم منقولست که هرکه سوره حمد را بخواند حق تعالی بعدد هر آیه که از
آسمان نازل شده ثواب باو کرامت فرماید و از حضرت امام حسن عسکری ع منقولست که حضرت رسول صلعم فرمود که خداوند عالمیان میفرماید که من
قسمت کرده ام سوره فاتحة الکتاب را میان خود و بنده خود پس نصفش از من است و نصف آن از بنده من و آنچه بنده از من
دران سوره سؤال نماید باو عطا میفرمایم پس چون بنده میگوید بسم الله الرحمن الرحیم حق تعالی میفرماید که بنده من حمد کرد و دانست ابتدا کرد بنام
من و بر من لازم است که کارهای او را اتمام سازم و باتمام رسانم و در جمیع احوال برو برکت فرستم پس چون بگوید الحمد لله رب العالمین
حق تعالی میفرماید که بنده من حمد کرد و دانست که نعمتها که نزد اوست همه از جانب ماست و بلاها که ازو دور شده است هم بتفضل و احسان
ماست ای ملائکه شمارا گواه میگیرم که از برای او اضافه کردم نعمتهای دنیا نعمتهای آخرت را و دفع کردم ازو بلاهای آخرت را چنانچه
بلاهای دنیا را ازو دفع کرده ام پس چون الرحمن الرحیم میگوید حق تعالی میفرماید که بنده مؤمن برای من شهادت داد که من رحمن و رحیم
ای ملائکه شمارا گواه میگیرم که بهره او را بسیار کردم و نصیب او را از عطای خود عظیم گردانیدم و چون گوید مالک یوم الدین خداوند عالم
گوید که ای ملائکه گواه میگیرم شمارا که چنانچه اعتراف کرد که من مالک روز جزایم من در روز حساب حساب او را آسان کنم و از گناهان او
درگذرم و چون ایاک نعبد گوید گوید راست گفت بنده من مرا عبادت کرد پس گواه میگیرم شمارا که او را برین عبادت ثوابی کرامت فرمایم
که جمیع مخالفان او آرزوی منزلت او نمایند و چون ایاک نستعین گوید حق تعالی فرماید که بنده من بمن استعانت جست و التجا بمن آورد
گواه میگیرم شمارا که در جمیع امور او را اعانت نمایم و در جمیع شداید بفریاد او رسم و در روز بلا و سختیها دست او را بگیرم پس چون
اهدنا الصراط المستقیم بگوید تا آخر سوره حق تعالی فرماید که آنچه از من طلبید باو کرامت کردم و آنچه ازو کرد باو عطا نمودم و آنچه ازو
ترسید او را ایمن گردانیدم و بسند دیگر منقولست که سوره حمد را بر دردی هفتاد مرتبه نمیخوانند مگر آنکه درد ساکن میشود و بسند معتبر از
صادق ع منقولست که اگر سوره حمد را بر میتی هفتاد مرتبه بخوانند روح باو برگردد و عجب نخواهد بود و بسند معتبر از امام محمد باقر ع
منقولست که بعضی از اصحاب خود که شکایت از تب کرده بود فرمود که بندهای پیراهنت بگشا و سر در گریبانت کن و اذان و اقامت
بگو و هفت مرتبه سوره حمد را بخوان آن شخص چنان کرد بزودی شفا یافت و در حدیث دیگر منقولست که شخصی از صداع بآنحضرت شکایت
کرد حضرت فرمود که دست خود را بگذار بر موضعی که درد میکند و سوره حمد و آیة الکرسی را بخوان و بگو الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله
والله اکبر مما اخاف واحذر و اعوذ بالله من عرق نعار و اعوذ بالله من حر النار **سورة البقرة و آل عمران** بسند معتبر از حضرت امام جعفر
صادق ع منقولست که هرکه سوره البقره و آل عمران بخواند این دو سوره در روز قیامت بر سر او سایه افکنند مانند دو ابر یا دو عبا
و بسند معتبر از حضرت علی بن الحسین ع علیهما السلم منقولست که حضرت رسول صلعم فرمود که هرکه چهار آیه از اول سوره البقره و آیة الکرسی

تا علی العظیم با دو آیه بعد از آن و سه آیه آخر سوره بقره بخواند بدی در خود و مالش نه بیند و شیطان نزدیک او نیاید و قرآن را فراموش نکند
از حضرت امام رضا ع منقولست که هر که آیة الکرسی را در وقت خواب بخواند از فالج ایمن گردد و هر که بعد از هر نماز بخواند هیچ صاحب
نیشی به او ضرر نرساند و بسند معتبر از حضرت باقر ع منقولست که هر که یکمرتبه آیة الکرسی بخواند حق تعالی بر گرداند از و هزار بلا از بلاهای دنیا
و هزار بلا از بلاهای آخرت را که سهلترین بلاهای دنیا فقر و احتیاج باشد و کمترین بلاهای آخرت عذاب قبر باشد و منقولست که ابوذر
از رسول خدا سؤال نمود که کدام آیه عظیمترین آیاتی است که بر تو نازل گردیده است فرمود که آیة الکرسی و بسند معتبر منقولست که شخصی بخدمت
حضرت صادق ع شکایت کرد از تب حضرت فرمود که آیة الکرسی را در ظرفی بنویس و باب حل کن و بخور و از حضرت کاظم ع مرویست که
یکی از پدران من شنید که کسی سوره فاتحه میخواند فرمود که شکر خدا کرد و مزد یافت بعد از آن شنید که قل هو الله میخواند فرمود که ایمان
آورد و ایمن شد و بعد از آن شنید که قل هو الله میخواند و فرمود که ایمان آورد و ایمن شد و بعد از آن شنید که سوره انا انزلناه
میخواند فرمود که بیه نازلشد برات بیزاری اینمرد از جهنم و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین ع منقولست که کسی که چشمش آزاری داشته
باشد آیة الکرسی بخواند و بر خاطر خود قرار دهد که بر طرف میشود بتوفیق الله تعالی عافیت می یابد و هر که پیش از طلوع آفتاب یازده مرتبه
قل هو الله احد و یازده مرتبه انا انزلناه و یازده مرتبه آیة الکرسی بخواند خدا تعالی مالش را از تلف حفظ نماید و چون کسی خواهد که از خانه
بیرون رود چند آیه از سوره آل عمران بخواند یعنی ان فی خلق السموات والارض الخ با آیة الکرسی و سوره انا انزلناه و سوره حمد بخواند حوایج
رفع قضاهای دنیا و آخرت میگردد و بسند معتبر از حضرت امام رضا ع منقولست که حضرت رسول ص فرمود که هر که صد مرتبه آیة الکرسی
بخواند چنان باشد که مدت حیات خود عبادت کرده باشد از حضرت رسول ص منقولست که حق تعالی فرمود که بتو دادهست تو گنجی از گنجهای
عرش خود کرامت کرده ام فاتحة الکتاب و خاتمه سوره البقره یعنی آمن الرسول تا آخر و از حضرت امیر المؤمنین ع منقولست که گمان ندارم
که کسی در اسلام عقلش کامل شده باشد و شبی بدون خواندن آیة الکرسی بسر آورد و بعد از آن فرمود که اگر بدانید که چه فضیلت دارد در
هیچ حالی آنرا ترک ننمایید بدرستی که حضرت رسول ص مرا خبر داد که آیة الکرسی از گنج زیر عرش بمن کرامت فرموده اند و پیغمبران دیگر را
چنین کرامتی نداده اند و بعد از آن حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که از آن روز که آیة الکرسی نازلشد این را از حضرت رسول ص شنیدم تا حال
یکشب ترک آن نکرده ام سه مرتبه میخوانم در هر شبی یکمرتبه بعد از نماز خفتن پیش از نافله و بسند معتبر از حضرت رسول ص منقولست که هر که
بعد از نماز واجب آیة الکرسی بخواند بدرستی که محافظت و مداومت ننماید بر خواندن آن مگر پیغمبری یا صدیقی یا شهیدی و بسند معتبر از
صادق ع منقولست که چون حق تعالی امر فرمود که سوره فاتحه و آیة الکرسی و آیه شهد الله و آیه قل اللهم مالک الملک را بزمین آورده اند
و در عرش الهی آویختند و گفتند پروردگارا ما را بجائی میفرستی وحی فرمود بایشان که بروید بزمین بعزت و جلال خودم سوگند که هر که
از آل محمد و شیعیان شما هر را تلاوت نماید بعد از نمازهای واجب البته بسوی او نظر نمایم بنظر مخفی خود یعنی الطاف خاصه خود را شامل

او گردانم

او کردانم هر روز هفتاد نظر و در هر نظری هفتاد حاجت او را بر آورم و او را قبول کنم هر چند معصیت بسیار کرده باشد و بسند معتبر
از حضرت امام علی النقی ع منقولست که اشجع بحضرت صادق ع عرض نمود که من بسیار سفر میکنم و در بیابانهای مخوف واقع میشوم چیزی تعلیم
من فرمایی که موجب ایمنی من گردد آنحضرت فرمود که هرگاه خوف بر تو غالب گردد دست راست خود را بر بالای سر خود بگذار و باواز
بلند این آیه را بخوان که أَفَغَيْرَ دِينِ اللهِ يَبْغُونَ وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمٰوَاتِ وَالارض طوعا وكرها وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ اشجع گفت که چون بسفر
رفتم بوادیی رسیدم که میگفتند جن در آنجا بسیار است ناگاه شنیدم که شخصی میگوید که بگیریدش من این آیه را خواندم دیگری گفت
چگونه بگیریمش و حال آنکه پناه بآیه طیبه برد **سورة النساء** بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلم منقولست که هر که سوره نسا را در هر جمعه
بخواند از ضغطه قبر ایمن گردد **سورة المائدة** بسند معتبر از امام محمد باقر ع منقولست که سوره مائده را در هر روز پنجشنبه بخواند ایمانش بظلم و
گناه آلوده نشود **سورة الانعام** بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که سوره انعام یکدفعه نازل شد و هفتاد هزار ملک تسبیح گویند از
برای او تا روز قیامت و از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که اگر علتی داشته باشی که خوف هلاک از و باشد سوره انعام را بخوان که
مکروهی بتو نمیرسد **سورة الاعراف** بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که هر که سوره اعراف را در هر ماه بخواند در روز قیامت
از جمله جماعتی باشد که حق تعالی در شان ایشان فرموده که خوفی بر ایشان نیست و اندوهناک نمیشوند و اگر در هر جمعه بخواند او را در قیامت
حساب نکنند و بدرستی که آیات محکمات در آن بسیار است پس قراءت این سوره را ترک منمایید که گواهی میدهد در قیامت برای آنکه او را
خوانده باشد و بسند معتبر از اصبغ بن نباته منقولست که روزی حضرت امیر المؤمنین علیه السلم فرمود که بحق آن خداوندی که محمد را براستی
فرستاده است و اهل بیتش را گرامی داشته است که آنچه مردم طلب نمایند از احراز از برای سوختن یا غرق شدن یا دزدی یا گریختن
چهارپا یا کنیز یا غلام البته در قرآن هست پس هر که خواهد از من سؤال نماید پس شخصی برخواست و گفت یا امیر المؤمنین چیزی از قرآن
بمن تعلیم نما که مرا ایمن گرداند از سوختن و غرق شدن فرمود که این دو آیه را بخوان إِنَّ وَلِيِّيَ اللهُ الَّذِي نَزَّلَ الْكِتَابَ وَهُوَ
يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ وَمَا قَدَرُوا اللهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَالسَّمٰوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ
سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ هر که این دو آیه را بخواند از سوختن و غرق شدن ایمن گردد پس شخصی خواند و آتش در خانهای همسایگان
افتاده و او سالم ماند و بخانه او آتش نفتاد پس شخصی دیگر برخواست و گفت یا امیر المؤمنین چهارپای چموشی دارم و چموشی میکند و من
از و میترسم فرمود که بر گوش راستش این آیه را بخوان وله اسلم من في السموات والارض طوعا وكرها واليه ترجعون پس آنشخص چنین کرد
چهارپایش نرم و هموار شد شخصی دیگر برخواست و گفت یا امیر المؤمنین در زمینی که من میباشم حیوانات درنده بسیارند و بخانه من داخل
میشوند و تا حیوانی را ضایع نکنند بدر نمیروند حضرت فرمود که این دو آیه را بخوان لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ
عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللهُ لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ

علیه

العرش العظیم این هر دو ایه خواند دیگر درندها نخانه اش نیامدند شخصی دیگر برخواست وگفت یا امیر المؤمنین در شکم من صفرا ایست بهم رسیده

ایا آیه هست که موجب شفا گردد حضرت فرمود که بلی بی انکه درهم و دیناری خرج کنی بر شکم خود ایة الکرسی بنویس و بشوی وان آب را بخور که آن

ذخیره باشد در شکم تو و باعث شفا گردد بقدرت الهی شخصی دیگر برخواست وگفت یا امیر المؤمنین برای گمشده خبری بفرما حضرت فرمود

که دو رکعت نماز بگذار و در هر رکعت سوره یس بخوان و بعد ازان بگو یا هادی الضالة رد علی ضالتی آنمرد چنان کرد حق تعالی گمشده اش

را برو برگردانید پس شخصی دیگر برخواست وگفت یا امیر المؤمنین بنده از من گریخته فرمود که این آیه را بخوان او کظلمات فی بحر لجی یغشیه

موج من فوقه سحاب بعضها فوق بعض اذا اخرج یده لم یکد یریه و من لم یجعل الله له نورا و ماله من نور چون این ایه را خواند غلامش

برگشت پس شخص دیگر برخواست وگفت یا امیر المؤمنین حرزی برای دزدی بفرما که دزد مال مرا بسیار میبرد در شب حضرت فرمود که

چون میان رخت خواب میروی این دعا را بخوان قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن تا اخر سوره بنوا اسرائیل بعد ازان حضرت فرمود کسی که

شب در بیابانی تنها باشد و آیه سخره ان ربکم الله الذی خلق السموات والارض تا رب العالمین بخواند ملائکه اورا محافظه و محارسه

نمایند و شیاطین ازو دور شوند پس شخصی این ایه را شنید شبی به خرابه رسید و در شب انجا ماند و فراموش کرد که این ایه را بخواند

چون خوابید دو شیطان امدند یکی دهانش را گرفته بود و دیگری گفت که من دست برداشته ام و این ایه را بخواند و شیطان دیگر گفت

خدا تعالی بینیت را بر خاک مالد الحال حراست و نگهبانیش بکن تا صبح چون صبح شد بخدمت حضرت امیر المؤمنین ع امد گفت که در

سخن تو شفا و راستی است و حال شب خود را نقل کرد بعد از طلوع افتاب بان محلی که شب خوابیده بود برگشت اثر موی شیطان بر

زمین ظاهر بود که موی خود را بر زمین کشیده بود و رفته بود سورة التوبة والانفال از حضرت صادق ع منقولست که هر که سوره انفال

و سوره برات را بخواند هرگز نفاق بر وراه نیابد و از شیعه امیر المؤمنین صلوات الله علیه باشد سورة الهود از حضرت باقر ع

منقولست که هر که سوره هود را در هر جمعه بخواند حق تعالی او را در قیامت در زمره پیغمبران مبعوث گرداند و در قیامت گناهی ازو

صادر نشود و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین ع منقولست که هر که از غرق شدن ترسد این ایات را بخواند بسم الله مجریها

و مرسیها ان ربی لغفور رحیم بسم الله الملک المبین و ما قدروا الله حق قدره والارض قبضته جمیعا یوم القیمة والسموات

مطویات بیمینه سبحانه و تعالی عما یشرکون سورة یوسف ع از حضرت صادق ع منقولست که هر که سوره یوسف را در هر روز یا در هر شب

بخواند چون روز قیامت مبعوث شود جمال او مانند جمال حضرت یوسف ع باشد و در آنروز با وخوفی نرسد و از نیکان بندگان

صالح خدا باشد سورة الرعد از حضرت صادق ع منقولست که هر که سوره رعد را بسیار بخواند هرگز صاعقه باو نرسد اگرچه ناصبی باشد

و اگر مومن باشد خدا او را داخل بهشت گرداند بی حساب و شفاعت اورا قبول گرداند در اهل بیت و برادر مومن او سورة حجر و ابراهیم

از حضرت صادق ع منقولست که هر که سوره ابراهیم و حجر را در هر جمعه بخواند هرگز با و فقر و دیوانگی نرسد سورة النحل از حضرت صادق ع

منقولست که هرکه سورة النحل را در هر ماه بخواند در دنیا بقرض مبتلا نشود و هفتاد نوع از بلا ازان دور گرداند که سهلترین آنها
دیوانگی و خوره و پیسی باشد و مسکن او در جنت عدن باشد که در میان بهشتها واقع است سورة بنی اسرائیل از حضرت صادق
علیه السلام منقولست که هرکه سوره بنی اسرائیل در هر شب جمعه بخواند نمیرد تا قایم آل محمد را دریابد و از اصحاب او باشد منقولست
که عمرو بن حنظله بحضرت صادق ع شکایت نمود از صداع حضرت فرمود که دست بر بالای سر بگذار و این آیه را بخوان
قُل لَو كانَ مَعَهُ آلِهَةٌ كَما يَقولونَ إِذًا لَابتَغَوا إِلى ذِي العَرشِ سَبيلًا وَإِذا قيلَ لَهُم تَعالَوا إِلى ما أَنزَلَ
اللَّهُ وَإِلَى الرَّسولِ رَأَيتَ المُنافِقينَ يَصُدّونَ عَنكَ صُدودًا از حضرت صادق ع منقولست که هرکه سوره کهف
را در هر شب جمعه بخواند نمیرد مگر شهید و خدا او را از زمره شهدا محشور گرداند و در قیامت با شهیدان بایستد و بسند معتبر از آنحضرت
منقولست که هرکه سوره کهف را در هر شب جمعه بخواند کفاره گناهی باشد که از جمعه تا جمعه دیگر کرده باشد و در روایت دیگر وارد
شده است که کسی که در روز جمعه بعد از نماز ظهر و عصر بخواند همین ثواب داشته باشد و از حضرت رسول ص منقولست که هرکه
قل انما انا بشر را تا آخر بخواند همین ثواب داشته باشد و از آنحضرت منقولست که هرکه همین آیه را بخواند در وقت خواب از
خوابگاه او تا کعبه نوری ساطع گردد که میان او پر باشد از ملائکه و استغفار برای او بکنند تا صبح و در حدیث دیگر از حضرت
صادق ع وارد شده که هرکه این آیه را در وقت خواب بخواند در هر وقت که خواهد بیدار شود سوره مریم و طه از حضرت صادق
ع منقولست که ترک مکنید سوره مریم و طه را که خدا این دو سوره را دوست میدارد و هرکه ازا خواند او را دوست میدارد
و کسی که بر قرائت آن مداومت مینماید حق تعالی در قیامت نامه‌اش را بدست راستش دهد و او را بر گناهانی که در اسلام کرده است
حساب نکند و در آخرت مزدی باو عطا فرماید که او راضی باشد سوره الانبیا از حضرت صادق ع منقولست که هرکه سوره انبیا
را بخواند از روی محبت و خواهش در باغستانهای بهشت با همه پیغمبران رفاقت کند و در دنیا در نظر مردم با هیبت باشد سورة
الحج از حضرت صادق ع مرویست که هرکه سوره حج را در هر روز یکمرتبه بخواند در آنسال توفیق حق حج یابد و اگر در آن سفر بمیرد داخل
بهشت شود راوی پرسید که اگر سنی باشد چون است فرمود که عذابش تخفیف می یابد سوره المؤمنون از حضرت صادق ع منقولست
که هرکه سوره مؤمنون را بخواند حق تعالی خاتمه او را بخیر گرداند و در فردوس اعلی منزلش با منزل پیغمبران باشد سورة النور
از حضرت صادق ع منقولست که حفظ نمایید دربستی که هرکه این سوره را در هر شب یا در هر روز بخواند مداومت نماید هیچیک
از اهل خانه او زنا نکنند تا او بمیرد و چون بمیرد هفتاد هزار ملک تا قبر او را مشایعت نمایند که همه از برای او دعا کنند و
استغفار نمایند تا بقبرش گذارند و بسند معتبر منقولست که شخصی از وجع و ضعف چشم بحضرت کاظم ع شکایت نمود حضرت
فرمود که آیه نور را سه مرتبه در جامی بنویس و بشوی و در شیشه ضبط کن دیگر بدیده بکش راوی گوید که صد میل کشیدم که دیدم

صحیح تر از اول شد **سورة الفرقان** از حضرت امام موسی ع منقولست که ترک مکن تلاوت سوره فرقانرا بدرستی که هر که در شب این سوره
را بخواند حق تعالی او را حساب و عذاب نکند و منزلش در فردوس اعلی باشد **سورة الطواسین** از حضرت صادق ع منقولست که هر که سه سوره
طس را در شب جمعه بخواند از اولیا و دوستان خدا باشد و در حفظ و حراست الهی باشد و در دنیا فقر و بدحالی باو نرسد و در آخرت
از بهشت انقدر باو بدهند که راضی شود و زیاده از رضای او باو عطا فرمایند و حق تعالی صد زن از حور العین باو کرامت
فرماید **سورة العنکبوت والروم** بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که هر که سوره عنکبوت و روم را در شب بیست و سوم ماه رمضان
بخواند والله که از اهل بهشت است و درین حکم استثنا نمیکنم و نمیترسم که خدا تعالی درین سوگند بر من گناهی بنویسد و این دو سوره
را نزد خدا تعالی منزلتی عظیم است **سورة لقمان** از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که کسی که سوره لقمانرا در شب بخواند حق تعالی
در آن شب ملکی چند براو موکل گرداند که او را از شیاطین و لشکرهاش حفظ کنند تا صبح شود و اگر در روز بخواند او را در آن روز از
شیاطین و لشکرش حفظ نماید تا شب **سورة السجدة** از حضرت صادق ع منقولست که هر که سوره سجده را در هر شب جمعه بخواند حق تعالی
نامه اش در قیامت بدست راست او بدهد و او را حساب نفرماید هر چند که گناهکار باشد **سورة الاحزاب** از حضرت صادق ع
منقولست که هر که سوره احزاب را بسیار تلاوت نماید در قیامت در جوار رحمت حضرت رسول الله ص باشد بعد از آن فرمود که در
سوره احزاب فضایح بسیاری از مردان و زنان قریش و غیر ایشان بود و درازتر بود و لیکن کم کردند و تخفیف دادند **سورة
سبا و فاطر** از حضرت صادق ع منقولست که هر که سوره سبا و فاطر را در شب بخواند در آن شب در حفظ و حراست الهی باشد و اگر در
روز بخواند در آنروز مکروهی باو نرسد و حق تعالی از خیر دنیا و آخرت انقدر باو کرامت فرماید که در خاطرش خطور نکرده باشد
و آرزویش بآن نرسیده باشد و بسند معتبر از امام موسی کاظم ع منقولست که در وقت خواب این ایه بخواند که ان الله یمسک السموات
والارض ان تزولا ولئن زالتا ان امسکهما من احد من بعده انه کان حلیما غفورا خانه بر سر شما خراب نشود و بسند دیگر منقولست
که شخصی از اهل مرو بخدمت حضرت صادق ع از درد سر شکایت کرد حضرت فرمود که نزدیک بیایش دست بر سر او گذاشته
و این ایه را خواند ان الله یمسک السموات والارض الخ **سورة یس** از حضرت صادق ع منقولست که هر چیزیرا قلبی است و قلب
قران سوره یس است پس هر که این سوره را در روز پیش از نماز شام بخواند در آنروز از بلاها محفوظ باشد و حق تعالی او را روزی فراوان
عطا فرماید تا شام و کسی که در شب پیش از خواب بخواند حق تعالی هزار ملک بر او موکل گرداند که او را از شر هر شیطان مردودی
و هر آفتی حفظ نماید و اگر در آنروز بمیرد حق تعالی او را داخل بهشت گرداند و در غسل او سی هزار ملک حاضر شوند که استغفار از
برای او کنند و مشایعت او نمایند تا قبرش باستغفار و چون در لحدش گذارند آن ملائکه در میان قبرش ساکن گردند و عبادت
الهی کنند و ثواب عبادت ایشان از او باشد و قبرش را فراخ کنند تا چشم کار کند و او را ایمن گردانند از فشار قبر و پیوسته از

از قبر او نوری ساطع باشد تا اطراف آسمان تا وقتی که از قبر بیرون آید پس چون حق تعالی او را از قبر بیرون آرد آن سی هزار ملک با
او باشند و شفاعت نمایند و با او سخن کنند و بهر خیری او را بشارت دهند تا او را از صراط بگذرانند و او را در مقام قرب
بجای بدارند که هیچ خلقی قربش از او بیشتر نباشد مگر ملائکه مقرب و پیغمبران مرسل و او با پیغمبران بایستد نزد حق تعالی در هنگامی که مردم اندوه
داشته باشند او اندوه نداشته باشد و در حالتی که مردم جزع نمایند او جزع نکند پس پروردگار عالم با او خطاب فرماید که ای بنده مؤمن
هر کرا خواهی شفاعت کن که شفاعت ترا قبول نمایم و هر سوالی که خواهی از من بکن که سوالت را رد نمیکنیم پس او شفاعت کند و خدا تعالی قبول
و او سوال نماید حق تعالی عطا فرماید و دیگر آنرا حساب نکنند و با دیگران در مقام حسابش باز ندارند و مذلت و خواری در آن صحرا با او برسد
و هیچ گناهی از گناهان او را نگیرند و بجانب بهشت روان شود مردم تعجب کنند که سبحان الله این بنده را هیچ گناه نبوده و از رفقای
پیغمبر آخر الزمان باشد و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که هر که در عمر خود یکمرتبه سوره یس را بخواند حق تعالی بعدد هر خلقی
که در دنیا و آخرتست و هر خلقی که در آسمانهاست بعدد هر یک از ایشان ده هزار حسنه بنویسد و ده هزار گناه از و محو فرماید و
بفقر و قرض مبتلا نشود و خانه بر سرش فرو دنیاید و بتعب و مشقت و دیوانگی و خوره و وسواس و دردهای ضرر رساننده مبتلا
نشود و حق تعالی سکرات و احوال مرگ را از و تخفیف دهد و خود قبض روح او نماید و ضامن شود از برای او فراخی روزی را
و در قیامت او را شاد گرداند و چندان ثواب با و کرامت فرماید که او راضی شود و حق تعالی خطاب فرماید بملائکه آسمانها و زمین که من
از فلان بنده راضی شدم برای او استغفار نمایید **سورة الصافات** از حضرت صادق ع منقولست که هر که سوره صافات را در
هر روز جمعه بخواند پیوسته از جمیع آفتها و بلاها محفوظ باشد و در دنیا روزیش فراخ باشد و ببدن و مال و اولادش مکروهی نرسد
نه از شیطان و نه از جبار معاندی و اگر در آن شب یا در آن روز بمیرد شهید مبعوث گردد و با شهیدان داخل بهشت شود و در
درجه شهیدان جای با و دهند و بسند معتبر از سلیمان جعفری منقولست که حضرت امام موسی کاظم ع بفرزند خود قاسم فرمود که
برخیز ای فرزند و بر بالای سر برادرت سوره والصافات بخوان تا تمام کنی او شروع بخواندن کرد چون بآیه أهم أشد خلقا
أم من خلقنا رسید قبض روحش شد چون جامه بر روی میت کشیدند و بیرون آمدند یعقوب بن جعفر بحضرت عرض کرد که ما چنین
میدانستیم که برای آسانی جان کندن سوره یس باید خواند و شما فرمودید که سوره الصافات بخوانید حضرت فرمود که سوره صافات را
بر سر هر که بشدت جان کندن گرفتار باشد بخوانند البته حق تعالی راحتش را نزدیک میگرداند و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین ع
منقولست که هر که از گزیدن عقرب بترسد این آیات را بخواند که سلام علی نوح فی العالمین انا کذلک نجزی المحسنین انه من عبادنا المؤمنین
بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین ع منقولست که کسی که خواهد در قیامت او را بکیل وافی ثواب وافی دهند باید که بعد از هر نماز
این آیه را بخواند که سبحان ربک رب العزة عما یصفون و سلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین و در حدیث دیگر وارد

شده که از هر مجلسی که برخیزی واین ایه را بخوانی کفاره گناهان ان مجلس میکردد **سوره ص** از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که هر که
سوره ص را در هر شب جمعه بخواند حق تعالی او را از خیر دنیا واخرت انقدر عطا میفرماید که هیچ احدی از خلق انرا عطا نفرموده باشد
مگر به پیغمبر مرسلی یا ملک مقربی واو را داخل بهشت کرداند با هر که خواهد از اهل خانه اش حتی خادمی که او را خدمت میکرده است **سوره الزمر**
از حضرت صادق ع منقولست که هر که سوره زمر را بخواند حق تعالی باو شرف دنیا واخرت را کرامت میفرماید واو را عزیز کرداند بی مال
وخویشان بحدی که هر که او را ببیند از مهابتی که از و در دلش بهم رسد وبدنش را از اتش جهنم حرام کرداند ودر بهشت از برای او هزار شهر
بنا کنند که در هر شهری هزار قصر باشد ودر هر قصری صد حوریه واز چشمها وحوران ودرختها ومیوه ها انچه در قران وصف فرموده
باو کرامت فرماید **سوره المؤمن** از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که هر که سوره حم مومن را در هر شب جمعه بخواند حق تعالی گناهان
گذشته وآینده او را بیامرزد والمیاز از وسلب ننماید وآخرت او را بهتر از دنیا کرداند از برای او **سوره حم سجدة** از حضرت صادق
ع منقولست که هر که سوره حم سجده را بخواند حق تعالی در قیامت او را نوری عطا فرماید انقدر که چشم کار کند واو را سرور وشادی در از زکر
کرامت ودر دنیا بحالی باشد که دیگران ارزوی حال او کنند **سوره حمعسق** از حضرت صادق ع منقولست که هر که مداومت نماید بر سوره
حمعسق چون در قیامت مبعوث شود روی او مانند برف سفید باشد ومانند افتاب نورانی وچون نزد عرش آید حق تعالی فرماید که ای بنده
من مداومت نمودی بر قراءت سوره حم عسق ونمیدانستی که چه ثواب دارد واگر منزلت آن سوره وثوابش را میدانستی هرگز از خواندن
ملال بهم نمیرسانیدی واکنون جزای خود را خواهی دانست ای ملائکه او را داخل بهشت کردانید که از برای او قصری مقرر ساخته ایم از یاقوت
سرخ ودرها وکنکرها ودریچهایش از یاقوت سرخ است واز لطافت اندرون بیرونرا میتوان دید واز بیرون اندرونرا ودران قصر
دختران باکره جوان از حور العین وهزار غلام وهزار کنیز از پسران گوشواره در گوش پیوسته در حسن پاینده باو عطا کرده ایم **سوره
زخرف** از حضرت باقر ع منقولست که هر که مداومت نماید بر خواندن سوره حم زخرف خداتعالی در قبر او را از جانوران زمین وفشار
قبر ایمن کرداند **سوره دخان** از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که هر که سوره دخانرا بخواند در نمازهای واجب خداتعالی او را در زمره
ایمنان مبعوث کرداند واو را در سایه عرش خود جای دهد وحساب او را اسان کند ونامه او را بدست راست او دهد وبسند معتبر منقولست
که شخصی بخدمت امام محمد باقر ع منقولست که شخصی بخدمت امام محمد باقر ع عرض نمود که چگونه شب قدر را اشناسم فرمود که چون
ماه مبارک رمضان بیاید هر شب صد مرتبه سوره دخانرا بخوان چون شب بیست وسوم شود تصدیق خواهی نمود بانچه سؤال نمودی
سوره الجاثیة از حضرت صادق ع منقولست که هر که سوره جاثیه را بخواند ثوابش آنست که جهنم را نبیند واواز وخروش آن نشنود
سوره الاحقاف از حضرت صادق ع منقولست که هر که در هر شب یا در هر جمعه سوره احقاف را بخواند در دنیا خوفی باو نرسد واز
فزع روز قیامت ایمن کردد واز حضرت صادق ع منقولست که سورهای حوامیم ریاحین بهشت اندپس چون خواندن انهارا باید

خدارا حمد و شکر بسیار بکنید که توفیق تلاوت آنها بشما کرامت فرموده است بدرستی که بنده که از خواب برخیزد در نماز خواهیم را بخواند
از دهانش نسیمی خوشبوتر از مشک و عنبر بیرون آید بدرستی که حق تعالی رحم میکند تلاوت کننده و خواننده این سورها را و رحم میکند
همسایگان و آشنایان و مصاحبان و خویشان او را و در روز قیامت عرش و کرسی و ملائکه مقرب از برای او استغفار مینمایند
سورة محمد صلی الله علیه وآله از حضرت صادق ع منقولست که هرکه سوره الذین کفروا بخواند گناه نکند و در دین خود هرگز شک بهم نرساند
و بفقر هرگز مبتلا نشود و هرگز خوفی از پادشاهی باو نرسد و همیشه از شک شرک و کفر محفوظ باشد و چون بمیرد حق تعالی هزار
ملک مقرب بقبر او فرستد که نماز کنند و ثواب نماز ایشان از او باشد و چون از قبر بیرون آید هزار ملک او را مشایعت نمایند تا او را
بمحل ایشان رسانند و از خوفهای قیامت ایمن بدارند و در امان خدا و رسول باشد **سورة الفتح** از حضرت صادق ع منقولست که حفظ
نمایید اموال و زنان و فرزندان و بندگان خود را بخواندن سوره انا فتحنا بدرستی که هرکه بر خواندن این سوره مداومت نماید در روز
قیامت منادی از جانب رب العزة او را ندا میکند که همه خلایق بشنوند که تو از بندگان مخلص مایی ای ملائکه او را ملحق گردانید ببندگان
شایسته من و او را داخل بهشت جاوید کنید و از شراب سر بمهر بهشت که با کافور ممزوج است باو بچشانید **سورة الحجرات** از حضرت
صادق ع منقولست که هرکه سوره حجرات را بخواند در هر شبی یا در هر روزی در بهشت از جماعتی باشد که بزیارت حضرت رسالت پناه ص
مشرف میشوند **سورة ق** از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که هرکه مداومت سوره ق والقرآن کند در نمازهای واجب و سنت
خدا تعالی روزی او را فراخ گرداند و نامه اعمالش را در قیامت بدست راست او دهند و حساب او را آسان بکند **سورة الذاریات**
از حضرت امام جعفر الصادق ع منقولست که هرکه سوره والذاریات را در روز یا در شب بخواند خدا تعالی عمر و معیشت او را اصلاح
آورد و وسعت دهد روزی او را و منور گرداند قبر او را چراغی که نور دهد تا روز قیامت **سورة النجم** از حضرت صادق ع
منقولست که هرکه سوره والنجم را در هر شب یا در هر روز بخواند در میان مردم بخیر و نام نیک تعیش کند و گناهانش آمرزیده و محبوب
دلهای مردم گردد **سورة اقتربت الساعة** از حضرت صادق ع منقولست که هرکه سوره اقتربت الساعة را بخواند چون از قبر بیرون آید
بر ناقه از ناقهای بهشت سوار شود **سورة الرحمن** از حضرت صادق ع منقولست که ترک مکنید سوره الرحمن را و خواندن آنرا در نماز
بدرستی که این سوره در دل منافقان قرار نمیگیرد و حق تعالی این سوره را به بهترین صورتها در نهایت خوشبوئی بصحرای محشر حاضر
میگرداند و می آید در محل قرب و کرامت می ایستد حق تعالی باو خطاب میفرماید که در زندگانی دنیا ترا در نماز میخواندند و مداومت مینمودند ترا
میگوید خداوندا فلان و فلان پس حق تعالی روهای ایشانرا سفید میگرداند و میفرماید که هر کرا خواهید شفاعت نمایید پس
ایشان را آنقدر که خواهند شفاعت مینمایند پس ایشانرا گویند داخل بهشت شوید و در هر جا که خواهید ساکن گردید و بسند معتبر
از آنحضرت منقولست که مستحب است که بعد از نماز صبح در روز جمعه سوره الرحمن را بخوانید و هر مرتبه که بگویید فبای آلاء ربکما تکذبان

بگوید لا بشیء من آلاء رب اکذّب و در حدیث معتبر دیگر فرمود که هر که سوره الرحمن را بخواند و هر مرتبه که بگوید فبای آلاء ربکما تکذبان
بگوید لا بشیء من آلاء رب اکذّب و اگر در شب بخواند و در آنشب بمیرد شهید مرده باشد و اگر در روز بخواند و در آنروز بمیرد شهید مرده
باشد **سوره الواقعه** از حضرت صادق ع منقولست که هر که در هر شب جمعه سوره اذا وقعه را بخواند خدا او را دوست دارد و مردم را دوست
خود گرداند و در دنیا بد حالی و فقر و احتیاج نه بیند و بهیچ آفتی و بلایی مبتلا نشود و از رفقای حضرت امیر المؤمنین ع باشد و این
سوره مخصوص آنحضرتست و بسند معتبر دیگر از آنحضرت منقولست که هر که سوره واقعه را در شب پیش از آنکه بخوابد بخواند در روز قیامت
روی او مانند ماه شب چهارده باشد و بسند معتبر دیگر از اسمعیل بن عبد الخالق منقولست که حضرت صادق ع فرمود که پدرم بعد از نماز
خفتن دو رکعت نماز نشسته میکردند و در آن دو رکعه و تیره سوره اذا وقعه الواقعه و قل هو الله احد میخواندند **سوره المجادله و الحدید**
از حضرت صادق ع منقولست که هر که سوره حدید و مجادله را در نماز فریضه بخواند و مداومت نماید خداتعالی او را عذاب نکند و خود و
اهلش بدحالی نه بیند **سوره الحشر** از حضرت رسول ص منقولست که هر که سوره حشر را بخواند جمیع خلق خدا از بهشت و دوزخ و عرش و کرسی و
حجب و آسمانهای هفت گانه و زمینهای هفت گانه و هواها و بادها و مرغان و درختان و کوهها و آفتاب و ماه و ملائکه همه بر او صلوات
فرستند و از برای او استغفار نمایند و اگر در آنروز یا در آنشب بمیرد با شهادت مرده باشد **سوره الممتحنه** از حضرت علی بن
الحسین علیهما السلام منقولست که هر که سوره ممتحنه را در نمازهای واجب و سنت بخواند حق تعالی او را با ایمان امتحان نماید و دیده اش را
نور دهد و خود و فرزندانش بدیوانگی و فقر مبتلا نشوند **سوره الصّف** از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که هر که مداومت نماید بر خواندن
سوره صف در نمازهای واجب و سنت خداتعالی او را در صف انبیا و ملائکه جای دهد **سوره الجمعه و المنافقون** از حضرت صادق ع
منقولست که واجب و لازم است بر هر که شیعه ما باشد که در نماز شام و خفتن شب جمعه سوره سبح اسم ربک الاعلی بخواند و در نماز ظهر
جمعه و منافقون بخواند چون چنین کند چنان باشد که بعمل حضرت رسول ص عمل نموده باشد و ثواب او نزد خداتعالی بهشت باشد **سوره
التغابن** از حضرت صادق ع منقولست که هر که سوره تغابن را در نماز واجبی بخواند آن سوره در روز قیامت شفیع او باشد و گواه عادل
باشد که شهادت دهد برای او نزد کسی که شهادت او را قبول فرماید و از وجدا نشود تا او را داخل بهشت گرداند و از حضرت امام جعفر
صادق ع منقولست که هر که سوره مسبحات را پیش از خواب بخواند نمیرد تا قائم آل محمد را ادراک نماید و اگر بمیرد او را در جوار حضرت رسول
صلی الله علیه و آله جای دهند **سوره الطلاق و التحریم** از صادق ع منقولست که هر که سوره طلاق و تحریم را در نمازهای واجب بخواند حق تعالی
او را در بهشت جای دهد و در روز قیامت او را پناه دهد از خوف و اندوه و از آتش جهنم عافیت یابد بسبب تلاوت کردن و محافظت
نمودن بحرمت این دو سوره زیرا که این دو سوره از حضرت رسول است **سوره الملک** از حضرت صادق ع منقولست که هر که سوره
تبارک الذی را در شب در نماز واجب پیش از خواب بخواند پیوسته در امان الهی باشد تا صبح شود و در روز قیامت در امان الهی باشد

تا داخل بهشت و بسند معتبر از امام محمد باقر ع منقولست که سورة الملک مانعه است که از عذاب قبر منع میکند و نامش در توریة سورة الملک است
هر که در شب بخواند بسیار عبادت و تلاوت کرده است و در آن شب او را از غافلان ننویسند بدرستی که من در نماز وتیره بعد از نماز خفتن
نشسته میخوانم و پدرم در روز و شب هر دو میخواند هر که این سوره را بخواند چون منکر و نکیر بقبر او در آیند چون از جانب پایش بیایند
پاهایش با ایشان گوید که از جانب ما راهی نیست زیرا که این بنده هر شب و روز بر پا می ایستاد و سورة الملک را میخواند و چون از
جانب شکمش بیایند شکمش با ایشان خطاب نماید که از جانب من راهی نیست بدرستی که این بنده در من جا داده بود سورة الملک را
و تلاوت مینمود و بر من جاری میساخت **سورة نون والقلم** از حضرت صادق ع منقولست که هر که سوره نون والقلم را در فریضه یا نافله
بخواند خدا تعالی او را ایمن گرداند از اینکه هرگز بفقر مبتلا نشود و چون بمیرد از فشار قبر نجات یابد **سورة الحاقّة** از حضرت
صادق ع منقولست که بسیار بخوانید سوره الحاقه را بدرستی که خواندن آن در فرایض و نوافل از ایمان بخدا و رسول است زیرا که این
سوره را چون بخواند ایمان از و بر طرف نشود تا هنگام مردن **سورة سئل سائل** از حضرت صادق ع منقولست که بسیار بخوانید
سوره سئل سائل را که هر که این سوره بسیار بخواند حق تعالی در قیامت از هیچ گناه او سؤال ننماید و او را در بهشت با رسول الله ساکن
گرداند و سه بهشت دیگر او را کرامت فرماید و دویست حوریه و چهار هزار زن باو تزویج فرماید **سورة النوح والجن** از حضرت
صادق ع منقولست که هر که سوره نوح و جن را بسیار بخواند در دنیا از چشم جنیان و دمیدنها و سحر و مکر ایشان محفوظ باشد و در بهشت
از رفقاء حضرت رسالت پناه ص باشد **سورة المزمّل** از حضرت رسول ص منقولست که هر که سوره مزمل را در نماز خفتن یا در شب بخواند
شب و روز و آن سوره هر سه گواه او باشند در قیامت و خدا او را با زندگانی نیکو زنده دارد و بمردن نیکو بمیرد **سورة المدثر**
از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که هر که در نماز واجب سوره مدثر را بخواند بر خدا لازم است که او را در جوار حضرت رسول ص
جای دهد و در زندگانی دنیا هرگز شقاوت او را در نیابد **سورة القیمة** منقولست از حضرت صادق ع که هر که مداومت نماید بر سوره
لا اقسم و بآن عمل نماید خدا او را با رسول خود محشور گرداند در بهترین صورتها و آنحضرت او را بشارت فرماید و در رویش خندد تا
از صراط و میزان او را بگذراند **سورة الدهر** از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که هر که سوره هل اتی علی الانسان را در هر صبح پنجشنبه
بخواند خدا تعالی باو هشتصد دختر باکره و چهار هزار زن و حور العین کرامت فرماید و با حضرت رسول ص باشد و بسند معتبر
از علی بن عمر منقولست که بخدمت حضرت امام علی نقی ع رفتم در روز سه شنبه آنحضرت فرمود که دیروز ترا ندیدم گفتم که نخواستم که
در روز دوشنبه حرکت کنم حضرت فرمود که هر که خود را از شر آن روز یعنی دوشنبه نگاه دارد در رکعت اول نماز صبح آن روز سوره
هل اتی علی الانسان بخواند چنانچه حق تعالی در آن سوره میفرماید که پس حق تعالی ایشان را نگاه داشت از شر آن روز و باستقبال ایشان
فرستاد نضرت و خوشحالی و سرور و شادی را و در حدیث دیگر جابر بن ضحاک وارد شده است که حضرت امام رضا ع در صبح روز دوشنبه

و پنجشنبه در رکعت اول سوره هل اتی علی الانسان میخوانند و در رکعت دوم سوره هل اتیک حدیث الغاشیه سورة المرسلات والنبأ والنازعات
از حضرت صادق ع منقولست که هر که سوره والمرسلات را بخواند حق تعالی میان او و حضرت رسول صلعم آشنایی می اندازد و هر که سوره عم یتساءلون
بخواند از دنیا نرود تا توفیق زیارت کعبه نیابد و هر که سوره والنازعات را بخواند نمیرد مگر سیراب و داخل بهشت نشود مگر سیراب سورة عبس
وکورت منقولست از حضرت صادق ع که هر که سوره عبس و سوره اذا الشمس کورت بخواند در حفظ الهی باشد از خیانت و در سایه کرامت
و رحمت الهی باشد تا زنده باشد سورة الانفطار والمطففین والانشقاق از حضرت صادق ع منقولست که هر که سوره اذا السماء انفطرت و سوره
مطففین وانشقاق را در نماز فریضه و نافله بسیار بخواند خدا تعالی هیچ حاجت او را رد ننماید و او را هیچ مانعی از خدا دور نکرداند و در حالت
و پیوسته نظر بکرامات الهی نماید و خدا نظر رحمت با او بدارد تا از حساب خلایق فارغ شود و بسند دیگر از آنحضرت منقولست که هر که در نماز
واجب سوره مطففین را بسیار بخواند حق تعالی در قیامت او را برات ایمنی از آتش جهنم کرامت فرماید و او را حساب به بهشت برد سورة
البروج از حضرت صادق ع منقولست که هر که سوره والسماء ذات البروج را در فرایض بخواند چون سوره پیغمبرانست حق تعالی او را
در قیامت با پیغمبران و مرسلان محشور گرداند و با ایشان او را باز دارد سورة الطارق از حضرت صادق ع منقولست که هر که این سوره را
در فرایض بخواند در قیامت نزد خدا تعالی او را قدر و منزلتی عظیم باشد و از رفقاء پیغمبرانست در بهشت سورة الاعلی از حضرت
صادق ع مرویست که هر که سبح اسم ربک را در فریضه یا نافله بخواند در روز قیامت با او بگویند که در هر دری از درهای بهشت که خواهی
داخل شو سورة الغاشیة منقولست از حضرت صادق ع که هر که سوره غاشیه را مداومت نماید در نماز واجب یا سنت خدا او را فرو گیرد
برحمت خود و در دنیا و آخرت و در قیامت ایمنی از عذاب با او کرامت فرماید سورة الفجر از حضرت صادق ع منقولست که هر که این
سوره را در فرایض و نوافل بخواند در بهشت در جوار حضرت امام حسن ع باشد سورة البلد از حضرت صادق ع منقولست که هر که
این سوره را در نماز واجب بخواند در دعا از صالحان معروف شود که او را منزلت عظیم نزد حق تعالی است و در قیامت از رفقاء
انبیا و شهدا باشد سورة اللیل والضحی والم نشرح الیف والشمس از حضرت امام جعفر صادق ع منقولست که هر که بسیار بخواند در روزی یا در
شبی این چهار سوره را هر چیز که نزد او باشد در روز قیامت برای او شهادت دهند حتی مو و پوست و گوشت و خون و عروق و عصبها
و جمیع اعضای او و حق تعالی فرماید که من شهادت او را قبول کردم از برای بنده خود ای ملائکه ببرید او را به بهشت در هر جا که او اختیار نماید و باو
عطا کنید که او را بفضل و رحمت من برای این بنده مومن سورة التین منقولست که هر که سوره والتین را در فرایض و نوافل خود
بخواند عطا فرمایند باو از بهشت هر جایی را که خواهد و پسند د سورة اقرء منقولست از حضرت صادق ع که هر که هر روز یا هر شب
این سوره را بخواند و بمیرد چنان باشد که در راه خدا در میان لشکر رسول جهاد کرده باشد سورة القدر بسند معتبر از حضرت صادق
صلوات الله علیه منقولست که هر که سوره انا انزلناه را بخواند چنانست که شمشیر در راه خدا جهاد کرده باشد و اگر آهسته بخواند چنانست

که در راه خدا شهید شده باشد و هر که ده بار بخواند خدا تعالی هزار گناه از گناهان او را محو فرماید و بروایت دیگر از آنحضرت منقولست که هر که
پیش از طلوع آفتاب قل هو الله احد و انا انزلنا بخواند در آن روز بگناهی مبتلا نشود هر چند سعی نماید شیطان و بسند معتبر از حضرت امام
رضا ع منقولست که خدا تعالی را در روز جمعه هزار نفحه و نسیم از رحمت خود هست و مثل او را با و عطا فرماید و از حضرت صادق ع
منقولست که چون ماه مبارک رمضان در آید در هر شب هزار مرتبه سوره انا انزلنا را بخوان و چون شب بیست و سوم شود دل خود را محکم
بدار و گوشهای خود را محکم بدار از برای شنیدن عجایب از آنچه خواهی دید و بسندهای معتبر از آنحضرت منقولست که اگر کسی در شب
بیست و سوم شهر رمضان سوره انا انزلنا را هزار مرتبه بخواند صبح کند در حالتی که یقین او شدید و محکم شده باشد باعتراف نمودن بخیری
چند که مخصوص است از غرایب و فضایل و نیست این مگر بسبب چیزی که در خواب مشاهده نماید و بسند معتبر از صادق ع منقولست
که هر که جامه نوی ببرد و سوره انا انزلنا را سی و شش مرتبه بخواند و در هر مرتبه چون برسد به تنزّل الملائکة والرّوح اندکی آب بردارد
و بر جامه بپاشد پاشیدن سهلی و دو رکعت نماز در آن جامه بکند پیوسته در فراخی نعمت باشد تا آن جامه کهنه شود و بسند معتبر
منقولست که چون حضرت امام رضا ع جامه نوی می‌پوشیدند قدحی از آب می‌طلبیدند و ده مرتبه سوره القدر و ده مرتبه قل هو الله احد
و ده مرتبه قل یا ایها الکافرون بر آن طرف میخواندند و بعد از آن آن آب را بر جامه می‌پاشیدند و میفرمودند که هر که پیش از پوشیدن
چنین کند پیوسته در فراخی و عیش باشد مادام که تاری از آن جامه باقی باشد و بسند معتبر از حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه
منقولست که چون حق تعالی جامه نوی بکسی عطا فرماید باید که وضو بسازد و دو رکعت نماز بگذارد و در هر رکعتی سوره حمد و آیة
الکرسی و قل هو الله و انا انزلنا بخواند بعد از آن حمد کند خداوندی را که عورت او را بجامه پوشیده و او را در میان مردم زینت
بخشیده و کلمه لا حول و لا قوة الا بالله بسیار بگوید و کسی که چنین کند در آن جامه معصیت خدا نکند و بعدد هر تاری که در آن
جامه باشد خدا تعالی ملکی موکل گرداند که تقدیس خدا کنند و برای او استغفار نماید و برو دعا و ترحم کند و در روایت دیگر وارد شده
که هر که قدحی برگیرد و آبی در آن قدح بریزد و سی و پنج مرتبه سوره انا انزلنا بر آن قدح بخواند و آب را بر جامه خود بپاشد پیوسته در
وسعت باشد تا آن جامه کهنه شود و بسند معتبر از حضرت صادق صلوات الله علیه منقولست که از برای عوذه بلاها سبوی تازه
می‌گیرید و آب پر میکنید و سی مرتبه انا انزلنا را بروی میخوانید پس آن سبو را می‌آویزید و از آن آب میخورید و وضو می‌سازید پیش
از آنکه آبش تمام شود دیگر آب بر رویش میریزید و بسند معتبر دیگر منقولست که شخصی بخدمت حضرت صادق صلوات الله علیه
عرض نمود که هشت دختر مرا بهم رسیده و روی پسر تا حال ندیده ام دعا فرما که خدا تعالی مرا پسری کرامت فرماید حضرت فرمود که
چون می‌نشینی که مشغول جماع شوی دست راست خود را بر طرف راست ناف زن بگذار و هفت مرتبه سوره انا انزلنا بخوان و بعد از آن
مشغول شو چون حمل ظاهر شود در شب هر وقت که از پهلو به پهلو بگردی با دست راست بر جانب راست نافش بگذار و هفت مرتبه این سوره

آن شخص گفت چنین کردم هفت پسر از پی یکدیگر مرا خدا تعالی روزی کرد منقولست از ابی عمرو که بسیار حالم پریشان شد از فقر و احتیاج
حضرت امام محمد تقی عم نوشتم حال خود را حضرت فرمود که مداومت کن بر سوره انا ارسلنا نوحا الی قومه من یکسال خواندم
و اثری ندیدم بار دیگر بخدمت آنحضرت عرض کردم که از خواندن آن سوره اثری ندیدم حضرت بمن نوشتند که از یکسال خواندی
کافیست الحال سوره انا انزلناه بخوان پس چنان کردم بعد از اندک وقتی ابن داود قرضم را ادا کرد و وظیفه برای من و عیال
من مقرر گردانید و مرا وکیل کرد و مرا ببصره فرستاد و پانصد درم برای من مقرری قرار داد من از بصره نوشتم بخدمت حضرت
امام علی نقی عم و بعلی مهریار دادم و فرستادم و در آن نامه نوشتم که بیدرت حال خود را عرض نمودم بمن چنین نوشتند و عمل
کردم حالم خوب شده میخواهم که بفرمائی که آیا اکتفا کنم در خواندن سوره انا انزلناه در نمازهای واجب و سنت یا در غیر نماز
باید خواند و اندازه اش را بفرمائی که چه مقدار باید خواند حضرت نوشتند که هیچ سوره نه کوچک و نه بزرگ از قران ترک مکن
و از خواندن سوره انا انزلناه در شب و روزی صد مرتبه کافیست و بسند معتبر از حضرت امام موسی عم منقولست که هر که بعد از نماز
عصر ده مرتبه سوره انا انزلناه را بخواند مثل اعمال جمیع خلایق از ثواب باو کرامت فرمایند و بسند معتبر منقولست از حضرت
امام محمد تقی عم که چون در ماه تازه داخل میشدند در روز اول ماه دو رکعت نماز میگذاردند در رکعت اول بعد از حمد سی مرتبه
قل هو الله احد و در رکعت دوم بعد از حمد سی مرتبه انا انزلناه میخواندند و بعد از نماز آنچه میسر بود تصدق میکردند و سلامتی آن
ماه را باین عمل میخریدند و بسند معتبر منقولست که ابو علی بن راشد بخدمت امام علی النقی عم عرض نمود که شما بمحمد بن الفرج نوشته
بودید که بهترین سورها که در نماز واجب خوانند انا انزلناه و قل هو الله احد است و بر من دشوار است که این دو سوره را در نماز
صبح بخوانم حضرت فرمود که بر تو گران نباشد والله که فضیلت در این دو سوره است و بسند صحیح منقولست که حمیری بخدمت
حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه نوشته است که از آبای شما بما رسیده است حدیثی که عجب دارم از کسی که در نماز قل
هو الله احد نخواند و نماز او مقبول نباشد و بروایت دیگر رسیده است که هر که در نمازهای واجبش سوره همزه را بخواند خیر
دنیا باو میدهند پس آیا جایز است که همزه را بخوانند و آن دو سوره را ترک نماید حضرت در جواب نوشتند که ثواب این دو
سوره که بشما رسیده حق است و اگر سوره که ثواب آن بشما رسیده باشد ترک کنید قل هو الله احد و انا انزلناه بخوانید از برای
فضیلت این دو سوره را که میبایید ثواب این سوره را که ترک کرده اید و اگر غیر این دو سوره را بخوانید هم جایز است و نماز
تمام و کامل است و لیکن ترک افضل کرده خواهید بود سورة البینة از حضرت امام محمد باقر عم منقولست که هر که سوره لم یکن را بخواند
از شرک بیزار گردد و در دین پیغمبر صلی الله علیه و آله از برای او کامل شود و در قیامت داخل مومنان کامل مبعوث شود و خدا او را
حساب نماید حساب آسان سورة الزلزلة بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست که ملال بهم مرسانید از خواندن سوره زلزله بدرستی

که هرکه

که هرکه در نمازهای نافله این سوره را بسیار خواند هرگز خداتعالی او را بزلزله و صاعقه و آفتهای عظیم دنیا مبتلا نگرداند و او را بآن
آفتها نمیراند و در وقت جان کندن ملک بزرگواری از جانب پروردگارش نزد او بیاید و بر بالای سرش بنشیند پس بملک
موت فرماید که حق تعالی مرا چنین فرموده که سخن او را بشنوم و اطاعت او بکنم و تا مرا امر نکند قبض روحش ننمایم پس ملک الموت
نزد او باشد تا پرده از پیش دیده آن مومن برخیزد و جای خود را در بهشت به بیند و بعد از دیدن او امر نماید که قبض روحم بکن پس
ملک الموت در نهایت ملایمت و آسانی قبض روح آن بکند و هفتاد هزار ملک او را مشایعت کنند و بزودی به بهشت رسانند
و بسند معتبر از حضرت امام رضا ع منقولست که حضرت رسول الله ص فرمود که چهار مرتبه اذا زلزلة بخواند چنان است که تمام قرآن را
خوانده است **سورة العادیات** از حضرت صادق ع منقولست که هرکه سوره والعادیات را بخواند در نمازها در روز قیامت با من در
بهشت محشور شود و از رفقای من باشد **سورة القارعة** از حضرت امام محمد باقر ع مرویست که هرکه سوره قارعه را بسیار بخواند
خدا او را از فتنه دجال در دنیا و از حرارت جهنم در آخرت امان بخشد **سورة التکاثر** از حضرت صادق ع منقولست که هرکه سوره
الهیکم التکاثر را در نمازهای یکگانه واجبی بخواند حق تعالی ثواب صد شهید را برای او بنویسد و هرکه در نماز نافله بخواند خدا تعالی
ثواب پنجاه شهید از برای او بنویسد از برای او بنویسد و در نماز او چهل صف از ملایکه با او نماز کنند و بسند معتبر از
از آنحضرت منقولست که رسول ص فرمود که هرکه سوره تکاثر بخواند در وقت مرگ خدا او را از عذاب قبر نگاه دارد **سورة العصر** از حضرت رسول ص
منقولست که هرکه سوره والعصر را بخواند در نمازهای نافله خدا او را در روز قیامت با روی نورانی و دندان خندان و چشم روشن
مبعوث گرداند تا او را داخل بهشت گرداند **سورة الفیل و القریش** از حضرت صادق ع منقولست که هرکه در نمازهای واجب سوره
الم ترکیف بخواند برای او شهادت دهند در قیامت هر دشت و کوهی و کلوخی که از جمله نماز گذاران است و حق تعالی ندا کند
که راست گفتید شهادت شما را قبول کردم ای ملایکه او را بحساب داخل بهشت کنید که من او را دوست دارم و از آنحضرت منقولست
که هرکه سوره لایلاف را بسیار بخواند چون مبعوث شود بر اسبی از اسپان بهشت سوار شود یا بر سر مائده نور بنشیند بدانکه مشهور
میان علما آنست که یکی از آن دو سوره را به تنهائی در نماز واجب نمیتوان خواند بلکه اگر خواهند باهم میباید خواند و همچنین است
حکم والضحی والم نشرح **سورة الماعون** از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که هرکه این سوره را در نمازهای فریضه و نافله بخواند
از جماعتی باشد که خدا تعالی نماز و روزه اش را قبول فرماید و او را در قیامت باعمال دنیا حساب نکند **سورة الکوثر** از
حضرت صادق ع منقولست که هرکه سوره انا اعطیناک را در نماز فریضه و نافله بخواند خدا تعالی در قیامت او را از حوض
کوثر آب بسیار دهد و او را در زیر درخت طوبی در جوار حضرت رسول ص جای دهد **سورة الجحد** از حضرت صادق ع منقولست
که هرکه سوره قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد را بخواند در نماز فریضه خدا تعالی او را و فرزندانش را بیامرزد و اگر شقی باشد

نام او را از دیوان اشقیا محو نماید و در دیوان سعدا بنویسد و او را در زندگانی دنیا سعادتمند بدارد و او را شهید بمیراند و شهید
مبعوث گرداند و بسند صحیح از آنحضرت منقولست که هر که وقتی که برخت خواب رود قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد بخواند
بیزاری از شرک برای او بنویسند و از امیر المؤمنین ع منقولست که رسول ص در سفری نماز کردند و ما بآنحضرت اقتدا کردیم
در رکعت اول قل یا ایها الکافرون خواندند و در رکعت دوم قل هو الله احد و چون فارغ شدند فرمودند که از برای شما ثلث قرآن
و ربع قرآن خواندم و از حضرت صادق ع منقولست که ترک مکن جحد و توحید را در هفت نماز در نافله صبح و دو رکعت نافله پیشین
و دو رکعت نافله شام و نماز احرام و نماز صبح اگر هوا بسیار روشن شده باشد که سوره طولانی نتوانی خواندن و نماز طواف
و در روایت دیگر وارد شده است که درین همه نمازها همه در رکعت اول قل هو الله احد میخواند مگر در نافله صبح که در رکعت اول قل یا
ایها الکافرون میخواند سوره النصر از حضرت صادق ع منقولست که هر که سوره اذا جاء نصر الله را در نماز نافله و فریضه بخواند خدا
او را بر جمیع دشمنان نصرت دهد و از قبر بیرون آید و با او نامه باشد گویا و در آن نامه امان از صراط و آتش جهنم بوده باشد و به
هر چیز که بگذرد او را بشارت دهند به نیکی تا داخل بهشت گردد سوره لهب از حضرت صادق ع منقولست که چون سوره تبت یدی
را بخوانید نفرین کنید بر ابی لهب که او از جمله تکذیب کنندگان بود و تکذیب پیغمبر ص و آنچه او آورده است مینمود سوره
توحید بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که هر که قل هو الله احد را یک مرتبه بخواند حق تعالی بر او و اهلش و همسایگانش برکت
دهد و هر که دوازده مرتبه بخواند خدا تعالی در بهشت دوازده قصر برای او بنا کند و کاتبان اعمال بیکدیگر گویند که برویم و بقصرهای
برادر خود نظر کنیم و هر که صد مرتبه بخواند حق تعالی گناهان بیست و پنج ساله او را بیامرزد بغیر از خون ناحق و مال مردم و هر که چهار صد
مرتبه بخواند خداوند عالمیان اجر چهار صد شهید او را کرامت فرماید از شهیدانی که اسپان ایشان پی کرده باشند و خون ایشان
ریخته باشند و کسی که هزار مرتبه در یک شب بخواند نمیرد تا جای خود را در بهشت نه بیند یا دیگری برای او به بیند و بسند معتبر دیگر
از آنحضرت منقولست که چون حضرت رسالت پناه ص بر سعد بن معاذ نماز کردند فرمودند که هفتاد هزار ملک بر او نماز کردند
که جبرئیل در میان ایشان بود از جبرئیل پرسیدم که بچه عمل مستحق این شده بود که شما بر او نماز کنید گفت بسبب آنکه قل هو الله احد
میخواند ایستاده و نشسته و سواره و پیاده و در رفتن و برگشتن و بسند معتبر از رسول ص منقولست که هر که صد مرتبه قل هو الله احد
در وقت خواب بخواند خدا تعالی گناهان پنجاه ساله او را بیامرزد و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که فرمود که خود را حفظ
نماید از شر مردم بخواندن سوره قل هو الله احد رو بجانب راست خود کن و بخوان و رو بجانب چپ خود کن و بخوان و رو به پشت
سر خود کن و بخوان و بجانب بالای سر نظر کن و بخوان و بجانب پایین نظر کن و بخوان و اگر خواهی نزد حاکم جابری بروی چون نظرت
بر او افتد سه مرتبه بخوان و هر یک مرتبه که بخوانی انگشت را عقد کن و از دست چپ انگشتان را نگاه دار تا از نزد او بیرون آیی و از حضرت

صادق ع منقولست که هرکه یکروز برای او بگذرد و پنج نماز بکند و دران پنج نماز قل هو الله احد نخواند باو خطاب کنند که ای بنده خدا تو از
نماز کنندگان نیستی و بسند دیگر منقولست که هرکه یکهفته برو بگذرد و قل هو الله احد دران نخواند و بمیرد بدین ابی لهب مرده باشد و در حدیث
دیگر فرمود که هرکه اورا مرضی پیش آید یا شدتی روی دهد و قل هو الله احد را از برای دفع ان نخواند او از اهل آتش است و در حدیث دیگر فرمود
که هرکه ایمان بخدا و روز قیامت دارد باید که بعد از نماز واجب قل هو الله احد را ترک ننماید بدرستی که بعد از فریضه هرکه قل هو الله احد بخواند
خدا تعالی خیر دنیا و اخرت را باو کرامت فرماید و گناه او و پدر و مادر و فرزندان اورا بیامرزد و بسند صحیح از حضرت امیر المؤمنین ع منقولست
که هرکه قل هو الله احد را بعد از نماز صبح یازده مرتبه بخواند در آن روز گناهی بر او لازم نیاید هرچند بینی شیطان بر خاک مالیده شود و بسند معتبر از
حضرت صادق ع منقولست که هرکه بر تخت خواب رود و یازده مرتبه قل هو الله احد بخواند خانه او و همسایگانش را حفظ نماید و از حضرت امیر ع
منقولست که هرکه در وقت خواب قل هو الله احد بخواند چنان باشد که ثلث قران و ثلث توریة و ثلث انجیل و ثلث زبور خوانده باشد و از
حضرت رسول ص منقولست که حق تعالی بعوض فدک بحضرت فاطمه علیها السلم اطاعة تب را کرامت فرمود که تب مطیع آنحضرت پس هرکه تبی بهم
رساند سوره قل هو الله احد را بخواند و بحق فاطمه سؤال نماید زوال تب را بامر آلهی زایل گردد و از حضرت امام رضا ع منقولست که حضرت
رسول ص فرمود که هرکرا صداعی یا غیر ان عارض شود دستهای خودرا بگشاید و فاتحه و قل هو الله و معوذتین را بخواند و دست بر روی خود
بکشد ان از و برطرف شود سورتین المعوذتین از حضرت صادق ع منقولست که سبب نزول معوذتین ان بود که حضرت رسول ص تب بهم رسانید
جبرئیل ع این دو سوره آورد و تعویذ آنحضرت کردانید و بسند معتبر از صابر منقولست که حضرت صادق ع امامت ما کردند در نماز
شام و معوذتین خواندند و بعد از فارغ شدن فرمودند که این دو سوره از قرانست و از حضرت امام رضا ع منقولست بسند معتبر که هر
در حد صبی و طفولیت تعهد نماید در هر شبی خواندن قل هو الله احد و قل هو الله اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس را هر یک
صد مرتبه بخواند و اگر نتواند پنجاه مرتبه حق تعالی از و دور گرداند دیوانگی و مرضهایی که عارض اطفال میشود مثل استسقا و فساد معده و
غلبه خون را تا سن پیری مادام که تعهد و مداومت باین نماید و از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که هرکه در رکعت وتر معوذتین و قل
هو الله احد بخواند باو خطاب کنند که ای بنده خدا بشارت باد ترا که خدا تعالی وتر ترا قبول کرد و بسند صحیح از صادق ع منقولست
که هرکه بعد از نماز جمعه سوره حمد را یکمرتبه و هر یک را از معوذتین و قل هو الله احد را هفت مرتبه بخواند و آیة الکرسی و آیة السخره و آیه آخر سوره
برات لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز الی آخره هر یک را سه مرتبه بخواند کفاره گناهان او باشد از جمعه تا جمعه و از معمر بن خلاد منقولست
که در خدمت حضرت امام رضا ع بودم در راه خراسان و وکیل خرج آنحضرت بودم مرا امر فرمود که غالیه راست کن چون راست کردم
در شیشه کردم حضرت را بسیار خوش آمد فرمود که ای معمر چشم زخم حق است از برای دفع تاثیر چشم در کاغذی سوره حمد و قل هو الله احد
و معوذتین را بنویس و در غلاف شیشه غالیه بگذار و از حضرت صادق ع منقولست که فرمود که تاثیر چشم زدن حق است و ایمن نیستی که چشم

تو بر خوت یا بر دیگری تاثیر کند پس اگر از تاثیر چشم ترسی سه مرتبه بگو ماشاء الله لا قوة الا بالله العلی العظیم و اگر یکی از شما زینتی کند که خوش

آینده باشد چون از منزل خود بیرون رود معوذتین بخواند که از چشم با و ضرر نرسد و از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که کسی که در خواب

نترسد در وقت خواب معوذتین و آیة الکرسی بخواند **ینبوع سوم** در بیان مجملی از احوال سلاطین و امرا و معاشرت نمودن با ایشان و عدول

و جور ایشان است و ذکران در چند جدول جاری میگردد **جدول اول** در بیان عدول و جور ایشان است بدانکه عدل امرا از اعظم مصالح

ناس است و عدول و صلاح ایشان موجب صلاح جمیع عباد و معموری ایشان میگردد چنانچه از حضرت رسول ص بسند معتبر منقولست که دو

صنف اند از امت من که اگر ایشان صالح و شایسته اند امت نیز صالحند و اگر ایشان فاسدند امت من نیز فاسدند صحابه پرسیدند

که کیستند ایشان یا رسول الله فرمود که فقها و امرا و بسند دیگر منقولست از آنحضرت که فرمود دو کس اند که شفاعت من بایشان نمیرسند

صاحب سلطنتی که ظلم و جور و تعدی کند و کسی که در دین غلو کند و از دین بیرون رود و از حضرت صادق ع منقولست که فرمود که امید نجات

دارم از برای جمیع از این امت که حق ما را شناسند مگر یکی از سه طایفه صاحب سلطنتی که جور کند و کسی که بخواهش خود بدعتها در دین کند و فاسقی

که علانیه گناهان کند و پروا نکند و بسند معتبر از حضرت رسول ص منقولست که در قیامت آتش جهنم به سه کس سخن خواهد گفت با امیر و قاضی و

صاحب مال پس با امیر خواهد گفت که ای آنکسی که خدا ترا سلطنت و استیلا داد بر زیر دستان خود عدالت نکردی پس او را میرباید مانند مرغی

که دانه کنجد را برباید و بقاضی میگوید که ای آنکسی که خود را در نظر مردم زینت بخوبی میدادی و در حضور الهی معصیت او مینمودی پس او را

میرباید و بمالدار میگوید که ای آنکسی که خدا تعالی ترا دنیای واسع داده بود و اندکی از آن از تو قرض طلب میدند و ندادی و بخل ورزیدی

پس او را میرباید و از حضرت امیر ع منقولست که بر دین خود حذر نماید از صاحب سلطنتی که گمان کند که طاعت او طاعت خدا و معصیت

او معصیت خدا است و دروغ میگوید زیرا که طاعت مخلوق جایز نیست بر معصیت خالق و طاعتی لازم نیست از برای کسی که معصیت خدا

کند بوجوب اطاعة مخلوق و اطاعت مخصوص خدا و رسول و اولو الامر است که ائمه معصومین اند و حق تعالی برای این امر فرموده است

باطاعت رسول زیرا که او مطهر و معصوم است از گناه و امر بمعصیت نمیکند و در حدیث دیگر از آنحضرت منقولست که فرمود که در جهنم آسیایی

هست که در گردش است پرسیدند که چه چیز را خورد میکند فرمود که علماء فاجر و قاضیان فاسق و جباران ظالم و وزیران خاین و رؤسا

و سرکردهای کذاب را و در حدیث دیگر فرمود که حق تعالی شش کس را بشش خصلت عذاب مینماید عرب را بتعصب و ارباب و صاحبان مزارع را

به تکبر و امرا و سلاطین را بجور و ستم و فقها و علما را بحسد و تاجران را بخیانت و اهل روستا را بنادانی و جهالت و باسانید معتبره

از حضرت رسول ص منقولست که هفت کس را من لعن کرده ام و هر پیغمبر اجابت کرده شده که پیش از من بوده اند بر ایشان لعنت کرده اند

کسی که بحلط بکتاب خدا چیزی زیاد کند و کسی که قضا و قدر خدا را تکذیب نماید و کسی را که مخالفت سنت من نماید و بدعت پیدا کند در

دین و کسی را که از عترت من که چیزی حلال کرد انداز ظلم بر ایشان و غصب حق ایشان که خدا حرام کردانیده و کسی را که جبر و تسلط بر مردم

بهم ساند برای انکه عزیز کند جمعی را که خدا ایشانرا ذلیل کردانیده و ذلیل کرداند جمعی را که خدا ایشانرا عزیز کردانیده و کسی که اموال مشترک مسلمانانرا
به تنهایی متصرف میشود و این را حلال کرداند و کسی که حرام کرده اند امری را که حلال کردانیده او را خدا تعالی و بسند معتبر از حضرت رسول صلعم منقولست
که اول کسی که داخل جهنم میشود امیر صاحب تسلطی است که عدل نکند و مالداری که حق خدا را ندهد و ان حق فقراست و انکه فخر و تکبر کند و بسند
معتبر از حضرت صادق ع منقولست که چون والیان دروغ میکویند و حکم ناحق میکنند باران از اسمان محبوس میشود و چون پادشاهان
جور و ظلم میکنند دولتشان پست میشود و چون مردم منع زکوه مینمایند چهارپایان هلاک میشوند و از حضرت رسول ص منقولست که امیر نمیشود
کسی بر ده کس یا زیاده مکر انکه چون او را بقیامت آورند دستش در کردنش باشد غل دیکر بر رومی افزایند و بسند دیکر از انحضرت منقولست که هر
سرکرده جماعتی باشد و در میان ایشان سلوک نکند خدا تعالی او را در جهنم بهر روزی که حاکم ایشان بوده است هزار سال حبس نماید و بسند معتبر
منقولست که زیاد قندی بخدمت حضرت صادق ع آمد حضرت از و پرسیدند که ای زیاد از جانب این خلفا جور والی شده کفت بلی مرا مروتی
هست و مالی جمع میکنم انچه بهم میرسانم با برادران مؤمن خود مواسات میکنم و برادرانه با ایشان صرف میکنم حضرت فرمود که اکر چنین میکنی
در هنکامی که نفس ترا بظلم بر مردم خواند و قدرت بر ایشان داشته باشی یاد آور قدرت خدا را بر عقوبت تو در روزی که انچه تو بر مردم کرده
از ظلم از ایشان کذشته و کناهش برای تو باقی مانده و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که خدا برای کسی که سلطنتی باو داده مدتی
از شبها و روزها و ماهها و سالها مقرر فرموده است پس اکر در میان مردم عدالت میکند حق تعالی امر میفرماید ملکی را که بفلک دولت ایشان
موکل است که فلک ایشانرا دیر بکرداند و باین سبب دیر میشود روزها و شبها و ماهها و سالهای دولت ایشان منقضی میشود و بسند معتبر
منقولست که حضرت امیر المؤمنین ع فرمود بنوف بکالی که وصیت مرا قبول کن و هرکز نقیب و سرکرده و صاحب حکم و عشار مباش
و تمغاچی مشو و بسند معتبر منقولست که حضرت صادق ع فرمود که سه کس اند که ایشان مقرب ترین خلق خواهند بود نزد حق تعالی در روز قیامت
تا خدا از حساب خلایق فارغ کردد شخصی که قدرتش در حال غضب باعث نشود که ظلم کند بر کسی که زیر دست اوست و شخصی که در
میان دو کس حکم کند و یکمو بطرف هیچیک میل نکند و شخصی که حق را بکوید خواه بر خود و خواه بر کسی که از برای خود و بسند معتبر از انحضرت
منقولست که عدل شیرین تر و کواراتر است از آبی که تشنه بیابد و چه بسیار فراخ است و موجب وسعت و رفاهیت میکردد و عدل
اکرچه اندکی باشد و در حدیث دیکر فرمود که از عسل شیرین تر و از مسکه نرمتر و از مشک خوشبوتر و از حضرت امام محمد باقر ع مرویست
که پدرم در وقت رحلت مرا وصیت فرمود که ای فرزند زنهار که بپرهیز که یاوری بر تو بغیر از خدا نیابد و از حضرت صادق ع مرویست
که هر که صبح کند و قصد ظلم کسی در خاطر نداشته باشد خدا کناهانش را در انروز بیامرزد مکر انکه خونی را بناحق بریزد یا مال یتیمی را بحرام
بخورد و باسانید صحیح از حضرت صادق ع مرویست که هیچ احدی ظلم نکند مکر انکه حق تعالی بسبب ان ظلم مبتلا میکرداند او را در خودش یا
در مالش یا در فرزندانش و در حدیث دیکر فرمود که حق تعالی وحی نمود به پیغمبری از پیغمبرانش که در مملکت پادشاه جباری بود که برو نزد

کنارهم

ان جبار و بگو که من ترا عامل نکرده ام بر ریختن خونها و گرفتن اموال مردم بلکه ترا از برای این قدرت داده ام که بازداری از من صدای ناله مظلومانرا بدرستی که من ترک نخواهم کرد فریادرسی ایشان بر ظلمی که بر ایشان واقع شده است اگرچه کافر باشند و در حدیث دیگر فرمود که مظلوم از دین ظالم بیشتر میگیرد از انچه ظالم از مال او میگیرد و بعد از ان فرمود که کسی که بدی بمردم میکند بداند که نسبت باو هم واقع می شود بدرستی که نمیدرود فرزند آدم مگر چیزیرا که می کارد و هیچ از تلخ شیرین و از شیرین تلخ ندرویده است و حضرت امیر المومنین ع فرمود که بد توشه ایست برای روز قیامت تعدی نمودن و ظلم کردن بر مردم و بسند معتبر منقولست که شخصی بخدمت امام محمد باقر ع آمد و گفت که از زمان حج تا حال من والی مردم شده ام ایا توبه من مقبول است حضرت فرمود جواب نفرمودند بار دیگر اعاده سؤال کرد حضرت فرمودند که توبه ات مقبول نیست تا بهر صاحب حقی حقش را ادا نفرمایی و از حضرت صادق ع منقولست که هر که ظلمی بر کسی کرده باشد و او را نیابد که تدارک ظلم او کند از برای او استغفار نماید تا کفاره ظلم او شود **ینبوع دوم** در بیان کیفیت معاشرت ارباب حکمت بر رعایا و بیان حقی چند که رعایا بر ایشان دارند بسند معتبر از علی ابن الحسین ع منقولست که حق رعیت بر پادشاه انست که باید بداند که ایشان برای ان رعیت شده اند که ایشانرا خدا تعالی ضعیف گردانیده و او را قوت داده است پس واجبست بر او که در میان ایشان بعدالت سلوک نماید و بر ایشان ظلم نکند و با ایشان مانند پدر مهربان باشد و اگر از ایشان چیزی بجهالت صادر شود ببخشد و شکر خدا کند بران قوتی که بر ایشان داده و از حضرت صادق ع منقولست که هر که متولی امری از امور مسلمانان شود و در خانه خود را بگشاید و پرده حجاب از میان خود و مردم رفع کند و در امور مردم نظر کند و بکارهای ایشان برسد بر خدا تعالی لازم است که در قیامت خوف او را ایمنی مبدل گرداند و او را داخل بهشت کند و بسند معتبر منقولست که حضرت امام محمد باقر ع نزد عمر بن عبد العزیز رفتند و او گفت مرا موعظه کن حضرت فرمود که ای عمر درهای خانه خود را بگشا و در میان خود و مردم حاجبی قرار مده و مظلومانرا یاری کن و مظالم ایشانرا با ایشان رد کن و بسند معتبر منقولست از حضرت صادق ع که هر والی که محتجب شود از مردم که کارسازی ایشان نکند حق تعالی در قیامت حوایج او را بر نیاورد و اگر هدیه از مردم بگیرد دزدی کرده است و اگر رشوه بگیرد مشرکست و از حضرت صادق علیه السلم منقولست که هر که متولی امری از امور مسلمانان گردد و ایشانرا ضایع بگذارد خدا او را ضایع بگذارد و کسی که اداب امرا و حکام را خواهد رجوع نماید بنامهای شافیه که حضرت امیر المومنین با امرا و حکام اطراف نوشته اند خصوصا نامه که بمالک اشتر نوشته اند و نامه که بسهل بن حنیف و محمد بن ابی بکر نوشته اند و بدانکه حق تعالی درین دنیا هر کس را سلطنتی داده چنانکه منقولست که کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیته و در قیامت از سلوک او با رعیتش سؤال نماید فرمود چنانکه پادشاهانرا بر رعیت استیلا داده و ارباب مزارع و اموالرا بر بعضی از برزگران و ارباب بیوت و خدم و ازواج و اولاد را بر غلامان و کنیزان و خدمتکاران و زنان و فرزندان حکم و زیادتی کرامت فرموده و او را واسطه رزق ایشان گردانیده و علما را راعی طالبان ساخته و ایشانرا رعیت علما گردانیده

وهر کس را بر بعضی از حیوانات مسلط گردانیده و هر شخصی را بر قومی و جوارح خود والی ساخته که ایشان را بامری بدارد که موجب عقوبت و
وزر ایشان گردد در آخرت نشود و اعمال و عبادات و اخلاق را نیز محکوم هر کس ساخته و امر برعایت آنها نموده پس هیچکس در دنیا نیست
که بهره از حکومت و ولایت نداشته باشد و جمعی در تحت او داخل نباشند و در معاشرت با هر صنفی از ایشان عدلی و جوری میباشد و هر
کس در خور آنچه استیلا باو داده اند نعمتی باو کرامت نموده اند و در خور آن نعمت شکر از آن طلبیده اند و شکر هر نعمتی موجب مزید آن
میگردد و شکر هر یک از اینها آنست که بنحوی که خدا فرموده با آنها معاشرت نماید و حقوقی که حق تعالی بر ایشان مقرر فرموده رعایت
کند و چون چنین کند حق تعالی آن نعمت را زیاده گرداند و اگر کفران کند سلب کند چنانچه پادشاهان اگر در قدرت و استیلای خود شکر
کنند و رعایت حقوق رعیت بکنند ملک ایشان پاینده ماند و الا بزودی زایل گردد چنانچه با کفر باقی میماند و با ظلم باقی نمیماند و همچنین
اگر آدمی اعضا و جوارح خود را بمعاصی بدارد بزودی آن اعضا ببلاها مبتلا شود و اگر کسی تفسیر این حقوق را خواهد رجوع نماید بحدیث
طویلی که از حضرت علی بن الحسین ع در باب حقوق وارد شده است و ترجمه که والد فقیر علیه الرحمه در شرح من لا یحضره آن حدیث را
نموده اند که بر جمیع حقوق مشتمل است و این رساله گنجایش زیاده از این ندارد **جدول سوم** در بیان اعانت مؤمنان و ادخال سرور
در قلب ایشان و رفع ظلم از ایشان نمودن و مذمت کسی که قادر بر نفع ایشان باشد و بایشان نرساند بسند معتبر از حضرت امام
محمد باقر ع منقولست که تبسم بر روی برادر مومن کردن حسنه است و خاشاک از راه او برداشتن حسنه است و هیچ عبادتی نزد
خدا تعالی محبوبتر نیست از داخل گردانیدن سرور و خوشحالی بر مومن و در حدیث دیگر فرمود که حق تعالی بحضرت موسی وحی نمود که
ای موسی مرا بندگانی هستند که بهشت را بر ایشان مباح میکنم و ایشان را در بهشت حاکم و مختار میسازم موسی گفت پروردگارا ایشان چه جماعتند
فرمود که کسی که برادر مومن خود را خوشحال کند بعد از آن حضرت فرمود که مومنی بود در مملکت پادشاه جباری و او در مقام ایذاء
آن مومن در آمد آن مومن گریخت و ببلاد شرک رفت بمشرکی او را بخانه خود برد و با او مهربانی کرد و او را ضیافت نمود چون آن
مشرک مرد حق تعالی باو وحی نمود که بعزت و جلال خودم که اگر ترا در بهشت جای میبود ترا در آنجا ساکن میگردانیدم لیکن بهشت بر
مشرک حرامست و لیکن ای آتش او را بترسان اما مسوزان و آزارش مکن و در دو طرف روزی او را خدا میفرستند سایل پرسید
که از بهشت میفرستند فرمود که از هر جا که خدا خواهد میفرستد و باسانید معتبره از حضرت صادق ع منقولست که حق تعالی وحی
نمود بحضرت داود ع که بدرستی که بنده از بندگان من حسنه میکند و بسبب آن بهشت از برای او مباح میگردانم که خداوندا او را
نیست که کسی که ترا شناسد امید خود از تو قطع کند و بسند معتبر دیگر منقولست که هر که مومنی را خوشحال کند حضرت رسول را مسرور گردانید خدا
را مسرور گردانیده و همچنین اگر مومنی را غمگین و آزرده کند خدا و رسول را بخشم آورده است و در حدیث دیگر فرمود که محبوبترین
اعمال نزد خدا تعالی ادخال سرور است بر مومن باینکه در گرسنگی او را سیر گرداند یا کربی و غمی را از خاطر او رفع نماید یا قرضش را ادا

کند و از سدیر صراف منقولست که در خدمت حضرت صادق ع بودم حق مومن نزد آنحضرت مذکور شد روی بمن کردند و فرمودند
که میخواهی برای تو بیان کنم رتبه و منزلت مومن را نزد حق تعالی گفتم بلی فرمود که چون حق تعالی قبض روح بنده مومن میفرماید دو ملک
که بر و موکلند باسمان میروند و میگویند که پروردگارا این بنده تو نیکو بنده بود و بطاعت تو سارعت میمنمود و از معصیت تو احتراز میکرد
قبض روح او نمودی ما را بعد از ان بچه چیز امر میفرمایی خداوند عظیم الشان میفرماید که بروید بدنیا و نزد قبر بنده من باشید و تحمید و تسبیح
و تهلیل و تکبیر من بکنید و ثواب از برای بنده من بنویسید تا او را از قبر مبعوث گردانم پس فرمود که میخواهی که دیگر بگویم از فضیلت
مومن گفتم بلی فرمود که حق تعالی مومن را از قبر مبعوث میگرداند با او از قبرش مثالی بیرون می اید پیش او روان میشود پس مومن
هر هولی از اهوال قیامت را از ان مثال با او میگوید که جزع مکن و مترس و اندوه مدار بشارت باد ترا بسرور از جانب حق تعالی
و با او می اید تا مقام حساب و حق تعالی او را حساب آسان میفرماید و به بهشت میبرد و باز ان مثال در پیش او میرود و مومن با و میگوید
که خدا ترا رحم کند چه نیکو مصاحبی بودی که با من از قبر بیرون آمدی پیوسته مرا بشارت میدادی بسرور و کرامت از حق تعالی تا انکه
مرا به بهشت رسانیدی تو کیستی مثال گوید که من ان سروری که در دنیا ببرادر مومن خود میرسانید و از مشمعل منقولست که سالی بحج میرفتم بحضرت
صادق ع رسیدم فرمود که از کجا می آیی گفتم امده ام فرمود که میدانی که حج چه ثواب دارد گفتم نه فرمود که بنده چون هفت شوط
این خانه میکند و دو رکعت نماز میگذارد و سعی در میان صفا و مروه میکند حق تعالی شش هزار حسنه از برای او می نویسد و شش
هزار گناه از و محو مینماید و شش هزار درجه از برای او بلند میگرداند و شش هزار حاجت از حوایج دنیا و اخرت او را بر می آورد گفتم فدای
تو گردم چه بسیار است این ثواب فرمود که میخواهی ترا خبر دهم بچیزی که ثوابش بیشتر است گفتم بلی فرمود که قضای حاجت مومن
بهترست از ده حج و در حدیث دیگر فرمود که انها که رغبت مینمایند در قضاء حوایج برادر مومن خود و بعد از ان فرمود که هر که یک
حاجت مومنی را بر آورد و روا کند خدا تعالی در قیامت صد حسنه از برای او بنویسد و صد هزار حاجت او را روا کند که یکی از انها
دخول بهشت باشد و یکی دیگر انکه خویشان و برادران خود را اگر ناصبی نباشند داخل بهشت کند و در حدیث دیگر منقولست که مفضل
فرمود که حق تعالی جمعی از خلقش را بر گزیده است از برای قضاء حوایج فقراء شیعه ما که ثواب ایشان را بهشت کرامت فرماید اگر میتوانی
خود را از ان جماعت کن و بروایت دیگر فرمود که قضاء حاجت مومن بهترست نزد من از بیست حج که در هر حجی صاحبش هزار
درهم صرف نماید و بسند معتبر از حضرت امام موسی کاظم صلوات علیه منقولست که کسی که برادر مومنش بحاجتی نزد او بیاید
ان رحمتی است از خدا که بجانب او فرستاده است پس اگر قبول کند موجب دوستی و ولایت ما میگردد و ولایت ما بولایت
خدا موصولست و اگر ازار دکند و حاجتش را بر نیاورد و قدرت بر او داشته باشد طالب حاجت او را معذور دارد حاش
بدتر خواهد و از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که مومنی که حاجتش از برادر مومنش بر اورده نشود و قدرت بر روا کردن حاجت

او مشغول

و نداشته باشد و دلش غمگین شود برای آنکه قدرت بر قضاء حاجت برادر مومن خود ندارد حق تعالی بسبب آن غم و اهتمام او را
داخل بهشت گرداند و از حضرت امام موسی کاظم علیه السلم منقولست که خدا را بندگانی هست که سعی می‌کنند در قضای حاجت مردم
ایشان ایمنانند در روز قیامت و هر که برادر مومن خود را شاد گرداند خدا دل او را در قیامت فرح و شادی کرامت میفرماید و از
حضرت امام محمد باقر ع منقولست که هر که راه رود در حاجت برادر مومنش هفتاد و پنجهزار ملک بال رحمت بر او بگسترانند و هر قدمی
که بر دارد حسنه در نامه عملش بنویسند و گناهی از و کم کنند و درجه از برای او بلند گردانند و چون از حاجت او فارغ شود
ثواب حجی و عمره باو کرامت فرمایند و از حضرت امام جعفر ع منقولست که هر که اعانت نماید و بفریاد رسد برادر مومن غمگین مضطر
خود را در هنگامی که بسیار بمشقت و سختی افتاده باشد و غم او زایل گرداند و اعانت او نماید بر بر آوردن حاجتش حق تعالی برای
او واجب گرداند هفتاد و دو رحمت را که یک رحمت امور معیشت دنیای او را باصلاح آورد و هفتاد و یک رحمت دیگر را از برای
او ذخیره نماید که بآنها رفع نماید از و فزعها و اهوال روز قیامت و دیگر حدیث دیگر فرمود که هر که اعانت فرماید مومنی را حق تعالی
از و دفع نماید هفتاد و سه کرب و مشقت را یکی را در دنیا و هفتاد و دو کرب از کربهای عظیم قیامت در هنگامی که همه کس مشغول
و حاجت خود باشند و در حدیث فرمود که کسی که غمی و مشقتی از خاطر برادر مومن خود بردارد حق تعالی حاجتهای دنیا و آخرتش
را بر آورد و کسی که عیب مومنی را بپوشاند حق تعالی هفتاد عیب از عیبهای دنیا و آخرت او را بپوشاند و خدا در اعانت مومنست
مادام که او در اعانت برادر مومن خود است پس منتفع شوید بموعظها و رغبت نماید در خیرات و بسند دیگر فرمود که هر که
ترک یاری برادر مومن خود بکند البته خدا او را در دنیا و آخرت خوار گرداند و از حضرت رسول ص منقولست که هر که از مومنی المی
و شدتی از شدتهای دنیا بردارد حق تعالی هفتاد و دو شدت و الم از دنیا از و دور گرداند و از حضرت صادق ع منقولست
که چهار کس اند که حق تعالی در قیامت نظر رحمت بر ایشان میفرماید کسی که بنده را آزاد کند و کسی که غریبی را کدخدا کند و کسی که
شخصی از و چیزی خریده و پشیمان شود و رد کند و او قبول نماید و کسی که مضطر را بفریاد رسد و حضرت امیر ع فرمود که هر که رد نماید
از مسلمانان ضرر آبی یا ضرر آتشی یا ضرر دشمنی را خدا تعالی گناهان او را بیامرزد و از حضرت صادق ع مرویست که شخصی را ملائکه در
قبرش زنده کردند و نشانیدند و گفتند که ما صد تازیانه از عذاب آلهی بر تو میزنیم گفت طاقت ندارم ایشان یکی کم کردند گفت
طاقت ندارم همچنین کم میکردند تا بیک تازیانه رسید گفتند ازین یک تازیانه چاره نیست پرسید که بچه سبب این تازیانه را
بر من میزنید گفتند برای آنکه روزی بی وضو نماز کردی پس تازیانه از عذاب بر او زدند که قبرش پر از آتش شد و بسند معتبر از آنحضرت
منقولست که هر که مسلمانی نزد او بیاید در حاجتی و او قادر بر قضاء آن حاجت باشد و نکند حق تعالی او را در قیامت سرزنش و
تعییر شدید کند و باو بگوید که برادر مسلمان تو آمد نزد تو در حالتی که قضاء آن حاجت را بر دست تو گذاشته بودم و قادر بر آن بودی

وکرده‌ای بسبب کمی غیرت و خواهش ثواب آن بعزت خودم که بسوی تو نظر نمیکنم در هیچ حاجتی خواه ترا عذاب کنم و خواه بیامرزم و در حدیث
دیگر فرمود که حق تعالی سوگند بذات مقدس خود خورده است که هیچ خائنی را در جوار رحمت خود جا ندهد و خائن کسی است که ذخیره نماید از
مؤمنی درهمی را یا منع نماید از او چیزی را از امور دنیا و خدا تعالی قسم خورده است که سه طایفه را در بهشت جا ندهد کسی که سخن خدا را قبول
ننماید یا کسی که سخن امامی را رد نماید یا کسی که حق مؤمنی را حبس نماید و در حدیث دیگر فرمود که هرکه منع نماید از مؤمنی چیزی را که بآن محتاج باشد
و آن مؤمن قادر باشد که آن چیز را از جانب او برساند حق تعالی او را در صحرای محشر بدارد با روی سیاه و چشمان ازرق و
دستها برگردن بسته پس گوید که این خائنی است که با خدا و رسول او خیانت کرده است بعد از آن فرماید که او را بجهنم برند و از
حضرت رسول صلعم منقولست که هرکه منع کند صاحب حاجتی را و قادر بقضای حاجت او باشد مثل گناه عشاری بر او لازم شود پرسیدند
که گناه عشار چیست فرمود که هر شب و روزی خدا تعالی و ملائکه و جمیع خلق او را لعنت کنند و کسی که خدا او را لعنت کند او
را یاوری نیست **جدول چهارم** در بیان مذمت و تحقیر و ایذاء مؤمنان و راندن ایشان از درگاه خود و دشنام دادن و
اهانت نمودن و زدن و سایر انواع ظلم است بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که در زمان بنی اسرائیل چهار نفر از مؤمنان
بودند سه نفر از ایشان در خانه بودند و با یکدیگر سخنی داشتند آن مؤمن دیگر بدر خانه آمد و در را کوفت غلامی بیرون آمد پرسید
که مولای تو کجاست گفت در خانه نیست آن مؤمن برگشت غلام چون بنزد مولای خود رفت از او پرسید که که بود
که در میزد گفت فلان بود گفتم که در خانه نیست آن مولی ساکت شد و پروای آن نکرد و از برگشتن او و غلام خود را ملامتی نکرد
و بر آن کار هیچیک از آن سه نفر آزرده نشدند و مشغول سخن خود شدند چون روز دیگر شد بامدادان مؤمن باز بدر خانه ایشان
آمد دید که ایشان از خانه بیرون آمدند و بجانب مزرعه خود میروند بر ایشان سلام کرد و گفت من با شما بیایم گفتند بلی و عذری
از او نخواستند از برگشتن روز گذشته آن مؤمن مردی بود پریشان و محتاج و فقیر بود در اثنای راه ناگاه ابری بر سر ایشان پیدا شد
گمان بردند که باران خواهد آمد بسرعت روان شدند ناگاه در میان ابر ندایی آمد که ایشان را بگیر و من جبرئیلم رسول خداوند عالمیان
ناگاه آتشی در میان ابر پیدا شد و آن سه نفر را بسوخت و آن مرد فقیر ترسان و حیران و متعجب ماند و سبب آن واقعه را
ندانست پس برگشت و بخدمت حضرت یوشع آمد و قصه را نقل کرد یوشع گفت خدا تعالی بر ایشان غضب کرد بعد از آنکه از ایشان
راضی بود بسبب کاری که نسبت بتو کردند و واقعه ایشان را نقل فرمود آن مرد گفت من ایشان را حلال کردم و از ایشان عفو نمودم یوشع
فرمود که اگر این عفو تو پیش از نزول عذاب بود نفع میکرد اما درین ساعت نفع نمیکند شاید بعد ازین نفعی بایشان برساند
و بسند معتبر از امام محمد باقر ع منقولست که هر مسلمانی که نزد مسلمانی بیاید بزیارت او یا حاجتی با او داشته باشد و او در خانه باشد
و رخصت ندهد که او داخل خانه شود و برای او بیرون نیاید پیوسته در لعنت خدا باشد تا آن مؤمن را ملاقات نماید بسند معتبر

از حضرت رسول ص منقولست که هر که نظر کند بسوی مؤمنی که او را بترساند خدا تعالی او را بترساند در روزی که او را پناهی و سایه نباشد بغیر از
پناه و سایه مرحمت او نباشد و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که هر که بترساند مومنی را بسلطنت و استیلای خود و برا[و]
گروهی برساند در جهنم با فرعون و آل فرعون باشد و در حدیث دیگر فرمود که هر که معاونت نماید بر ضرر مؤمنی بنصف کلمه در قیامت
چون در آید حق تعالی در میان دو چشمش نوشته باشد که او نا امید است از رحمت من و باسانید معتبره منقولست که حق تعالی میفرماید که هر
بنده مومن مرا ذلیل میگرداند خیالست که علانیه با من محاربه و جنگ کرده است و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که
در جهنم چاهی است که ازا صعدا می گویند هر وقت که پرده از آن چاه بر میگیرند اهل جهنم از گرمی آن بفریاد می آیند و در آن چاه منازل جباران
می باشد و بسند معتبر از حضرت امیر المومنین ع منقولست که مسلمانی مسلمانی را بترساند و بسند معتبر از حضرت رسول ص منقولست که هر که بر روی
بر روی مسلمانی طپانچه زند حق تعالی استخوان او را از هم بپاشد و آتش را برو مسلط گرداند و غل کرده باتش جهنم برند و هر که تازیانه در پیش
پادشاهی جابری یا حاکمی ظالم بدست گیرد خدا او را در قیامت ماری کند که طولش هفتاد ذرع باشد و در جهنم برو مسلط گرداند و کسی که سعی نماید
در ضرر مسلمانی بسوی ظالمی و بد او را بگوید و یا بگروهی برسد حق تعالی اعمالش را حبطه نماید و اگر بگروهی یا آزاری بدو برسد خدا او را
در طبقه هامون در جهنم جای دهد و بسند معتبر منقولست که امیر المؤمنین علیه السلام از حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسید که چه حال
دارد صاحب حکمی که جور کند بر رعیت خود و اصلاح حال ایشان نماید و بامر الهی در میان ایشان عمل نماید فرمود که چهارم شیطان و فرعون
و قابیل خواهد بود و از حضرت صادق علیه السلم منقولست که شخصی که مومنی را بکشد بناحق وقت مردن میگویند که اگر خواهی یهودی بمیر و
اگر خواهی نصرانی بمیر و اگر خواهی مجوسی بمیر و باسانید معتبره از حضرت رسول ص منقولست که گناه کارترین مردم نزد خدا کسی است که
کسی را ناحق بزند یا بکشد و در حدیث دیگر فرمود که شما را فریب ندهد حال کسی که دست بخون مسلمانان گشوده بدرستی که او را کشنده هست
که هرگز نمیمیرد که آن آتش جهنم است و از حضرت صادق ع منقولست که آدمی در دین خود هست مادامی که مرتکب خون حرامی نشود و کسی که
عمدا مومنی را بکشد توفیق توبه نمی یابد و از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که شخصی را در قیامت خواهند آورد با قدر محجمه از
خون پس گوید که والله که من کسی را نکشته ام و شریک در خون کسی نگشته ام حق تعالی فرماید که فلان بنده مرا بد یاد کردی و آن سخن شهرت
کرد و باعث کشتن او شد و از حضرت صادق ع منقولست که سه کس اند که داخل بهشت نمیشوند کسی که خونی بریزد یا کسی شراب بخورد یا سخن
چینی کند و از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که اول چیزی که حق تعالی در آن حکم میفرماید در قیامت خون مسلمانان است
پس اول مرتبه دو پسر آدم را حاضر میکنند و در میان ایشان حکم میکنند دیگر هر که خونی کرده باشد کشته شده قاتل خود را می آورد و خونش
بر روی او میریزد و میگوید که این مرا کشته است پس او انکار نمی تواند کرد و در حدیث دیگر فرمود که حق تعالی وحی فرمود بحضرت موسی که بگو
بگروه بنی اسرائیل که زنهار اجتناب نمایید از کشتن کسی بغیر حق که هر که کسی را در دنیا میکشد من در جهنم صد مرتبه او را میکشم مثل آن کشتن

از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که هر که مومنی را بعمد بکشد خدا جمیع گناهان کشته شده را بر کشنده اش بنویسد و کشته شده از گناهانش بر آید
و از حضرت رسول ص منقولست که هر که مومنی را بناحق بکشد بحق آن خداوندی که مرا بحق فرستاده که اگر جمیع اهل آسمان و زمین شریک شوند در خون مسلمانی
یا راضی باشند بآن خدا همه را در آتش جهنم افکند و از حضرت جعفر صادق ع منقولست که شخصی در قیامة نزد شخصی بیاید در هنگامی که مردم در حساب
باشند او را بخون آلوده کند او بگوید که ای بنده خدا مرا با تو چه کار بود گوید که در فلان روز یک کلمه گفتی و اعانت بر کشتن من کردی **فصل پنجم**
در حقوق پادشاهان و رعایت کردن ایشان و دعا کردن برای صلاح ایشان و متعرض سطوات ایشان نشدن است بدانکه پادشاهان که بر دین
حق باشند ایشانرا بر رعیت حقوق بسیار هست که حفظ و حراست ایشان مینمایند و دفع دشمنان دین از ایشان میکنند و دین و جان و مال
ایشان بحمایت ایشان محفوظ میباشد پس ایشانرا دعا باید کرد و حق ایشانرا باید شناخت خصوصا در هنگامی که بعدالت سلوک نمایند چنانکه
حضرت رسول ص فرموده اند که از اجلال و تعظیم خداست تعظیم پادشاهان عادل اگرچه ظاهرش آنست که مراد امام و منسوبان آنحضرت باشند
و در حدیث دیگر بهمین مضمون وارد است و بجای سلطان عادل واقع شده است اما احادیث آن بعد از این مذکور شده است و اگر پادشاهان
بر خلاف نهج و صلاح عدالت باشند دعا برای اصلاح ایشان باید کرد یا خود را اصلاح میباید نمود که خدا ایشانرا باصلاح آورد زیرا که دلهای
پادشاهان و جمیع خلایق بدست خداست و مطلق پادشاهان جابره و ظالمانرا نیز رعایت میباید کرد و تقیه از ایشان واجب که خود را از ضرر
ایشان حفظ کند و خود را مامور بقهر ایشان نسازد چنانچه حضرت سید الساجدین در حدیث حقوق میفرماید که حق پادشاه بر تو آنست
که بدانی که خدا ترا فتنه او ساخته است و او را امتحان نموده که بر تو سلطنت و استیلا داده است بدانی که بر تو لازم است که خود را در
معرض غضب و خشم او نیاوری که خود را بهلاکت اندازی و شریک گناه او باشی در آنچه او نسبت بتو واقع میسازد از اضرار و عقوبت بسند
معتبر از حضرت صادق ع منقولست که چون نمرود حضرت ابراهیم را بعد از انداختن در آتش از ملک خود بیرون کرد داخل شهری از ملک
پادشاهان قبط شد و صندوقی ساخته و ساره را در آن کرده بود که کسی را نظر بر او نیفتد در ملک آن پادشاه بعشاری رسید خواست
که عشور مال حضرت ابراهیم را بگیرد گفت در صندوق را بگشا که ببینم در صندوق چیست آنحضرت فرمود که هرچه خواهی حساب کن و عشر
آنرا بگیر گفت که راضی نمیشوم تا در صندوق را نگشایی چون در صندوق را گشود پرسید که این کیست گفت که زن من و دختر خاله من است
عشار چون حسن و جمال او را مشاهده نمود حقیقت حال را بپادشاه عرض کرد پادشاه گفت همه را بحضور آورید چون حضرت ابراهیم بمجلس حاضر
شد پادشاه گفت در صندوق را بگشا فرمود که حرمت من و دختر خاله من درین صندوق است هرچه با خود دارم فدا میدهم که در
صندوق را نگشایی پادشاه مبالغه نمود و در صندوق را گشود چون حسن و جمال حضرت ساره را مشاهده نمود دست دراز کرد حضرت ابراهیم
فرمود که خداوندا دست او را از حرمت من حبس کن در حال دست پادشاه خشک شد که نتوانست که بساره رساند و نتوانست که
بسوی خود برگرداند پادشاه گفت که خدای تو با دست من چنین کرد ابراهیم گفت بلی خداوند من صاحب غیرتست و حرام را دشمن میدارد

واو حایل

واو حا ۲

واو حایل شد میان تو و حرمت من گفت دعا کن که خدا دست مرا بر گرداند اگر اجابة تو کند من متعرض زن تو نشوم حضرت دعا فرمود دستش
صحیح شد باز نظر کرد بار دیگر و دست دراز کرد باز حضرت ابراهیم دعا کرد دستش خشکید تا سه مرتبه چنین شد در مرتبه سوم که دستش برگشت
حضرت ابراهیم را تعظیم و تکریم بسیار نمود و گفت بهر جا که خواهی برو اما از تو حاجتی طلب دارم ابراهیم فرمود که چه حاجت است گفت
کنیز کی قبطیه خوش روی عاقله دارم میخواهم که رخصت فرمایی که او را بساره دهم که خدمت او کند پس هاجر مادر حضرت اسمعیل را
باو بخشید و حضرت ابراهیم روانه شد و پادشاه بمتابعت ابراهیم ؑ بیرون آمد ابراهیم پیش میرفت و پادشاه از عقب میرفت از برای
تعظیم حضرت ابراهیم در اثنای راه وحی رسید بحضرت که بایست و پیش روی پادشاه جبار راه مرو حضرت ابراهیم ایستاد و بپادشاه
گفت که خداوند من درین ساعت بمن وحی فرستاد که ترا تعظیم کنم و مقدم دارم و از عقب تو راه روم پادشاه گفت که شهادت
میدهم که خداوند تو مهربان و بردبار و صاحب کرم است و حضرت رسول ؐ بحضرت امیر المؤمنین ؑ وصیت نمود که هشت کس اند که اگر
ذلیل و خار شوند ملامت نکنند مگر خود را کسی که بسفره حاضر شود که او را نخوانده باشند و مهمانی که بر صاحب خانه تحکم کند و کسی که
طلب خیر از دشمن خود نماید و کسی که از لئیمان طلب فضل و احسان نماید و کسی که در میان دو کس خود را داخل نماید در سری که در میان
ایشان باشد و او را داخل در آن سر نکرده باشند و کسی که استخفاف نماید بپادشاه و صاحب سلطنتی و کسی که در جایی نشیند که اهلیت
نشستن در آنجا نداشته باشد و کسی که با کسی سخنی گوید که او گوش ندهد و از و سخن نشنود و از حضرت صادق ؑ منقولست که حق تعالی
میفرماید که منم خداوندی که بجز من خدایی نیست که من خلق کردم پادشاهان را برایشان و دلهای ایشان در دست منست پس گروهی که اطاعت
من میکنند دلهای پادشاهان را برای ایشان مهربان میکنم و هر قومی که معصیت من میکنند دلهای پادشاهان را بر ایشان بخشم می آورم پس
مشغول مشوید بنفرین و دشنام ایشان و توبه کنید بدرگاه من از گناهان خود تا دلهای پادشاهان را بسوی شما میل دهم و مهربان
گردانم و بسند معتبر از حضرت صادق ؑ منقولست که چون حق تعالی خیر رعیتی را برایشان میخواهد پادشاه مهربانی را می گمارد و از برای
او وزیر عادلی مهیا میسازد و بسند معتبر از امام موسی کاظم ؑ منقولست که بشیعیان خود فرمود که ای گروه شیعیان خود را ذلیل
مکنید در اطاعت پادشاه خود پس اگر عادل باشند دعا کنید که خدا او را باقی دارد و اگر جابر باشند دعا کنید که حق تعالی او را اصلاح
نماید بدرستی که صلاح شما در صلاح پادشاه شماست و بدرستی که پادشاه عادل بمنزله پدر مهربانست پس بخواهید از برای او آنچه از برای خود
میخواهید و دشمن دارید از برای او آنچه از برای خود دشمن میدارید و از حضرت رسول ؐ منقولست که هر که اطاعة پادشاه میکند اطاعت
خدا کرده است زیرا که حق تعالی میفرماید که خود را بمهلکه میندازید و بسند معتبر از حضرت صادق ؑ منقولست که هر که متعرض پادشاه جابری
شود و بسبب آن ببلیه مبتلا شود خدا او را در آن بلا اجر ندهد و در آن شدت او را صبر عطا نفرماید جدول ششم در بیان مفاسد
قرب پادشاهان و عدم اعتماد بتقرب ایشان و نهی از اعانت ظالمان و راضی بودن بظلم ایشان و خوردن طعامهای ایشان و مدح نمودن

ایشانست بدانکه تقرب بملوک وامرا موجب خسران دنیا و عقبی است و در دنیا روزی اعتبار آلوده بصد هزار مذلت و محنت است
و بزودی تمام برطرف میشود و در دنیا منکوب و در آخرت مغضوب میماند و از برای دانستن این امر مشاهده احوال مختلفه ارباب دولت
و ثروت و انقضای دولتهای ایشان کافی است و اگر کسی بر احوال ایشان اطلاعی داشته باشد میداند که در عین اعتبار یک لحظه رفاهیت
ندارد و حسرت حال فقیران و بیچارگان میبرند و مفاسد قرب ایشان بسیار است اول اعانت ایشان در ظلم نمودن چه بسیار ظاهر است
که بسیاری خلطه با ایشان بدون اعانت در بعضی از ظلمها میسر نمیشود دوم قلبی و محبت ایشان چه کثرت معاشرت دوستی و محبت بهم
میرسد و حق تعالی میفرماید که رکون و میل مکنید بسوی ظالمان که آتش شما را مس میکند و اخبار در نهی از مواده ایشان بسیار است
سوم راضی بودن بافعال قبیحه ایشان و این نیز بکثرت معاشرت حاصل میشود و کسی که بظلمی راضی میشود در آن ظلم شریکست چهارم آنکه
بکثرت ملاحظه و مشاهده اطوار ناپسندیده ایشان و قبایح افعال ایشان از نظر میشود بلکه مستحسن مینماید و موجب میل و رغبت آنکس در آن
اعمال و افعال میشود و بزودی آنکس بآنها مبتلا میشود پنجم آنکه در مجالس ایشان متعارف بودن خوشنمانیست بحسب عرف بودن مجلس
ایشان که هر باطلی که بگویند و هر قبیحی که اراده نمایند ایشان را مدح و تحسین کنند و آن عین نفاق و اقرار بر خدا و رسول است ششم آنکه
آنچه در مجالس ایشان واقع شود منع نمی توان نمود و کسی که خواهد مصاحب و هم مشرب باشد مؤید ایشان میباید بگوید و در ضمن ترک
نهی از منکر بعمل می آید که از جمله گناهان کبیره است هفتم آنکه تقابی ایشان را در ظلم میخواهد تا خود نزد ایشان معزز باشد یا بسبب محبت ایشان را
میخواهد و این نیز جایز نیست هشتم آنکه در خانهای شبهه ایشان داخل میباید شد و بر بساطهای شبهه ایشان میباید براه رفت و از
لقمهای شبهه ایشان میباید خورد و اینها همه موجب قساوت قلب است بلکه بکثرت خلطه و مصاحبت علم بحرمت آنها بهم میرسد
و بی شبهه حرام میشود و با زمی باید تصرف کرد و اعتماد نمود و مفاسد دیگر بسیار است که گنجایش ذکر آنها ندارد و بر این مضامین
احادیث بسیار است چنانچه بسند معتبر از صادق ع منقولست که بخیل را راحت نمیباشد و حسود را لذت نمی باشد و پادشاهان را وفا
نمی باشد و دروغگو را مروت نمی باشد و سفیه و بیخرد را بزرگی نمی باشد و بسند معتبر از حضرت رسول ص منقولست که پادشاهان از جمیع مردم
بیوفاترند و دوست و یار ایشان از همه کس کمتر است و از صادق ع منقولست که اگر دوستی داشته باشی و بحکومتی برسد و او را برده یک آنچه
با تو سلوک میکرد نیابی پس آن دوست بدی نیست برای تو و بسند معتبر از کاظم ع منقولست که چهار چیز است که دل را فاسد میکنند و
موجب قساوت قلب میشود و نفاق را در دل لهو ساز ذعنا شنیدن و فحش گفتن و در خانه حکام رفتن و طلب صید کردن و از
حضرت رسول ص منقولست که صاحب ورع و پرهیزکاری آنست که از محارم الهی بپرهیزد و از شبهها اجتناب نماید تا بحرام نیفتد یا دادن
و کسی که منکری را به بیند و انکار آن با آنکه قادر بر آن باشد نکند پس دوست داشته است که خدا را معصیت و هر که خدا را معصیت کند بعلانیه
با خدا دشمنی کرده و کسی که تقابی ظالمان را خواهد پس دوست میدارد که خدا را معصیت و حال آنکه حق تعالی را حمد کرده خود را بر هلاک کردن ظالمان

و بسند معتبر از حضرت امیر ع منقولست که ظلم کننده و کسی که در ظلم اعانت او نماید و کسی که بظلم او راضی است هر سه شریکند در ظلم و از
صادق ع منقولست که حضرت موسی ع فرمود بگروه بنی اسرائیل که اعانه مکنید ظالم را بر ظلم که فضایل شما باطل میشود و از رسول ص منقولست
که هر که مدح کند پادشاه جابر را و نزد او فروتنی و شکستگی نماید از برای طمع دنیا قرین آن ظالم باشد در جهنم و هر که دلالت کند ظالمی را
بر ظلمی قرین هامون باشد در جهنم و هر که از جانب ظالمی خصومت کند یا اعانت او نماید چون ملک الموت بنزد او بیاید بگوید بشارت
باد ترا بلعنت خدا و آتش جهنم و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که هر که حاضر نباشد در مجلسی که پادشاه جابری ظلم و
عدوان کسی را زند یا کشد یا ظلمی بر او کند اگر یاری او نکنید زیرا که نصرت مومن بر مومن واجبست در هنگامی که حاضر باشید اگر حاضر نباشید
و مطلع نشوید بر شما حجتی تمام نخواهد بود و بسند معتبر از محمد بن مسلم منقولست که حضرت امام محمد باقر ع روزی گذشتند دیدند که من نزد
قاضی از قاضیان مدینه نشسته ام چون روز دیگر بخدمت آنحضرت رفتم فرمود که آن چه مجلسی بود که دیروز نشسته بودی گفتم فدای تو گردم
این قاضی مرا اکرام مینماید گاهی بنزد او می نشینم حضرت فرمود که چه چیز ترا ایمن گردانیده از اینکه لعنتی بر او نازل شود از جانب خدا
و جمیع اهل مجلس را فرا گیرد و حضرت امیر المومنین ع در وقت وفات حضرت امیر المومنین حسن را وصیت فرمود که صالح را دوست دار
برای صلاحش و با فاسق مدارا کن که دین خود را از شر او حفظ نمایی و در دل او را دشمن دار و از صادق ع منقولست که هر که ظالمی را
دوست دارد در ظلمش خدا مسلط گرداند بر او کسی را که بر او ظلم کند و اگر دعا کند برای دفع ظلم او خدا دعایش مستجاب نکند و او را در آن
مظلوم بودن اجر ندهد و بسند معتبر دیگر از آنحضرت منقولست که عوان ظالمان در قیامت در سراپرده های آتش خواهند بود تا حق تعالی
از حساب خلایق فارغ شود دیگر فرمود که از جمله رکون بظلم است که نزد پادشاه ظالمی برود و آنقدر حیات او را خواهد که دست بکیسه کند
و باو عطا نماید و بسند معتبر از حضرت رسول ص مرویست که روز قیامت که میشود منادی از حق تعالی ندا میکند که کجایند ظالمان
و عوان ظالمان و هر که لیقه در دوات ایشان گذاشته یا سر کیسه برای ایشان بسته یا مدادی برای ایشان داده ایشان را با ظلمه محشور
کنید و فرمود که هیچ بنده نزد پادشاهی مقرب نمیشود مگر آنکه از خدا دور میشود و هیچ بنده مالش زیاده نمیشود مگر آنکه حسابش
دشوار میشود و هیچ بنده اتباعش زیاده نمیگردد مگر آنکه شیاطین او زیاده میشوند و در حدیث دیگر فرمود که زنهار احتراز کنید از
درگاه پادشاهان و حوالی و حواشی ایشان که هر که با ایشان نزدیکتر است از خدا دورتر است و هر که پادشاه را بر خدا اختیار نماید خدا
ورع را از او بر دارد و او را حیران گرداند و از حضرت صادق ع منقولست که حفظ کنید دین خود را بورع و پرهیزکاری و تقویت
کنید او را بتقیه و مستغنی شوید بخدا از طلب نمودن حاجتها از پادشاهان و بدانید که هر مومنی که خضوع و شکستگی اظهار کند نزد صاحب
صاحب سلطنتی یا کسی که در دین مخالف او باشد از برای طمع آنچه در دست اوست از دنیا خدا تعالی او را گمنام گرداند و دشمن دارد
و بخود وا گذارد و اگر چیزی از دنیای او بدستش آید حق تعالی برکت را از آن چیز بر دارد و هر چه از آن مال در حج و عمره و بنده آزاد کردن

صرف نماید او را ثواب ندهد و از حضرت صادق ع منقولست که هر که اعانت نماید ظالمی را بر مظلومی پیوسته حق تعالی از او در غضب و خشم باشد
تا دست از آن اعانت بردارد **جدول هفتم** در بیان جهتی چندیست که بآن جهات بخانهٔ امرا و حکام توان رفت بدانکه گاه هست که معاشرت
با ایشان و تردد کردن بخانهای ایشان میشود بسببی چند اول تقیه چنانچه سابقا مذکور شد پس اگر کسی از ندیدن ایشان و تردد نکردن خوف ضرر
نفس یا مال یا عرض داشته باشد برای دفع آن ضرر دیدن ایشان لازم است و حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم بخانهٔ خلفای
بنی امیه و منسوبان ایشان بسبب تقیه تردد مینموده اند و ملایمت و مدارا با ایشان میکرده اند دوم آنکه بقصد آن رود که دفع شری
یا ضرری از مظلومی بکند یا نفعی بمومنی برساند و باین سبب نیز گاهی واجب و لازم میشود چنانچه احادیث گذشته در قضاء حوائج مومنان
بلکه اگر کسی قادر بر دفع ظلمی از مومنی باشد و رعایت عزت و اعتبار خود بکند و متوجه آن نشود شریک آن ظلم خواهد بود و معاقب
خواهد گردید چنانچه احادیث وارد شده است که هر چیزی را زکوتیست و زکوة جاه و اعتبار آنست که از او صرف قضاء حوائج برادران
مومن کنند چنانکه بدادن زکوة مال زیاده میشود بصرف کردن عزت و اعتبار و عزت خود را در راه خدا تعالی آن نیز زیاده میشود چنانچه
بسند معتبر از امام موسی کاظم ع منقولست که رسول ص فرمود که بمن برسانید حاجت کسی را که قادر بر رسانیدن آن حاجت
نباشد حق تعالی در روز قیامت قدمش را بر صراط بدارد و بسند معتبر دیگر از آنحضرت منقولست که از کوهی بزیر افتم و پاره پاره شوم دوستتر
میدارم از آنکه متولی عملی از اعمال ظالمان شوم یا بر بساط یکی از ایشان راه روم مگر از برای آنکه غمی از مومنی بردارم یا اسیر و محبوسی را خلاص
کنم یا قرض مومنی را ادا کنم بدرستی که کمتر چیزی که با اعوان ظالمان میکنند آنست که بر سر ایشان سراپرده از آتش میزنند تا حق تعالی از
حساب خلایق فارغ شود ای زیاد اگر متولی عملی از اعمال ایشان شوی با برادران مومن خود احسان کن که شاید باعث تخفیف گناه تو شود
و بسند معتبر از صادق ع منقولست که هیچ جباری نیست مگر آنکه مومنی با او می باشد که خدا بسبب آن مومن دفع ضرر آن جبار را از شیعیان
مینماید و بهره آن مومن کمتر از جمیع مومنان خواهد بود و بسبب ایشان دفع ضرر از دوستان خود مینماید سوم آنکه بقصد هدایت ایشان اگر
قابل هدایت باشند نزد ایشان برود که شاید که یکی از ایشان راه هدایت نماید یا عبرت از احوال ایشان بگیرد چنانچه از حضرت صادق
علیه السلام منقولست که حضرت صادق ع لقمان بخانه قضات و پادشاهان و امرا و سلاطین میرفتند و ایشان را موعظه میکردند و بر
ایشان ترحم میکردند بسبب بلایی که ایشان بآن مبتلا گردیده اند و دل باعتبارات فانی دنیا بسته و عبرت از احوال ایشان میگرفتند و از اطوار
ایشان چیزی چند اخذ مینمودند که بآن غالب می شدند و بر مجاهده نفس با هوا و خواهشهای نفس میکرده اند ای عزیز بدانکه این وجهی که مذکور شد
با وجوه دیگر که ذکرش موجب طول کلام است گاه هست که غرض واقعی آدمی است و اکثر اوقات نفس غرضهای فاسد و خیالهای باطل خود را
محبت جاه و اعتبار و مال و منصب را با این صورتها در نظر آدمی در می آورد و آدمی را فریب میدهد و گمان میکند که از برای خدا است اما چون
بشکافد معلومش میشود که غرضش محض دنیا بودن است باین قسم امور هواهای نفسانی و اغراض صحیحه انسانی بسیار مشتبه میشود پس بزودی فریب

نفس و شیطان نباید خورد و خود را در معارض چنین مهالک بدرنمی باید آورد هدانا الله و جمیع المؤمنین الی مسالک المتقین یا اباذر
لا یزال العبد یزداد من الله بعداً ما ساء خلقه ای او در پیوسته آدمی از خدا دور میشود مادام که خلقش بد است بدانکه خلق صفتی را
میگویند که ملکه نفس او حالی شده باشد و اخلاق حسنه نزد خدا بهتر است از اعمال حسنه و همچنین خلقهای بد نزد خدا تعالی بدتر است از اعمال بد
و بسا باشد که صاحب خلق بد عبادت بسیار کند و صاحب خلق نیکو آن عبادت را نکند درجه آن نزد خدا رفیعتر باشد و بر اخلاق اعتماد
میباشد و چون حالی نفس شده و بزودی از آن منفک نمیشود و بر اعمالی که باعث آنها نفس شده باشد اعتمادی نیست و زود متبدل میشود
و خلق فطری میباشد که حق تعالی در اصل فطرت نفس را چنین خلق فرموده باشد و کسبی نیز میباشد و آن بکثرت ممارست و اعمال خیر حاصل
می شود مثل آنکه سخاوت در بعضی مردم فطری است که چنین خلق شده اند و بعضی هستند که در طبعشان بخل هست و اگر در مقام ازاله آن
در آید ازاله اش برین میشود که مکرر خود را بدارد بر احسان کردن و بر نفس خود در آرد و بملاحظه ثواب و عقاب تفکر در حسن احسان نمودن
و قبح بخل ورزیدن هر چند از وی بیشتر صادر میشود و بر نفس آسانتر میشود تا آنکه حالی نفس میشود که بالطبع مایل میشود بسخاوت و گریزان میشود از
بخل باین مرتبه رسید که خلق میشود و همچنین گاه هست که طبعشان بحسب خلقت بسخاوت مایل است و خود را باغوای شیطان در بخل
میدارند تا حالی ایشان می شود و همچنین در سایر اعمال حسنه که صاحب خلق حسنی شده است کمالش بیشتر است اما آنکسی که بمشقت بر خود میکند را
امری را چون بر وی دشوار است ازین جهت ثوابش ممکنست که زیاده باشد و خلق حسن در احادیث وارد شده است گاهی در مطلق صفات
حسنه که ملکه نفس شده است اطلاق میکنند و گاهی بر خصوص خلق معاشرت با خلق اطلاق میکنند و هم چنین خلقی خلق سیء بدانکه بد خلق
ترین صفات حسنه است و جمیع معایب را میپوشاند و از اعظم ارکان ایمان است چنانچه بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که
از مومنان کسی ایمانش کاملتر است که خلقش نیکوتر است و از حضرت صادق ع منقولست که در روز قیامت در میزان عمل چیزی بهتر از
حسن خلق نیست و از حضرت صادق ع منقولست که در روز قیامت در میزان عمل چیزی بهتر از حسن خلق نیست الی که هیچ عملی نزد خدا تعالی
محبوبتر نیست از آنکه مردم را فرا گیرد بخلق نیکوی خود در حدیث دیگر فرمود که خلق نیکو آدمی را میرساند بدرجه کسی که روزها روزه دارد و
شبها بعبادت خدا بایستد و از حضرت رسول ص منقولست که بیشتر چیزی که است من بسبب آن داخل بهشت میشوند پرهیزکاری از
محرمات الهی و خلق نیکوست و از حضرت صادق ع منقولست که خلق نیکو گناهان را می گدازد چنانکه آفتاب یخ و فرمود که نیکی کردن بخلق
و بخلق نیک با مردم معاشرت نمودن خانها را معمور و آبادان میکنند و عمرها را دراز میگردانند و در حدیث دیگر فرمود که بدرستی که خلق نیک
عطیه ایست از جانب حق تعالی که بخلق عطا میفرماید و بعضی از آن سجیه و طبیعه آدمی است و بعضی آنست که آدمی نیت و عزم خود را بر آن
میدارد راوی پرسید که کدام یک بهتر است حضرت فرمود که صاحب سجیه را چنین خلق کرده اند و غیر آن نمی تواند کرد و صاحب نیت
عزم صبر میکند بسبب اطاعة خدا و خود را بجبر بر نیکی خلق میدارد و این بهتر است و ثوابش بیشتر است و بروایت دیگر فرمود که حق تعالی بنده را

برخلق ثواب مجاهده کرامت میفرماید و بسند معتبر از علاء بن کامل منقولست که حضرت صادق ع فرمود که چون با مردم خلطه نمایی اگر توانی چنین
چنین کن که با هر که مخالطه کنی دست تو بر بالای دست او باشد و احسان تو زیاده از و باشد از احسان او و تو بدرستی که گاه هست که بنده در عبادت
تقصیری دارد و خلق نیکویی دارد خدا تعالی او را بان خلق نیکو بدرجه جماعتی میرساند که روزها روزه میدارند و شبها عبادت میکنند و در
حدیث دیگر فرمود که روزی حضرت رسول ص در مسجد نشسته بود کنیزکی از انصار آمد و کنار جامه آنحضرت را گرفت حضرت برخواستند که شاید
سخنی یا کاری داشته باشد چون برخواستند ساکت شد و هیچ نگفت پس حضرت نشستند باز دست بکنار جامه حضرت دراز کرد باز حضرت
برخواستند تا سه مرتبه چنین کردند در بار چهارم که حضرت برخواستند باز دست بکنار جامه آنحضرت دراز کرده اندکی از جامه آنحضرت پاره کرد
و روانه شد صحابه ان کنیزک را ملامت کردند که چرا اینقدر آزار آنحضرت کردی گفت در خانه ما بیماری بود و مردم آنخانه مرا فرستادند که
پاره از جامه آنحضرت برای شفا بگیرم چون دست گذاشتم آنحضرت برخواستند پس حیا کردم که بگیرم و نخواستم که آنحضرت را تکلیف نمایم تا رخصت
بگیرم در آخر خود جدا کردم و روان شدم و باسانید بسیار از صادق ع منقولست که بدی خلق فاسد میکند ایمان را و اعمال خیر را چنانکه سرکه
عسل را ضایع میکند و در حدیث دیگر فرمود که نزدیکترین شما بمن در روز قیامت کسی است که خلقش نیکوتر باشد و با اهلش بهتر سلوک نماید
و از امیر المومنین علیه السلام منقولست که فرمود که شما نمیتوانید که همه مردم را بمال خود فرا گیرید پس همه را فرا گیرید بخوش رویی و بملاقات
نیکو نمودن و در حدیث نبوی بکاء فرمود که خلق خود را نیکو کن تا خدا حسابت را سبک کند و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست
که چون خبر سعد معاذ انصاری را بحضرت رسول ص رسانیدند حضرت با صحابه بر جنازه او حاضر شدند و در هنگام غسل ایستادند نزد
او تا از غسل فارغ شدند و چون جنازه اش را برداشتند حضرت بی کفش و ردا بطریق اصحاب مصیبت در پی جنازه او روان شدند
و گاهی جانب راست تابوت را میگرفتند و گاهی جانب چپ را و چون نزد قبرش گذاشتند آنحضرت داخل قبر شدند و بدست مبارک
خود او را در لحد گذاشتند و خشت بر او چیدند و بگل رخنهای خشتها را مسدود کردند و بیرون آمدند و خاک بر قبرش میریختند فرمودند
که میدانم بدن سعد خواهد پوسید اما حق تعالی دوست میدارد که بنده که کاری بکند محکم بکند و در هنگامی که حضرت قبرش را هموار
میکردند مادر سعد گفت ای سعد گوارا باد ترا بهشت حضرت فرمود که ای سعد خاموش باش و جزم مکن بر پروردگار خود بدرستی که سعد
در قبر فشاری رسید چون حضرت برگشتند صحابه از او پرسیدند که یا رسول الله در جنازه سعد کاری چند کردی که در جنازه هیچکس نکردی
در جنازه اش بی ردا و کفش رفتی فرمود که ملائکه را دیدم که در جنازه او صاحب تعزیه اند و بی ردا و کفش آمده اند من تاسی بملائکه
کردم گفتند گاهی جانب راست ملائکه میرفتی و گاهی جانب چپ را فرمود که دستم با دست جبرئیل بود بهر جا که او میگرفت من میگرفتم
گفتند که خود در غسلش حاضر شدی و بر جنازه اش نماز کردی و بدست خود در لحدش گذاشتی و بعد از آن فرمودی که باو فشارش
قبر رسید فرمودی که برای ان فشارش قبر باو رسید که با اهل و یاران کج خلقی میکرد و حضرت رسول فرمود که دو خصلت است که در

مسلمانی جمع نمیشود بخیل بودن و کج خلق بود یا اباذرّ الکلمة الطیّبة صدقة وکلّ خطوة تخطوها الی الصلوة صدقة
یا اباذرّ من اجاب داعی الله واحسن عمارة المسجد لله قال لا ترفع فیها الاصوات ولا یخاض فیها بالباطل ولا
یشتری فیها ولا یباع واترك اللغو ما دمت فیها فان لم تفعل فلا تلومن یوم القیمة الا نفسك یا اباذرّ
انّ الله تعالی یعطیك ما دمت جالسا فی المسجد بكلّ نفس تنفّس فیه درجة فی الجنّة وتصلّی علیك
الملئكة وتكتب لك بكلّ نفس تنفّست فیه عشر حسنات وتمحی عنك عشر سیّئات یا اباذرّ تعلم فی
ایّ شیء انزلت هذه الایة اصبروا وصابروا ورابطوا واتّقوا الله لعلّكم تفلحون قلت لا فداك ابی
وامّی قال فی انتظار الصلوة خلف الصلوة یا اباذرّ اسباغ الوضوء فی المكاره من الكفّارات وكثرة الاختلاف
الی المسجد فذلكم الرباط یا اباذرّ یقول الله تعالی انّ احبّ العباد الی المتحابّون بجلالی المتعلّقة
قلوبهم بالمساجد والمستغفرین بالاسحار اولئك اذا اردت باهل الارض عقوبة ذكرتهم فصرفت
العقوبة عنهم یا اباذرّ كلّ جلوس فی المسجد لغو الّا ثلثة قراءة مصلّی او ذكر الله او سائل عن علم

ای ابوذر کلمه پاکیزه و نیکو صدقه است یعنی سخنی که بگوید و بسبب ان نفعی بمومنی برسد ثواب تصدق دارد تا سخن خوب هرچه باشد از
قران و ادعیه و اذکار و حکم و معارف صدقه است زیرا که چنانچه سابقا دانستی صدقه هر نعمتی انست که ان را در راه رضای خدا تعالی
صرف نماید پس صدقه زبان انست که از اطل اباطیلش بدل کنند و صدقه پا آنست که در راه خدا سعی نمایند چنانچه بعد ازین فرموده که
هر گامی که بسوی نماز جماعت کردن در مساجد یا مطلق نماز بر میداری صدقه است ای ابوذر هر که اجابت نماید داعی خدا را یعنی موذن را
که از جانب خدا تعالی بهشت ابوذر گفت پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله چگونه اباد کنیم مساجد را فرمود که صدا در مساجد بلند
نکنید و مشغول سخن لهو و باطل مشوید و چیزی نخرید و نفروشید و ترک نما سخن لغو و بیفایده را تا مادام که در مسجد نشسته حق تعالی
بهر نفسی که میکشی درجه در بهشت برای تو عطا میفرماید و بر تو صلوات میفرستند ملائکه و طلب رحمت از برای تو مینمایند و بهر نفسی که در
مسجد میکشی ده حسنه در نامه عملت ثبت می کنند و ده گناه محو مینمایند ای ابوذر میدانی که این آیه در چه چیز نازل شده است اصبروا وصابروا
ورابطوا واتقوا الله لعلکم تفلحون که ترجمه اش بقول مفسرین انست که ای گروه مومنین صبر کنید بر مشقت طاعت در انچه بشما میرسد
از سختیهای دنیا و شکیبایی ورزید بشت بر شداید و حرب با دشمنان دین یا با نفس و شیطان و قدم استوار دارید در میدان مجاربه
و ساخته و مهیا باشید در سرحدها برای دفع دشمنان دین از مسلمانان و بترسید از خدا و بپرهیزید از معاصی شاید که رستگار شوید
ابوذر گفت که نمیدانم پدر و مادرم فدای تو باد فرمود که این را در باب انتظار کشیدن نماز بعد از نماز نازل شده است یعنی کسی که از
نماز ظهر مثلا فارغ شود و در مسجد بماند و مشغول تعقیب نماز و یاد خدا باشد تا وقت فضیلت نماز دیگر داخل شود و ان را بجماعت بجا اورد

و درمیان این دو نماز مشغول کار دنیا نشود صبر کرده است بر مشقت طاعه و قدم استوار کرده در معارضه نفس و شیطان بار دیگر
مجادله نماید و مهیای محاربه ایشان بوده است و در کمین شیطان بوده است که در حصار ایمانش رخنه نکند و همچنین در مابین نماز عصر و
شام و مابین شام و خفتن و سایر نمازها اگر کسی را شغل ضروری نبوده باشد و ممکن است که مراد حضرت این باشد که شامل این عمل نیز هست
که شامل جهاد با دشمنان ظاهر نیز بوده باشد و ممکنست که این ایه در خصوص این امر نازل شده باشد ای ابوذر وضوی کامل و تمام
با شرایط و اداب و سنتها بجا اوردن و در سختیها و هواهای سرد ازکفاراتست که موجب کفاره گناهان میگردد و بسیار بمسجدها
رفتن و ملازم مساجد بودن رباط است که حق تعالی درین ایه بآن امر فرموده است ای ابوذر حق تعالی میفرماید که بدرستی که محبوبترین بندگان
بسوی من گروهی اند که با یکدیگر دوستی میکنند و مال حلالی که من بایشان داده ام و دلهای ایشان بسته است بمساجد و از گناهان خود
استغفار مینمایند و در سحرها این جماعت اند که هرگاه اراده مینمایند که باهل زمین عذابی بفرستم ببرکت ایشان عقوبت خود را از اهل
زمین باز میدارم ای ابوذر در هر نشستنی و بودنی در مسجد لغو و بیفایده است مگر برای سه چیز نمازی گذارنده که در نماز خود قراءت قران
کند یا کسی که یاد خدا مشغول باشد یا کسی که علم و مسایل دین خود را از علما سؤال نماید بدانکه هر یک از مضامین مذکوره در احادیث منقولست
و بعضی سابقا مذکور شد در ضمن بیان فضل مساجد و غیران و باید دانست که ممکنات محتاج بمکانند اگر خانه و یک بارگاه و یک تخت و یک
کرسی میباشد اما خداوند بی نیاز چون در مکان نیست و نسبت همه مکانها بان مساویست برای طالبان عبادت و معرفت و قرب جویش
بارگاهها و منظرها و جلوه گاهها مقرر فرموده چنانچه بلا تشبیه پادشاهان را عرش باشد که جلوه بزرگی و کمال خود را برای مردم بران عرض میکنند
خداوند ذو الجلال را عرشهاست و در هیچیک نیست و بهیچیک محتاج نیست عرش او جمیع ممکناتست که مستقر قدرت و عظمت او بند و در هر ذره
از ذرات که نظر میکنی صفات کمالش پرتو جلوه ها میکند اثر قدرتش بران ظاهر و اثر علم و حکمتش باهر و اثر لطف و رحمتش دران هویداست
نه باین معنی باطلی که ملحدان میگویند که با همه چیز یکیست و همه چیز اوست تعالی شانه عما یقولون بلکه اثار قدرت و حلم و لطف و رحمت او
مشاهده مینمایی و ازین عرشها یک عرش از همه بزرگترست و اثار قدرت او دران بیشتر از عرش عظیم و اعظم فرموده و دوستان خاص
خود را بمشاهده ان عرش برده و اگرنه نسبت او بان عرش و آسمان و دریاها و صحراها یکیست و یک عرش دیگر عرش محبت و معرفت او است
یعنی دلهای دوستان و مقربانش که ان دلها را برگزیده و مستقر بارگاه عظمت و جلال خود گردانیده چنانچه منقولست که دلهای مؤمن عرش
خداوند رحمن است دیگر برای طالبان عبادت و قرب خویش بارگاهها مقرر فرموده و ازان بارگاهها مهبط فیض بی نهایت و رحمتهای
بی اندازه خود گردانیده و چون بارگاه ناقصان و عاجزان بطلا و نقره و مروارید نیاراسته زیرا که حسن ذاتی را ارایشی نمیباشد این
رشتهای معیوب خود را بزیورهای دنیی می آرایند و چندانکه بیشتر می آرایند قباحتشان بیشتر ظاهر میگردد و لیکن قادر ذو الجلال سنگ
سیاهی چند را بر روی یکدیگر میگذارد و صد هزار نور معنوی دران سیاهی سنگها از فیوض نامتناهی تعبیه میفرماید و عالمیان را از اطراف

وجواب بدرگاه خود میخوانند میروند و رو بران سنگ و خاک میمالند و از ان نورهای معنوی بهرهای نامتناهی میبرند اگر خانه کعبه را از
یکدانه یاقوت میساخت مردم بسیر یاقوت میرفتند نه بفرمان حی لا یموت و بزرگواری و نفاذ حکمش ظاهر نمیشد بعد از ان بارگاههای خود را
بیستون ساخته و کم زینت برای مقربان خاص خود مقرر فرموده و از نور جلال خود چندان دران جلوه داده که پادشاهان صاحب شوکت
و نخوت چون بان آستانها میرسند بی اختیار بر خاک می افتند و جبین را فرش ان زمین میکنند و کسی را که اندک بصیرتی باشد میداند
که بعوض طلا و مروارید و یاقوت بران در و دیوار چه نورهای معنوی و فیضهای نور روحانی بکار رفته که دیده عقلها را خیره میکنند
دیگر از بارگاههای قرب مساجد است که انها را محل قرب و فیض خود گردانیده و ان بیوتی فی الارض المساجد در شان انها فرموده
و بر روی بوریاهای کهنه انها برای دوستان خود که دیده بصیرتشان را جلا داده فرشهای زر اندود عزت و مکرمت بر روی خود
برنیان رحمت و لطف گسترده و در شبهای تار مشعلهای نور هدایت در محرابهای عبادت برای ایشان افروخته است و دلهای ایشانرا
چنان مایل آن مکان عالیشان گردانیده است که یکبار بوریای کهنه انرا بملک قیصر و خاقان نمیفروشند و اگر بضرورتی زمانی دور
میشوند مانند ماهی که از آب جدا شده باشد قرار نمیگیرند تا باز خود را بان محل انس و راحت برسانند و از جمله فواید مساجد اجتماع و ملاقات
برادران مومن است که با یکدیگر ملاقات نمایند و از فواید یکدیگر بهره مند میشوند و در سلوک راه بندگی معین یکدیگر میگردند و در نماز
ببرکت یکدیگر بفضیلت قابض میشوند و نماز را بجماعت ادا نمودن از سنتهای مؤکده حضرت سید المرسلین است و بران فواید بیغایت
مترتب میشود و بقبول اقربست زیرا که ظاهر است که اگر شخصی تنها بدرگاه پادشاهی رود حاجتش بحصول انقدر نزدیک نیست که با جمعی کثیر
برود و این نیز معلوم است که داب بزرگان نیست که چندکس که با یکدیگر بدرگاه ایشان بروند و عمل یکی که شایسته باشد از قبول
و دیگرانرا محروم گردانند و ایضا چنانچه آدمی در نمازها یا در کاری که بتنهایی کند بگوش و چشم و زبان و سایر اعضا و جوارح احتیاج
دارد و از هر یک کاری می اید که از عضو دیگر نمی آید و از مجموع انها مطلوب بعمل می آید و همچنین در میان افراد انسان کامل من
جمیع الوجوه نایابست پس جمعی که در یکجا مجتمع شوند یکی علم دارد و یکی پرهیزکاری و یکی رقت دارد و یکی شکستگی و یکی حضور قلب و همچنین
سایر صفات چون همه باهم در عبادت شریک کنند و عمل خود را یکی کرده معجونی تمام الاجزا بهم میرسد که خاصیت ان قبول و استجابه
میشود و دلها با یکدیگر راهی بهم میرسد چنانچه بتجربه ظاهر شده است اگر یک صاحب رقتی در میان جماعتی که با یکدیگر نماز کنند همه را برقت
می آورد و دیگر فایده دیگر انست که این جمعیت لشکر صف بسته ارسته اند در برابر شیطان و لشکرهای او که جرات نمی کنند که بر ایشان مسلط
شوند چنانچه وارد شده است که رخنه در میان صفها مگذارید که شیطان جا میکند و ایضا مرویست که جدا از صف تنها نایستید که گرگ
از گله گوسفند جدا مانده را میخورد و فواید نماز جماعت بی نهایتست و در ذکر انها سخن بطول میکشد درین باب بذکر چند حدیث در فضیلت
جماعت و تعقیب اکتفا مینماییم بسند معتبر از حضرت رسول ص منقولست که صفوف امت من در زمین مانند صفهاء ملائکه است و یکرکعت

نماز جماعت برابر است با بیست و چهار رکعت که هر رکعتی نزد الله تعالی محبوب‌تر باشد از عبادت چهل سال و در روزی که حق تعالی اولین
و آخرین را برای حساب جمع نماید هر که قدم بسوی جماعت برداشته باشد خدا هولهای قیامت را بر او آسان کند و او را به بهشت
رساند و در حدیث دیگر فرمود که هر که نماز صبح را بجماعت گذارد و بنشیند بتعقیب تا آفتاب طالع شود حق تعالی در جنت الفردوس
هفتاد درجه باو کرامت فرماید که از هر درجه تا درجه هفتاد ساله راه باشد بدویدن اسب فربه تندرو و هر که نماز ظهر را با جماعت بجا
آورد حق تعالی در جنت العدن پنجاه درجه باو عطا فرماید که هر درجه تا درجه پنجاه ساله راه باشد بدویدن اسپ تندرو و هر که نماز عصر را
بجماعت بگذارد چنان باشد که هشت نفر از فرزندان اسمعیل را از بندگی آزاد کرده باشد و کسی که نماز شام را بجماعت بکند ثواب یک حج و
یک عمره مقبول برای او نوشته میشود و هر که نماز خفتن را بجماعت بگذارد ثواب عبادت شب قدر باو عطا فرماید و در حدیث دیگر
منقولست که بصحابه فرمود که میخواهید که شما را دلالت کنم بر عملی که کفاره گناهان شما باشد و بسبب آن حق تعالی حسنات شما را زیاده
گرداند گفتند بلی یا رسول الله فرمود که وضو را کامل ساختن با دشواری و شدت و بسیار گام برداشتن بسوی مسجدها و انتظار کشیدن
نماز بعد از نماز و هر که از شما از خانه خود با وضو بیرون آید و نماز در مسجد با مسلمانان و جماعت ادا نماید و بنشیند و انتظار نماز دیگر
برد ملائکه از برای او دعا کنند که خداوندا او را بیامرز و او را رحم کن و بر و رحمت فرست و در حدیث دیگر فرمود که هر که پیشنمازی جماعتی بکند
برخصت ایشان و نماز نیکو موافق حال ایشان بجا آورد حق تعالی مثل ثواب الجماعت بر و عطا فرماید بسند معتبر از حضرت صادق
علیه السلم مرویست که حضرت رسول ص شرط نمود بر همسایگان مسجد که بجماعت حاضر شوند و فرمود که عار امیفرستم که هر که بنماز حاضر
نشده باشد خانه‌های ایشان را بسوزانند با ایشان و در حدیث دیگر فرمود که هر که اذان جماعت را بشنود در مسجد و بی عذری از مسجد بدر
رود منافق است مگر آنکه اراده برگشتن داشته باشد و بسند معتبر از صادق ع منقولست که هر که نماز صبح و خفتن را با جماعت بکند پس در
امان خداست و هر که بر او ظلم کند چنانست که بر خدا ظلم کرده باشد و هر که پیمان او را بشکند چنان بود که پیمان خدا را شکسته باشد و
بسندهای معتبر منقولست که نماز جماعت برابر است به بیست و پنج نماز که تنها کند و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین ع منقولست که هر که
انتظار نماز کشد بعد از نماز او از جمله زایران خداست و بر خدا لازم است که زایر خود را گرامی دارد و آنچه او بطلبد عطا فرماید و فرمود که
طلب روزی نماید در ما بین طلوع صبح و طلوع آفتاب که او تاثیرش در روزی زیاده از سفرها کردن است برای تجارت و بسند معتبر
از حضرت رسول ص منقولست که حق سبحانه و تعالی میفرماید که ای فرزند آدم مرا یاد کن بعد از نماز صبح و یکساعت و بعد از نماز عصر
بشرح ایضا تا من مهمات ترا کفایت کنم و حاجات ترا برآورم و در حدیث دیگر فرمود که هر که بعد از نماز صبح در جای خود بنشیند و بیاد
خدا مشغول باشد تا آفتاب برآید حق تعالی او را از آتش جهنم مستور گرداند و در حدیث دیگر فرمود که ثواب حج بیت الحرام باو کرامت فرماید
و گناهانش را بیامرزد و در حدیث دیگر فرمود که خدا تعالی نمازهای پنجگانه را در بهترین ساعتها بر شما واجب گردانیده پس بر شما باد بدعا کردن

بعد از نمازها و از حضرت امیر المؤمنین ع منقولست که تعقیب بعد از نماز صبح و نماز عصر موجب زیادتی روزی است و از حضرت رسول منقولست
که آدمی را بعد از هر نماز هر یک دعای مستجابست بدانکه احادیث در فضیلت تعقیب بسیارست و تعقیبات بعد از نماز مخصوص از حضرت
رسول صلعم و اهل بیت او علیهم السلم بسیار وارد شده است باید که آنها را تحصیل نمایند و بر آنها مداومت کنند و هر ذکری که دانند ثواب خواندن
تعقیب دارد و هر نعمتی که دانند حاجات خود را از خدا بطلبد بعد از نمازها یا اباذرٍ کن بالعمل والتّقوی اشدّ اهتماماً منك
بالعمل فانّه لا یقلّ عملٌ بالتّقوی وکیف یقلّ عملٌ یتقبّل یقول الله انّما یتقبّل الله من المتّقین لا یکون رجلٌ من
المتّقین حتّی یحاسب نفسه اشدّ من محاسبة شریكٍ شریکه فیعلم من این مطعمه ومن این ملبسه ا
من حلّ ذلك ام من حرامٍ یا اباذرٍّ من لم یبال من این اکتسب المال لم یبال الله عزّ وجلّ من این ادخله النّار یا با
ذرٍّ انّ احبّکم الی الله جلّ ثناؤه اکثرکم ذکراً له واکرمکم عند الله عزّ وجلّ اتقاکم له وانجیکم من
عذاب الله اشدّکم له خوفاً یا اباذرٍّ من سرّه ان یکون اکرم النّاس فلیتّق الله عزّ وجلّ یا اباذرٍّ انّ المتّقین الذین
یتّقون الله عزّ وجلّ فقد ذکر الله وان قلّ صلوته وصیامه وتلاوته للقرآن یا اباذرٍّ اصل الدّین الورع
ورأسه الطّاعة یا اباذرٍّ کن ورعاً تکن اعبد النّاس وخیر دینکم الورع یا اباذرٍّ فضل العلم خیرٌ من فضل
العبادة واعلم انّکم لو صلّیتم حتّی تکونوا کالحنایا وصمتم حتّی تکونوا کالاوتار ما ینفعکم الّا الورع یا اباذرٍ
انّ اهل الورع والزّهد فی الدّنیا هم اولیاء الله حقّاً ای ابوذر باید که اهتمام کردن تو بعمل با تقوی زیاده باشد از اهتمام تو
باصل اعمال و بسیاری آن بدرستی که اندک نیست عملی که با تقوی و پرهیزکاری باشد و چگونه اندک باشد عملی که مقبول درگاه ایزدی باشد
و عمل با تقوی مقبولست چنانچه حق تعالی میفرماید که خدا قبول میفرماید عملها را مگر از متقیان و پرهیزکاران ای ابوذر آدمی از متقیان نمی شود
تا محاسبه نفس از احوال خود آگاه شود و بداند که خوراکش از کجا بهم میرسد و آشامیدنش از کجا کسب میکند و اگر از حرام پروا نداشته باشد
حق تعالی پروا نکند که او را از کجا داخل جهنم کند ای ابوذر کسی که گرامی ترین مردم باشد پس تقوی الهی پیشه خود کند و از خدا بپرهیزد ای ابوذر
محبوب ترین شما نزد حق تعالی کسی است که پرهیزکاری از برای خدا بیشتر کند و کسی از شما نجاتش از عذاب الهی بیشترست که ترس خدا بیشتر داشته
باشد ای ابوذر متقیان جماعتی اند که از خدا میترسند و احتراز مینمایند از مرتکب شدن چیزها که از آن اجتناب لازم نیست و حلالست
از ترس آنکه مبادا در شبهه داخل شوند ای ابوذر هر که اطاعت خدا میکند در فعل طاعة و ترک محرمات پس بتحقیق که یاد خدا و ذکر خدا
بسیار کرده است هر چند نماز و روزه و تلاوت قران او کم باشد ای ابوذر اصل دین ورع و ترک محرماتست و سر دین طاعت
خداست ای ابوذر مصاحب ورع باش تا عابدترین مردم باشی و بهترین اعمال دین شما ورع از شبهات خداست ای ابوذر فضیلت علم
زیاده و بهترست از فضیلت عبادت و بدانکه اگر آنقدر نماز کنید که مانند کمان خم شوید و آنقدر روزه بدارید که مانند زه کمان باریک

شوید شما نفع نخواهد کرد مگر با ورع ای ابوذر آنانکه ورع از محرمات ورزیده اند و زهد و ترک دنیا را اختیار کرده اند ایشان بحق و راستی اولیا
و دوستان خدایند بدانکه تقوی سرمایه سعادتست و یک شرط از شرایط قبول طاعتست چنانچه نص قرآن بران دلالت کرده است
و تقوی در اصطلاح خود را محافظه نمودن و نگاه داشتن است از هر چه در آخرت ضرر باو میرساند و مراتب آن بسیار است و مرتبه اول
تقوی از شرک و کفر است که موجب خلود در جهنم میشود و بدون این مرتبه هیچ عملی و عبادتی صحیح نیست مرتبه دوم تقوی از جمیع محرمات
و از ترک جمیع واجباتست مرتبه سوم تقوی از فعل مکروهات و ترک مستحباتست و این مرتبه بتدریج کامل میگردد تا بمرتبه که متوجه غیر معبود
حقیقی شدن منافی این مرتبه است و این دو مرتبه که هر یک بمراتب بسیار مشتملست در کمال معرفت و اتصاف باخلاق حسنه بهترین
اعمالش مرتب میشود و باین مرتبه اخر اشاره است آنچه حق تعالی فرموده که اتقوا الله حق تقاته از خدا بپرهیزید چنانچه سزاوار پرهیزکاریست
و ورع بحسب معنی نزدیکست بتقوی و گاهی ورع را بر ترک محرمات اطلاق میکنند و گاهی بر ترک شبهات و گاهی بر معانی تقوی
نیز اطلاق میکنند و از حضرت صادق ع پرسیدند از تفسیر آیه اتقوا الله که فرمود که حق تقوی و پرهیزکاری آنست که خدا را اطاعت نماید
و پیوسته معصیت او نکنند و از حضرت امیر المومنین ع پرسیدند که بهترین اعمال کدام است فرمود که تقوی و پرهیزکاری و بسند
معتبر منقولست که عمر بن سعید بصادق ع عرض نمود که من بعد از سالها که شما را ملازمت میکنم میخواهم مرا وصیتی بفرمایی حضرت فرمود
که ترا وصیت میکنم بتقوی و پرهیزکاری و در حدیث دیگر فرمود که از خدا بپرهیزید و حفظ کنید دین خود را بورع و در حدیث دیگر فرمود
که بر شما باد بورع که نمی توان رسید بآنچه نزد حق تعالی است از درجات رفیعه مگر بورع و از حضرت امام محمد باقر ع منقولست
که بابی الصباح فرمود که چه بسیار کم است در میان شما کسی که متابعت جعفر نماید و از اصحاب من نیست مگر کسی که از برای آفریدگار
عبادت کند و امید ثواب از او داشته باشد این جماعت اصحاب من اند و هم آنحضرت فرمود که حق تعالی میفرماید که ای فرزند آدم
اجتناب کن از آنچه بر تو حرام گردانیده ام تا پرهیزکارترین مردم باشی و امام جعفر ع فرمود که صاحب ورع ترین مردم کسی است
که نزد شبهها توقف نماید و از شبهه احتراز کند و عابدترین مردم کسی است که فرایض الهی را برپا دارد و نیکو بعمل آورد و زاهد
ترین مردم کسی است که گناهان را ترک نماید و عابدترین مردم کسی است که گناهان را ترک نماید و از حضرت امیر المومنین ع منقولست که
هر که ما را دوست دارد باید که باعمال ما عمل نماید و استعانت جوید بورع در پرستی که بهتر چیزی که در امر دنیا و آخرت بان استعانت
توان جست ورع است و فرمود که شکر هر نعمتی ورع از محارم الهی است و از حضرت صادق ع منقولست که بر شما باد بورع و ترک
محرمات و شبهات در پرستی که ورع دینی است که ما پیوسته ملازم آن میباشیم و خدا را بآن عبادت میکنیم و آنرا اراده مینماییم
و از موالیان و شیعیان خود پس ما را بتعب میندازید در شفاعت خود بآنکه مرتکب محرمات شوید و بر ما دشوار باشد شفاعت

یا اباذر من لم یات یوم القیمة بثلاث فقد خسر قلت وما الثلاث فداک ابی وامی قال ورع یحجزه عن

وَحَلِیمٌ یَرُدُّ بِهِ جَهْلَ السَّفِیهِ وَخُلُقٌ یُدَارِی بِهِ النَّاسَ ای ابوذر هر که در روز قیامت نیاید با سه خصلت پس تحقیق
که او خاسر است و زیانکار ابوذر پرسید که آن سه خصلت چه خصلتهاست پدر و مادرم فدای تو باد فرمود که ورعی که او را
مانع شود از ارتکاب چیزهایی که حق تعالی بر او حرام گردانیده و حلمی که باو رد کند و دفع جهالت و سفاهت بیخردان از او و خلق وسیعی که
بآن مدارا نماید با مردم بدانکه حلم و برده باری نمودن و خشم خود را فرو بردن و از تندیها و بدیهای مردم عفو نمودن از صفات
پیغمبران و ائمه صلوات الله علیهم و دوستان خداست و عقل و شرع بر حسن و نیکی این صفات جمیله شهادت داده است
چنانچه بسند معتبر از حضرت رسول ص منقولست که در خطبه فرمودند که میخواهید خبر دهم شما را بهترین خلقهای دنیا و آخرت عفو
نمایید از کسی که بر شما ظلم کند و صله و نیکی کنید با کسی که از شما قطع کند و احسان کنید با کسی که با شما بدی کند و عطا کنید بکسی که شما را
محروم گرداند و از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام منقولست که چون روز قیامت شود خلق اولین و آخرین در یک زمین جمع نماید
منادی ندا کند که کجایند اهل فضل پس گروهی از مردم برخیزند ملائکه با ایشان گویند که چه چیز بود فضل شما گویند که ما صله میکردیم با
کسی که از ما قطع میکرد و عطا میکردیم با کسی که ما را محروم میکرد و عفو مینمودیم کسی را که بر ما ظلم میکرد پس با ایشان گویند که
راست گفتید داخل بهشت شوید و از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که پشیمانی بر عفو کردن بهتر است از پشیمانی بر عقوبت کردن
و از حضرت علی بن الحسین ع منقولست که هیچ جرعه نزد من محبوبتر نیست از جرعه خشمی که فرو برم و صاحبش را بآن مکافات نکنم
و حضرت امام محمد باقر ع فرمود که پدرم میفرمود که هیچ چیزی موجب خوشحالی و روشنایی چشم پدر تو نمیشود مانند جرعه خشمی
که عاقبتش صبر است و از حضرت صادق ع منقولست که هیچ بنده خشم خود را فرو نمیخورد مگر آنکه عزت او را در دنیا و آخرت زیاده
میگرداند حق تعالی فرمود که در مقام مدح جماعتی را که آن جماعت خشم خود را فرو میخورند و عفو میکنند از مردم و خدا تعالی دوست
میدارد نیکوکاران را و حق تعالی او را زیاده بر آن عزت در آخرت ثواب عظیم کرامت میفرماید و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
منقولست که هر که خشمی را فرو خورد و قدرت بر انتقام داشته باشد حق تعالی در قیامت دل او را پر کند از ایمنی و ایمان و رضا و
خشنودی و بسندهای معتبر از حضرت صادق ع منقولست که صبر کن بر جور دشمنان نعمت خدا بر خود بدرستی که مکافات را
از برای کسی که در حق تو معصیت خدا میکند بهتر از این نیست که تو در حق او طاعت خدا کنی و از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام منقولست
که حق تعالی دوست میدارد صاحب حیا و صاحب حلم و برده باری را و از حضرت رسول ص منقولست که حق تعالی هرگز کسی را بجهالت
و تندخویی عزیز نکرده است و از حضرت رسول ص منقولست که حلم بس است معین و یاور آدمی را و اگر صاحب حلم نباشی خود را بحلم
بدار و در حدیث دیگر فرمود که رسول ص فرمود که حضرت عیسی بحضرت یحیی ع نصیحت فرمود که هرگاه مردم در حق تو بدی گویند که در
تو باشد بدانکه گناهی را در تو آورده اند از گناه استغفار کن و اگر بدی گویند که در تو نباشد بدانکه بی تعب تو از برای تو ثوابی نوشته اند

وحضرت امیر المؤمنین ع فرمود که سه کسند که نمیباید از سه کس انتقام نکشند شریف و بلند مرتبه از وضیع دون مرتبه و حلیم و برده بار از
سفیه بیخرد و صالح نیکوکار از فاجر بدکردار و حضرت صادق ع فرمود که سه خصلتست که در هر که باشد حق تعالی او را با حور العین تزویج نماید
هر بخوی که خواهد فرو خوردن خشم و صبر کردن بر شمشیر در راه خدا و شخصی که مال حرامی او را میسر شود و از برای خدا ترک نماید و در حدیث
دیگر فرمود که سه خصلتست که هر کرا این سه خصلت نباشد از من نیست و از خدا نیست پرسیدند که آن خصلتها چیست فرمودند که حلمی که
باور دکند جهالت و بیخردی جاهلان را و خلق نیکی که بان در میان مردم تعیّش نماید و ورعی که او را مانع شود از ارتکاب معصیتهای خدا و در
حدیث دیگر فرمود که عفو کردن از مردم موجب زیادتی عزّتست پس عفو کنید تا حق تعالی شما را عزیز گرداند و در حدیث دیگر فرمود که هر که
خشمی را فرو خورد حق تعالی دلش را پر از ایمان کند و هر که ظلمی که برو واقع شود عفو نماید حق تعالی او را در دنیا و آخرت عزیز گرداند و بسند
معتبر منقولست که از حضرت امیر المؤمنین ع پرسیدند که برده بارترین کیست فرمود که هر که بغضب نیاید و از حضرت رسول ص منقولست که
سزاوارترین مردم بعفو کردن کسی است که قدرتش بر عقوبت بیشتر باشد و دوراندیش ترین مردم کسی است که خشم خود را بیشتر فرو خورد
و بسندهای معتبر منقولست در تفسیر آیه صفح جمیل که حق تعالی بان امر فرموده است که مراد آنست که حضرت موسی ع از حق تعالی سوال نمود که
الهی چه چیز است جزای کسی که صبر نماید بر آزار مردم و دشنام ایشان در راه رضای تو خداوند عالم فرمود که او را اعانت مینمایم از هول
روز قیامت و بسند معتبر از امام رضا ع منقولست که حق تعالی به پیغمبری از پیغمبرانش وحی فرمود که چون صبح بیرون میروی اول
چیزی که بنظرت می آید از آن بخوران و دوم که می بینی او را بپوشان و سوم را قبول کن و چهارم را از خود مایوس مکن و پنجم از و بگریز چون
صبح شد بیرون آمد کوه عظیمی را دید که از برابرش نمایان شد ایستاد و متفکر شد که حق تعالی فرموده است که من این را بخورم و حیران ماند
بعد از آن با خود اندیشه کرد که البته حق تعالی مرا امر نمیکند بچیزی که من طاقت آن نداشته باشم پس بجانب آن کوه روانه شد که او را
بخورد هر چند نزدیکتر میرفت آن کوه کوچکتر میشد تا چون نزد آن رسید او را بقدر لقمه یافت او را بخورد چون تناول نمود آنقدر لذت
از آن یافت که هرگز از هیچ چیز نیافته بود دیگر باره رفت طشت طلایی دید چون مامور بود که او را بپوشاند گوی کند و او را در خاک پنهان
کرد و روانه شد چون بعقب نظر کرد دید که آن طشت از خاک بیرون افتاده و ظاهر گردیده گفت آنچه خدا تعالی فرموده بود کردم
دیگر مرا کاری نیست چون پاره دیگر راه رفت مرغی را دید که از عقبش بازی می آید و قصد شکار آن مرغ نموده و مرغ پناه باو آورد حق تعالی فرموده
که او را قبول کن آستین خود را گشود تا داخل آستین او شد پس بازی از عقب او رسید و چون مامور شده که او را مایوس نگرداند پاره
از گوشت ران خود بریده نزد او افکند چون پاره دیگر راه رفت گوشت مرداری گندیده کرم در آن افتاده دید چون مامور شده بود
که از و بگریزد گریخت و برگشت شب در خواب با وی گفتند که بانچه مامور شده بودی کردی دانستی که آنها چه بود گفت نه گفتند که آن کوه
صورت غضب بود که در بستی که غضبناک خود را نمی بیند و از بسیاری غضب قدر خود را نمی شناسد و چون خود را ضبط کرد قدر خود را

شناخت وغضبش ساکن شد عاقبتش مثل ان لقمه طیب ولذیذست که خوردی وان طشت طلا عمل صالح است که چون بنده ازا
می پوشاند ومخفی میکرداند حق تعالی البته انرا ظاهر میسازد برای انکه در دنیا انرا زینت میدهد باانچه از برای او ذخیره مینماید از ثواب
آخرت واما ان مرغ مثل ان شخصی است که از تو حاجتی طلب مینماید اورا مایوس مکن واما ان گوشت مردار کننده غیبت است
ازو بگریز ای عزیز اگر خواهی که فضیلت حلم وکظم غیظ را بدانی نظر کن باحوال پیغمبران خدا که از امتهای خود چه مشقتها کشیده اند واز درشتیهای
خوی گمراهان چه مشقتها وازارها متحمل شده وحلم فرموده اند خصوصا حضرت رسول الله که از کفار قریش وغیران چه خشونتها دیده اند
وچه محنتها کشیده اند ویکمرتبه برایشان نفرین نکرده اند وان معدن اداب ومفخر اولوا الالباب با اجلاف اعراب چگونه سلوک فرموده اند
وازان جماعت چه بی ادبیها وگستاخیها نسبت بانجناب صادر شده وحضرت عفو فرموده اند چنانکه نقل کرده اند که روزی انحضرت
براهی میرفتند اعرابی از پشت سر رداء انحضرت را گرفت وکشید چندانکه اثر آن در گردن مبارک انحضرت ماند وگفت ای محمد عطایی
بمن بده حضرت رو بسوی او کردند وتبسم فرمودند وباو عطایی جزیل نمودند مقارن انحال حق تعالی در نعت انجناب فرستاد که انک
لعلی خلق عظیم بدرستی که تو بر خلق عظیمی وباآن بدیها که کفار قریش باانحضرت کرده بودند چون در فتح مکه اسیر آنحضرت شدند همه در
مسجد الحرام بی حربه وسلاح حاضر شدند حضرت بر در کعبه ایستادند وهر یک ازیشان منتظر عقوبتها بودند پرسیدند که باما چه خواهی
کرد فرمود که ان میکنم که یوسف با برادرانش کرد پس بر شما غرامتی نیست اگر مسلمان شوید خدا تعالی شمارا می آمرزد وبسند معتبر از امام
محمد باقر ع منقولست که ان زن یهودیه را که گوسفندی برای انحضرت بزهر بریان کرده بود بخدمت آن اوردند حضرت ازو پرسید
که چرا چنین کردی گفت باخود اندیشه کردم که اگر پیغمبرست باو ضرر نخواهد رسانید واگر پادشاهست مردم را ازو راحت میدهم وحضرت
ازو عفو فرمود وبسند معتبر از امیر المومنین ع منقولست که یهودی چند دینار از حضرت رسول ص می طلبید روزی آمد وطلب نمود حضرت
فرمودند که حاضر ندارم یهود گفت از تو جدا نمیشوم تا انکه بگیرم حضرت فرمودند که پس من نزد تو می نشینم تا انکه بهم رسد وباهم نشسته
بودند تا ظهر وگذشت که انحضرت نماز قیام نماید ونماز شام وخفتن را در همان موضع کردند وشب در انجا ماندند تا صبح ونماز
صبح را در انجا ادا فرمودند ویهودی ملازم انحضرت بود وجدا نمیشد صحابه اورا تهدید ووعید مینمودند حضرت بصحابه فرمود
که چه میخواهید ازو گفتند یا رسول الله یهودی ترا انقدر زمان حبس کرده است حضرت فرمود که خدا تعالی مرا مبعوث نگردانیده است
که ظلم نه بر کسی که در امان باشد ونه برکسی که در امان نباشد چون روز بلند شد یهودی شهادت گفت ومسلمان شد وگفت نصف
مال خودرا میدهم که در راه خدا صرف نماید والله که این کار را از برای ان کردم که پیغمبری تو بر من ظاهر شود زیرا که وصف ونعت
ترا در توریة خوانده ام که محمد بن عبد الله مولد او در مکه است ومحل هجرت او مدینه ودرشت خو وغلیظ نیست وصدا بر روی مردم بلند
نمیکند وفحش ودشنام نمیدهد اینک مال من برای تست هرچه میخواهی در مال من بکن ان یهودی مال بسیار داشت حضرت امیر المومنین ع

فرمود که فراش حضرت رسول و بالش آنحضرت پوستی بود که در میان آن لیف خرما کرده بودند شبی آن عبا را دو ته کردند برای آنحضرت که
راحت بیشتر یابد چون صبح شد فرمود که دیشب بسبب نرمی فراش دیر برای نماز برخواستم دیگر یک ته بیندازید و حضرت امیر المومنین ع
چه محنتها که از صحابه رسول و اصحاب خود کشیدند و در هنگام قدرت بر همه عفو فرمودند چنانکه در جنگ جمل همه شمشیر بر رویش کشیدند
و اصحابش را کشتند و مجروح کردند همین که دست بر ایشان یافت عفو فرمودند و عایشه را با نهایت حرمت بمدینه فرستاد
و هفتاد زن با آن ملعونه همراه و عبد الله زبیر را با آن شدت عداوت رها فرمود و همچنین در باب اصحاب نهروان و غیر ایشان و بعد از
ضرب ابن ملجم ملعون او را امر بکشتن نفرمود و حضرت امام حسن را وصیت کرد که او را یکضربت بیشتر نزنید و گوش و بینی او را نبرید
و از طعام و شرابی که من میخورم باو هم بدهید و چندین هزار خارجی که در میان اصحابش بودند آنحضرت را بکفر علانیه نسبت میدادند
عفو فرمود نقل کرده اند که روزی آنحضرت در بازار خرما فروشان می گذشتند کنیزکی را دیدند که گریه میکند پرسیدند که چرا گریه میکنی گفت
که مولای من مرا فرستاده بود که یکدرم خرما بخرم و از این مرد خریدم چون بردم نپسندیدند الحال پس آورده ام و قبول نمیکند حضرت
فرمودند که ای بنده خدا این کنیزکست و اختیاری ندارد درمش را رد کن و خرما را بگیر آنمرد حضرت را نمی شناخت برخواست و دستی
در میان سینه آنحضرت زد مردم باو گفتند که امیر المومنین است آنمرد بلرزه آمد و رنگش زرد شد و خرما را گرفت و درهم را پس داد
و گفت یا امیر المومنین از من راضی شو فرمود که چون حق مردم را بمردم رسانیدی از تو راضی شدم و بروایت دیگر منقولست که آنحضرت
غلامی داشتند او را طلبیدند جواب نداد چون بیرون آمدند دیدند که در پیش در ایستاده است فرمودند که چرا جواب ندادی گفت
تنبلی مرا مانع شد از جواب گفتن و از شما و عقوبت شما ایمن بودم حضرت فرمود که حمد و سپاس مر خدایرا که مرا چنین خلق کرده که خلقش
از عقوبت من ایمن اند و در همان ساعت غلام را آزاد کرد و بروایت دیگر منقولست که چون حضرت امیر المومنین ع بجنگ عمرو
بن عبدود رفتند در دفعه اول که بر او ظفر یافتند و او را کشتند حضرت رسول ص از علت توقف و تاخیر سوال نمودند حضرت
فرمودند که در اول فحش گفت و آب دهن بر روی من انداخت ترسیدم که مبادا کشتن از روی غضب باشد برای نفس نه از برای
خدا پس او را واگذاشتم تا غضبم فرو نشست و خالص از برای خدا او را کشتم و بروایت دیگر منقولست که روزی حضرت امیر المومنین
علیه السلم زنی را دیدند که مشک آبی بر دوش دارد و میرود مشک آبرا از و گرفتند و بانجا که او میخواست رسانیدند در راه از حال
او سوال نمودند گفت علی شوهر مرا ببعضی از سرحدها فرستاد و او کشته شد و یتیمی چند نزد من هست و چیزی ندارم و مضطر شده ام
که خدمت مردم میکنم حضرت برگشتند و آن شب اضطراب داشتند و چون صبح شد زنبیلی بزرگ پر از آرد و گوشت و خرما و
انواع طعامها کردند و رو بخانه آن زن روان شدند بعضی از اصحاب التماس کردند که بما دهید که همراه شما بیاوریم فرمود که کسی حامل وزر
من در آخرت نخواهد بود چون بخانه آن زن رسیدند در را کوفتند زن گفت که کیست فرمود که من آن بنده ام که دیروز مشک آبرا

برای تو برداشتم در را گشا که برای اطفال تو چیزی آورده ام آن زن گفت که خدا از تو راضی شود و میان من و علی بن ابی طالب حکم کند چون
در را گشود حضرت فرمود که میخواهم کسب ثواب کنم بگذار که من خمیر کنم و نان پزم و تو اطفال را محافظت نمایی یا من اطفال را محافظت
نمایم و تسلی کنم و تو نان بپز گفت من در نان پختن صاحب وقوف ترم و شما اطفال را گردآوری کنید پس آن زن آرد را خمیر کرد و حضرت
گوشت را پختند و خرما و غیر آنرا لقمه میکردند و بدهان اطفال میگذاشتند و هر لقمه که بایشان میدادند میفرمودند که ای فرزندان علی را حلال کن
و چون خمیر بر آمد زن گفت که ای بنده خدا بیا و تنور را برافروز حضرت متوجه برافروختن تنور شد دران حال زنی بآن خانه آمد و حضرت
را شناخت و بآن زن گفت که ای امیر مؤمنان و پادشاه مسلمانانست که ترا خدمت میکند پس آن زن دوید بخدمت آنحضرت و فریاد برآورد
حضرت فرمود که من از شرمندگی تو چگونه بیرون آیم که در حق تو تقصیر کرده ام و بروایت دیگر منقولست که ضراره بن ضمیره نزد معویه ملعون
آمد معاویه گفت که معاف نمیدارم گفت والله که صاحب اندیشهای دور و دراز بود در راه خدا قوی و تومند بود آنچه میفرمود حق بود
و آنچه حکم میکرد همه عدل بود و پیوسته نهرهای علوم از جانبش جاری بود و سخنان حکمت از اطراف و نواحیش میجوشید از دنیا و زینتهای
آن وحشت مینمود و بتاریکیهای شب انس میگرفت والله که پیوسته آب دیده اش روان و فکرهایش دور و دراز بود و در تفکر بود و دست
را حرکت میداد و با خود مخاطبه میفرمود و با پروردگار خود مناجات مینمود از جامها هرچه درشت تر بود او را خوش تر می آمد و از
خوردنیها هرچه لذتش کمتر بود گواراتر بود والله که در میان ما مثل یکی از ما بود و خود را بر ما زیادتی نمیداد و چون نزدیک او میرفتیم
ما را نزدیک خود می نشانید و هر گاه سؤال میکردیم جواب میفرمود با آنکه با این روش سلوک میفرمود از مهابت و جلالت او
با او سخن نمیتوانستیم گفت از عظمت و شوکت او نظر بر رویش نمیتوانستیم چون تبسم میفرمودند دندانهای مبارکش مانند مروارید
ظاهر میشد اهل دین و ورع را تعظیم میفرمود و مساکین و درویشان را دوست میداشت مردم صاحب دولت و قوت طمع نمیکردند از او
که میل بجانب ایشان نماید و ضعیفان و بیچارگان از عدالتش مایوس نبودند و قسم میخورم بخدا که در بعضی از شبها او را میدیدم
که در عین تاریکی در محراب ایستاده بود و بپروردگار خود استغاثه میکرد مانند کسی که ماری یا عقربی گزیده باشد و گریه میکرد مانند
کسی که مصیبت عظیمی باو رسیده باشد گویا در گوشم هست که مکرر میفرمود که ای دنیا ای دنیا آیا آمده که متعرض من شوی و مرا مشتاق
خود کنی هیهات هیهات برو دیگری را فریب ده که مرا با تو فریب ده و ترا کاری نیست و ترا سه طلاق گفته ام و مرا بتو رجوعی نیست عمر
کوتاه است و امر تو سهل است و آرزوی تو بیقدر است آه از کمی توشه و درازی سفر و وحشت و تنهایی راه و عظمت احوالی که بر آنها
وارد میباشد پس آب چشم معاویه درین حال بر رویش جاری شد و خروش از اهل مجلس برخواست معاویه گفت که ابوالحسن چنین بود
که میگویی بگو که از مفارقت او چه حال داری گفت از بابت کسی ام که فرزند یگانه اش را بر روی سینه اش کشته باشند پس برخواست
و گریان از مجلس معاویه بیرون آمد و بسند معتبر منقولست از ابی ذر که جعفر بن ابی طالب کنیزکی از حبشه از برای حضرت امیر المؤمنین

هدیه آورد که چهار هزار درم قیمت او بود و در خانه آنحضرت خدمت میکرد روزی فاطمه ع داخل شدند دیدند که سر حضرت امیر المؤمنین در دامن
آن کنیز است فرمود که چیزی واقع شد حضرت فرمود که نه والله ای دختر رسول خدا هیچ واقع نشده حضرت فرمود که مرا رخصت ده که بخانه
پدرم بروم فرمود که اختیار داری و ماذونی چون متوجه خانه حضرت رسول ص شدند جبرئیل ع نازل شد و گفت ای محمد پروردگارت سلام
میرساند و میفرماید که اینک فاطمه بشکایت علی می اید در باب علی چیزی قبول مکن درینحال حضرت فاطمه ع رسید حضرت رسول فرمود که آمده
که شکایت علی کنی فرمود که بلی برب کعبه حضرت رسول فرمود که برگرد و بگوی که من برضای تو راضیم هر چند بر من دشوار باشد حضرت
فاطمه برگردیدند و سه مرتبه مفاد این سخن را فرمودند حضرت امیر المؤمنین فرمود که شکایت مرا بخلیل من کردی من از شرمندگی آنحضرت
چون کنم خدارا گواه گرفتم ای فاطمه که این کنیزک را از برای خدا ازاد کردم و چهار صد درم از عطاهای من زیاده آمده تصدق کردم بر
فقیران اهل مدینه پس جامه پوشیدند و نعلین در پا کردند و متوجه خدمت حضرت رسول شدند در انحال جبرئیل ع نازل شد پس گفت
یا محمد پروردگارت سلام میرساند و میفرماید که بعلی بگو بهشت را بتو دادند بسبب ازاد کردن این کنیزک که از برای خشنودی فاطمه ع کرا
ازاد کردی و اختیار جهنم بتو گذاشتم برای چهار صد درهم که تصدق کردی پس هر کرا خواهی برحمت من داخل بهشت کن و هر کرا
خواهی بعفو من از جهنم بیرون آور پس درینوقت حضرت امیر المؤمنین فرمود که منم قسمت کننده بهشت و دوزخ و بروایت دیگر از
حضرت امام جعفر ع منقولست که روزی حضرت رسول ص حضرت فاطمه را دید که عبای کنده از قبیل جامهای شتر در بر دارد و در اثنای شیر
دادن فرزند خود بدست مبارک خود آسیا میکند گریان شدند و فرمودند که ای فرزند صبر کن بر تلخیها و مشقتهای دنیا برای حلاوتها
و راحتهای آخرت حضرت فاطمه فرمودند که یا رسول الله حمد میکنم خدا را بر نعمتهای او و شکر میکنم او را بر احسانهای او درین حال حق تعالی
بر حضرت رسول ص این آیه نازل ساخت که زود باشد که پروردگار تو از کرامتهای خود بتو آنقدر بدهد که تو راضی شوی و بسند دیگر منقولست
که مرد شامی در مدینه حضرت امام حسن را دید که سواره میرود زبان بطعن و لعن گشود چون فارغ شد حضرت امام حسن ع رو باو کردند و
تبسم نمودند و سلام کردند فرمودند که یا شیخ گمان دارم که تو غریبی و شاید بر تو اشتباهی شده باشد اگر توانگری خواهی ترا توانگر گردانم و
هر چه سؤال میکنی بتو عطا کنم و اگر هدایت میخواهی ترا راهنمائی میکنم و اگر مرکب سواری میخواهی بتو میدهم و اگر گرسنه سیرت میکنم و اگر عریانی
ترا می پوشانم و اگر محتاجی ترا غنی میگردانم و اگر رانده شده ترا پناه میدهم و هر حاجتی که داری بر می آورم اگر بیائی بخانه ما تا هنگام رفتن مهمان
باشی از برای تو بهتر است زیرا که ما در خانه گشاده ایم و آنچه میخواهی از مال و اسباب میسر است چون آن شامی این نوع مکالمه از آنحضرت بشنید
گریست و گفت گواهی میدهم که تو خلیفه خدائی و پیش از این دشمن ترین خلق بودی نزد من اکنون محبوبترین خلق خدائی نزد من و بار خود را بخانه
آنحضرت برد و تا در مدینه بود مهمان آنحضرت بود و دوست از اهل بیت علیهم السلام شد و در روایت دیگر آمده که محمد حنفیه و امام حسین ع در میان
منازعه بود محمد بحضرت نوشت که ای برادر پدر من و تو علی بن ابی طالبست و مادر تو فاطمه بنت رسول الله ص اگر تمام عالم پر از طلا می شد

و ما در من مالک انها میبود بفضل با در تو میرسد همین که نامه را میخوانی نزد من بیا تا مرا راضی کنی که تو اولایی بتفضل و احسان از من والسلام
حضرت چون این نامه را خواندند زودی بدین او مبادرت نمودند دیگر میان او خیری واقع نشد و از حضرت علی بن الحسین منقولست که چون
با پدرم بکربلا میرفتیم در هیچ منزلی فرود نمی آمدیم و بار نمی کردیم مگر آنکه آنحضرت یحیی ع را یاد میکردند در روزی فرمودند که بسبب خواری دنیا نزد
خداست حضرت یحیی ع را نبرد زن فاحشه از فاحشهای بنی اسرائیل بردند و از وفور حلم آن معدن جود و کرم آن بود که با آنکه فرزندان
و برادران و دوستان آنجناب در برابرش شهید کردند و حق تعالی ملائکه آسمان و زمین و جن و انس و وحوش و طیور و جمیع مخلوقات را در
فرمان آنحضرت کرده بودند بر ایشان نفرین نکرد و عذاب از برای ایشان نطلبید و بروایتی سیصد و شصت زخم و بروایت دیگر هزار و
نهصد جراحت و بروایت دیگر صد و هشتاد زخم شمشیر و نیزه و چهار هزار زخم تیر بیدن مبارکش رسید و باز بر آن گروه اشقیا ترحم میفرمود
و در هدایت ایشان سعی مینمود و بقوت ربانی و بزور بازوی اسد اللهی گروهی از ایشانرا بشمشیر و نیزه و تیر بجهنم فرستاد چنانچه در
بعضی روایات واقع شده که هزار و هفتصد و پنجاه کس را بدست مبارک خود کشت بغیر الجماعتی را که مجروح ساخت و بسند دیگر منقولست
که چون آن عالیجناب بشهادت فایز گردید در پشت دوش مبارک آنحضرت پینها و اثرها بود و از امام زین العابدین ع سبب آن پرسیدند
فرمود که از بسیاری برداشتن بارهای گران و انبانهای سنگین بود که تنها بدوش خود بخانهای بیوه زنان و مساکین و یتیمان میبردند و
در روایت دیگر وارد شده است که امام حسین ع در جای تاریکی نشسته بود از نور جبین و گردن آن آفتاب برج امامت نمیدانستند که آن
حضرت در آنجا نشسته اند و بسند معتبر منقولست که روزی کنیزکی آب بر دست حضرت امام زین العابدین ع میریخت ابریق از دستش افتاد
و بر سر مبارک آنحضرت خورد و مجروح کرد حضرت سر بالا کردند کنیز گفت که خدا تعالی میفرماید که الکاظمین الغیظ فرمود که خشم خود را
فرو خوردم باز گفت والعافین عن الناس فرمود که از تو عفو کردم باز گفت که والله یحب المحسنین فرمود که ترا آزاد کردم از برای خدا و
بروایت دیگر وارد شده که شخصی آنحضرت را دشنام داد غلامان آنحضرت قصد او کردند حضرت فرمود که بگذاریدش که آنچه از
بدیهای ما پوشیده زیاده از آنست که بما نسبت میدهند پس رو بآن شخص کردند فرمودند که ترا حاجتی هست آن مرد خجل شد حضرت فرمود که
جامه با هزار درهم باو عطا کردند مرد گریان شد و برگشت و فریاد میکرد که گواهی میدهم که تو فرزند رسول خدایی و بروایت دیگر منقولست
که شخصی آنحضرت را دشنام داد آنحضرت فرمود که ای جوان عقبه بسیار دشوار و سخت در پیش داریم اگر من از آن عقبه خواهم
گذشت از گفته تو پروا ندارم و اگر در آن عقبه حیران خواهم ماند پس بدترم از آنچه تو میگویی و در روایت دیگر آمده که شخصی با آنجناب ناسزا
میگفت حضرت ملتفت او نمی شدند پس آن ملعون گفت ترا میگویم آنحضرت فرمود که من هم از تو عفو میکنم و میگذرانم و بسند دیگر منقولست
که حضرت علی بن الحسین ع غلام آزاد کرده داشتند که سرکار بعضی از مزارع آنحضرت بود روزی بآن مزرعه وارد شدند دیدند که خرابی
و فساد بسیاری در آن مزرعه کرده است یک تازیانه بر او زدند و بعد از زدن نادم شدند چون بخانه برگشتند بطلب آن غلام فرستادند

چون غلام حاضر شد دید که آنحضرت جامه از بدن مبارک دور کرده و تازیانه در پیش آنحضرت گذاشته گمان کرد که آنحضرت اراده سیاست
و تنبیه او دارد ترسان شد تازیانه را گرفتند و بدست او دادند و فرمود که امروز از من لغزشی صادر شده که هرگز از من صادر نشده بود
بگیر این تازیانه را و بقصاص آن بر من بزن غلام گفت ای مولای من گمان من این بود که مرا دیگر عقوبت خواهی کرد و مستحق هستم آنچه را نسبت بمن
بجا آورده حضرت باز مبالغه فرمود که چون این را نمیکنی بتدارک آن تازیانه مزرعه را از برای رضای خدا بتو بخشیدم و ایضا منقولست
که روزی جمعی در خانه آنحضرت صلوات الله علیه مهمان بودند غلام بریانی که در تنور بود بیرون آورد خواست که بتعجیل بر سر سفره آورد
خوان از دستش افتاد و بر سر طفل صغیر خورد و آن پسر کشته شد غلام متحیر و مضطرب گشت امام چون اضطراب غلام را دیدند گفتند
تو عمدا این کار را نکرده مضطرب مباش ترا آزاد کردم متحیر مشو از روی بشاشت و خنده می طعام را بحضار خورانیده بعد از آن بدفن طفل
مشغول شدند و در روایت دیگر وارد شده که آنحضرت بر جماعتی گذشتند شنیدند که غیبت آنحضرت می کنند ایستادند و فرمودند که اگر راست
میگوئید خدا مرا بیامرزد و اگر دروغ میگوئید خدا شما را بیامرزد و بسند معتبر منقولست که حضرت صادق غلامی از غلامان خود را در پی کاری
فرستادند دیر برگشت حضرت از عقبش بیرون آمد دید که خوابیده است ببالای سرش نشستند و بباد زنی که در دست داشتند او را باد زدن
زدند تا بیدار شد چون بیدار شد فرمودند که والله ای فلان که نیست ترا که شب و روز هر دو در خواب باشی شب از برای خواب است و از سفیان
ثوری منقولست که روزی بخدمت صادق ع رفتم رنگ مبارک آنحضرت را متغیر یافتم پرسیدم که چرا احوال شما متغیر است فرمود که من منع کرده
بودم کنیزان او مردم خانه را که بر بالای بام بالا نروند داخل خانه شدم دیدم کنیزکی که تربیت فرزندان من میکرد بر نردبانی بالا میرود و آن
پسر را بر دوش دارد چون مرا دید لرزید و طفل از دستش افتاد و فوت شد و من از برای ترسی که از من بر آن کنیز مستولی شده متغیرم با
آنکه حضرت در الحال دو مرتبه بآن کنیز فرموده بودند که ترا آزاد کردم از برای خدا بر تو باکی نیست و در روایتی وارد شده که شخصی از حاجیان
در مدینه بخواب رفت چون بیدار شد همیان زرش را نیافت گمان کرد که دزدیده اند بیرون آمد حضرت صادق ع را دیدند که نماز میکنند
او را نشناخت و گفت تو همیان مرا برداشته حضرت فرمود که چند درهم در همیان بود گفت هزار دینار حضرت او را بخانه بردند و هزار
دینار باو دادند آنمرد چون بخانه خود باز گشت همیان زر خود را یافت بخدمت حضرت آمد عذر خواهی و زر را باز پس آورد حضرت فرمود
که چیزی که از دست ما بدر رفت دیگر بدست ما در نمی آید بعد از آن آنمرد پرسید که این بزرگوار حمیده اطوار کیست گفتند جعفر صادق است
گفت کاری چنین مثل اوست حضرت امام موسی کاظم ع در کظم غیظ و حلم و علم مشهور آفاق گردیده و اخبار مکارم اخلاقش بمسامع
خاص و عام رسیده و هر یک از ائمه ما صلوات الله علیهم بجمیع محاسن شیم و محامد خصال مقبول خاص و عام بوده اند و دوست
و دشمن بجمیع کمالات ایشان معترفند و اگر آب دریاها مداد شوند از عهده ذکر فضایل ایشان بیرون نتوانند آمد انشاء الله تعالی اگر اجل
مهلت دهد در خاطر هست که کتابی در باب سیر و سنن ایشان نوشته شود و غرض از ذکر این چند حدیث این بود که ملاحظه نمائید

که پیشوایان تو که زنده بکو تا تند در حلم و بردباری و شکستگی چگونه بوده اند و با خلق بچه نحو سلوک میکرده اند تا بایشان تاسّی نمایی
و باد نخوت و غرور را از سر بدر کنی و گول شیطان نخوری و حرمت خود را نگاه میباید داشت و علم را خفیف نمی باید کرد که فلان عمل
منارب شان با نیت اعانت فلان مؤمن موجب نقص قدر ماست نعوذ بالله من وساوس الشیطان و شروره یا اباذرّ ان سرّک ان
تکون اقوی النّاس فتوکّل علی الله وان سرّک ان تکون اکرم النّاس فاتّق الله وان سرّک ان تکون
اغنی النّاس تکن بما فی ید الله عزّ وجلّ اوثق منک بما فی یدیک یا اباذرّ لو انّ النّاس کلّهم اخذوا
بهذه الآیه لکفتهم ومن یتّق الله یجعل له مخرجا ویرزقه من حیث لا یحتسب ومن یتوکّل
علی الله فهو حسبه انّ الله بالغ امره یا اباذرّ یقول الله جلّ ثناؤه وعزّتی وجلالی لا یؤثر عبدی
هوای علی هواه الّا جعلت غناه فی نفسه وهمومه فی آخرته وضمّنت السّموات والارض رزقه
وکففت علیه ضیعته وکنت له من وراء تجارة کلّ تاجر ای ابوذر اگر خواهی که غنی ترین و بی نیازترین مردم باشی
پس توکل کن بر خدا و اگر خواهی که گرامی ترین مردم باشی پس آنچه اعتقاد بر آنچه نزد خداست و در دست قدرت اوست بیشتر
داشته باشی از آنچه در دست قدرت تست ای ابوذر اگر همه مردم باین آیه اخذ کنند و عمل نمایند ایشانرا کافیست و ترجمه لفظ آن آیت
که هر که بترسد از خدا و بپرهیزد از مناهی او و صاحب درجه و تقوی شود و حق تعالی مقرر فرماید برای او راه بیرون شدنی
و چاره هر کاری در هر امر از امور دنیا و آخرت او روزی دهد او را از جایی که گمان نداشته باشد و بخاطرش خطور نکند و هر که توکل
کند بر حق تعالی و کارهای خود را باو گذارد پس خدا کافیست برای او و بس است از جهت تمشیت مهمات او بدرستی که حق تعالی امور و
ارادت خود را بر وجه کمال بتمشیت میرساند از برای هر چیز اندازه مقرر فرموده موافق حکمت و مصلحت ای ابوذر حق تعالی میفرماید که بعزت
و جلال خود سوگند میخورم که اختیار نمی نماید بنده خواهش فرموده مرا بر خواهشها و هواهای نفسانی خودش مگر آنکه غنای او را در
نفس خود او میگذارم و نفس او را غنی و بی نیاز میگردانم و تجارت هر تجارت کننده را بسوی او میرسانم یا من از برای او هستم بعوض
آنچه تجارت تاجران باطل را ترک کرده و رضای مرا اختیار کرده بدانکه توکل و تفویض و رضا و تسلیم از ارکان عظیمه ایمان اند و آیات
و اخبار در فضیلت این اخلاق پسندیده فوق حد و حصر است چنانکه از حضرت صادق ع منقولست که سر طاعة خدا صبر است و
و راضی بودن از خدا در آنچه بنده خواهد یا کراهیت از آن داشته باشد و چون راضی شود البته آنچه خیر است برای او میسر خواهد شد
و در حدیث دیگر فرمود که خداشناس ترین مردم کسی است که بیشتر راضی باشد بقضای من و صبر کند بر بلای من و شکر کند بر نعمتهای
من تا او را از زمره صدّیقان بنویسم نزد خود و از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که سزاوارترین خلق بتسلیم شدن و راضی
شدن بقضای حق تعالی کسی است که خدا را شناخته باشد و کسی که بقضای خدا راضی نمیشود اجرش بر طرف و بروایت دیگر منقولست

که از حضرت صادق ع پرسیدند که بچه چیز مومن را میتوان شناخت که مومن است فرمود که منقاد بودن اوامر الهی را و راضی بودن بهرچه
بر و وارد می شود از خوشحالی و آزردگی و در حدیث دیگر فرمود که هرگز رسول خدا در امری که واقع می شد نفرمود که کاش روش دیگر میشد
و در حدیث دیگر فرمود که چگونه کسی مؤمن باشد که از قسمتهای پروردگار بخشم آید و منزلت خود را حقیر شمارد و حال آنکه از جانب خدا
برای او مقرر شده است و من ضامنم از برای کسی که در خاطرش بجز رضا و خشنودی از حق تعالی در نیاید که چون دعا کند البته دعایش
مستجاب شود و بسند معتبر از حضرت رسول ص منقولست که حق تعالی میفرماید که ای فرزند آدم در آنچه ترا بآن میفرمایم یاد من مده خیر را
که صلاح تو در آنست که من از تو بهتر میدانم و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که غنا و عزت میگردند در هر جا که توکل را می یابند
در آنجا قرار میگیرند و وطن میکنند و در حدیث دیگر فرمود که حق تعالی بحضرت داود ع وحی نمود که بنده که بر من توکل و اعتماد نماید و رو از
خلق بگرداند و من از نیت او بیابم که راست میگوید پس اگر آسمانها و زمینها و آنچه در آنهاست با او در مقام کید و مکر در آیند البته
از برای او مدرروی و راه خلاصی مقرر سازم و بنده که متوسل بأحدی از خلق شود و همگی اعتماد خود را باو کند و من از دل او این را بیابم
البته اسباب وسیلههای آسمان را از دست او قطع نمایم و راههای زمین را باو ببندم و پروا نکنم که در کدام وادی هلاک شود و در حدیث
دیگر فرمود که هر که متوجه امری شود که خدا دوست میدارد البته حق تعالی متوجه امری چند شود که او دوست میدارد و برای او مهیا
میگرداند و هر که طلب عصمت و نگاهداری از خدا کند خدا او را محافظه نماید و کسی که حق تعالی متوجه احوال او گردد و او را نگاه دارد و پروا
نکند اگر آسمان بر زمین افتد یا بلیه از آسمان نازل شود عالم را فرو گیرد زیرا که او بسبب تقوی داخل کرده همیان خداست از هر بلایی
نمی بینی که خدا تعالی میفرماید که ان المتقین فی مقام امین بدرستی که متقیان در مقامی اند صاحب امنی و بسند معتبر منقولست که
حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که امید با چیز که گمان نداری بیشتر داشته باش از آنچه گمان داری بدرستی که حضرت موسی رفت که برای
اهلش آتش بیارد کلیم خدا شد و بمرتبه پیغمبری فایز شد و ملکه سبا بقصد ملک بیرون آمد بشرف اسلام مشرف شد و سحره فرعون
بقصد فرعون بیرون آمدند با ایمان برگشتند و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر ع مرویست که حضرت موسی بن عمران گفت که ای
پروردگار من مرا پیری و اطفال صغیر را میگذاری حق تعالی فرمود که ای موسی راضی نیستی که من روزی دهنده و نگاهدارنده ایشان باشم
گفت بلی ای پروردگار من تو نیکو وکیلی و نیکو کفیلی و بسند معتبر از امیر المؤمنین ع منقولست که حضرت لقمان پسرش را وصیت فرمود
که ای فرزند باید که عبرت بگیرد کسی که در طلب روزی یقین او بخدا قاصر باشد و اعتمادش ضعیف باشد بآنکه تفکر نماید که حق تعالی
او را خلق فرموده در سه حالت و او را روزی داده که در هیچیک از آن سه حالت او را کسبی و حیله و چاره نبوده پس بداند که البته در حال
چهارم او را روزی کرامت خواهد فرمود اما حالت اول در بطن مادر او را در محل استقرار و راحت جای داد که نه گرما و نه سرما باو
ضرر نمیرساند در آنجا او را روزی داد دیگر از آنجا بیرون آورد و روزی بقدر کفایت او را از شیر مادر برای او جاری گردانید که بموجب

تعلیق

نعیش و قوت و نشو و نمای او کردد و او را در انحال قوتی نبود باز چون از شیرش باز گرفتند پدر و مادر بر او مهربان گردانید و از کسب
پدر و مادر روزیرا برای او مقرر فرمود که با نهایت مهربانی و مرحمت و شفقت صرف او نمایند و او را بر خود اختیار کنند تا آنکه چون
بزرگ شد و عاقل شد و قدرت بر کسب روزی بهم رسانید کار را بر خود تنگ گرفت از ترس آنکه مبادا روزی بر او تنگ شود یقینش سست شد
و گمانهای بد بپروردگار خود برد و حقوق خدا در مال خود انکار کرد و او نمود روزی را بر خود و عیالش تنگ گرفت بعوض دادن خدا آنچه
را در راه او صرف مینماید در دنیا و آخرت پس چنین بنده بنده بدیست ای فرزند و از حضرت صادق ع منقولست که شیطان گفت که پنج کسند
که مرا در باب ایشان چاره و حیله نیست و سایر مردم در قبضه من اند کسی که بخدا متوسل شود به نیّت درست و در جمیع امور خود بر او توکل
نماید و کسی که تسبیح و ذکر خدا در شب و روز بسیار کند و کسی که از برای برادر مومن بپسندد آنچه را از برای خود می‌پسندد و کسی که در هنگام
مصیبتی که باو رسد جزع نکند و کسی که بقسمت خدا راضی باشد و از برای روزی غم نخورد و از حضرت امام رضا ع منقولست که حضرت صادق
احوال یکی از صحابه خود را پرسیدند اهل مجلس گفتند که او بیمار است حضرت بعیادت او رفتند و بر بالای سرش نشستند او را قریب بوفات یافتند
فرمودند که گمان خود را نیکو کن بخداوند گفت گمان من بخدا نیکوست اما غم من از برای دختران منست و غم ایشان مرا بیمار کرده است حضرت
فرمود که آنکسی را که از برای مضاعف گردانیدن حسنات و محو کردن گناهان از او امید داری از برای اصلاح حال دختران نیز باو
امید بدار مگر نمیدانی که حضرت رسول ص فرمود که از اصل سدرة المنتهی گذشتم و شاخها و برگهای آن رسیدم دیدم از برگهای پستانها
آویخته و شیر از آنها میچکد و از بعضی عسل و از بعضی روغن و از بعضی جامه و از بعضی میوه‌ها بجانب زمین میریزد در خاطر خود گفتم که آیا اینها
بکجا میرود و جبرئیل همراه من نبود که از او سوال کنم زیرا که از درجه و مرتبه او گذشته بودم پس حق تعالی در دل من ندا در داد که ای محمد اینها را
درین مکان رفیع رویانیده‌ام که دختران امت ترا باینها غذا و روزی دهم بگو بپدرهای دختران که بر فقر و فاقه ایشان دلتنگ نباشند
که من چنانکه ایشانرا خلق کرده‌ام روزی میدهم و از حضرت امیرالمومنین منقولست که حق تعالی بحضرت داود ع وحی فرمود که ای داود
تو اراده میکنی و من اراده می‌نمایم و نمیشود مگر آنچه اراده می‌نمایم پس اگر منقاد اراده من میشوی آنچه مراد تست بتو میرسانم و اگر راضی
نمیشوی ترا بتعب می‌اندازم در تحصیل مراد خود و آخر نمیشود مگر آنچه من اراده نموده‌ام و بسندهای معتبر از حضرت رسول ص منقولست که کسی که
بقسمت خدا راضی میشود بدنش راحت می‌افتد و حضرت رسول ص فرمود که دنیا را بنوبت و اندازه قسمت کرده‌اند پس آنچه از برای او مقرر
کرده‌اند هرچند ضعیف باشی بتو میرسد و آنچه از بلا بر تو مقرر شده بقوت خود رفع نمیتوانی نمود و هر که قطع کند امید را آنچه از او
فوت شده است بدنش راحت می‌افتد و هر که بروزی خدا راضی شود پیوسته خوشحال و چشم روشن میباشد و از حضرت امام محمد باقر ع
منقولست که بنده در میان قضا و بلا و نعمت الهی است پس در بلای خدا صبر بر او واجبست و در قضای خدا تسلیم و رضا واجبست و در نعمت
خدا شکر واجبست و بدانکه احادیث در فضیلت این خصال حمیده و تحریص و ترغیب بر آنها بسیار است و مجملی از تحقیق معانی آنها لازم است

بدانکه توکل عبارت از انست که ادمی امور خود را بپروردگار خود بگذارد و از او امید خیرات و دفع شرور داشته باشد و بدانکه هرچه واقع میشود
بتقدیر الهی میشود و اگر خدا خواهد که نفعی بکسی برسد هیچکس منع از ان نمی تواند کرد و خدا قدرتش از همه کس بیشترست و اگر خیر و نفعی را از
کسی منع نماید و نخواهد که باو برسد جمیع عالم اگر متفق شوند باو نمیتوانند رسانید و تفویض نیز باین معنی نزدیکست و باید که بدین سبب از
مخلوقین مایوس شود و رضای ایشان را برضای خود اختیار نکند و در جمیع امور بر خود و بر دیگران اعتماد نکند و همگی اعتقادش بر خدا باشد
و این اعلای مراتب یگانه پرستی است که قدرت و نصرت و تدبیر را مخصوص خداوند و قدرتهای مخلوقین را همه مقهور قدرت حق تعالی داند
چنانچه بسند معتبر از صادق ع منقولست که شرک خفی تر است در آدمی از جای پای مورچه و از جمله شرکست انگشتر را از انگشت بانگشت دیگر
گردانیدن از برای انکه امری بیادش بماند و مثل این از شیوه های دیگر و همین معنی برای این شرکست که اعتماد بر خداوند خود نکرده و بر او
توکل نکرده و بر انگشتر گردانیدن اعتماد کرده است و حاصل است و هر که رو گردانیدن از خدا و متوسل شدن و اعتماد نمودن بر غیر او یک
مرتبه از مراتب شرکست و بسند معتبر منقولست که حضرت رسول ص از جبرئیل ع پرسید از معنی توکل بر خدا جبرئیل ع فرمود که توکل انست که بداند
که مخلوقین ضرر و نفع نمیرسانند و در عطا و منع مستقل نیستند و از مخلوقین مایوس شوند پس چون بنده چنین شد از برای غیر خدا کار نمیکند
و امید نمیدارد از غیر او و نمیترسد از غیر او و طمع از غیر او نمیدارد اینست معنی توکل و از حضرت امام رضا ع سؤال نمودند از معنی توکل
فرمود که توکل آنست که چون دانستی که خدا با تست از غیر او نترسی و معنی رضا بقضا انست که بعد از انکه توکل بر خدا کرده باشد و در هر بابی
بانچه موافق فرموده خداست کرده باشد دیگر انچه واقع شود از عافیت و بلا و شدت و رخا بداند که البته خیر او در آن چیزست که واقع
شد زیرا که این امر بتقدیر الهی واقع شده و حق تعالی قادر بر دفع این امر بوده و حق تعالی ظالم نیست که خواهد بر او ظلم کند و بخیل نیست که نخواهد
که چیزی باو برسد و نادان نیست که مصلحت او را نداند و باید که بیاد خدا دهد و عاجز نیست که انچه خیرست باو نتواند رسانید پس کمال
ایمان باین صفات کمالیه مقتضی آنست که هرچه از جانب خدا باو رسد از صمیم قلب راضی شود و جزع و شکایت نکند و بدانکه ذکر که عین
خیر و صلاح اوست چنانچه بسند معتبر منقولست که از حضرت امام موسی کاظم ع سؤال نمودند از تفسیر آیه و من یتوکل علی الله فهو حسبه حضرت
فرمود که توکل بخدا چندین درجه دارد و از جمله درجهای توکل آنست که در جمیع امور بخدا توکل نماید پس انچه بکند از و راضی باشی و بدانی که
او در خیر تو تقصیر نمیکند و فضل خود را از تو دریغ نمیدارد و بدانیکه این امر بحکم و فرمان او واقع شده است پس توکل بر خدا کن و تفویض
امر خود باو کن و در جمیع امور اعتماد بر او داشته باش و تسلیم عبارت از انست که انچه از خدا و رسول و ائمه باو رسد از احکام و اوامر و نواهی
و غیر اینها بر طبعش گران نباشد و همه را حسن و نیک داند و در عمل کردن بانها منقاد و ذلیل باشد و سرکشی نکند و از احکام الهی راضی باشد
و ناراضی نباشد چنانکه حق تعالی بحضرت رسول ص خطاب فرموده در ایه که مضمونش اینست که نه بحق پروردگار تو ایمان می آورند و مومن نیستند
بانچه تو آورده تا انکه ترا حکم گردانند در هر منازعه که در میان ایشان واقع شود پس چون حکم کنی در میان ایشان در نفس خود حرجی و

دلخواهی

ودشواری ودلتنگی نیابند در انچه حکم کرده منقاد شوند تسلیم کردن نیکو بدانکه باین سبب این صفات از اصول ارکان ایمانند که اکثر
اعمال واخلاق بانها بسته است زیرا که توکل که در کسی کامل شد از خلق مایوس میشود وبسبب ان اکثر معاصی را که از راه امید بمخلوقین
بهم میرسد ترک مینماید واز برای خشنودی ایشان معصیت خدارا اختیار نمینماید ومداهنه در دین نمیکنند ودر جاری کردن فرمودهای
الهی جرات مینماید واز خوف برطرف شدن نفع مخلوقات ترک امر بمعروف ونهی از منکر نمیکنند وبرای خوش امد ایشان احکام خدا
را تغییر نمیدهند وچون روزی را از خدا دانست در تحصیل روزی مرتکب حرام نمیشود ودر سوال خود را نزد خلق ذلیل نمیکنند ورفته رفته
خدا در نظرش عظیم میشود ومخلوق سهل میشود وچون خدارا معطی میداند پیوسته بسبب هر نعمتی که باو میرسد محبت خدا در دلش زیاده
میشود وفواید این خصلت بی نهایتست وچون بقضای الهی راضی شد ودانست که این امور از جانب خداست ومحض خیر اوست اورا راحت
واطمینان حاصل میشود ودر بلاها جزع نمیکند واز عبادت خدا باز نمیدارد وبا مردم دشمن نمیشود که چرا بمن عطا نکردند ومحبت مردم
مفتون نمیشود بسبب عطای سهل که باو بکنند که خدارا فراموش کنند وحسد مردم نمیبرد که چرا زیاده از و دارند وبا مردم مجادله در امور
دنیا نمیکنند وباهمه منضافات ومحبت خدا بهم میرساند وعبادتش از ریا خالص میشود واز تغییر احوال روزگار دلگیر نمیباشد چنانکه
منقولست که از بهلول پرسیدند که چه حال داری گفت چه حال داشته باشد کسی که اسمانها برضای او کردند وزمین او ساکن باشد وهر چه
در اسمانها وزمینها واقع میشود بتجویز ورضای او واقع میشود گفتند خودش دعوی بلندی میکنی گفت ما در روز اول دانستیم که انچه
خداوند قادر میکند همه خیر ونیک وصلاح است وباین سبب رضای خود را برضای او موافق کردیم وزمام امور خود را باو گذاشتیم واراده
خود را باراده او پیوستیم دیگر اگر میشود برضا وخواهش ما میشود وفواید خصلت نیز نامتناهی است وچون احکام الهی را منقاد شدی
شک وشبهه از خاطرت بیرون میرود وانچه از خدا وحجتهای او برسد از اخبار وتسلیم وانقیاد قبول میکنی وچون وچرا که عمده رخنهای
شیطانست از ایمان دور میکنی واین رکن عمده ایست از ارکان ایمان واکثر خلق بسبب ترک این خصلت گمراه شده اند وسابقا مجملی مذکور شد
وباید دانست که توکل نه این معنی دارد که در خانه بر روی خود به بندی ودر خانه نشینی ودست از کار وبار برداری وبگویی که توکل کرده ایم زیرا
که این تحکم است نه توکل توکل آنست که خود را بچاه اندازی یا در مهلکها افکنی وبگویی که توکل کرده ام بلکه توکل انست که سابقا نیز اشاره
کردیم که سعی خود را چنانچه خدا فرموده است وبراهی که او فرموده است وبقدری که او فرموده است بجا اوری وطلب حرام نکنی وترک
واجبات ومستحبات نکنی وزیاده از قدر ضرورت وحرص جمع مال نکنی وبا وجود سعی اعتماد بر کسب خود نداشته باشی وبدانی که اگر خدا
خواهد چشم وگوش وزبان ودست وپا وعقل وروح وسایر قوی واعضا ترا میتواند گرفت پس سعی تو باسباب والات اوست وبدانی
که اگر خدا ترا برای نفع تو هدایت نفرماید تو عاجزی وان مشتری که در دکان تو می آید وده یک روزی امروز تو از نفع سودای او بتو برسد
واگر بدکان نمیرفتی بتو نمیرسید وباوجود رفتن بدکان اگر خدا نمیخواست ان چند کس بدر دکان تو نمی آمدند واگر بدل آنمرد [illegible]

دست بکلیه میکرد که آن زر بتو دهد چنانچه فرموده اند که در دکان خود را بگشا و بساط خود را پهن کن و بر خدا توکل کن و اگر ترک طلب ضرور
کنی آثم و گناه کاری و اگر خود را بدست خود بمهلکه اندازی خلاف فرموده خدا کرده و مستحق عقاب میشوی زیرا که خدا فرموده است که تقیه بکن
و حفظ نفس بکن و چون بسفر میروی با رفیق برو و چون بیمار شوی بطبیب برو اما با وجود اینها بدانی که اگر خدا حفظ نمیکرد این حفظ تو بی فایده
بود چه ظاهرست که جمعی زیاده از آن محافظت میکنند و ناگاه کشته میشوند و بسیارست که با هزار نفر بسفر میروند و مالشان بغارت میرود
و کشته میشوند و صد طبیب حاذق بر سرشان می آیند و خطا میکنند و میمیرند و با آنکه اسباب و امتعه نباید که اینها را بمیان صحرا انداخت و
توکل کرد بلکه با شرایط حفظ توکل میباید کرد چنانچه بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که ترک مکن طلب روزی را از حلال بدرستی که معین
است بر دین تو و پای شتر را بایست را ببندند و توکل بر خدا بکن و بدانکه اعضا و جوارح و مشاعر و قوی و روزی و مسکن و لباس و قوت
و قدرت و سایر چیزها که این عمل بر اینها موقوف بوده همه از خدا بتو رسیده و هدایت الهی را نیز در کار خود دخیل بدان اما قدرت
خود را بالکلیه نفی مکن و معاصی را از خود بدان و معترف بگناه و بدی خود باش و خود را مستحق عقاب بدان و از مسئله قضا و قدر همین
قدر بدان که پیشوایان دین برای تو بیان کرده اند و زیاده ازین فکر مکن که موجب ضلالت و گمراهیست و ائمه معصومین علیهم السلام
ما را از آن نهی کرده اند و کم کسی درین مسئله فکر کرده از فحول علما و غیر ایشان که گمراه نشده باشند و یکی از فروع خصلت تسلیم آنست
که در مسئله که عقل از احاطه اینها قاصر باشد در مقام انقیاد و تسلیم باشد و بانچه مجمل فرموده ایمان بیاورند و مانند شیطان بحول
و چرا ملعون ازل و ابد نشوند و درین باب سخن بسیارست و این رساله که بروجه استعجال با تشویش احوال نوشته میشود گنجایش زیاده
ازین سخن ندارد و اگر درین نوشتها خطایی رود امید عفو از برای خود و هر که خواند از کرم پروردگار خود دارم و شفاعت
رسول ص و ائمه اطهار صلوات الله علیهم که بکلام ایشان در هر باب پناه برده ام و بر دعا امیدوارم و نحمد الله علی نعمائه و علی جمیع خلقه
کما هو اهله یا اباذر لو انّ ابن آدم فرّ من رزقه کما یفرّ من الموت لادرکه رزقه کما یدرکه الموت یا
اباذر الا اعلّمک کلمات ینفعک الله عزّ و جلّ بهنّ قلت بلی یا رسول الله قال احفظ الله تجده امامک
تعرّف الی الله فی الرّخاء یعرفک فی الشّدّة و اذا سئلت فاسئل الله عزّ و جلّ و اذا استعنت فاستعن بالله فقد
فقد جری القلم بما هو کائن الی یوم القیمة فلو انّ الخلق کلّهم جاهدوا ان ینفعوک بشیء لم یکتب لک
ما قدروا علیه فان استطعت ان تعمل لله عزّ و جلّ بالرّضاء و الیقین و ان لم تستطع فانّ فی الصّبر علی ما تکره
خیرا کثیرا و انّ النّصر مع الصّبر و الفرج مع الکرب و انّ مع العسر یسرا ای ابوذر اگر فرزند آدم بگریزد از روزی
چنانکه میگریزد از مرگ هر آینه روزی او را در می یابد ای ابوذر آیا ترا تعلیم کنم کلمه چند که حق تعالی ترا باینها منتفع گرداند ابوذر گفت بلی یا رسول
الله فرمود که ای ابوذر حرمت الهی را در اوامر و نواهی نگاهدار تا خدا را پیش روی خود یابی یعنی هر امری که صلاح تو در آن باشد پیش از آنکه متوجه

ان امر شوی خدا تعالی برای تو میسر گرداند و خود را آشناسان بخدا و راه آشنائی میان خود و خدا بگشا در حالت رخا و نعمت
با آنکه در ینحال خدا را عبادت کنی بسبب وفور نعمت پروردگار خود را فراموش مکن بکنی تا در هنگام شدّت و رخا ترا بشناسد یعنی
در سختیها چون پناه باو بری دعایت مستجاب گرداند و هر گاه چیزی را از کسی سؤال کنی از خداوند جلیل سوال کن اگر خواهی که استعانت
جوئی بخداوند خود استعانت جوی بدرستی که قلم تقدیر الهی جاری شده است واقع خواهد شد تا روز قیامت پس اگر جمیع خلق جهد کنند
و سعی نمایند که نفع رسانند بتو بیک چیزی که از برای تو نوشته نشده باشد بران قادر نیستند و اگر جهد کنند که ضرر رسانند
بتو بچیزی که خدا بر تو ننوشته باشد و مقدر نشده باشد قدرت بران ندارند هر عبادتی را که توانی از برای خدا بجا آری با رضا
و خشنودی از قضاهای خدا و یقین بقضا و قدر یا احوال آخرت پس بکن و از خلق پروا مکن و هر چه را نتوانی کرد پس صبر کن
بدرستی که در صبر کردن بر مکروهات و بلاها خیر و نفع و ثواب بسیار است و بدرستی که نصرت و یاری حق تعالی بصبر میباشد و حق تعالی
همین فقره را در سوره الم نشرح همین دو فقره را برای پیغمبرش نازل کرده است و چون حضرت رسول صلعم بتعلیم ربانی میدانستند که ابوذر بعد
مشقتها و شدتها گرفتار خواهد شد بسبب جور منافقان امتش تعلیم او فرمودند که تا تواند اظهار حق بکند و در هنگامی که عاجز شود
صبر کند و اورا تسلی فرمودند که صبر بران مشقتها او را آسان شود و بدانکه بعد از آن شدتها راحتی هست با آنچه فرمودند ابوذر رض
عمل نمود و چنانچه در اول کتاب مذکور شد بدانکه صبر از جمله فروع رضا بقضاست و موجب فرح و راحت دنیا و عقبی و ثوابهای بی
انتهاست و بهترین صبرها صبر بر مشقت ترک گناهانست که بسیار بر نفس دشوار و گرانست و بعد از آن صبر کردن بر طاعاتست و بعد از آن
صبر بر بلا و مصیبتها و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که صبر از ایمان بمنزله سرست در بدن چنانچه بجدائی سر از بدن بر طرف
میشود و بیجان میگردد و همچنین برفتن صبر ایمان بر طرف میشود و باین مضمون در احادیث بسیار وارد شده است و از حضرت رسول ص
منقولست که زمانی خواهد آمد که در آن زمان ملک و پادشاهی میسر نشود مگر بکشتن و تجبر و تکبر و توانگری میسر نشود مگر بغصب کردن مال مردم
و بخل ورزیدن و محبت و دوستی مردم حاصل نشود مگر به بیرون رفتن از دین و متابعت هواها و خواهشهای ایشان پس کسی که آن زمان را
دریابد و صبر کند بر فقر با آنکه قادر باشد بر غنی شدن بغصب و بخل و صبر کند بر دشمنی مردم نسبت باو بسبب طاعت حق کردن و حال
آنکه قادر باشد بر کسب محبت ایشان و صبر کند بمذلت با آنکه قادر باشد بر عزت بمتابعت اهل باطل ثواب پنجاه صدیق که تصدیق
من کرده باشد باو کرامت فرماید و بسند معتبر از حضرت رسول ص منقولست که چون حق تعالی در قیامت خلایق را در یک زمین جمع کند
منادی از جانب حق تعالی ندا کند که جمیع خلایق بشنوند که کجایند اهل صبر پس گروهی از مردم برخیزند پس استقبال کنند ایشان را گروهی
از ملائکه و با ایشان گویند که بر چه چیز صبر کرده اید ایشان گویند که ما نفسهای خود را بر مشقت طاعت الهی صبر میفرمودیم و بر مشقت ترک
معصیت صبر میکردیم پس حق تعالی ندا کند که بندگان من راست میگویند بگذارید ایشان را که به بهشت روند بدانکه یقین اعلای درجات ایمانست

وادر ابر چند معنی اطلاق میکنند اول یقین بقضا و قدر است بحدی که بران آثار مترتب شود و مورث انقطاع بخدا و توکل و تفویض و رضا
و تسلیم گردد چنانچه از صادق ع مرویست که هر چیز را اندازه و حدی هست و حد توکل یقین است و یقین آنست که از غیر حق تعالی نترسی و بدانی
که رزق را نمی گشاید حرص حریصی و رد نمیکند روزیرا کراهت کسی که نخواهد و اگر کسی از روزی بگریزد چنانکه از مرگ میگریزد هر آینه روزی او را
دریابد چنانکه مرگ او را در می یابد بعد ازان فرمود که بدرستی که حق تعالی بعدالت خود روح و راحت و شادی را در یقین و رضا قرار داده است
و اندوه و حزن را در شک و آزردگی از قضاهای الهی مقرر فرموده است و فرمود که عمل اندکی که بران مداومت نمایند و با یقین باشند
بهتر است از عمل بسیاری که بر غیر حالت یقین باشد و حضرت امیرالمؤمنین ع فرمود که هیچیک از شما مزه ایمان را نمی یابد مگر آنکه بداند که آنچه باو
میرسد از نعمت و بلا و غیر آن چون مقرر شده است البته ازان در نمیگذرد و آنچه ازو میگذرد باو نمیرسد و چون مقرر نشده است ممکن
نیست که بسعی او یا دیگران باو برسد و ضرر رساننده یا نفع رساننده خداست و از حضرت صادق ع منقولست که حضرت امیرالمؤمنین ع در
زیر دیوار شکسته خم شده نشسته بودند در میان مردم حکم میفرمودند شخصی بآنحضرت گفت که این دیوار شکسته است در زیر آن می نشینید
فرمود که هر کس را اجلش حفظ می کند پس حضرت برخواستند و از زیر دیوار بیرون آمدند دیوار فرود آمد بعد ازان حضرت صادق ع
فرمودند که حضرت امیرالمؤمنین ع ازین باب کارها بسیار کرده و اینست مرتبه یقین و از سعید بن قیس منقولست که در جنگ گاه نظر کردم دیدم
که شخصی همین دو جامه پوشیده در میان معرکه است پس اسب راندم دیدم که حضرت امیر است گفتم یا امیرالمؤمنین گفتم یا امیرالمؤمنین در
چنین معرکه با اینقدر دشمن بیکته پیرهن آمده فرمود که بلی ای سعد هر که هست البته حق تعالی چند ملک برو موکل فرموده است که اعمالش را می نویسند
و دو ملک باو هستند که او را محافظت مینمایند از آنکه از کوهی بزیر افتد یا در چاهی در افتد و از سایر بلاهای کشنده پس چون قضایای
الهی نازل شد و اجلش رسید او را با هر بلائی وا میگذارند و از حضرت صادق ع منقولست که قنبر غلام حضرت امیرالمؤمنین ع او را بسیار دوست
میداشت و هر گاه که از خانه بیرون میرفتند شمشیر برمیداشت و از پی آنحضرت میرفت که مبادا ضرری از دشمنان باو برسد در شب
ماهتابی آنحضرت بیرون رفت نظر بعقب کرد و قنبر را دید پرسید که چه کار داری گفت آمده ام از پشت سر شما که مبادا آسیبی بشما برسد
حضرت فرمود که مرا از اهل آسمان حراست میکنی یا از اهل زمین گفت که از اهل زمین میخواهم ترا حراست کنم فرمود که اهل زمین ضرری نمیتوانند
رسانید تا مقدر آسمانی نباشد پس قنبر برگشت دوم یقین بثواب و عقاب آخرتست بحدی که اثرش بر وجه کمال در اعضا و جوارح ظاهر گردد
چنانچه از بعضی روایات ظاهر میشود که در وصف یقین خود گفت که گویا می بینم که عرش الهی را برپا کرده اند برای حساب و گویا اهل بهشت را
در بهشت متنعم می بینم و گویا اهل جهنم را در جهنم معذب می بینم چنانچه سابقا گذشت دیگر یقین در جمیع اموریست که بآنها ایمان می باید
آورد و ایمان در هر چیز که بحد کمال رسید و اثرش بر اعضا و جوارح ظاهر گردید و از شوائب خالص آنرا یقین میگویند چنانچه از حضرت
امام رضا ع منقولست که ایمان فضیلت از اسلام بیکدرجه و یقین تقوی افضل است از یقین بیکدرجه و هیچ چیز در میان بنی آدم کمتر است

از یقین

از یقین قسمت نشده است و بسند معتبر از حضرت رسول ص منقولست که تفسیر یقین را از جبرئیل ع پرسیدم فرمود که یقین آنست که مومن از برای
خدا چندان عبادت کند که گویا او را می‌بیند پس اگر او خدا را نمی‌بیند خدا او را می‌بیند و آنست که بیقین بداند که آنچه باو میرسد البته از او در
نمیگذرد و آنچه از او در میگذرد البته باو نمیرسد و از حضرت امام رضا ع سوال نمودند از معنی یقین فرمود که توکل کردن بر خداست و تسلیم کردن
و منقاد شدن از برای خداست و راضی بودن بقضاء خدا و تفویض کردن امور است بسوی خدا و از یکی از صحابهٔ امیر المؤمنین ع منقولست
که روزی در جنگ صفین حضرت امیر المؤمنین ع تهیهٔ لشکر میفرمودند و بر اسب میر بحر حضرت رسول ص سوار بودند و ذو الفقار بر خود آویخته
بودند و نیزه حضرت رسول را در دست داشتند و معاویه علیه اللعنة در برابر آنحضرت بر اسپی سوار بود و اسپش علف میخورد آهسته آهسته
پیش می‌آمد پس شخصی از اصحاب آنحضرت عرض نمودند که باخبر باشید و خود را محافظه نمایید که مبادا این ملعون ناگاه ضرری بشما برساند حضرت
فرمود که از شقاوت و کفران این ملعون بعید نیست زیرا که شقی ترین فاسقان و ملعون ترین جماعتی است که بر امامان هدایت خروج کرده اند
و لیکن اجل کافیست برای حراست و هیچ احدی نیست مگر آنکه با او ملکی چند هستند که او را محافظه مینمایند از آنکه بچاهی نیفتد یا دیواری بر سرش
آید یا بدی باو برسد چون وقت اجلش رسید او را میگذارند با هر چیز که از برای او مقدر شده است از بلاها و همچنین من وقتی که هنگام
اجلم میشود بر انگیخته میشود شقی ترین امت و ریشم را از خون سرم خضاب خواهد کرد و عهدیست که از حضرت رسول بمن رسیده است و
وعده ایست که در آن دروغ نمیباشد و آمعنی آخر چون شاملترین معانیست یقین را بر آنمعنی حمل کردن ظاهر تر است و احادیثی که بر معنی اول
و دوم دلالت میکند بر این حمل میتوان کرد که مراد بیان یکفرد است از افراد یقین و چون در بیان معنی ایمان مجملی از این معانی بوضوح پیوسته
در اینمقام اکتفا مینماییم یَا اَبَاذَرٍّ اِسْتَغْنِ بِغِنَاءِ اللّٰهِ یُغْنِیكَ اللّٰهُ فَقُلْتُ مَا هُوَ یَا رَسُولَ اللّٰهِ غَدَاءُ یَوْمٍ وَ عَشَاءُ لَیْلَةٍ
فَمَنْ قَنِعَ بِمَا رَزَقَهُ اللّٰهُ یَا اَبَاذَرٍّ فَهُوَ اَغْنَی النَّاسِ ای ابوذر مستغنی شو بغنا و توانگری که خدا بتو کرامت فرماید و بآنچه بدهد قانع
شو و خود را محتاج مردم مکن تا خدا ترا غنی و بی نیاز گرداند ابوذر گفت که غناء الهی کدامست یا رسول الله فرمود که چاشت یکروز و شام یکشب
یعنی همین که خدا این را بتو دهد خود را غنی بدان و دیگر محتاج خلق مشو و از ایشان سؤال مکن تا آزاد باشی پس هر که قانع شود بآنچه خدا
باو روزی کرده است او غنی ترین مردم است بدانکه غنا و بی نیازی بدون قناعت حاصل نمیشود و غنا و بی نیازی نفس است و بسیار است
که کسی بغنای نفس و قناعت با عدم مال غنی است و بخدا توکل دارد و طبعش مایل بمال و جمع مال نیست و از مردم مایوس است و بسیار است
که کسی با مال خراین است و باعتبار حرص عجز و تذلل بمردم بیشتر میکند و سعی در تحصیل مال بیشتر دارد و در خور خواهش و میل نفسش از همه کس محتاج
تر است بلکه غالب اوقات چنین است چنانکه گذشت که دنیا از بابت آب شور دریاست که هر چند بیشتر میخورند تشنه تر میشوند همچنین
طالب دنیا هر چند جمع بیشتر میکند حرصش بیشتر میشود و بسند معتبر منقولست که حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که هر که راضی میشود از دنیا
بآنچه او را کافیست تمام دنیا او را کافی نیست و از حضرت رسول ص منقولست که هر که از خدا باندکی از معاش راضی شود خدا از او باندکی از

عمل راضی میشود و دیگر فرمود که هر که قانع شود بانچه خدا روزی او کرده است او ازغنی ترین مردمست و احادیث درین باب بسیار است ما
بهمین قناعت کردیم و کسی که همین قدر او را کافی نباشد زیاده ازین هم او را کافی نخواهد بود یا اباذر ان الله عز و جل یقول انی لست
کلام الحکیم اتقبل ولکن همه وهواه فیما احب وارضی جعلت صمته حمدا ووقارا وان لم یتکلم
یا اباذر ان الله تبارک وتعالی لا ینظر الی صورکم ولا الی اموالکم ولکن ینظر الی قلوبکم واعمالکم ای
ابوذر سخن حکیم را قبول نمیکنم که بزبان کلمات حکمت گوید و دلش از انها خبر نداشته باشد و بانها عمل ننماید ولیکن قصد او و خواهش او را قبول میکنم
پس اگر همت و خواهش او در خیر است که من دوست میدارم و می پسندم من خاموشی او را حمد خود میگردانم و حمد خود قبول میکنم و وقار او را
میدانم هر چند سخن نگوید ای ابوذر بدرستی که حق تعالی نظر نمیکند بصورتهای شما و نه بمالهای شما ولیکن نظر میکند بدلهای شما و عملهای شما ای
ابوذر تقوی در اینجاست و اشاره بسینه خود کردند بدانکه مفاد این کلمات شریفه همانست که مذکور شد در تحقیق نیت و غیر آن که اصل در ذکر
و شکر و حمد و حکمت و معرفت و تقوی همه آن امریست که در دل آدمی قرار میگیرد و محض زبان حکمتی را بیان کردن که آدمی خود بانها متصف
نباشد و دل او از ان خبر نداشته باشد ریا و خودنمائیست و از برای خدا نیست و نفعی بحال او ندارد و مردم هم منتفع نمیشوند و اگر مردم بان
کلمات حکمتی که تکلم بانها نماید متصف باشد و حالی شده سخنش حکمتست و مردم ازو منتفع میشود و خاموشیش حکمتست و اطوار و افعالش همه
واعظ خردمند و جمیع اعضا و جوارحش جاری میشود و فیض آن چشمها بعالمیان میرسد و از دیدنش عالمی هدایت می یابند چنانچه در احادیث
معتبره وارد شده که شما داعیان مردم باشید براه خدا بغیر زبانهای خود بلکه باعمال خود که از برای خدا کنید مردم را راغب بخیرات گردانید
و همچنین تقوی حقیقی آنست که از دل ناشی شود و کمال ایمان و تصدیق بزرگواری خدا و امور آخرت و نهایه درجه خوف و رجا موجب
پرهیزکاری او شده باشد از برای خدا در آشکار و پنهان و اگر خوف تشنیع خلق یا اغراض فاسده دنیا باعث ترک معاصی یا فعل طاعات
گردد آن محض ریا و شرکست نه پرهیزکاری و تقوی و حق تعالی را بدل نسبت داده است و فرموده که تعظیم شعائر الهی از تقوی دلهاست
و چون مثل این سخنان مکرر بتفصیل مذکور شده است و بسط این سخن بسیار بطول می انجامد ما درین باب این سخن را مجمل میگذاریم یا اباذر
لا یصیبن الا مومن الصمت وهو اول العبادة والتواضع لله سبحانه وذکر الله تعالی علی کل حال
وقلة الشیء یعنی قلة المال یا اباذر هم بالحسنة وان لم تعملها لکیلا تکتب من الغافلین یا اباذر من
ملک ما بین فخذیه وما بین لحییه دخل الجنة قلت یا رسول الله انا لنؤاخذ بما تنطق به السنتنا یا اباذر
هل یکب الناس علی مناخرهم فی النار الا حصائد السنتهم انک لا تزال سالما ما سکت فاذا تکلمت کتب
لک او علیک یا اباذر ان الرجل یتکلم بالکلمة فی المجلس لیضحکهم بها فیهوی فی جهنم ما بین السماء
والارض یا اباذر ویل للذی یحدث فیکذب لیضحک به القوم ویل له ویل له یا اباذر من صمت نجی فعلیک

یا اباذر التقوی هنا
اشار الی صدره صح

بالصدق

بالصدق لا تخرجنّ من فیک کذبة ابداً قلت یا رسول الله فما توبة الرجل الذی یکذب متعمّدا فقال الاستغفار
والصلوة الخمس تغسل ذلک ای ابوذر چهار خصلتست که نمی یابد این چهار خصلت است که نمی یابد ان چهار خصلت را و متصف بآن
نمیگردد مگر مومن کامل خاموشی و ان اول عبادتهای خداست و تواضع و شکستگی نزد حق تعالی یا از برای خدا نزد خدا و خلق و ذکر و یاد خدا کردن
در هر حال و کمی چیزی یعنی کمی مال و فقر و درویشی ای ابوذر قصد کن حسنه را و کار خیر را هر چند که انرا بعمل نیاوری تا نوشته نشوی از جمله غافلان
ای ابوذر کسی که مالک شود و حفظ نماید آنچه در میان دو ران اوست یعنی فرجش را از حرام و آنکه در میان دو لحیه اوست یعنی زبانش را از لغو
و باطل داخل بهشت میشود و ابوذر پرسید که یا رسول الله آیا ما را مواخذه مینمایند بآنچه گویا میشود بآن زبانهای ما حضرت فرمود که ای ابوذر مگر
مردم را می اندازد برروی در آتش جهنم چیزی بغیر از درو کردهای زبانهای ایشان بدرستی که تو پیوسته بسلامتی از شر زبان مردم مادام
ساکتی پس چون سخن گفتی اگر سخن خیر میگویی از برای تو ثواب نوشته میشود و اگر سخن بد میگویی بر تو گناه نوشته میشود ای ابوذر بدرستی که
شخصی در مجلسی تکلم مینماید بکلمه که اهل آن مجلس را بخنده اندازد پس بسبب آن فرو میرود در طبقات جهنم بقدر ما بین آسمان و زمین ای ابوذر وای
بر کسی که سخن میگوید و دروغ گوید برای آنکه جماعتی را بخنداند وای برو وای برو جهنم از برای اوست ای ابوذر هر که خاموش شد نجات
یافت و اگر سخن گویی بر تو باد براست گوی و از دهان خود بیرون مکن دروغی را هرگز ابوذر گفت یا رسول الله چه چیز است توبه کسی که عمدا دروغ گوید
فرمود که استغفار نمودن و نمازهای پنجگانه لوث این گناه را میشوید بدانکه صدق و راست گویی از جمله صفات جامعه است که بر اکثر صفات
و اعمال حسنه اشتمال دارد زیرا که صدق در گفتار و در کردار میباشد و راستی گفتار آنست که با خدا و خلق در هیچ سخنی دروغ نگوید و کردار
مخالف گفتار نباشد پس یکی از لوازم صدق آنست که هرگز مرتکب هیچ گناهی نشود و ترک هیچ طاعتی نکند زیرا که مومن دعوی میکند که من
بزرگی خدا را میدانم و یقین بوجود بهشت و دوزخ دارم راستی این سخن مقتضی آنست که هرگز معصیت نکند زیرا که هر معصیتی منافات با
یقین ببزرگواری و یقین بهشت و دوزخ دارد و یکی دیگر از لوازم صدق آنست که مستحبّی را ترک نکند و مکروهی را بفعل نیاورد زیرا که کسی
نیست که دعوی این نکند تا تابع رضای الهی هستیم و از بدیها گریزانیم و ایضا تصدیق بهشت و عظمت الهی و اطلاع او بر دقایق امور مقتضی
آنست که چنانچه در خدمت عظماء مخلوقین از برای رعایت عظمت ایشان و توقع نفع قلیلی از ایشان مرتکب خلاف اداب و ترک اولی
نمیشوند پس در حضور پادشاه پادشاهان و اعظم عظماء باید که مرتکب هیچ ترک اولایی نشوند تا قرب او بیشتر حاصل شود و فواید و
منافع با این تصدیق دارد و ایضا آدمی در هر روزی اقلّاً ده مرتبه میگوید نزد خدا که ترا عبادت میکنیم و بس و استغاثه از تو میجویم
و بس پس اگر معصیت بکند که عبادت شیطانست یا در یک امر متوجه غیر خدا شود و یاری از غیر خدا جوید و در ان دعوی کاذب باشد
خواهد بود و همچنین اظهار دروغ نمودن بریا و عبادت را در حضور مردم بشرایط بجا آوردن و در خلوت بروش دیگر بودن و سایر
افعالی که اخلاص در انها نباشد دروغ فعلیست زیرا که آدمی باین فعل اظهار حالی از برای خود میکند که بان متصف نیست و اگر کسی از این راه

ملاحظه نماید میداند که جمیع اخلاق و افعال حسنه بصدق و راستی بر میگردد و حق تعالی وصف و مدح صادقان بسیار نموده و فرموده است
که خدا با راستگویان است و همچنین کذب و دروغ اصل اکثر صفات ذمیمه است و ظاهر بسیاری از اخبار و بعضی از اصحاب آنست که از
گناهان کبیره است و از بسیاری اخبار ظاهر میشود که دروغ را بجد و خوش طبعی و هزل گفتن هر دو گفتن حرام است اما بعضی از افراد
کذب هست که خوبست بلکه واجب میشود گاهی مانند راستی که باعث ضرری شود بمؤمنی یا موجب کشتن نفس محترمی شود و همچنین راستی
حرام است و دروغی که باعث نجات مؤمنی شود از کشتن یا از حبس یا از ضرری واجبست گفتن و همچنین اگر مالی را مؤمنی نزد ما گذارد یا امانت سپرده است
و ظالمی از ما می طلبد ما را واجبست که انکار کنیم بلکه قسم هم میتوانیم خورد که مالی که مرا بتو باید داد نزد من نیست و در چنین جاها توریه
اگر توان کرد لازم است یا نگه قصد کند که مالی که مرا بتو باید داد نزد من نیست مانند این و همچنین نزد عشاری یا ظالمی یا حاکمی که باقرار او مؤاخذه
کند و مالی از او فوت شود جایز است مثل آنکه بهر یک نقل کنی که دیگری حرف شما میگفت و تعریف شما میکرد هر چند او مذمت کرده باشد
و دشنام داده باشد و همچنین تجویز دروغ کردن در خلف وعده دیگران کرده با زنان که توقعات زیاده از آنچه کسی کنند هر چند اطلاق دروغ
بر این معنی مجاز است و در ضمن این احادیث بعضی ازین تفاصیل ظاهر خواهد شد بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که هر که زبانش
راستگوست عملش پاکیزه و مقبولست و در حدیث دیگر فرمود که حضرت امیر المؤمنین ع صاحب آن مرتبه شد نزد حضرت رسول ص براستی
سخن و ادا کردن امانت و در حدیث دیگر اول کسی راستگو را تصدیق مینماید خدا و بعد از آن خودش که میداند که راست میگوید
و از حضرت امیر المؤمنین ع منقولست که زینت سخن راستگویی است و در حدیث دیگر فرمود که راست گویید که خدا با راستگویان است
و از دروغ اجتناب نماید که دروغ از ایمان دور است بدرستی که راستگو بر کنار وادی نجات و کرامت است و دروغگو بر کنار وادی
خواری و هلاکتست و از حضرت علی بن الحسین ع منقولست که بفرزندان خود میفرمود که بپرهیزید از دروغ در امر کوچک و بزرگ
خواه بجد گوید و خواه بهزل و خوش طبعی بدرستی که هر که دروغ کوچک میگوید بر دروغ بزرگ جرات بهم میرساند یا بر خداوند بزرگوار جرات
کرده است که مخالفت او نموده مگر نمیدانید که حضرت رسول الله ص فرمود که پیوسته بنده راستگو میگردد تا خدا او را کذاب بنویسد
و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که حق تعالی برای بدیها قفلها مقرر فرموده است و شراب را کلید آن قفلها گردانیده
و دروغ بدتر است از شراب و در حدیث دیگر فرمود که دروغ باعث خرابی ایمان است و از حضرت صادق ع منقولست که دروغ بر خدا
و رسول از گناهان کبیره است و از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که اول کسی که دروغ را تکذیب مینماید خداست دیگر دو ملکی که بر او
موکلند و با او می باشند و دیگر خود میداند که دروغ میگوید و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین ع مرویست که هیچ بنده مزه ایمان را
نمی یابد مگر تا ترک نماید دروغ را جدش را و هزلش را و از صادق ع منقولست که حضرت عیسی ع فرموده که هر که دروغ بسیار میگوید
بها و حسنش بر طرف میشود و در حدیث دیگر فرمود که حق تعالی دروغگو را بفراموشی مبتلا گردانیده است که زود رسوا شوند و از

حضرت صادق ع مرویست که سخن بر سه قسم است راست و دروغ و صلاح در میان مردم راوی عرض نمود که کدام است اصلاح میان مردم
فرمود که آنست که شخصی بدی در حق او گفته و از او آزرده شده است تو میگویی که من از او شنیده ام که او ترا به نیکی یاد میکرد خلاف آنچه
از او شنیده و در حدیث دیگر فرمود که خدا دوست میدارد دروغ را بر اصلاح و در حدیث دیگر فرمود که دروغ از صاحبش سؤال خواهند
کرد در روز قیامت مگر دروغی که در یکی از سه چیز باشد کسی که در جنگ گاه خواهد که با دشمنی مکری کند که بر او غالب شود چون از برای مصلحت دین است
بر او گناهی نمی باشد یا کسی که میان دو کس خواهد که اصلاح کند بهر یک چیزی میگوید که نزاع از میان ایشان برطرف شود و کسی که وعده با اهل
خود میکند و مصلحت نمیداند و نمیخواهد که بآن وفا کند و در حدیث دیگر فرمود که هر که اصلاح کند هرچه گوید دروغ نیست و بسند معتبر از
حضرت رسول ص منقولست که دروغ در اینها حسن و نیکوست مکری که در جنگ کند یا وعده که با زن کند یا اصلاحی که در میان مردم کند
و سه محلست که راست گفتن در اینها قبیح است سخن چینی کردن شخصی را که چیزی نقل کند و دروغ باشد و احادیث در باب صمت مذکور شد
و تهدیدی که در باب خندانیدن مردم واقع شده است ممکن است که محمول باشد بر صورتی که دروغ گوید یا غیبت مسلمانی کند و باید دانست
که از چیزهایی که مذمومست بلکه دغدغه حرمت در آن میشود نقل دروغ است مانند قصه حمزه و سایر قصه‌های دروغ چنانچه از حضرت
رسول ص منقولست که بدترین روایتها دروغ است بلکه قصه‌های راستی که لغو و باطل باشد مانند شاهنامه و غیر آن از قصه‌های مجوس
و کفار بعضی از علما گفته اند حرام است چنانچه در بعضی کتب امامیه مسطور است از حضرت امام محمد تقی ع که آنحضرت از رسول ص نقل نمود
که فرمود که ذکر علی بن ابی طالب ع عباده و من علامة المنافق ان تنفّر عن ذکره و یختار استماع قصص الکاذبة و اساطیر المجوس علی
استماع فضائله ثمّ قرأ ع اذا ذکر الله وحده اشمأزّت قلوب الذین لا یؤمنون بالآخرة و اذا ذکر الذین من دونه اذا هم یستبشرون
فسئل صلوات الله علیه عن تفسیره قال اما تدرون انّ رسول الله ص کان یقول اذکروا علی بن ابی طالب فی مجالسکم فان ذکره ذکری
و ذکری ذکر الله فالذین اشمأزّت قلوبهم عن ذکری و استبشروا عن ذکر غیره اولئک الذین لا یؤمنون بالآخرة و لهم عذاب
مهین یعنی یاد کردن علی بن ابی طالب عبادتست و از علامات منافق است که تنفّر نماید از ذکر علی و اختیار میکند شنیدن
قصه‌های دروغ و افسانه‌های مجوس را بر شنیدن فضایل آنحضرت بعد از آن امام محمد التقی ع خواند این آیه را که
اذا ذکر الله وحده الخ پس پرسیدند از آنحضرت از تفسیر این آیه فرمود که یاد کنید علی بن ابی طالب را در مجلسهای خود پس بدرستی
که یاد کردن علی یاد کردن من است و یاد کردن من یاد کردن خداست پس آنکسانی که بیزار میشوند و گرفته میشوند از یاد کردن غیر او ایشان
آنانند که ایمان ندارند بآخرت و مر ایشانراست عذابی خوار کننده و ابن بابویه ره در کتاب اعتقادات آورده است که سئل
الصادق ع عن القصاص ای حل الاستماع لهم فقال لا و قال من اصغی الی ناطق فان کان الناطق عن الله فقد عبد الله و ان کان
الناطق عن ابلیس فقد عبد ابلیس یعنی پرسیدند از حضرت صادق ع پرسیدند از قصه خوانان که آیا گوش دادن بایشان حلال است

حلال آنحضرت فرمود که نه حلال نیست و فرمود که هر کس که گوش بدارد بناطقی پس بتحقیق که او را پرستیده اگر از خدا سخن گوید یعنی راست و حق گوید
آن گوش کننده خدا را پرستیده و اگر از ابلیس سخن گوید یعنی سخنان دروغ و باطل گوید پس آن گوش کننده ابلیس را پرستیده و کلینی
رحمه الله همین مضمون را از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده است یا اباذرٍّ ایّاكَ وَالغیبة فَإنَّ الغیبةَ اَشدُّ مِنَ الزِّنا قلتُ
یا رسولَ الله وَلِمَ ذاكَ بِأبي أنتَ وأُمّي قالَ لِأنَّ الرَّجُلَ یَزني وَیَتوبُ إلَى اللهِ فَیَتوبُ اللهُ عَلَیهِ وَالغیبةُ لا تُغفَرُ
حَتّى یَغفِرَ صاحِبُها یا اباذَرٍّ سِبابُ المُسلِمِ فُسوقٌ وَقِتالُهُ كُفرٌ وَاَكلُ لَحمِهِ مِن مَعاصِي اللهِ وَحُرمَةُ مالِهِ كَحُرمَةِ
دَمِهِ قالَ یا رَسولَ اللهِ وَمَا الغیبةُ قالَ ذِكرُكَ اَخاكَ بِما یَكرَهُ فیهِ اِغتَبتَهُ بِما لَیسَ فیهِ بَهَتَّهُ یا اباذَرٍّ مَن
ذَبَّ عَن اَخیهِ المُسلِمِ حَقّاً عَلَى اللهِ عَزَّ وَجَلَّ اَن یُعتِقَهُ مِنَ النّارِ یا اباذَرٍّ مَنِ اغتیبَ عِندَهُ اَخوهُ المُسلِمُ وَ
هُوَ یَستَطیعُ نَصرَهُ خَذَلَهُ اللهُ فِي الدُّنیا وَالآخِرَةِ توضیح این مطالب در ضمن چند فصل بعمل می آید **فصل اوّل** در بیان مذمت

غیبت و حرمت آنست بدانکه در حرمت غیبت مسلمانان خلافی نیست و آیات و احادیث متواتره بر حرمت آن دلالت دارد و ظاهر بعضی از
احادیث آنست که از جمله اخابیث کبیره است و جمعی از علما نیز کبیره میدانند و ظاهر این حدیث شریف که حضرت فرمود که غیبت از زنا
بدتر است دلالت میکند بر آنکه از اکبر کبایر است و از جمیع گناهان شیوعش بیشتر است زیرا که صفات ذمیمه که باعث غیبت میباشد
از حسد و کینه و عداوت در اکثر خلق بر وجه کمال میباشد و خصوصیتی به پیر و جوان و عالم و جاهل و وضیع و شریف ندارد و چه
ظاهر است که هر کس را دشمنی و هم چشمی و هم کاری میباشد و مانعی که در گناهان دیگر میباشد در اینجا نیست زیرا که اکثر مانع ناس در عدم
ارتکاب گناهان یا قباحت عرفیست یا عدم قدرت و در این گناه قباحت بالکلیه برطرف شده باشد بلکه کمی از اجزاء استعداد
درین زمانها اینست که کسی خوش نقل و شیرین زبان و چرب و نرم باشد و غیبت را بر وجه کمال بتواند کرد و ایضا شیطان لباسها
برای تجویز این عمل پیدا کرده است که اهل علم و صلاح را در لباس نخیه و ناصحانه و مشفقانه غیبت میکنند از روی نهایت محبّت و
دین داری و خداترسی و عدم قدرت نیز درین گناه نیست زیرا که احتیاج بزری و پولی و معنی و علتی ندارد و سخن گفتن در نهایت
آسانی است و باین عیبها که شیوعش از گناهان بیشتر است با آنکه تحدید و تحذیر درین گناه زیاده از گناهان دیگر وارد شده است
چنانچه حق تعالی فرموده است که یا اَیُّها الَّذینَ آمَنوا اجتَنِبوا كَثیراً مِنَ الظَّنِّ اِنَّ بَعضَ الظَّنِّ اِثمٌ وَلا تَجَسَّسوا وَلا یَغتَب بَعضُكُم بَعضاً
اَیُحِبُّ اَحَدُكُم اَن یَأكُلَ لَحمَ اَخیهِ مَیتاً فَكَرِهتُموهُ فَاتَّقوا اللهَ اِنَّ اللهَ تَوّابٌ رَحیمٌ یعنی ای گروه مؤمنان اجتناب نمائید و ترک کنید
بسیاری از گمانها را زیرا که گمانها را در بسیاری که بعضی از گمانها گناه است و تجسس و تفحص عیبهای مردم مکنید و غیبت مکنید بعضی از شما بعضی را
یعنی یکدیگر را غیبت مکنید و بدیها مگنید آیا دوست میدارد احدی از شما که گوشت مرده برادر مؤمن خود را بخورد پس بتحقیق که از
خوردن گوشت مرده برادر خود کراهت دارید پس از غیبت نیز کراهت داشته باشید که در آن مرتبه است و بترسید و بپرهیزید از

عقوبت الهی بدرستی که حق تعالی بسیار قبول کننده توبهاست و مهربانست بر بندگان و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که
هر که بگوید در شان مومنی چیزی را که چشمهایش دیده باشد و گوشهایش شنیده باشد پس او داخلست در ان جماعه که حق تعالی در مذمت ایشان
فرموده است که ان الذین یحبون ان تشیع الفاحشة فی الذین امنوا لهم عذاب الیم یعنی انانکه دوست دارند که فاش شود خصلتهای بد
و عیبها در شان جماعتی که ایمان آورده اند و ایشانراست عذابی دردناک و در حدیث دیگر فرمود که حضرت رسول ص فرمود که غیبت مسلمانانرا
تندتر و زودتر فاسد میکند از خوره که در اندام آدمی بهم رسد و فرمود که نشستن در مسجد برای انتظار نماز عبادتست مادام که غیبت مسلمانی
نکند و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که هر که روایت کند بر مومنی روایتی که خواهد در ان نقل عیب او را ظاهر گرداند و مروتش
را در هم شکند از دیدهای مردم او را بیندازد خدا تعالی او را از ولایت خود بیرون کند و بولایت شیطان واگذارد و در روایت دیگر
منقولست که از انحضرت پرسیدند از تفسیر انحدیث که حضرت پیغمبر ص فرموده که عورت مومن بر مومن حرام است فرمود که مراد این نیست
که عورت ظاهرش را ببینی بلکه مراد آنست که سرش را فاش کنی و عیبش را تفحص کنی و نقل کنی و او را رسوا کنی و بسند معتبر از حضرت
رسول ص منقولست که هر که ایمان بخدا و روز قیامت داشته باشد ننشیند در مجلسی که در ان مجلس امامی را دشنام دهند یا مسلمانی را غیبت
کنند و در حدیث دیگر فرمود که هر که مسلمانی را غیبت کند روزه اش باطل میشود و وضویش میشکند و در قیامت از و گندی ظاهر
خواهد شد بدتر از گند مردار که اهل محشر همه از گند او متاذی شوند و اگر پیش از توبه بمیرد مرده خواهد بود در حالتی که حلال داند انچه را
خدا تعالی برو حرام گردانیده و فرمود که هر که تطول و احسان کند به برادر مومنش در غیبتی که بشنود که در مجلسی او را میکنند باانکه مانع
میشود و ازان غیبت کند خدا تعالی هزار نوع بدی را در دنیا و آخرت از و دفع کند و اگر رد کند و حال انکه قادر باشد مثل گناه ان
غیبت کننده برو لازم شود هفتاد مرتبه بدانکه باطل شدن روزه و وضو را حمل کرده اند که کمال روزه و وضویش زایل میشود نه انکه
قضا یا اعاده کردن و بسند معتبر دیگر از انحضرت منقولست که سزاوارترین مردم بگناه کار بودن سفیه و بیخردیست که غیبت مسلمانان
کند و ذلیلترین مردم کسی است که مردم را خوار کند و بسند معتبر منقولست که شخصی بخدمت علی بن الحسین ع عرض نمود که فلان شخص شما را
نسبت میدهد باانکه گمراه و صاحب بدعتید حضرت فرمود که حق همنشینی انشخص را رعایت نکردی که از او چیزی بما نقل کردی که ما نمیدانستیم
بدرستی که مرگ همه را در خواهد یافت و در روز بعث همه در یکجا حاضر خواهیم شد و خدا در میان همه حکم خواهد کرد زنهار که احتراز
کن از غیبت که ان نان خورش سگان جهنم است و بدانکه کسی که ذکر عیوب مردم بسیار میکند این بسیار گفتن گواهی میدهد که در ان عیب
بسیار هست و بسند معتبر منقولست از علقمه که عرض کردم بخدمت حضرت صادق ع که یا بن رسول الله بفرما که کیست که گواهیش را قبول
میتوان کرد و کیست که گواهیش را قبول نمیتوان کرد حضرت فرمود که ای علقمه هر که بر فطرت اسلام باشد گواهیش جایز و مقبولست
گفتند که قبول میتوان کرد شهادت کسی را که گناه کند فرمود که ای علقمه اگر شهادت انها را قبول نتوان کرد مگر شهادت پیغمبران و اوصیا

ایشانرا زیرا که ایشان معصوم‌اند و بس نه سایر خلق پس هرکه را بچشم خود ببینی که گناهی میکند و دو گواه بر او شهادت ندهند که گناهی کرده است او از اهل عدالت و گواهیش مقبولست هرچند در واقع گناهکار باشد و هرکه او را غیبت کند در گناههای مخفی او از ولایت
خدا دور و بیرون است و در ولایت شیطان داخل است و بتحقیق که پدرم روایت نمود از پدرش و پدرش از پدرانش که حضرت رسول ص
فرمود که هرکه غیبت مومنی کند بخصلتی که در او باشد خدا در میان ایشان در بهشت هرگز جمع نکند و هرکه غیبت کند مومنی را بخصلتی که در او نباشد
عصمت ایمانی از میان ایشان منقطع گردد و آنکه غیبت کرده در آتش باشد و بد جایگاهیست جایگاه او و بسند دیگر منقولست که حضرت
امیرالمؤمنین ع بنوف بکالی فرمود که اجتناب کنید از غیبت که نانخورش سگان جهنم است بعد از آن فرمود که ای نوف دروغ میگوید کسی
که او از حلال متولد شده است و گوشت مردم را میخورد بغیبت و بسند صحیح از حضرت صادق ع منقولست که فرمودند که غیبت مکن که چون
غیبت مردم میکنی ترا غیبت میکنند از برای برادر خود بد کوی مکن که خود در دوی افتی و هر کار که خود میکنی با مردم جزای خود را می یابی
و در حدیث دیگر منقولست که از صفات منافقان است که اگر مخالفت ایشان میکنی ترا غیبت میکنند و بسند معتبر از حضرت رسول ص منقولست
که روزه دار در عبادت خداست تا مادام که غیبت مسلمانی نکند و بسند معتبر دیگر از آنحضرت منقولست که هرکه غیبت کند برادر مومن خود را
بی آنکه عداوتی در میان ایشان باشد پس شیطان در نطفه او شریک بوده است و بسند معتبر از آنحضرت امیرالمؤمنین ع منقولست که
زنهار که اجتناب نمایید از غیبت مسلمانان بدرستی که مسلمان غیبت برادر مومن خود نمیکند و حال آنکه خدا در قرآن از آن نهی فرموده است و
فرمود که هرکه بگوید از برای مومنی سخنی که خواهد که عزت و قدر او را در هم شکند خدا او را حبس کند در طینت خبال یعنی در جایی که چرک و ریم
فرجهای زناکاران در آنجا جمع میشود تا از عهده آن سخن بیرون آید و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که حق تعالی دشمن میدارد
خانه پر گوشت را و گوشت فربه بعضی از اصحاب گفتند که ما دوست میداریم گوشت را و خانهای ما از گوشت خالی نمی باشد فرمود که
مراد از خانه پر گوشت خانه ایست که در آن گوشتهای مردم را بغیبت میخورند و گوشت صاحب تکبر و تجبر است که در راه رفتن تکبر کند
و بسند معتبر از حضرت رسول ص منقولست که بپرهیزید از گمان بد بمردم بردن بدرستی که گمان بد بدترین دروغهاست و برادران باشید
در راه خدا چنانچه خدا بآن امر فرموده است و بلقبهای بد یکدیگر را یاد مکنید و تجسس و تفحص عیبهای مردم و فحش بیکدیگر مگویید و غیبت
مگویید و منازعت و دشمنی مکنید و حسد یکدیگر مبرید بدرستی که حسد ایمان را میخورد چنانچه آتش هیزم خشک را میخورد و بسند دیگر از صادق
علیه السلم منقولست که یاد کنید برادران مومن خود را در هنگامی که از شما غایب باشند باحسن وجوهی که میخواهید که او شما را باین وجه
یاد کند در وقتی که شما از او غایب باشید و در حدیث دیگر فرمود که هیچ دروغی با فعتر نیست از اجتناب کردن از محارم الهی و خود را
باز داشتن از آزار مسلمانان در غیبت ایشان و در حدیث دیگر منقولست که حق تعالی وحی فرمود بحضرت موسی ع که صاحب غیبت اگر
توبه کند آخر کسی خواهد بود که داخل بهشت شود و اگر توبه نکند اول کسی خواهد بود که داخل جهنم شود و بسند معتبر از حضرت رسول ص منقولست

کوهیار

چهار کس اند که آزار میرسانند باهل جهنم بعضی بعضی میگویند که چرا این چهار طایفه ما را آزار میکنند با وجود آزاری که خود داریم یکی از
ایشان شخصی است که در تابوتی از آتش آویخته است و شخصی است که چرک و خون از دهانش جاریست یکی دیگر شخصی است که گوشت خود را
میخورد پس از حال صاحب تابوت می پرسند که این بدبخت چرا آزارش بما میرسد میگویند که او مرده بود و مالهای مردم در گردنش بود
و چیزی از و نمانده بود که حق مردم را ادا کند بعد از ان می پرسند از حال کسی که از دهانش خون و چرک جاریست میگویند که او غمز میکرد
و هر سخن بدی که از مردم می شنید نقل میکرد و با ایشان نسبت میداد بعد از ان میپرسند از حال کسی که امعایش را میکشند میگویند که پروا
نمیکرد از بول بهر جای بدنش که میرسید بعد از ان میپرسند از حال کسی که گوشت خود را میخورد میگویند که سخن چینی میکرد و احادیث در این باب
بسیار است ما بنقل احادیثی که سندش معتبر بود اکتفا نمودیم **فصل دوم** در بیان معنی غیبت است و بعضی دیگر که نزدیک بهمین عبارت تعبیر
کرده اند که در حدیث واقع شده است یاد کردن مومن است در حال غیبت او بنحوی که اگر بشنود خوشش نیاید و آزرده شود و اگر بتعریف
غیبت چنین کرده اند که تنبیه کردنست در حال غیبت انسان معین یا آنکه در حکم معین باشد بر امری که او کراهت داشته باشد که آن
امر را بان نسبت دهند و آن امر در او باشد و آن امر بحسب عرف نقص و عیب شمارند خواه این تنبیه بگفتن باشد و خواه باشاره کردن
باشد و خواه بکنایه باشد و خواه بصریح و خواه بنوشتن و قید کردیم بانسان معین از برای آنکه اگر معین نباشد مثل آنکه گوید یکی از اهل این شهر
چنین عیبی دارد این حرام نیست مگر آنکه بنحوی گوید که بقرینه سامع یابد که آن غیبت است هر چند نام نبرد در حکم معین است که گوید عمرو
و زید یا یکی از ایشان فلان عیب دارد و بعضی این قسم سخن را غیبت آن هر دو شخص میدانند زیرا که هر یک را در معرض این احتمال در آوردن
نقص شان اوست و اگر بشنود آزرده میشود و آنکه گفتیم این امر در او باشد برای آنست که بهتان بدر رود زیرا که مشهور آنست که غیبت
و بهتان غیر یکدیگرند هر چند بهتان بدتر است و غیبت آنست که بیان امری کنند که در او نباشد چنانچه از حضرت صادق علیه السلام منقولست
که از جمله غیبت است که در شان برادر خود بگویی چیزی را که خدا بر او پوشیده است و از جمله بهتان آنست که در حق برادران خود بگویی چیزی که
در او نباشد و گاه هست که غیبت را بر همین معنی اطلاق میکنند که شامل بهتان نیز هست چنانکه از داود بن سرحان منقولست که پرسیدند که از صادق
علیه السلم پرسیدند از غیبت فرمود که غیبت آنست که ببرادر مومن نسبت دهی که او نکرده باشد یا آنکه بدی را از و فاش کنی که خدا بر او پوشانیده
باشد و بگواه ثابت نشده باشد نزد حاکم شرع که حدی بر او لازم شود و قید کردیم که آن امر بحسب عرف غیبت باشد برای آنکه اگر ما کمالی
از برای کسی اثبات کنیم و او بدش آید غیبت نیست مثل آنکه بگویی که فلان شخص نماز شب میکند و او بدش آید اما اگر عیب باشد هر قسم
عیبی که باشد که ذکرش باعث آزردگی او شود بد است خواه در خلقت بدنش و خواه در اخلاقش و خواه در اعمالش و خواه در نسبش
مثل آنکه گویند دنی زاده است یا جولاه زاده مگر عیوب ظاهره که بعد از این بیان خواهد شد و از این تعریف ظاهر شد که غیبت مخصوص
گفتن صریح نیست پس اگر بکنایه گوید هم غیبت است مثل آنکه حرف کسی مذکور شود و بگوید الحمد لله که ما بمحنت مبتلا نیستیم و غرضش کنایه باشد

شخص باشد که بان مبتلاست یا آنکه گوید که خدا ما را او را از محبت دنیا نجات دهد و غرضش اثبات این عیب باشد برای او و خود را
برای دفع مظنه شریک او کند و امثال این سخنان از تلبیسات که در باب غیبت شایع گردیده که در ضمن حمد و ثنای الهی است و اظهار
شکستگی و فروتنی خود و ناصح مردم بودن بر وجه اتم و اکمل عیوب مردم را فاش میکند و همچنین ظاهر شد که مخصوص گفتن نیست بلکه اگر مذمت
شخصی را بدیگری بنویسید داخل است در غیبت و همچنین اگر عیب کسی را باشاره چشم یا ابرو یا دست اظهار کند یا در حروف یا در راه رفتن
یا غیر ان از اشاره و حرکت و اظهار نقص شخصی کند و تقلید او نماید غیبت است **فصل سوم** در بیان فردی چند از غیبت که علما استثنا کرده اند
بان ده قسمت اول تظلم مظلومست و او نزد شخصی اید و اظهار ظلم ان ظالم کند که ان شخص رفع ظلم او بکند و این قسم را علما تجویز کرده اند که تظلم
کردن مظلوم و شنیدن هر دو جایز است اما در صورتی که ان شخص قادر بر رفع ان باشد و مظلوم نزد دیگری که قادر بر رفع ان نباشد نگوید
دوم نهی از منکر است که شخصی بدی از کسی میداند و میخواهد که بدین گفتن و نقل کردن شاید ترک کند و این مشروط است بشرایط نهی از
منکر که بداند که فعل ان شخص بد است و خوف ضرر نداشته باشد و همچنین اگر داند که این گفتن فایده میکند نباید گفت و اگر ممکن باشد
که در خلوتی او را نصیحت کند جایز نیست که در مجالس او را رسوا کند سوم انست که بعنوان فتوی از عالمی مسئله پرسد و از آن ضمن مذمت
کسی مذکور شود مثل انکه می پرسد که پدرم مال مرا برداشته ایا من میتوانم با او دعوا کنم و درین فرد هم تا ممکن باشد بنحوی سوال کند که نفهمند که
پدر خودش مراد است بگوید که اگر پدری با فرزندی چنین کند چونست می باید که چنین کند و اگر باین نحو بیان نتواند کرد می باید سعی کند که بجز
ان عالم دیگری نشنود **فصل چهارم** نصیحت مستشیر است مثل انکه شخصی با کسی مشورت میکند که مال خود را بفلان شخص بدهم بقرض یا بمضاربه
بدهم یا نه هم یا دختر خود را میخواهم باو تزویج نمایم درین صورت واجبست که انچه خیر او داند بگوید و اگر داند که بمجمل که بگوید که مکن او
ترک مینماید اکتفا بهمین کند و اگر او راضی نشود مگر بتفصیل همان عیبی که در ان معامله دخیل است بگوید و زیاده از ان نگوید و اگر او سوال
ننماید و باعتبار اخوت و خیرخواهی او را منع کند از معامله با ان شخص از برای خدا خوبست در صورتی که داند ضرر عظیم باو میرسد از
معامله ان شخص **فصل پنجم** در بیان بدعت ارباب بدع که ضرر بدین مردم رسانند و مردم را فریب دهند و گمراه کنند بیان بدعت
ایشان کردن واجبست و مردم را منع متابعت ایشان کردن لازم است خصوصا بر علما چنانچه بسند صحیح از حضرت امام جعفر صادق
علیه السلم منقولست که حضرت رسول ص فرمود که هرگاه به بینید اهل ریب و بدعتها را بعد ازین پس اظهار کنید بیزاری از ایشان و دشنام
بسیار بدهید و در مذمت بطلان ایشان سخن بسیار است بلکه اگر ضروری شود بهتان هم نسبت بایشان بگویید تا طمع نکنند در فاسد کردن
اسلام تا مردم از ایشان حذر نمایند و از بدعتهای ایشان یاد نگیرند تا حق تعالی برای شما رفع این بدعت حسنات بسیار بنویسد و بلند
کند درجات شما را در اخرت و در صحیح دیگر از حضرت صادق ع منقولست که مصاحبت مکنید با اهل بدعت و با ایشان هم نشینی مکنید که
نزد مردم یکی از ایشان خواهید بود چنانکه حضرت رسول ص فرمود که ادمی بر دین دوست خود است و احادیث درین باب بسیار است

وبعضی درباب بدعت گذشت وضرر هیچ طایفه نسبت بایمان واهل ایمان بمثل ضرر ارباب بدعت نیست چون در لباس مسلمانانند
وتزویر وریا خودرا از اهل خیر مینمایند مردم فریب ایشان میخورند پس بر علما وغیر ایشان گمراه نشوند ششم بیان خطای معاصرین وعلمای
گذشته میکرده اند واین باعث نقص هیچیک از ایشان نیست وهر یک بسعی جمیل خود که در احیای دین کرده مثاب و ماجورند اما می باید
که بقدر ضرورت از بیان خطا در آن مسئله اکتفا نمایند ومبالغه در تشنیع ومذمت نکنند وغرض محض بیان حق ورضای الهی باشد
وحقد وحسد واغراض باطله دیگر باعث نباشند ودر اینجا شیطان را راههای بسیار است هفتم بیان جرح راویان اخبار واحادیث است
چنانچه علما ما در کتابهای رجال بیان مذمت بعضی از راویان نموده اند برای حفظ سنت وشریعت وتمیز میان صحیح وغیر صحیح وغیر معتبر
از احادیث وچون غرض دینی متعلق است باین امر لهذا دانسته اند هشتم آنکه شخصی بوصفی مشهور باشد که آن صفت در وظاهر باشد
وبرای تمیز ومعرفت او را بآن وصف ذکر نکنند مثل فلان اعرج یا اعمی یا اشل یا اعور وبعضی مطلقا تجویز کرده اند وذکر این عیوب
ظاهره را وبعضی گفته اند که در صورتی جایز است که تمیز آن شخص منحصر در ذکر آن وصف باشد واحتیاط در آنست که تا ممکن باشد
بعبارتی بگوید که اگر بشنود آزرده نشود وموجب نقص او باشد عرفا مثل آنکه بگوید کوره زیرا که بجای این عبارت عبارت دیگر میتوان
گفت که مستلزم تحقیر او نباشد ودر استثنای این قوم جمعی بعضی از اخبار معتبره دلالت دارد چنانچه بسند معتبر از صادق علیه السلم
منقولست که غیبت آنست که در حق برادر خود چیزی گوید که خدا بر او پوشیده است اما امری که بر و ظاهر باشد مانند حدت وغضب
ومبادرت در امور پس آن غیبت نیست وبهتان آنست که چیزی بگوید که در و نیست نهم غیبت جماعتی است که گناهان را علانیه مرتکب
باشند وتظاهر بآنها نمایند مانند ارباب مناصب جور که مناصب ایشان فسق است وعلانیه مرتکب آنها هستند پس اگر همان گناه را که علانیه
میکنند وهمه کس میگویند او هم پروای از گفتن آنها ندارد البته غیبت نیست مثل آنکه بگویند که فلان شخص حاکم فلان شهر است اگر آن شخص
بشنود او را خوش می آید ودر غیبت ماخوذ است که او کراهت داشته باشد واگر گناهی را بعلانیه کند واز ذکرش آزرده شود واین امر مشهور است
که غیبت نیست اما اگر او را مذمت کنند وعیبهای دیگرش که مخفی باشد بیان کنند با آنکه متجاهر ببعضی از کبایر باشد خلاف است وانست که مذمتش
بران گناهانی که علانیه میکنند میتوان کرد هر چند شرایط نهی از منکر متحقق نباشد اما گناهان مخفیش را ذکر کردن اولی واحوط است ودر استثنای
این فرد مجملا احادیث بسیار وارد است چنانچه بسند معتبر از کاظم ع منقولست که در غایبانه کسی بچیزی یاد کنند که در او باشد ومردم او را
دانند او را غیبت نکرده اند واگر بچیزی یاد کنند که مردم او را ندانند غیبت کرده است واگر بچیزی یاد کنند که در او نباشد بر او بهتان
زده اند وبسند معتبر از صادق ع منقولست که هرگاه فاسقی مجاهره فسق کند وعلانیه گناه کند او را حرمت نیست وغیبت او حرام نیست
وبسند معتبر از باقر ع منقولست که سه کس اند که ایشان را حرمتی نیست صاحب بدعتی که بخواهش خود در دین بدعتی پیدا کرده باشد امام جابر
وفاسقی که علانیه فسق کند جایز است وبسند صحیح از صادق ع منقولست که هر که با مردم معامله کند وظلم بر ایشان نکند وبا ایشان سخن گوید

نگوید و با ایشان وعده کند و خلف وعده نکند پس او مروتش کامل گردیده و عدالتش ظاهر شده و واجب گردیده و غیبتش حرام گردیده
و از صادق ع مثل این مضمون منقولست و یکی دیگر نزدیک باین فرد علما استثنا کرده اند که هرگاه دو کس مطلع بر عیب شخصی شده باشند
و آنرا با یکدیگر تکرار کنند بدون آنکه ثالثی مطلع شوند اکثر گفته اند که غیبت نیست و بعضی آنرا جایز ندانسته اند و احتیاط در ترکست و هم اگر
جمعی مطلع شوند بر گناهی که موجب حد و تعزیر شرعی باشد و عدد ایشان آنقدر باشد که بگواهی ایشان نزد حاکم شرع ثابت شود جایز است
که نزد حاکم شرع شهادت دهند نه بر سایر ناس و حکام جور **فصل ششم** در حکم شنیدن غیبت است و مشهور میان علما اینست که اگر بقصد نفع
کند یا گوش دارد از روی رضا و خواهش او نیز مثل غیبت کننده است و ظاهر بعضی از احادیث معتبره و کلام بسیاری از علما آنست که تا ممکن
باشد می باید که رد آن غیبت بکند و برادر مومن خود را یاری بکند و اگر نتواند برخیزد و اگر قدرت بر خواستن هم نداشته باشد بدل کراهت
داشته باشد و راضی بآن نباشد چنانچه بسند معتبر از باقر ع منقولست که هر که برادر مومن خود را نزد او غیبت کنند و او را نصرت و یاری
کند خدا در دنیا و آخرت او را یاری کند و هر که او را یاری و دفع غیبت از او نکند و حال آنکه قدرت بنصرت و اعانه او داشته باشد
حق تعالی او را اهانت کند در دنیا و آخرت و از رسول ص مرویست که هر که رد کند غیبت را از عوض برادر مومن خود آن عمل برای او حجابی
گردد از آتش جهنم و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که حضرت رسول ص فرمود که هر که رد کند از عرض برادر مومن خدا بهشت را
از برای او بنویسد البته و بعضی از علما گفته اند که هرگاه شخصی غیبت شخصی کند و ما ندانیم که آن شخص استحقاق غیبت دارد یا نه
جایز نیست که گوینده را نهی کنیم و حکم بفسق او کنیم زیرا که احوال مسلمانان محمول بر صحتست و گاه باشد که غرض صحیحی درین غیبت
داشته باشد و نهی کردن او ایذای مسلمانانست و تا معلوم نشود که آنچه او میکند فسق است ایذای او جایز نیست و دور نیست که درین
باب بتفصیل قایل توان شد که اگر قایل شخصی باشد که ظاهر احوال او این باشد که غرض صحیحی ندارد منعش توان کرد و اگر قایل از اهل صلاح
و ورع باشد و بنای اکثر امور شرعش بر تدین باشد اگر ممکن باشد بر وجه حسنی او را باز دارند که او آزرده نشود یا آنکه توجهی بر فعل آن
شخص غایب پیدا کند یا بنحو دیگر بکنند و الا ساکت شوند و حکم بفسق قایل نکنند و درین باب رعایت احتیاط مهما امکن از طرفین
لازم است و الله تعالی یعلم **فصل هفتم** در کفاره غیبت و توبه از آنست و شرایطی که در توبهای دیگر معتبر است و گذشت و در اینجا نیز
معتبر است و چون حق الناس است باید که نزد هر کس که هتک عرض او کرده است تا ممکن است او را بذکر جمیل یاد کند و معایب او را از خاطر آنها
بدر کند و در باب ابراء ذمت از آن طلبیدن احادیث اختلافی دارد چنانکه از حضرت رسول ص منقولست که غیبت بدتر از زناست پرسیدند
که چرا یا رسول الله فرمود که زیرا که زناکار توبه میکند و خدا توبه اش را قبول میکند و غیبت کننده توبه اش مقبول نیست تا آنکه صاحب
حق او را حلال کند و بسند معتبر از صادق ع منقولست که از حضرت رسول ص پرسیدند که کفاره غیبت چیست فرمود که آنست که استغفار
کنی از خدا از برای او هرگاه که او را یاد کنی و بسند دیگر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که فرمود که استغفار کن از برای کسی که

که غیبت او کرده وجمع ان احادیث باین نحو کرده اند که اگر صاحب حق شنیده باشد وممکن باشد از او ابراء ذمه خواستن می باید طلبید
واگر نشنیده باشد ابراء ذمه از او نتوان طلبید یا آنکه مرده باشد یا غایب باشد یا از برای او استغفار باید طلبید واحتیاط آنست که اگر
نشنیده باشد از او حلیت بطلبند مگر آنکه باعث آزردگی او شود وایذای او باشد واگر در حضور مجمل از او ابراء ذمه توان طلبید که او
آزرده نشود ونداند احوط آنست که ترک کنند والله تعالی اعلم **فصل هشتم** در مذمت بهتان ومتهم ساختن مؤمنان وگمان بد بردن بایشان است

بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که هرکه مؤمنی یا مؤمنه را بهتان زند بچیزی که در دنیا باشد حق تعالی او را در طینت خبال بدارد
تا از عهده گفته خود بیرون آید وبسند معتبر از حضرت رسول ص منقولست که هرکه نفس خود را دشمن دارد نه مردم را خدا او را از ترس عظیم
قیامت ایمن گرداند بدانکه همچنانکه گمان بد بمردم بردن بد است خود را در موضع تهمت داشتن ودر معرض گمانهای بد مردم درآوردن بد است
چنانکه بسند معتبر منقولست که حضرت صادق ع فرمود که پدرم همیشه میفرمود که ای فرزند هرکه با مصاحب بد مصاحبت می کند سالم نمیماند
وهرکه در جای بد داخل شود متهم میگردد وهرکه زبان خود را مالک نیست پشیمانی میکشد وحضرت امیرالمؤمنین ع در هنگام وصیت
فرمود که ای فرزند زنهار که بپرهیز از محلهای تهمت واز مجالسی که گمان بد باهلش میبرند بدرستی که همنشین بد فریب میدهد کسی را که
با او همنشینی میکند واز حضرت امیرالمؤمنین ع منقولست که هرکه خود را در محل تهمت بدارد ملامت نکند کسی را که گمان بد باو می برد
وبر این مضمون احادیث بسیار است **فصل نهم** در بیان مذمت حسد است که منشاء اصلی غیبت در اکثر ناس همین است وبدترین صفات
ذمیمه نفسانی است واول معصیتی که حق تعالی را در زمین کردند معصیت شیطان بود که باعث حسد بود ومشهور آنست که اظهارش از
گناهان کبیره است ومنافی عدالتست واصلش از گناهان قلب وامراض نفس است وآدمی در دنیا نیز با اصل این خصلت معذب است
واکثر ملکات بد چنین که آدمی قطع نظر از عقوبت آخرت در دنیا نیز بآن معذب است وحسد آنست که زوال نعمت را از محسود خواهد واگر
از برای خود مثل آنچه او دارد یا بیشتر خواهد وازداشتن آن مضایقه نداشته باشد غبطه است واگر در صفات حسنه باشد ممدوح است
وصاحب حسد چون زوال نعمت را از محسود میخواهد هرکس را که در نعمتی می بیند آزرده است از اینکه این نعمت را او چرا دارد واین
ممکن نیست که نعمت خدا از همه کس برطرف شود لهذا همیشه او از خلق بد خود در شکنجه ومحنت وهمچنین صاحب حرص میخواهد که جمیع مالهای
عالم از او باشد واین مطلب هرگز او را میسر نیست لهذا پیوسته در الم وآزار است وصاحب خلق بد پیوسته در منازعه است با خلق
واین میسر نمیشود که همیشه او غالب باشد لهذا در تعب است وجمیع اخلاق سیئه چنین داند وصاحب حسد باید که تفکر نماید که صاحبان
نعمت از مقدر او چیزی کم نکرده اند وخداوندی که آن نعمتها را بآنها داده است قادر است که باضعاف آن نعمتها باو دهد بی آنکه
چیزی از او کم کند وبداند که خیر او در آنها نبوده که باو نداده است واگر باو میداد از برای او وبال بود وفکر کند که این حسد بردن وغم
خوردن بمحسود آن او هیچ ضرر نمیرساند وضرر دنیا وعقبی بخودش میرسد وبا این تفکرات صحیح بخدا متوسل میشود وبا نفس معارضه

و مجادله میکند تا حق تعالی او را ازین صفت ذمیمه نجات بخشد که هیچ صفت بحسب عقل و شرع ازین بدتر نیست چنانچه بسندهای معتبر از ائمه
معصومین صلوات الله علیهم منقولست که حسد ایمان را میخورد چنانکه آتش هیزم را میخورد و بسند معتبر از آنحضرت ص منقولست که حق تعالی بحضرت
موسی وحی فرمود که ای پسر عمران حسد مبر مردم را بر آنچه عطا کرده ام ایشان را از فضل خود و نظر خود را بسوی او میفکن و نفس خود را از پی آنها
مفرست بدرستی که کسی که حسد مردم را میبرد دشمن نعمتهای منست و قسمتهای من که قسمت کرده ام میان بندگان خود و کسی که چنین
باشد من ازو نیستم و او از من نیست و بسند معتبر از صادق ع منقولست که مومن غبطه میکند اما حسد نمیبرد و منافق حسد میبرد و غبطه نمیکند
و مرویست که لقمان پسر خود را وصیت فرمود که حسود را سه علامتست چون غایب شدی غیبت میکند و چون حاضر شدی تملق میکند
و چون مصیبتی بهم رسد شماتت میکند و در حدیث دیگر فرمود که هیچ حسودی را مروت نمیباشد یا اباذر لا یدخل الجنة قتات
قلت ما القتات قال النمام یا اباذر صاحب النمیمة لا یستریح من عذاب الله عز و جل فی الآخرة ای ابوذر
داخل بهشت نمیشود قتات فرمود که نمام و سخن چین که سخنهای مردم را نزد یکدیگر نقل کنند که در میان ایشان عداوت پیدا کنند
ای ابوذر صاحب نمیمه و سخن چین راحت نمی یابد از عذاب خدا در آخرت و بسند صحیح از حضرت رسول ص منقولست که بصحابه فرمود
که میخواهید خبر دهم شما را به بدترین شما گفتند بلی یا رسول الله فرمود که جماعتی اند که راه میروند در میان مردم بسخن چینی و جدائی می افکنند
در میان مردم و طلب میکنند عیبها برای جماعتی که بری اند از عیب و بسند صحیح از حضرت صادق ع منقولست که چهار کسند
که داخل بهشت نمیشوند کاهن که از جن خبر میدهد و منافق و کسی که مداومت کند بر خوردن شراب و سخن چین و در حدیث دیگر فرمود
که حضرت موسی ع در حالی که با خداوند خود مناجات میفرمود نظر کردن شخصی را در زیر عرش الهی دید گفت پروردگارا این کیست که
عرش تو بر او سایه کرده است خطاب رسید که این نیکوکار بود به پدر و مادر و نمامی نمیکرد و بسند معتبر منقولست که حضرت رسول ص
نهی کرد از سخن چینی و گوش با و دادن با و فرمود که نمام داخل بهشت نمیشود و فرمود که حق تعالی میفرماید که بهشت را حرام کرده ام بر
کسی که منت بر مردم بسیار گذارد و بر بخیل و بر نمام و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که حضرت رسول ص فرمود که در شب معراج
زنی دیدم که سرش مانند سر خوک و بدنش مانند بدن خر و بهزار نوع از عذاب گرفتار بود صحابه پرسیدند که عمل آن زن چه بود که مستحق
آن عذاب شده بود فرمود که سخن چین و دروغگو بود یا اباذر من کان ذا وجهین و لسانین فی الدنیا فهو ذو لسانین
فی النار ای ابوذر هر که صاحب دو رو و دو زبان باشد در دنیا پس او صاحب دو زبان است یا دو زبانه خواهد بود در آتش جهنم
بدانکه از جمله صفات منافقان آنست که با مردم بزبان نیک و روی خوش ملاقات نماید در مدح و در غیبت گوشت او را خورد و اگر عطائی
با و کنند حسد برد و اگر بلائی مبتلا شود او را گذارد و یاری او نکند و بسند معتبر از صادق ع منقولست که هر که مسلمانان را بدو رو و
دو زبان سخن گوید چون در صحرای محشر حاضر شود دو زبان از آتش داشته باشد و بسند معتبر از حضرت رسول ص منقولست که آدم دو

روی و دو زبان در قیامت می آید یکی زبان از پشت سر و دیگری زبان از پیش رو آویخته که از هر دو زبانش شعله آتش کشد تا آتش در بدنش
افتد بعد از آن ندا کند در آن صحرا که اینست که در دنیا دو روی و دو زبان داشت تا در روز قیامت باین صفت معروف شود
و در حدیث دیگر منقولست که حق تعالی بحضرت عیسی فرمود که یا عیسی باید که زبان تو در آشکار و نهان یکی باشد و همچنین دل تو باید که
یکی باشد ترا میترسانم از بدیهای نفس خود و من عالمم به بدیهای نفس تو سزاوار نیست در یک دهان دو زبان و دو شمشیر در یک غلاف یا اباذر
المجالس بالامانة وافشاء سر اخيك خيانة فاجتنب ذلك واجتنب مجلس العشيرة ای ابوذر مجالس
بامانت باشد و حرفی که در آنجا مذکور شود که احتمال ضرری بنسبت بصاحبان مجلس داشته باشد نقل کردن آن حروف در جای نقل
کنند و افشا کردن سری که برادر مؤمن در نهانی بتو گفته باشد و راضی بنقل آن نباشد خیانت است پس اجتناب کن از فاش کردن راز
برادران خود و اجتناب کن از مجلسی که خویشان با یکدیگر می نشینند و مردم را می گویند یا افتخار بپدران میکنند بدانکه آداب مجالس
آنست که رازهای آن مجلس را فاش نکنند که مفاسد عظیم بر آن مترتب میشود و حرفهای مخفی در میان مصاحبان بسیار میکنند
میگذرد که احتمال بدوستی و آشنایی کرده از یکدیگر مخفی نمیدارند و گاه باشد که ذکرش موجب قتل نفوس و تلف شدن اموال و
احداث عداوتهای عظیم شود و این نیز قسمی است از سخن چینی و همچنین سری که برادر مؤمنی با کسی بسپارد امانتی است و از او
او را نقل کردن بدترین خیانتهاست زیرا که چنانچه تو سر برادر خود نگاه نداشتی آن دیگر هم سر ترا نگاه نخواهد داشت و آن
دوست را هم دوستی است و دوست دوست گاه باشد که دشمن ایشان شود و در اندک زمانی سخن فاش میشود ولی اگر غرض متعلق باشد
بذکر کردن انچه در آن مجلس گذشته است جایز است نقل کردن چنانچه از حضرت رسول صلعم منقولست که انچه در مجلس میگذرد امانت است
مگر سه مجلس مجلسی که در آن مالی را بناحق ببرند و مجلسی که در آن خونی بناحق ریخته شود و مجلسی که در آن فرجی را بحرام حلال کنند و از حضرت
امام موسی کاظم ع منقولست که سه کسند که در سایه عرش الهی اند در روزی که بغیر سایه عرش سایه نیست شخصی که برادر مؤمن خود را کدخدا
کند یا باو خادمی بدهد یا سری از اسرار او را بپوشاند بدانکه چنانکه کتمان اسرار برادران مؤمن لازم است مردم را بامور مخفی خود
که افشاء آنها خوف ضرری باشد زود بر او مطلع نباید کرد بر هر دوستی اعتماد نمیتوان کرد چنانچه بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین ع
منقولست که هر که سر خود را پنهان داشت اختیار بدست اوست و هر سری که از دو کس تجاوز کرد فاش میشود و بعضی گفته اند
که مراد انست که هر سری که از دو لب آدمی درگذشت فاش میشود و از حضرت صادق ع منقولست که ببعضی از اصحاب خود فرمود
که با دوست خود بهمواری دوستی کن شاید که روزی دشمن تو گردد و با دشمن خود بهمواری دشمنی کن شاید که روزی دوست تو گردد
يا اباذر اعمال اهل الدنيا من الجمعة الى الجمعة في يوم الاثنين والخميس فيغفر لكل عبد مؤمن الا عبدا
كان بينه وبين اخيه شحناء فيقال اتركوا عمل هذين حتى يصطلحا يا اباذر اياك وهجران اخيك

فَاِنَّ الْعَمَلَ لَا یُتَقَبَّلُ مَعَ الْهِجْرَانِ یَا اَبَا ذَرٍّ اَنْهَاکَ عَنِ الْهِجْرَانِ وَاِنْ کُنْتَ لَابُدَّ فَاعِلًا فَلَا تَهْجُرْهُ ثَلٰثَةَ اَیَّامٍ کَمَلًا فَمَنْ مَاتَ فِیْهَا مُهَاجِرًا لِاَخِیْهِ کَانَتِ النَّارُ اَوْلٰی بِهٖ ای ابوذر عرض میکنند اعمال اهل دنیا را بر خدا بتعالی الجمعه گرداند

از جمعه تا جمعه در روز پنجشنبه و روز دوشنبه پس می آمرزند گناه هر بنده مومنی اگر بنده که میان او و برادر مومنش کینه و عداوتی بوده باشد پس میگویند وا گذارید عمل این دو مومن را تا با یکدیگر صلح کنند و کینه از میان ایشان برطرف شود یعنی ای ابوذر پرهیز از دوری کردن از برادر مومن خود با آزردگی بدرستی که با هجران و دوری از برادران مومن عملی مقبول نمیشود ای ابوذر ترا نهی میکنم از دوری برادر مومن اگر ناچار دوری میکنی تا سه روز تمام مکن و کسی که تا سه روز از برادر خود بخشم و غضب کناره کند و در آن سه روز با انحال بمیرد آتش جهنم اولی است باو و بسند معتبر منقولست که حضرت رسول ص فرمود که میخواهید که خبر دهم شما را ببدترین مردم گفتند بلی یا رسول الله فرمود که بدترین مردم کسی است که مردم را دشمن دارد و بسند دیگر منقولست که حضرت امیر ع بفرزندان خود فرمود که ای فرزندان زنهار که بپرهیزید از دشمنی کردن با مردم زیرا که ایشان از دو قسم بیرون نیستند یا عاقلی است که مکر میکند بشما و شما را بمکر مغلوب میکند یا جاهلی است که بزودی در برابر معارضه و سفاهت میکند و در حدیث وارد است که چهار چیزند که اندک آنها بسیار است آتش اندک از آن بسیار است و خواب اندک از آن بسیار است و بیماری اندک از آن بسیار است و عداوت اندک از آن بسیار و بسند معتبر از حضرت رسول ص منقولست که هر که هم و اندوه او بسیار است بدنش پیوسته بیمار است و هر که خلقش بد است پیوسته در عذاب است و هر که با مردم معارضه بسیار میکند مروت و آدمیتش برطرف می شود و کرامت و عزتش زایل میگردد و بعد از آن فرمود که پیوسته جبرئیل ع مرا نهی میکند از منازعه کردن با مردم چنانکه مرا نهی میکرد از شراب خوردن و بت پرستیدن و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که هر که عداوت در دل مردم الخ میکارد میدرود و در حدیث دیگر فرمود که حضرت رسول ص فرمود که جبرئیل ع مرا وصیت کرد که زنهار که با مردم منازعه و مخاصمه مکن که عیبها را ظاهر میکند و عزت را برطرف میکند و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که دو کس جدا نمیشوند از یکدیگر با آزردگی مگر آنکه موجب بیزاری از رحمت خدا و مستحق لعنت الهی میگردد و گاه باشد که هر دو مستحق گردند شخصی عرض کرد که فدای تو گردم چرا مستحق لعنت میگردد مظلوم فرمود برای که برادر مومن خود را نمیخواهد بصله و احسان و سخن زشت و از تغافل نمیکند از پدرم شنیدم که میفرمود چون دو کس با یکدیگر منازعه کنند و یکی بر دیگری جور و زیادتی کند باید که مظلوم برگردد و بسوی آن دیگر که بر او ظلم کرده است بگوید که ای برادر مومن که بر تو ظلم کرده ام تا هجران از میان او و برادر مومنش قطع گردد بدرستی که حق تعالی حکم کننده عادل است و حق مظلوم را از ظالم خواهد گرفت و بسند معتبر از حضرت رسول ص منقولست که هجرت و دوری زیاده از سه روز نمی باشد و در حدیث دیگر از حضرت صادق ع منقولست که حضرت رسول ص فرمود که هر دو مسلمان که از یکدیگر دوری گزینند و سه روز برین حال بمانند

و صلح نکنند

وصلح نکنند از اسلام بدر میروند و از میان ایشان ولایت برطرف میشود و هر یک از ایشان که سبقت گیرند بر سخن گفتن با برادرش در
روز قیامت زودتر داخل بهشت شود و بسند معتبر از صادق ع منقولست که همیشه شیطان خوشحالست که دو مسلمان از یکدیگر کناره
میگیرند چون با یکدیگر ملاقات کنند زانوهایش بلرزه می آید و بندهایش از هم جدا میشود و فریاد میکند که وای بر من این چه مصیبت بود که بر من
آمد و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که صدقه که حق تعالی او را دوست میدارد اصلاح میان مردم است در هنگامی که فساد و نزاع در
میان مردم باشد و نزدیک کردن ایشانست بیکدیگر در هنگامی که از هم دوری کنند و در حدیث دیگر فرمود که در میان دو کس اصلاح
کنم نزد من بهترست از آنکه دو دینار تصدق کنم یا اباذر من احب ان یتمثل له الرجال قیاما فلیتبوء مقعده من النار
یا اباذر من مات وفی قلبه مثقال ذرة من کبر لم یجد رائحة الجنة الا ان یتوب قیل ذلک یا رسول الله
انی لیعجبنی الجمال حتی وددت ان علاقة سوطی وقبال نعلی حسن فهل یرهب علی ذلک قال کیف تجد قلبک
قلت اجده عارفا للحق مطمئنا الیه قال لیس ذلک الکبر ولکن الکبر ان تترک الحق فتتجاوزه الی غیره
وتنظر الی الناس ولا تری ان احدا عرضه کعرضک ولا دمه کدمک یا اباذر اکثر من تدخل النار المتکبرون
قال رجل هل ینجو من الکبر احد یا رسول الله قال نعم من لبس الصوف ورکب الحمار وحلب العنز وجالس
المساکین یا اباذر من حمل بضاعته فقد برء من الکبر یعنی ما یشتری من السوق یا اباذر من جر ثوبه خیلاء
لم ینظر الله عز وجل الیه یوم القیمة یا اباذر من رفع ذیله وخصف نعله وعفر وجهه فقد برء من الکبر
یا اباذر من کان له قمیصان فلیلبس احدهما ولیکس الآخر اخاه یا اباذر ناس من امتی یولدون فی النعیم ویغذون
به همتهم الوان الطعام والشراب ویمدحون بالقول اولئک شرار امتی یا اباذر من ترک لبس الجمال وهو یقدر
علیه تواضعا لله عز وجل فقد کساه حلة الکرامة یا اباذر طوبی لمن تواضع لله تعالی فی غیر منقصة و
اذل نفسه فی غیر مسکنة وانفق مالا جمعه فی غیر معصیة ورحم اهل الذل والمسکنة وخالط اهل
الفقه والحکمة لمن صلحت سریرته وحسنت علانیته وعزل عن الناس شره طوبی لمن عمل بعلمه وانفق
الفضل من ماله وامسک الفضل من قوله یا اباذر البس الخشن من اللباس والصفیق من الثیاب لئلا یجد
الفخر فیک مسلکا ای ابوذر هر که دوست دارد که مردم در برابرش بایستند پس جای خود را در آتش جهنم مهیا گرداند و بداند که از اهل جهنم است
ای ابوذر هر که بمیرد و در دلش سنگینی ذره از کبر باشد نشنود بوی بهشت را مگر آنکه پیش از مردن توبه کند پس شخصی گفت که یا رسول الله مرا خوش
می آید جمال و دوست میدارم زینت را حتی آنکه میخواهم که علاقه تازیانه ام و بند نعلینم نیکو باشد آیا بسبب این خیال بر من خوف این هست که تکبر
داشته باشم حضرت فرمود که دل خود را چگونه می یابی گفت دل خود را عارف و دانا می یابم بحق و اطمینان و قرار دارد بسوی حق و از قبول حق ابا ندارد

وسنگ و تزلزل در ان نیست و فرمود که پس انجیل کبر نیست ولیکن کبر آنست که حق را ترک کنی و از حق درگذری بسوی غیر حق و نظر کنی بمردم و
چنین دانی که هیچکس عرضش مثل عرض تو نیست و خونش مثل خون تو نیست یعنی خود را در هر باب بر مردم زیادتی دهی و مردم را حقیر شماری
ای مردم اکثر جماعتی که داخل آتش جهنم میشوند متکبرانند پس شخصی عرض کرد که آیا از کبر کسی نجات دارد فرمود بلی آنکه پشم بپوشد و بر الاغ سوار
شود و بز را بدست خود بدوشد و با مسکینان و فقرا همنشینی کند ای ابوذر هر که بضاعت خود را یعنی چیزی که از بازار برای عیال خود میخرد
بردارد بری میشود از کبر ای ابوذر هر که جامه خود را بزمین کشد از روی خیلا و تکبر حق تعالی نظر رحمت بسوی او نکند در روز قیامت ای ابوذر هر که
دامن جامه اش بردارد یا آنکه جامه اش را کوتاه بدوزد و اگر بلند باشد بر زند و بر زمین نکشد چنانکه متکبران عرب میکرده اند و نعلش را پینه زند
و روشش را نبزد حق تعالی بر خاک مالد بتحقیق که بری میشود از کبر ای ابوذر زود باشد که جمعی در میان امت من بهم رسند که در نعمت و لذات
متولد شوند و بغذاهای لذیذ و نعمتها نشو و نما کنند و پیوسته همت ایشان مصروف باشد بر تحصیل کردن مال و خوردن الوان طعامها
و شربتها و مردم ایشان را بسخنان و اشعار مدح نمایند ایشان بدان امت من اند ای ابوذر هر که ترک نماید جمال و زینت را و حال آنکه قدرت
بران داشته باشد از روی فروتنی و تواضع از برای خداوند عزیز جلیل خدا تعالی بر و حله کرامت بپوشاند ای ابوذر خوشا حال کسی که
تواضع و شکستگی کند از برای خدا نزد مردم بی آنکه او را منقصتی باشد و نقص دنیا باعث آن شکستگی شده باشد و بدون آنکه در آن
تواضع نقصی در دین او بهم رسد و بدون آنکه مذلتی در آن شکستگی برای او باشد و بدون آنکه خیانتی کرده باشد و بآن سبب تذلل نماید
و ذلیل گرداند نفس خود را نه مذلتی که از راه مسکنت و اشتباه باشد و انفاق کند و صرف نماید مالی را که جمع کرده باشد در غیر معصیت
خدا و رحم کند بر اهل مذلت و خواری و مسکنت و مخالطت و مصاحبت کند با اهل فقه و دانایی و حکمت خوشا حال کسی که بصلاح و نیکی
باشد پنهان او و نیکو باشد علانیه او و دور گرداند از مردم شر و بدی و ضرر خود را و خوشا حال کسی که عمل نماید بعلم خود و انفاق نماید
زیادتی مال خود را در راه خدا و نگاهدارد زیادتی سخن خود را ای ابوذر لباسهای درشت بپوش و جامههای کهنه در برکن تا فخر و تکبر بتو
راه نیابد و چون اکثر مطالب این فقرات شریفه سابقا بوضوح پیوسته بقیه مطالب را بنور پنج مصباح ایضاح مینماید

فصل دهم

در بیان مذمت تکبر است قدری ازین مطلب در بیان معنی تواضع مذکور شد بدانکه تکبر بدترین صفات ذمیمه است و موجب مذلت
دنیا و آخرت میگردد و کفر و عناد کفار هر قومی از روی تکبر صادر شده است و اول معصیتی که خدا را کردند معصیت شیطان بود که تکبر
کرد از سجده حضرت آدم ع و ملعون ابد شد چنانچه حضرت امیر المومنین علیه السلام در خطبه قاصعه میفرماید که حمد و سپاس خداوندی را
که لباس خود گردانید عزت و کبریا را و این دو صفت را از برای خود برگزید و لعنت خود را مقرر ساخت برای کسی از بندگان که با او
درین صفت منازعه نماید پس اول مرتبه درین باب ملائکه را امتحان فرمود با آنکه عالم بود بآنچه در دلهای ایشان مختفی بود پس فرمود
که بشری خلق میکنم از گل پس هرگاه خلقت او را درست کنم و از روح خود در او بدمم همه از برای او سجده کنید از روی تعظیم پس ملائکه

همه سجده کردند بغیر از ابلیس که حمیت او را دریافت و افتخار کرد بر آدم بخلق خود و تعصب کرد بر آدم بسبب اصل خود که اصل
اتش است و اصل آدم از خاک و من از و بهترم والله که پیشوای متعصبان شد و سلف متکبران گردید که اول مرتبه اساس تعصب را او
با خدا نزاع کرد و ردای تجبر که مخصوص خداست در پوشید آیا نمی بینید که خدا تعالی چگونه او را بسبب تکبر حقیر گردانید و بسبب ترفع او را پست
گردانید در دنیا او را ملعون گردانید و در آخرت آتش جهنم را از برای او مهیا کرد و اگر خدا میخواست که حضرت آدم را از نور خلق کند که روشنی
او دیدها را خیره کند و ضیاء آن عقلها را حیران گرداند و بوی خوش او نفسها را آهنگ کند میتوانست کرد و اگر چنین میکرد هر آینه گردنها برای
او خاضع میگردید و اطاعت بر ملائکه آسان میشد و لیکن نزد حق تعالی ابتلا میفرماید خلقش را به بعضی از چیزها که اصل و علتش بر ایشان
مخفیست تا آنکه بآزمایش مطیع و عاصی از یکدیگر جدا باشند و تکبر از ایشان دور شود پس عبرت بگیرید بآنچه حق تعالی با ابلیس کرد بسبب تکبر
و در هنگامی که نافرمانی کرد و آن عمل طویل و سعی بسیار او را حبطه کرد با آنکه شش هزار سال عبادت حق تعالی کرده بود پس که سالم میماند
بعد از شیطان با آن عبادت اگر مثل تکبر او را بعمل آورد پس حذر نمایید ازین دشمن خدا که شما را ابتلای خود مبتلا گردانید و بپرهیزید از
مکرها و حیلهای او و تذلل و اطاعت را بر سر خود بگیرید و تفرعن و تجبر را در زیر پای خود در آورید و تکبر را از گردنهای خود بیفکنید و تواضع را
سلاح و حربه خود کنید در دفع خود از شیطان و لشکرهای او بدرستی که او را از هر امتی لشکرها و اعوان و پیادگان و سواران
هست و مباشید از بابت قابیل که تکبر کرد بر برادران خود بدون فضلی که خدا از برای او مقرر کرده بوده باشد بلکه عظمت را بر خود بست
و حسد برادر خود برد و حمیت در دلش آتش غضب برافروخت و شیطان باد کبر در دماغش دمید و برادر خود را کشت و بندامت
و بدی گرفتار شد و هر گناه کشندگان را تا روز قیامت بر خود لازم گردانید پس از خدا بترسید و دشمنی با نعمتهای خدا مکنید و حسد
مبرید بر فضل صاحبان فضل و عبرت بگیرید بآنچه متکبران امم ماضیه از عذابها و غضبهای الهی رسیده و پند گیرید از قبرهای ایشان
که روها و پهلوهای ایشان را بر خاک گذاشته اند و پناه بگیرید بخدا از چیزهایی که موجب کبر است چنانچه از بلاهای دهر پناه میگیرید
بدرستی که اگر خدا تعالی رخصت تکبر از برای احدی از خلقش میداد هر آینه از برای پیغمبران و رسولانش رخصت میفرمود و لیکن
حق سبحانه و تعالی تکبر را از برای ایشان نپسندیده و تواضع و فروتنی را از برای ایشان پسندیده و پهلو و روی خود را بر زمین
میگذاشتند و روی خود را از خدا تعالی بر زمین میمالیدند و بال مسکنت و مرحمت برای مؤمنان میگسترانیدند و جماعتی بودند که در زمین
ایشان را ضعیف میشمردند و خدا ایشان را مصفی و خالص میگردانید پس خشنودی و غضب خود را از مردم بسیاری مال و فرزندان مدانید
زیرا که غنا و توانگری دشنه الهی است در فقر و درویشی امتحان خداست بدرستی که خدا تعالی امتحان میفرماید بندگان متکبرش را به
دوستان خود که در نظر ضعیف و حقیر مینمایند و بتحقیق که موسی بن عمران و برادرش هرون داخل شدند بر فرعون و پیراهنهای پشم
پوشیده بودند و عصاها در دست داشتند پس شرط کردند از برای او که اگر مسلمان شود ملکش باقی و عزتش دایمی باشد فرعون گفت

ببینید ازین دو مرد ضعیف که از برای من شرط دوام عزت و بقای ملک میکنند و خود با این حالند از فقر و مذلت چرا دست
و رنجهای طلا در دست ندارند چون طلا و جمع کردن مال در نظر ش عظیم بود و جامه پشم در دیده اش حقیر مینمود هر چند امتحان الهی بیشتر است
ثواب و جزا عظیمتر است نمی بینی که حق سبحانه و تعالی اولین و آخرین را از آدم تا خاتم امتحان کرده است بسنگی چند که ضرر و نفع ظاهر نمیرسانند
و آنها را خانه خود نام کرده اند و آنها را محترم کرده و بقاء آنها را موجب صلاح خلایق گردانیده و آنخانه را در سنگستانی گذاشته از همه جای زمین
ناهموارتر در دره بسیار تنگ در میان کوههای درشت و ریگهای نرم که عبور از هر دو مشکلست و چشمها و چاههای کم آب و شهرهای دور
از یکدیگر که در انوادی هیچ حیوانی نشو و نما نمی تواند کرد پس امر کرد حق تعالی حضرت آدم ع و ذریتش را که متوجه آن خانه شوند و در هر جا
که باشند طی کنند بیابانهای خالی و دریاهای عمیق را برپاهای خود ژولیده مو و گرد آلوده بر گرد آنخانه بدوند و طواف کنند در حالتی که جا
معتاد خود را کنده باشند و این ابتلائیست عظیم و امتحانیست دشوار که حق تعالی آنرا سبب رحمت و وسیله جنت خود گردانیده است و اگر
میخواست بیت الحرام و مشاعر عظام را در میان بستانها و نهرهای عظیم و زمینهای نرم و هموار قرار میداد که اشجارش بسیار و میوه هایش
نزدیک و شهرها و بنایش متصل بیکدیگر باشند و جمیع راهش معمور و آبادان باشد میتوانست و لیکن چون امتحان کمتر بود ثوابش کمتر
مینمود اگر اساس خانه کعبه و سنگهای ستونش از زمرد سبز یا از یاقوت سرخ بود با نور و روشنی و ضیا هر آینه راه تنگ از دلها بسته میشد
و مجاهده شیطان از درونها بر میخواست ولیکن حق تعالی مومنان را بنماز و زکوة و مشقت روزه که واجب گردانیده است برای آنکه اعضا
و جوارح ایشانرا ساکن گرداند و نفوس ایشانرا ذلیل گرداند بسبب آنکه روهای کریم برخاک مالیده نزد خدا از روی تواضع و فروتنی و شکمها
برسینها چسبیده از روزه داشتن برای تذلل و انقیاد امر الهی با آنچه در زکوة هست از صرف کردن مال بر فقرا نظر کنید بر آنچه درین اعمال
حق تعالی مقرر کرده است از کندن و بر انداختن بارهای فخر و تکبر این چند فقره را از خطبه قاصعه که بسیار طولانیست درین مقام درج کردیم
برای کثرت فواید این مضامین عالیه و اگر کسی خواهد که کما هو حقه بر آنها مطلع گردد باید که سراسر خطبه شریفه را مطالعه نماید و بسند معتبر
منقولست که از حضرت صادق ع پرسیدند که از ادنی مراتب الحاد فرمود که آن تکبر است و در حدیث دیگر فرمود که کبر در بدن خلق میباشد
از هر جنسی که باشند و کبر رداء خداست یعنی مخصوص اوست هر که با خدا منازعه کند در رداء او خدا از یاده کند پستی او را از حضرت صادق ع
منقولست که عزت رداء خداست و کبر ازار خداست هر که چیزی ازین دو صفت را بر خود ببندد خدا تعالی او را سرنگون در جهنم افکند
و از حضرت صادق ع منقولست که در جهنم وادیست برای متکبران که آنرا سقر گویند شکایت کرد با حق تعالی از بسیاری گرمی خود و سؤال
نمود رخصت نفس کشیدنی را پس چون نفس کشید جهنم از نفس او سوخت و در حدیث دیگر فرمود که حق تعالی متکبران را در روز قیامت بصورت
مورچهای ریزه خواهد کرد که پامال خلایق باشند تا حق تعالی از حساب ایشان فارغ شود و بروایت دیگر فرمود که هیچ بنده نیست مگر آنکه
در دهن لجامی هست و ملکی آنرا در دست دارد پس اگر تکبر میکند آن ملک بر دهانش میزند که پست شو خدا ترا پست گرداند پس متکبر پیوسته

نزد خود از همه کس عظیم‌تر است و در دیدهٔ مردم از همه کس حقیرتر و اگر تواضع و فروتنی میکند خدا او را بلند میگرداند و آن ملک بالا او میگوید که بلند
شو خدا ترا بلند کرد اند پس او پیوسته حقیرترین مردم است در نفس خود و رفیع‌ترین خلق است در دیدهٔ مردم **فصل یازدهم** در بیان
انواع تکبر است بدانکه تکبر خود را بزرگ داشتن و اظهار کبر و عظمت کردن و بزرگی را بر خود بستن است و این انواع میدارد یک نوعش
که از همه بدتر و موجب کفر است و در بسیاری از احادیث تکبر را بان تفسیر کرده اند انست که تکبر کند از بندگی خدا و از تابع شدن
پیغمبران و اوصیا و علما و اهل حق و از انقیاد و متابعت حق و از قبول کردن فضیلت جماعتی که حق تعالی ایشان را تفضیل داده است مانند
تکبری که کفار میکردند از متابعت پیغمبران و منافقین میکردند از متابعت اوصیاء ایشان باعتبار اینکه نخوت ایشان مانع بود از
اینکه تابع شخصی شوند که بحسب عقل ناقص و دیده‌های کور ایشان از ایشان حقیرتر است و اقرار بفضیلت او کنند چنانچه در خطبهٔ قاصعه
گذشت نوع دیگرش حقیر شمردن مردم است و خود را از دیگران بهتر دانستن نوع دیگرش که از نوع سابق حاصل میشود خانهای رفیع ساختن است
برای اظهار زیادتی جاه و جامهای نفیس پوشیدن و بر اسپان نفیس سوار شدن و خادمان بسیار داشتن بقصد تفوق و رفعت
بر امثال و اقران و فقرا و مساکین نوع دیگرش آنست که از مردم توقع تواضع و شکستگی نمایند و خود نسبت بایشان ترفع کنند و طبعشان
مایل باشد که مردم ذلیل ایشان باشند و در راه رفتن و نشستن و برخواستن و سایر حرکات و سکنات تمکین و وقار بر خود
ببندند و گردن کشی کنند و در مجالس بالانشینی طلبند و از اعمال خیری که منافی وقار ایشانست ابا نمایند و این انواع بیکدیگر
نزدیکند و بر یکدیگر بسته اند و انواع دیگر هست که بانها بر میگردد و اخبار بر مضامین بسیار است چنانچه بسند معتبر از صادق
علیه السلم منقولست که اعظم افراد کبر است که سفیه شماری مردم را پرسیدند که سفیه شمردن مردم چه کدام است فرمود که جاهل باشی
بحق و طعن کنی عمل حق را و در حدیث دیگر فرمود که شخصی بانحضرت عرض کرد که من طعام میخورم و بوی خوش میبویم و بر اسب نفیس سوار
میشوم و غلام از پی خود می برم آیا در اینها تجبر و کبر هست حضرت فرمود که جبار ملعون انست که مردم را حقیر داند و حق را جهالت شمارد
راوی گفت که من حق را با جهالت نمیشمارم اما تحقیر مردم را نمیدانم فرمود که کسی که مردم را سهل شمارد و تکبر و زیادتی بر ایشان
جوید انست جبار و در حدیث دیگر فرمود که داخل بهشت نمیشود کسی که بقدر سنگینی یک حبه خردل از کبر در دلش باشد راوی گفت
که انا لله و انا الیه راجعون فرمود که چرا استرجاع میکنی عرض نمود که برای اینکه میفرمایی که و حال اینکه کسی نیست که تکبر نداشته باشد
فرمود که درست نفهمیدی تکبری که من گفتم مراد انکار حق است و بسند معتبر منقولست که حضرت رسول ص روزی بر جماعتی گذشتند
که در یکجا مجتمع بودند حضرت پرسیدند که برای چه در اینجا جمع شده اید گفتند که دیوانه در اینجا هست و از روی صرع و جنون
حرکت میکند فرمود که این مجنون نیست بلکه مبتلا شده است ببلایی و جنونی که سزاوار است که او را مجنون گویند آنست که در راه رفتن
خود تبختر کند و بسبب عجب بر راست و چپ خود نظر کند و بر خود بالد و دوشها و پهلوهای خود را متکبرانه حرکت دهد و تمنای بهشت

از خدا نماید با آنکه مشغول معصیت خدا باشد و مردم از شرش ایمن نباشند و امید خیر از و نداشته باشند اینست دیوانه و آنکه شما میگوئید مبتلاست و در حدیث معتبر دیگر منقولست از آنحضرت که در وقتی که هست من به تبختر راه روند و دستها را در وقت راه رفتن در از کشند و غلامان فارسی و رومی خدمت او کنند جنگ و نزاع در میان ایشان بهم خواهد رسید و بدفع یکدیگر مشغول خواهند شد و بسند دیگر منقولست از آنحضرت صم منقولست که جبرئیل مرا خبر داد که بوی بهشت از هزار سال راه شنیده میشود و نمی شنوند از عاق پدر و مادر و قطع کننده رحم و پیر زناکار و کسی که جامه خود را بخیلا و تکبر بر زمین کشد و کسی که با مردم فتنه کند و گمراه نماید و کسی که منت بسیار بر مردم گذارد و صاحب حرصی که از دنیا سیر نشود و بسند دیگر از آنحضرت منقولست که هر که بنا کند بنایی از برای ریا و سمعت حق تعالی در روز قیامت آنخانه را تا هفتم طبقه زمین طوقی کند از آتش و در گردن او افکند و بعد از آن او را در جهنم اندازد صحابه گفتند یا رسول الله چگونه است بنا کردن بریا و سمعت فرمود که آنست که خانه از قدر حاجت زیاده بنا کند برای مباهات و مفاخرت بر دیگران و نهی فرمود از آنکه کسی از روی خیلا و تکبر راه رود و فرمود که هر که جامه بپوشد و در آن جامه خیلا و تکبر کند بسبب آن خدا او را بجانب آتش فرو برد و هر که اختیال میکند با خدا منازعه کرده است در جبروت خدا و فرمود که هر که بغی و تطاول کند بر فقیری با آنکه او را حقیر شمارد حق تعالی او را حشر نماید در روز قیامت بقدر مورچهای ضعیف و حقیر بصورت آدم تا داخل جهنم شود **فصل دوازدهم** در علاج تکبر است بدانکه علاج تکبر بچند چیز میشود اول تفکر در دنائت اصل خود و عاقبت خود و تنزل بنیان بدن و عدم اعتماد بر حیات و در معرض فنا و نیستی بودن و تأمل در بدیها و صفات ذمیمه و جهل و ناتوانی خود میشود و از امام محمد باقر عم منقولست از حضرت امیر المؤمنین ع که عجب دارم از فرزند آدم که اول نطفه است و آخرش مردار گندیده و در میان این دو حال ظرف بول و غایط است و با این حال تکبر میکند دوم بممارست امری چند که موجب ملکه تواضع است پس نشستن در مجلس و صحبت داشتن با فقرا و مساکین و ترک صحبت اغنیا کردن و مرتکب کارهای شدن که منافی تکبر است چنانچه منقولست که از تکبر بر ترسد با خادم خود چیزی بخورد و گوسفند را بدست خود بدوشد و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که هر که گریبان خود را پینه کند و بر نعلین خود پینه زند و چیزی که از بازار خرد خود بخانه برد از کبر خلاص میشود سوم تفکر در نیت که تکبر نتیجه خلاف مقصود آدمی میدهد زیرا که در تکبر عزت مطلوب میباشد و بخبر مخبر صادق و بتجربه معلوم است که متکبران در دنیا و آخرت ذلیلترین خلق اند و متواضعان عزیزترین و ایضاً تفکر نماید در اطوار پیشوایان دین که چگونه تواضع و شکستگی مینموده اند و متذکر شود احادیث را که در مذمت تکبر وارد شده است و برخی از این سخن در باب تواضع مذکور شد **فصل دوازدهم** صلاح سریره است یعنی باطن خود را نیک کردن و اکتفا به نیکی ظاهر نمودن چنانکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله باین معنی اشاره فرموده و در نهان بد بودن و باطن را بد داشتن شعبه ایست از نفاق چنانچه از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که به نوف فرمود که ای نوف زنهار که چنین مباش که خود را برای مردم زینت دهی به نیکیها و چون تنها باشی از خدا بر و افکنی در معصیتها که اگر چنین

کنی خدا انرا رسوا کند در روز قیامت و در حدیث دیگر فرمود که هرکه خود را زینت دهد برای مردم به چیزهایی که خدا دوست میدارد آنها را
در نهان از خدا پروا کند و کاری چند بکند که خدا دشمن میدارد انرا در قیامت چون خدا را ملاقات مینماید از او در خشم باشد و احادیث
باین مضمون بسیار است بدانکه ادمی مامور است باینکه باطن و ظاهر خود را هر دو نیکو کند و باید که سعی کند که باطن را در نیکی موافق ظاهر گرداند
نه انکه ظاهر را بد کند مثل باطن بلکه بدتر از باطن کند یا خود را در معرض تهمت در آورد که خلق خدا با او بدگمان بشوند چنانچه ملامتیه از صوفیه
نسبت میدهند زیرا که گناه آشکار بدتر از گناه نهان است و گناه نهان زودتر آمرزیده میشود از گناه آشکار و احادیث درین باب بسیار است
و بعضی گذشت و عقل نیز حکم کند که بنده معصیت اقا را در خلوت کند اقا انقدر از او در خشم نمیشود مثل انکه رسوائی برو او در حضور کند و خود را
عاصی اقا بهمه کس شناساند و ایضا نهی از متهم ساختن خود و داخل شدن در مواطن تهمت بسیار است درین فصل نیز احادیث بسیار درین باب
گذشت **فصل سیزدهم** در بیان شال پوشی است بدانکه احادیث در باب شال پوشیدن اختلافی دارد و در احادیث عامه مدح آن
پوشیدن بسیار واقع شده است و اکثر احادیث شیعه دلالت میکند بر مدح محمول بر تقیه است و این حدیث شریف و بعضی از اخبار
دیگر دلالت بر وجه جمعی میکند که اگر از برای تواضع و شکستگی گاهی در هنگام عبادت یا غیر آن بپوشند یا از برای دفع سرما یا از برای انکه
ارزان تر می آید قصوری ندارد اما مداومت بر آن نمودن و این را لباس مخصوص خود گردانیدن و باین سبب خود را بر دیگران ترجیح دادن
و دین را جهت امتیاز خود ساختن بدعت و مذموم است چنانچه در فقره بعد ازین ظاهر میشود و بسند معتبر از حضرت امیر المومنین ع منقولست
که بپوشید جامه پنبه بدرستی که ان لباس حضرت رسول و لباس ما اهل بیت است و حضرت رسول ص جامه مو و پشم نمی پوشیدند مگر بسبب عذر
و علتی و در حدیث دیگر از حضرت صادق ع منقولست که جامه مو و پشم را نمی باید پوشید مگر بسبب علتی و از حضرت رسول ص منقولست
که پنج چیز است که تا مردن ترک نمیکنم بر روی زمین با بندگان چیزی خوردن و بر خر پالان دار سوار شدن و بز را بدست خود
دوشیدن و پشم پوشیدن و بر اطفال سلام کردن تا سنتی گردد بعد از من و از محمد بن کثیر منقولست که دیدم که حضرت صادق ع
جامه صوفی و پیراهن کنده پوشیده است از سبب انحال پرسیدم فرمود که پدرم می پوشیدند و لباس حضرت رسول و ائمه صلوات الله
علیهم بنظر رسیده و بعضی را در لمعات ذکر کردیم ظاهر میشود که لباس معهود و متعارف ایشان غیر پشم و مو بوده است
و اگر بعضی از اخبار دلالت کند گاهی بر سبیل ندرت می پوشیده بر یکی از چند وجه محمولست درین باب در لمعات بیان کردیم
یا اباذر یکون فی اخر الزمان قوم یلبسون الصوف فی صیفهم و شتائهم یرون ان لهم الفضل و ذلک
علی غیرهم یلعنهم ملائکة السموات و الارض یا اباذر الا اخبرک باهل الجنة قلت بلی یا رسول الله
قال کل اشعث اغبر ذی طمرین لا یؤبه به لو اقسم علی الله لابره ای ابوذر در اخر الزمان جماعتی هستند خواهند بود
که پشم پوشیدن در تابستان و زمستان و گمان کنند که ایشان را بسبب این پشم پوشیدن زیادتی بر دیگران هست این گروه را

لعنت می کنند ملائکه اسمانها و زمینها ای ابوذر ایا ترا خبر دهم باهل بهشت ابوذر گفت بلی یا رسول الله فرمود که هر ژولیده موی
گرد آلوده که دو جامه کهنه پوشیده باشد و مردم او را حقیر شمارند و اعتنا بشان نکنند اگر بر خدا قسم دراَمری خدا تعالی
قسم او را قبول فرماید و حاجتش را رد ننماید بدانکه چون حضرت رسول صلعم بوحی الهی بر جمیع علوم آینده و امور غیبیه مطلع اند
و بیان مدح شال پوشی و تواضع و شکستگی نمودند و میدانستند که جمعی از اصحاب بدعت و ضلالت بعد از انحضرت بهم
خواهند رسید که در لباس تزویر و مکر مردم را فریب دهند لهذا متصل بان فرمودند که جماعتی بهم خواهند رسید که علامت
ایشان اینست که بچنین لباسی ممتاز خواهند بود ان گروه ملعونند تا مردم فریب ایشان نخورند و بغیر فرقه ضاله مبتدعه صوفیه
دیگر کس این علامت را ندارند این یکی از معجزه عظیمه حضرت رسالت پناهی است که از وجود ایشان خبر داده اند و سخن را در مذمت
ایشان مقرون باعجاز ساخته اند که کسی را شبهه در حقیقت این کلام معجز نظام نماند و هر گاه با وجود این آیه بینه انکار
نماید بلعنت خدا و رسول گرفتار گردد و انچه حضرت فرموده اند پوست پوشی بنشاء لعن ایشان همین نیست بلکه انجناب بوحی الهی
میدانستند که ایشان شرع انحضرت باطل خواهند کرد و اساس دین انحضرت را خراب خواهند نمود و در عقاید بکفر و زندقه قایل خواهند
شد و در اعمال ترک عبادت الهی کرده بمخترعات بدعتهای خود عمل نموده مردم را از عبادت باز خواهند داشت لعن ایشان فرموده
و این هیات لباس را علامتی بر ایشان فرمود که باین علامت ایشان را بشناسند و چون عادت اهل این زمان اینست که هر که باطلی
گوید بطوع و رغبت متابعت او نمایند و اگر کسی حرف حقی گوید باغراض نفسانی محمول سازند لهذا این حقیر درین باب عالیشانی
را نقل میکنیم که هیچکس را در باب ان مجال قدحی نیست و مقبول جمیع طوایف خاص و عام است یعنی افضل العلماء المحققین
و اکمل الفقهاء المدققین و زبدة الاتقیاء و المتورعین مروج اثار الائمة الطاهرین ممدوح طوایف الامم و مقبول العرب
و العجم المخصوص بالفضل الربانی مولانا احمد الاردبیلی که صیت فضل و دانش او شرق و غرب عالم را احاطه نموده و ماثر حمیده
و اخلاق پسندیده اش از زهد و ورع و تقوی و ترک دنیا و حق شناسی و شکستگی و خاکساری و ترک مجادله و تحرز از مخاصمه
و احتیاط در دین و غیر اینها از صفات کمال بمسامع خاص و عام رسیده عرب و عجم به یکی مثل میزنند و در علم بپایه سر آمد
بود که اکثر علماء سابق بشاگردی آن زبدة الافاضل افتخار مینمودند مانند عالم ربانی و بنده خاص یزدانی مولانا عبد الله شوشتری
و فاضل کامل متبحر سید محمد صاحب کتاب مدارک و افضل المدققین شیخ حسن ابن شیخ زین الدین صاحب معالم و غیر ایشان
از فضلاء عظیم الشان و از اخوند مولانا عبد الله بواسطه ثقات شنیده ام که میگفتند که ما تا اخوند مولانا احمد را ندیده بودیم
نه علم دیده بودیم و نه عمل و نه زهد و در زهد مشهور افاق بود و در سخاوت بمرتبه بود که مشهور است که در سالی در نجف
اشرف قحط شده بود که همگی بیم هلاک داشتند انچه در خانه داشتند بر مردم قسمت مینمایند و بعد از ان مطلع میشوند که دو کیل

خرج سرکارش قدر قلیلی از گندم برای احتیاط مخفی داشته اند از اینرا ایثار میفرمایند وان خادم را عذر میخواهد از آن خدمت
وان خدمت را بدیگری رجوع میفرماید که مبادا دیگر چنین کاری بکند و اگر دستاری برای ایشان می آورند و می پیچند چون
بخانه برمیگشتند اند که در سر ایشان بسمانند برای آنکه بهر فقیری که میرسیده اند آنچه در سر داشتند دو حصه میکردند و نصف را
را باو میداده اند و در کظم غیظ و بردباری درین مرتبه بودند که مالی از اموال بسادات قسمت میکرده اند بعد از آنکه آن مال
تمام میشود سیدی می آید چون در مقام عذر می آید که معذرت او را بخواهند او اب دهان بر روی آخوند می افکند آخوند آب
دهان او را بر روی خود میمالید و میگوید که الحمد لله که روی من مشرف شد بآب دهان فرزند رسول صلعم و تحرز از مخاصمه و
مجادله بمرتبه میفرموده اند که چون در اثناء درس گفتن از مسائل علمی آوازها بلند می شده و ترک آن سخن میفرموده اند و مشغول
ذکر لا اله الا الله می شده اند و میفرموده اند که تا حال میدانستم که برای خدا و اظهار حق سخن میگفتیم الحال چون بمرتبه جدال رسید
نمیدانم خدا باین سخن راضی است یا نه الحال کلمه تهلیل را احوط میدانم و در تواضع و شکستگی بمرتبه بوده اند که روزی رخت خود را
می شستند مرد غریبی میرسد می بیند که آخوند رخت می شوید گمان میکند که مرد گازریست میگوید که این جامهای مرا هم بشوی آخوند
میفرماید که منت میدارم آنمرد جامهای خود را بآخوند میدهد و آخوند احوال خانه او می پرسد و آن روز با نهایت احتیاج و مشقت
گازر آنمرد مجهول میشود و جامهای او را می برد و بخانه او می سپارد و بر میگردند آنمرد تفحص گازر میکرده است که مزد او را بدهد
بعد از تفحص معلومش میشود که آخوند مولانا احمد بوده است بخدمتش می آید بمعذرت آخوند میفرماید که حق مومن بر مومن زیاده
ازین است که از اینگونه خدمتی که من از برای تو کردم مرا عذر باید خواست و از ثقات بواسطه شنیده ام که سید المحققین
میرزا نظام استرابادی مشهور بمیر مکرر بجناب ایزدی استغاثه می نموده اند که راه نجات را میخواهم بمن بنمای در شبی یکی از
معصومین را بخواب می بیند و میگوید برو با دبطریق ملا احمد اردبیلی مجملا اگر کسی خواهد که آنچه مشهور شده است از مکارم
اخلاق عالیجنات استیفا نماید در ضمن کتابهای عظیم احصا نمی توان نمود و هر گاه چنین ذات مقدسی شهادت
دهد بر بطلان جماعتی و باحادیث صحیحه صریحه استدلال نماید برای تو دیگر ترا در روز جزا حجتی نخواهد بود و نزد حق تعالی قطع نظر
از اتفاق دین داران علماء عصر بر بطلان این طریقه پس بر خود رحم کن و تعصب و لجاج و کسب دنیای بی اعتبار خود را
مستحق عذاب الهی مگردان و از خدا بترس و گمراه مشو و دیگران را گمراه مکن و چون دعوی دوستی اهل بیت رسول میکنی ترک متابعت
دشمنان ایشان بکن تا نجات یابی بدانکه آخوند ملا احمد اردبیلی علیه الرحمة و الرضوان کتاب بزرگی قریب بسی هزار بیت
تخمینا نوشته اند در امامت و بیان معجزات و حالات حضرت رسول و ائمه معصومین صلوات الله علیهم و آنرا حدیقة
الشیعه مسمی ساخته اند و الحق کتابی است کثیر الفایده که هر کس از شیعیان را ضرور است که نسخه از آن داشته باشد و در طی ذکر

احوال حضرت امام جعفر علیه السلام بابی در ذکر بعضی از بدع صوفیه و احوال ایشان قریب بدو هشتاد حدیث در درج نموده اند چون مناسب
این فقره شریفه و حدیث حضرت نبوی صلعم هست فقیر این کتاب قاصر الابواب خود را اندکی بعضی از فقرات شریفه ایشان مزین میسازم که
شاید باعث رواج متاع کساد این قلیل البضاعت گردیده که مولانای سابق الالقاب طوبی له و حسن مآب بیان فرموده اند که این
گروه صوفیه از فرق سنیان و مخالفان بوده اند و در میان شیعه هرگز این طریقه نبوده و کسی مسمی باین اسم نگردیده و در این معنی شاهد
بسیار ایراد فرموده اند از کتاب هادی الی النجاة من جمیع المهلکات و کتاب ایجاز المطالب فی ابراز المذاهب که هر دو تصنیف ابن حمزه است
که از علمای شیعه است و از کتاب تبصرة العوام و کتاب فصول التامة فی هدایة العامة که هر دو تصنیف سید اجل اعظم ابو تراب سید مرتضی
ابن الداعی الحسینی الازدی است که از اکابر فرق امامیه است و از کتاب بیان الادیان که تصنیف محمد بن نعمت الحسینی که از سادات و علمای
شیعه است و جمیع این بزرگواران درین کتب که بیان هفتاد و سه فرقه است حضرت رسول صلی الله علیه و آله کرده اند صوفیه را از غیر
فرق شیعه شمرده اند و بعد از آن فرموده اند که باید دانست که عثمان بن شریک کوفی که با ابو هاشم صوفی مشهور است در اواخر زمان
بنی امیه این مذاهب و این طریقه را وضع نمود و ابن حمزه در کتاب هادی الی النجات و ایجاز المطالب آورده و سید مرتضی رازی در کتاب
فصول ذکر کرده است و از مشایخ صوفیه شیخ عزیز نصفی که از مشاهیر علمای این طایفه است در کتاب تصفیة القلوب قایل شده و قشیری
که سنیان او را امام قشیری میگویند و از بزرگان علمای نواصب صوفیه است و صاحب تصانیف بسیار است و در چند کتاب و رساله
اعتراف برین نموده و ملا جامی در اوایل کتاب نفحات از و نقل کرده و خود باین قایل است و بغیر این در بسیاری از کتابهای شیعه و
سنی این معنی مضبوط است و با وجود این میباید دید که جمعی از متعصبان در معنی صوفی و وجه تسمیه ایشان چه دست و پا ها زده اند و جه
وجوه در هم بافته اند حتی بعضی از ایشان گفته اند که عبادت اصحاب صفه بود که صوفی کرده اند و طایفه فریبند کان رونق کار و
رواج بازار خود دانسته اند و بتوجیهات فاسده قایل شده اند و گروهی از غافلان باد انسته بآن تاویلات فاسده معترف
گشته اند و بآن سخنهای واهی سفیهانه در وادی گمراهان انداخته اند پس بدانکه اول کسی که صوفی گفته اند چنانچه شیعه و سنی نقل کرده اند
ابو هاشم کوفی بوده و این بسبب این بود که مانند رهبانان جامهای پشمینه درشت می پوشید و آن ملعون مثل نصاری بحلول و اتحاد
قایل شده لیکن نصاری درباره عیسی علیه السلام بحلول و اتحاد قایل بوده اند و او از برای خود و دیگران این دعوی بنیاد نهاد و درین دو دعوی
متردد و متمیل بود و معلوم نیست که در آخر رای شومش بکدام یک قرار گرفته و در فصول الدیانات مسطور است که او یعنی ابو هاشم بظاهر
اموی و جبری بود و در باطن ملحدی و دهری بود و مرادش از وضع این مذهب این بود که دین اسلام را بر هم زند و از ائمه معصومین
علیهم السلام چندین حدیث در طعن او وارد است و پیروان او را خواه صوف پوشند و خواه نپوشند صوفیه گویند و گاه بکنیت او
و گاه بنام پدر او ایشان را منسوب گردانیده هاشمیه و ابو هاشمیه و عثمانیه و شریکیه خوانند و چون سفیان ثوری طریقه و روش او را

خوش کرده صورت و رؤیة و تشبیه و تجسیم را بر مذهب او افزود و عرصهٔ این مذهب باطل را وسیع گردانید این فرقه را ثوریّه و
سفیانیه نام کرده اند بعد از آن ایشانرا بابو یزید بسطامی نسبت داده یزیدیّه و بسطامیه لقب کردند و باعتبار قایل بودن بحلول و اتحاد
ایشانرا حلولیه و اتحادیّه خوانده اند و چون جمعی از ایشان در اتحاد مبالغه نموده اند بوحدت وجود قایل شده اند ایشانرا
وحدتیه نام کردند و بحسین بن منصور حلاج ایشانرا منسوب ساخته منصوریه و حلاجیه گفته اند و بجهة آنکه در باب مشایخ خود غلو نموده اند
بخدایی ایشان بر وجه حلول و اتحاد قایل شده اند و در گمراهی خود و دیگران افزودند ایشانرا غلات و غالیّه و غلویّه نام کردند و بسبب
مکر و شید و زرق و خدعه و مردم فریبی ایشانرا زرّاقیّه و خداعیّه موسوم ساختند و چون طریقه و مذهبی اختراع نموده بودند که
مشتمل بود بر رهبانیت و نصرانیت و کفر و زندقه و اسلام را در هم آمیخته بودند امامان و پیشوایان ما ایشانرا بمبتدعیه مسمّی گردانیدند
و چون منافقان و ریاکاران بودند ایشانرا مرائیه خواندند و چون اصطلاحی وضع نمودند و از علم تصوّف نام نهادند علماء ایشان
را متصوفه نام کردند و بواسطه لافهای بسیار که میزدند ایشانرا متسلفه گفتند و اینها نامهایی است که بیشترش بر کل این طایفه جاریست
و بغیر این ایشانرا نامهای بسیار است و بعضی دیگر از آنها که طایفه طایفه ایشانرا میخوانده اند که بعد ازین مذکور خواهد شد انشاء الله
تعالی اما اشهر القاب این طایفه صوفیه و متصوّفه و مبتدعیّه و زرّاقیّه و متسلفه و غلات و عادیّه و غالیّه و حلاجیّه است
و ایشان غلات سنیانند و این گروه اظهار زهد میکرده اند و تقشف مینموده اند و اعتقاد باطل خود را از خلق پنهان میداشته اند
و در زیر زمینها با یکدیگر از عقاید باطله خود سخن میگفتند و تا شبلی بهم رسید بعضی از رازهای ایشانرا که بر بصره نمیدانستند از آن
بر سر منبر بیان کرد و پیش از آن بعضی از روساء این فرقه بکنایه و رمز بعضی از اسرار خود را که همه محض کفر بود در مجالس ادا میکردند
و خود را در آن حالت مست و مدهوش مینمودند الا بایزید که بیباکانه میگفت لیس فی جبتی سوی الله و سبحانی سبحانی ما اعظم شانی
و رایت الله فی المنام فی صورة شیخ هرم و او در اصول حلولی و مشبهی و در فروع بمذهب مالک عمل میکرد و در باطن ملحد و زندیق
بود و سنیان بسته اند که او سقای امام جعفر صادق ع بود محض افتراست و آن شقی معاصر امام حسن عسکری ع بود در روزی جنید صحبت
جعفر کذاب کرده بود و اکثر این طایفه بمذهب احمد حنبل و مالک در فروع عمل میکردند و نظاهر شبلی مالکی مذهب بود و ذو النون
مصری شاگرد مالک بود و بیشتر انطایفه ملحد بوده اند اما حسین منصور حلاج رسوایی را از بایزید هم گذرانید و کفر و الحاد خود را
بی پلاس پوشانیدن ظاهر گردانید و توقیع بلعن او بیرون آمد و از جمله کسانی که فتوی قتل او نوشته اند یکی ابن روح است که از
وکلاء حضرت صاحب الزمان علیه السلم است و عادت متعصبان سنی است که هر کس ازین طایفه را که ببینند که رسوایی از حد
گذرانیده و پرده از روی کفر خود برانداخته مانند بایزید و منصور حلاج و غیر ایشانرا گویند دوتا بوده اند و اکثر صوفیه نیز دعوی
دوتایی ایشان میکنند با آنکه در دیگر جاها باتحاد قایلند درین طور جاها از غلبه تعصب قاعده مذهب باطل خود را فراموش کرده

بدو تمایی قایل میشوند و میگویند دو حسین منصور حلاج و دو بایزید بوده اند یکی از ایشان کافر بوده و دیگری مومن بوده و از اکابر اولیاء
الله شیعه باید که گول نخورد و بداند که از امامان احادیث بسیار در طعن اینطایفه مرویست و متقدمین علماء ما در مذمت این طایفه
کتابهای بسیار نوشته اند پس مولانای مذکور رح چون سخن را باینجا رسانیده اند بیان عذر خود درین باب فرموده اند که از احادیثی
که دلالت میکند بر آنکه در هنگام ظهور بدعتها میباید که عالم علم خود را اظهار نماید و اگر نه ملعون خواهد بود و معذب خواهد گشت بعد از آن
فرموده اند که چون این فقیر دید که بسیار کسی از شیعیان فریب سنیان خورده اند و طریق مذهب صوفیه را حق پنداشته اند مایل شده اند
و بعضی از مواعظه حسنه که بعضی از ینطایفه بجهة مردم فریبی در نظم و نثر خود بکار برده اند شیفته شده و از عقاید باطله ایشانرا
درین کتاب ذکر کنند تا از لجام آتشی و لعنت حضرت رب العالمین ایمن گردد و شیعیان بر اعتقادی ایشان وقف گشته از
دوستی ایشان ببرند و از ایشان بیزار گردند تا در چاه ضلالة نیفتند و در روز قیامت با این جماعت محشور نگردند زیرا که در حدیث
وارد است که المرء یحشر مع من احب دیگر بسند صحیح مرویست که از احمد ابن ابی نصر بزنطی و اسمعیل بزیغ از حضرت امام رضا ع که
آنحضرت فرمود که من ذکر عنده الصوفیه و لم ینکرهم بلسانه و قلبه فلیس منا و من انکرهم فکانما جاهد الکفار بین یدی رسول الله ص
و در حدیث بسند صحیح از احمد بن محمد روایت شده که او گفت قال رجل من اصحابنا للصادق ع جعفر بن محمد علیه السلم قد ظهر فی
هذا الزمان قوم یقال لهم الصوفیه فما تقول فیهم قال ع انهم اعداؤنا فمن مال الیهم فهو منهم و یحشر معهم سیکون اقوام یدعون
حبنا و یمیلون الیهم و یتشبهون بهم و یلقبون بلقبهم و یأولون باقوالهم الا فمن مال الیهم فلیس منا و انا منهم براء و من انکرهم
و رد علیهم کان کمن جاهد الکفار بین یدی رسول الله صلی الله علیه و آله آخوند مولا احمد رح این دو حدیث را ترجمه نفرموده اند
ترجمه حدیث اول اینست که حضرت امام رضا علیه السلم فرمود که هرکه صوفیه نزد او مذکور شوند و ایشانرا بزبان یا دل انکار نکند پس
او از ما نیست و شیعه ما نیست و هرکه انکار ایشان کند چنانست که جهاد کرده باشد در حضور رسول خدا ص و ترجمه حدیث دوم اینست
که شخصی از اصحاب بحضرت امام جعفر صادق ع عرض نمود که درین زمان جماعتی هستند که ایشانرا صوفیه خوانند و ظاهر شده اند
چه میفرمایی در حق ایشان حضرت فرمودند که ایشان دشمنان ما اند هرکه میل کند بسوی ایشان او از جمله ایشانست و با ایشان محشور
خواهد شد و بعد از آن جماعتی چند بهم خواهند رسید که دعوی محبت ما کنند و میل بسوی ایشان نمایند و خود را شیعه ایشان سازند و
خود را ملقب بلقب ایشان سازند و گفتهای ایشانرا تاویل نمایند پس بدرستی که کسی که میل بدیشان کند از ما نیست و ما از ایشان بیزاریم
و هرکه انکار ایشان نماید و سخنان ایشانرا رد کند بر ایشان مثل کسی است که با کفار در پیش روی آنحضرت جهاد کرده باشد نقل ثقة
الاسلام محمد بن یعقوب الکلینی رض فی الکافی عن جابر الجعفی عن ابی جعفر ع قال قلت ان قوما اذا ذکروا شیئا من القران او
حدثوا به صعق احدهم حتی تری ان احدهم لو قطعت یداه و رجلاه لم یشعر بذلک قال سبحان الله ذلک من الشیطان ما بهذا امروا

انما هو الی والرقه والدمعة والوجل بعد از ان مولانا مذکور رح فرموده اند که پس بدانکه صوفیه قاطبة از مخالفین ائمه معصومین اند
واز امامان معصوم حدیث بسیار در طعن ایشان منقولست و چون چنین نباشد و حال انکه در کتاب مستطاب کلینی مرویست بسند صحیح از
حضرت ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق ع که انحضرت گفت که پیغمبر ص فرمود که ان کل بدعة یکون من بعدی یکاد بها الایمان ولیا من
اهل بیتی موکلا به یذب عنه ینطق بالهام من الله ویعلن الحق وینوره ویرد کید الکافرین فاعتبروا یا اولی الابصار پس چون تواند
بود که مذهبی و بدعتی که در زمان حضرت صادق علیه السلم وضع کنند که از همه اهل بدعت ائمه معصومین علیهم السلم اهل ان بدعت
را بمبتدعه موسوم سازند چنانکه بر پیروی کنندگان احادیث ایشان ظاهر است انحضرت دران باب سخن نگویند و خاموش نشینند
دیگر بدانکه از انجناب در رد این طایفه مبتدعه احادیث بسیار منقولست واگرچه از باقی ائمه اثنی عشر روایت شده واباء عظام
کرام انحضرت از بدید امدن این گروه خبر داده اند واکثر ائمه معصومین بلکه رسول حضرت رب العالمین این طایفه را لعنت کرده اند یا
از لعنت کردن خدا یا از لعنت کردن ملائکه خبر داده اند ولیکن بعضی از انها که دعوی علم کرده اند ازان بیخبر بلکه بعضی ان طریقه مذمومه
را دانسته برای دنیا پیش گرفته اما از جمله احادیثی که از حضرت رسالة مرویست و مشهور است حدیثی است که انرا در چند کتاب از
کتابهای قدما و علماء شیعه دیده اند و از متاخرین شیخ ورام بن ابی فراس در مجموعه ورام ذکر کرده آن حدیث اینست که حضرت
پیغمبر ص در اثناء سفارشهایی که مینموده اند بابوذر غفاری فرمود که یا اباذر یکون فی اخر الزمان الخ صریح تر ازین هم از پیغمبر ص حدیث
در طعن ایشان هست و گفتیم که احادیث درین باب بسیار است و در باب ابی هاشم کوفی که واضع این مذهب است احادیث وارد است
از انها یکی اینست که علی بن بابویه القمی رح در قرب الاسناد روایت کند از سعد بن عبد الله از محمد بن عبد الجبار از حضرت امام
حسن عسکری که پرسیدند از حضرت ابی عبد الله علیه السلم از حال ابی هاشم کوفی فرمود که انه کان فاسد العقیده جدا وهو الذی
ابتدع مذهبا یقال له التصوف وجعله مفر العقیدة الخبیثة و در بعضی از روایات و علی مذکور هم بسند دیگر روایة کرده که
انحضرت فرمود که جعله مفر النفسه الخبیثة والملاحدة وجنة لعقایدهم الباطلة یعنی ابو هاشم بد اعتقاد بود البته واوست
که پیدا کرد مذهبی را که انرا تصوف مینامند و اکر گریزگاهی از برای بد اعتقادی خبیثه خود بروایت دیگر گریزگاهی گردانید از
برای نفس خبیثه خود از برای ملحدان دیگر و تصوف را سپری کرد از برای اعتقادهای باطل خود و ملحدان دیگر و مولانا احمد مذکور
میفرماید که از کتاب شریف قرب الاسناد بخط مصنف بدست این فقیر افتاده دران حدیث دیگر در باب این گروه مسطور است
که دران از نماز جمعه از معصوم سؤال کردند که اگر بیشتر انرا دیده بودیم در کتاب زبدة البیان روشنتر ازان سخن میگفتیم مجملا هر کرا میل
اطلاع باشد میباید رجوع بان کتاب نماید پس چنانکه درینمقام وعده کرده یکباب که دران چند کلمه در ذکر مذهب صوفی و اندکی
از عقاید ایشان باشد ختصار مینماید **باب اول** بدانکه مذهب صوفی بسیار است بعضی گفته اند که از انجمله چهار مذهب اصل است

و باقی فرع بعضی گفته اند که اصول مذهب ایشان شش است اول مذهب حلولیه است دوم مذهب اتحادیه سوم مذهب واصلیه است چهارم
مذهب عشاقیه است بعضی که اصل مذهب ایشانرا شش میدانند تلقینیه و زراقیه بران چهار افزوده اند بعضی گفته اند که هفت است و
وحدتیه را بران شش زیاده کرده اند و بعضی گفته اند که اصل دو بوده است و جمعی از متاخرین مذهب ثالثی اختراع نموده اند که آن قول
بوحدت وجود است پس اصل سه مذهب خواهد بود و حق آنست که دو مذهب اصل است و باقی فرع و آن دو مذهب یکی قایل بودنست بحلول و دوم
قایل بودن باتحاد **باب دوم** در بیان اصل صوفیه است بیشتر مذکور شد که یکی از آن دو اصل مذهب حلولیه است ایشان گویند که
خدا تعالی در ما حلول کرده و همچنین در ابدان جمیع عارفان حلول میکند و بطلان این مذهب ظاهر است و هر عاقل را علم قطعی حاصل است که
حلول کننده محتاج است بمحل و ضرورت حاکم است باینکه هرچه محتاج است بغیر ممکن است پس اگر خدا تعالی حلول کند در غیر لازم می آید که
ممکن باشد نعوذ بالله منه و دوم مذهب اتحادیه است ایشان گویند ما با خدا یکی شده ایم و همچنین خدا تعالی با همه عارفان یکی میشود و
عقلا بر بطلان این مذهب نیز قاضی اند این فرقه حق تعالی را تشبیه باتش و خود را باهن و انگشت میکنند چنانچه آهن و انگشت بسبب ملاقات
و مصاحبت آتش آتش میشود عارف نیز بواسطه قرب بخدا خدا میشود و این سخن محض کفر و زندقه است و هر که اندک عقلی دارد
میداند که از آنکه ممکنی طبیعت ممکنی گیرد یا بصفت و رنگ ممکنی برآید لازم نمی آید که واجب ممکن یا ممکن واجب شود و همچنین هر که از خرد نصیبی دارد
میداند که ممکنات بواجب و واجب را بممکنات قیاس کردن معقول نیست و صاحب این اعتقاد مانند حلولی کافر است و بدین ملحد و
زندیق و لعین بدانکه بنا بر اعتقاد این طایفه تعدد و تکثر آله لازم می آید زیرا که میتواند بود که در هر عصری هزار عارف زیاده نیز باشد
صاحب کتاب بیان الادیان میگوید که اصل حلول و اتحاد بعد از حرمانیه که طایفه اند از صابئیه ترسایان برخواسته و غلات شیعه
یعنی آنانکه بعضی از ائمه علیهم السلم را خدا میدانند و غلات اهل سنت و جماعت یعنی صوفیه که مشایخ خود را آله میدانند حلول و اتحاد را
از ترسایان از آن دو مذهب نزدیکتر نباشند تا اینجا بیان کلام صاحب بیان الادیان بود باید دانست که متقدمین صوفیه
مانند بایزید بسطامی و حسین منصور حلاج که بمنصور حلاج شهرت کرده بر یکی ازین دو مذهب بوده اند و بسبب این دو اعتقاد
فاسد که این دو گروه داشته اند اکثر علماء شیعه مانند شیخ مفید و ابن قولویه و ابن بابویه این طایفه ضاله را خواه حلولیه باشند
و خواه اتحادیه از غلات سنیان شمرده اند و یقین حاصل است که ایشان اشر طایفه غلاتند و بدانکه ایشان از غلات نواصب اند
چنانکه گذشت و بعضی از متاخرین اتحادیه مثل محیی الدین عربی و شیخ عزیز نصفی و عبد الرزاق کاشی کفر و زندقه را ازین گذرانیده به
وحدت وجود قایل شده اند و گفته اند هر موجودی خداست تعالی شانه عما یقول الملحدون علوا کبیرا ایضا باید دانست که سبب
تمادی طغیان و کفر ایشان او بود که بمطالعه کتب فلاسفه مشغول شدند و چون بر قول افلاطون قبطی و اتباع او اطلاع یافتند از
غایت ضلالت گفتار غوایت شعار او را اختیار کردند و از جهت آنکه کسی پی نبرد که ایشان دزد آن مقالات و اعتقادات قبیح فلاسفه اند

همعنی را لباس دیگر پوشانیده وحدت وجودش نام کردند وچون بعضی انرا ازایشان پرسیدند از روی تلبیس گفتند که همعنی به بیان
در نمی آید وبریاضت بسیار در خدمت پیر کامل آن بمیتوان رسید واحمقانرا سرگردان ساخته اند وجمعی از سفیهان درین باب اوقات
بسیار ضایع کرده اند وگفتگوها وفکرها در اندیشیده اند وان کفر عظیم را تاویلات کردند بدانکه علماء صوفیه نه تنها همعنی را از فلاسفه
دزدیده اند بلکه اکثر مسایل ایشانرا از کتابهای ایشان اختلاس نموده ودران تصرفها کرده اند ودر بعضی از مسایل ایشان خلاف ورزیده اند
وبا یکدیگر نیز در بعضی از مسایل ایشان خلاف ورزیده اند چنانکه علاء الدوله سمنانی که یکی از کبار مشایخ صوفیه ضاله است در باب وحدت
وجود مخاصمه نموده پس شیعه باید که بداند بیقین که علماء این فرقه غاویه دزدان مقالات واعتقادات زشت فلاسفه اند وجهال و
ایشان از قبیل جهال ملاحده اند با یکه بعضی از علماء ایشان پاره مواعظ حسنه وکلمات مرغوبه در میان سخنان خود بکار برده اند
وگفتگوها دارند که منافات بدین ومذهب ندارند مومن باید که فریب نخورد که ان گفتگوها را از انه ساخته اند که بدان مردمانرا بدام آرند
واکثر گفتگوهای خوب ایشان کلام انبیا واوصیا وتابعان ایشانست که تغیر عبارت داده وبنام خود کرده اند وبعضی از ایشان
معانی را منظوم ساخته اند وبسیار سخنان خوب هست که متعصبان بر بعضی از ایشان بسته اند واگر فرض کنیم که گفتگوهای پسندیده که در
میان سخنان ایشانست یا با ایشان نسبت میدهند همه قول ایشان باشد کدام طایفه اند از کفار ومشرکین وسایر مخالفین ائمه معصومین
که با وجود گمراهی پاره سخنان خوب ایشان نداشته باشد وتعریف صدق وراستی واداء امانت وکم خوردن وکم خفتن وبعضی دیگر
از اعمال وصفات حسنه نکرده باشند ومذمت کبر وناراستی وخیانت وپرخوردن وپرخفتن وحرص وحسد وغیبت ودیگر چیزها از
افعال وصفات ذمیمه نموده باشند پس با یکه ایشانرا بعضی از سخنان خوب هست گول نباید خورد واما انچه افلاطون قبطی وتابعان او
گفته اند که این طایفه دران تصرف نموده اند وانرا وحدت وجود نام کرده اینست که افلاطون وجمعی از پیروانش گفته اند که عقل اول
خلق را از نفس خود آفرید وهر موجودی هم خالق اند وهم مخلوق واگر کسی نیک تامل نماید خواهد دانست که سبب گمراهی اکثر اهل باطل خصوصا
صوفیه ملاحده حکما شده اند خذلهم الله تعالی **باب سوم** در ذکر بعضی از مذهبین فروع صوفیه وبیان اندکی از عقاید ایشان بدانکه
فروع مذهبین صوفیه وعقاید فاسده ایشان بسیارست از انجمله بذکر قلیلی از عقاید بیست ویک فرقه ایشان درین کتاب اکتفا نماییم فرقه
اول وحدتیه اند ایشان بوحدت وجود قایل شده اند وهمه کس را وهمه چیز را خدا میدانند چنانکه گذشت این گروه از نمرود وفرعون
وشداد بدترند از انجهت که جمیع اشیا را خدا میدانند حتی چیزها را که در شریعت حکم بر عدم طهارت انها شده تا بچیزهای دیگر چه رسد
اگر این جماعت را کثرتیه نام میکردند انسب بود زیرا که در کثرت آله بروجهی بروجهی مبالغه دارند که چیزی نیست از ماسوی الله که انرا
خدا ندانند هر چند که باعتقاد انها همه یکیست چنانکه محیی الدین عربی در اکثر کتب خود گفتگوی بسیار درین باب کرده خصوصا
در فصوص الحکم ودران کتاب در فص لقمانی میگوید که در میان ما یعنی وحدتیه وطایفه اشاعره نزاع در عبارتست ودر همان کتاب

در فص موسوی فرعون را عین حق تعالی گفته چنانچه بعد از تاویل لفظ رب میگوید وان کان عین الحق فالصورة لفرعون وعطار در
کتاب جوهر ذات تعریف فرعون کرده میگوید که تو هم مثل او انا الحق بگو و دران کتاب صریح دعوی خدایی کرده و در کتاب فتوحات
میگوید سبحان من اظهر الاشیاء وهو عینها یعنی پاک و منزه آنکسی که ظاهر گردانید چیزها را و او عین چیزهاست و در جایی دیگر میگوید
رایت الله ربی جالسا علی کرسیه فسلم علی واجلسنی علی کرسیه وقام بین یدی وقال انا عبدک وانت ربی وعلاء الدوله سمنانی
از متاخرین صوفیه اینمذهب را خوش کرده و در نظم و نثر خود اظهار این اعتقاد نموده و اینجماعت خدا را تشبیه میکنند بدریا ومخلوقات را
بموج دریا ومیگویند که ظاهرست که موج دریا عین دریاست یعنی مخلوقات همه خدا اند واینطایفه کسانی را که دعوی خدایی
کرده اند خواه در پرده حلول واتحاد و وحدت وجود وخواه خارج از ان پرده مانند فرعون وشداد ونمرود را دوست میدارند
وهمه را از خود می شمارند ونمیدانم که بعضی از متاخران شیعه که فریب اینطایفه خورده ایشانرا از نیکان میدانسته است وبعضی دیگر
تقلید او کرده اند ولیکن میدانم که متقدمین علماء امامیه این قوم را مذمت بسیار کرده اند وکتابهای بسیار مشتمل بر طعن ایشان نوشته اند
واز اصحاب عصمت علیهم السلم احادیث در رد و بطلان بلکه در کفر ایشان نقل کرده اند بدانکه در ان عهد هنوز کسی ازین طاغیان
بوحدت وجود قایل نشده بود واگر ان احادیث وکتابها را ندیده باشد ومنصف وعاقل باشد از قول محمد بن یعقوب کلینی نور الله
مرقده که در کتاب کافی میفرماید باب دخول الصوفیه علی ابی عبد الله ع واحتجاجهم علیه میباید دانست که این گروه از مخالفین اند
واز کلام ابن بابویه قدس سره که در کتاب اعتقادات میگوید تدینهم ترک الصلوة وجمیع الفرایض واز گفتار شیخ مفید
رح که دینهم ترک الفرایض والمستحبات وارتکاب المناهی والمحرمات تفرس مینماید که ایشان ملحدان وزندیقانند دلیل بر اینکه این
جماعت از مخالفین اند بسیارست یکی آنکه جمعی از علماء شیعه که کتابها در ذکر فرق اسلامیه نوشته اند این قوم را از مخالفین
شمرده اند واز جمله طوایف سنی گرفته اند دیگر آنکه یک کتاب نمی توان یافت که یکی از قدماء علماء شیعه در تصوف تصنیف
کرده باشند بخلاف آنکه قدماء علماء سنی کتاب در تصوف بسیار نوشته اند وبغیر این دلیل بسیارست و قطع نظر از ان
دلایل کرده چون اصحاب عصمت ببطلان اینجماعت شهادت داده اند وبعد در روایات اینمعنی از کتب ثقات معلوم است شیعه
باید که ازین قوم ومایلین ومعتقدین ایشان بیزار باشد اگر کسی گوید که من ان کتب اخبار واحادیث را ندیده ام و شرط احتیاط
ودینداری وقاعده خداپرستی وپرهیزکاری اینست که در دوستی این فرقه وتسمیه خود بنظام اینطایفه متوقف باشد
وتوجیه این کلمات کفرآیات ایشان ننماید تا کاشف ظاهر باشد وجمعی از غافلان شیعه ظاهر اگول ایشانرا ازین راه
خورده اند که بعضی از ایشان امیر المومنین علیه السلام را مدح بسیار گفته اند وندانسته اند که این گروه اگر ملحد نباشند
جبری خود هستند وچون جبری اند همه کس وهمه چیز را خوب میدانند ودوست میدارند وهر کس را بتصور باطل بعقیده

فاسدخود

فاسد خود میدانند با او بیشتر دوستی میورزند و بنابر انکه کلام معجز نظام حضرت امیر المومنین ع را نفهمیده اند که فرموده است
من عرف نفسه فقد عرف ربه و چون ملحدان انرا منطبق بر مدعای خود می سازند و بمراد خود تاویل میکنند چنانچه محیی الدین
عربی در کتاب فصوص الحکم در فص شیثی ذکر کرده انجا که میگوید که من عرف نفسه بهذه المعرفة فقد عرف ربه فانه علی صورته
خلقه بل هو عین هویته وحقیقته و لهذا اکمال دوستی نسبت بانحضرت اظهار میکنند و بسا باشد که از برای فریب دادن شیعه مبالغه
در مدح حضرت امیر المومنین ع نمایند و حال انکه در حدیث واقع که بمدح گفتن ایشان گول ایشان مخورید چنانچه متتبعان اخبار ائمه
معصومین صلوات الله علیهم ظاهر است و ان غافلان که گول الجماعت خورده اند نیافته اند که دوستی را شرایط بسیار است و
ندانسته اند که هیچ طایفه از گبر و یهود و ترسا و سایر اهل ملل نیستند که با وجود بد اعتقادی سخنان خوب نداشته باشند چنانکه
گذشت و نفهمیده اند که این گروه گمراه در اصول خمسه با اهل حق مخالفت بسیار دارند که اگر کسی مدت انصاف غطاء عمی را از
پیش چشم حق بین بردارد و تعصب را بر کناره گذارد قایل خواهد شد که از روی فرض الجماعت بعد از حضرت پیغمبر بلا فاصله علی
بن ابی طالب ع را امام دانند و با انحال بخدایی حسین بن منصور ساحر کافر و امثال او بلکه بخدایی کل موجودات قایل بودن و
اسلام منافات تمام دارد دیگر انکه چون این طایفه فریبندگانند و بعضی از ایشان خواسته اند که بنوعی سخن گویند که همه طایفه
ایشان را از خود دانند چنانکه منصور حلاج پیش از انکه رسوا شود با سنیان سنی بود و در پیش شیعیان دعوی وکالت حضرت
صاحب الزمان میکرد و در پیش ملحدان دعوی خدایی مینمود و نامههای پیغمبران بر بعضی از مریدان گذاشته ایشان را فرموده بود
که در عالم بگردند و احمقان را بخدایی دعوت کنند و یکدلیل بر الحاد ایشان انکه چون دانسته اند که حلاج در پیش جماعتی بی محابا
دعوی خدایی کرد گفتند که او کشف راز کرده و او را از انجهت کشف الاسرار گفتند با انکه در زمان بایزید و حلاج هنوز کسی
ازین قوم مردود بوحدت قایل نشده بود و بعد از ایشان بمدتی طایفه اتحادیه در کفر تمادی نموده وحدت وجود را اختراع
کردند شیعه و سنی نقل کرده اند که عطار در وقت کشته شدن با کافر تاری که بدستش گرفتار بود گفت کلاه تتاری بر سر میگذاری
و باین صورت خود را بمن مینمایی و قصد قتلم میکنی بکش که هزار جان من فدای شمشیر تو باد و باین اعتقاد تمام فساد از نظم و نثر ایشان
ظاهر است و شیخ روزبهان در کشف الاسرار می گوید که در غلوای سکر حق بر من متجلی گشت در صورت ترکی قبا بسته و گیسو
بافته و کلاه کج نهاده است دست در اذیال جلالش زدم و گفتم بحق وحدت ذاتیه تو که غایت شناخته ام که اگر هزار صورت
برایی و در هزار کسوت جلوه نمایی که یکسر مو از معرفت تغیر نیابد و در کتاب مقامات این کافر هزرها بقالب زده که بمدتی نقل
نتوان کرد و علامه حلی رح در بعضی از کتب خود این قوم را باین اعتقادات باطل طعن زده و شیخ شهید قدس سره در بعضی از
موقفات خود اشاره نموده که طریقه و روش ایشان حرام است تا بدانی که متاخرین شیعه هم قریب سنیان و این خراب کنندگان

دین پیغمبر آخر الزمان نخورند و از جمله طعنهایی که متوجه ایشان است یکی آنکه ایشان ملحدانند آیات و احادیث را برای فاسد خود تفسیر و تاویل
می کنند دیگر آنکه بجبر و تشبیه و تجسیم و صورت و رؤیت قایلند چنانکه از کتابها و گفتگوهای ایشان ظاهر است و بجهتی از جهات مثل
اشاعره و بعضی دیگر از طوایف نواصب با این گروه این است که ایشان از دین عقاید با خود موافق ساخته اند یافته دیگر از جمله طعنهایی که متوجه
ایشان است یکی آنست که دعوی دانستن علم غیب کرده اند و آنرا کشف نام کرده اند و از آن تمادی نموده نسبت دانستن غیب بکفار هند میکنند میدهند
بعد ازین کلام آخوند مولانا احمد رح حکایت طویل ظریفی چند مناسب مقام نقل فرموده اند و ما از خوف تطویل طی نمودیم و بعد از آن فرموده اند
که پس باید دانست که اختراعات دعوی کشف و کرامات از گوشه نشینان براهمه و مرتاضان هند کسب کرده اند و چون بلاهت و حماقت
این گروه در کار دین درجه علیه دارد از غایت ابلهی باور کرده اند و تصدیق ایشان نموده اند دیگر باید دانست که این گروه و معتقدین ایشان
چنانکه در حدیث واقع است طایفه اند گمراهان و فریبندگان و غافلان و بروایتی دیگر بجای عبارت غافلان احمقان واقع است و
این معنی نزد هر عاقل ظاهر است از آن روی که اینها عارف بعقاید باطله اختراعات اند و خود نیز آن عقیدها دارند بدلایل عقلیه و نقلیه گمراه و کافرند
و جمعی که اعتقاد فاسد و مذهب باطل ایشان را میدانند در دل قایل بآن نیستند اما تجاهل نموده خود را از آن گروه میشمارند و خویشتن را بر آن
عقاید وا مینمایند فریبندگانند و حیلت گران و مدعای ایشان آنست که جمعی از سفیهان و احمقان که اعتقاد باین قوم دارند مرید و معتقد
خود سازند طایفه سوم آنانند که از روی غفلت و جهالت و نادانی و حماقت این طریقه را پیش میگیرند و مایل باین گمراهان و فریبندگان میگردند
پس هر کس که عارف بعقاید باطله اختراعات نباشد و حقیت مذاهب ایشان معترف نشود بسبب جهل و نادانی گمراه گشته پس اگر با آن
جهل دعوی علم کند بواسطه جهل مرکب حالش تباه شده و بوادی ضلالت افتاده و بسا باشد که جمعی از مردمان بسبب او گمراه گردیده از
طریق حق دور شوند و بوادی خذلان روی آورند و اگر کسی این طایفه را مدح گوید و ایشان را از دوستان خدا شمارد برای دنیا دین را از دست
داده باشد آخوند مولانا احمد بعد از مبالغه بسیار گوید که شیعه باید که بداند که هر وجه که حلولیه در باب خدایی مشایخ خود و سایر موجودات
میگویند بعینه همان وجه را نصاری در باب خدای عیسی و غلات شیعه در باب خدایی علی مرتضی ع و بعضی دیگر از ائمه معصومین علیهم السلام
میگویند فرقه دوم واصلیه اند این طایفه گویند ما واصلیم بخدا یعنی بخدا رسیده ایم و باو پیوسته ایم و میگویند که نماز و روزه و حج و
زکوة و سایر احکام شرعیه را از آن جهة وضع کرده اند که آدمی بآن تهذیب اخلاق نماید پس چون ما تهذیب اخلاق نموده ایم و معرفت
خدا را حاصل کرده و باو واصل شده ایم تکالیف شرعیه از ما برداشته اند و هیچ چیز بر ما واجب نیست و تمام محرمات بر ما حلال است
روم در خطبه از خطبهای مثنوی میگوید که چون حقیقت حاصل شود شریعت باطل شود و حکایت ملاقات شمس تبریزی با او و دختر
و پسر خود را از برای شمس بردن و بجهة او شراب خریدن و بر دوش کشیدن که ملا جامی در نفحات نقل کرده شهرت تمام دارد و خواجه
نصیر الدین حمزه بن عبد الله طوسی ره در کتاب الجاز المطالب در فجور و کفر ایشان قصه طرفه آورده و علامه حلی در کتاب نهج الحق در باب

—Vaselieh

Habibiyeh

نهج الحق در باب ترک نماز ایشان و عذر آوردن در باب آنچه خود دیده و شنیده ایراد نموده فرقه سوم حبیبیه اند ایشان گویند که
چون بنده بدرجه معرفت اشیا رسید و بدوستی حق پیوست و از دوستی دیگران برید قلم تکلیف از او برخواست و خطاب امر و نهی
از و منقطع شد و از بند بندگی و قید عبودیت رست و گویند دوست ترین خلق نزد حق تعالی ماییم و دیوانگان را دوست داریم و
لاف مریدی مجانین میزنند و بسیار باشد که بعضی از سفها بتقلید ایشان مرید و معتقد دیوانگان شوند و علی بن الحسین بن موسی قمی ره
در کتاب قرب الاسناد روایت کند از علی بن ابراهیم بن هاشم از ابی هاشم جعفری که او گفت سئل ابو محمد العسکری عن المجنون فقال ع ان کان
موذیا فهو فی حکم السباع والا ففی حکم الانعام یعنی پرسیدند از حضرت امام حسن عسکری ع از حال دیوانه فرمود که اگر آزار رساننده باشد

Velayetiyeh

در حکم درندگان است و اگر موذی نباشد در حکم چهارپایان است فرقه چهارم ولایتیه اند ایشان گویند که چون بنده بدرجه ولایت رسید
با خدا تعالی شریک شد پس در جمیع صفات ثبوتیه و سلبیه با خدا شرکت دارد و گویند مرتبه ولایت از مرتبه نبوت و رسالت بالاتر است
و چون از ایشان پرسند که ولایت چیست گویند پنهان و مان بودن و اجماعت زن کردن حرام دانند و گویند ما بر زنده کردن مردگان
و میراندن زندگان قادریم و بغیر ازین لافهای بسیار زنند و ایشان نیز دیوانگان را دوست دارند و مزخرفات این فرقه بسیار است

Mushārekiyeh

کوتاه کردیم تا بملالت نرسد فرقه پنجم مشارکیه اند که خود را فضیلیه نیز گویند و اهل دین ایشان منکر که خواهند ایشان دعوی مشارکت با
انبیا کنند که ما در پیغمبران شریکیم خدا تعالی ما را غرض داشته و ما را مامور بدعوت نساخته اگر خواهیم خلق را دعوت و هدایت کنیم و
اگر نخواهیم نکنیم و ما را بر پیغمبران فضیلت دیگر هست که آن فضیلت نیست که ملک واسطه است میان پیغمبر و خدا و میان ما و خدا واسطه نیست
و مولانا مغفور قدس سره در بیان عقاید فاسده ایشان و افعال شنیعه هر یک ازین فرقها که مذکور شد بسط تمام داده بنده
بعضی از آنها اکتفا نموده اختصار کردم و بعد از آن فرموده که فرقه ششم شمراخیه اند و فرقه هفتم مباحیه اند و فرقه هشتم ملامتیه اند
و امور شنیعه ایشان از قبایح عقاید و اعمال ایشان از سقوط عبادات و حلال شدن محرمات و ابطال شرایع دین بسیار نقل

hāliyeh

فرموده اند فرقه نهم حالیه اند ایشان گویند دف زدن و رقص کردن و نعره زدن اختیاری نیست این کذب محض است و اگر اختیاری
نباشد هم از جانب شیطان است چنانچه در حدیث واقع است اجماعت رقص و سماع را حال نام کرده اند و میگویند چون ما بیهوش
میشویم خدا نزد ما اید و سر ما را در کنار گیرد و با ما راز گوید و با او راز گوییم او دست در گردن ما کند و ما دست در گردن او کنیم این محض
کفر و ضلالت است و دیگر گویند رقص کردن و نعره زدن و شادی و طرب نمودن ما بواسطه تجلی حق است در ما و صفات حالتی است
که در وقت سماع و حال بر ما ظاهر میشود و در ما پدید آید در حالت سماع صفات خدا را در ما میتوان یافت و این پیدا نیان روی پسران

houriyeh

و شاهدان را مصحف نام میکنند و فضایح و قبایح این طایفه نیز بسیار است فرقه دهم حوریه اند ایشان گویند که در محل سماع و بیهوشی
حوریان بهشتی بر ما نازل میشوند و ما در آن وقت با ایشان نزدیکی می کنیم و ایشان با ما مهربانی میکنند و از غیب ما را خبر میدهند و بغیر ازین

و حالت از ایشان بما فیضها میرسد و این گروه با انکه منکر شرع و دین اند بعد از ساختگی و اظهار بیهوشی غسل میکنند تا سفهار را
فریب دهند اینجماعت نیز دروغ گو و فاسد العقیده و ملعونند فرقه یازدهم واقفیه و وقوفیه اند این فرقه را اعتقاد انست که کسی را
بغیر ایشان بر اسرار معرفت وقوف حاصل نشده و خدا را بغیر ایشان کسی نشناخته و غیر ایشان کسی بر سر وحدت واقف نشده اند
و میگویند که دلیل عقلی و نقلی موجب توقف سالک است در اولین منزل زیرا که خدا را به بیند و بشناسد و بر اسرار معرفت وقوف
یابد که از کسب علوم دینیه روی بتابد و در خدمت پیر کامل سعی نماید بعد از ان فرموده اند که فرقه دوازدهم تسلیمیه اند و قبایح بسیار
از ایشان یاد کرده اند که ذکرش نیز قبیح است مگر بسبب ان مصلحه عظیمی که اخوند مولانا رح را منظور است و فرقه سیزدهم تلقینیه اند
و ایشان از نظریه تیر گویند ایشان گویند نگاه کردن بکتب علوم دینیه حرام است مگر کتابهایی که در علم تصوف باشد و در پیش پیر کامل
خوانده شود و گویند معرفت جز بتلقین پیر حاصل نشود و خواندن علوم دینیه را مطلقا حرام دانند و گویند هرچه علما در هفتاد سال و
بیشتر بتعلم و مطالعه کتب حاصل کنند در یکساعت بتلقین و ارشاد پیر حاصل شود و گویند هرچه مردان راه و سالکان طریق وصل بدرگاه
اله یافته اند نه بخواندن و تعلیم گرفتن از علما ظاهر است و خود را از علماء باطن شمارند و گویند انچه اهل شریعت بان مشغولند علم رسمی و
ظاهریست و ایشان از علم باطن بی بهره اند و علم در حقیقت علم باطن است و هرکس که از علوم باطن بهره یافت انسان کامل و عارف
و محقق است و اگرچه جمیع طوایف صوفیه این هرزه ها را میگویند و دعوی علم باطن میکنند اما این طایفه و باطنیه صوفیه دران مبالغه
بیشتر دارند و همه اینمعنی را از باطنیه اسمعیلیه کسب کرده اند و اینطایفه گویند ایمان مخلوق نیست و گویند مرتبه ولایت کسبی است و بریاضت
حاصل شود و اکثر ایشان نبوت را نیز کسبی دانند و اینجماعت مانند بیشتر طایفه صوفیه مریدان را خرقه و کلاه دهند و ایشان را چهل روز
در خلوت نشانند و از خوردن حیوانی منع کنند و ان خلوت نشستن را چله نام کنند و این دشمنان دین این امر را در برابر اعتکاف
وضع کرده اند خذلهم الله بنیانهم و دفع شرورهم و طغیانهم بعد از ان قبایح اطوار و عقاید فرقه چهاردهم که خود را کاملیه میدانند
و اهل دین ایشان را کاملیه میخوانند و فرقه پانزدهم که خود را الهامیه مینامند و فرقه شانزدهم که خود را نوریه مسمی ساخته اند
و فرقه هفدهم که بباطنیه معروفند و فرقه هشتدهم که بجوریه مشهور گردیده اند بروجه اتم و اکمل بعد از ان فرموده اند که فرقه نوزدهم
عشاقیه اند هر یک ازین جماعت خود را عاشق گویند و دوستی خدا را عشق نام کنند و ندانند که عشق نام مرضی است از امراض دماغی
و گویند مشغول شدن بغیر خدا باز ماندن از معرفتست و با انجال و ان دعوی با پسران و دختران هردم عشق میورزند و گویند المجاز قنطرة
الحقیقه یعنی مجاز پل حقیقت است و مراد ایشان ازین عبارت انست که عشق مجازیست و عشق مجازی موصلست بعشق حقیقی که دوستی
خدا است و این گروه با پیغمبران بغایت دشمن باشند و گویند انبیا و رسل خلق را بتکالیف از خدا باز داشته اند و گویند مرد باید
که التفات بقول پیغمبران و اوصیاء ایشان ننماید که بزرگترین سدی که درین راه است پیغمبران و اوصیا ایشانند و با انجال طاهر

Vāqefiyeh
Teslimiyeh
Telqiniyeh
Kāmeliyeh
Elhāmiyeh
nouriyeh
Bātaniyeh
jauriyeh
ʿAshaqiyeh 19.

دوستی ابوبکر و عمر و عثمان علیهم اللعنه کنند از برای اینکه سنیان را از خود راضی دارند و آن ملاعین را مدح گویند و اگر بشیعه رسند از برای
آنکه ایشان را فریب دهند اظهار دوستی ائمه معصومین صلوات الله علیهم کنند و عداوت پیغمبران و اوصیا و خلفای ایشان را نزد همه کس
ظاهر کنند و مزخرفاتی که این زندیقان گویند بسیار است ترک نقل آن میکنیم تا موجب ملال نگردد و فرقه بیستم جمهوریه اند این طایفه مذاهب
و عقاید اکثر طوایف صوفیه را درهم آمیزند و گویند هیچ چیز در دنیا رد نباید کرد و بد نباید گفت بلکه همه را دوست باید داشت زیرا که در هر کس و در هر چیز
جزوی از اجزاء الهی است و گویند کفر و اسلام و ابراهیم و نمرود و موسی و فرعون و محمد و [illegible] و علی و ابن ملجم و امام حسین و یزید و مطیع
و عاصی و ظالم و مظلوم و موحد و ملحد همه خوبند و تمام را نیک دانند نصاری سگ و خوک و سایر چیزهایی را که در شریعت نجس است پاک
دانند و هیچکس را از هیچکس نامحرم ندانند و در جبر و تشبیه و تجسیم و صورت و رؤیت و وحدت وجود مبالغه تمام دارند و بیشتر مذکور شد
که اصل مذاهب صوفیه دو مذهب بوده و باقی فروع آن دو مذهبند و ظاهر است که بیشتر فروع آن دو مذهب منقرض شده اند و اکثر صوفیه
که امروز هستند جمهوریه اند و ایشان از هر فرقه از فرق صوفیه چیزی کسب کرده و عقاید مذاهب و قبایح ایشان را درهم آمیخته اند و همه را از
برای خود یک مذهب ساخته اند و ایشان نیز دوستی خدا را عشق نام کرده و دعوی علم باطن نموده اند و علوم دینیه را علم ظاهر گفته اند و
مذمت کرده اند چون وحدت وجود قایل اند با فرعون و نمرود و ابن ملجم مردود و غیر ایشان از سایر ظلمه و اشرار منافقین و کفار موافقت
دارند و ایشان را دوست میدارند و اگر بعضی از اوقات بعضی از بدان را مذمت کنند مصلحتی در آن می بینند و در آن هنگام بنا بر مصلحه
وقت برخلاف اعتقاد خود کاری میکنند تا سفیهان را بگمان اندازند و ایشان نیز با پسران و دختران و زنان مردمان عشق میورزند و
گویند با ایشان عشق نورزیده ایم بلکه با خدا عشقبازی کرده ایم زیرا که ما بهر چه می نگریم خدا را در آن می بینیم و گاه میگویند که این عشق
مجازی ما را بعشق حقیقی میرساند و ما را بمطلوب اصلی میکشاند و این طایفه نیز در چله نشینند و مریدان را در چله نشانند و دیوانگان را دوست
دارند و ایشان را از اکابر اولیا البته شمارند و سرود و غنا و دف و نی و سایر سازها را حلال دانند و بسیار باشد که در مجلسی که ذکر کنند
دف و نی حاضر کنند و طایفه ملامتیه را بلند مرتبه دانند و کوشش بسیار در افعال زشت ایشان نمایند و دعوی کشف و کرامات
کنند و بر یکدیگر مخبرات بندند و مردمان را گمراه سازند و اکثر این فرقه کلاهها و لباسهای نامتعارف وضع کرده اند و مریدان را با آن مزین
سازند فرقه بیست و یکم زراقیه اند که ایشان را صدائیه نیز گویند این جماعت فرقه باشند خسیس و دون که از برای پر کردن شکم و تحصیل دنیا
در فریب دادن خلق درمانده و اکثر ایشان وضعهای شیادانه و فریبنده سازند و جمعی از ایشان وضعهای ملحدانه اختیار کنند و اکثر این
طایفه طالب رقص و سماع باشند و بیشتر ایشان مانند جمهوریه عقاید و مذاهب اکثر طوایف صوفیه درهم آمیخته اند و از برای خود یک مذهب
سازند و پیران گمراه خود را در میان مردمان رواج دهند و جهال را دوست ایشان گردانند و ضد و منکر علما و سادات باشند و همه را
دشمن دارند بتخصیص کسی را از ایشان که در بیان حال صوفیه مداهنه نماید و اگر شخصی رفیع القدر علمی باشد که آنرا از برای تحصیل وجه معاش حاصل

کرده باشند نه از برای رضای خدا بنابرین خود را از ایشان شمارد تا تقلید استاد و معلم کنند و ندانند که ایشان غلط کرده اند بنابران برای
گمراه این طایفه را مدح کنند و او را دوست دارند و بهر جا که رسند تعریف او کنند و دران مبالغه عظیم نمایند و چنانچه ان بازاریان
بید نیا نیز اکرام میکنند ایشان نیز بازار یا نیز او دوست دارند و مکرر دیدم که مردی که از علوم دینیه بلکه از سواد خوانی مطلقا بهره نبود
بمجرد انکه شعر گلشن راز را معنی میگفت این گروه او را اعلم و افضل علمای گفتند و پر باشد که شخصی را بقدر علمی باشد اما بسبب انکه طالب
دنیا باشد و ببینند که این طایفه بسیار شده اند و بسیار کسی را از عوام کالانعام فریب داده اند دوست او گردانند یا خواهد که جماعتی را
از عوام که میلی بعلما ندارند باین روش فریب داده ایشان را نیز مرید و معتقد خود سازند و اگرچه در تعریف علما اخبار و احادیث
بسیار است چنانچه بسند از حضرت امیر المومنین علیه السلم مرویست که وقود النار یوم القیمة کل غنی بخل بماله و کل عالم باع الدین بالدنیا
یعنی هیزم آتش جهنم در روز قیامت هر مالدار و توانگریست که بخل ورزیده باشد و مال خدا را از مال خود بفقرا نرسانیده باشد دیگر
حدیثی است که سید مرتضی بن الداعی الحسنی الرازی رح روایت میکند بسند معتبر از شیخ مفید رض که او روایت میکند از احمد بن محمد بن
الحسن بن احمد بن الولید و او از پدرش محمد بن الحسن و او از سعد بن عبد الله و او از محمد بن عبد الجبار و او از حضرت امام حسن عسکری ع
که انحضرت مخاطب ساخت ابو هاشم جعفری را که یا ابا هاشم سیاتی زمان علی الناس وجوههم ضاحکة مستبشرة وقلوبهم مظلمة ومکدرة
السنة فیهم بدعة والبدعة فیهم سنة المومن بینهم محقر والفاسق بینهم موقر امراءهم جاهلون وعلماءهم فی ابواب الظلمة سایرون اغنیاءهم
یسرقون زاد الفقراء واصاغرهم یتقدمون علی الکبراء کل جاهل عندهم خبیر وکل محیل عندهم فقیر لا یمیزون بین المخلص والمرتاب
ولا یعرفون الضان من الذیاب علماءهم شرار خلق الله علی وجه العرض لانهم یمیلون الی الفلسفة والتصوف وایم الله انهم من العدوان
والتحرف یبالغون فی حب المنافقین المخالفین ویضلون شیعتنا وموالینا فان نالوا منصبا لم یشبعوا عن الرشا وان خذلوا
عبد الله عن الریا الا انهم قطاع الطریق المومنین والدعاة الی النحلة الملحدین فان ادرکهم فلیحذرهم ولیصن دینه وایمانه قل یا ابا هاشم
هذا ما حدثنی ابی عن آبائی عن جعفر بن محمد علیه السلم وهو من اسرارنا فاکتمه الا عن اهله یعنی ای ابو هاشم زود باشد که زمانی بیاید بر مردمان
که رویهای ایشان خندان و شگفته باشد و دلهای ایشان سیاه و تیره باشد سنت در ایشان بدعت باشد و بدعتی را ایشان
سنت و مومن در میان ایشان خوار و بیمقدار باشد و فاسق در میان ایشان عزیز و صاحب اعتبار امیران ایشان نادان و ستمکار
باشند و علمای ایشان بر درهای ظالمان سیر کنندگان باشند توانگران و تجار ایشان بدزدند توشه فقیران و درویشان ایشان را و
خوردان ایشان تقدم نمایند بر بزرگان ایشان هر نادان نزد ایشان مرد اگاه باشد و پاک دین و پاک اعتقاد نزد ایشان بشکاک
فاسد عقیده بد نهاد و نشناسند میش را از گرگ خونخوار یعنی درویش را از سباع ضاره مردم ازار علمای ایشان بدترین خلق خدا
باشند بر روی زمین زیرا که ایشان میل کنند بفلسفه و تصوف و بخدا قسم که برگشته اند از حق و میل کرده اند بباطل مبالغه نمایند

دردسی

در دوستی مخالفان ما و گمراه کنندگان شیعیان ما و دوستان ما اند پس اگر منصبی یابند از رشوها سیر نشوند یعنی اگر منصبی با ایشان
ندهند بریا خدا را عبادت کنند بدان و آگاه باش که ایشان راهزنان مؤمنان اند و دعوت کنند کانند بکیش ملحدان پس هر کس دریابد
ایشان را میباید که حذر کند از ایشان و نگاه دارد دین و ایمان خود را بعد از آن امام علیه السلام گفت که ای ابو هاشم این آن خبریست که
حدیث کرده است از برای من پدرم از آبائش جعفر بن محمد ع و این از اسرار رازهای ماست پس فرمود که پنهان دار آنرا مگر از اهلش اخبار
درین باب بسیار است مجملا هر کس از علما که طریقه تصوف پیش میگیرد یا غافل است ازین اخبار و تقلید دیگران کرده و گول سنیان خورده
و یا او را غرضی از اغراض دنیوی منظور است القصه بعضی از طایفه زراقیه باشند که اظهار روی رغبت گردانیدن از دنیا کنند و با
این طریقه جمعی از ابلهان را فریب دهند اما عاقل فریب ایشان نمیخورند و مرد خردمند میداند که حب دنیا و مطالب دنیا اگر همه دوستی و ریاست
تنها بر ایشان غالبست و میخواهند جمعی معتقد ایشان باشند و ایشان را نیز پیشوای خود دانند و عاقل البته از همه معنی غافل نمیشود که
با دوستان خدا این دکانداریها و خودفروشیها نمیباشد و ایشان گروهی اند که بر مردان راه بجایی نمی برند پس لازم است بر پیرو احمد
و آل او علیهم السلام که هر کس را که ببیند که دعوی تصوف میکند خواه عالم باشد و خواه غافل از او دوری کند و معتقد او نباشد بدانکه
طریقه سنیان و دشمنان اهل بیت است که او پیش گرفته و اگر آنکس که میل تصوف کرده طور و طریقه زراقیه پیش گیرد انکار او بر هر مومنی
واجب باشد و اگر ظاهر گردد بحلول و اتحاد و وحدت وجود قایلست مومن بداند که از دایره اسلام بیرون است و حال آنکه صوفی نمیباشد
که یکی از اینها و بجبر قایل نباشد مگر از روی نادانی و حماقت یا مکر و خدعت بر در تصوف زده باشد چنانکه گذشت و بداند که آنکسی که
با دعوی علم دعوی تصوف نماید اگر در واقع ربطی بعلما دارد ضرر او بیشتر است در دین و فساد او اشد و اعظم است چه هر گاه گمان
تقوی بر او برند بیشتر مردم را از راه برد نمیدانم در روز جزا که بعضی از ملایان پیش خود برپا و شیخان خود رای هرزه درا چگونه خواهند
بود و جواب حضرت الله تعالی چه خواهند گفت دیگر بدانکه اکثر این طایفه زراقیه مانند بیشتر طوایف صوفیه که قبل ازین مذکور شد
دعوی کشف و کرامات کنند و لافها زنند و بآن احمقان را فریب دهند و بذله گویی و بذله خوانی و ترنمات مطربی و سرود دوست
دارند و آن فعل مذموم را پیشه خود سازند و کلمه لا اله الا الله با تقطیعات و نغمات گویند و شعرها در آن میان خوانند چنانکه بیتی
یا مصراعی را با اوزان موسیقیه خوانند و این کلمه را با آن وزن و تقطیع ترتیب دهند و هیچ شبهه نیست که غنا صوتست که مشتمل
باشد بر ترجیع مطرب اگرچه با تقطیع نباشد و حال آنکه این جماعت تقطیعات موسیقیه نیز با آن جمع میکنند و باتفاق علمای شیعه غنا
حرام است و فاعل و سامع آن عاصی و فاسق و مردود الشهاده و هر که اندک شعوری دارد میداند که باین روش ذکر کردن بخلاف شرع
اطهر است و روش اهل بدعت و ضلالت و جمعی هستند از زراقیه از برای آنکه آوازی دارند و خوانندگی را دوست میدارند روی
بمجمع این فاسقان می آورند و خود را داخل این طایفه میسازند و گروهی بواسطه آنکه از استماع غنا و سرود و شنیدن نغمه سرایهای آن

قوم مردود محظوظ شوند و نفس ایشان مایل بآن عصیان است پیروی نفس و هوا کرده دران مجالس دکان داران نابکار و خود فروشان مکار
می باشند حاضر میشوند و در سلک ایشان منتظم میگردند و بعضی از برای بازی کردن و بر جستن و چرخ زدن و در هم غلطیدن باین فرقه
متصل میشوند و برخی بهوای پسران خوش روی و امردان خوش گفتگوی بایشان متوسل میگردند و لاف مریدی ایشان میزنند و بعضی برای اینکه
که دران امکنه کلمه ندارند یا از برای انکه ایشان جماعت بجای روند ایشانرا با خود برند خود را طفیلی و فدوی ان فاسقان میزنند و جمعی باشند که
اکثر مطالب ایشانرا منظور داشته باشند مجملا اکثر انطایفه هرزه گفتن و عشق ورزیدن را پیشه خود سازند و بسیار باشد که بعضی از ایشان
از برای فریب دادن مردمان بطلب علم و خواندن قران مشغول شوند و اکثر ایشان کلاه و خرقه بمریدان رسانند و ایشانرا در چله نشانند
و امر بترک حیوانی نمایند و دعوی علم باطن کنند و بعضی از ایشان باشند انعام ادمی صورت آدم نام را صید کنند و جمعی از ایشان
بخانهای مردم ضعیف عقل روند و ایشانرا وسوسه کنند و بعضی بر در دکانهای بعضی از بازاریان که از قواعد دین بسیار بیخبر باشند روند
و در پیش ایشان بنشینند و بگفتگوهائی که دانند و توانند ایشانرا فریب دهند و گروهی از ایشان اگرچه مجلسها نسازند و هنگامها گرم نکنند
اما سالوسیها پیش گیرند و خوابها در تعریف خود سازند و سخنان یاد رهوا گویند چنانچه سفها گمان برند که مگر از وحی تکلم مینمایند و از غیب خبر
میدهند و معجزات از خود واگویند و دعواها کنند مانند انکه فلانرا زدیم و فلانرا شفا دادیم و فلانرا بمنصب رسانیدیم و فلانرا غنی
گردانیدیم و فلانرا معزول گردانیدیم و مردم سفیه احمق را باین طریق بدام آورند و گرفتار مکر خود گردانند و فرقه از ایشان از غایت
مکاری و دنیا دوستی با هر طایفه از ان طایفه وانمایند و با شیعه شیعه و با صوفی صوفی و با سنی سنی باشند و با هر گروهی بمذاق
و مشرب ایشان سخن گویند اما انچه با شیعه گویند بطور منافقان چون بهم کیشان خود رسند خلاف ان گویند و بدانکه قاطبه از مخالفان
اهل بیت مگر قلیلی ازین فرقه که در زمان استیلای مخالفین از روی تقیه نام این طایفه بر خود میگذاشته اند و ایشانرا علامتی بود که بان
از غیر متمیز بوده اند و شیعیان در هر زمان ایشانرا بتشیع می شناخته اند که باعث تصوف ایشان در زمان غیر تقیه یا جهل است و
حماقت یا مکر و خداعت یا گمراهی و ضلالت چنانکه در چندین حدیث واقع است و ان احادیث را در چند کتاب معتبر از کتابهای علمای
شیعه دیده ام و بچندین سند از مشایخ خود شنیده ام و بتقریب در کتاب نص جلی فی امامة مولانا علی ثبت نموده ام و یکی از ان احادیث
در اخر این باب مذکور خواهد شد بخدا سوگند که صوفیه مقید بشریعت زراقیه و غیر زراقیه و در مدت عمر خود ندیده ام مگر نادر کسی که
از غایت نادانی باین طایفه میل کرده باشند چنانکه مکرر گذشت باقی گرگان در لباس گوسفند نهان و اکثر ملحد و بد اعتقاد و غارتگر
ایمان و غولان گمراه کننده اند و باید دانست که چنانکه مشرک عبارت از کسی است که اتش یا بت یا غیر انرا پرستد صوفی عبارت
از کسی است که بحلول و اتحاد یا وحدت وجود که غلو است در اتحاد قایل باشد و این هر سه در مذهب شیعه کفر است پس شیعه باید که
فریب جمعی از احمقان و متعصبان نخورد که در مقام توجیه و تاویل این عقاید فاسد در آمده اند دیگر بدانکه این چند گروه که شمردیم و ذکر

اندکی از عقاید ایشان کردیم و فرقه‌های دیگر که نام بردیم مانند نوربخشیه نقشبندیه و برزخیه و باخرزیه و غیر ایشان همه بظاهر سنی اند و
فاجر و اکثر در باطن بد اعتقاد و کافر بعد از ین مولانای مذکور قدس سره عذر خود را درین مبالغه که در بطلان اهل بدعت وارد شده است
و ما در باب غنیمت ذکر کرده ایم بعد از ان فرموده اند که اکثر اهل روزگار از غایت بیخبری از دین یا بواسطه بد اعتقادی بشریعت حضرت
رسول صلعم با اهل بطلان مجالست مینمایند و ایشانرا درویش نام میکنند و در مجالس مقدم بر خود می نشانند و بدیدن و زیارت ایشان میروند و
بمحض صوفیگری دیگر تحقیق نمینمایند که اینجماعت از نور معرفت الله و شناختن پیغمبر و ائمه هدی عاری اند بهمه حال از اصطلاحات صوفیه
خبری دارند و قواعد مذهب باطله خود را میدانند یا نه بلی از کلاه و خرقه و وضع شیادانه خرهای زمانه را کافیست و از برای فریب دادن
احتیاج بمعرفت و استعدادی نیست پس اگر کسی بهمرسد که اندک چیزی از علوم دینیه خوانده باشد و بر بعضی از اصطلاحات صوفیه
وقوفی داشته باشد خرهای زمانه را چنانکه باید پالان خواهد کرد و داد مدعا درین دنیا که بهشت اوست خواهد داد اتفاقا حدیثی که مشعر بر
همین معنی است که بگرسنگی که میخورند پالان میکشند خرانرا درباره این گروه است و آن حدیث انست که ابن حمزه و سید مرتضی رازی از شیخ
مفید رح بواسطه نقل کرده اند که او بسند خود نقل نموده از محمد بن الحسن بن ابی الخطاب که از خواص اصحاب چند امام معصوم است که او
گفت کنت مع الهادی علی بن محمد علیه السلام فی مسجد النبی صلعم فاتاه جماعة من اصحابه منهم ابو هاشم الجعفری وکان رجلا بلیغا وکان له
منزلة عظیمة عنده ع ثم دخل المسجد جماعة من الصوفی وجلسوا فی جانبه مستدیرا واخذوا بالتهلیل فقال ع لا تلتفتوا بهؤلاء الخداعین
فانهم حلفاء الشیاطین ومخربوا قواعد الدین تزهدوا لراحة الاجسام وتهجدوا لتصید الانعام ویتجوعون عمرا حتی یدیخوا للایکاف
حمرا لا یهللون الا لغرور الناس ولا یقللون الغذاء الا لملاء العساس واختلاس قلب الدفناس یکلمون الناس باملائهم فی الحب و
یطرحونهم باذلیلائهم فی الجب اورادهم الرقص والتصدیة واذکارهم الترنم والتغنیة ولا یتبعهم الا السفهاء ولا یعتقدهم الا الحمقاء
ومن ذهب الی زیارة احد منهم حیا او میتا فکانما ذهب الی زیارة الشیطان وعبادة الاوثان ومن اعان احدا منهم فکانما اعان
یزید ومعویة وابا سفیان فقال رجل من اصحابه وان کان معترفا بحقوقکم قال فنظر الیه المغضب قال دع ذا عنک من اعترف بحقوقنا لم
یذهب فی عقوقنا اما تدری انهم اخس طوایف الصوفیة والصوفیة کلهم من مخالفینا وطریقتهم مغایرة لطریقتنا فانهم النصاری والمجوس
هذه الامة اولئک الذین یجهدون فی اطفاء نور الله والله متم نوره ولو کره الکافرون یعنی با حضرت امام علی النقی بودم با ابو هاشم جعفری
و او مردی بود فصیح و بلیغ و او را نزد آنحضرت منزلتی عظیم بود و بعد از ان داخل شدند جماعتی از صوفیه و در یکجانب حلقه زده نشستند
و بلا اله الا الله گفتن مشغول شدند پس امام علیه السلام با اصحاب خود خطاب نمودند که التفات مکنید باین فریبندگان که ایشان حلفاء
شیاطین و خراب کنندگان قواعد دین اند اظهار زهد میکنند از برای آسایش چشمهای خود و شب بیداری میکشند بجهة شکار کردن
چهارپایان یعنی مسخر کردن آنها که چهارپایانند چنانکه حق تعالی میفرماید که ان هم کالانعام بل هم اضل سبیلا و گرسنگی میخورند عمری را تا

رام کنند برای پالان کردن خری چند ولا اله الا الله میگویند مگر از برای فریب دادن و کم میخوزند مگر از برای پر کردن کاسهای بزرگ
وربودن دل مردم احمق سخن میگویند با بلاء خود در دوستی خدا و می اندازند ایشانرا بزم و پنهان رفتن خود در چاه بلا و راه دادن ایشان
رقص کردن و دف زدن است واذکار ایشان سراییدن وغنا کردنست پیروی میکنند ایشانرا مگر سفیهان و اعتقاد نمیدارند بایشان
مگر بیخردان واحمقان پس هر کس برود بزیارت یکی از ایشان در حالتی که مرده باشد بر سر قبر یکی از ایشان بدعا کردن برود حکم آن دارد که
بزیارت شیطان وعبادت بتان رفته است و هر کس که یاری کند و مدد نماید یکی از ایشان را حکم آن دارد که یزید و معاویه و ابو سفیان را
یاری کرده و مدد نموده پس مردی از اصحاب آنحضرت گفت که اگر چه آنکس معترف بحقوق شما باشد یعنی با ائمه شما اگر چه اعتراف داشته باشد
آنحضرت مانند کسی که غضبناک باشد بر او نگریست فرمود که این گفتار را بگذار آنکس که معترف بحقوق ما باشد براه نافرمانی و مخالفة ما
نمیرود آیا نمیدانی که این طایفه خسیس ترین طوایف صوفیه اند و صوفیه همه از مخالفین ما اند و راه و روش ایشان نیست و نیستند ایشان مگر نصاری
ومجوس این امت بعد از آن آنحضرت مضمون این آیه تلاوت فرمود که ترجمه اش اینست که ایشان آنانند که کوشش مینمایند در فرو نشاندن
نور خدا و حضرت الله تعالی تمام میکند نور خود را و اگر چه مکروه میدارند ناگرویدگان و احادیث در نهی از دیدن و زیارت کردن و اعانت
و یاری نمودن صوفی و هم نشینی با ایشان کردن بسیار است یکی دیگر از جمله احادیثی که مذکور شد و ابن حمزه و جمعی دیگر از ثقات علماء شیعه
از شیخ مفید ره نقل کرده اند باسانید صحیحه باین فقیر رسیده که بسبب اطناب کمترین درین باب شده اینست که حضرت امام رضا ع فرمود
که ولا یقول بالتصوف احد لخدعة او ضلالة او حماقة واما من سمی نفسه للتقیة فلا اثم علیه پس شیعه باید که از جمیع طوایف صوفیه بیزار
باشد و بسخنان زراقانه و سالوسیهای ایشان فریب نخورد تا در ورطه ضلالة و گمراهی نیفتد اگر چه مقالات و عقاید زشت و افعال
ناشایست صوفیه بیشمار است لیکن بهمین چند کلمه اختصار نمود تا اینجا سخنان عالیشان بنده خاص یزدانی آخوند مولانا احمد اردبیلی ره
بود و آنچه نقل کرده ام عبارت ایشانست و تغییر نداده ام ای عزیز اگر دعوی تشیع میکنی و راست میگویی که تابع اهل بیت رسالتی سخنان
ایشانرا در باب این گروه شنیدی و سخنان این فاضل دین دار عالیقدر را که بعد از اعصار ظهور ائمه معصومین علیهم السلم بزهد و
تقوی و ورع و مکارم اخلاق او کسی را نقل نکرده اند شنیدی و این حقیر نیز برای آنکه خدا را بر من حجتی نباشد و بسبب این کتمان حق و مزاح
گوی اهل روزگار بلعنت و غضب الهی گرفتار نشوم در چند موضع ازین کتاب بایما و صریح قدری از آنچه مصلحت وقت اقتضا مینمود خصوصا
در لمعات بیان کردیم و احادیث معتبر برای تو نقل نمودیم و از دشمنی اهل روزگار پروا نکردیم و رضای خدا را بر رضای خلق بتوفیق الله
اختیار نمودیم و خدا را گواه میگیرم و کفی بالله شهیدا که این فقیر غرضی درین باب بغیر تحصیل رضا و خیر خواهی مسلمانان نیست زیرا که اکثر
اهل عالم بدین اسلام در نیامده اند و جمعی که بدین در نیامده اند اکثر سنی اند و جمعی که شیعه اند قسمهای مختلف شده اند مانند زیدی و
اسمعیلی و غیر ایشان و قلیلی که بامامت دوازده امام قائلند اکثر ایشان بفسق و فجور مایلند و اندکی از ایشان که رو بمذهب که خدا آورده اند

اکر راه

اگر براه علم میروند جمعی حکیم مشرب که داخل مسلمانان نیستند و هیچیک از ایشان اعتقادات مسلمانانرا قایل نیستند و بناچار نام
اسلام بر خود میگذارند و از راه علوم اهل بیت می کیبانند و عقاید فاسده باطله خودرا در طبع ایشان جا میدهند و در اندک وقتی ایشانرا
منکر جمیع ضروریات دین میکنند و کافر میشوند اخر فکر نمی کنند که حق تعالی پیغمبری فرستاده برای تکمیل خلق در علم و عمل و او پیغمبر اوصیا
نصب فرموده که تفکر درین مثال حکمیه کمال ادمی بود بلکه منحصر در آنها خیالچه این جماعت میگویند هر اینه ایشان برای ما بیان فرموده اند زیاده
از انچه احکام شرعیه بیان فرموده اند یا مارا حواله بافلاطون و ارسطو میکرده اند و میگفتند که شما کتابهای ایشان رجوع کنید تا کامل
شوید بلکه انچه از معرفت الله در کار بود برای ما بیان فرموده اند پس بیان کفر و ضلالت این گروه را درین مختصرات نمی توان نمود انشاء الله
تعالی کتابی علیحده درین باب نوشته میشود اگر براه عمل میروند صوفیه ایشانرا از طریق خود مایل میکردانند و از راه عمل و بدعت بتدریج او را
بکفر میکشانند و بعقاید فاسده خود او را کافر و مشرک میکنند پس چون کسی برین بیچارگان رحم نکند هر چند خود بر خود رحم نمی کنند
اخر بکو در روز جزا بکدام یک از روسای خود نزد حق تعالی حجت خواهی آورد بعد از شنیدن احادیث صحیحه و شهادت علماء عظیم الشان
این ملت مثل علی بن بابویه که نامها بحضرت صاحب الامر می نوشتند و جواب باو میرسید و فرزند سعادتمندش محمد بن علی بن بابویه که
رئیس محدثین شیعه است و بدعای حضرت صاحب الامر متولد شد و مدح او در ضمن دعا ظاهر است و مثل شیخ مفید رح که عماد مذهب
شیعه و اکثر محدثین و فضلای نامدار از شاگردان اویند و توقیع حضرت صاحب الامر از برای او بیرون آمده مشتمل بر مدح او و مثل شیخ طوسی
که بزرگ طایفه شیعه است و اکثر احادیث شیعه باو منسوب است و مثل علامه حلی که در علم و فضل مشهور آفاق است و مثل شیخ شهید
و شیخ علی در کتاب مطاعن مجرمیه و فرزند او شیخ حسن و شیخ عالیقدر جعفر بن محمد دوریستی و ابن حمزه و سید مرتضی رازی همه در
کتابهای خود اخوند مولانا احمد قدس سره کتابی تنها در مذمت ایشان و طریق ایشان نوشته اند ایا خواهی گفت که متابعت حسن
بصری کرده ام که پنجاه حدیث در لعن او وارد شده یا متابعت سفیان ثوری کردم که با حضرت امام جعفر صادق ع دشمنی کرده است
و پیوسته معارض آنحضرت می شده است و بعضی از احوال او در اول این کتاب بیان کردیم یا متابعت غزالی را عذر خود خواهی گفت که
بیقین ناصبی بوده و میگوید در کتابهای خود که بهمان معنی که مرتضی علی امام است من هم امامم و میگوید که هر کس که یزید را لعنت میکند گناه
کار است و کتابها در طعن و رد شیعه نوشته است مانند کتاب المنقذ من الضلال و غیر آن و یا متابعت برادر ملعونش را احمد غزالی حجت
خواهی کرد که میگوید که شیطان از اکابر اولیاء الله است یا ملای روم را شفیع خواهی کرد که میگوید که ابن ملجم را حضرت امیر المؤمنین شفاعت
خواهد کرد و ببهشت خواهد رفت و حضرت امیر باو گفت که تو گناه نداری چنین مقدر شده بود و تو در آن عمل مجبور بودی و میگوید نظم
چونکه بیرنگی اسیر رنگ شد ٭ موسیی با موسیی در جنگ شد ٭ و در هیچ صفحه از صفحات مثنوی نیست که اشعار جبر یا وحدت وجود یا
سقوط عبادات یا غیر آن از اعتقادات فاسده نکرده باشد و خیالچه مشهور است و پیروانش قبول دارند ساز و دف و نی شنیدن را

عبادت میدانستند یا بناه بمحی الدین عربی خواهد برد که هرزهایش را در اول و اخر این کتاب شنیدی و میکوید که جمعی از اولیاء الله هستند
که رفضیان را بصورت خوک می بینند و میکوید که بمعراج رفتم مرتبه علی ع را از مرتبه ابوبکر و عمر و عثمان پست تر دیدم و ابوبکر را بر عرش دیدم چون
برکشتم بعلی کفتم که چون بود که در دنیا دعوی میکردی که من از اینها بهترم الحال که مرتبه ترا دیدم از همه پست تری و او و غیر او ازین ترزیقات
بسیار دارند که متوجه اینها شدن موجب طول شدن سخن است و اکر از دعوهای بلند ایشان فریب میخوری اخر نمیکوید که بلکه از برای حب دنیا اینها
را بر خود می بندند که اکر خواهی که او را امتحان کنی او که دعوی این میکند که من جمیع اسرار غیبی را میدانم و همه چیز بر من کشف میشود و شبی ده بار
بعرش میروم و بیک [illegible] مسئله از شکیات نماز یا یک مسئله مشکله از میراث و غیر آن یا حدیث مشکل از و بپرس که اکر اینها را راست و درست
کفته این را هم برای تو بیان میکند چنانچه بسند صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه و آله فرموده که علامه کذاب و دروغ کو انست
که ترا خبر میدهد [illegible] بخبرهای اسمان و زمین و مشرق و مغرب و چون از حلال و حرام خدا مسئله از وی پرسی نمیداند اخر این معنی که دعوی میکنند
که مسئله غامض وحدت وجود را فهمیده ام و عقلهای جمیع فضلای عالم از درک ان قاصر است چرا که یک معنی سهل را اکر پنجاه مرتبه خاطر
نشین کنی نمی فهمند چون این سخن بسیار دراز است و استیفاء ان درین مجموعه نمی توان نمود ختم میکنیم این فصل را بذکر حدیثی چند که
مناسب این مطلب است در تایید اینها داخل است در تالیفات بعضی از ثقات حدیثی بنظر رسیده که او بواسطه از کتاب رد الحلاجیه
شیخ مفید رح روایت کرده است باین عبارت عن الهادی ع انه قال بعد سؤاله عن هؤلاء وسماعهم الغناء وصفقتهم ورقصهم وصیاحهم
من کل المرائین والخداعین ولا یشتغلون بهذه الاعمال الا لغرور الناس وانها من الشیطان وانهم یتبعونه وقیل له یا ابن رسول الله یقولون ان
لا شعور لنا فی بعضها فقال علیه السلم یخادعون الله والذین امنوا وما یخدعون الا انفسهم وما یشعرون یعنی از حضرت امام علی النقی ع سؤال
نمودند از حال این جماعت صوفیه و غنا شنیدن ایشان و دست بر دست زدن و رقص کردن و فریاد زدن ایشان فرمود که جمیع ایشان
از ریاکارانند و مکاران و فریبندکان و مشغول نمیشوند باین اعمال مکر از برای فریب دادن مردم بدرستی که این اعمال از شیطان است و ایشان
متابعت شیطان مینمایند پس بآنحضرت عرض کردم که یا ابن رسول الله ایشان میکویند که در بعضی ازین اعمال ما شعوری نداریم پس آنحضرت
این ایه را تلاوت نمودند که ترجمه ظاهرش اینست که در مقام مکر و خدعه و فریبند با خدا و با جماعتی که ایمان اورده اند و در حقیقت فریب
نمیدهند مکر خود را و نمی یابند که این اعمال با ایشان بر میکردد و محمد بن یعقوب کلینی ره در کتاب کافی بسند صحیح از جابر جعفی نقل کرده اند از
حضرت صادق ع قال قلت ان قوما اذا ذکروا شیئا من القران او حدثوا به صعق احدهم حتی تری ان احدهم لو قطعت یداه ورجلاه
لم یشعر بذلک قال سبحان الله ذلک من الشیطان ما بهذا امروا انما هو اللین والرقة والدمعة والوجل یعنی شخصی از اصحاب آنحضرت کفت
کفتم من بآنحضرت بدرستی که قومی هستند که هرکاه یاد کرده شود پیش ایشان چیزی که از قران یا حدیث بیهوش میشوند یکی از ایشان
حتی انکه دیدیم که اکر بریده می شد دستهای او و پاهای او شعور نداشت آنحضرت فرمود سبحان الله این عمل از شیطان است باین

مامور نشده ایم بمنیت او و از من با امر نکرده ایم مکر برقت و دمعه و وجل از کتاب هادی الی النجات ابن حمزه نقل کرده اند که معاویه علیه اللعنة
را حبس البول طاری شد و از شدت وجع و درد بر میخواست و میکردید و بی شعور شده بزمین می افتاد پس جمعی از بنی امیه و مشایخ
ایشان از برای اظهار محبت مثل ان عمل میکردند و الله و الله می کفتند و فریاد میزدند و طلب شفا از برای او میکردند و چون دردش اندکی
تسکین می یافت مشغول بغنا و دف و انواع سازها می شدند و چنگ میزدند و میرقصیدند و این اعمال چون در جاهلیت متعارف بود
و معاویه را خوش می آمد پس این اعمال مشهور شد چون در اخر زمان بنی امیه ابو هاشم کوفی بهم رسید از برای احیاء بدعت معاویه این را
عبادت مقرری کرد و در اوقات ذکر باین اعمال مشغول میشدند و در میان مردم شهرت کرده و در کتاب احتجاجات روایه کرده که در بصره
حضرت امیر المؤمنین بر حسن بصری کذشتند و او وضو میساخت فرمودند که وضو را کامل بجا اور ای حسن کفت یا علی دیروز جماعتی را
کشتی که شهادتین میکفتند و وضو را کامل میساختند حضرت فرمودند که پس چه امید ایشان نمایدی کفت والله که در روز اول غسل
و حنوط بر خود پاشیدم و صلاح پوشیدم و هیچ شک نداشتم که تخلف ورزیدن از عایشه کفر است در عرض راه کسی مرا کفت بکجا میروی برکرد
که هر که میکشد و کشته میشود بجهنم میرود من ترسان بخانه برکشتم و نشستم در روز دوم باز بمدد عایشه مهیا شدم و روانه شدم در راه همان
ندا شنیدم و برکشتم حضرت فرمود که راست میکویی او برادر تو شیطان بود و بتو راست کفت که قاتل و مقتول لشکر عایشه در جهنم اند
و در حدیث دیکر روایت کرده که حضرت امیر المؤمنین ع بحسن بصری خطاب فرمود که در هر امتی سامری میباشد و سامری این امت تویی
که میکویی که جنک نمی باید کرد و چند قصه طولانی در مباحثه حضرت امام زین العابدین ع و امام محمد باقر ع با او نقل کرده است که دلالت
بر شقاوت او میکند یکی از اکابر صوفیه اوست که مجملی از احوالش مذکور شد و یکی از مشایخ ایشان عباد بصری است که در کتاب کافی بسند معتبر
منقولست که روزی عباد بخدمت صادق ع امد حضرت طعام تناول میفرمودند و بر دست تکیه نموده بودند عباد کفت مکر نمیدانی که پیغمبر باین
نحو طعام خوردن نهی کرده اند حضرت فرمودند که والله که هرکز پیغمبر ازین نهی نفرموده و در کتاب احتجاجات از ثابت بنانی روایت کرده که
من با جماعتی از عباد بصره مثل ایوب سجستانی و صالح مزنی و عتبه و حبیب فارسی و مالک دینار و ابو صالح اعمی و جعفر بن سلیمان و رابعه و سعدانه
بحج میرفتیم چون داخل مکه شدیم اب بر اهل مکه بسیار کم شده بود و از تشنگی بفریاد امده بودند بما پناه آوردند که برای ایشان دعا کنیم ما
نزد کعبه آمدیم و دعا کردیم و چندانکه تضرع نمودیم اثری ظاهر نشد ناکاه جوانی محزون کریانی پیدا شد و چند شوط طواف کرد و بعد از ان
رو بما کرد و یکیک ما را نام برد کفتیم لبیک ای جوان کفت ایا در میان شما کسی هست که خدا او را دوست دارد کفتیم بر ماست دعا و بر خداست
اجابت کفت دور شوید از کعبه که اکر کسی در میان شما بود که خدا او را دوست میداشت البته دعایش مستجاب می شد چون ما دور شدیم
نزد کعبه بسجده درامد و کفت ای سیدی و اقای من بمحبتی که بمن داری ترا سوکند میدهم که اهل مکه را آب دهی هنوز سخن انحضرت تمام
نشده بود که ابری بدید امد و مانند دهنهای مشک اب از ان روان شد پس از اهل مکه پرسیدم که انجوان که بود کفتند علی بن الحسین است

بدانکه اینجماعت نزد صومعه از اکابر اولیاء اند و امام زمان خود را می شناخته اند و منازعات و مناظرات طاوس یمانی با امام محمد باقر
علیه السلم در کتب بسیار است و ابن شهرآشوب روایت کرده که چون حضرت صادق ع بکوفه تشریف آوردند در زمان منصور دوانیقی از آن
ملعون مرخص شده بمدینه مراجعه میفرمودند بمشایعه آنحضرت بیرون آمدند و سفیان ثوری و ابراهیم ادهم در آنجماعت بودند و آنجماعت
پیش میرفتند ناگاه بشیری رسیدند که بر سر راه ایستاده بود ابراهیم ادهم گفت که باشید تا جعفر بیاید به بینیم که با این شیر چه میکند چون
تشریف آوردند نزدیک شیر رفتند و گوشش را گرفتند و از راه دور کردند با آنجماعت فرمود که اگر مردم اطاعة حق تعالی بکنند چنانچه حق اوست
هر آینه بار خود را بر این شیر بار میتوانند کرد و شیخ طوسی ره در کتاب غیبت فرموده است که جمعی دعوی نیابت صاحب الامر کردند بدروغ
و رسوا شدند زیرا که اینها نایب بودند معجزات بر دست ایشان جاری میشد از جانب معصوم که مردم بانها بنیابة ایشان امید داشتند
اول کذابان شریعی بود که دعوی نیابت کرد بدروغ و رسوا شد و فرمان حضرت صاحب الامر ع بلعن او بیرون آمد شیخ فرموده که محمد
بن موسی میگفت که بعد از دعوی نیابت کفر و الحاد از او ظاهر شد و هر یک از اینها که دعوی نیابت میکردند اول دروغ بر امام می بستند
تا مردم ضعیف العقل با ایشان بگروند دیگر ترقی در شقاوت میکردند تا بقول حلاجیه قایل میشدند از جمله کذابان حسین بن منصور حلاج بود
و بسند معتبر از هبة الله بن محمد کاتب روایه کرده که چون حق تعالی خواست که حلاج را رسوا کند و او اظهار کرد اند او پیغام فرستاد
بابی سهل بن اسمعیل نوبختی که از معتبران شیعه بود بگمان آنکه او نیز مثل احمقان دیگر فریب او را خواهد خورد و در آن مراسله اظهار وکالت
صاحب الامر کرد چنانچه دأبش بود که اول مردم را باین نحو فریب میداد بعد از آن دعواهای بلند میکرد و اظهار الوهیت مینمود ابو سهل
فریب او را نخورده در جواب گفت که من از تو امری سوال مینمایم که در جنب آنچه دعوی مینمایی بسیار سهل است و آن امر آنست که من کنیزان
بسیار دارم و ایشانرا دوست میدارم و با ایشان بسیار مایلم و بسیاری از ایشانرا نزد خود جمع کرده ام و باین سبب هر جمعه مرا باید خضاب
کنم که سفیدی موهای من از ایشان مخفی باشد اگر نه ایشان از من دوری میکنند میخواهم چنین کنی که ریش من سیاه شود و بخضاب
محتاج نباشد اگر چنین کنی من مطیع تو شوم و بجانب تو می آیم و مردم را میخوانم بسبب تو دعوت مینمایم چون حلاج این جواب را شنید دانست
که در آن مراسله خطا کرده است دیگر جواب نگفت و ساکت شد و این قصه را ابو سهل در مجالس نقل میکرد و مردم میخندیدند و موجب رسوایی
او می شد بعد از این حدیث قصه زدن و بیرون کردن علی بن بابویه او را از قم نقل فرموده است که بر او لعن کرد و او را از قم بخواری و
مذلت تمام اخراج نمود بعد از این در ضمن قصه شلمغانی که یک کذاب دیگر است نقل کرده است که مادر ابی جعفر سلمغانی روزی بر
پای ام کلثوم دختر محمد بن عثمان عمری که از نواب حضرت صاحب الامر علیه السلم بود افتاده میبوسید پرسید که چرا چنین میکنی گفت چرا
چنین نکنم که تو فاطمه زهرایی زیرا که روح پیغمبر ببدن پدر تو منتقل شده بود و روح علی ببدن ابوالقاسم حسین بن روح منتقل شده
و روح فاطمه ببدن تو ام کلثوم این سخن را انکار بسیار کرده نزد حسین بن روح گفت که زنهار که دیگر نزد آن زن مرو و آشنایی را با او

برطرف کن که انچه او گفت کفر و الحادست که شلمغانی ملعون در دل این جماعت جا داده است که اسان شود براو دعوی انکه خدا براو متحد
شده چنانچه درباب مسیح ع میگویند ای عزیز غرض از ذکر این چند حدیث این بود که اگر بدیده انصاف نظر کنی و بفکر صحیح تامل نمائی
قلیلی که برای تو ذکر کرده ام بر تو ظاهر میشود که این گروه پیوسته مخالف ائمه معصومین ع بوده اند و علماء کبار و راویان اخبار شیعه حکم
بکفر و الحاد ایشان از روی احادیث کرده اند اگر دانسته طریق اهل بیت را ترک نمائی و راه ضلالت ایشان را اختیار میکنی گناه ترا بر دیگران
نخواهند نهاد انا الله و ایاکم الی الصراط المستقیم **خاتمه** بدانکه چون اذکار و اوراد و ادعیه بسیار از ائمه اطهار علیهم السلام منقولست و
اهل بدعت مردم را باذکار و اورادی که از مشایخ سنی خود دارند تحریص و ترغیب مینمایند و همه کس را دست بکتب مبسوطه نمیرسد که
علماء ما درین باب تالیف نموده اند خواستم که این کتاب را بذکر بعضی از فضایل اذکار منقوله ختم نمایم که موجب مزید انتفاع طالبان حق
ازین کتاب گردد و این مشتملست بر دو باب **باب اول** در بیان فضیلت اذکاریست که مخصوص بوقتی نیست و در ان شش فصل است
باب دوم در بیان تسبیحات اربع است بسند معتبر از حضرت امام حسن مجتبی ع منقولست که جمعی از یهودان بخدمت رسول ص امدند و اعلم
ایشان از مسئله چند سوال نمود چون جواب شنیدند مسلمان شدند از انجمله پرسید که یا محمد مرا خبر ده از کلماتی که حق تعالی را از برای حضرت
ابراهیم ع اختیار نمود در هنگامی که خانه کعبه را بنا کرد حضرت فرمود که این کلمات بود که سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله و الله
اکبر یهودی پرسید که چه ثواب دارد فرمود که چون بنده سبحان الله میگوید با او تسبیح میگویند انچه در زیر عرش اند پس بگوینده ان
در برابر ثواب انها را عطا میکنند و چون الحمد لله میگوید حق تعالی دنیا را باو کرامت میفرماید و وصل میکند از بنعیم اخرت و این کلمه ایست
که چون اهل بهشت داخل انجا میشوند این کلمه را میگویند و سخنانی که در دنیا میگفته اند همه منقطع میشود بغیر این سخن و اما کلمه لا اله الا الله پس
بهشت جزای انست چنانچه حق تعالی میفرماید که هل جزاء الاحسان الا الاحسان یعنی جزای لا اله الا الله نیست مگر بهشت یهودی گفت
راست میگویی ای محمد و بسند معتبر دیگر از حضرت رسول ص منقولست که هر که سبحان الله میگوید درختی برای او میکارند و کسی که الله اکبر
میگوید درختی برای او می کارند شخصی بان حضرت عرض کرد که پس ما در بهشت درخت بسیار داریم حضرت فرمود که بلی ولیکن بپرهیزید
از انکه بفرستند اتشی که ان درختها را بسوزانند زیرا که حق تعالی فرموده که ای مومنان اطاعت نمایید خدا را و رسول را و باطل مکنید
عملهای خود را و بسند معتبر از حضرت امیر المومنین منقولست که فقرا بخدمت رسول ص امدند و گفتند یا رسول الله اغنیا را مالی هست
که بان بنده را ازاد کنند و ما نداریم و بان حج کنند و ما را نیست و بان تصدق نمایند و ما نداریم و بان در راه خدا جهاد کنند و ما
نداریم حضرت فرمود که هر که صد مرتبه الله اکبر بگوید بهتر است از صد شتر با خود بردن بحج که بکشند از او در راه خدا و هر که صد مرتبه الحمد لله
بگوید بهتر است از صد اسب که زین و لجام کرده مردم را سوار کنند و بجهاد فرستند و هر که صد مرتبه لا اله الا الله بگوید در ان روز کسی از
عملش بهتر نباشد مگر کسی که زیاده از صد مرتبه بگوید پس چون این خبر باغنیا رسید ایشان نیز اعمال را بجا اوردند فقرا بخدمت انحضرت

ابدند وگفتند که اغنیا نیز این کار را کردند حضرت فرمود که این فضل خداست بهر که خواهد عطا میفرماید و از حضرت امام رضا ع منقولست
که حق تعالی بر خود واجب گردانیده است که هر مؤمنی که صد مرتبه الله اکبر بگوید و صد مرتبه الحمد لله و صد مرتبه سبحان الله و صد مرتبه
لا اله الا الله و صد مرتبه صلوات بفرستد پس بگوید اللهم زوجنی من الحور العین حق تعالی حوریه در بهشت باو کرامت فرماید و این صد
کلمه مهر آن حوریه باشد پس ازین جهت حق تعالی بحضرت رسول ص وحی فرمود که مهر زنان مؤمنه را پانصد درهم سنت گردان و بر
منقولست که بسیار بگوید لا اله الا الله و الله اکبر که هیچ چیز نزد خدا محبوبتر ازین کلمه نیست و از حضرت امیرالمؤمنین ع منقولست
که سبحان الله نصف میزان اعمال است و الحمد لله پر کند میزان او و الله اکبر ما بین آسمان و زمین را پر می کند و از حضرت رسالت ص مرویست
که تسبیح اربعه را بسیار بگویید بدرستی که این کلمات می آیند در روز قیامت با خیرات و ثوابهای عظیم که از پیش رو و عقب خود دارند
و اینها اند باقیات صالحات و بهتر و پاینده ترست از متاعهای زندگی و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که حضرت رسول
صلی الله علیه و اله باصحاب خود فرمودند که برای خود سپرها اختیار کنید صحابه گفتند که مگر دشمنی بما رو آورده است فرمود که نه ولکن از
برای دفع آتش جهنم از خود بگویید سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و بسند معتبر از حضرت باقر ع منقولست که هر که
بگوید سبحان الله نه از روی تعجب حق تعالی از آن مرغی خلق فرماید که او را زبانی داده باشد و در میان ملایکه سبحان تسبیح کنند تا روز
قیامت و همچنین است الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر **باب سوم** در ثواب تهلیل است از حضرت رسول ص منقولست که حق تعالی
بموسی خطاب فرمود که اگر آسمانها و سکنه آنها و زمینهای هفت گانه در یک کفه ترازو باشد و لا اله الا الله در کفه دیگر باشد این کلمه
بر آنها زیادتی میکند و بسند معتبر از (حضرت امام محمد) باقر ع منقولست که رسول ص فرمود که تلقین کنید مردهای خود را در وقت سکرات بلا اله الا الله
که گناهان را اخراب میکند و درهم می شکنند صحابه گفتند کسی که در صحت بگوید چونست فرمود که بیشتر باعث برطرف شدن گناهان میشود
بدرستی که لا اله الا الله مونس منست در حال حیات و نزد مردن در هنگام مبعوث شدن بدرستی که لا اله الا الله مونس منست در حال
حیات و نزد مردن و در هنگام مبعوث شدن بدرستی که جبرئیل بمن گفت که یا محمد در قیامت جمعی را خواهی دید که از قبور روسفید محشور
میشوند و باواز بلند میگویند لا اله الا الله و الله اکبر و جمعی روسیاه مبعوث میشوند و فریاد میکنند که یا ویلاه و یا ثبوراه و بسند دیگر
از آنحضرت منقولست که هر که لا اله الا الله بگوید برای او درختی در بهشت بکارند از یاقوت سرخ که ریشه اش از مشک سفید باشد و
میوه اش از عسل شیرین تر و از برف سفید تر و از مشک خوشبوتر و در آن درخت میوه ها باشد بشکل پستان دختر باکره که چون
شکافته شود هفتاد حله از میان آن بیرون آید و از حضرت امیر ع منقولست که هر بنده مسلمانی که لا اله الا الله بگوید البته بالا رود
و هر سقفی را بشکافد و بهر گناهی از گناهان او که برسد محو نماید تا چون بحجاب او برسد قرار گیرد و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر ع
منقولست که هیچ عمل ثوابش عظیمتر از لا اله الا الله نیست و بسند صحیح از حضرت صادق ع منقولست که گفتن لا اله الا الله تهبر

اعمال مردم است مگر کسی که بیشتر از و این عمل گفته باشد و ایضا از صادق ع منقولست که هر عبادتی را اندازه هست مگر ذکر حق که از احدی
نیست چنانچه حق تعالی نماز پنجگانه را واجب گردانیده کسی که انها را ادا نماید بحد خودش رسانیده و همچنین که روزه ماه رمضان را کسی بگیرد فرضش
ادا کرده است و کسی که حج کند اندازه اش را بعمل آورده است بغیر ذکر خدا تعالی که حق تعالی باندکی از ان راضی نشده است و اندازه و نهایتی
ندارد که ان مقرر نساخته است بعد از ان این ایه را خواندند که یا ایها الذین امنوا اذکروا الله کثیرا و سبحوه بکرة و اصیلا که ترجمه ظاهرش
اینست که ای گروه مسلمانان یاد کنید خدا را یاد کردن بسیار و تنزیه کنید او را در بامداد و پسین پس نهایتی برای ذکر مقرر نساخت
بعد از ان فرمود که پدرم بسیار یاد خدا میکرد با او که راه میرفتم مشغول ذکر بود و چون با او طعام میخوردم او را مشغول ذکر میدیدم و
چون با مردم سخن میگفت سخن گفتن او را از یاد خدا باز نمیداشت و پیوسته میدیدم که زبانش بکامش چسپیده بود و مشغول ذکر لا اله
الا الله بود در صبح ما را جمع میکرد و امر مینمود که مشغول ذکر خدا باشیم تا طلوع افتاب و میفرمود که هر که قران میتواند خواند قران بخواند
و هر که قران نمی تواند خواند ذکر خدا کند و هر خانه که در ان ذکر خدا میکنند برکت در ان خانه بسیار میشود و شیاطین از ان خانه
بدر روند و خانه که در ان قران خوانده نمی شود برکت آن خانه کم است و ملائکه از ان خانه دوری میکنند و شیاطین در می آیند و رسول ص
فرمود که ایا خبر دهم شما را ببهترین اعمال شما گفتند بلی فرمود که یاد خدا بسیار کنید و بسند معتبر از صادق ع منقولست که هر که خدا
را بسیار یاد کند خدا تعالی او را بسیار دوست دارد و هر که ذکر خدا بسیار کند حق تعالی دو برات برای او بنویسد یکی بیزاری از آتش جهنم
و دیگری بیزاری از نفاق و بسند دیگر از صادق ع منقولست که هر که لا اله الا الله از روی اخلاص بگوید داخل بهشت شود و اخلاص او آنست
که این کلمه طیبه او را مانع شود از ارتکاب هر چیزی که خدا تعالی حرام کرده است و بسند معتبر دیگر منقولست از انحضرت که هر که لا اله الا الله
را بگوید بغیر وجه تعجب خدا تعالی از ان کلمه مرغی خلق کند که تا روز قیامت بر بالای سر گوینده ان بال زند و ذکر خدا کند و ثوابش از و
او باشد از رسول ص منقولست که تلقین کنید مردهای خود را لا اله الا الله بدرستی که هر که اخر کلامش لا اله الا الله باشد داخل بهشت
میشود و از حضرت امام رضا ع منقولست که چون نوح ع داخل کشتی شد حق تعالی باو وحی نمود که هر وقت که خوف غرق شدن
داشته باشی هزار مرتبه بگو لا اله الا الله وحده وحده وحده و بسند معتبر از حضرت امام جعفر ع منقولست که هر که صد مرتبه بگوید لا اله
الا الله الملک الحق المبین خداوند عزیز جبار پناه دهد او را از فقر و وحشت قبر او را بانس مبدل گرداند و سبب توانگری او گردد و خواهان
باشد که بهشت را بکوبد و بسند معتبر دیگر از انحضرت منقولست که هر که هر روز سی مرتبه این تهلیل را بخواند رو کند بتوانگری و پشت
کند بدرویشی و فقر و در بهشت را بکوبد و بسند معتبر از انحضرت منقولست که هر که هر روز پانزده مرتبه این تهلیل را بخواند لا اله
الا الله حقا حقا و لا اله الا الله ایمانا و تصدیقا لا اله الا الله عبودیة و رقا حق تعالی روی رحمت خود را بسوی او بدارد و از او
روی لطف بر نتابد و او را داخل بهشت گرداند و از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که هر که بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده

وحده لا شریک له الهاً واحداً احداً صمداً لم یتخذ صاحبة ولا ولداً بنویسد حق تعالی برای او چهل و پنجهزار حسنه در نامهٔ اعمال او و محو
کند چهل و پنجهزار گناه از او و بلند گرداند از برای او چهل و پنجهزار درجه و در روایت دیگر وارد است که امید عاجزی باشد در انزوا و از
شر شیطان و مردم صاحب سلطنت و در انزوا و گناه کبیره او را فرو نگیرد و بروایت دیگر وارد شده که هر که در روزی این دعا را بخواند
حق تعالی برای او چهل و پنجهزار حسنه بنویسد و چهل و پنجهزار درجه بلند گرداند و چنان باشد که در آن روز دوازده مرتبه قرآن ختم کرده باشد
و خانه در بهشت برای او بنا فرماید **باب چهارم** در فضیلت تسبیح بسند معتبر از یونس بن یعقوب منقولست که از حضرت صادق ع
سؤال نمود که کسی که صد مرتبه سبحان الله بگوید او ذکر بسیار کرده و عمل نموده خدا در آنچه امر بذکر کثیر نموده کرده است فرمود که بلی
و بسند صحیح از آنحضرت منقولست که هر که بگوید سبحان الله و بحمده سبحان الله العظیم و بحمده حق تعالی سه هزار حسنه برای او ثبت نماید
و سه هزار گناه از او محو فرماید و سه هزار مرتبه از برای او مرتفع گرداند و مرغی از در بهشت از برای او خلق فرماید که تسبیح از برای او کند
ثواب تسبیح از او باشد و از حضرت امیر المؤمنین ع مرویست که چون بنده سبحان الله میگوید جمیع ملائکه بر او صلوات میفرستند و
و بسند معتبر از صادق ع منقولست که هر که سی مرتبه بگوید سبحان الله و بحمده سبحان الله العظیم و بحمده رو کند بتوانگری و پشت
کند بفقر و بکوبد در بهشت را و از حضرت رسول ص منقولست که هر که بگوید سبحان الله و بحمده ایزد تعالی از برای او هزار هزار حسنه بنویسد
و هزار هزار گناه از او محو فرماید و هزار هزار درجه از برای او بلند گرداند و هر که زیاده بگوید خدا ثوابش را زیاده گرداند و هر که
استغفار نماید خدا گناهش را بیامرزد و بسند معتبر از صادق ع منقولست که هر که در هر روزی سی مرتبه سبحان الله بگوید حق تعالی از او
دفع کند هفتاد نوع از بلا را که سهلتر آنها فقر باشد و بسند معتبر از دیگر بهمین مضمون از حضرت امیر المؤمنین ع منقولست که حق تعالی
چون نور مقدس حضرت نبوی را خلق نمود او را در حجاب قدرت دوازده هزار سال ماندند و این تسبیح میگفتند سبحان ربی الاعلی
و در حجاب عظمت یازده هزار سال ساکن گردانید و این تسبیح را میگفتند که سبحان عالم السر و در حجاب منت ده هزار سال
شدند و این تسبیح را میگفتند سبحان الرفیع الاعلی و در حجاب سعادت نه هزار سال ماندند و این تسبیح میخواندند که سبحان من هو دائم
لا یسهو و در حجاب رحمت هشت هزار سال ماندند و این تسبیح میخواندند که سبحان الله من هو قائم لا یلهو و در حجاب کرامت هفت هزار
سال ماندند و باین تسبیح مشغول بودند که سبحان من هو الغنی لا یفتقر و در حجاب منزلت شش هزار سال این تسبیح میگفتند که سبحان
العلیم الکریم و در حجاب هدایت پنجهزار سال ماندند و این تسبیح میخواندند که سبحان ذی العرش العظیم و در حجاب نبوت چهار هزار سال
سکنی داشتند و این تسبیح میخواندند که سبحان رب العزة عما یصفون و در حجاب رفعت سه هزار سال ماندند باین تسبیح که سبحان
ذی الملک والملکوت و در حجاب هیبت دو هزار سال ماندند و خدا را باین تسبیح مینمودند که سبحان الله و بحمده و در حجاب الشفاعة
هزار سال باین تسبیح اشتغال داشتند که سبحان ربی العظیم و بحمده **باب پنجم** در فضایل تحمید و انواع محامد بسند معتبر از حضرت

از حضرت صادق ع که پرسیدند که کدام عمل نزد خدا بهترین اعمال است فرمود که حمد او کردن و از حضرت علی بن الحسین ع منقولست که هر که
بگوید الحمد لله شکر جمیع نعمتهای خدا را کرده است و از امام رضا ع منقولست که رسول ص گفت که هر گرا خدا تعالی نعمتی کرامت فرماید حمد الهی
بکند و هر که روزی او دیر رسد استغفار کند و هر که را اندوهی رو دهد یا کار دشواری پیش آید لا حول و لا قوة الا بالله بگوید و بسند معتبر
از حضرت امام رضا ع منقولست که چون حضرت رسول را امری رو میداد که موجب سرور بود میفرمود که الحمد لله الذی بنعمته تتم الصالحات
و چون امری رو میداد که موجب الم بود میفرمودند که الحمد لله علی کل حال و بسند معتبر مرویست که حضرت رسول ص هر روز حمد الهی میکردند بصد و
شصت مرتبه بعدد رگهای بدن باین حمد که الحمد لله رب العالمین کثیرا علی کل حال و بسند معتبر از صادق ع منقولست که چون کسی را
بینی که ببلایی مبتلا گردیده است سه مرتبه این تحمید آهسته بخوان که او نشنود که الحمد لله الذی عافانی مما ابتلاک به ولو شاء
فعل بعد از آن فرمود که هر که در این حال این را بخواند هرگز بآن بلا مبتلا نشود و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که هر که بگوید الحمد لله
کما هو اهله کاتبان اعمال از نوشتن باز میمانند و میگویند خداوندا ما غیب نمیدانیم یعنی حمدی که تو سزاوار آنی ثواب آنرا نمیدانیم ثواب آنرا
نمیدانیم حق تعالی در جواب ایشان میفرماید که آنچه بنده من میگوید ثواب آنرا بنویسید و ثوابش بر منست و بسند معتبر دیگر از آنحضرت منقولست
که هر که هر روز هفت مرتبه بگوید الحمد لله علی کل نعمة کانت او هی کائنة شکر نعمتهای گذشته و آینده را ادا کرده است **باب ششم** در
فضیلت استغفار است بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین منقولست که خود را خوشبو و معطر گردانید باستغفار تا رسوا نکند
شما را بوهای بد گناهان و در حدیث دیگر فرمود که استغفار روزی را زیاده میکند و بسند دیگر از رسول ص منقولست که بهترین دعاها
استغفار است و از حضرت صادق ع مرویست که چون بنده استغفار بسیار کند صحیفه عملش که بالا میرود می درخشد و نور میدهد و از
حضرت علی بن الحسین منقولست که آنحضرت در مجلسی که می نشستند هرچند که اندک بود بر نمیخاستند تا بیست و پنج مرتبه استغفار میکردند
و ایضا از آنحضرت مرویست که هفتاد نوبت میفرمودند که استغفر الله و هفتاد بار میفرمودند که و اتوب الیه و از حضرت صادق ع منقولست
که هر که گناهی میکند هفت ساعت او را مهلت میدهند پس اگر این استغفار را سه مرتبه خواند بر وی نمی نویسند استغفر الله الذی لا اله الا هو
الحی القیوم و اتوب الیه و بسند معتبر دیگر از آنحضرت منقولست که هر که در هر روزی صد مرتبه بگوید استغفر الله حق تعالی گناه او را
بیامرزد و خیری نیست در بنده که هفتصد گناه بکند و بسند صحیح از حضرت صادق ع منقولست که هر مؤمنی که در شبانروزی چهل
گناه کبیره بکند و با ندامت و پشیمانی بگوید استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم بدیع السموات و الارض ذو الجلال و الاکرام
ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان یتوب علی حق تعالی از او البته گناهانرا بیامرزد و خیری نیست در بنده که شبانروزی چهل
گناه کبیره کند و ایضا از آنحضرت منقولست که حضرت رسول در هر روز و شبی صد مرتبه استغفار میکردند با آنکه گناهی از و صادر
نمی شد **باب هفتم** در فضیلت اذکار متفرقه است بسند معتبر از جعفر بن محمد ع منقولست که فرمود که عجب دارم از کسی که او را

خوفی از دشمنی یا غیر او باشد چرا پناه باین کلمه نمیبرد که حسبنا الله و نعم الوکیل زیرا که حق تعالی میفرماید که آن جماعت که این کلمه گفتند برگشتند
با نعمتی عظیم از جانب خدا و فضل بسیار و بایشان نرسد بدی و عجب دارم از کسی که غمی او را عارض شود و چرا پناه نمی برد باین کلمه که
حضرت یونس در شکم ماهی گفت لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین که حق تعالی میفرماید که پس ما دعای حضرت یونس را
مستجاب کردیم و او را نجات دادیم و همچنین نجات میدهیم مؤمنان را و عجب دارم از کسی که دشمنان با او در مقام مکر باشند و نگوید افوض
امری الی الله ان الله بصیر بالعباد زیرا که حق تعالی میفرماید که چون مؤمن آل فرعون این کلمه را گفت حق تعالی او را نگاه داشت از بدیها
آنچه مکر نسبت باو کرده بودند و عجب دارم از کسی که اراده مال و متاع دنیا داشته باشد چرا پناه باین کلمه نمی برد که ماشاء الله لا
قوة الا بالله زیرا که حق تعالی میفرماید که برادر مؤمن برادر کافر گفت که چرا داخل باغ که شدی این کلمه نگفتی اگر مرا چنین می بینی
که مال و فرزندم از تو کمتر است پس شاید که پروردگار من بهتر از بهشت تو بمن عطا فرماید و شاید حق تعالی را در مقام جزم اطلاق میکنند
و بسندهای معتبر از آنحضرت منقولست که شخصی بخدمت رسول صلعم آمد و شکایت نمود از وسوسه سینه و بسیاری قرض و احتیاج فرمود
که مکرر این کلمات را بخوان که توکلت علی الحی الذی لا یموت الحمد لله الذی لم یتخذ صاحبة ولا ولدا و لم یکن له شریک فی الملک و
لم یکن له ولی من الذل و کبره تکبیرا بعد از اندک وقتی آمد بخدمت آنحضرت آمد و گفت ببرکت این دعا وسوسه من برطرف شد
و قرض من مودی شد و روزی مرا فراخ گردانید و بسند صحیح دیگر از آنحضرت منقولست که حضرت رسول فرمود که چون آدم علیه السلم
بحق تعالی شکایت کرد وسوسه خاطر و اندوه را جبرئیل ع نازل شد و گفت یا آدم بگو لا حول ولا قوة الا بالله چون آدم آن کلمه را
گفت وسوسه و اندوه از و برطرف شد و بسند معتبر از آنحضرت مرویست که هر که نعمت الهی برو بسیار شود و بگوید الحمد لله رب
العالمین و کسی که فقر و فاقه بر او زیادتی کند بسیار بگوید لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم بدرستی که این کلمه گنجی است از گنجهای
بهشت و در آن شفا از هفتاد و دو درد است و کمترش انها و هم و اندوه است و بسند صحیح از حضرت صادق ع منقولست که در
شب معراج حضرت حق تعالی بحضرت رسول وحی نمود که بتو عطا میکنیم دو کلمه از خزینهای عرش خود لا حول ولا قوة الا بالله و لا
منجا منک الا الیک و بسند معتبر از حضرت رسول صلعم منقولست که گفتن لا حول ولا قوة الا بالله موجب نود و نه درد است
که سهلترش انها غم و اندوه است و از حضرت صادق ع منقولست که هر که را اندوهی عارض شود بگوید لا حول ولا قوة الا بالله العلی
العظیم و در حدیث دیگر منقولست که ابوذر گفت که رسول صلعم وصیت نمود که این کلمه را بگویم و بسند صحیح از صادق ع منقولست
که هر که هر روز صد مرتبه لا حول ولا قوة الا بالله بگوید حق تعالی از و هفتاد نوع از بلا دفع نماید که سهلترش انها هم و اندوه باشد و بسند
دیگر از آنحضرت منقولست که هر که دعا کند و ختم کند دعای خود را بگفتن ماشاء الله لا حول ولا قوة الا بالله حق تعالی بگرداند از و
هفتاد نوع از انواع بلا که کمترش انها دیوانگی است و سبب دیوانگی هلاک شود و در حدیث دیگر از آنحضرت مرویست که خدارا

ملکی است موکل بر آسمان اول اسمعیل نام دارد چون بنده هفتاد نوبت میگوید یا ارحم الراحمین آن ملک میگوید که ارحم الراحمین صدای تو شنید
هر حاجت که داری بطلب تا عطا کند و بسند صحیح از آنحضرت منقولست که هر که ده بار بگوید یا الله حق تعالی باو خطاب نماید که لبیک چه حاجت داری
و همچنین اگر ده مرتبه بگوید یا رب همچنین خطاب کند او را و ایضا از آنحضرت منقولست که هر که بگوید یا رب یا الله آنقدر که نفس او وفا کند باو حق
تعالی خطاب فرماید که لبیک حاجت خود را بخواه و در حدیث دیگر فرمود که بعضی از فرزندان پدرم بیمار شد پدرم بر او گذشت فرمود که ده مرتبه
بگو یا الله که هیچیک از مومنان ده مرتبه این کلمه را نمیگوید مگر آنکه پروردگار عالم میفرماید که لبیک ای بنده من حاجت خود را سؤال کن و بسند معتبر
از امام رضا ع منقولست که پدرم در خواب فرمود که هرگاه بشدتی و سختی گرفتار شوی بسیار بگو یا رئوف یا رحیم و از حضرت صادق ع منقولست که
بعضی از اصحاب فرمود که میخواهی ترا تعلیم نمایم اسم اعظم الهی را گفت بلی فرمود بخوان یا الله یا الله یا الله وحدک لا شریک لک انت المنان
بدیع السموات والارض ذو الجلال والاکرام ذو الاسماء العظام وذو العز الذی لا یرام والهکم اله واحد لا اله الا هو الرحمن الرحیم و
صلی الله علی محمد واله اجمعین بعد از خواندن این دعا هر حاجتی که داری بطلب و بسند معتبر از سکین بن عمار مرویست که گفت شبی در مکه خوابیده
بودم که شخصی بخواب من آمد و گفت برخیز که شخصی در زیر میزاب اسم اعظم رب الارباب را میخواند بیدار شدم و بخواب رفتم بار دیگر مرا صدایی زد و همان
سخن را گفت بیدار شدم باز بخواب رفتم در مرتبه سوم مرا صدا زد که برخیز که موسی بن جعفر مرا صدا زد خدا را باسم اعظم میخواند در زیر میزاب سکین
میگوید که برخواستم و غسل کردم چون بنزد حجر آمدم شخصی را دیدم که جامه خود را در سر کشیده و در سجده است در پشت سر او نشستم این دعا را میخواند
یا نور یا قدوس سه مرتبه یا حی یا قیوم سه مرتبه یا حی لا یموت سه مرتبه یا حی حین لا حی سه مرتبه یا حی لا اله الا انت سه مرتبه اسئلک یا لا اله الا انت
سه مرتبه اسئلک باسمک بسم الله الرحمن الرحیم العزیز المبین سه مرتبه سکین گفت که آنحضرت مکرر سه مرتبه این دعا را خواند تا حفظ کردم و بسند
معتبر دیگر از امام محمد باقر ع منقولست که مؤمنی که این کلمات را بخواند ضامنم او را در دنیا و آخرت اما در دنیا پس ملائکه او را بشارت دهند در هنگام مردن
و اما در آخرت حق تعالی بعدد هر کلمه خانه در بهشت باو کرامت فرماید دعا اینست یا اسمع السامعین یا ابصر الناظرین یا اسرع الحاسبین و یا ارحم الراحمین
و یا احکم الحاکمین

در بیان اذکاری که مخصوص وقتی چند است و این باب مشتمل بر چند فصل است

در بیان تعقیب نماز صبح و

نماز شام است و اذکاری که در صبح و شام باید خواند بسندهای معتبر از حضرت امام موسی کاظم ع منقولست که چون از نماز شام فارغ شوی از جای خود
حرکت مکن و با کسی سخن مگو تا صد مرتبه بگویی بسم الله الرحمن الرحیم لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم و همچنین صد مرتبه بگو بعد از نماز صبح
که هر که درین دو وقت این را بخواند حق تعالی ازو دفع کند صد نوع از بلا را که کمتر آنها خوره و پیسی و شر شیطان و شر پادشاهان باشد و از حضرت
امام رضا ع منقولست که هر که صد مرتبه این کلمات را بعد از نماز صبح و نماز شام هفت مرتبه بخواند حق تعالی ازو هفتاد نوع بلا دفع کند که کمتر آن قولنج
و پیسی و دیوانگی و خوره باشد و اگر نامش در دیوان اشقیا باشد محو کند و در نامه سعدا ثبت نماید و در روایت دیگر سه مرتبه واقع شده است با همین ثواب
و بسند دیگر از صادق ع منقولست که هر که صد نوبت بعد از نماز صبح بگوید ما شاء الله لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم دران روز نه بیند امری

که مکروه او باشد وباسناد صحیح از صادق ع مرویست که هر که پیش از طلوع آفتاب و بعد از غروب آن ده مرتبه این تهلیل را بخواند که لا اله الا الله
وحده لا شریک له له الملک وله الحمد یحیی ویمیت ویمیت ویحیی وهو حی لا یموت بیده الخیر وهو علی کل شیء قدیر کفاره گناهان او باشد در
آن روز وبروایت دیگر وارد شده که خدا را ملاقات نکند بنده بهتر از عمل او مگر کسی که مثل عمل او را کرده باشد و در روایات دیگر وارد شده
که سنت واجبه است که این تهلیل را ده مرتبه بخواند وده مرتبه بگوید اعوذ بالله السمیع العلیم من همزات الشیاطین واعوذ بالله ان یحضرون ان الله
هو السمیع العلیم و فرمود که اگر این دو ذکر را درین دو وقت فراموش کنی قضا کن چنانچه نماز را قضا میکنی واحادیث در فضیلت این
دو ذکر بسیار است واز صادق ع منقولست که هر که صد مرتبه الله اکبر بگوید پیش از برآمدن آفتاب و پیش از فرو رفتن آفتاب خدا تعالی
ثواب صد بنده آزاد کردن در نامه عملش بنویسد وبسند معتبر دیگر از آنحضرت منقولست که حضرت رسول فرمود که در فرزند آدم سیصد و
شصت رگ هست که صد و شصت از آنها متحرکست وصد و هشتاد رگ دیگر ساکن که اگر یکی از آن رگهای متحرک ساکن شود یا یکی از آن
رگهای ساکن متحرک گردد او را خواب نمی برد لهذا حضرت رسول ص در هر صبح و شام سیصد و شصت مرتبه میگفتند الحمد لله رب العالمین
کثیرا علی کل حال وبسند معتبر دیگر منقولست از امیر المومنین ع که هر که در صبح و شام بگوید رضیت بالله ربا وبالاسلام دینا وبمحمد ص
نبیا وبالقرآن بلاغا وبعلی اماما وبالاوصیاء من ولده ائمة البته بر خدا لازم است که در قیامت او را راضی گرداند وبسند معتبر
از باقر ع منقولست که هر بنده که قبل از طلوع آفتاب این دعا را بخواند الله اکبر کبیرا وسبحان الله بکرة واصیلا والحمد لله رب العالمین کثیرا
لا شریک له وصلی الله علی محمد وآله ملکی مبادرت نماید واین دعا را در میان بال خود بگیرد وباسمان برد چون باسمان اول درآید ملائکه
با او گویند که چه چیز با خود داری در جواب گوید که شخصی از مومنان باین کلمات تکلم نموده وکلمات را برایشان بخواند ملائکه گویند خدایا رحم
کن آن کسی را که این کلمات خوانده است وگناهان او را بیامرز پس بهر آسمانی که رود ملائکه ازو سوال نمایند وچون جواب گوید همین دعا کنند
وهمچنین حمله عرش برای او نیز دعا کنند وآن ملک آن کلمات را ببرد در دیوان کنوز که اعمال خالص مومنان در آنجا ثبت نمایند وبسند
عالی از ابی حمزه ثمالی منقولست که از باقر ع سوال نمود از تفسیر آنچه حق تعالی در شان حضرت ابراهیم ع فرموده که حقوق الهی وامر را
وافی وتمام ادا نموده حضرت فرمود که چون صبح میکرد سه بار میگفت که اصبحت ربی محمودا اصبحت لا اشرک بالله شیئا فلا ادعوا
مع الله الها ولا اتخذ من دونه ولیا وهمچنین در شام سه مرتبه میفرمود اگر در شام خوانند بجای اصبحت امسیت باید گفت وبسند صحیح از
جعفر صادق ع منقولست که حضرت نوح ع در هر صبح و شام ده مرتبه این دعا را میخواند که اللهم انی اشهد انه ما اصبح بی من نعمة او
عافیة فی دین او دنیا فمنک وحدک لا شریک لک لک الحمد ولک الشکر بها علی حتی ترضی وبعد الرضا وباین سبب حق تعالی او را عبدا
شکورا خطاب فرمود یعنی بنده شکر کننده واگر در شام بخواند چنین بگوید انه ما امسی بی من نعمة واز باقر ع منقولست که هر که در صبح انگشتر
عقیق در دست راست خود داشته باشد پیش از آنکه نظر کند باحدی نگین عقیق را بکف دست خود بگرداند وبآن نگین نظر کند وسوره

انا انزلناه بخواند آمنت بسرّ آل محمد و علانیتهم و ظاهرهم و باطنهم و اولهم و آخرهم پس حق تعالی آن زور او را از شر جمیع بلاهای آسمان
و زمین حفظ نماید و بسند معتبر از هلقام منقولست که بخدمت کاظم ع عرض نمود که دعایی مرا تعلیم فرما که جامع طالب دنیا و اخرت باشد حضرت
فرمود که بعد از نماز صبح تا طلوع افتاب بگو سبحان الله العظیم و بحمده استغفر الله و اسئله من فضله هلقام گفت من بد حال تر و پریشان تر از جمیع
اهل بیت خود بودم ببرکت این دعا حالم از همه بهتر است و شیخ طوسی در تعقیب نماز صبح فرموده که صد نوبت استغفر الله و اتوب الیه و
صد نوبت اسئل الله العافیه و صد نوبت استجیر بالله من النار و اسئله الجنّة و صد نوبت اسئله الحور العین و صد نوبت سوره قل هو الله
احد بخواند و صد نوبت بگوید صلّی الله علی محمّد و آل محمّد و صد نوبت بگوید سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و لا حول و لا قوة
الا بالله العلی العظیم و ده نوبت آیة الکرسی و ده نوبت انا انزلناه و ده نوبت این دعا بخواند اللهم اقذف فی قلوب العباد محبتی و ضمن السموات
و الارض رزقی و القی الرعب فی قلوب العباد منّی و انشر رحمتک الیّ و اتمم نعمتک علیّ و اجعلها موصولة بکرامتک ایای و اوزعنی شکرک
و اوجب الیّ المزید و لا تنسنی ذکرک و لا تجعلنی من الغافلین   در اذکار و ادعیه که عقب هر نماز باید خواند بدانکه بهترین انها تسبیح
حضرت فاطمه علیها السلم است سی و چهار بار الله اکبر و سی و سه بار الحمد لله و سی و سه بار سبحان الله چنانکه بسند معتبر از امام محمد باقر ع منقولست
که عبادت کرده نمیشود بحمدی که بهتر باشد از تسبیح فاطمه علیها السلم در هر روز عقب هر نماز محبوب تر است نزد من از انکه هزار رکعت نماز در هر روز
بکنم و در حدیث دیگر فرمود که هر که هر روز تسبیح فاطمه ع بخواند و بعد از ان لا اله الا الله بگوید گناهانش آمرزیده و بسند صحیح از انحضرت منقولست
که روزی حضرت رسول ص با اصحاب خود فرمود که انچه دارید از جامها و ظرفها اگر جمع کنید و بر روی هم بدارید باسمان میرسد گفتند نه فرمود
میخواهید شما را دلالت کنم بر عملی که اصلش در زمین است و شاخش در اسمان گفتند بلی یا رسول الله فرمود که هر کس از شما که از نماز خود فارغ بشود
سی نوبت بگوید سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر بدرستی که اصل این کلمات در زمین است و شاخهاشان در آسمان و دفع میکند
سوختن و غرق شدن و خانه خراب شدن و بچاه افتادن و مرگهای بد را از خواننده خود و بسند معتبر دیگر از حضرت صادق ع مرویست که
چهل مرتبه این تسبیحات اربعه را بعد از نماز فریضه بخواند پیش از انکه پاهای خود را در حالة تغیر دهد و سه مرتبه بگوید استغفر الله الذی لا اله الا
هو الحی القیوم ذو الجلال و الاکرام و اتوب الیه حق تعالی گناهان او را بیامرزد اگر چه مثل کف دریا باشد و بسند معتبر از حضرت امیر المومنین ع
منقولست که هر که بعد از نماز واجب سی مرتبه سبحان الله بگوید بر او نماند گناهی مگر انکه بریزد از او و بسند معتبر از حضرت امیر المومنین ع منقولست
که چون حضرت رسالت پناه ص فتح مکه نمودند نماز ظهر را نزد حجر الاسود با اصحاب خود ادا نمودند و چون سلام گفتند سه مرتبه دست برداشتند
و سه مرتبه الله اکبر گفتند پس این دعا را خواندند که لا اله الا الله وحده وحده وحده انجز وعده و اعز جنده و غلب الاحزاب وحده فله الملک
و له الحمد یحیی و یمیت و هو علی کل شئ قدیر پس رو باصحاب کرده فرمودند که ترک مکنید این سه تکبیر و این دعا را بعد از هر نماز واجب بدرستی که هر که
بعد از سلام این را بخواند تحقیق که ادا کرده است انچه بر او واجبست از شکر حق تعالی بر تقویت اسلام و اهل اسلام و بسند صحیح منقولست از حضرت

محمد بن ابی نصر بزنطی که بخدمت حضرت امام رضا ع عرض کردم که چگونه صلوات و سلام واجبست بر حضرت رسول ص باید فرستاد آنحضرت فرمود که بگو
که السلام علیک یا رسول الله و رحمة الله و برکاته السلام علیک یا محمد بن عبد الله السلام علیک یا حبیب الله السلام علیک یا صفوة الله
السلام علیک یا امین الله اشهد انک رسول الله و اشهد انک محمد بن عبد الله و اشهد انک قد نصحت لامتک و جاهدت فی سبیل
ربک و عبدته حتی اتاک الیقین فجزاک الله یا رسول الله افضل ما جزا نبیا عن امته اللهم صل علی محمد و ال محمد افضل ما صلیت علی ابراهیم انک
حمید مجید و موافق احادیث معتبره منقولست که صادق ع از جای خود بر نمیخواستند تا چهار ملعون و چهار ملعونه را لعنت میکردند پس بعد از
هر نماز باید که بگوید اللهم العن ابابکر و عمر و عثمان و معاویه و حفصه و عایشه و هند و ام الحکم و بعضی از تعقیبات در باب فضایل سور
قرانی گذشت و در باب صلوات نیز بعضی مذکور شد اکنون بهمین اکتفا نمودیم در تعقیب نماز ظهرست بسند معتبر از حضرت امام
امیر المومنین ع منقولست که حضرت رسول ص بعد از نماز ظهر این دعا میخواندند لا اله الا الله الحلیم العلیم لا اله الا الله رب العرش الکریم الحمد لله رب
العالمین اللهم انی اسئلک موجبات رحمتک و عزایم مغفرتک و الغنیمة من کل خیر و السلامة من کل اثم اللهم لا تدع لی ذنبا الا غفرته و لا
هما الا فرجته و لا سقما الا شفیته و لا عیبا الا سترته و لا رزقا الا بسطته و لا خوفا الا امنته و لا سوءا الا صرفته و لا حاجة هی لک رضی
و لی صلاح الا قضیتها یا ارحم الراحمین امین یا رب العالمین در بیان تعقیب نماز عصر بسند معتبر از صادق ع منقولست که
هر که بعد از نماز عصر هفتاد مرتبه استغفار کند حق تعالی هفتصد گناه او را بیامرزد و اگر او هفتصد گناه نداشته باشد باقی را از گناه پدرش
بیامرزد و اگر پدرش بقدر آن گناه نداشته باشد گناهان مادرش و اگر نه گناهان برادرش و اگر نه گناهان خواهرش و همچنین باقی گناهان از آن
خویشان او و در حدیث دیگر هفتاد مرتبه استغفار وارد شده است و ثواب عظیم برای ده مرتبه سوره انا انزلناه خواندن بعد از نماز عصر و بسند
معتبر از رسول ص منقولست که هر که روزی یک مرتبه بعد از نماز عصر بگوید استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم الرحمن الرحیم ذو الجلال و
الاکرام و اسئله ان یتوب علی توبة عبد ذلیل خاضع فقیر بائس مسکین لا یملک لنفسه نفعا و لا ضرا و لا موتا و لا حیوة و لا نشورا حق تعالی
فرماید که صحیفه گناهان او را بدرند هر چند گناه بسیار داشته باشد در بیان تعقیب مخصوص نماز خفتن است بسند معتبر از حضرت
امام علی نقی ع منقولست که هر که بعد از نماز خفتن هفت نوبت انا انزلناه بخواند در امان الهی باشد تا صبح و شیخ طوسی ره نقل کرده که مستحب است
بعد از نماز خفتن خواندن حمد و سوره قل هو الله احد و قل اعوذ برب الناس و قل اعوذ برب الفلق را هر یک ده مرتبه و تسبیحات اربعه را
ده مرتبه و اللهم صل علی محمد و ال محمد را ده مرتبه در بیان سجده شکرست بدانکه از جمله سنتهای موکده بعد از هر نماز سجده شکر است
و فضایل این سجده در احادیث بسیارست حتی آنکه بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که دو سجده شکر واجبست بر هر مسلمانی نماز خود را
بان تمام میکند و خداوند خود را بان خشنود میگرداند و ملائکه را تعجب می آورد هر گاه بنده که نماز میکند بعد از آن سجده شکر بجا می آورد حق تعالی
حجاب از میان بنده و ملائکه برمیدارد و میفرماید که ای ملائکه نظر کنید به بنده من که قرض مرا ادا کرده و عهد مرا تمام کرده بعد از آن شکر نعمت

می آورد

می آورد ای ملائکه چه ثواب او را نزد من هست ملائکه گویند پروردگارا رحمت خود را شامل او گردان باز میفرماید که دیگر چه چیز عطا کنیم گویند
پروردگارا بهشت خود را باو عطا کن باز میفرماید که دیگر چه چیز باو کرامت فرمایم میگویند امور او را کفایت کن و همچنین حق تعالی سؤال مینماید
و ملائکه جواب میگویند تا آنکه هیچ نمی ماند که علم ملائکه بران احاطه کند مگر آنکه از امیگویند باز حق تعالی سؤال مینماید و ایشان میگویند پروردگارا علم ما
زیاده ازین احاطه نکرده است پس حق تعالی میفرماید که من شکر او میکنیم چنانکه او شکر من کرد و از روی فضل و احسان خود را بسوی او میدارم و او را
در معرفت خود کامل میگردانم و بسندهای معتبر از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که حضرت حق تعالی بموسی ع خطاب فرمود که ای موسی میدانی که ترا
چرا از میان بندگان خود بر گزیدیم گفت نه ای پروردگار من خطاب رسید که من چون نظر کردم نفس ترا نزد بندگی خود از همه کس ذلیلتر یافتم هرگاه که
از نماز فارغ میشوی دو طرف روی خود را از من بر زمین میگذاری پس حضرت موسی ع بسجده در آمد و پهلوهای روی خود را از روی تذلل بر خاک
مالید نزد پروردگار خود پس ای عزیز روی خود را نزد پروردگار خود بر زمین بمال که باعث ایمنی تو میگردد از هر بلای و دردی و آفتی بدانکه اقل سجده
شکر آنست که سر بسجده گذارد و سه مرتبه بگوید شکرا لله چنانکه از حضرت امام رضا ع منقولست که صد مرتبه عفوا بگوید یا صد مرتبه شکرا
و اگر در سجده اول صد مرتبه عفوا یا العفو بگوید و بعد از آن جانب راست را بر زمین بگذارد و هر دعا و ذکری که داند بخواند یا الله یا سیداه
و همچنین پهلوی چپ روی خود را بر زمین گذارد و هر دعا و ذکری که داند بخواند پس بار دیگر پیشانی را بر زمین گذارد و صد مرتبه شکرا بگوید و در این
سجده بر خلاف سجدهای نماز است باید که دستها را بر زمین بخواباند و سینه و شکم را بر زمین برساند و ایضا مستحبست که حاجات خود را
و برادران مومن طلب نماید و در تضرع و زاری و مناجات تقصیر ننماید و بسیار طول دهد چنانکه در احادیث معتبره وارد شده که بنده در
هیچ حالت قرب او بخدا زیاده نیست از حالتی که در سجود گریان باشد ائمه با صلوات الله علیهم سجدهای بسیار طولانی بجا می آوردند خصوصا حضرت
امام موسی کاظم ع که بعد از نماز صبح که بسجده میرفتند روز که بلند می شده سر از سجده بر میداشتند و اگر در حالی می بوده اند که مشغول
هدایت نمی توانستند شد اکثر احوال در سجده مشغول مناجات بوده اند و همچنین اصحاب کبار ایشان این طریقه را داشته اند حتی آنکه نقل کرده اند
که بعضی از ایشان آنقدر طول میداده اند سجده را که مرغ در پشت ایشان آشیان میگذاشته و دعاهای سجده از اهل بیت صلوات الله علیهم
منقولست و این کتاب را گنجایش ذکر آنها نبود و بهترین آنها اینست که کلینی بسند حسن روایت کرده که عبدالله بن جندب از حضرت امام موسی ع
سؤال نمود از اورادهایی که در سجده شکر بخواند حضرت فرمود که چون بسجده میروی بگو اللهم انی اشهدک و اشهد ملائکتک و انبیائک
و رسلک و جمیع خلقک انت الله ربی و الاسلام دینی و محمد نبیی و علی امامی و الحسن و الحسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن
جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و حسن بن علی و الحجة بن الحسن ائمتی بهم اتولا و من اعدائهم اتبرا پس بگو اللهم انی انشدک علی نفسک
باولیائک لتظفرهم بعدوک و عدوهم ان تصلی علی محمد و علی المستحفظین من آل محمد سه مرتبه بگو اللهم انی اسألک الیسر بعد العسر سه مرتبه بعد از آن
پهلوی راست رو را بر زمین بگذار و بگو یا کهفی حین تعیینی المذاهب و تضیق علی الارض بما رحبت و یا باری خلقی رحمة و کنت عن خلقی غنیا

صل علی محمد و ال محمد و علی المستحفظین من ال محمد سه مرتبه جانب روز ابر زمین بگذار یا مذل کل جبار و یا معز کل ذلیل وعزتک بلغ مجهودی پس

سه بار دیگر سر را بسجده بگذار و یکصد بار شکرا شکرا و در روایه دیگر وارد شده که حضرت امام موسی کاظم ع در سجده اول هزار مرتبه العفو العفو

میفرمودند و در حدیث دیگر وارد شده که انحضرت در سجود این دعا میخواندند اعوذ بک من نار حرها لا یطفی اعوذ بک من نار جدیدها لا یبلی و اعوذ

بک من نار عطشانها لا یروی و اعوذ بک من نار لونها لا ینکسر و در حدیث دیگر فرمود که حضرت امیر المؤمنین ع در سجود این دعا را میخواندند ارحم

ذلی بین یدیک و تضرعی الیک و وحشتی من الناس و انسی بک یا کریم — در بیان اذکاریست که در هنگام خواب باید خواند بدانکه

مستحبست که در هنگام خوابیدن با وضو باشد و بجانب راست بخوابد رو بقبله و سوره و آیاتی که در باب فضایل قران مذکور شد بخواند و

بهترین اذکار درین وقت تسبیح حضرت فاطمه زهراست ع و بهترین اذکار چنانچه بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق ع منقولست که چون

ادمی شب در جامه خواب میخوابد ملک بزرگواری و شیطان متمردی بسوی او مبادرت مینمایند پس ملک باو میگوید که روز خود را ختم کن

بخیر و شیطان میگوید که روز خود را ختم کن بگناه و شب خود را افتتاح کن بگناه پس اگر اطاعت ملک کرده تسبیح فاطمه خواند ان ملک شیطان را

از او دور میکند تا انکه بیدار شود پس بار شیطان می اید و او را امر میکند که ختم شب و افتتاح روز بگناه کند و ملک او را بخیر امر میکند

پس اگر اطاعت ملک میکند و تسبیح فاطمه را میخواند ان ملک شیطان را از او دور میکند حق تعالی تمام عبادت ان شب را در نامه عملش مینویسد

و بسند معتبر از حضرت امام علی نقی مذکورست که فرمود که ما اهل بیت را در هنگام خوابیدن ده خصلت میباشد با طهارت میباشیم

و بدست راست میخوابیم و دست راست در زیر رو میگذاریم و تسبیح حضرت فاطمه میخوانیم و حمد و ایة الکرسی و شهد الله را میخوانیم

و رو بقبله میخوابیم پس هر که چنین کند بهره خود را در ثواب از ان شب برده است و بسند معتبر از صادق علیه السلام منقولست

که هر که در وقت خواب یازده مرتبه سوره انا انزلناه را بخواند حق تعالی یازده ملک بر او موکل گرداند که او را حفظ نمایند تا صبح از شر

شیطان رجیم و بسند دیگر از انحضرت منقولست که هر که در وقتی که برخت خواب میرود یازده مرتبه قل هو الله احد را بخواند گناه او

امرزیده شود و او را شفیع گردانند در همسایگان خود و اگر صد مرتبه بخواند گناهان آینده او تا پنجاه سال امرزیده شود و در حدیث

دیگر فرمود که کسی که در خواب ترسد در وقت خواب معوذتین و ایة الکرسی بخواند و بسند صحیح از انحضرت منقولست که هر که در

وقت خواب سه مرتبه بگوید الحمد لله الذی بطن فخبر و الحمد لله الذی ملک فقدر و الحمد لله الذی یحیی الموتی و یمیت الاحیا و هو علی کل

شیء قدیر از گناهان بیرون می اید مانند روزی که از مادر متولد شده و در حدیث دیگر فرمود که حضرت رسول صلی الله علیه و اله

در هنگام خواب ایة الکرسی میخواندند و بعد از ان میفرمودند بسم الله امنت بالله و کفرت بالطاغوت اللهم احفظنی فی منامی و فی یقظتی

و بسند معتبر از امام موسی کاظم علیه السلم منقولست که خواهد در میان شب بیدار شود در وقت خواب این دعا بخواند اللهم لا تنسنی

ذکرک و لا تومنی مکرک و لا تجعلنی مع الغافلین و انبهنی لاحب الساعات الیک ادعوک فیها و تستجیب لی انه لا یغفر الذنوب الا انت

بلا رحم

یا ارحم الراحمین فرمود که چون این دعا را بخواند حق تعالی دو ملک بسوی او بفرستد که او را بیدار کنند پس اگر بیدار شود فبها
و اگر بیدار نشود حق تعالی ایشان را امر فرماید تا از برای او استغفار نمایند و اگر در آن شب بمیرد از جمله شهدا باشد و اگر بیدار
شود هر حاجت که از خدا طلبد باو عطا فرماید و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که چون ایکس در شب از پهلو
بپهلو میگردد سنت است که بگوید الحمد لله والله اکبر و سید ابن طاوس رحمه الله بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام روایت کرده که کسی که خواهد که حضرت رسول را صلی الله علیه و آله در خواب ببیند بعد از نماز خفتن غسل کند و چهار
رکعت نماز بگذارد و در هر رکعتی سوره حمد یکمرتبه و صد مرتبه آیة الکرسی بخواند و بعد از نماز هزار مرتبه صلوات بر محمد و
آل محمد بفرستد و در جامه پاکی بخوابد که حلال و حرام را در آن وطی نکرده باشد و دست راست خود را در زیر خد راست
خود بگذارد و صد مرتبه بگوید سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم
و صد مرتبه بگوید ما شاء الله و بخواب رود آنحضرت را در خواب ببیند و سید مذکور نقل کرده که اگر خواهد که حضرت امیر
المؤمنین علیه السلام را در خواب ببیند در وقت خواب این دعا را بخواند اللّهمّ اِنّی اسئلكَ یا مَن لَهُ لُطفٌ
خَفیٌّ وَاَیادیهِ باسِطَةٌ لا تَنقَضی اَسئلكَ بِلُطفِكَ الخَفیِّ الَّذی ما لَطَفتَ بِهِ لِعَبدٍ اِلّا
کَفی اَن تُرِیَنی مَولایَ اَمیرَ المُؤمِنینَ عَلَیهِ السَّلامُ فی مَنامی و بسند دیگر روایت کرده است که کسی
که خواهد میت خود را در خواب ببیند با طهارت بخوابد و تسبیح حضرت فاطمه زهرا علیها السلم را بخواند پس این دعا
بخواند اللّهمَّ اَنتَ الحَیُّ الَّذی لا یُوصَفُ وَالاِیمانُ یُعرَفُ مِنكَ بَدَتِ الاَشیاءُ وَاِلَیكَ تَعودُ
فَما اَقبَلَ مِنها کُنتَ مَلجَاَهُ وَمَنجاهُ وَما اَدبَرَ مِنها لَم یَکُن لَهُ مَلجَأٌ وَلا مَنجأٌ اِلّا اِلَیكَ
فَاَسئلُكَ بِلا اِلهَ اِلّا اَنتَ وَاَسئلُكَ بِبِسمِ اللهِ الرَّحمنِ الرَّحیمِ وَبِحَقِّ حَبیبِكَ مُحَمَّدٍ صَلَّی
اللهُ عَلَیهِ وَآلِهِ سَیِّدِ النَّبِیّینَ وَبِحَقِّ عَلِیٍّ خَیرِ الوَصِیّینَ وَبِحَقِّ فاطِمَةَ سَیِّدَةِ النِّساءِ
العالَمینَ وَبِحَقِّ الحَسَنِ وَالحُسَینِ الَّذینِ جَعَلتَهُما سَیِّدَی شَبابِ اَهلِ الجَنَّةِ عَلَیهِم اَجمَعینَ
السَّلامُ اَن تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاَن تُرِیَنی فِی الحالِ الَّتی هُوَ عَلَیها چنین گوید مؤلف
این کتاب که ببرکت اهل بیت رساله صلی الله علیه و آله اذکار و ادعیه و اوراد و اعمال و عبادات آنقدر هست که در مجلدات
بسیار احصای آن نتوان نمود پس چه حاجتست که بمرتکب شدن اعمال بدعت که از مشایخ اهل سنت و جمعی که از جاهلان و بیخردان
بمیراث رسیده عمل نماید و راه نجات را از دست دهد و آنچه این فقیر درین کتاب بر سبیل اجمال از هزار یکی و از بسیار
اندک آورده ام اگر کسی با آنها عمل نماید تمام وقت او را فرا میگیرد و مجملا طریقه اهل بیت رساله صلی الله علیه و آله مضبوط

و معلوم است و کسی که راه متابعت ایشان خواهد واضح و ظاهر است و اول چیزی که از اعمال ایشان که مبالغه بسیار در آن
نموده اند و بر همه اعمال ترجیح دارد نماز پنجاه و یک رکعت است و آن نماز پنجگانه است و باقی هشت رکعه نافله پیشین است
که پیش از نماز ظهر میباید کرد و هشت رکعه نافله پسین است که پیش از فریضه عصر می باید کرد و چهار رکعت نافله شام است
که بعد از نماز شام می باید کرد و دو رکعت نماز وتیره است که بعد از نماز خفتن میکنند نشسته و یک رکعت حساب میشود
و هشت رکعت نماز شب است و دو رکعت نماز شفع و یک رکعت نماز وتر است که بعد از نصف شب می باید کرد و دو رکعت
نافله صبح است که پیش از نماز صبح می باید کرد و این نافلها را هر دو رکعت بیک سلام می باید کرد و اینها در فضیلت
و تاکید ثانی مرتبه واجبات است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله همیشه بر اینها مداومت مینموده اند و اگر ترک
شود مانند واجبات قضا می باید کرد و دیگر از جمله سنن آنحضرت روزه هر ماه سه روز است یعنی پنجشنبه اول
ماه و چهارشنبه اول از دهه میان و پنجشنبه آخر و تمام ماه مبارک شعبان که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر این
روزه میبودند تا از دنیا رحلت فرمودند و این سه روز نیز اگر ترک شود قضا می باید کرد و دیگر از اعمال موکده
که فضایل بی‌انتهای در آن وارد شده است نماز جعفر طیار است و آن چهار رکعت است بدو سلام و
مستحب است که در رکعت اول سوره حمد و سوره اذا جاء نصر الله و الفتح و در رکعت چهارم زلزله بخواند
و در رکعت دوم سوره والعادیات و در رکعت سوم سوره حمد و سوره اذا جاء نصر الله و الفتح و در رکعت
چهارم سوره حمد و سوره قل هو الله احد بخواند و اگر در هر رکعتی سوره قل هو الله احد بخواند خوبست و بعد از
سوره در هر رکعتی پانزده مرتبه بگوید سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و در هر رکوعی و سر
برداشتن از رکوع و در هر سجودی و در هر سر برداشتن از سجود ده مرتبه بگوید و سنت است که در سجده بعد از
بعد از تسبیحات این دعا بخواند سبحان الله من لا ینبغی التسبیح الا له سبحان من احصی کل شیء علمه سبحان ذی المن
و النعم سبحان ذی القدرة و الکرم سبحان ذی العزة و العز سبحان ذی القوة و الطول اللهم انی اسئلک بمعاقد
العز من عرشک و منتهی الرحمة من کتابک و باسمک الاعظم و کلماتک التامة التی تمت صدقا و عدلا ان تصلی
علی محمد و اهل بیته بعد از آن حاجات خود را از حق تعالی بطلبد و چون از نماز فارغ شود تسبیح حضرت فاطمه زهرا را
بخواند و در احادیث وارد شده که هر که این نماز بکند گناهان او آمرزیده شود اگر چه بقدر کف دریاها و ریگ
بیابان باشد و دوازده هزار حسنه از برای او می نویسند که هر حسنه بزرگتر از کوه احد باشد و این نماز حضرت در همه وقت
میگذاردند و آن چهار رکعت بدو سلام در هر رکعتی بعد از حمد پنجاه مرتبه قل هو الله احد بخواند و احادیث معتبره وارد

شده

ومعلوم است وکسی که راه متابعت ایشان خواهد واضح وظاهر است واول چیزی که از اعمال ایشان که مبالغه بسیار در آن
نموده اند وبر همه اعمال ترجیح دارد نماز پنجاه ویک رکعت است وان نماز پنجگانه است وباقی هشت رکعه نافله پیشین است
که پیش از نماز ظهر میباید کرد وهشت رکعه نافله پسین است که پیش از فریضه عصر می باید کرد وچهار رکعت نافله شام است
که بعد از نماز شام می باید کرد ودو رکعت نماز وتیره است که بعد از نماز خفتن میکنند نشسته ویکرکعت حساب میشود
وهشت رکعت نماز شب است ودو رکعت نماز شفع ویکرکعت نماز وتر است که بعد از نصف شب می باید کرد ودو رکعت
نافله صبح است که پیش از نماز صبح می باید کرد واین نافلها را هر دو رکعت بیک سلام می باید کرد واینها در فضیلت است
وتاکید ثانی مرتبه واجبات است که حضرت رسول صلی الله علیه وآله همیشه برانها مداومت مینموده اند واگر ترک
شود مانند واجبات قضا می باید کرد ودیگر از جمله سنن آنحضرت روزه هر ماه سه روز است یعنی پنجشنبه اول
ماه وچهارشنبه اول از دهه میان وپنجشنبه اخر وتمام ماه مبارک شعبان که حضرت رسول صلی الله علیه وآله بر این
روزه میبوده اند تا از دنیا رحلت فرموده اند واین سه روز نیز اگر ترک شود قضا می باید کرد ودیگر از اعمال موکده
که فضایل نامتناهی در ان وارد شده است نماز جعفر طیار است وان چهار رکعت است بدو سلام و
مستحب است که در رکعت اول سوره حمد وسوره اذا جاء نصر الله والفتح ودر رکعت چهارم زلزله بخواند
ودر رکعت دوم سوره والعادیات ودر رکعت سوم سوره حمد وسوره اذا جاء نصر الله والفتح ودر رکعت
چهارم سوره حمد وسوره قل هو الله احد بخواند واگر در هر رکعتی سوره قل هو الله احد بخواند خوبست وبعد از
سوره در هر رکعتی پانزده مرتبه بگوید سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ودر هر رکوعی وسر
برداشتن از رکوع ودر هر سجودی ودر هر سر برداشتن از سجود ده مرتبه بگوید وسنت است که در سجده بعد از
تعداد تسبیحات این دعا بخواند سبحان الله من لا ینبغی التسبیح الا له سبحان من احصی کل شیء علمه سبحان ذی المن
والنعم سبحان ذی القدرة والکرم سبحان ذی العزة والعدر سبحان ذی القوة والطول اللهم انی اسئلک بمعاقد
العز من عرشک ومنتهی الرحمة من کتابک وباسمک الاعظم وکلماتک التامة التی تمت صدقا وعدلا ان تصلی
علی محمد واهل بیته بعد از ان حاجات خود را از حق تعالی بطلبد وچون از نماز فارغ شود تسبیح حضرت فاطمه زهرا را
بخواند ودر احادیث وارد شده که هر که این نماز بکند گناهان او امرزیده شود اگرچه بقدر کف دریاها وریگ
بیابان باشند ودوازده هزار حسنه از برای او می نویسند که هر حسنه بزرگتر از کوه احد باشد واین نماز حضرت در همه وقت
میکرده اند وان چهار رکعتست بدو سلام در هر رکعتی بعد از حمد پنجاه مرتبه قل هو الله احد بخواند واحادیث معتبره وارد

شده

